



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



حالیہ حالات

نصیر امامت

وخالفت ما کور در حدیث شریف

ابوالقاسم عسکری کاشغری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حدیث غدیر نص بر امامت و خلافت مذکور در حدیث ثقلین

نویسنده:

ابوالقاسم صلواتی گلستانی

ناشر چاپی:

پژوهشکده باقرالعلوم (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۷	حدیث غدیر نص بر امامت و خلافت مذکور در حدیث ثقلین
۱۷	مشخصات کتاب
۱۸	اشاره
۲۰	پیشگفتار
۳۰	بخش اول
۳۰	اشاره
۳۳	حدیث ثقلین در روایات اهل سنت
۴۴	معیار دو گانه در توثیق
۴۵	روایات احمد بن حنبل
۴۸	روایات مسلم بن حجاج
۵۲	سه نکته در روایات مسلم
۵۳	نواقص روایت مسلم
۵۶	روایات ابو بکر بن ابی شیبۀ
۶۰	روایات نسائی
۶۲	روایات حاکم نیشابوری
۶۳	الحدیث؛ المدخل؛ و الإکلیل:
۶۸	روایات طبرانی
۷۸	روایات أبو بکر بن ابی عاصم
۸۱	روایت محمد بن سعد کاتب واقدی
۸۲	روایت ابن جعد جوهری
۸۳	روایات عبد بن حمید
۸۴	روایات دارمی
۸۵	روایات بلاذری

۸۶	روایات فسوی
۸۷	روایات ت اَبی یعلی الموصلی
۸۹	روایات دولابی
۹۰	روایات ابن خزیمه
۹۲	روایات طحاوی
۹۳	روایات آجری
۹۴	روایات مسعودی
۹۶	روایت ابن المظفر البزار
۹۶	روایات دارقطنی
۱۰۰	روایات حافظ خرکوشی
۱۰۳	روایات ابن مردویه
۱۰۴	روایات ثعلبی
۱۰۵	روایات اَبو نعیم اصفهانی
۱۰۶	روایت بیهقی
۱۰۸	روایات خطیب بغدادی
۱۱۰	روایت ابن مغازلی
۱۱۱	روایات حاکم حسکانی
۱۱۳	روایت بَعُو
۱۱۶	بخش دوم
۱۱۶	اشاره
۱۱۸	اعلام امامت هدف اصلی حجه الوداع
۱۱۸	اشاره
۱۲۲	موقع اول : خطبه هفتم ذی الحجه در مسجد الحرام
۱۲۲	روایت یعقوبی
۱۲۵	موقع دوم: خطبه عرفه در عرفات
۱۲۵	اشاره

- ۱۲۷ روایت نهج البلاغه
- ۱۳۳ روایت تحف العقول
- ۱۳۴ خطبة عرفات به روایت مسلم
- ۱۳۷ موقع سوم : خطبه عيد قربان در منى
- ۱۳۷ اشاره
- ۱۳۷ روایت على بن ابراهيم قمى (متوفای حدود ۳۱۰ ق)
- ۱۳۸ روایت محمد بن ابراهيم النعمانى (م حدود ۳۵۰ ق)
- ۱۳۹ روایت محمد بن حسن الصفار
- ۱۴۰ موقع چهارم : منطقه غدیر خم
- ۱۴۱ موقع پنجم : خطبة مسجد النبى در بيمارى وفات
- ۱۴۱ روایت محمد بن يعقوب كلينى (م ۳۲۸ ق)
- ۱۴۳ شرح حال سليم بن قيس الهلالي
- ۱۴۹ روایت خزاز قمى
- ۱۵۱ روایت طبرسى
- ۱۵۳ موقع ششم : آخرين سفارش در حجره وفات
- ۱۵۳ اشاره
- ۱۵۴ روایت صدوق
- ۱۵۶ بخش سوم
- ۱۵۶ روايات واقعة غدیر و مراسم عيد آن
- ۱۵۸ روايات اهل سنت از واقعة غدیر خم
- ۱۵۹ تواتر حديث غدیر
- ۱۵۹ اشاره
- ۱۶۰ ۱- ترمذی
- ۱۶۱ ۲- البخاری
- ۱۶۲ ۳- ابن ماجه
- ۱۶۳ ۴- الحاكم النيشابورى

- ۱۶۳ اشاره
- ۱۶۴ روایات مُناشده
- ۱۶۶ ۵- أحمد بن حنبل
- ۱۶۷ ۶- احمد
- ۱۶۸ ۷- نسائی
- ۱۶۹ ۸- ابن حبان
- ۱۷۰ ۹- ابو یعلی الموصلی (م ۳۰۷ ق)
- ۱۷۱ ۱۰- الآجری
- ۱۷۱ ۱۱- ابو جعفر الطحاوی (م ۳۲۱ ق)
- ۱۷۲ ۱۲- علی بن أحمد الواحدی (۴۶۸هـ-)
- ۱۷۳ ۱۳- الحافظ أبو عبد الله محمد بن عبد الواحد المقدسی المشهور بالضیاء المقدسی (۵۶۹- ۶۴۳ق)
- ۱۷۵ ۱۴- ابو نعیم الاصفهانی
- ۱۷۵ ۱۵- أبو إسحاق أحمد بن محمد ثعلبی
- ۱۷۶ ۱۶- الثعلبی
- ۱۷۷ ۱۷- الثعلبی
- ۱۷۸ ۱۸- احمد بن علی الخطیب البغدادی (م ۴۶۳هـ-)
- ۱۷۸ ۱۹- روایت سمهودی (مناشده)
- ۱۸۱ نظر دو محدث و رجالی بزرگ اهل سنت
- ۱۸۳ روایات شیعه از واقعه غدیر
- ۱۸۴ روایت محمد بن ابراهیم نعمانی
- ۱۹۰ روایت صدوق از مناشده
- ۱۹۷ حدیث کامل واقعه غدیر
- ۲۰۳ خطبه غدیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
- ۲۳۳ بیعة المهاجرین و الأنصار
- ۲۳۴ بیعت مهاجران و انصار
- ۲۳۶ بخش چهارم

- ۲۳۶ - اشاره
- ۲۴۱ - عید غدیر نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
- ۲۴۳ - عید غدیر نزد ائمه
- ۲۴۵ - عید غدیر نزد امام رضا علیه السلام
- ۲۴۶ - خطبه غدیریة امیرالمؤمنین
- ۲۴۸ - القاب روز غدیر در خطبه غدیریة امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۵۳ - رسمیت عید غدیر به وسیله آل بویه
- ۲۵۴ - سنت عید غدیر و بدعت مخالفان
- ۲۵۶ - اعمال و ادعیه روز غدیر
- ۲۶۲ - بخش پنجم
- ۲۶۲ - اشاره
- ۲۶۴ - شرح حدیث ثقلین در غدیر
- ۲۶۴ - روایت طبرانی محور شرح
- ۲۷۱ - حدیث ثقلین یا خلیفتین
- ۲۷۶ - مقایسه دو ثقل
- ۲۸۰ - معرفی مولا امیرالمؤمنین علیه السلام به امامت
- ۲۸۱ - اهل بیت چه کسانی هستند و چرا باید معصوم باشند؟
- ۲۸۳ - تفسیر آیه تطهیر و پاسخ به اشکال فخر رازی
- ۲۹۰ - عدم تنافی اراده تکوینی با اختیار
- ۲۹۲ - ترکیب «یرید الله لیذهب»
- ۲۹۴ - معنای اذهاب رجس و تطهیر در آیه
- ۲۹۵ - معنای «الرجس»
- ۲۹۷ - «اهل البيت»
- ۲۹۹ - نظر علما در مراد از اهل البيت و نظر حق
- ۲۹۹ - اشاره
- ۳۰۰ - دلیل اول: روایات مفتر اهل البيت

- ۳۰۷ دلیل دوم: قرائن لفظیه در آیه تطهیر
- ۳۰۹ دلیل سوم: عطف اهل بیته بر عترتی
- ۳۱۰ دلیل چهارم: عصمت اهل البیت
- ۳۱۰ مراد از بیت؛ خانه مادی یا معنوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
- ۳۱۰ اشاره
- ۳۱۳ بطلان نظر اول و دوم در مورد اهل بیت
- ۳۱۴ بطلان نظر سوم و چهارم در مورد اهل بیت
- ۳۲۶ هشت شبهه
- ۳۲۶ شبهه ۱- دلالت اذهاب رجس و تطهیر بر عدم عصمت
- ۳۲۸ شبهه ۲- اراده در آیه تطهیر مانند آیه وضو است
- ۳۳۰ شبهه ۳- ملازمه عصمت اهل بیت با عصمت مجاهدان بدر
- ۳۳۲ شبهه ۴: داخل نمودن ام سلمه در اهل بیت
- ۳۳۵ شبهه ۵: داخل بودن همسران در اهل بیت به قرینه سیاق
- ۳۳۶ شبهه ۶: اولویت ، نه انحصار پنج تن به اهل بیت
- ۳۳۸ شبهه ۷: اطلاق اهل بیت بر خاندان عباس
- ۳۴۶ طرح سه سؤال
- ۳۴۶ ۱- آیا اهل بیت شامل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم می شود؟
- ۳۴۷ ۲- چرا آیه تطهیر بین احکام همسران قرار گرفته است ؟
- ۳۴۸ ۳- آیا آیه تطهیر آلودگی ظاهری را هم نفی می کند؟
- ۳۴۸ نظر محققان اهل سنت در مراد از اهل بیت
- ۳۴۹ پانزده پیام حدیث ثقلین و غدیر
- ۳۴۹ دلالت های سه گانه لغوی
- ۳۴۹ اشاره
- ۳۵۰ ۱- وجوب اطاعت از اهل بیت:
- ۳۵۱ ۲- عصمت اهل بیت
- ۳۵۲ ۳- علم اهل بیت به همه قرآن

- ۴ - تعیین ائمهٔ اهل بیت علیه السلام ۳۵۳
- ۵ - اعلییت و افضلیت اهل بیت علیه السلام ۳۵۴
- ۶ - توسل به اهل بیت ۳۵۶
- ۷ - محبت به اهل بیت ۳۵۶
- ۸ - دشمنی با دشمنان اهل بیت ۳۵۷
- ۹ - بقاء اهل بیت ۳۵۷
- ۱۰ - اثبات مهدی موعود ۳۵۸
- ۱۱ - مصونیت و حجیت قرآن ۳۶۰
- ۱۲ - تعیین فرقه ناجیه ۳۶۰
- ۱۳ - کتاب خدا، ثقل اکبر ۳۶۱
- ۱۴ - تقلین محور وحدت ۳۶۲
- ۱۵ - استقلال هریک از تقلین در حجیت ۳۶۳
- بخش ششم ۳۶۴
- دلالت و قرائن حدیث غدیر بر امامت ۳۶۴
- تحقیق در معنای ولی و مولا ۳۶۶
- نکته مهم ۳۷۱
- نظر اهل لغت ۳۷۲
- تحقیق و نظر نهایی ۳۷۶
- نظر تفسیر المیزان ۳۷۷
- ولایت فعلیه نه استقبالیه ۳۷۸
- شبههٔ فخر رازی ۳۷۹
- اشاره ۳۷۹
- پاسخ اول: پاسخ حلی و شواهد لغوی ۳۸۱
- پاسخ دوم: شواهد قرآنی ۳۸۲
- پاسخ سوم: شواهد حدیثی ۳۸۵
- پاسخ چهارم: شواهد شعری ۳۸۵

۳۸۷	قراین امامت در حدیث غدیر
۳۸۸	قرائن لفظیه متصله
۳۸۸	۱- سبق حدیث تقلین
۳۸۸	۲- ألسنت أولى بالمؤمنین
۳۸۹	۳- «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره واخذل من خذله»
۳۹۱	۴- استشهد از مردم بر توحید و رسالت
۳۹۲	۵- خبر دادن از وفات خود
۳۹۲	۶- تکرار توصیه به رساندن پیام غدیر
۳۹۳	قرائن لفظیه منفصله
۳۹۳	۱- نزول آیه تبلیغ
۳۹۳	اشاره
۳۹۵	روایات نزول آیه پیش از غدیر
۳۹۵	تفسیر اهل سنت از آیه تبلیغ
۳۹۶	دلایل و شواهد تفسیر شیعه
۳۹۸	اشکالات تفسیرهای اهل سنت
۳۹۹	۲- نزول آیه اکمال
۳۹۹	اشاره
۴۰۰	تفسیر آیه اکمال
۴۰۰	فرق اکمال و اتمام
۴۰۳	...سه دسته روایت در نزول آیه اکمال
۴۰۳	اشاره
۴۰۳	دسته اول :
۴۰۴	دسته دوم :
۴۰۹	دسته سوم :
۴۱۳	روایات شیعه بر نزول آیه اکمال
۴۱۶	قراین خارجیة نزول آیه پس از غدیر

۴۱۶ اشاره
۴۱۶ ۱- نزول آیه اکمال در روز دو شنبه
۴۱۷ ۲- وفات حضرت ۸۱ روز بعد از نزول
۴۱۹ جمع بین روایات و ترجیح نهایی
۴۲۱ تکرار نزول آیه اکمال
۴۲۲ علت تقدم آیه اکمال بر آیه تبلیغ
۴۲۳ قراین لفظیه منفصله دیگر
۴۲۵ قراین مقامیه
۴۲۵ اشاره
۴۲۵ ۱- تحیت به عنوان امیر المؤمنین
۴۲۸ ۲- عمامه گذاری بر سر امیرالمؤمنین علیه السلام
۴۳۰ نزول آیه سنگ آسمانی بر منکر امامت
۴۳۲ شبهات ابن تیمیه در شأن نزول
۴۳۲ پاسخ شیعه
۴۳۸ بخش هفتم
۴۳۸ در نقل و ارزیابی اسناد حدیث غدیر و تقلین
۴۴۰ تحریف در امت های پیشین
۴۴۱ موارد تحریف در روایات اهل سنت
۴۴۹ تضعیف دوستان و تعدیل دشمنان
۴۵۳ معیار دو گانه توثیق
۴۵۹ تحریف و کتمان در حدیث تقلین
۴۶۰ تحریف حدیث دوازده خلیفه
۴۷۰ تعارض به زیاده و نقیصه
۴۷۲ تواتر حدیث تقلین
۴۷۴ صحابه راوی حدیث تقلین
۴۷۷ راویان تابعی و پس از آنان تا قرن ۱۴

- ۴۷۸ صحت حدیث تقلین بر فرض عدم توانر
- ۴۷۸ اشاره
- ۴۷۹ ۱- نظر سبط بن جوزی درباره تضعیف جدش -
- ۴۸۲ ۲- علامه شریف سمهودی
- ۴۸۳ ۳- ابن حجر هیتمی
- ۴۸۳ ۴- تفتازانی
- ۴۸۴ ۵- مبارک فوری
- ۴۸۴ ۶- شعیب الأرنؤوط
- ۴۸۵ ۷- دیدگاه ناصر الدین البانی
- ۴۹۱ بخش هشتم
- ۴۹۱ پاسخ به هفت شبهه بر حدیث تقلین و غدیر -
- ۴۹۱ اشاره
- ۴۹۳ شبهه اول: چرا بخاری حدیث تقلین را روایت نکرده است؟
- ۵۰۳ شبهه دوم: حدیث تقلین سفارش به محبت، نه تمسک به اهل بیت است.
- ۵۰۳ اشاره
- ۵۰۴ پاسخ:
- ۵۰۶ شبهه سوم: حدیث تقلین دو گونه است: (کتاب الله و عترتی یا سنتی)
- ۵۰۶ اشاره
- ۵۰۷ پاسخ:
- ۵۱۷ سنت صحیح نزد عترت
- ۵۱۹ شبهه چهارم: حدیث غدیر پاسخ شاکیان بازگشته از یمن است.
- ۵۱۹ اشاره
- ۵۲۲ پاسخ:
- ۵۲۸ روایات «بریده»
- ۵۳۳ چند پرسش از تأویل گران
- ۵۳۶ شبهه پنجم: چرا اهل بیت به حدیث غدیر استدلال نکردند؟

- ۵۳۶ اشاره
- ۵۳۹ پاسخ
- ۵۴۹ شبهه ششم : مرجع پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صحابه اند که این با مرجعیت اهل بیت منافات دارد
- ۵۴۹ اشاره
- ۵۵۰ پاسخ :
- ۵۵۰ پیش نیاز بحث عدالت صحابه
- ۵۵۱ معنی اصطلاحی صحابه
- ۵۵۶ دلیل عقل : این دلیل مشتمل بر سه وجه به شرح ذیل است :
- ۵۵۸ وجه دوم
- ۵۷۸ چهارمین دلیل بر عدالت صحابه، سنت است
- ۵۷۸ حدیث اول: حدیث نجوم
- ۵۷۹ حدیث دوم : حدیث اقتدا
- ۵۸۱ پاسخ
- ۵۸۳ روایت ترمذی از ابن مسعود
- ۵۸۵ سوم : حدیث سنت خلفای راشدین
- ۵۹۰ چهارم: حدیث ناهیه از سب صحابه
- ۵۹۲ پنجم : حدیث خیر القرون
- ۵۹۴ ششم : حدیث طوبی لمن رآنی
- ۵۹۶ پاسخ های مشترک و کلی
- ۵۹۹ پاسخ مشترک دوم
- ۶۰۳ پاسخ مشترک سوم:
- ۶۰۴ پاسخ مشترک چهارم
- ۶۰۵ ترور عقبه تبوک اوج نفاق بعضی از صحابه
- ۶۱۲ پاسخ مشترک پنجم :
- ۶۱۴ شبهه هفتم : اگر نصی بر امامت حضرت علی علیه السلام بود صحابه مخالفت نمی کردند.
- ۶۳۰ کتابنامه

حدیث غدیر نص بر امامت و خلافت مذکور در حدیث ثقلین

مشخصات کتاب

سرشناسه : صلواتی، ابوالقاسم، 1335 -

عنوان و نام پدیدآور : حدیث غدیر نص بر امامت و خلافت مذکور در حدیث ثقلین [کتاب] / ابوالقاسم صلواتی گلستانی.

مشخصات نشر : تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، پژوهشکده باقرالعلوم (ع)، 1396.

مشخصات ظاهری : 496 ص.

شابک : 220000 : 9-32-8176-600-978 :

وضعیت فهرست نویسی : فایا

یادداشت : عنوان عطف: حدیث غدیر نص بر امامت.

یادداشت : کتابنامه: ص. [487] - 496؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان عطف : حدیث غدیر نص بر امامت.

موضوع : احادیث خاص (ثقلین) -- نقد و تفسیر

موضوع : Hadiths, Special (Saqalain) -- Criticism and interpretation*

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق -- اثبات خلافت -- احادیث

موضوع : Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 -- *Proof of caliphate -- Hadiths

موضوع : احادیث خاص (غدیر) -- نقد و تفسیر

موضوع : Hadiths, Special (Ghadir) -- Criticism and interpretation*

موضوع : امامت -- احادیث

موضوع : Imamate -- Hadiths

موضوع : غدیر خم -- احادیث

موضوع : Ghadir -- Hadiths

شناسه افزوده : سازمان تبلیغات اسلامی . پژوهشکده باقرالعلوم (ع)

رده بندی کنگره : BP145 /ث70422 ص8 1396

رده بندی دیویی : 297/218

شماره کتابشناسی ملی : 4601402

ویراستار دیجیتالی: محمد منصوری

ص: 1

اشاره

الحمد لله رب العالمین، وصلى الله على خير خلقه وأشرف رسله محمد وآله الطاهرين و لعنة الله على أعدائهم أجمعين.

پیشگفتار

آخرین و مهم ترین سفارش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) حدیث معروف و متواتر ثقلین است که در حجة الوداع چندین بار آن را بیان و در غدیر خم منظور خود را از آن به طور کامل روشن کرد و محدثان شیعه و سنی آن را در کتب خود نقل کرده اند.

از این رو شایسته است حدیث شریف غدیر که تبلور حدیث ثقلین و مهم ترین نص بر امامت و چراغ راه جویندگان حق و هدایت و محور وحدت مسلمانان است، بیشتر مورد بحث و تحقیق قرار گیرد.

واقعه غدیر پاسخی به حکم عقل و شرع است که هر رهبری چون پیامبر باید برای امت خود وصیت کرده، تکلیف آنان را بعد از وفاتش معین نماید، چنان که قرآن می فرماید: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»⁽¹⁾ «بر شما نوشته شده، هنگامی که یکی از شما را

ص: 3

مرگ فرا رسد اگر چیز خوبی از خود به جای گذارده، برای پدر و مادر و نزدیکان به طور شایسته وصیت کند.»

بنابر این رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) باید کسی را در آستانه وفات به عنوان جانشین معرفی نماید و اگر خلیفه انتخابی است به صراحت آن را اعلام و قانونی برای انتخاب او بیان کند. از همین رو پیامبر در غدیر می فرماید:

إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعِيَ فَأَجِيبُ؛ نزدیک است که از طرف حق خوانده شوم و دعوت او را اجابت نموده، از دنیا بروم. طبیعی است که مردم سؤال کنند سرنوشت امت را پس از خود به چه کسی می سپاری؟ حضرت پس از معرفی ثقلین به عنوان ترکه گران سنگ خود، از طرف خدای متعال، مولا علی علیه السلام را به ولایت و امامت معرفی نمود. پس هر دیدگاهی که آن حضرت را نسبت به معرفی خلیفه پس از خود بی تفاوت دانسته یا می گوید شخصی دیگر را خلیفه خود معرفی نمود باطل است.

ازین رو بخاری نقل می کند: شخصی به نام «طلحة بن مصرف» از «عبد الله بن اوفی» صحابی پرسید، آیا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره مسئله خلافت که مورد انتظار مسلمانان بود _ وصیتی کرد؟ عبد الله در جواب گفت: نه. _ سائل به ارتکاز عقلانی خود این جواب را نا معقول یافت و اعتراض کرد که چگونه دیگران موظف به وصیت شدند ولی خودش وصیت نکرد؟...» (1) می گوئیم بر فرض صحت حدیث، پاسخ «عبد الله بن اوفی» درست نیست.

اهمیت بحث از آنجا روشن تر می شود که نجات و سعادت اخروی انسان مشروط به عقیده صحیح دینی است که بر اساس حدیث شریف ثقلین به پیروی از

ص: 4

هر دو یادگار گران بهای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) منحصر است.

از طرفی امروز ملل مسلمان دچار ضعف و اختلاف بوده، مورد هجوم اجانب یا زیر سلطه آنان هستند و نخبگان و مصلحان اسلامی در پی برنامه ای وحدت بخش و راه نجات اند، این حدیث پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بهترین راه و برنامه و درمان این درد دیرینه مسلمانان را بیان کرده است.

نام گذاری کتاب

حدیث ثقلین دست کم در شش زمان و مکان بیان شده که چهار بار آن در سفر حجة الوداع و مهم ترین آن در بازگشت از مکه روز هیجده ذوالحجه در غدیر خم همراه حدیث غدیر بود، و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در خطبه مفصلی آن را بیان کرد و سپس به معرفی مولا علی علیه السلام به عنوان امام و خلیفه پرداخت.

عنوان این کتاب نامی مرکب است که به هر دو حدیث نظر دارد و ارتباط این دو را بیان می کند. و این دو حدیث در برخی روایات با هم به عنوان خطبه غدیر خم - مختصر یا مفصل - آمده است. ولی برخی به روایت حدیث ثقلین اکتفا کرده و برخی دیگر تنها در ذیل آن، حدیث غدیر را آورده اند. از این رو لازم دانستیم - به عنوان مبادی تصدیقیه - به بررسی و نقل هر سه گونه آن پردازیم.

هر دو حدیث با اسناد متعدد قطعی به ما رسیده است ولی سند حدیث ثقلین در منابع اهل سنت بیشتر و محکم تر از حدیث غدیر است و دلالت آن بر امامت و خلافت اهل بیت به صورت کلی است، اما حدیث غدیر اولین مصداق خلافت را از ثقل عترت و اهل بیت به عنوان «أولی بالمؤمنین من أنفسهم» تعیین می کند در نتیجه این حدیث نص بر امامت و خلافت امیر المؤمنین علی علیه السلام است و دلالت آن ظهور یا اشعار نیست.

ص: 5

ازین رو کتاب را «حدیث غدیر نص بر امامت و خلافت مذکور در حدیث ثقلین» نام گذاری کردیم .

نص یعنی دلالتی فوق ظهور و بدون شبهه بر امامت و خلافت بلا فصل مولی امیر المؤمنین علیه السلام که تنها راه سعادت مسلمین پس از وفات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و نجات دهنده از اختلاف، حیرت، ذلت و ضلالت دنیوی و شقاوت و عذاب اخروی است.

از دیگر سو، بعضی از

معتزله و اهل سنت معتدل که دلالت احادیث نبوی را بر امامت و خلافت بلا فصل مولی امیر المؤمنین علیه السلام در حد اشعار _ نه ظهور یا صراحت _ دانسته اند و بعض دیگر . آن دو حدیث را دلیل بر میل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به خلافت مولی علی علیه السلام یا کاندیدا کردن او برای خلافت تفسیر کرده. آن را برای اثبات اصل اعتقادی امامت بالفعل کافی نمی دانند.

چنان که مخالفان همواره در سند یا دلالت این حدیث شریف از صدر اسلام تشکیک می کردند و این کار از قرن چهارم به صورت مدون و گسترده تر آشکار شد و افرادی چون قاضی عبدالجبار معتزلی (369ق) با نوشتن المغنی فی ابواب التوحید والعدل و علی بن احمد بن سعید بن حزم (م 456ق) در کتاب الفصل فی الملل و الاهواء و النحل و الاحکام فی اصول الاحکام و ابوبکر بن العربی (م 543ق) در کتاب العواصم من القواصم و ابن تیمیه در منهاج السنة و در قرون اخیر فضل بن روزبهان (م 919ق تقریباً) در کتاب ابطال نهج الباطل و موسی جار الله (م 1385ق) در الوشیعه فی نقض الشیعه و محب الدین خطیب در الخطوط العریضة و اخیراً دکتر ناصر عبد الله القفاری سعودی در عقیده الشیعه الاثنی عشریة به توهین عقاید و نقض مبانی شیعه پرداخته اند.

ص: 6

و از همه آنان بی انصاف تر ابوعباس احمد بن عبدالحلیم معروف به ابن تیمیه است که در سال 661ق در حرّان - از توابع شام. به دنیا آمد و در سال 726ق در دمشق مرد .

اولین نظر فقهی او این بود که سفر برای زیارت قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و قبور پیامبران و صالحان را «بدعت» خواند که موجی از اعتراض را بر ضد وی برانگیخت و سپس نظریاتی در باره جسمانیت خدای متعال و مخالفت با تبرک و توسل به اولیاء الله ابراز کرد که باعث مخالفت علمای سنی با وی شد. و کتاب هایی بر رد وی نوشتند و او را گمراه و منحرف نامیدند. تقی الدین سبکی - فقیه شافعی - کتاب شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام و کتاب الدرّة المضيئة را در تخطئه افکار او نوشت.

و علمای دیگری مانند ابن حجر عسقلانی و ابن شاکر کتبی و ابن حجر هیثمی و ملا علی قاری حنفی و شیخ محمود کوثری مصری و یوسف بن اسماعیل بن یوسف نبهانی و ابوبکر حصنی دمشقی و مفتیان بزرگ آن زمان به تفسیق یا تکفیر وی پرداخته و او را محکوم نمودند

معروف ترین کتاب ابن تیمیه منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدریة است که بسیار جسورانه به انکار فضائل اهل بیت و دفاع از دشمنان آنان پرداخته، شیعیان و بسیاری از اهل سنت را تکفیر نموده است.

ولی متأسفانه نظریات ابن تیمیه به وسیله محمد بن عبد الوهاب نجدی (م 1206ق) و متحدش حکومت سعودی با کمک استعمار غرب احیا شده است و با معرفی او به عنوان شیخ الاسلام نظریاتش را دو طول در قرن اخیر با خشونت و قساوت اجرا نموده، باعث تفرقه بین مسلمانان شده اند .

از جمله تشکیک های ابن تیمیه در حدیث ثقلین و غدیر است، برای مثال او

می گوید:

حدیث ثقلین را بخاری نیاورده و تنها مسلم نقل کرده و در آن تنها به پیروی از قرآن سفارش شده و دستوری راجع به پیروی از عترت نیامده است، در این حدیث پیامبر فقط می گوید: امت سفارش های او را در باره اهل بیت رعایت کنند و حقوق آنان را بپردازند، و به آنان ظلم نکنند.

و این ها مطالبی بود که قبل از واقعه غدیر هم بیان شده بود. پس در غدیر هیچ امر شرعی در باره علی و غیر علی نازل نشد!». (1)

از این رو علمای شیعه در تحقیق این حدیث و پاسخ به آن شبهات، آثار ارزشمندی را به صورت مستقل یا در ضمن کتب کلامی و اعتقادی تألیف کردند که ما به مهم ترین آن ها اشاره می کنیم:

1_ الشافي في الامامة: تأليف سيد مرتضى علم الهدى (م 436 ق) در پاسخ قاضی عبدالجبار که از معتزلیان بصره بود و کتابی موسع، به نام المغني في ابواب التوحيد و العدل نوشت و در جزء بیستم آن، بحث امامت و اعتقادات امامیه را در این موضوع، ردّ و نقض می کند. سید مرتضی، با نگارش الشافي، که در 22 فصل به نگارش درآمده، به صورت خلاصه، به اشکالات قاضی پاسخ گفته است. و شاگرد او شیخ طوسی تلخیص و تحریر بهتر آن، یعنی کتاب تلخیص الشافي را نوشت.

2_ العمدة في عيون صحاح الأخبار في مناقب امام الأبرار؛ تأليف شمس الدين يحيى بن حسن معروف به ابن بطريق حلی (م 600 ق). کتابی است در فضایل و مناقب حضرت امیرالمومنین علیه السلام در سی و شش فصل، که از کتب معتبره اهل سنت

ص: 8

روایت می کند و می گوید: چون سنی و شیعه درباره برتری های امیرالمومنین علیه السلام سخنان گوناگون گفته اند خواستم کتابی در این باره بنویسم. وی در این کتاب به مباحث کلامی و خلافت و امامت نیز می پردازد.

3_ منهاج الكرامة في الإمامة؛ تألیف علامة حلی، الحسن بن یوسف بن المطهر م- 726 ق که باعث تشیع سلطان محمد خدابنده اولجایتو شد و ردیه های متعدد از طرف اهل سنت بر آن نوشتند از جمله «منهاج السنة» تألیف معاصر او ابن تیمیة حنبلی (م728ق) می باشد که به جای پاسخ منطقی، به افتراء و توهین روی آورده است.

4_ نهج الحق وكشف الصدق یا كشف الحق و نهج الصدق؛ تألیف علامة حلی، الحسن بن یوسف بن المطهر م- 726 ق. این کتاب در توحید و عدل و نبوت و امامت است.

5_ إحقاق الحق وإزهاق الباطل؛ تألیف شهید قاضی سید نور الله شوشتری (م 1019 ق) این کتاب که در نقد شبهات فضل بن روزبهان در کتاب إبطال نهج الباطل وإهمال كشف العاطل نوشته شد ابتدا در 520 صفحه چاپ سنگی شد سپس در سی و سه جلد به وسیله علامه سید شهاب الدین مرعشی شرح و تحقیق و به نام «شرح إحقاق الحق» چاپ شده است.

6_ غاية المرام وحجة الخصام فی تعیین الامام من طریق الخاص والعام؛ در هفت جلد، تألیف علامه سید هاشم موسوی توبلی بحرانی (م 1107ق).

7_ عبات الأنوار فی إمامة الائمة الأطهار؛ تألیف میر حامد حسین هندی (م 1306ق) که در دو جلد ضخیم به فارسی در باره حدیث ثقلین به نگارش درآمده است. این کتاب به وسیله دانشمند معاصر آیه الله سید علی میلانی در بیست جلد

به زبان عربی به نام «نفحات الأزهار فی تلخیص عبقات الأنوار» تلخیص و تهذیب و مذیل به مدارک شده است و سه جلد اول آن به حدیث ثقلین اختصاص دارد.

8_ المراجعات؛ تألیف علامه عبدالحسین شرف الدین الموسوی (م، 1377 ق). مجموعه مکاتبات بین ایشان و شیخ سلیم البشیری رئیس الازهر مصر. این کتاب در استبصار و هدایت حق جوین تأثیر فراوانی داشته و باعث تشیع عده زیادی از اهل سنت شده است.

9_ الغدیر فی الکتاب والسنة والأدب؛ تألیف علامه عبدالحسین امینی (م، 1392 ق). ایشان شخصیتی است که با قلم توانا و آتشین و در عین حال منطقی و علمی خود، پرده‌ها را کنار زد و حقایق را از لابه لای زوایای تاریک تاریخ، بیرون کشید. وی در شبانه روز حدود 17 ساعت مطالعه و کار می‌کرد و برای مطالعه کتبی که در دسترس نداشت رنج سفرهای گوناگونی را به جان خرید.

ایشان می‌گویند: بیش از پنجاه سال است که از تدوین کتاب الغدیر می‌گذرد و من برای نوشتن الغدیر 10 هزار جلد کتاب از «باء» بسم الله تا «تاء» تمت آن خوانده‌ام و به 100 هزار جلد کتاب، بارها مراجعه کرده‌ام.

نویسنده در این کتاب به 110 تن از صحابه که حدیث غدیر را روایت کرده اند اشاره می‌کند. آن گاه 360 تن از راویان حدیث غدیر از قرن دوم تا چهاردهم را بر می‌شمارد. در پایان هم اشعار شاعران به ترتیب تاریخ را درباره این موضوع نقل می‌کند.

این کتاب در 20 جلد به زبان عربی، با نثری شیوا و رسا نگارش یافته که تنها یازده جلد آن تا کنون چاپ گردیده است.

10_ دلائل الصدق لنهج الحق؛ در شش جلد: تألیف علامه شیخ محمد حسن

مظفر (م 1375 ق) است که در تقویت کتاب احقاق الحق شوشتری و نقد شبهات فضل بن روزبهان در کتاب إبطال نهج الباطل وإهمال كشف العاقل نوشته شد

11_ شبهای پیشاور (فارسی)؛ تألیف علامه محمد موسوی سلطان الواعظین شیرازی (م 1391 ق). که شرح مناظره ای بین ایشان و علمای شهر پیشاور پاکستان است و بسیار شیوا و جذاب می باشد

12_ حدیث الثقلین؛ اثر محمد قوام الدین الوشنوی، نشر دار التقریب / مصر.

13_ الغدیر فی التراث الاسلامی، اثر محقق بزرگ استاد سید عبدالعزیز طباطبایی که مؤلف آثاری ارزشمند در موضوع غدیر است. این کتاب مستدرک جلد اول «الغدیر» علامه امینی است و حاوی اسامی راویان حدیث غدیر و شرح حال آنان است. ایشان در نجف به مدت ربع قرن در کنار دو دانشمند بزرگ، علامه امینی و علامه آقا بزرگ تهرانی بود. تا اینکه در سال 1396 قمری نجف را ترک کرد و به شهر قم آمد و به جمع آوری استدرکاتی بر کتاب «الغدیر» پرداخت

14_ حدیث الثقلین؛ نجم الدین العسکری. با ذکر صحابه و تابعینی که به نقل از هریک از آن صحابه این حدیث را روایت نموده و نیز معرفی کتبی که آن روایات را آورده اند.

15_ کتاب الله و أهل البيت فی حدیث الثقلین؛ تألیف عده ای از محققان مدرسه امام باقر علیه السلام در قم با اشراف حضرت آیه الله وحید خراسانی دام ظلّه، که در دو جلد منتشر شده است، جلد اول متون مختلف این حدیث در مصادر اهل سنت است و جلد دوم از مصادر شیعه.

از طرفی حدیث ثقلین در شش زمان و موقعیت بیان شده که مهم ترین آن، هنگام بازگشت از حجة الوداع روز هیجده ذی الحجه در غدیر خم بود، که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) در خطبه مفصلی حدیث ثقلین را بیان فرمود و پس از آن به

معرفی مولا علی علیه السلام به امامت و خلافت پرداخت . طرق و روایات این حدیث فراوان است و آن را به سه روش می توان تنظیم و نقل کرد:

1_ بر اساس معتبرترین کتب اهل سنت به ترتیب تاریخ.

2_ بر اساس مکان و زمان صدور حدیث.

3_ بر اساس صحابه راوی حدیث

ما در بخش اول این کتاب، به روش اول 41 روایت اهل سنت را از 31 مؤلف سرشناس و غالباً به ترتیب تاریخ می آوریم که 22 روایت آن از منابع قرن سوم و ده روایت از منابع قرن چهارم و هشت روایت از قرن پنجم و یک روایت از اول قرن ششم می باشد. سپس روایات شیعه را بر حسب مواقع صدور حدیث تقلین در همان بخش می آوریم و پس از نقل حدیث از یک کتاب به مدارک دیگر آن در پاورقی اشاره می کنیم. این روایات از نظر متن و محتوا بر سه گونه است:

1_ حدیث تقلین همراه حدیث غدیر .

2_ حدیث تقلین بدون حدیث غدیر.

3_ حدیث غدیر بدون حدیث تقلین .

و از آنجا که بحث ما به هر دو حدیث مربوط است برای روشن شدن ابعاد آن به تحقیق در هر دو حدیث در شش بخش به شرح زیر می پردازیم.

بخش 1_ روایات حدیث تقلین و مواقع آن.

بخش 2_ روایات واقعه غدیر و مراسم عید آن.

بخش 3_ شرح حدیث تقلین و پیام های آن.

بخش 4_ دلالت و قرائن حدیث غدیر بر امامت.

بخش 5_ تغییر در نقل و ارزیابی اسناد حدیث تقلین.

بخش 6_ پاسخ به هفت شبهه بر حدیث تقلین و غدیر.

روایات حدیث ثقلین و مواقع آن

ص: 13

علمای فریقین «شیعه و سنی» حدیث ثقلین را در کتاب های معتبر خود با اسناد صحیح و طرق متعدد نقل کرده اند، و این حدیث از نظر سند متواتر است. (1)

محقق بزرگ، نویسنده کتاب نفیس إحقاق الحقّ، شهید قاضی نور الله شوشتری آن را از 21 تن از صحابه نقل می کند. (2)

سمهودی در جواهر العقدين و ابن حجر هبتمی در الصواعق المحرقة می گویند: بیش از 20 نفر از صحابه حدیث ثقلین را نقل کرده اند و بسیاری از طرق آن صحیح یا حسن است. (3)

ابن کثیر می گوید: محمد بن جریر طبری صاحب تفسیر و تاریخ، دو جلد کتاب قطور در جمع طرق و الفاظ حدیث غدیر (که بسیاری از آن ها مشتمل بر حدیث

ص: 15

1- علمای فنّ حدیث، روایات را از نظر سند سه قسم کردند: خبر واحد، مستفیض، متواتر. خبر متواتر خبری است که تعداد ناقلان تا منبع اصلی خبر به مقداری باشد که تبانی آن ها بر کذب عادتاً محال باشد و شنونده به صحت آن یقین کند. خبر متواتر سه گونه است: لفظی، معنوی، اجمالی.

2- إحقاق الحقّ، ج 9 / 309.

3- الصواعق المحرقة، ص 440؛ فیض القدير: 15 / 3.

ثقلین می باشد (نوشته است). (1)

مرحوم علامه میرحامد حسین هندی در عبقات الأنوار آن را از 34 نفر صحابی با طرق و اسناد متعدد نقل کرده است. و هر یک از این طرق و اسناد را از کتب متعدد و معتبر اهل سنت روایت می کند. آن گاه اصحابی که بی واسطه حدیث ثقلین را از زبان مبارک پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده اند نام می برد. (2)

حدیث ثقلین در روایات اهل سنت

شرح حال و روایات ترمذی

محمد بن عیسی بن سؤرة بن موسی بن ضحاک، ترمذی، أبو عیسی (م. 209_279ق). در باره اش گفته اند: حافظ، علم، امام، بارع. وی اهل ترمذ از شهر های ماوراء النهر بود. برای کسب علم حدیث به شهر های خراسان و عراق و حجاز سفر کرد. کتاب های زیادی از جمله العلل؛ الشمائل المحمدية و غیر آن تألیف نمود. (3)

معروف ترین کتابش الجامع الصحیح مشهور به سنن ترمذی یکی از کتاب های شش گانه معتبر نزد اهل سنت (4) او حدیث ثقلین را به چند نفر از صحابه (جابر و

ص: 16

1- البداية والنهاية، ج 5/ 208

2- نفحات الأزهار فی خلاصه عبقات الأنوار، 2 / 227.

3- تهذیب التهذیب، 9/344؛ تهذیب الکمال، مزی، یوسف بن عبدالرحمن، 1 / 172؛ طبقات الحفاظ، 1/57؛ وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان، 4 / 278.

4- صحاح ستة یا کتب شش گانه معتبر اهل سنت عبارت اند از: 1_ صحیح بخاری (م 256ق؛ 2_ صحیح مسلم (م 261ق)؛ 3_ سنن ابن ماجه (م 273ق)؛ 4_ سنن ابی داود (م 275ق)؛ 5_ سنن ترمذی (م 279ق)؛ 6_ سنن نسائی (م 303ق).

أبوذر و أبو سعيد خُدري و زيد بن ارقم و حذيفة بن اسيد (نسبت داده و دو روايت آن را به چند سند به شرح زير آورده است.

لازم به ياد آوري است که ما در اين فصل يک شماره مسلسل عام براي اين حديث به حروف می نویسیم و پس از آن يک شماره عددی براي روايت مؤلفی که از او نقل کردیم

روایت اول: 1/ ترمذی _ ابو عیسی محمد بن الترمذی قال حدثنا نصر بن عبدالرحمن الکوفی حدثنا زيد بن الحسن هو الأنماطی عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جابر بن عبدالله قال رأيتُ رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) في حجّته يوم عرفة وهو على ناقته القصوى يخطب فسمعتة يقول: يا أيها الناس إني قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلّوا: كتاب الله وعترتي أهل بيتي. (1)

ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند:

پیامبر اکرم را در روز عرفه در حجة الوداع دیدم در حالی که سوار بر شتر قصوی (2) بود خطبه می خواند و چنین می فرمود: ای مردم! من در میان شما چیزی را به امانت می گذارم که اگر آن را بگیریید هرگز گمراه نمی شوید، کتاب خدا و دودمانم، اهل بیتم.

ترمذی می گوید: این حديث از أبوذر و ابو سعيد خُدري و زيد بن ارقم و حذيفة بن اسيد (چهار نفر از صحابه) هم نقل شده است. بعد درباره سند آن چنین قضاوت می کند: وهذا حديثٌ حسنٌ غريبٌ من هذا الوجه.

در توضیح می گوئیم علمای علم درایة الحديث خبر واحد را از نظر تعداد

ص: 17

1- الجامع الصحيح، 5/621؛ المعجم الاوسط، 10/470؛ مشکاة المصابيح، 3/341، ح 6143.

2- قصوی لقب آن شتر بود و نیز به شتر ماده گوش بریده گفته می شود.

ناقلان، بر سه قسم می‌دانند: مشهور، عزیز، غریب و غریب خبر واحدی است که در یکی از طبقات سند، راوی منحصر به یک فرد باشد. آن‌گاه خبر واحد را از نظر حال راوی سه قسم می‌کنند: صحیح، حسن و ضعیف. (1)

البته ترمذی می‌گوید: این حدیث از طریق جابر غریب است، پس منافات ندارد که با ملاحظه اسناد و طرق دیگر. خبر مشهور یا متواتر باشد و غرابت نیز با صحت سند منافات ندارد.

و سند حسن هر چند غریب باشد حجت است. زیرا حسن در مقابل منکر و باطل است و رتبه‌ای پایین‌تر از صحیح است ولی گاهی بر صحیح اطلاق می‌شود چنان‌که نووی و سیوطی و محمد بن ابراهیم بن جماعة

پس از تفسیر حدیث حسن گفته‌اند: سند حسن معتبر و مورد قبول می‌باشد. (2) مناقشه آقایان در باره زید بن حسن (انماطی) در سند این روایت حدیث ثقلین است که ابن حبان او را در کتاب الثقات از موثقین شمرده (3) و ذهبی به نقل از ابن حبان وی را قوی دانسته است (4)

ولی عبد الرحمن بن ابی حاتم از پدرش ابو حاتم رازی نقل می‌کند: زید بن

ص: 18

1- المنهل: شرح سنن أبی داود، 1/4.

2- تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی، 1/157؛ المنهل الروی فی مختصر علوم الحدیث النبوی، 1/45 و نووی در مقدمه شرح صحیح مسلم، 1/27 می‌گوید: روایت حسن روایتی است که منبع آن معلوم و راویان آن مشهور باشد و اکثر علما آن را قبول و فقها به آن عمل کنند.

3- الثقات، ح 7886؛ تهذیب التهذیب، ص 741.

4- میزان الاعتدال، ح 3001

و منظور آقایان از این وصف، نقل روایات فضائل اهل بیت و دلائل امامت است که خوشایند عده ای نیست.

جالب است بدانید ذهبی در باره ابو حاتم رازی می گوید: اگر ابو حاتم کسی را توثیق کرد آن را بپذیر، ولی اگر شخصی را تضعیف کرد یا سخن او را بی اعتبار نمود آنرا نپذیر، بلکه ببین دیگران درباره آن شخص چه می گویند؛ اگر دیدی یکی از رجالیون او را توثیق کرد اعتنایی به نظر ابو حاتم نکن، زیرا او درباره رجال سخت گیر است. وی حتی بعضی از رجال صحاح سته را هم تضعیف نموده است.

و نیز ذهبی در مقایسه ابو زرعه و ابو حاتم می گوید: من سخن ابو حاتم در باره رجال را نمی پسندم «فإنه جراح» او بر خلاف رفیقش ابو زرعه بیش از حد راویان را تضعیف می کند. (2)

افزون بر آن البانی پس از نقل سخن ترمذی می گوید: این حدیث صحیح است. و شاهدهی هم از حدیث زید بن ارقم دارد. (3)

روایت دوم: 2/ ترمذی - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُنْذِرِ الْكُوفِيُّ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فَضِيلٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ عَنْ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ - وَالْأَعْمَشُ عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا - يَعْنِي أَبُو سَعِيدٍ وَزَيْدٌ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ، كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعَتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي، وَلَنْ يَتَفَرَّقَا

ص: 19

1- الجرح والتعديل، ح 2533.

2- سير أعلام النبلاء، 13/ 81؛ الموقظ في علم مصطلح الحديث، 1/18.

3- صحيح وضعيف الجامع الصغير وزيادته، 10/461، ح 4514.

حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا» (1).

ترمذی این روایت را با دو سند از دو صحابی معروف ابوسعید خدری و زید ابن ارقم نقل می کند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «من چیزی در میان شما می گذارم تا وقتی که به آن چنگ زنید هرگز گمراه نخواهید شد، کتاب خدای عز و جل و عترتم یعنی اهل بیت، این دو از هم جدا نخواهند شد تا اینکه سر حوض کوثر بر من وارد شوند.»

ترمذی درباره این سند هم چنین قضاوت می کند: و هذا حدیثٌ حسنٌ غریبٌ؛ سند این حدیث نیز حسن و غریب است (ظاهراً این قضاوت در باره هر دو سند است پس مورد قبول می باشد).

در سند دوم این حدیث از «زید» که منظور «ابن ارقم» است هیچ اشکالی نیست و همه رجال آن موثق و مورد اعتمادند.

ولی در سند اولی مناقشه در باره عطیه بن سعد عوفی است که راوی از ابوسعید خدری است و گفته شده او ضعیف است زیرا:

احمد بن حنبل – به نقل ابن حجر – می گوید: عطیه بن سعد العوفی کنیه اش ابو الحسن از اهل کوفه است. نزد ابوسعید خدری استماع حدیث نمود. پس از مرگ او برای شنیدن سخنان «ابو سعید کلبی» نزد او آمد. او حدیث پیامبر را برای عطیه نقل و عطیه آن را حفظ نمود پس عطیه از کلبی با کنیه ابو سعید نقل می کرد و مردم خیال می کردند منظورش ابوسعید خدری است در حالی که منظور او کلبی

ص: 20

بود. و او ضعیف الحدیث است. (1)

همین سخن را ابو حاتم محمد بن احمد بن حبان تمیمی در باره عطیه می گوید، پس او تدلیس می کرد و استدلال به حدیث او درست نیست و نیز نسائی و ابو زرعه او را ضعیف الحدیث دانسته اند. (2)

عطیه در سال 127 ق وفات کرد.

پاسخ: اولاً: در مقابل تضعیف کنندگان، بزرگانی مانند ابن سعد، عطیه را موثق دانسته و گفته اند عطیه روایات خوبی دارد ولی بعضی از مردم به آن استدلال نمی کنند. (3) این عبارت مخالفان او را از مردم عادی و عوام دانسته است. از یحیی بن معین در باره احادیث او پرسیدند، گفت: او فرد صالحی است؛ و همان ابو حاتم می گوید او ضعیف است ولی حدیث او نوشته می شود (یعنی قابل اعتبار است).

ابن عدی می گوید: عطیه از جماعتی موثق نقل می کند. او از ابی سعید و غیر ابی سعید روایاتی نقل کرده است و با اینکه ضعیف است احادیث او نوشته می شود و از شیعیان کوفه به شمار می آید و حضر می سال وفات وی را 111 ق ذکر وفات کرده است. (4)

ثانیاً: علت تضعیف عطیه فسق و کذب او نبود، بلکه چنان که جوزجانی

ص: 21

1- المجروحین، 2/ 176.

2- تهذیب التهذیب، 7/ 200؛ الکامل، 5/ 369.

3- الطبقات الكبرى، 6/ 304 فی ضعفاء الرجال.

4- تهذیب التهذیب، 7/ 201.

متعصب می گوید: (وقال الجوزجانی: مائل) (1) یعنی او منحرف از خلفا بود میل و محبت به اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) داشت .

وی اولین زائری بود که همراه صحابی بزرگوار جابر بن عبدالله قبر مطهر امام حسین علیه السلام را زیارت کرد . (2)

و نیز عطیه در رأس سیصد نفری بود که به حمایت از اهل بیت به مکه آمدند و محمد حنفیه و ابن عباس

و خانواده ایشان را که به دستور ابن زبیر در محاصره و معرض سوختن بودند نجات دادند . (3) و این کارها از دید نواصب گناه نابخشودنی است.

و نیز ابن سعد در طبقات می گوید: عطیه همراه ابن اشعث برضد حجاج قیام کرد و پس از شکست به فارس فرار نمود. حجاج به والی خود در فارس نوشت که او را چهارصد ضربه شلاق بزنند و ریش او را بتراشند. والی عطیه را دستگیر کرد و نامه را برای او خواند ولی عطیه از دشنام دادن به مولا- علی علیه السلام خود داری کرد. به این جهت دستور داد به جرم سب و لعن نکردن امیرالمؤمنین علیه السلام او را چهار صد ضربه شلاق زدند و ریش او را تراشیدند. (4)

آیا امتناع از دشنام به مولا و تحمل شکنجه بر آن، برای وثاقت کافی نیست؟ البته به نظر کسانی که نواصب و خوارج و دشنام دهندگان اهل بیت را توثیق نموده اند این استقامت ارزشی ندارد و او موثق نیست!

ص: 22

1- همان، 200.

2- بشاره المصطفی، 2 / 74.

3- الطبقات الكبرى، 6 / 304.

4- الطبقات الكبرى، 6 / 304؛ تهذیب التهذیب، 7 / 202.

ابن حجر می گوید: جوزجانی (ابواسحاق سُعدی)، دیگر روایان موثق مانند «اسماعیل بن وراق» را هم به علت تشیع معتدل (نه افراطی) تضعیف نموده است. جوزجانی شخص ناصبی و بدعت گذار است و سخنش در باره بدعت گذار دیگر اعتبار ندارد. (1)

افزون بر آن، بزرگان رجالی مانند: ابن حجر گفته اند: انحراف اعتقادی و تشیع باعث سلب وثاقت نیست به همین جهت پس از آنکه ابن عدی، ابان بن تغلب را با آنکه شیعی است توثیق نمود، ابن حجر می گوید: این سخن منصفانه ای است و نظر جوزجانی در باره کوفیان (شیعی) اعتبار ندارد و اگر به این علت بخواهیم راوی را تضعیف کنیم مقدار زیادی از آثار نبوت نابود می شود. (2)

ثالثاً: نسبت این تدلیس به عطیه از نظر تاریخی مشکل دارد زیرا به نقل ابن حجر، عطیه متوفای سال (111ق) است و ابوسعید کلبی متوفای سال (146ق) است، پس عطیه 35 سال قبل از او وفات کرده و اقدم و اکبر از اوست. (3) چگونه عطیه کسی را که از نظر سنی به جای فرزند اوست شیخ حدیث خود قرار می دهد و نزد او تلمذ می کند؟! پس این اتهام از نظر تاریخی درست نیست.

و بر فرض صحت این نسبت، تدلیس انواعی دارد و همه انواع آن مستلزم فسق نیست و بسیاری از محدثان معروف اهل سنت بلکه مؤلف انصاح و سنن، متهم به نوعی تدلیس هستند. (4)

ص: 23

1- فتح الباری، 1/ 390.

2- تهذیب التهذیب، 1/ 82.

3- العبر فی خبر من غیر، 1/ 38؛ طبقات النسائین، ج 1/ 7.

4- تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی، 1/ 223 و 226؛ المنهل الروی فی مختصر علوم الحدیث النبوی، 1/ 72.

افزون بر آنکه عطیه در نقل احمد (روایت سوم حدیث ثقلین این بخش) هنگام نقل این حدیث به نام و لقب ابوسعید خدری تصریح می کند. پس در اینجا احتمال تدلیس نیست و نقل شخص موثق در جایی که احتمال تدلیس ندارد حجت است.

رابعاً: عطیه از تابعین بود و به نظر اهل سنت بنابر عموم دلالت آیه 100 سوره توبه او عادل است:

«وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از آن ها پیروی کردند، خداوند از آن ها خوشنود و آنها (نیز) از او خوشنود شدند، و باغ هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جریان دارد، جاودانه در آن خواهند ماند، و از این پیروزی بزرگی است.

می گویم اگر این آیه بر عدالت همه صحابه دلالت کند، بر عدالت همه تابعین نیز دلالت کرده است زیرا ضمیر در رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ به همه مهاجرین و انصار و تابعین بر می گردد. (1)

و نیز اهل سنت از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت کرده اند: خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم... (2) بهترین قرن ها قرن من

ص: 24

1- معرفة علوم الحديث، ص 41.

2- اتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة، ح 6994/2 از حارث بن أبي أسامة و ابن حبان في صحيحه و نظير آن در صحيح بخاری، ح 2651؛ صحيح مسلم، ح 2533.

است و سپس قرن کسانی که در پس قرن من می آیند و همچنین ... و چنان که محقق کتاب صحیح مسلم می گوید منظور از قرن اول اصحاب و منظور از قرن تالی، تابعین و سپس تابعین تابعین هستند... (1)

و ابن حجر در شرح بخاری می گوید: بعضی به این روایت بر عدالت هر سه قرن (همه اصحاب، تابعین و تابعین تابعین) با تفاوت درجه استدلال کرده اند ولی حق آن است که عدالت در تابعین اکثریت دارد و همگانی نیست. (2)

از این سخن استفاده می شود دست کم اصل، عدالت تابعی است و فسق و تضعیف او خلاف اصل است.

خامساً: ابن حجر می گوید: عطية بن سعد بن جنادة العوفي الجدلي القيسي الكوفي أبو الحسن. از رجال چهار کتاب الأدب المفرد بخاری و سنن ترمذی و سنن ابن ماجه و سنن أبي داود است و آنان از او روایت کرده اند. (3)

و این کار، نشان می دهد که هر چهار محدث بزرگ صحاح و سنن به روی اعتماد داشته اند.

سادساً: احمد بن حنبل در کتاب مسند خود صد و نوزده بار از عطية العوفي نقل کرده است، و این اکتار در نقل دلیل بر اعتماد این محدث بزرگ بر عطية است و مسند احمد کتابی است که ابن جوزی در الموضوعات آن را مانند موطأ و الصحیحین و سنن أبي داود از دواوین الاسلام (کتب اصلی اسلام) شمرده است. (4)

ص: 25

1- صحیح مسلم، ح 2533.

2- فتح الباری، 10 / 445.

3- سنن ابن ماجه، 2 / 1182؛ سنن أبي داود، 2 / 138؛ تهذیب التهذیب، ح 414.

4- الموضوعات، 1 / 99.

و شیخ حافظ ابو موسی محمد بن عمر بن احمد المدینی گفته است در مسند احمد روایتی نیامده مگر از کسانی که دیانت و صدقشان ثابت است نه کسی که در امانت او خدشه ای باشد. (1)

و از عبد الله فرزند احمد بن حنبل نقل می کند: از پدرم رحمه الله تعالی پرسیدم چرا از نوشتن کتاب کراهت داری در حالی که خود مسند را نوشتی؟ پاسخ داد: من مسند را نوشتم تا هنگامی که مردم در سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم اختلاف کردند امام و رهنمای مردم باشد (2)

و ابن حجر احمد بن علی عسقلانی کتاب القول المسدد فی الذب عن المسند للإمام أحمد را در دفاع از مسندی که امت اسلام آن را پذیرفته و آن را امام و حجت و مرجع اختلافات خود قرار دادند، در پاسخ علامه حافظ زین الدین عبد الرحیم بن الحسین العراقی نوشت که نه حدیث آن را مجعول دانسته بود و ابن حجر همه آن موارد پاسخ داد و ادعای مجعول را نادرست بلکه بعضی از آن ها مانند حدیث «سد الابواب الا باب علی علیه السلام» را صحیح دانست. (3)

و می دانیم احمد در مسند فراوان (صد و نوزده بار) از عطیه بن سعد عوفی نقل روایت کرده است و اگر او اهل تدلیس و ضعیف بود نباید احمد در کتابی که دیوان و «حجة الاسلام» است، فراوان روایت کند.

متأسفانه بخاری در تاریخ صغیر از احمد بن حنبل نقل کرده که وی حدیث ثقلین به نقل کوفیان یعنی عبد الملک (یعنی ابن اَبی سُلیمان) از عطیه را

ص: 26

1- خصائص مسند الإمام أحمد، 1/ 14.

2- همان.

3- القول المسدد فی الذب عن المسند، ص 20.

تضعیف کرده است. (1)

در حالی که احمد این روایت را در مسند خود به شماره 10779 _ و 11227 آورده و ذیل آن اصلاً سخنی نگفته است. افزون بر اینکه طریق حدیث ثقلین منحصر به این روایت نیست. و اگر گفته شود که روایات احمد از عطیه در فضائل بوده که بنا بر تساهل است نه احکام که سخت گیری می شود.

می گوئیم روایات احمد از عطیه در هر دو زمینه است از جمله او در احکام فقهی ذکاة الجنین و غسل جنابت و حرمت صدقه بر غنی و رکعات نماز و بیع ثمره، از عطیه عوفی روایت کرده که همه آن ها حکم فقهی است. (2)

معیار دو گانه در توثیق

مشکلی که در ارزیابی روایات فضائل اهل بیت به ویژه حدیث ثقلین به چشم می خورد تضعیف راوی آن به جرم تشیع است در حالی که آن راوی هیچ ضعفی جز تشیع یا محبت اهل بیت نداشته و هیچ دلیلی بر تشیع او جز نقلهمین روایات نیست.

ولی می بینیم همان راویان که در نقل فضائل به اتهام رفض تضعیف شده اند، در نقل مطالب دیگر توثیق شده اند! مثلاً بخاری در کتاب الادب المفرد از عطیه _ که او را در حدیث ثقلین تضعیف کرده اند _ حدیث «من لا یرحم لا یرحم» را نقل کرده و البانی _ کارشناس سلفی _ سند آن را صحیح دانسته است. (3)

ص: 27

1- التاريخ الصغير، 1/267.

2- بنگرید به مسند احمد، احادیث 10988 و 11086 و 11493 و 5376 و 4756.

3- الادب المفرد، 1/47، ح 95.

گویا یکی از معیارهای تضعیف راوی نقل فضائل اهل بیت است!

لازم به یادآوری است که شخص دیگری به نام ابو عبدالله محمد بن علی بن بشیر معروف به حکیم ترمذی (م، 320هـ-) هست که نباید با ابو عیسی ترمذی معروف صاحب الجامع الصحیح للسنن (یکی از کتب سته) اشتباه گرفته شود.

و آن حکیم ترمذی هم در کتاب نوادر الاصول خود (ج 1 ص 258، نشر دارالجمیل، 1412 ق) این حدیث را به صورت مرسل از جابر در روز عرفه روایت کرده و حدیث دیگر را مفصل تر از حدیفه در غدیر خم آورده است.

روایات احمد بن حنبل

ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد شیبانی (164 _ 241هـ-) فقیه و محدث، و صاحب مذهب معروف فقهی است و نزد سفیان بن عیینة و یحیی بن سعید و یزید بن هارون و أبو داود الطیالسی و وکیع بن الجراح و عبدالرحمن بن مهدی و در آخر نزد شافعی تلمذ نمود، پس از آن خودش مجتهد و صاحب مذهب شد. ذهبی می گوید: او امام در علم حدیث و فنون آن، امام در فقه و دقائق آن و امام در سنت و روش های آن بود. (1) در سال 218 ق به دستور مأمون به جهت انکار نظریه مخلوقیت قرآن زندانی شد، ولی در سال 232 ق از سوی متوکل عباسی مورد توجه و احترام قرار گرفت .

از جمله شاگردان او محمد بن اسماعیل البخاری، صاحب الصحیح، و مسلم بن حجاج نیشابوری، صاحب الصحیح، و ابو داود صاحب السنن می باشند. (2)

ص: 28

1- العبر فی خبر من غیر، 1 / 82.

2- طبقات الحفاظ، ج 2 / 431، ح 438؛ اکمال الکمال، 2/462؛ تاریخ دمشق، 5 / 328.

تدوین کننده فقه احمد دو شاگرد او ابوبکر احمد بن محمد بن هانی بغدادی معروف به ابوبکر الأثرم (م 273ق) در کتابی به نام « الفقه علی مذهب أحمد وشواهد من الحديث». و ابوبکر احمد بن الخلال (م 311ق)، مؤلف « کتاب الجامع » می باشند که آراء فقهی احمد را از شاگردان و دو فرزندش صالح (م 266ق) و عبدالله (م 290ق) جمع آوری کرده اند. (1)

مهم ترین کتاب او المسند نزدیک سی هزار حدیث دارد او حدیث ثقلین را به چندین طریق از ابو سعید خدری و زید بن ثابت در المسند و کتاب دیگرش فضائل الصحابه آورده است و ما متن و سند سه روایت مسند او را می آوریم .

روایت سوم: 1/ احمد بن حنبل _ حدثنا عبدالله، حدثني أبي، ثنا ابن نمير، ثنا عبد الملك بن أبي سليمان، عن عطية العوفي عن أبي سعيد الخدری قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «إني قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا بعدى؛ الثقلين أحدهما أكبر من الآخر، كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض، وعترتي أهل بيتي ألا وإنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض». (2)

«ابو سعید خدری می گوید: پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: من در میان شما چیزی گذاشتم که اگر آن را بگیری، پس از من هرگز گمراه نمی شوی، دو چیز گران سنگ، یکی بزرگ تر از دیگری است، کتاب خدا که ریسمانی از آسمان به زمین آویخته است. و عترتم اهل بیت من. آگاه باشید آن ها از هم جدا نخواهند شد تا آنکه بر سر حوض نزد من حاضر شوند.»

ص: 29

1- طبقات الحنابلة، 1/ 1؛ تاریخ بغداد، 4/ 412.

2- مسند احمد بن حنبل، 4/ 118، ح 11561؛ فضائل الصحابه، 2/ 585 و 603 و 779 و نیز الشريعة، 4/ 389، به سند خود از عطیه با اندکی تفاوت متن.

ناصر الدين ألبانى سلفى مى گوید: و «هو اسناد حسن فى الشواهد»؛ این سند حسن و خوب است و مؤید طرق دیگر این حدیث است و مى افزاید این روایت با بیست و هفت سند از طریق عطیه از ابو سعید نقل شده است، افزونبر آنکه عبدالرحمان نیز از پدرش ابوسعید (خدري) روایت نموده است. (1)

روایت چهارم: 2/ احمد_ عبدالله بن أحمد بن حنبل، حدثني أبي، ثنا اسود بن عامر، ثنا شريك، عن الركين عن القاسم بن حسان، عن زيد بن ثابت، قال قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): إني تارك فيكم خليفتين، كتاب الله حبل ممدود ما بين السماء والأرض _ او ما بين السماء الى الأرض _ وعترتي أهل بيتي، وإنيهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض. (2)

«زيدبن ثابت روایت مى کند: پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: من دو جانشین در میان شما مى گذارم: کتاب خدا که ریسمانی کشیده و آویخته بین آسمان و زمین است و عترتم یعنی اهل بیت من، و آن دو از هم جدا نمى شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.»

ابو بکر هیشمی پس از نقل این حدیث از مسند احمد مى گوید: «إسناده جيد»؛ سند آن خوب است. (3)

روایت پنجم: 3/ احمد_ عبدالله بن أحمد ثنى أبي، ثنا أبو أحمد الزبيرى، ثنا شريك، عن الركين عن القاسم بن حسان، عن زيد بن ثابت قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): إني تارك فيكم خليفتين كتاب الله وأهل بيتي وإنيهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض جميعاً. تعليق شعيب الأرنؤوط: حديث صحيح بشواهده دون قوله: «وإنيهما لن يفترقا حتى يردا

ص: 30

1-1_ السلسلة الصحيحة، 4/260، ح 1761.

2- مسند احمد بن حنبل، 5/181.

3- مجمع الزوائد، 9/ 256، ح 14957.

«زیدبن ثابت روایت می کند: پیامبر اکرم فرمود من دو جانشین در میان شما می گذارم: کتاب خدا و اهل بیت، و این دو از هم جدا نمی شوند تا آنکه همگی در کنار حوض بر من وارد شوند.

شعیب الأرنؤوط ارزیاب و محقق اسناد مسند احمد می گوید: سند این حدیث به قرینه شواهد آن غیر از جمله اخیر (وإنهما لن یتفرقا...) صحیح است.»

می گوئیم عدم صحت جمله اخیر بر خلاف نظر کارشناسانی مانند ذهبی و ابن حجر و البانی است و بر فرض ضعف سند این روایت، بر صحت جمله اخیر روایت صحیح دیگری دلالت می کند.

روایات مسلم بن حجاج

ابو الحسن مسلم بن الحجاج قشیری نیشابوری یکی از راویان حدیث ثقلین است که درباره اش گفته اند: الإمام الحافظ الحجّة، المصنّف الشهير فی الحدیث و علومه، صاحب الجامع الصحیح.

ولادت و وفات او در نیشابور (204_261ق) بود. از سال 218ق شروع به استماع حدیث نمود، برای کسب علم به حجاز و مصر و شام و عراق سفر کرد. و از مشایخی مانند احمد بن حنبل و بخاری، إسحاق بن راهویه و زهیر بن حرب و ابو بکر بن اُبی

ص: 31

1- مسند احمد، 8/ 153، ح 21711 و عین این الفاظ را عبدالرزاق صنعانی در المصنّف، 11/452، ح 11725 آورده است و نیز در مسند ابن ابی شیبّه، 1/ 546 و مصنف او، 6/ 309، ح 31679 و السنه ابن اُبی عاصم، 2/351 و 642 ح 754 و 1549 و قریب به مضمون آن را احمد در فضائل الصحابه، 2/786، ح 1403 آورده اند.

شبية وعلی بن المدینی و محمد بن یحیی القطعی استفاده کرد و شاگردانی مانند ترمذی و ابراهیم بن سفیان و ابو بکر بن خزیمه و محمد بن مخلد العطار تربیت نمود.

در باره مقام حفظ او گفته اند: بهترین حافظان حدیث چهار نفرند ابو زرعه در ری، و مسلم در نیشابور، و عبدالله الدارمی در سمرقند، و محمد بن اسماعیل در بخاری. او مؤلف الجامع الصحیح است که از میان 300,000 حدیث 12,000 حدیث آن را در الصحیح گزینش و به مدت 15 سال آن را نوشت. در باره او حافظ ابو علی نیشابوری گفته است: «ما تحت أديم السماء كتاب أصح من كتاب مسلم»؛ زیر آسمان کتابی صحیح تر از کتاب مسلم نیست. (1)

وی دارای کتب دیگری به شرح زیر است. المسند الكبير على الرجال؛ التمييز؛ العلل والأسماء؛ الكنى والوحدان؛ الأفراد المختصرمون؛ الطبقات؛ أوهام المحدثين؛ سؤالات أحمد بن حنبل وغير آن.

مسلم بن حجاج حدیث ثقلین را به چهار سند و متن نقل و همگی را در باب فضائل الصحابه، به وسیله «یزید بن حیان» از زید بن ارقم به شرح زیر نقل کرده است:

روایت ششم: 1 مسلم حدثنی زهیر بن حرب و شجاع بن مخلد جميعاً عن ابن عُلَيَّةَ قال زهير حدثنا إسماعيل بن إبراهيم، حدثني أبو حيان، قال: حدثني يزيـد بن حيان، قال: إنطلقتُ أنا و حصين بن سبرة و عمر بن مسلم إلى زيد بن أرقم، فلما جلسنا إليه قال له حصين: لقد لقيت يا زيد خيراً كثيراً رأيت رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) و

ص: 32

1- وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان، 5/ 194؛ تهذيب الأسماء واللغات، 2/ 109؛ تاريخ بغداد، 13/100.

سمعتَ حديثه و غزوتَ معه و صلّيتَ خلفه، لقد لقيتَ يا زيد خيراً كثيراً، حدّثنا يا زيد ما سمعت من رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم).

قال: يا ابن أخي والله لقد كبرتُ سنّي و قدّمَ عهدى و نسيت بعض الذى كنت أعى من رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) فما حدثتكم فاقبلوا و ما لا فلا تُكلّفونيهِ، ثم قال: قام رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) يوماً فينا خطيباً بماء يُدعى حُماماً بين مكة و المدينة فحمد الله و أثنى عليه و وعظ و ذكر ثم قال:

أمّا بعد: ألا- أيها الناس فإنّما أنا بشر يوشك أن يأتى رسولُ ربّى فأجيب و أنا تارك فيكم الثقلين أوّلُهُما كتاب الله فيه الهدى و النور فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به فحثّ على كتاب الله ورغّب فيه ثم قال: و أهل بيتى أذكركم الله فى أهل بيتى، أذكركم الله فى أهل بيتى، أذكركم الله فى أهل بيتى.

فقال له حصين: و من أهل بيته يا زيد؟ أليس نساؤه من أهل بيته؟ قال: نساؤه من أهل بيته ولكن أهل بيته من حُرّم الصدقة بعده،

قال: و من هم؟ قال: هم آل علىّ و آل عقيل و آل جعفر و آل عباس، قال: كلّ هؤلاء حُرّم لصدقة؟ قال: نعم (1).

(يزيد بن حيان مى گوید: من و حصين بن سبّره و عمر بن مسلم نزد زيد بن ارقم رفتيم پس از نشستن حصين به او گفت: اى زيد! شما خير زيادى در دنيا بردى پیامبر اکرم (صلى الله عليه و آله و سلم) را دیدى، سخن او را شنیدى. در غزوات او شرکت کردى و پشت سر او نماز خواندى پس خيلى نعمت ها را دیده اى! پس آن چه از پیامبر اکرم شنیدى

ص: 33

1- صحيح مسلم، 7 / 123؛ باب فضائل الصحابه، ح 6378؛ مسند ابن أبى شيبه، 1 / 700؛ صحيح ابن خزيمة، 4/62، ح 2357 مسند احمد، 4/366؛ سنن ابى داود، ح 4973 همگى از يزيد بن حيان از زيد بن ارقم.

برای ما هم بگو.

زید گفت: ای فرزند برادرم! به خدا قسم سنم بالا رفته و زمان زیادی از آن وقت گذشته است و بعضی از مطالبی را که از آن حضرت شنیده و حفظ کرده بودم فراموش کردم؛ پس هر چه برایتان نقل کردم آن را بگیرد و آنچه نقل نکردم مرا به زحمت نیندازید (از من نخواهید برایتان نقل کنم) بعد شروع کرد به نقل این حدیث و گفت:

روزی پیامبر در کنار آبی بین مکه و مدینه که خَم نامیده می شد برخاست. و حمد و ثنای الهی را به جا آورد و موعظه کرد و تذکر داد، سپس فرمود:

ای مردم! همانا من بشری هستم که به زودی پیک پروردگارم مرا می خواند و من دعوت او را اجابت می کنم. من دو چیز گران سنگ در میان شما می گذارم اولین آن ها کتاب خدا که در آن نور و هدایت است پس بگیرید کتاب خدا را و به آن چنگ زنید. پس بر اهمیت آن تأکید و مردم را به فهم و عمل به آن تشویق نمود.

سپس فرمود: و اهل بیت، شما را به خدا یادآوری می کنم درباره اهل بیت. تا سه بار.

حصین (یکی از همراهان زید بن ارقم) پرسید: ای زید! اهل بیت او کیان اند؟ آیا زنان او از اهل بیت او نبودند؟ زید پاسخ داد: زنان او از اهل خانه او هستند، ولی منظور اهل بیت او (در این حدیث) کسانی هستند که پس از پیامبر صدقه بر آنان حرام است.

حصین بار دیگر پرسید آنان کیان اند؟ پاسخ داد: آنان آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس هستند.

پرسید: آیا صدقه بر همه آنان حرام است؟ پاسخ داد: آری «

ص: 34

الف: روایات صحیح مسلم نزد اهل سنت همگی صحیح هستند و نیاز به تصحیح سندی ندارند. علاوه بر این ناصر الدین ألبانی سلفی می گوید: سند این حدیث بالخصوص صحیح است. (1)

ب: زید بن ارقم در این نقل اعتراف می کند که پیر شده و بسیاری مطالب را فراموش کرده و این روایت نسبت به آن چه وی در میان سالی برای ابو الطفیل نقل کرده ناقص است، از جمله با اینکه این روایت در باره خطبه غدیریه است هیچ اشاره ای به معرفی مولی علی علیه السلام در آنجا نمی کند! معلوم نیست در میان این همه روایات معتبر چرا مسلم متن ناقص آنرا برگزیده است!

ج: در ذیل حدیث زید با بیان اینکه منظور از اهل بیت کسانی هستند که صدقه بر آن ها حرام باشد، همسران پیامبر را از ایشان خارج نموده است. زیرا بیشتر زنان پیامبر از بنی هاشم نبودند هر چند اهل خانه او هستند، پس نتیجه می دهد که همسران حضرت مصداق اهل بیت نیستند.

این مطلب در سه نقل مسلم است، ولی در طریق چهارم «ح 6381» صریحاً اهل بیت بودن آنان را نفی می کند زیرا وقتی یزید بن حیان پرسید آیا اهل بیت او زنان او نیستند؟ پاسخ داد: نه، به خدا قسم زنی يك عمر با مردی زندگی می کند سپس شوهر او را طلاق می دهد و آن زن نزد پدر و خانواده اش بر می گردد. همانا اهل بیت او اصل و نسب او هستند که صدقه بر آنان حرام است.

ص: 35

هنگامی که روایت کتاب صحیح مسلم از زیدبن ارقم را با روایات فراوان حدیث ثقلین از جمله صحیح ابی الطفیل از زید بن ارقم مقایسه می کنیم به تحریفات و نواقص روایت مسلم پی می بریم و تعجب می کنیم چرا مسلم این روایت ناقص را از میان این همه روایت معتبر برگزیده است!؟

این نواقص به شرح زیر است :

1_ موضوع نظر خواهی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از مردم بر عملکرد خود و استشهاد از آنان بر توحید و رسالت و معاد که در روایت ابو الطفیل از زید بن ارقم آمده است، در روایت مسلم نقل نشده است.

2_ نقل به معنای مطالبی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در باره کتاب الله فرمود : در نقل مسلم آمده: «أولهما كتاب الله و رغب فيه» در حالی که احمد، روایت یادشده را چنین نقل می کند: «أولهما كتاب الله عز و جل فيه الهدى والنور فخذوا بكتاب الله تعالى واستمسكوا به فحث على كتاب الله ورغب فيه» و این نشان می دهد مسلم متن عبارت را نیاورده است .

3_ ترک نقل عدم تفرق ثقلین «لن يتفرقا حتى يردا على الحوض» تا ورود بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر حوض. با اینکه همین روایت را احمد بن حنبل از یزید بن حیان از زید بن ارقم با ذکر حوض آورده است و از این رو مورد اعتراض عبید الله بن زیاد قرار گرفت:

حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا إسماعيل بن إبراهيم عن أبي حيان التميمي حدثني يزيد بن حيان التميمي قال : انطلقت أنا وحصين بن سبرة وعمر بن مسلم إلى زيد بن أرقم

قال يزيد بن حيان ثنا زيد بن أرقم في مجلسه ذلك قال بعث إلى عبيد الله بن زياد فأتيته فقال ما أحاديث تحدثها و ترويها عن رسول الله صلى الله عليه و سلم لانجدها في كتاب الله تحدث ان له حوضاً في الجنة قال قد حدثناه رسول الله صلى الله عليه و سلم و وعدناه ، قال كذبت و لكنك شيخ قد خرفت !

قال اني قد سمعته أذناي ووعاه قلبي من رسول الله(صلى الله عليه و آله و سلم) يقول من كذب عليّ متعمداً فليتبوأ مقعده من جهنم و ما كذبت على رسول الله صلى الله عليه و سلم

تعليق شعيب الأرنؤوط : إسناده صحيح على شرط مسلم يزيد بن حيان التيمي من رجاله و بقية رجاله ثقات رجال الشيخين.(1)

يزيد بن حيان می گوید: زيد بن ارقم پس از آنکه حدیث ثقلین را روایت کرد گفت: عبيد الله بن زياد مرا خواست و به من گفت: این چه احادیثی است که از پیامبر(صلى الله عليه و آله و سلم) روایت می کنید که پیامبر در بهشت حوضی دارد، چرا ما آن را در کتاب خدا نمی یابیم؟

زيد بن ارقم گفت: بلی ما این سخن (حوض کوثر و اوصاف آن) را از پیامبر شنیدیم و به آن وعده داده شدیم . عبيد الله گفت دروغ می گویی، تو پیر و خرفت شدی!

زيد بن ارقم گفت : من این سخن را با گوشم از حضرت شنیدم و با قلبم فرا گرفتم که حضرت فرمود: هر کس بر من دروغ ببندد جایگاهش پر از آتش باد! ازین رو من هر گز بر پیامبر دروغ نبستم....

ص: 37

و این قرینه بر آن است که در حدیث ثقلینی که یزید بن حیان از زید بن ارقم روایت نموده از حوض کوثر «لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض» نام برده شده که مورد اعتراض عبیدالله قرار گرفت و زید بن ارقم آن را نقل می کند. در حالی که در نقل فعلی مسلم از یزید بن حیان از زید بن ارقم نامی از حوض برده نشده و جمله «لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض» نیامده است. اگر متن حدیث ثقلین همان باشد که مسلم روایت نموده نامی از حوض برده نشده تا باعث سؤال و اعتراض عبیدالله بن زیاد قرار گیرد. از این رو در چاپ 52 جلدی مسند احمد - مؤسسه الرسالة - محقق آن شعیب الأرنؤوط تصریح می کند: «موصول باسناد سابقه»⁽¹⁾؛ این ذیل با همان سند روایت سابق (حدیث ثقلین) روایت شده است .

4_ حذف خبر حضرت در باره سؤال خدای متعال از رفتار مردم با ثقلین بر سر حوض کوثر.

5_ ترک بیان حضرت در توصیف کتاب به عنوان ریسمانی الهی آویخته از آسمان و ترک بیان اینکه تمسک به (هر یک از) کتاب و عترت باعث نجات امت از گمراهی است.

6_ اکتفاء به توصیه خیر و احسان نسبت به اهل بیت در روایت مسلم به جای فرمان تمسک به آنان.

7_ عدم نقل نهی حضرت از تقدم و تأخر از اهل بیت و تعلیم ندادن به ایشان در روایت مسلم.

ص: 38

8- حذف حدیث غدیر و ترک نقل واقعه عظیم غدیر و معرفی مولا « من كنت مولاه فهذا علي مولاه » در روایت مسلم، با اینکه وی محل این خطبه را منطقه غدیر خم معرفی می کند و این روایت را در باب چهارم کتاب فضائل علی بن ابی طالب آورده ولی نامی از آن حضرت نیست، بلکه تنها نام اهل بیت آمده است، این تحریفات در اصل روایت است یا ناسخین آن را تحریف نموده اند؟

با این وصف چگونه ابن تیمیه در منهاج السنة می گوید: لفظ صحیح حدیث ثقلین همان است که در صحیح مسلم است؟ با اینکه نقل مسلم متنی ناقص از حدیث ثقلین است. (1)

روایات ابو بکر بن ابی شیبۀ

ابو بکر بن ابی شیبۀ عبد الله بن محمد بن ابراهیم بن عثمان العبسی، (159 _ 235هـ-) در باره اش گفته اند: الامام العلم، سید الحفاظ، وصاحب الكتب الكبار: المسند و المصنف، و التفسیر... او در سن و تولد و حفظ حدیث هم طراز احمد بن حنبل، و إسحاق بن راهویه، و علی بن المدینی بود. از بزرگانی مانند شریک، و هُشیم، و ابن المبارک، و ابن عیینة، و غیر آنان روایت کرده و بخاری، و مسلم، و ابو داود، و ابن ماجه و... از وی روایت نموده اند. او برادر حافظ دیگر حدیث یعنی عثمان بن ابی شیبۀ، وی و هر صاحب کرسی درس حدیث بودند دارای مصنفاتی به نام المسند؛ المصنف؛ التفسیر؛ الإیمان می باشد. ذهبی از ابو عبید نقل می کند علم حدیث به چهار نفر منتهی شده که یکی از آنان

ص: 39

ابو بکر بن ابی شیبہ است کہ از آن سه نفر کار او فراگیر تر است. (1)

وی حدیث ثقلین را در المصنف و المسند که هر دو از کتب معتبر نزد اهل سنت است از سه نفر از صحابه (ابو سعید خدری ، زید بن ثابت و زید بن ارقم) با پنج سند به شرح زیر آورده است:

روایت هفتم 1 / ابن ابی شیبہ _ حدثنا عمر بن سعد ابو داود الحفري عن شريك عن الركين عن القاسم بن حسان عن زید بن ثابت قال : قال رسول الله: إني تارك فيكم الخليفتين من بعدي كتاب الله وعترتي أهل بيتي وإنهما لن يتفرقا حتى يردا عليّ الحوض. (2)

«زید بن ثابت روایت می کند: پیامبر اکرم فرمود من دو جانشین در میان شما می گذارم: کتاب خدا و اهل بیتم ، و این دو از هم جدا نمی شوند تا آنکه همگی در کنار حوض بر من وارد شوند. »

البانی می گوید : این حدیث با شواهدش صحیح است. (3)

روایت هشتم 2 / ابن ابی شیبہ _ حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ شَرِيكِ ، عَنِ الرُّكَيْنِ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ، يَرْفَعُهُ ، قَالَ : إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الْخَلِيفَتَيْنِ كَامِلَتَيْنِ : كِتَابَ اللَّهِ ، وَعِزَّتِي ، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. (4)

ص: 40

1- سیر أعلام النبلاء، 11/124.

2- المصنف صنعاني، 6/20 و در مسند ابن ابی شیبہ، 1/700 حصین بن سبرة از زید بن ارقم مشابه حدیث صحیح مسلم را آورده است. قریب به این مضمون در مسند ابن الجعد، 2/972، ح 2805.

3- فی ظلال الجنة، 2/27.

4- مسند ابن ابی شیبہ، 1/526.

« زید بن ثابت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت می دهد که فرمود: من دو خلیفه (جانشین) کامل در میان شما گذاشتم: کتاب خدا و عترتم، و این دو از هم جدانمی شوند تا آنکه بر سر حوض بر من وارد شوند. »

منظور از _ یُرْفَعُهُ _ یعنی آن را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت می داد. پس این سند متصل است و مانند سند روایت سابق صحیح است.

حدیث خلیفتین به جای ثقلین که در روایات (ابو بکر بن شیبیه و احمد) از قاسم بن حسان از زید بن ثابت آمده _ چنان که در شرح حدیث ثقلین می آید _ در حال احتضار در حجره بود و به صراحت بر خلافت و امامت اهل بیت دلالت می کند و مولا علی علیه السلام اولین و شاخص ترین فرد اهل بیت است.

در این نقل که با سندهای متعدد شریک از رکین بن ربیع از قاسم بن حسان از زید بن ثابت می باشد بدون استفاده از لفظ ثقلین، بر دو مصداق آن: کتاب و اهل بیت به عنوان خلیفه اشاره می کند.

از طرفی علی بن عبد الله بن احمد الحسنی نور الدین سمهودی شافعی، (م 911ق) از حافظ ابو بکر ابن ابی شیبیه با سندهای متعدد از ام سلمه نقل می کند که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) احتضار در حالی که حجره مطهر پر از اصحاب بود به وفات سریع خود اشاره کرد و فرمود:

ایها الناس یوشک ان اقبض قبضاً سریعاً وینطلق بی وقد قدمت الیکم القول معذرة الیکم ألا وانی مخلف فیکم کتاب ربی عز وجل وعترتی اهل بیتی ثم اخذ بید علی فرفعها فقال: هذا علی مع القرآن والقرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی

«ای مردم نزدیک است مرگ من فرارسد و از میان شما بروم و این سخن را برای رفع عذر شما می گویم: آگاه باشید من در میان شما دو چیز می گذارم کتاب خدا و عترتم. پس بنگرید چگونه پس از من با آن ها رفتار می کنید؟ آن دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا آنکه در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند.»

همین حدیث را ابن عقده و ابن حجر هیتمی هم از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نقل کرده اند. (2) از این رو احتمال می رود کلمه خلیفتین که در بعضی روایات مانند روایات زید بن ثابت آمده، در همین مرض وفات در حجره بود. نه در حجه الوداع و غدیر خم. چنانکه روایتی که ابوالطفیل از (زید بن ثابت) نقل کرده و راجع به واقعه غدیر است، کلمه ثقلین آمده است (3).

و احتمال دارد خلیفتین در روایت زید بن ثابت نقل به معنای جمله «مخلف فیکم الثقلین» در روایت ام سلمه باشد. (4)

این هم مؤید آن است که کلمه خلیفتین که در بعضی روایات مانند روایات زید بن ثابت آمده، در همین مرض وفات در حجره بود. نه در حجه الوداع یا غدیر خم

ص: 42

-
- 1- جواهر العقدین، ص 240؛ سمط النجوم العوالی، 2/502، ح 136. و نیز أبو بکر البزار در مسندش به لفظ مختصر به نقل: کشف الأستار عن زوائد البزار، 3/221، ح 2612 آورده است
 - 2- الولاية؛ الصواعق المحرقة، باب ج، من مآثر علی، ح 40.
 - 3- معجم الكبير، 5/166، ح 4970.
 - 4- حدیث الثقلین، لجنة التحقیق مدرسة الامام الباقر علیه السلام قم، ص 95.

ولی در روایتی که ابو الطفیل از او (زید بن ثابت) نقل کرده و راجع به واقعه غدیر است کلمه ثقلین آمده است (1).

و این قرینه بر آن است که حدیث خلیفتین در مرض وفات بود.

روایت نهم: 3 / ابن ابی شیبۀ - حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا قَالَ حَدَّثَنَا عَطِيَّةٌ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ. (2)

این حدیث را با لفظ «الثقلین» آمده به اضافه «أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله ممدود من السماء الى الأرض» ولی ثقل دوم همین باب ذکر نشده است با اینکه در روایات مکرر عطیة از ابی سعید الخدری آمده است و این نشان دهنده تحریف از طرف راویان یا ناسخان است.

روایات نسائی

ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب بن علی خراسانی، نسائی، (215_302 هـ-)، در باره اش گفته اند: شیخ الإسلام، أحد الأئمة المبرزين والحفاظ المتقنين، والأعلام المشهورين. او برای کسب علم و استماع حدیث به خراسان و عراق و حجاز و مصر و شام و جزیره (شمال عراق) و غیر آن سفر کرد و یکی نویسندهگان سنن اربعه و کتب شش گانه معتبر اهل سنت است.

همچنین در باره اش گفته اند: أفقه مشايخ مصر في عصره وأعرفهم بالصحيح والسقيم من الآثار وأعرفهم بالرجال. او کتاب های او عبارت اند از: به شرح زیر

ص: 43

1- معجم الكبير، 5/166، ح 4970.

2- المصنف، ابن ابی شیبۀ، 6/133.

است: السنن الكبرى في الحديث وتلخيص آن «المجتبى من السنن الكبرى» از كتب شش گانه معتبر اهل سنت است و خصائص على مسند على، و الضعفاء والمتروكون بمسند مالك. (1)

نسائی در «السنن الكبرى» سه روایت از زید بن ارقم آورده که دو روایت آن به نقل ابوالطفیل از او به شرح زیر است.

روایت دهم: 1 / نسائی_ أخبرنا محمد بن المثنى، ثنا يحيى بن حماد، قال: ثنا أبو عوانة عن سليمان قال: ثنا حبيب بن أبي ثابت عن أبي الطفيل عن زيد بن أرقم قال: لَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) عَنْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ وَنَزَلَ غَدِيرِ خُمٍّ أَمَرَ بِدَوْحَاتٍ فَقَمِمْنَ. ثُمَّ قَالَ: كَأَنِّي دُعِيتُ فَأَجَبْتُ، إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَأَنْظَرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا؟ فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ .

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَأَنَا وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ وَلِيِّهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. فَقُلْتُ لِيَزِيدَ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم)؟ قَالَ مَا كَانَ فِي الدَّوْحَاتِ رَجُلٌ إِلَّا رَأَاهُ بِعَيْنِهِ وَسَمِعَهُ. (2)

«زید بن ارقم می گوید: هنگامی که پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) از حجة الوداع بازگشت در غدیر خم فرود آمد. دستور داد زیر درختان تنومندی را از خار و خاشاک پاکیزه کنند، سپس فرمود: گویا به زودی دعوت حق را اجابت کنم و من در میان شما دو چیز گران سنگ می گذارم، یکی بزرگ تر از دیگری: کتاب خدا و عترتم _ اهل بیت من _

ص: 44

1- تذكرة الحفاظ، ص 699؛ وفيات الأعيان، 1 / 77، المقفى الكبير، 1/402؛ البداية والنهاية، 11/124.

2- السنن الكبرى، 130/5، ح 8446؛ خصائص نسائی، 1/15، ح 45؛ الشريعة 4/393، به سند خود از ابن عونه.

ببینید چگونه پس از من با آن‌ها رفتار می‌کنید، آن دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا آنکه در کنار حوضر (کوثر) بر من وارد شوند.

سپس فرمود: خداوند عزّوجلّ مولای من و مولای هر مؤمنی است و من ولی هر مؤمنی هستم. سپس دست علی را گرفت و فرمود: هر کس منم مولای او هستم این علی ولی اوست. خدایا دوست دار هر کس علی را دوست دارد و دشمن دار هر کس او را دشمن دارد.

ابو الطفیل می‌گوید: به زید بن ارقم گفتم: آیا خودت این سخن را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدی؟ پاسخ داد: هیچ کس زیر درختان (منطقه غدیر خم) نبود، مگر آنکه پیامبر را دید و این سخن را از او شنید.»

ابن کثیر پس از نقل این حدیث از نسائی می‌گوید شیخ ما ذهبی سند آن را صحیح دانسته است. (1)

نسائی همین روایات را به ضمیمه روایات دیگر در کتاب خصائص علی هم آورده، کتابی که حساسیت نواصب را بر انگیخت و باعث شد نواصب شام او را آن قدر زدند تا کشته شد.

روایات حاکم نیشابوری

ابوعبد الله محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدویه معروف به ابن البیع، نیشابوری، شافعی. (321_405ق) می‌باشد. او نزد بیش از دو هزار شیخ کسب علم کرد. ابن عساکر می‌گوید: تعداد نوشته‌های او به پانصد کتاب می‌رسد. مشهورترین کتب وی عبارت است: از المستدرک علی الصحیحین؛ تاریخ نیشابور؛ علوم

ص: 45

شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان ذهبی در تذكرة الحفاظ ، در باره شخصیت حاکم نیشابوری می گوید : الحاکم الحافظ الکبیر امام المحدثین...؛ او حافظ احادیث و پیشوای محدثان بود و در شناخت حدیث و فنون مختلف آن کتاب های زیادی تألیف کرد و ریاست محدثان در خراسان به او رسید و شناخت کاملی به حدیث داشت و صالح و موثق بود ولی میل به تشیع داشت.(1)

و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی (م 911ق)، در طبقات الحفاظ، نیز در باره اش می گوید : الحاکم الحافظ الکبیر امام المحدثین...؛ او امام عصر خود در علم حدیث بود و کاملاً به آن شناخت داشت و صالح و ثقة بود و میل به تشیع داشت.(2) بلکه بعضی از علمای اهل سنت کتاب مستدرک او را بر موطأ مالک برتر دانسته اند. قاضی ابن شبه از قول خطیب نقل می کند: او ثقة بود و میل به تشیع داشت.(3)

ابو اسحاق ابراهیم بن علی بن یوسف شیرازی (م 476ق) در طبقات الفقهاء حاکم را این گونه معرفی می کند :

محمد بن عبد الله نیشابوری مشهور به حاکم صاحب کتاب المستدرک علی الصحیحین، تاریخ نیشابور و فضائل شافعی ، فقیه ، حافظ ، قابل اعتماد و بلند مرتبه بود ؛ وی علی بن ابی طالب را از عثمان برتر می دانست . ریاست اهل حدیث به او

ص: 46

1- تذكرة الحفاظ، 1039/3؛ العبر فی خبر من غیر 210/2.

2- طبقات الحفاظ، ص 410.

3- طبقات الشافعیه، 198/1.

می‌رسد. تحصیل دانش را از کودکی آغاز و دو بار به حجاز و عراق مسافرت کرد. از افراد زیادی روایت نقل کرده است و بزرگان زیادی از جمله بیهقی از او کسب دانش کرده‌اند. عبد الغافر می‌گوید: حاکم پیشوای اهل حدیث در زمان خود و خانه او خانه درستکاری و پرهیزکاری بود، ابو بکر صیغی که پیشوای زمان خود در حدیث به شمار می‌رفت، همواره در کنار حاکم بود و در جرح و تعدیل راویان به او مراجعه می‌کرد.

ابو العباس شمس الدین احمد بن محمد بن ابن خلکان (م 681ق) در وفیات الأعیان و أبناء أبناء الزمان، می‌نویسد:

حاکم نیشابوری مشهور به ابن البیع، پیشوای اهل حدیث در زمان خود بود و کتاب‌هایی در علم حدیث نوشت که کسی پیش از او همانندش را ننوشته بود، او دانشمند، عارف و دارای دانش بسیار بود. ذهبی می‌گوید: صداقت او فی نفسه و معرفت او به امر حدیث مورد اتفاق همه علما است. (1)

کتاب مستدرک شامل 8803 حدیث است که در 51 کتاب و در موضوعاتی که بیشتر، فقهی هستند، جمع‌آوری شده است.

لازم به یادآوری است که در میان اهل سنت حافظ به کسی می‌گویند که صد هزار حدیث حفظ باشد ولی حاکم کسی است که بیش از صد هزار حدیث حفظ است. حاکم نیشابوری با نوشتن المستدرک و جمع روایات صحیح بر اساس ضوابط بخاری و مسلم، از پنهان‌کاری‌های آنان پرده برداشت و بخشی از فضائل اهل بیت را بیان کرد.

ص: 47

1- میزان الاعتدال، 3 / 603؛ البداية و النهايه، 6 / 273؛ لسان المیزان؛ وفیات الأعیان و أبناء أبناء الزمان؛ تاریخ بغداد.

حاکم در مستدرک حدیث ثقلین را به پنج طریق از زید بن ارقم به شرح زیر نقل کرده است:

روایت یازدهم: 1 / حاکم _ :محمد بن عبدالله المعروف بالحاکم النیشابوری قال حدثنا ابوبکر محمد بن الحسین بن مصلح الفقیه بالرّی، ثنا محمد بن ایوب، ثنا یحیی بن المغیره السعدی، ثنا جریر بن عبد الحمید عن الحسن بن عبدالله النخعی عن مسلم بن صبیح عن زید بن ارقم رضی الله عنه قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وأهل بيته وإنيهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض. (1)

مضمون و معنای این حدیث روشن است .

حاکم نیشابوری درباره سند حدیث چنین قضاوت می کند: این حدیث از نظر سند بر پایه معیارهای بخاری و مسلم (2) صحیح است ولی آنان در کتاب صحیح خود آن را نقل نکردند، ذهبی نیز در تلخیص المستدرک این نظر را پذیرفته است.

این حدیث را هفت نفر از زید بن ارقم با چهل و شش سند نقل کرده اند: ابو الطفیل، ابو الضحی مسلم بن صبیح، یزید بن حیان، حبیب بن ثابت، یحیی بن جعد، علی بن ربیع و پسر همسر زید. در میان آنان ابو الطفیل که از صحابه جوان بود، قبل از پیری زید از او نقل کرده، لذا نقل او کامل تر از دیگران، از جمله یزید بن حیان است که به صورت ناقص، از زید بن ارقم در دوران پیری و فراموشکاری نقل کرده و متأسفانه مسلم همان روایت ناقص را از او نقل کرده است .

ص: 48

1- المستدرک حاکم، 3/148.

2- یکی از شرایط بخاری این است که ملاقات راوی با مروی عنه ثابت شود، ولی مسلم مطلق هم عصر بودن و امکان ملاقات را کافی می داند. المنهل العذب المورود، شرح سنن ابن داود، 1/5.

روایت دوازدهم: 2/ حاکم نیشابوری۔ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ تَمِيمِ الْحَنْظَلِيُّ بِبَغْدَادَ، ثنا أَبُو فُلَايَةَ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مُحَمَّدِ الرَّقَاشِيِّ، ثنا يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ (و حَدَّثَنِي) أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ بِالْوَيْهِ وَ أَبُو بَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبَزَّازِ (قَالَ) ثنا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ حَدَّثَنِي أَبِي، ثنا يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ (و ثنا) أَبُو نَصْرٍ أَحْمَدُ بْنُ سَهْلٍ الْفَقِيهِ بِيخَارَى، ثنا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَافِظُ الْبَغْدَادِيُّ، ثنا خَلْفُ بْنُ سَالِمِ الْمَخْرُمِيِّ، ثنا يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ، ثنا عُوَاذَةَ عَنْ سَلِيمَانَ الْأَعْمَشِ قَالَ: ثنا حَبِيبُ بْنُ أَبِي ثَابِتٍ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ:

«لَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) مِنْ حَجَّةِ الْوُدَاعِ وَ نَزَلَ غَدِيرَ خُمٍّ أَمَرَ بِدُوحَاتٍ فُقِمْنَ، فَقَالَ: كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأَجَبْتُ، إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. وَذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوْلِهِ. ثُمَّ قَالَ هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى شَرَطِ الشَّيْخِينَ وَلَمْ يَخْرُجْ بِطَوْلِهِ، شَاهِدَهُ حَدِيثُ سَلْمَةَ بْنِ كَهِيلٍ، عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ أَيْضاً صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِهِمَا» (1).

(زید بن ارقم می گوید: وقتی که پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) از حجة الوداع بر می گشت در غدیر خم فرود آمد، دستور داد زیر درختان را از خار و خاشاک پاک کنند. آن گاه فرمود:

گو یا مرگم نزدیک شده است و به زودی دعوت حق را اجابت خواهم کرد، من در میان شما دو چیز گران سنگ می گذارم، که یکی بزرگ تر از دیگری است: کتاب

خدا و عترتم. پس بنگرید چگونه پس از من با آن ها رفتار می کنید، آن دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا آنکه در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند.

سپس فرمود: خدای عزّ و جلّ سرپرست من است و من سرپرست هر مؤمنی هستم سپس دست علی را گرفت و فرمود هرکس من مولای او (سزاوارتر از او به خود او) هستم، علی ولی و سرپرست اوست. خدایا هرکس ولایت او را بپذیرد او را دوست بدار، و هرکس با او دشمنی کند با او دشمن باش.

حاکم نیشابوری می گوید: راوی، این حدیث را به این صورت طولانی بیان کرد و این حدیث بر اساس شرایط صحت حدیث نزد بخاری و مسلم صحیح است، ولی (متأسفانه) ایشان آن را با این صورت مفصل نقل نکرده اند. (بخاری در صحیحش اصلاً نیاورده و مسلم آن را ناقص نقل کرده است) شاهدش

حدیث سلمة بن کهیل از ابی الطفیل می باشد که حتی با شرط شیخین صحیح است.»

همچنین ذهبی در تلخیص مستدرک با نقل این حدیث و سکوت بر گفته حاکم، صحت حدیث را تأیید کرده است.

روایت سیزدهم: 3 / حاکم نیشابوری _ أخبرنی محمد بن علی الشیبانی بالكوفة ثنا أحمد بن حازم الغفاری ثنا أبو نعیم ثنا کامل أبو العلاء قال : سمعت حبيب بن أبي ثابت يخبر عن يحيى بن جعدة عن زيد بن أرقم رضی الله عنه قال: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى غَدِيرِ خُمٍّ فَأَمَرَ بِدَوْحٍ فَكَسِحَ فِي يَوْمٍ مَا أَتَى عَلَيْنَا يَوْمٌ كَانَ أَشَدَّ حَرًّا مِنْهُ فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَمْ يُبْعَثَ نَبِيٌّ قَطُّ إِلَّا مَا عَاشَ نِصْفَ مَا عَاشَ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ وَإِنِّي أَوْشَكَ أَنْ أَدْعَى فَأُجِيبَ وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ قَامَ فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ أَلَسْتُ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه _ تعليق الذهبي في التلخيص : صحيح. (1)

«زید بن ارقم می گوید: با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) (از مکه) خارج شدیم تا آنکه در غدیر خم فرود آمدیم، دستور داد زیر درختان انبوهی را از خار و خاشاک پاک کنند. در روز بسیار گرمی که به عمر خود ندیده بودیم. سپس روی به مردم کرد، و حمد و ثنای الهی به جا آورد و فرمود: من پیامبری را نمی یابم مگر آنکه نصف عمر (پیامبر) پیشین عمر کرد، و من به زودی دعوت حق را اجابت نموده وفات می کنم و من چیزی در میان شما می گذارم که هرگز گمراه نشوید یکی کتاب خدای عزّ و جلّ.

سپس بر خاست و دست حضرت علی را گرفت و فرمود: آیا چه کسی از شما بر خودتان سزاوارتر است؟ گفتند خدا و رسولش داناترند. بار دیگر پرسید آیا من از خودتان به شما سزاوارتر نیستم؟ گفتند آری. فرمود هرکس من مولای او هستم علی ولی و سرپرست اوست.»

حاکم می گوید: سند آن طبق شرایط شیخین صحیح است ولی آنانیاورده اند. و هم ذهبی سند آن را صحیح دانسته است.

از ذکر طرق و روایات دیگر حاکم به جهت اختصار خودداری می کنیم.

روایات طبرانی

ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب بن مطیر الشامی طبرانی. (260 _ 360ق) در باره اش گفته اند: محدث مشهور، ثقة حافظ، معمر. اصل او از طبریه

ص: 51

فلسطين است. از سال 273ق شروع به طلب علم نمود و برای کسب حدیث به شهرهای بغداد و کوفه، و بصره و مدائن و شام و حجاز و مصر و یمن و اصفهان و غیر آن به مدت سی سال سفر کرد و نزد إسحاق الدبری و علی بن عبدالعزیز البغوی و ابی عبدالرحمن النسائی شاگردی نمود.

و ابن عقدة، و أبو بکر بن مردویه، و ابو نعیم الأصبهانی، و عبدالرحمن بن احمد الصفار نزد او شاگردی کردند. از مصنفات وی: المعجم الكبير؛ المعجم الأوسط؛ المعجم الصغير؛ کتاب الدعاء والمناسک؛ عشرة النساء؛ السنة؛ مسند شعبة؛ مسند سفیان؛ الأوائل؛ مسند الشاميين؛ مکارم الأخلاق و تفسیر کبیر الحجم است. به گفته ذهبی مصنفات او به 76 عدد می رسد. و در اصفهان وفات کرد. (1)

او حدیث ثقلین را در جلد سوم المعجم الكبير به پنج طریق از چهار صحابی (جابر بن عبدالله انصاری و زید بن ارقم و ابو سعید خدری و حذیفه بن اسید الغفاری) نقل کرده است و با سه طریق دیگر در جلد پنجم از «زید بن ثابت» نقل می کند و بعضی از آن روایات را در المعجم الاوسط و المعجم الصغير خود نیز آورده است. اینک روایات او.

روایت چهاردهم: 1/ طبرانی _ حدثنا محمد بن عبد الله الحضرمی ثنا جعفر بن حمید (ح) وحدثنا محمد بن عثمان بن أبی شیبة حدثنا النضر بن سعید أبو صهیب قال ثنا عبد الله بن بکیر عن حکیم بن جبیر عن أبی الطفیل عن زید بن أرقم قال: نَزَلَ النَّبِيُّ يَوْمَ الْجُحْفَةِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: إِنِّي لَا أَجِدُ لِنَبِيِّي إِلَّا نِصْفَ عُمَرِ الَّذِي قَبْلَهُ وَإِنِّي أَوْشَكَ أَنْ أُدْعَى فَأُجِيبَ فَمَا أَنْتُمْ

ص: 52

1- سير أعلام النبلاء، 16 / 119؛ لسان الميزان، 1 / 447؛ ميزان الاعتدال، 2 / 195.

فَأَيُّونَ؟ قَالُوا: نَصَّحْتِ، قَالَ: أَلَيْسَ تَشَّهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ حَقٌّ؟ قَالُوا: نَشَّهَدُ. قَالَ: فَرَفَعَ يَدَيْهِ فَوَضَّعَهُمَا عَلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ: وَأَنَا أَنَا هَدَىٰ مَعَكُمْ ثُمَّ قَالَ: أَلَا تَسْمَعُونَ؟ قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ إِنِّي فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ وَأَنْتِ وَارِدُونَ عَلَى الْحَوْضِ وَأَنَّ عَرْضَهُ أَبْعَدَ مَا بَيْنَ صَنْعَاءَ وَبُصَيْرَىٰ فِيهِ أَقْدَاحٌ عَدَدَ النُّجُومِ مِنْ فَضَّةٍ فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ؟

فَنَادَى مُنَادٍ: وَمَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: كِتَابَ اللَّهِ طَرَفٌ بِيَدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَطَرَفٌ بِأَيْدِيكُمْ فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ لَا تَضِلُّوا وَالْآخِرُ عِزَّتِي وَأَنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ نَبَأَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَنْفَرَقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ. وَسَأَلْتُ ذَلِكَ لَهُمَا رَبِّي. فَلَا تَقْدِمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا وَلَا تَقْصِرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا وَلَا تَعْلَمُوهُمَا فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.

ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِي (نَفْسِي) نَفْسِهِ فَعَلَيَّْ وَلِيُّهُ اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. (1)

«زید بن ارقم می گوید: پیامبر اکرم روزی (هیجده ذی حجه) در جحفه (غدير خم) فرود آمد، سپس روی به مردم کرد، و حمد و ثنای الهی به جا آورد و سپس فرمود: من پیامبری را نمی یابم مگر آنکه نصف عمر (پیامبر) پیشین عمر کرد، و من به زودی دعوت حق را اجابت نموده وفات می کنم (می خواهم بدانم شما در باره من) چه می گویند؟ همه گفتند در باره ما خیرخواهی کردی. پرسید: آیا شهادت به یگانگی خدا و رسالت محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) نمی دهید؟ آیا به حقانیت بهشت و جهنم و زنده شدن انسان پس از مرگ شهادت نمی دهید؟ گفتند: آری. حضرت در اینجا

ص: 53

دست‌ها را بالا برد و بر سینه گذاشت، سپس فرمود: آیا نمی‌شنوید؟ گفتند: آری. فرمود: من نیز با شما شهادت می‌دهم، آیا نمی‌شنوید؟ گفتند: آری.

آن‌گاه حضرت فرمود: من پیش‌گام شما در سر حوض (کوثر) هستم، و شما در کنار حوض بر من وارد می‌شوید، حوضی که عرض آن به فاصله صنعا (مرکز یمن) تا بصری (شهری در شام) است، و به اندازه ستارگان آسمان جام‌هایی از نقره در کنار آن است. پس بنگرید، چگونه با ثقلین (دو چیز گرانبها و گران سنگ) پس از من رفتار می‌کنید؟

شخصی فریاد کرد ای پیامبر خدا، ثقلین چیست؟ حضرت فرمود: کتاب خدا که یک طرف آن به دست خدای عز و جل است، و یک طرف آن به دست شما پس به آن بچسبید تا گمراه نشوید و دیگری عترت من. همانا خدای لطیف خبیر به من خبر داده است که آن دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا سر حوض بر من وارد شوند من این جدا نشدن را برای آن دو، از خدا خواستم. پس بر آن دو پیشی نگیرید که گمراه می‌شوید و (در پیروی) از آن‌ها کوتاهی نکنید که هلاک می‌شوید و به آن‌ها چیزی یاد ندهید که آنان از شما دانانند.

در اینجا حضرت دست‌علی را گرفت و فرمود: هرکس من سزاوارتر از او به خود او هستم علی ولی و سرپرست اوست. خداوندا، دوست دار کسی که علی را دوست دارد. و دشمن دار کسی که علی را دشمن دارد. «

طبرانی صدر سند را با دو طریق از عبدالله بن بکیر غنوی نقل کرده؛ سند اول این روایت صحیح و مورد قبول است و در سند دوم نصر بن سعید است که ابن قانع او را تضعیف کرده، ولی ابو حاتم در مورد او تضعیفی ندارد.

ولی هیشمی (م 807ق) حکیم بن جبیر را که در قسمت مشترک سند هست به

دلیل تشیع وی تضعیف کرده است!⁽¹⁾ با اینکه ابو زرعه او را راستگو دانسته و حاکم نیشابوری و ابن معین حدیث او را صحیح می دانستند، و چهار صحاح اهل سنت از او روایت نقل کرده اند.⁽²⁾

و ذهبی ذیل حدیثی که در سندش حکیم بن جبیر است می گوید: این حدیث صحیح است و علت آنکه بخاری و مسلم آن را از حکیم بن جبیر نقل نکردند به خاطر ضعف او نبود بلکه به جهت غلو او در تشیع بود.⁽³⁾

پس این سند صحیح است. زیرا دلیل تضعیف وی نقل همین گونه روایات است یعنی به دلیل نقل امثال این روایت وی شیعه بوده پس ضعیف است!

زیرا جریان غدیر اساس مذهب شیعه و مهم ترین دلیل حقانیت آن است. یعنی به نظر آقایان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) راهی برای معرفی خلیفه خود برای آیندگان ندارد، زیرا نقل خبر آن باعث تشیع و تضعیف راوی و بی اعتباری آن خبر می شود! در حالی که ذهبی و ابن حجر عسقلانی تصریح کرده اند که تشیع باعث تضعیف روایت نیست و بسیاری از راویان صحاح سته شیعه بوده اند و اگر این گونه روایات کنار گذاشته شوند بخش مهمی از سنت نبوی نابود خواهد شد.⁽⁴⁾

و ابن حجر هیتمی در صواعق این حدیث را صحیح دانسته بلکه صحت آن را مسلم گرفته است.

جالب آن است که راوی این حدیث زید بن ارقم اعتراف می کند هنگامی که

ص: 55

1- مجمع الزوائد، 9/164.

2- الجرح و التعديل، 3/201 ح 873 عبد الرحمن ابن أبي حاتم رازی؛ تهذيب التهذيب، 1/292.

3- المستدرک علی الصحیحین، بتعلیق الذهبی، 1/849.

4- میزان الاعتدال، 3/599؛ تهذيب التهذيب، 1/54 ترجمه ابان بن تغلب.

امیر المؤمنین علیه السلام در منطقه «رحبه» کوفه از حاضران خواست هر کس حدیث غدیر را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیده، شهادت دهد، من نیز که حدیث را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بودم در آنجا بودم، ولی آن را کتمان کردم! حضرت کتمان کنندگان را نفرین کرد، به نفرین آن حضرت چشمانم کور شد! (1)

البانی سلفی می گوید: نویسنده شیعی (علامه شرف الدین در المراجعات گفته است: صحت سند این روایت طبرانی اجماعی است در حالی که حتی یک نفر چنین نگفته، تنها ابن حجر هیتمی آن را صحیح دانسته است.

آن گاه آلبانی مغرورانه می گوید:

«منظور نویسنده شیعی از ابن حجر، در اینجا عسقلانی نیست، بلکه ابن حجر هیتمی مکی است و او نیز به صحت و ضعف اسناد حدیث آشنایی ندارد به ویژه آنکه در سند زید بن حسن انماطی هست که ابن حجر عسقلانی وی را ضعیف دانسته است. جرم دیگر نویسنده شیعی آن است که وی این روایت را به زید بن ارقم نسبت داده در حالی که روایت از حذیفه بن اسید است. ظاهراً نویسنده برای گمراه کردن مردم عمداً نام صحابی راوی را تغییر داده است! (2)»

متأسفانه تعصب و تکبری که از عبارت البانی پیدا است باعث اشتباه واضح ایشان شده است، اولاً: این روایت را طبرانی از هر دو صحابی (زیدی ارقم و حذیفه) با دو سند روایت نموده است.

ثانیاً: علامه شرف الدین آن را از ابی الطفیل از زید بن ارقم نقل کرده که در سند

ص: 56

1- البداية والنهاية، 5/211؛ الغدير، 1/ ح 4961؛ المعجم الكبير، 5 / 171، سند آن را هیشمی در مجمع الزوائد، 9 / 106 معتبر می داند.

2- السلسلة الضعيفة، محمد البانی، 1 / ح 4961.

آن زید بن حسن انماطی وجود ندارد . انماطی تنها در سند روایت حذیفه بن اسید است.

ثالثاً: ابن حجر هیتمی هر دو روایت را صحیح معرفی نموده است. در باب اول، شبهه یازده می گوید: «و لفظه عند الطبرانی و غیره بسند صحیح» و این جمله اطلاق دارد و هر دو نقل طبرانی را شامل می شود. آن گاه روایت حذیفه را نقل می کند، ولی روایت ابی الطفیل از زید بن ارقم را درباب یازده، ذیل آیه چهار از آیات وارده در فضائل اهل بیت آورده، آنجا که می گوید: «وفی رواية صحیحة إني تارك فيكم أمرين لن تصبوا إن تبعتموهما وهما: كتاب الله وأهل بيته عترتي وزاد الطبرانی إني سألت ذلك لهما فلا تقدموهما فتهلكوا ولا تقصروا عنهما فتهلكوا ولا تعلموهما فإنهم أعلم منكم، و این فرازی از حدیث ابی الطفیل از زید بن ارقم است ...»

«آن گاه ابن حجر هیتمی افزوده: ثم اعلم أن لحديث التمسك بذلك طرقاً كثيرة وردت عن نيف وعشرين صحابياً و مر له طرق مبسوطه... و لا- مانع من أنه كرر عليهم ذلك في تلك المواطن وغيرها اهتماماً بشأن الكتاب العزيز و العترة الطاهرة(1)؛ حدیث ثقلین از بیست و چند نفر صحابی نقل شده و طرق و اسناد فراوانی دارد و حضرت رسول به جهت اهمیت کتاب عزیز و عترت طاهره آن را در اماکن متعدد بیان فرمود .»

و اگر کسی ابن حجر هیتمی صاحب الصواعق المحرقة را بی معرفت به علم رجال حدیث اهل سنت بداند تنها بر جهل و تکبر خود او دلالت می کند . افزون بر آنکه سیوطی در جمع الجوامع آن را صحیح می داند و می گوید:

ص: 57

حديث زيد بن أرقم : أخرجه الطبراني (5/169 ، رقم 4980) والحاكم (3/160 رقم 4711) وقال : صحيح الإسناد على شرط الشيخين (1).

حديث ثقلين زيد بن أرقم كه طبراني و حاكم أنرا نقل کرده اند حتى بر اساس شرايط بخارى و مسلم صحيح است .

روایت پانزدهم : 2/ طبرانی _ قال: حدثنا محمد بن عبدالله الحضرمي وزكريا بن الساجي قالوا: حدثنا نصر بن عبدالرحمن (ح) وحدثنا احمد بن القاسم بن مساور الجوهري، ثنا سعيد بن سليمان الواسطي قالوا: ثنا زيد بن الحسن الانماطي ثنا معروف بن خربوذ عن أبي الطفيل عن حذيفة بن اسيد الغفاري قال: لَمَّا صَدَرَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ نَهَى أَصْحَابَهُ عَنْ شَجَرَاتٍ بِالْبَطْحَاءِ مُتَقَارِبَاتٍ، أَنْ يَنْزِلُوا تَحْتَهُنَّ، ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِنَّ فُكْمًا تَحْتَهُنَّ مِنَ الشُّوكِ وَعَمَدًا إِلَيْهِنَّ فَصَلَّى تَحْتَهُنَّ.

ثُمَّ قَامَ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَبَأَيْتُ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَنَّهُ لَمْ يُعَمِّرْ نَبِيًّا إِلَّا نَصَفَ عُمُرَ الَّذِي يَلِيهِ مِنْ قَبْلِهِ، وَأَنِّي لَأُظُنُّ أَنْ يُوشِكَ أَنْ أُدْعَى فَاجِيبَ وَإِنِّي مَسْئُولٌ وَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَجَهَدْتَ وَنَصَحْتَ فَجَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا. (2)

فَقَالَ: أَلَيْسَ تَسْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ جَنَّتَهُ حَقٌّ وَنَارَهُ حَقٌّ وَالْمَوْتُ حَقٌّ وَأَنَّ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ.

قَالُوا: بَلَى تَسْهَدُ بِذَلِكَ، قَالَ: اللَّهُمَّ اسْأَلُكَ تَسْأَلُكَ ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ _ يَعْنِي عَلِيًّا _

ص: 58

1- جمع الجوامع، 1/ 9578.

2- الصواعق المحرقة، ص 25.

اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. ثُمَّ قَالَ:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي فَرَطُكُمْ وَإِنَّكُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ، حَوْضِي أَعْرَضَ مَا بَيْنَ بَصَرِي وَصَدِّ نَعَاءٍ فِيهِ عَدَدُ النَّجُومِ قَدَحَانَ مِنْ فِضَّةٍ وَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ حِينَ تَرُدُّونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّمَلَيْنِ، فَأَنْظِرُوا كَيْفَ تَحْلُقُونِي فِيهِمَا، الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَبَبٌ طَرَفَهُ بِيَدِ اللَّهِ وَطَرَفٌ بِأَيْدِيكُمْ فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ، لَا تَضِلُّوا وَلَا تَبَدَّلُوا وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُ نَبَأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ، أَنَّهُمَا لَنْ يَنْقُضِيَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. (1)

« حذیفه بن اسید الغفاری می گوید: هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از حجة الوداع (به سوی مدینه) حرکت کرد در منطقه بطحاء دستور داد: کسی زیر درختانی که کنار هم بودند نرود، و عده‌ای را فرستاد، تا آنکه زیر درختان راز خار و خاشاک جاروب و پاکیزه کردند. آن گاه زیر درختان رفتند و نماز خواندند، سپس رو به مردم برخاست و فرمود:

ای مردم! خدای لطیف خبیر به من خبر داد: هیچ پیامبری عمر نکرد مگر نصف عمر پیامبر پیش از خود و من گمان می کنم به زودی دعوت حق را اجابت کنم و (از دنیا بروم) من مسئولم و شما هم مسئول هستید. حال چه می گوئید؟ مردم پاسخ دادند: گواهی می دهیم شما رسالت الهی خود را رساندی و تلاش و خیر خواهی برای ما کردی خدایت جزای خیر دهد.

حضرت بار دیگر پرسید: آیا شما به یگانگی خدا و رسالت من شهادت نمی دهید: آیا به حقانیت بهشت و جهنم و مرگ و زنده شدن مردگان و سربر آوردن

ص: 59

1- المعجم الكبير، 3/ 180، ح 3052؛ المعجم الاوسط، 3/ 374؛ تاریخ مدینه دمشق، 42/ 219؛ الاصابة فی تمييز الصحابه، 2/ جزء 4 ص 16 ح 4414 قریب به این مضمون از ضمره الاسلامی و حذیفه بن اسید و نیز در المعجم الصغیر، 1/ 226 و 232 و الصواعق المحرقة ص 25 آمده است.

آنان از قبرها اقرار نمی‌کنید؟ گفتند: آری اقرار می‌کنیم. فرمود: خدایا شاهد باش.

آن‌گاه فرمود: ای مردم خداوند مولای (سرپرست) من است و من سرپرست مؤمنان هستم و من اولی (سزاوارتر) از خود مؤمنان به آنان هستم، پس هر کس من مولای او هستم این شخص - یعنی علی - مولای اوست. خداوند دوست بدار هرکس او را دوست دارد و دشمن دار هرکس او را دشمن دارد.

سپس فرمود: ای مردم من پیشاپیش (بر سر حوض کوثر) می‌روم و شما در کنار حوض بر من وارد می‌شوید. حوضی که عرض آن بیش از فاصله بین صنعا و بصری (شام و یمن) است. در کنار آن به عدد ستارگان آسمان کاسه‌هایی از نقره ای است و زمانی که شما بر من وارد شوید من از شما در باره ثقلین (دو چیز گرانبها) می‌پرسم، ببینید چگونه پس از من با آنان رفتار می‌کنید. ثقل اکبر (وزنه بزرگ تر) کتاب خدای عز و جل، سببی است که يك طرف آن به دست خدا و طرف دیگرش به دست شما است، پس به آن چنگ زنید تا گمراه نشوید (این دستور یا قرآن را) تغییر ندهید و دیگری عترتم اهل بیت من، همانا خدای لطیف خبیر به من خبر داده که آن دو پایان نمی‌یابند تا آنکه کنار حوض بر من وارد شوند. «

در این نقل برخلاف اکثر روایات، حدیث ثقلین پس از حدیث غدیر آمده ولی قاعده، عکس آن را اقتضا می‌کند یعنی حضرت وصی خود به صورت کلی ثقلین معرفی کند و سپس مصداق آن را مشخص نماید و ظاهراً این از اشتباه راوی است.

طبرانی صدر سند را به دو طریق از زید بن حسن انماطی نقل کرده، هیشمی در مجمع الزوائد پس از نقل این حدیث می‌گوید: رجال سند این حدیث موثق هستند تنها «زید بن حسن انماطی» منکر الحدیث (حدیثش ناشناخته) است. ولی ابن

حبان وی را توثیق کرده است.(1)

چنان که البانی هم سند این روایت را صحیح دانسته است(2) و در حدیث رکعات نماز در باره همین «زید بن حسن انماطی» گفته است: قال الحافظ: صدوق یخطیء. قلت: فمثله یحسن حدیثه و بخاصه إذا توبع(3)؛ حافظ عراقی او را راستگویی دانسته که گاهی خطا می کند و من (البانی) می گویم: حدیث وی حسن (ملحق به صحیح) است به ویژه اگر شاهی داشته باشد.

روایات ابو بکر بن ابی عاصم

ابوبکر أحمد بن عمرو بن ابی عاصم الضحاک ابن مخلد الشیبانی (206 _ 287 هـ - ق) ملقب به ابن النبیل عالم به حدیث، زاهد رحاله، اهل بصره و قاضی اصفهان بود. حدود 300 کتاب نوشت، از جمله المسند الکبیر دارای 50 هزار حدیث، و الآحاد والمثانی شامل حدود 20 هزار حدیث، و کتاب السنة و الدیات و الاوائل(4).

وی در کتاب السنه خود هشت روایت حدیث ثقلین را از شش نفر از اصحاب نقل کرده، زید بن ثابت (سه روایت) ابو سعید خدری (دو روایت) زید بن ارقم و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و امام علی علیه السلام نیز سه روایت او به شرح زیر است:

روایت شانزدهم: 1 / ابن ابی عاصم _ حَدَّثَنَا أَبُو مَسْعُودٍ الرَّازِي، حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ

ص: 61

1- مجمع الزوائد، 9/165، جمع الجوامع حرف یا، ج 1 / 26788.

2- السلسلة الصحيحة، محمد الألبانی 4/260، ح 1761.

3- همان 6/314.

4- العبر فی خبر من غیر، 1 / 101؛ الوافی بالوفیات، 2 / 471.

عَوْفٍ ، حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ عَنْ أَبِي الطَّفِيلِ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ: لَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ حَجَّةِ الْوُدَاعِ كَانَ بِغَدِيرِ خُمٍّ قَالَ: كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأَجَبْتُ وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ كِتَابَ اللَّهِ، وَعِترَتِي فَأَنْظَرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا وَلَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ وَإِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَأَنَا وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فَقَالَ مَنْ كُنْتُ وَلِيُّهُ فَعَلِيٌّ وَلِيُّهُ فَقَالَ: أَنْتَ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ مَا كَانَ فِي الرِّكَابِ إِلَّا قَدْ سَمِعَهُ بِأُذُنِيهِ وَرَأَهُ بِعَيْنِيهِ.

قَالَ الْأَعْمَشُ: فَحَدَّثَنَا عَطِيَّةٌ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ بِمِثْلِ ذَلِكَ. (1)

« ابن ابی عاصم به سند خود از ابو الطفیل از زید بن ارقم می گوید: وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از حجة الوداع بر می ... گشت در غدیر خم فرود آمد، فرمود: گویا مرگم نزدیک شده و به زودی دعوت حق را اجابت خواهم کرد، من در میان شما دو چیز گران سنگ می گذارم، که یکی بزرگ تر از دیگری است، کتاب خدا و عترتم. پس بنگرید چگونه پس از من با آن ها رفتار می کنید؟ آن دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا آنکه در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند.

سپس فرمود: خدای عزّ وجلّ سرپرست من است و من سرپرست هر مؤمنی هستم ، سپس دست علی را گرفت و فرمود هرکس من ولی او (سزاوارتر از او به خود او) هستم علی ولی و سرپرست اوست .

ابو الطفیل می گوید از زید بن ارقم پرسیدم آیا خودت این حدیث را از پیامبر شنیدی ؟ پاسخ داد هیچ کس در کاروان نبود مگر آنکه این حدیث را شنید .

ص: 62

اعمش می گوید این روایت را عطیه از ابو سعید (خدری) نیز نقل کرده است. »

روایت هفدهم : 2/ ابن ابی عاصم - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْغِيلَانِيُّ ، حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ ، حَدَّثَنَا كَثِيرُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ سَبَبُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ سَبَبُهُ بِأَيْدِيكُمْ وَأَهْلَ بَيْتِي (1).

« ابن ابی عاصم به سند خود از علی (رض) روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من در میان شما چیزی گذاشتم که تا وقتی آن را بگیرید گمراه نمی شوید: کتاب خدا که سببی از آن به دست خدا و سببی از آن به دست شما است و دیگری اهل بیت من. » روایت هجدهم : 3/ ابن ابی عاصم - حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ ، حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ ، حَدَّثَنَا شَرِيكُ عَنِ الرَّكِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ عَنْ زَيْدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي تَارَكْتُ فِيكُمْ الْخَلِيفَتَيْنِ مِنْ بَعْدِي كِتَابَ اللَّهِ، وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. (2).

« ابن ابی عاصم به سند خود از زید بن ثابت می گوید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من دو جانشین در میان شما می گذارم کتاب خدا و اهل بیتم و این دو از هم جدا نمی شوند تا آنکه همگی در کنار حوض بر من وارد شوند. »

در این روایت زید بن ثابت هم خلیفتین به جای ثقلین آمده و خلیفه دوم عترت و اهل بیت معرفی شده ، ولی ابن ابی عاصم در حدیث عبد الله بن عمر (ح 1556) و

ص: 63

1- همان، 2/645، ح 1558.

2- همان، 2/643، ح 1549.

عبدالله بن عباس (1557) که به همین مضمون است بر لفظ کتاب خدا اکتفا نموده و اهل بیت را نیاورده و با ملاحظه روایات دیگر روشن است که در آن روایت تحریفی از طرف راوی یا مؤلف یا ناسخ یا ناشر صورت گرفته است.

روایت محمد بن سعد کاتب واقدی

ابو عبدالله محمد بن سعد بن منیع ، ملقب به ابن سعد ، و کاتب الواقدی محدث، حافظ، مورخ، در بصره متولد شد (168 _ 230ق) تحصیل و رشد علمی خود را در همان شهر آغاز کرد و با علمایی چون ابن مهدی و طیالسی و ابی عاصم النبیل همراهی داشت .

برای تحصیل به بغداد و مکه و مدینه سفر کرد و از هشیم بن بشیر و سفیان بن عیینة و وکیع بن الجراح و غیر ایشان استفاده نمود ، بخش زیادی از عمرش را در بغداد و با استاد معروف تاریخ و سیره محمد بن عمر الواقدی به سر برد تا آنکه ملقب به کاتب واقدی شد ، سپس به جای او تدریس کرد. بزرگانی چون ابن ابی الدنیا و حارث بن ابی أسامه و ابی القاسم البغوی ، و مورخ و نسابه کبیر بلاذری از او بهره بردند . ابن حجر دربارہ اش گفته است : أحد الحفاظ الكبار الثقات المتحررين. (1) معروف ترین کتاب او الطبقات الکبری است که در آن حدیث تقلین را به شرح زیر آورده است :

روایت نوزدهم : 1 / محمد بن سعد _ أخبرنا هاشم بن القاسم الكناني، أخبرنا محمد بن طلحة عن الأعمش عن عطية عن أبي سعيد الخدري عن النبي، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: إِنِّي أَوْشَكُ أَنْ أَدْعَى فَأُجِيبَ وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ

ص: 64

1- وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان، 4 / 351؛ تاريخ بغداد، 5 / 321؛ تهذيب التهذيب، 9 / 161.

اللَّهِ وَعِترَتِي، كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَأَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا. (1)

ابو سعید خدری می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای مردم گمان می کنم به زودی دعوت حق را اجابت کنم و (از دنیا بروم) من دو امانت گران سنگ در میان شما می گذارم کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم و این دو از هم جدا نمی شوند تا آنکه همگی در کنار حوض بر من وارد شوند.

کتاب خدا که ریسمانی است که از آسمان به زمین آویخته، و دیگری عترتم اهل بیت من، همانا خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که آن دو پایان نمی یابند تا آنکه کنار حوض بر من وارد شوند. ، ببینید چگونه پس از من به آنان رفتار می کنید.

روایت ابن جعد جوهری

ابو الحسن علی بن الجعد بن عبید جوهری (133 _ 230ق) شیخ بغداد در عصر خود و در همان حال تاجر جواهر بود. ازین رو ملقب به جوهری شد. عبد الله بن محمد البغوی دوازده جزء از احادیث او را به نام " الجعديات " جمع آوری نموده است . وی کتابی به نام المسند و مشتمل بر حدیث ثقلین به شرح زیر دارد: (2)

روایت بیستم : 1 / ابن جعد جوهری _ حدثنا بشر بن الولید ، نا محمد بن طلحة،

ص: 65

1- الطبقات الكبرى ، 2/ 194؛ المعجم الكبير 3/ 180، ح 3052؛ المعجم الاوسط، 3/ 374؛ تاریخ مدینه دمشق، 42/ 219؛ الاصابة فی تمییز الصحابه، 2/ جزء 4، ص 16، ح 4414: قریب به این مضمون از ضمره الاسلامی و حذیفه بن اسید و نیز در المعجم الصغیر 1/ 226 و 232 و الصواعق المحرقة ص 25 آمده است.

2- طبقات الحفاظ، 1 / 33؛ الثقات، ح 14451؛ تهذیب التهذیب 7/ 256.

عن الأعمش ، عن عطية ، عن أبي سعيد: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنِّي أُوشِكُ أَنْ أَدْعِيَ فَأَجِيبَ ، وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ ، حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي ، وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْصَ ، فَأَنْظُرُوا بِمَا تَخْلُفُونِي فِيهِمَا.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای مردم گمان می کنم به زودی دعوت حق را اجابت کنم و (از دنیا بروم) من دو امانت گران سنگ در میان شما می گذارم: کتاب خدا که ریسمانی است که از آسمان به زمین آویخته، و دیگری عترتم اهل بیت من، همانا خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که آن دو پایان نمی یابند تا آنکه کنار حوض بر من وارد شوند. ، ببینید چگونه پس از من با آنان رفتار می کنید.»

روایات عبد بن حمید

ابو محمد عبد بن حمید بن نصر از حفاظ حدیث و متوفای سال 249 ق است زادگاه او « کِسْ » به کسر کاف، شهری نزدیک سمرقند است و از کتاب های او المسند الکبیر و تفسیر قرآن است. ذهبی در باره اش می گوید: الامام الحافظ الحجة الجوال. (1)

او دو روایت از زید بن ثابت و زید بن ارقم از حدیث ثقلین دارد. که اولی به شرح زیر است:

روایت بیست و یک : 1 / عبد بن حمید_ ثنا یحیی بن عبد الحمید، ثنا شریک، عن الرکین، عن القاسم بن حسان، عن زید بن ثابت قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إِيَّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَعِثْرَتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ

ص: 66

بوصیری کارشناس و ارزیاب اسناد مسانید دهگانه می گوید: راویان این سند موثق هستند . (2)

روایات دارمی

ابومحمد عبدالله بن عبدالرحمان بن فضل دارمی سمرقندی یکی از اعلاماهل سنت و صاحب المسند و تفسیر و جامع السنن بود، مسلم و ابوداود و ترمذی از او روایت کرده و به کمال و فضل او گواهی داده اند. وی در سال 255ق در شهر مرو وفات کرد . (3)

یکی از روایات او در السنن چنین است .

روایت بیست و دوم : 1/ دارمی _ حدثنا جعفر بن عون ثنا أبو حیان عن یزید بن حیان عن زید بن أرقم قال: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمًا خَطِيئًا فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَنِي رَسُولُ رَبِّي فَأَجِيبُهُ وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَوْلَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالتُّورُ فَتَمَسَّكُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَخُذُوا بِهِ فَحَثَّ عَلَيْهِ وَرَعَبَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ: وَأَهْلُ بَيْتِي، أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي. ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

قال حسين سليم أسد: إسناده صحيح. (4)

ص: 67

1- مسند عبد بن حميد، 1/ 260 و 284.

2- اتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة، 109.

3- تهذيب الكمال، عبدالرحمن بزي، 210/15_217؛ تهذيب التهذيب، 258/5_259؛ سير أعلام النبلاء، 224/12_232.

4- سنن دارمی، 2/ 524.

«ای مردم همانا من بشری هستم که به زودی پیک پروردگارم مرا می خواند و من دعوت او را اجابت می کنم.

ومن دو چیز گران سنگ در میان شما می گذارم ، اولی آنها کتاب خدا که در آن نور و هدایت است پس بگیریید کتاب خدا را و به آن چنگ زنید. پس بر اهمیت آن تأکید و مردم را به فهم و عمل به آن تشویق نمود . سپس فرمود : و اهل بیتم، شما را به خدا یادآوری می کنم در باره اهل بیتم. تا سه بار آن را تکرار نمود .

محقق و ارزیاب رجال کتاب سنن دارمی ، سلیم اسد می گوید : سند این حدیث صحیح است.»

روایات بلاذری

احمد بن یحیی بن جابر البلاذری (م 279ق) مورخ نامی، صاحب کتاب فتوح البلدان و انساب الاشراف در تاریخ و رجال است . (1) او در کتاب اخیر روایات متعددی در باره حدیث ثقلین و غدیر دارد ، ولی تنها روایت ذیل مشتمل بر هر دو حدیث ثقلین و غدیر است.

روایت بیست و سوم: 1/ بلاذری_ حدثنا عبد الملك بن محمد بن عبد الله الرقاشی، حدثنا یحیی بن حماد، حدثنا أبو عوانة، عن الأعمش، عن حبيب بن أبي ثابت عن عامر بن واثلة أبي الطفيل: عن زيد بن أرقم قال: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي حَجَّةِ الْوُدَّاعِ فَلَمَّا كُنَّا بِغَدِيرِ خُمٍّ أَمَرَ بِدُوحَاتٍ فَقُمْنَ ثُمَّ قَامَ فَقَالَ: كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأَجَبْتُ إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ، وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَمْ تَضِلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَأَتَّهَمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ

ص: 68

1- معجم الادباء، 5/91؛ لسان الميزان، 1/323 و مقدمه انساب الاشراف، تصحيح زكار، ص (ش).

فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ وَلِيُّهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ.

قَالَ: قُلْتُ لَزَيْدٍ: أَنْتَ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: مَا كَانَ فِي الدُّوحَاتِ أَحَدٌ إِلَّا وَقَدْ رَأَى بِعَيْنِهِ وَسَمِعَ بِأُذُنِهِ ذَلِكَ. (1)

«زید بن ارقم می گوید: هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از حجة الوداع بازگشت، در غدیر خم فرود آمد. دستور داد زیر درختان تنومندی را از خار و خاشاک پاکیزه کنند، سپس فرمود: گویا به زودی دعوت حق را اجابت کنم و خدا مولای من و شما است. و من در میان شما چیزی می گذارم که اگر به آن تمسک کنید گمراه نشوید، کتاب خدا و عترتم اهل بیم، آن دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا آنکه بر من وارد شوند.»

سپس دست علی را گرفت و فرمود: هر کس من مولای او هستم این علی ولی اوست. خدایا دوست دار هر کس علی را دوست دارد و دشمن دار هر کس او را دشمن دارد.

ابو الطفیل می گوید: من به زید بن ارقم گفتم: آیا خودت این سخن را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدی؟ پاسخ داد: هیچ کس زیر درختان (منطقه غدیر خم) نبود، مگر آنکه پیامبر را دید و این سخن را از او شنید.»

روایات فسوی

ابو یوسف یعقوب بن سفیان فارسی فسوی از بزرگان حافظ حدیث و اهل شهر فسای ایران است. سی سال در پی علم حدیث بود و از بیش از هزار استاد حدیث روایت نمود و در سال 277 ق در بصره وفات کرد. از تالیفات او التاریخ الکبیر و

ص: 69

در کتاب اخیر وی حدیث ثقلین را به شش روایت از زید بن ارقم و ابو سعید خدری آورده که یکی از آنها به شرح زیر است.

روایت بیست و چهارم: 1/ فسوی - حَدَّثَنَا يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنِ أَبِي الضَّحَى عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَأَنْتَهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. (2)

«أبي الضحى از زید بن ارقم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که فرمود: من چیزی در میان شما می گذارم تا وقتی که به آن دو چنگ زنید هرگز گمراه نخواهید شد کتاب خدای عز و جل و عترتم یعنی اهل بیتم، این دو از هم جدا نخواهند شد تا اینکه سر حوض (کوثر) بر من وارد شوند.»

روایات ابی یعلی الموصلی

ابو یعلی احمد بن علی بن مثنی بن یحیی بن عیسی بن هلال تمیمی، موصلی، (211_307ق) در باره اش گفته اند: الإمام الحافظ، محدث الموصل، شیخ الإسلام، کثیر الحدیث، و كان عاقلاً حليماً صبوراً، حسن الأدب، وإليه انتهى علو الإسناد.

از کودکی به کسب علم پرداخت و نزد احمد بن منیع و خلیفه بن خیاط و ابی خیشمة زهیر بن حرب و ابی بکر بن ابی شیبة و علی بن الجعد و علی بن المدینی و

ص: 70

1- تهذیب الکمال جمال الدین یوسف مزی، 32/334؛ تهذیب التهذیب، 12/ 310.

2- المعرفة و التاریخ، 1/ 121.

یحیی بن معین و غیر آنان تلمذ کرد. نسائی و ابن حبان و طبرانی و ابن عدی و ابن السنی و غیر ایشان از او استفاده کردند. از جمله کتب او معجم الشیوخ و دیگری المسند است. (1)

او این حدیث را در المسند با دو طریق و سه متن نقل کرده است، روایت سوم آن به شرح زیر است: روایت بیست و پنجم: 1/ أبو یعلیٰ۔

قال حدثنا سفیان بن وکیع ثنا محمد بن فضیل عن عبدالمملک بن ابی سلیمان عن عطیة العوفی عن ابی سعید الخدری قال سمعتُ رسولَ الله یقول: یا ایها الناس اِنی کُنتُ قد تَرکْتُ فیکُم ما اِنْ اَحَدْتُم بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِی، الثَّقَلِینِ. اَحَدُهُمَا اَکْبَرُ مِنَ الْآخَرِ، کِتَابَ اللهِ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ اِلَى الْاَرْضِ وَعِترتی اَهْلَ بَیتِی وَانَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ. (2)

«ابو سعید خدری می گوید: از پیامبر شنیدم که فرمود: ای مردم من در میان شما چیزی را می گذارم که اگر آن را بگیریید هرگز گمراه نمی شوید، یکی از آن دو بزرگ تر از دیگری است کتاب خدا که از آسمان آویخته به زمین است و عترت من، اهل بیت من؛ و این دو از هم جدا نخواهد شد تا آنکه سر حوض کوثر بر من وارد شوند.»

سند روایت صحیح یا حسن است. تنها بر سفیان بن وکیع اشکالی کرده اند ولی ابن حجر وی را راستگو دانسته و ابن حبان وی را شیخ فاضل، صدوق و ترمذی حدیث او را حسن دانسته است. (3)

ص: 71

1- تذکرة الحفاظ، 707/2، ح 726.

2- مسند ابویعلیٰ، 146/3 و مسند عبد بن حمید از زید بن ثابت، 107/1 با تبدیل لفظ «ترکت» به جای تارك و حذف «احدهما اکبر.»

3- تهذیب التهذیب، ماده سفیان؛ میزان الاعتدال، ج 2 ش 3334.

ابو بشر محمد بن احمد بن حماد الدولابی (224_310ق) مورّخ و از حفاظ حدیث و اهل "دولاب" ری بود. او برای تحصیل حدیث به بلاد مختلف رفت و عاقبت در مصر رحل اقامت افکند و در راه حج، بین مکه و مدینه وفات کرد. دو کتاب دارد: الکنی والاسماء و الذریة الطاهرة (1).

وی در کتاب اخیر یک روایت از حدیث ثقلین دارد:

روایت بیست و ششم: 1/ دولابی_ حدثنا ابراهیم بن مرزوق، حدثنا أبو عامر العقدي، حدثني كثير بن زيد، عن محمد بن عمر بن عليّ، عن عليّ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَضَرَ الشَّجْرَةَ بِحُجْمٍ قَالَ فَخَرَجَ آخِذًا بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مَوْلَاكُمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ قَالَ: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ عَلِيًّا مَوْلَاهُ.

أَوْ قَالَ فَإِنَّ هَذَا مَوْلَاهُ. إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَمْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ، وَأَهْلَ بَيْتِي «. (2)

«علی علیه السلام روایت می کند: هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به درختی در (غدیر) خم رسید روی به مردم نمود و دست علی را گرفت و فرمود: آیا نمی دانید خدا و رسولش بر شما از خودتان سزاوارترند؟ گفتند آری. فرمود: هر کس من مولای اویم این علی مولای اوست.

آن گاه فرمود: من در میان شما چیزی گذاشتم که اگر آن را بگیری گمراه نمی شوید کتاب خدا و اهل بیت من.»

ص: 72

1- تذكرة الحفاظ، 759/2، ش 448.

2- الذریة الطاهرة، 1/275، ح 225.

دولابی صدر روایت را هم در کتاب دیگرش الکنی والأسماء به دو طریق از براء بن عازب و امام علی علیه السلام نقل می کند. (1)

روایات ابن خزیمه

ابوبکر محمد بن اسحاق بن خزیمه بن مغیره نیشابوری (م 311ق)، درباره اش گفته اند: الحافظ الحجّة، الفقیه، شیخ الإسلام، نزد اسحاق بن راهویه و مشایخ فراوان دیگر درس خواند. در عصر او در خراسان امامت و حفظ حدیث در اختیار وی بود. بخاری و مسلم از او در صحیحین نقل حدیث کرده اند. (2)

او دارای 140 کتاب است که یکی از آن ها الصحیح ابن خزیمه و مشتمل بر حدیث ثقلین به شرح زیر است :

روایت بیست و هفتم: 1/ ابن خزیمه _ حدثنا یوسف بن موسی حدثنا جریر و محمد بن فضیل عن أبی حیان التیمی و هو یحیی بن سعید التیمی الرباب - عن یزید بن حیان قال: انطلقتُ أنا و حُصَینُ بنُ سَمْرَةَ و عَمْرُو بنُ مُسْلِمٍ إلى زَیدِ بنِ أَرْقَمَ فَجَلَسْنَا إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ حُصَينُ: يا زَيدُ رَأَيْتَ رَسولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وَ صَلَّيْتَ خَلْفَهُ وَ سَمِعْتَ حَدِيثَهُ وَ غَزَوْتَ مَعَهُ لَقَدْ أَصَبْتَ يا زَيدُ خَيراً كَثيراً حَدَّثنا يا زَيدُ حَدِيثاً سَمِعْتَ رَسولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وَ ما شَهِدْتَ مَعَهُ قال: بلى ابنُ أَخِي لَقَدْ قَدِمَ عَهْدِي وَ كَبُرَتْ سَنِي وَ نَسِيتُ بَعْضَ الَّذِي كُنْتُ أَعِى مِنْ رَسولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فَمَا حَدَّثْتُكُمْ فَأَقْبَلُوهُ وَ ما لَمْ أَحَدِّثْكُمْوَهُ فَلَا تُكَلِّفُونِي قال: قامَ فِينا رَسولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ يَوْمًا خَطِيباً بِماءٍ يُدعى حُمامَ فَحَمِدَ اللَّهُ وَ أَثْنى عَلَيْهِ وَ وَعَظَ وَ ذَكَرَ ثُمَّ قال: أَمَّا بَعْدُ أَيُّها النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يَوشِكُ أَنْ يَأْتِيَنِي رَسولُ

ص: 73

1- الکنی والأسماء، 5/ 38 و 233 و 3/ 336 از براء بن عازب.

2- تذكرة الحفاظ، 2/ 720 ش 734؛ سير أعلام النبلاء، 14/ 365.

رَبِّي فَأَجِيبُهُ وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَوْلَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ مِنْ أَسَدٍ تَمَسَّكَ بِهِ وَأَخَذَ بِهِ كَأَنَّهُ عَلَى الْهُدَى وَمَنْ تَرَكَهُ وَأَخْطَأَهُ كَانَ عَلَى الضَّلَالَةِ وَأَهْلُ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

قَالَ حُصَيْنٌ: فَمَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ يَا زَيْدٌ؟ أَلَيْسَتْ نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ؟ قَالَ: بَلَى نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَلَكِنْ أَهْلُ بَيْتِهِ مَنْ حُرِّمَ الصَّدَقَةُ قَالَ: مَنْ هُمْ؟ قَالَ: آلُ عَلِيٍِّّ وَآلُ عَقِيلٍ وَآلُ جَعْفَرٍ وَآلُ الْعَبَّاسِ قَالَ حُصَيْنٌ: وَكُلُّ هَؤُلَاءِ حُرِّمَ الصَّدَقَةُ؟ قَالَ: نَعَمْ.

«یزید بن حیان می گوید: من و حصین بن سبره و عمر بن مسلم نزد زید بن ارقم رفتیم. پس از اینکه نشستیم حصین به او گفت: ای زید! شما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دیدی، سخن او را شنیدی. در غزوات او شرکت کردی و پشت سر او نماز خواندی پس خیلی نعمت ها را دیده ای! پس از احادیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیدی برای ما هم بگو.»

زید گفت: ای فرزند برادرم! به خدا قسم سنم بالا رفته و زمان زیادی از آن وقت گذشته است و بعضی از مطالبی را که از آن حضرت شنیده و حفظ کرده بودم فراموش کرده ام؛ پس هر چه برایتان نقل کردم آن را بگیرد و آنچه نقل نکردم مرا به زحمت نیندازید (از من نخواهید برایتان نقل کنم) بعد شروع کرد به نقل این حدیث و گفت: روزی پیامبر در کنار آبی بین مکه و مدینه که خمّ نامیده می شد برخاست. و حمد و ثنای الهی را به جا آورد و موعظه کرد و تذکر داد.

سپس فرمود: ای مردم همانا من بشری هستم که به زودی پیک پروردگارم مرا می خواند و من دعوت او را اجابت می کنم.

من دو چیز گران سنگ در میان شما می گذارم: اولی آن ها کتاب خدا که در آن نور و هدایت است پس بگیرید کتاب خدا را و به آن چنگ زنید. پس بر اهمیت آن

تاکید و مردم را به فهم و عمل به آن تشویق نمود .

سپس فرمود : و اهل بیتم، شما را به خدا یادآوری می کنم درباره اهل بیتم. تا سه بار .

حسین پرسید: چه کسانی از اهل بیت او به شمار می روند؟

آیا زنان او از اهل بیت نیستند؟ پاسخ داد : نه، به خدا قسم زنی يك عمر با مردی زندگی می کند سپس مرد او را طلاق می دهد و آن زن نزد پدر و خانواده اش بر می گردد. همانا اهل بیت او اصل و نسب او هستند که صدقه بر آنان حرام است. (1)

این روایت همان روایت مسلم است که حدیث ثقلین را به شکلی ناقص نقل کرده است .

روایات طحاوی

ابوجعفر احمد بن محمد بن سلامة طحاوی، (238 _ 321ق) متولد طحا، قریه ای در صعید مصر بود. وی محدث، فقیه و مشهور به کتابش العقیده الطحاویة است. نزد دایی اش مزنی، شاگرد شافعی درس خواند سپس به مذهب ابی حنیفه روی آورد و نزد فقیه حنفی احمد بن ابی عمران تفقه نمود . پس از آن به شام رفت، و در بیت المقدس و غزه و عسقلان و دمشق استماع حدیث نمود، آن گاه به مصر سفر کرد. و ریاست اصحاب ابی حنیفه را در مصر به دست گرفت و همان جا وفات نمود.

وی از یونس بن عبد الأعلى، و هارون ابن سعید الأیلی، و محمد بن عبدالله بن عبدالحکم، و ابراهیم بن ابی داود الضریس، و غیرهم روایت نموده. و فرزندش علی،

ص: 75

و سلیمان بن أحمد الطبرانی، و أبو الحسین محمد بن المظفر، و یوسف بن القاسم المیانجی، و أحمد بن عبدالوارث الزجاج، و عبدالعزیز بن محمد الجوهری از او روایت کرده اند. از جمله کتاب های او شرح معانی الآثار؛ مشکل الآثار؛ اختلاف الفقهاء؛ المختصر فی الفقه؛ و العقیدة (مشهورة باسم العقیدة الطحاویة) أحكام القرآن؛ الوصایا؛ المحاضر و السجلات است. (1)

او در کتاب مشکل الآثار حدیث ثقلین را به دو روایت از زید بن ارقم به شرح زیر آورده است.

بیست و هشتم: 1 / طحاوی_ حدثنا فهد بن سلیمان قال : حدثنا أبو غسان مالك بن إسماعيل النهدي قال: ثنا إسرائيل بن يونس، عن عثمان بن المغيرة، عن علي بن ربيعة الأسدی قال: لَقِيتُ زَيْدَ بْنَ الْأَزْقَمِ وَ هُوَ دَاخِلٌ عَلَيَّ الْمُخْتَارِ أَوْ خَارِجٌ، فَقُلْتُ: مَا حَدِيثُ بَلَّغَنِي عَنْكَ؟ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي؟ قَالَ: نَعَمْ. (2)

علی بن ربیع می گوید : هنگامی که زید بن ارقم بر مختار وارد یا از نزد او خارج می شد با او ملاقات کردم و از او پرسیدم ، حدیثی از شما به من رسیده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : اینی تارك فيكم الثقلين : كتاب الله و عترتي؛ آیا درست است؟ پاسخ دارد آری درست است .

روایات آجری

أبو بكر محمد بن الحسين بن عبد الله آجری: فقيه شافعی و محدث بود .

ص: 76

1- سیر أعلام النبلاء، 10، ش 15.

2- مشکل الآثار، 8 / 2 و 3.

«آجر» از روستاهای بغداد است . وی پیش از سال 330 ق به مکه رفت و به عبادت پرداخت. سیوطی در بارة او می گوید: الإمام المحدث القدوة... كان عالماً عاملاً صاحب سنة دیناً ثقة. وی در سال 360 ق در مکه وفات کرد.

کتابی به شرح زیر دارد: أخبار عمر بن عبد العزيز، أخلاق حملة القرآن، أخلاق العلماء _، التفرد والعزلة، حسن الخلق، الشبهات و الشریعة. (1)

وی در کتاب الشریعة، دو روایت از عطیه از ابو سعید خدری در حدیث ثقلین دارد که یکی آن ها به شرح زیر است .

بیست و نهم: 1 / آجر _ حدثنا أبو حفص عمر بن أيوب السقطي قال : حدثنا بشر بن الوليد القاضي قال: حدثنا محمد بن طلحة، عن الأعمش ، عن عطية بن سعد ، عن أبي سعيد الخدری: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنِّي أَوْشَكَ أَنْ أُدْعَى فَأُجِيبَ، وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَثْرَتِي، كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَأَنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَأَنْظُرُوا بِمَا تَخْلُفُونِي فِيهِمَا» (2). ترجمه آن از ترجمه روایات دیگر دانسته می شود .

روایات مسعودی

علی بن الحسین بن علی، أبو الحسن مسعودی (م 345 ق در مصر) مورخ، جهان گرد، محقق، اهل بغداد، از نسل عبد الله بن مسعود می باشد . ذهبی او را بغدادی و معتزلی می شمارد. از تصانیف او مروج الذهب و أخبار الزمان و من أباده

ص: 77

1- طبقات الحفاظ 76/2.

2- الشریعة، 4/389 .

الحدثان، التنبيه والإشراف وأخبار الخوارج و المقالات في أصول الديانات و البيان في أسماء الائمة، و المسائل و العلل في المذاهب و الملل و الابانة عن أصول الديانة و سر الحياه، و الاستبصار في الامامة، و السياحة المدنية في السياسة و الاجتماع. (1)

وی در کتاب تاریخی خود مروج الذهب، حدیث ثقلین را بدون سند _ از امام حسن علیه السلام به صورت نقل به معنا به شرح زیر آورده است .

روایت سی: 1/ مسعودی _ مِنْ حُطْبِ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي أَيَّامِهِ فِي بَعْضِ مَقَامَاتِهِ أَنَّهُ قَالَ: نَحْنُ حِزْبُ اللَّهِ الْمُفْلِحُونَ، وَعِثْرَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْأَقْرَبُونَ، وَأَهْلُ بَيْتِهِ الطَّاهِرُونَ الطَّيِّبُونَ، وَ أَحَدُ الثَّقَلَيْنِ الَّذِينَ خَلَفَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَ الثَّانِي كِتَابَ اللَّهِ، فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ، لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ، وَلَا مِنْ خَلْفِهِ، وَ الْمَعُولُ عَلَيْهِ فِي كُلِّ شَيْءٍ، لَا يُخْطِئُنَا تَأْوِيلُهُ، بَلْ نَتَيَقَّنُ حَقَائِقَهُ، فَأَطِيعُونَا، فَإِنَّ طَاعَتَنَا مَفْرُوضَةٌ إِذْ كَانَتْ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَ الرَّسُولِ وَ أَوْلَى الْأَمْرِ مَقْرُونَةً فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ. (2)

«روزی امام حسن علیه السلام در زمان خلافتش در خطبه ای فرمودند : ما حزب رستگار خدا و خاندان نزدیک پیامبر خدا، و خانواده پاک و پاکیزه او و یکی از ثقلین (دو چیز گرانبها) هستیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از خود در میان امتش به جای گذارد.

و ما همدوش کتاب خداییم که تفصیل هر چیز در آن هست، و هیچ گونه باطلی از پس و پیش در آن راه ندارد، پس اعتماد و اطمینان در تفسیر آن بر ماست، و ما در تأویل آن راه خطا نبوییم، بلکه حقائق آن را به یقین می دانیم.

پس از ما اطاعت کنید که اطاعت ما واجب شمرده شده، چرا که با طاعت

ص: 78

1- سیر أعلام النبلاء، 15 / 569 ؛ الفهرست، ص 171؛ معجم الأدباء، 13 / 91 _ 9؛ لسان المیزان 4/225؛ أثر التشيع على الروايات التاريخية، ص 246.

2- مروج الذهب، مسعود، 1 / 348.

خدا عز و جل و رسولش همراه گشته است. خدای عز و جل فرمود «ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و رسول او و صاحبان امر اطاعت کنید، پس اگر در مورد چیزی نزاع پیدا کردید آن را به حکم خدا و رسول باز گردانید.»

روایت ابن المظفر البزار

ابو الحسین احمد بن المظفر بن موسی بن عیسی، البزار محدث عراق در عصر خود بود. گفته شده: او از نسل سلمة بن الاکوع صحابی معروف است، تولد و وفات او (286_379ق) در بغداد بود. در معروف ترین کتابش المسند حدیث ثقلین را به شرح زیر آورده است:

روایت سی و یک: 1/ البزار_ حدثنا الحسين بن علي بن جعفر، قال: نا علي بن ثابت، قال: نا سعاد بن سليمان، عن أبي إسحاق، عن الحارث، عن علي، قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي مَقْبُوضٌ وَإِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّكُمْ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُمَا وَأَنْتُمْ لَنْ تَقُومَ السَّاعَةَ حَتَّى يَبْتَغِيَ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، كَمَا تَبْتَغِي الضَّالَّةُ فَلَا تُوجَدُ. (1)

«حضرت علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که حضرت فرمود: من از دنیا می روم در حالی که در میان شما دو امانت گرانها می گذارم که با آن هر گز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و اهل بیت و دیگر اینکه پیش از قیامت مردم اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مانند گم شده ای می جویند ولی آن گم شده یافت نمی شود.»

روایات دارقطنی

ابوالحسن علی بن عمر بن احمد البغدادی شافعی معروف به دارقطنی (306_

ص: 79

385ق). درباره اش گفته اند: الحافظ المحدث الفاضل المشهور كان فريدا عصره وقرير دهره، قال الخطيب كان فريدا عصره وإمام وقته وانتهى إليه علم الأثر والمعرفة بالعلل وأسماء الرجال مع الصدق والثقة وصحة الاعتقاد

او از ابی القاسم البغوی، ویحیی بن محمد بن صاعد، و ابی بکر بن ابی داود، و ابی بکر النیسابوری، و الحسین بن اسماعیل المحاملی، و ابی العباس بن عقیلة، و اسماعیل الصفار، و غیر ایشان نقل حدیث کرده و جماعتی مانند حافظ ابوعبدالله الحاکم، و حافظ عبدالغنی، و تمام الرازی، و ابونعیم الاصبهانی، و ابوبکر البرقانی، و ابوعبدالرحمن السلمی، و ابوحامد الإسفرائینی، و قاضی ابوالطیب الطبری، و حمزة السهمی، و غیر آنان از او روایت کرده اند.

دارقطنی در سال 385ق در بغداد وفات کرد و نزدیک قبر معروف کرخی عارف دفن شد. دارقطنی محله ای در بغداد بین کرخ و نهر عیسی بن علی است.

او بیش از 80 کتاب دارد که معروف ترین آن: العلل والسنن؛ الأفراد والغرائب؛ المؤلف والمختلف فی أسماء الرجال؛ الضعفاء والمتروکون؛ الإلزامات علی صحیحی البخاری و مسلم است. (1)

او این حدیث را در دو کتاب العلل والسنن و المؤلف والمختلف آورده است.

روایت سی و دو : 1/ دارقطنی _ قال حدثنا ابوالقاسم حسن بن محمد بن بشر الكوفي الخراز في سنة احدى و عشرين ثنا الحسين بن الحكم الحبري ثنا الحسن بن الحسين العرنی ثنا علی بن الحسن العبدی عن محمد بن رستم ابو الصامت الضبی عن زاذان أبي عمر عن ابی ذر أنه تعلقَ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ وَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ

ص: 80

مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَأَنَا جُنْدَبُ بْنُ جُنَادَةَ الْغِفَارِيُّ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَأَنَا أَبُو ذَرٍّ أَفَسَدْتُ عَلَيْكُمْ بِحَقِّ اللَّهِ وَبِحَقِّ رَسُولِهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ مَا أَقَلَّتِ الْعُجْبَاءُ وَ مَا أَظَلَّتِ الْخَضِرَاءُ ذَا لَهْجَةٍ أَصْدَقُ مِنْ أَبِي ذَرٍّ؟

فَقَامَ طَوَائِفٌ مِنَ النَّاسِ فَقَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّا قَدْ سَمِعْنَاهُ وَهُوَ يَذْكُرُ ذَلِكَ. فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا كَذِبْتُ مُنْذُ عَرَفْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَلَا أَكْذِبُ أَبَدًا حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى.

وَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّمَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ سَبَبٌ بِيَدِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سَبَبٌ بِيَايِدِكُمْ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي فَانظُرُوا كَيْفَ تَحْلِفُونِي فِيهِمَا؟ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ وَعَدَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. (1) «زاذان أبي عمر می گوید: ابوذر در حالی که به پرده های کعبه چنگ زده بود خطاب به مردم می گفت: ای مردم هرکس مرا می شناسد که می شناسد، هر کس مرا نمی شناسد من جندب بن الغفاری هستم، کسی که مرا نمی شناسد بداند، من ابوذر هستم، شما را به حق خدا و رسولش قسم می دهم: آیا کسی در میان شما هست که شنیده باشد پیامبر فرمود: زمین در برنگرفته و آسمان سایه نینداخته بر کسی که راستگوتر از ابوذر باشد؟

پس گروهی برخاستند و گفتند بلی شنیدیم که پیامبر این مطلب را می فرمود.

ص: 81

1- المؤلف والمختلف، 2/1045؛ العلل الواردة، 6/236 ح 1098؛ المعرفة والتاريخ، 1/121 به نقل از حشش بن المعتمر از مردی از ابی ذر، به ضمیمه حدیث سفینه؛ «استجلاب ارتقاء الغرف، ص 24؛ الولاية، ص 193، ح 24، از اصبع بن نباته از ابی ذر. _ لازم به یادآوری است در کتاب المؤلف والمختلف مندرج در نرم افزار «المكتبة الشاملة» تولیدی وهابین عبارت «إنهما لن يفترقا» از حدیث حذف شده است!

ابوذر گفت: از آن وقتی که پیامبر را شناختم دروغ نگفتمم و هرگز دروغ نخواهم گفت تا وقتی که خدای متعال را ملاقات کنم. بدانید که از پیامبر شنیدم که می فرمود: من دو چیز گران سنگ در میان شما گذاشتم که یکی بزرگ تر از دیگری است: کتاب خدا که ریسمانی است که از آسمان به زمین آویخته است، يك طرف آن به دست خدای متعال است و يك طرفش به دست شما است و دیگری عترتم اهل بیتم، ببینید چگونه پس از من با آن ها رفتار می کنید؟ زیرا خدای عز و جل به من وعده داده است که آن دو از هم جدا نمی شوند تا آنکه در کنار حوض بر من وارد شوند.»

دارقطنی این حدیث را به سند فوق از زاذان و او از ابوذر نقل کرده است. ولی در کتاب علل خود می گوید: این حدیث را با سند دیگری هم ابو اسحاق سبیعی بدون واسطه از حنش نقل کرده است، چنان که بزرگانی مانند اعمش و یونس بن ابی اسحاق و مفضل بن صالح گفته اند که سند متصل است.

ولی یکی از علما به نام اسرائیل با آن ها مخالفت کرده و گفته ابو اسحاق به واسطه مردی مجهول از حنش روایت کرده در نتیجه روایت مرسل است و متأسفانه دارقطنی همین قول را برگزیده در حالی که بزرگان معاصر او عدم واسطه را تقویت نموده اند.

همین روایت را عبدالکریم شهرستانی در تفسیر خود به نقل مجله تراثنا با تفصیل بیشتری از ابوذر نقل کرده، می افزاید: آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثقلین را به دو انگشت سبابه از دو دست خود تشبیه کرد، و دو انگشت سبابه دو دست خود را به هم چسبانید و افزود، نمی گویم مثل دو انگشت سبابه و وسطی تا یکی پیش از دیگری بیفتد (یکی بزرگ تر از دیگری باشد) و افزود:

ألا وان مثلهما فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجي و من تركها غرق. (1)

«آگاه باشید که مثل این دو امانت (کتاب و اهل بیت) در میان شما مانند سفینه نوح است که هر کس در آن سوار شود نجات یابد و هر کس آن را ترک کند غرق شود.»

همین روایت را که مشتمل بر دو قسمت ثقلین و حدیث سفینه است قندوزی حنفی از سلیم بن قیس هلالی نقل کرده و می گوید: در حالی که من و جیش (حنش) بن معتمر در مکه بودیم، دیدیم ابوذر در حالی که به پرده کعبه چنگ زده بود به مردم می گفت: ای مردم از پیامبر شنیدم. (2)

البته حدیث سفینه جدای از حدیث ثقلین هم به طرق معتبر نقل شده است (3) و دلیل محکم دیگری بر وجوب تمسک به اهل بیت و حجیت سیره آنان است که در جای خود از آن بحث کرده اند.

روایات حافظ خرکوشی

روایات حافظ خرکوشی (4)

أبو سعد عبدالملك بن أبي عثمان محمد بن إبراهيم، نيشابوري (م 407 ق). ذهبى مى گوید: الامام القدوة، شيخ الاسلام حافظ خرکوشى ، از بزرگانی مانند حامد الرفاء، ويحيى بن منصور، وأبى عمرو بن مطر، و اسماعيل بن نجيد، روایت

ص: 83

1- تراثنا، ش 13، به نقل از التفسير عبدالكريم شهرستاني «مخطوط»، ص 26.

2- ينابيع المودة، 1/ 94.

3- بنگريد به: مستدرک حاکم، 3/ 15 «حاکم (مؤلف) آن را صحيح نموده و ذهبى در تلخيص مستدرک آن را تأييد کرد»؛ معجم الصغیر ، 1/ 139؛ الصواعق المحرقة، ص 184 و 234؛ المعرفة والتاريخ، 1/ 121 به سند مستقل.

4- خرکوش، نام محله ای در نیشابور بوده است.

کرده و نزد ابی الحسن ماسرجسی درس خواند و خدمت بزرگان در دمشق و بغداد و مکه، رسید تا آنکه واعظ بلند آوازه و مقبول مردم شد. از شاگردان او: حاکم نیشابوری، حسن بن محمد الخلال، و عبدالعزیز الازجی، و ابو القاسم تنوخی، و ابو القاسم قشیری، و ابو علی اهوازی، و ابو بکر بیهقی، و ابو الحسین بن مهتدی بالله، و ابو صالح مؤذن، و ابو بکر بن خلف، می باشند.

حاکم نیشابوری در باره او می گوید: در علم و زهد و تواضع و ارشاد به راه خدا و فضائل اخلاقی جامع تر از او نیافتم. در ب خانه اش چنان به روی نیازمندان باز بود که در مجلس او فقراء مانند اغنیا رفتار می کردند!

او از دسترنج خود ارتزاق می کرد و کتاب هایی از جمله تفسیر کبیر، و دلائل النبوة، و کتاب الزهد نوشت (1).

یکی از کتاب های او شرف المصطفی است که ظاهراً همان دلائل النبوه باشد که در آن حدیث ثقلین را به صورت ذیل آورده است:

روایت سی و سه: 1/ خرکوشی _ من کلام امیر المؤمنین علیه السلام إِنَّهُ قَالَ لِمَنْ حَضَرَ عِنْدَهُ حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ:

وَفِيكُمْ مَنْ يَخْلِفُ مِنْ نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا، وَهُمْ الدَّعَاةُ، وَهُمْ النَّجَاةُ، وَهُمْ أَرْكَانُ الْأَرْضِ، وَهُمْ التُّجُومُ بِهِمْ يُسَدُّ تَضَاءً، مِنْ شَجَرَةٍ طَابَ فَرْعُهَا وَزَيْتُونَةٍ طَابَ أَصْلُهَا، نَبَتْ فِي الْحَرَمِ وَسُقِيَتْ مِنْ كَرَمٍ، مِنْ خَيْرٍ مُسْتَقَرَّ إِلَى خَيْرٍ مُسْتَوْدَعٍ، مِنْ مُبَارَكٍ إِلَى مُبَارَكٍ، صَدَفَتْ مِنَ الْأَقْدَارِ وَالْأُدْنَسِ وَمِنْ قَبِيحٍ مَا نَبَتْ شِرَارَ النَّاسِ، لَهَا فُرُوعٌ طَوَالٌ لِأَتْنَالٍ، حَسِرَتْ عَنْ صِفَاتِهَا الْأَلْسُنُ وَقَصُرَتْ عَنْ بُلُوغِهَا

ص: 84

الأعناق، فهم الدعاء وبهم النجاة وبالناس إليهم حاجة، فأخلفوا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بأحسن الخلافة.

فقد أخبركم أنهم والقرآن الثقلان، وأنهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض فالزموهم تهتدوا وترشدوا ولا تتفرقوا عنهم ولا تركوهم فتفرقوا وتمرقوا. (1)

«امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام وفات به حاضران فرمود در میان شما کسی است که از پیامبر صلی الله علیه وآله خلافت می کند . تا وقتی که به او تمسک کنید هرگز گمراه نشوید و آنان داعیان و ناجیان امت و ارکان زمین و ستارگانی هستند ، که از ایشان کسب نور میشود . آنان از درخت زیتونی هستند که ریشه و شاخه اش پاکیزه است در حرم روئیده و از آب کرامت آبیاری شدند.

از بهترین جایگاه بوده، همواره از محل مبارکی به محل مبارک دیگری منتقل شده ، از آلودگی ها و نجاسات پالایش شده است و از رذائل اخلاقی مردم دیگر مبرایند . برای ایشان شاخه های کمالی است که کسی به اوج آن نمی رسد زبان ها از توصیف آن عاجز و گردن فرازان به قلۀ آن نمی رسند . پس آنان دعوت کننده به راه خدا و ناجیان امت هستند . مردم به آنان نیازمند هستند و به بهترین صورت از پیامبر خلافت کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شما خبر داد که آنان (اهل بیت) و قرآن ثقلین هستند و آن دو از هم جدا نشوند تا سر حوض بر من وارد شوند . پس بچسبید به آنان تا هدایت یابید و از آنان جدا نگردید و ایشان را رها نکنید مبادا که پراکنده و از دین خارج شوید .»

و نیز همان حافظ خرکوشی روایت کرده است:

ص: 85

بإسناده عن البراء بن عازب بلفظ أحمد بن حنبل، وبإسناد آخر عن أبي سعيد الخدري عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال هُنُونِي هُنُونِي، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَصَّنِي بِالنُّبُوَّةِ وَخَصَّ أَهْلَ بَيْتِي بِالْإِمَامَةِ. فَلَقِيَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ: طُوبَى لَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ. (1)

«از احمد بن حنبل به دو سند از براء بن عازب و ابي سعيد الخدري روايت شده كه ايشان از پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله وسلم روايت كردند كه آن حضرت پس از نصب مولا در غدير فرمود: هُنُونِي هُنُونِي، به من تهنيت بگويد خدا متعال مرا به نبوت و اهل بيت مرا به امامت اختصاص داد؛ پس عمر بن الخطاب، علي عليه السلام را ديد و به او عرض كرد: اي ابو الحسن مبارك باد، اينك تو مولاي من و مولاي هر مؤمني شدي!»

روايات ابن مردويه

ابوبكر احمد بن موسى بن مردويه اصفهاني (328_410 ق) صلاح الدين صفدي در الوافي بالوفيات در باره اش مي گويد: علامة حافظ ابن مردويه صاحب تفسير و تاريخ و حديث در اصفهان و عراق تحصيل و در عراق وفات نمود. ذهبي درباره اش مي گويد: كان من فرسان الحديث فهمايقظا متقنا كثير الحديث جدا. احمد بن مردويه از متخصصان علم حديث و محكم كار در آن و باهوش و پرروايت بود. سيوطي در طبقات الحنابلة از قول خطيب بغدادی در باره اش نقل می کند: كان ذا حفظ و معرفة و أمانة مشهوراً بالصلاح. بيست و نه كتاب در رشته های مختلف علمي نوشته كه اغلب آن ها از بين رفته اند و يكي از كتاب های باقي مانده از او

ص: 86

مناقب علی بن ابیطالب است. (1) که حدیث ثقلین را به شرح زیر نقل می کند .

روایت سی و چهار : 1/ ابن مردویه _ رُوِيَ مِنْ تِسْعَةِ وَ ثَمَانِينَ طَرِيقاً أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي ، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا . (2)

«ابن مردویه می گوید: از هشتاد و نه طریق روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من دو امانت گران سنگ در میان شما می گذارم: کتاب خدا و عترتم ، اهل بیتم تا وقتی که به آن دو تمسک کنید هرگز گمراه نمی شوید.»

روایات ثعلبی

ابو اسحاق احمد بن محمد ثعلبی نیشابوری (م 427 ق) یکی از راویان حدیث ثقلین است .

ذهبی می نویسد: ثعلبی صاحب تفسیر، یگانه دورانش در علوم و دانش های قرآن... واعظ، دانشمند و حافظ و سرآمد در دانش عربی و مورد اعتماد بود (3).

جلال الدین سیوطی در طبقات المفسرین می نویسد. ثعلبی صاحب تفسیر مشهور و کتاب عرائس پیرامون قصص پیامبران، است او در دانش قرآن یگانه زمان، دانشمندی عمیق در علوم عربی و حافظ و مورد اعتماد بود (4). ابن خلکان می نویسد.

ثعلبی صاحب تفسیر مشهور، در دانش تفسیر یگانه

ص: 87

1- الوافی بالوفیات، 3 / 90؛ تذکرة الحفاظ، 3 / 1050؛ سیر أعلام النبلاء 19 / 207.

2- مناقب، ابن مردویه، ص 228.

3- تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر و الأعلام، 186 / 29.

4- طبقات المفسرین، 1 / 28.

زمانش بود، او وقتی تفسیر کبیرش را نوشت بر تمام تفاسیر برتری یافت. (1)

وی دو روایت از حدیث ثقلین آورده که یکی از آن‌ها به شرح زیر است.

روایت سی و پنج: 1/ ثعلبی - روی عطیة العوفی عن ابی سعید الخدری قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ مِنَ السَّمَاءِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، أَلَا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَنْفَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». (2)

ترجمه حدیث روشن است .

روایات ابو نعیم اصفهانی

احمد بن عبد الله بن احمد اصفهانی، ابو نعیم: حافظ، مورخ، ولادت و وفاتش در اصفهان (336_430 ق) بود صفدی و ذهبی گفته اند: الإمام الحافظ، الثقة العلامة، شیخ الإسلام، صاحب کتاب حلیة الأولیاء، کان من أعلام المحدثین، و أكابر الحفاظ والثقات... محدثاً و مورخاً و مفسراً و فقیهاً و قارئاً، و له مصنّفات عديدة فی کلّ فن (3).

از آثار او معرفة الصحابة که دو جلد آن باقی است و طبقات المحدثین والرواة و دلائل النبوه و ذکر أخبار أصبهان و ما نزل من القرآن فی علی است. معروف ترین کتابش حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء در ده جلد می باشد که در آن، حدیث ثقلین را به شرح زیر آورده است:

ص: 88

1- وفيات الأعيان و انباء أبناء الزمان، 1/79.

2-

3- وفيات الأعيان و انباء أبناء الزمان 1 / 91، ش 33؛ تذكرة الحفاظ، 3 / 1092، ش 993؛ سير أعلام النبلاء، 17 / 453، ش 305.

روایت سی وشش: 1/ أبو نعیم _ حدثنا محمد بن أحمد بن حمدان ثنا الحسن بن سفيان حدثني نصر بن عبدالرحمن الوشاء ثنا زيد بن الحسن الانماطي عن معروف بن خربوذ المكي عن أبي الطفيل عامر بن وائلة عن حذيفة بن أسيد الغفاري قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي فَرَطُكُمْ وَإِنَّكُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ فَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ حِينَ تَرِدُونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ فَأَنْظَرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ سَبَّ طَرْفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَطَرْفُهُ بِأَيْدِيكُمْ فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ لَا تَضَلُّوا وَلَا تَبَدَّلُوا وَعِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي فَإِنَّهُ قَدْ نَبَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ (1).

«حذیفه بن اسید الغفاری می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای مردم من پیش قراول شما بر سر حوض هستم و شما پس از من بر آن وارد می شوید. من از شما در باره ثقلین سؤال می کنم ، چگونه پس از من با آنان رفتار کردید؟ در میان آن دو، ثقل اکبر کتاب خدا سببی است که یک طرف آن به دست خداست ، به آن چنگ زنید تا گمراه نشوید و آن را تبدیل نکنید و عترتم اهل بيم ، خدای لطیف خبیر به من خبر داد ، آن دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا آنکه بر من وارد شوند.»

روایت بیهقی

ابوبکر احمد بن الحسين شافعی بیهقی حافظ و فقیه مشهور صاحب السنن الكبير و السنن الصغير، و دلانل النبوة، و شعب الایمان و غیر آن است .

ذهبی از قول حافظ عبد الغافر بن إسماعیل در باره اش می گوید : كان البيهقي على سيرة العلماء، قانعا باليسير، متجملًا في زهده و ورعه و می افزاید : هو أبو بكر الفقيه، الحافظ الاصولي، الدين الورع، واحد زمانه في الحفظ، و فرد أقرانه في

ص: 89

او در سال 458ق در نیشابور وفات کرد و در بیهق (سبزوار) دفن شد. (1)

اینک روایت او در معروف ترین کتابش، السنن الكبير :

روایت سی وهفت: 1/ بیهقی_ أخبرنا أبو زكريا يحيى بن ابراهيم بن محمد بن يحيى أنبا أبو عبد الله محمد بن يعقوب ثنا محمد بن عبد الوهاب أنبا جعفر بن عون أنبا أبو حيان وهو يحيى بن سعيد عن يزيد بن حيان قال سمعت زيد بن ارقم رضی الله عنه يقول: قَامَ فِينَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ خَطِيباً فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ:

أَمَّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَنِي رَسُولَ رَبِّي فَأُحْيِيهِ وَأُتْبَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَوْلُهُمَا كِتَابَ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالتُّورُ فَتَمَسَّكُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَخُذُوا بِهِ فَحَثَّ عَلَيْهِ وَرَغَبَ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ وَ أَهْلُ بَيْتِي، أَذْكِرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي.

قَالَ حُصَيْنٌ لَزَيْدٍ وَ مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ نِسَاؤُهُ؟ (مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ؟ خ) قَالَ بَلَى إِنَّ نِسَاءَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ لَكِنْ أَهْلُ بَيْتِهِ مِنْ حَرَمِ الصَّدَقَةِ بَعْدَهُ قَالَ وَ مَنْ هُمْ؟ قَالَ آلُ عَلِيِّ وَ آلُ عَقِيلٍ وَ آلُ جَعْفَرٍ وَ آلُ عَبَّاسٍ، قَالَ كُلُّ هَؤُلَاءِ تَحْرَمُ عَلَيْهِمُ الصَّدَقَةُ؟ قَالَ: نَعَمْ. (2)

«روزی پیامبر برخاست و حمد و ثنای الهی را به جا آورد ، سپس فرمود: ای مردم همانا من بشری هستم که به زودی پیک پروردگارم مرا می خواند و من دعوت او را اجابت می کنم.

و من دو چیز گران سنگ بها در میان شما می گذارم ، اولی آن ها کتاب خدا که در آن نور و و هدایت است پس بگیرید کتاب خدا را و به آن چنگ زنید. پس بر اهمیت آن تأکید و مردم را به فهم و عمل به آن تشویق نمود . سپس فرمود : و اهل بیتم،

ص: 90

1- سیر أعلام النبلاء، 18/164.

2- السنن الكبرى، 7/30.

شمارا به خدا یادآوری می‌کنم درباره اهل بیتم. تا سه بار.

حصین پرسید: آیا اهل بیت او زنان او نیستند؟ پاسخ داد: نه، به خدا قسم زنی يك عمر با مردی زندگی می‌کند سپس مرد او را طلاق می‌دهد و آن زن نزد پدر و خانواده اش بر می‌گردد. همانا اهل بیت او اصل و نسب او هستند که صدقه بر آنان حرام است. «

روایات خطیب بغدادی

احمد بن علی بن ثابت البغدادی، معروف به خطیب بغدادی (392_463ق) یکی از حفاظ و مورّخین پیش کسوت، تولدش در (غزیه) بین کوفه و مکه، و محل زندگی و وفاتش در بغداد بود. او برای کسب علم به مکه و بصره و دینور و کوفه رفت و سر انجام به بغداد بازگشت و مورد توجه رئیس الرؤساء ابن مسلمة (وزیر القائم العباسی) قرارگرفت سپس حوادثی باعث شد سال 462ق پنهانی به شام فرار کند و مدتی در دمشق و صور و طرابلس و حلب به سر برد.

ابن خلکان

در باره اش می‌گوید: حافظ ابوبکر، احمد بن علی بغدادی، معروف بالخطیب، صاحب تاریخ بغداد و مصنفات دیگر از حفاظ متقن، و علمای متبحر بود و تنها تاریخ بغداد او برای اثبات احاطه علمی گسترده او کفایت می‌کند. (1)

وی فصیح اللهجة، عارف به ادبیات عرب، شاعر، پر مطالعه و تألیف بود، یاقوت حموی نام پنجاه و شش کتاب از مصنفات او را آورده است مانند البخلاء و الکفایة فی علم الروایة فی مصطلح الحدیث و الفوائد المنتخبة و المتفق و المتفرق و مهم

ص: 91

ترین آن «تاریخ بغداد» در 14 جلد است که حدیث ثقلین را به صورت زیر آورده است .

روایت سی و هشت: 1 / خطیب _ أخبرنا الحسين بن عمر بن برهان الغزال حدثنا محمد بن الحسن النقاش إملاء أخبرنا المطين حدثنا نصر بن عبد الرحمن حدثنا زيد بن الحسن عن معروف عن أبي الطفيل عن حذيفة بن أسيد: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي فَرَطْتُ لَكُمْ وَأَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ. وَإِنِّي سَأَانِلُكُمْ حِينَ تَرِدُونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ فَانظُرُوا كَيْفَ تَحْلِفُونِي فِيهِمَا؟ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ سَبَبَ طَرْفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَطَرْفُهُ بِأَيْدِيكُمْ فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ وَلَا تَضِلُّوا وَلَا تَبَدَّلُوا. (1)

«حذيفة بن اسيد الغفاری می گوید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای مردم من پیش قراول شما بر سر حوض و شما پس از من بر آن وارد می شوید. من از شما درباره ثقلین سؤال می کنم ، چگونه پس از من با آنان رفتار کردید؟ در میان آن ثقل اکبر کتاب خدا که سببی است که یک طرف آن به دست خداست ، به آن چنگ زنید تا گمراه نشوید و تبدیل نکنید. »

متأسفانه این روایت تحریف شده ، با اینکه عنوان ثقلین در صدر حدیث آمده ثقل دوم معرفی نشده است . آیا خطیب از میان روایات صحیح و کامل ثقلین تنها این روایت ناقص و تحریف شده را نقل کرده یا ناسخان ثقل دوم را حذف نموده اند؟ احتمال دوم قوی تر است .

ایشان خبر غدیر را هم که بخشی از حدیث ثقلین است . به طرق متعدد آورده ، که در بخش دوم می آوریم.

ص: 92

ابو الحسن علی بن محمد الواسطی الجلابی الشافعی مشهور به ابن مغزلی (م 483 ق) کتابی به نام مناقب دارد.

سمعانی در باره اش می نویسد: او فاضل و آشنا به رجال واسط و حدیث آن ها و حریص بر شنیدن حدیث و گرفتن آن بود. من کتاب ذیل تاریخ واسط او را دیده و مطالعه نموده و آن را خلاصه کرده ام. (1)

و ذهبی در سیر اعلام النبلاء و تذکرة الحفاظ در ترجمه ابن السقا از تاریخ او نقل و بر آن اعتماد کرده اند. (2)

وی در کتاب مناقب خود حدیث ثقلین را به چهار طریق از زید بن ارقم و ابو سعید خدری نقل کرده که یکی از آن ها به شرح زیر است:

روایت سی و نهم: 1/ ابن مغزلی _ اخبرنا ابوطالب محمد بن احمد الزهری المعروف بابن الصیرفی البغدادی قدم علينا واسطاً سنة أربعين وأربعمئة قال حدثنا ابوالحسين عبيد الله بن احمد بن يعقوب بن البواب ثنا محمد بن محمد بن سليمان الباغندي ثنا وهبان و هو ابن بقية الواسطي ثنا خالد بن عبدالله عن الحسن بن عبد الله عن ابي الضحى عن زيد بن ارقم قال: قَالَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

«پیامبر فرمود: من دو چیز گران سنگ در میان شما گذاشتم کتاب خدا و دیگری عترتم اهل بیتم، آن دو از هم جدا نمی شوند تا آنکه در کنار حوض بر من وارد شوند.»

ص: 93

1- سیر اعلام النبلاء، 16/353 و همو تذکره الحفاظ، 3/ 965

2- الأنساب سمعانی، 2/ 137؛ تکملة الإكمال، 2/ 189؛ اللباب فی تهذیب الأنساب، 1/ 319؛ ذیل تاریخ بغداد، 4/ 49 و 50؛ تاریخ اسلام، 33/113؛ الوافی بالوفیات، 7/47.

ابو القاسم عبد الله بن عبد الله بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد حسکان نیشابوری حنفی حاکم معروف به ابن الحذاء است که در سال 490ق به دار باقی شتافت. صفدی در باره اش می گوید: الحاکم، الحافظ. شیخ متقن، ذو عنایة تامة بالحديث. أسن و عمر؛ وهو من ذرية عبد الله بن عامر ابن کریز. (1) و صالحی شامی وی را برای نوشتن کتابی در اسناد حدیث ردّ شمس، ستایش کرده و اتهام تشیع که ابن تیمیه به او زده را از وی نفی کرده است (2).

ذهبی در باره اش می گوید: حسکانی قاضی، محدث، شیخ مدقق و متقن و صاحب ذوق تام در علم الحدیث بود که با عنایت وافر و همت کامل در این فن جدّ و جهد نمود و کتاب هایی را تألیف و تدوین کرد.

او از جدّش و ابن ابی الحسن علوی و ابی عبد الله حاکم و ابی طاهر بن محمش حدیث نقل می کرد و عمر خویش را در این راه صرف کرد و در سیر اعلام النبلاء گفته حسکانی الامام، المحدث، البارع (3).

فرزند او در انگیزه تألیف کتاب ارزشمند شواهد التنزیل _ از قول وی چنین بیان می کند: در مجلسی شنیدم عالم نمای پر ادعایی می گفت هیچ مفسّری را ندیدم که بگوید سوره هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ را در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیت او نازل شده است! بلکه هیچ آیه ای از قرآن در فضیلت و کرامت علی علیه السلام و اهل

ص: 94

1- الوافی بالوفیات، 19 / 254.

2- سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد، 9 / 439.

3- تذکرة الحفاظ، 3/1200؛ سیر أعلام النبلاء، 18 / 268 و ج 17 / 208؛ تاریخ اسلام، ذهبی، 32/306؛ تذکرة الحفاظ، 3/1200؛ طبقات الحفاظ، ص 443.

بیش نازل نشده است! از بزرگان مجلس و اکابر علما، توقع داشتیم که جوابی به او دهند. ولی متأسفانه غیر از یک نفر کسی به او اعتراض نکرد!

من در پایان آن مجلس مصلحت چنان دیدم که باید به این سخنان ناصواب و شبهه خطرناک جواب گویم بر همین اساس هر آیه ای را که قطعاً یا احتمالاً در شأن علی علیه السلام نازل شده شمارش کردم و 1163 روایت را با ذکر سند در ذیل 209 آیه در دو جلد کتاب به نام شواهد التنزیل لقواعد التفضیل تدوین کردم. وی دو روایت در حدیث ثقلین دارد که یکی از آن ها به شرح زیر است.

روایت سی و نهم: 1/ حسکانی_أبو النَّضْرِ الْعِیَاشِی قَالَ: حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ أَحْمَدَ الْقَلَابِیْسِی قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدِ الطَّیَالِیْسِی، عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي بَصِیْرِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ قَالَ: نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. قُلْتُ: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: فَمَا مَنَعَهُ أَنْ يَسْمَى عَلِيًّا وَأَهْلَ بَيْتِهِ فِي كِتَابِهِ:

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: قُولُوا لَهُمْ: إِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ عَلَى رَسُولِهِ الصَّلَاةَ وَ لَمْ يَسْمَ ثَلَاثًا وَلَا أَرْبَعًا حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ، وَأَنْزَلَ الْحَجَّ فَلَمْ يَنْزِلْ: طُوفُوا سَبْعًا حَتَّى فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ وَأَنْزَلَ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» فَنَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: أَوْصِيكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ أَهْلِ بَيْتِي إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ لَا يَفْرَقَ بَيْنَهُمَا حَتَّى يورِدَهُمَا عَلَى الْحَوْضِ فَأَعْطَانِي ذَلِكَ (1).

(« ابو بصیر از ابو جعفر (امام باقر علیه السلام) از این سخن خداوند پرسید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» گفت: در باره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده

ص: 95

است. ابو بصیر گفت: مردم می گویند: چرا خداوند نام علی و اهل بیت او را در کتاب خود نیاورده است؟

ابو جعفر گفت: به آنان بگویید: خداوند بر پیامبرش نماز را فرستاده ولی تعیین نکرده که سه رکعت باشد یا چهار رکعت؟ و خود پیامبر آن را تفسیر کرده است. و نیز حج را فرستاده ولی نگفته که هفت بار طواف کنید و خود پیامبر آن را تفسیر کرده است و نیز این آیه را نازل کرده:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» و این آیه در باره علی و حسن و حسین نازل شده است.

و پیامبر خدا فرموده است: شما را به کتاب خدا و اهل بیت خودم وصیت می کنم، من از خداوند خواسته ام که میان این دو جدایی نیندازد تا در حوض بر من وارد شوند و خدا دعای مرا اجابت کرده است. «

و نیز او شش روایت درباره غدیر نقل کرده که یکی از آن ها را در بخش دوم نقل می کنیم.

روایت بغوی

ابو محمد حسین بن مسعود بن الفراء، البغوی الشافعی (436_510 ق). صاحب تصانیف، ملقب به رکن الدین، و محیی السنة. محدث، فقیه و مفسر بود نزد قاضی حسین بن محمد شیخ شافعی تحصیل کرد. ابن شهبه در باره اش می گوید: کان دیناً، عالماً، عاملاً علی طريقة السلف.

و ذهبی در باره اش گفته: الشيخ الامام، العلامة القدوة الحافظ، شیخ الاسلام، محیی السنة(1).

ص: 96

و از مصنفات او: شرح السنّة، کتاب عظیمی در شرح احادیث است و نیز مصابیح السنه؛ و التهذیب فی فقه الشافعیة؛ و الجمع بین الصحیحین؛ و کتاب الأربعین و تفسیر معالم التنزیل؛ و ابن تیمیه در باره تفسیرش گفته است: سالم ترین تفسیر از احادیث بدعت و ضلالت است. او در مرو الرّود وفات کرد.

بغوی ذیل آیه «وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ» می گوید :

قتاده گفته است در این آیه دو حجت روشن معرفی شده اند : کتابُ الله و نبی الله ، أما نبی خدا وفات کرده است و أما کتاب خدا به عنوان رحمت و نعمت الهی بین شما باقی است. آن گاه این حدیث را نقل می کند

روایت چهلم : 1/ بغوی 1 _ أخبرنا أبو سعيد أحمد بن محمد بن العباس الحمیدی، أخبرنا أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحافظ، أنا أبو الفضل الحسن بن يعقوب بن يوسف العدل، أخبرنا أبو أحمد محمد بن عبد الوهاب العبدی أنا أبو جعفر بن عوف أخبرنا أبو حیان یحیی بن سعید بن حبان [عن یزید بن حیان] قال: سَمِعْتُ زَيْدَ بْنَ أَزْقَمَ قَالَ: قَامَ فِينَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ خَطِيبًا، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يَوْمَئِذٍ مِثْلُكُمْ فَأَنْبِئُونِي بِرَأْيِكُمْ فِي الْكُفْرِ أَتَىٰ عَلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ حَسْبُهُ. وَاتَّبَعْتَنِي يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ. وَأَمَّا بَعْدَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يَوْمَئِذٍ مِثْلُكُمْ فَأَنْبِئُونِي بِرَأْيِكُمْ فِي الْكُفْرِ أَتَىٰ عَلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ حَسْبُهُ. وَاتَّبَعْتَنِي يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ. وَأَمَّا بَعْدَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يَوْمَئِذٍ مِثْلُكُمْ فَأَنْبِئُونِي بِرَأْيِكُمْ فِي الْكُفْرِ أَتَىٰ عَلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ حَسْبُهُ. وَاتَّبَعْتَنِي يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ. وَأَمَّا بَعْدَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يَوْمَئِذٍ مِثْلُكُمْ فَأَنْبِئُونِي بِرَأْيِكُمْ فِي الْكُفْرِ أَتَىٰ عَلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ حَسْبُهُ. وَاتَّبَعْتَنِي يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ. (1).

« زید بن ارقم می گوید: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برخاست. و حمد و ثنای الهی را به جا آورد سپس فرمود : ای مردم همانا من بشری هستم که به زودی پیک پروردگارم مرا می خواند و من دعوت او را اجابت می کنم . و من دو چیز گران سنگ در میان شما

ص: 97

می گذارم اولی آن ها کتاب خدا که در آن نور و هدایت است پس بگیریید کتاب خدا را و به آن چنگ زنید. پس بر اهمیت آن تأکید و مردم را به فهم و عمل به آن تشویق نمود. سپس فرمود: و اهل بیتم، شما را به خدا یاد آوری می کنم درباره اهل بیتم.»

بغوی در شرح السنة پس از نقل این حدیث به سند یاد شده می گوید:

حَدِيثُ صَاحِبِ أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ، عَنْ زُهَيْرِ بْنِ حَرْبٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَلِيَّةَ، عَنْ أَبِي حَيَّانَ، وَرَوَاهُ سَعْدُ بْنُ مَسْرُوقٍ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ حَيَّانَ، وَزَادَ: وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ (1)؛ این حدیث صحیحی است که مسلم با سند دیگری از یزید بن حیان نقل کرده و سعد بن مسروق از یزید بن حیان روایت نموده است و این جمله را به آن افزود: «این دو (قرآن و عترت) از هم جدا نشوند تا سر حوض بر من وارد شوند.»

ص: 98

بخش دوم

اشاره

روایات شیعه از حدیث ثقلین

و مواقع بیان آن

ص: 99

اشاره

واقعة حجة الوداع - سه ماه پیش از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - افزون بر فوائد تربیتی و عبادی و تعلیم مناسک حج ، فرصت مناسبی برای طرح مسئله خلافت و امامت بود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز بهترین استفاده را از این فرصت نمودند . چنان که از روایات استفاده می شود مهم ترین هدف حضرت از این سفر معرفی جانشین اش بود . ولی به علت نگرانی از مخالفت و کارشکنی فغان آن را به تدریج اعلام کرد .

به این صورت که حضرت در سه خطبه حجه الوداع حدیث ثقلین را بیان و به صورت کلی جانشین خود را معرفی و سپس در روز هیجدهم ذی الحجه به نام او را مشخص نمودند . در اینجا به سه نکته باید توجه کنیم :

الف : در تعداد خطبه های حضرت و زمان و مکان آن در حجة الوداع اختلاف است . حلبی می گوید حضرت پنج خطبه خواندند :

1_ روز هفتم ذی الحجة در مکه

2_ روز عرفه در عرفات

ص: 101

3_ روز عید قربان در منی

4_ روز یازدهم ذیحجه در منی

5_ روز دوازدهم در منی. (1) شوکانی به نقل از مالکیه و حنفیه می گوید: خطبه های حجة الوداع سه عدد است روز هفتم، روز عرفه و روز دوازدهم. ولی شافعی به جای دوازدهم، سیزدهم گفته است. (2)

ابن حجر عسقلانی می گوید: احادیث بخاری به صراحت دلالت می کند که حضرت خطبه را در منی روز عید قربان خواند. ولی روایات مسلم از جابر دلالت می کند حضرت خطبه را روز عرفه در عرفات ایراد فرمودند و احمد در مسند از جابر آن را در منی روز عید قربان نقل می کند. (3)

به نظر می رسد به سبب اهمیت مطالب و نرسیدن خطبه به گوش بسیاری از مردم بر اثر نبودن بلندگو، حضرت همان مطالب را در خطبه های بعد تکرار فرمودند.

ب: چنان که گذشت، در متن منقول حدیث ثقلین نیز اختلاف است و اختلاف در متن این حدیث پنج علت دارد:

نقل به معنای راویان و عدم ضبط دقیق الفاظ روایت، به سبب فراموشی

ترس راویان از خلفا به سبب تعارض مطالب حدیث ثقلین با حاکمیت آنان.

دنیا طلبی و سازش کاری راویان با خلفا با مخفی نمودن بخشی از این حدیث

ص: 102

1- السیرة الحلیة، 3 / 333 .

2- نیل الاوطار، شوکانی 3 / 307 .

3- فتح الباری، 5 / 427 .

برای رسیدن به دنیای حکام.

پنهان بودن گفت وگوهای وحیانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با جبرئیل امین در مشکلات معرفی امام و کیفیت بیان این حدیث که راویان عادی از آن خبر نداشتند و تنها ائمه اطهار علیهم السلام از آن خبر دادند .

5_ اختلاف در مکان و زمان بیان این حدیث و متأسفانه در بیشتر نقل های اهل سنت قید زمان و مکان نیامده است.

ج : از مجموع روایات استفاده می شود ، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث را دست کم در شش موقعیت (شش زمان و مکان) بیان فرمودند که سه مورد اول بخشی از خطبه های حجة الوداع بود :

1_ روز هفتم در مسجد الحرام کنار چاه زمزم

2_ روز عرفه در عرفات

3_ در مسجد خیف منی روز عید قربان.

4_ در روز هیجده ذی الحجة در خطبه غدیر .

5_ هنگام بیماری وفات، بر بالای منبر مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم

6_ در بستر احتضار در منزل خود .

ولی محقق بزرگ قاضی نورالله شوشتری می گوید : از تتبع روایات استفاده می شود که حدیث ثقلین در چهار جا بیان شده است :

1_ روز عرفه در عرفات در حالیکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر شتر سوار بود.

2_ روز عید قربان در مسجد خیف منی .

3_ در روز هیجده ذی الحجة در خطبه غدیر.

4_ در روزهای آخر عمر بالای منبر در مسجد النبی.

ص: 103

به نظر می‌رسد ایشان دو مورد اخیر را یکی حساب کرده و خطبه مسجد الحرام را هم به حساب نیاورده‌اند. البته بعضی به جای روز عید قربان، روز یازدهم یا دوازدهم گفته‌اند، و بعضی هنگام بازگشت از طائف را هم افزوده‌اند. (1)

ولی در طائف تنها توصیه به اهل بیت و فضیلتی از مولا علی علیه السلام بوده است، پس نمی‌توان آن را از روایات حدیث ثقلین نامید.

دومین بار در خطبه ای در «بطن عرنه» عرفات سوار بر شتر هنگام ظهر روز عرفه پیش از نماز ظهر بود که ترمذی (روایت اول از جابر) و حاکم و احمد آن را نقل کرده‌اند، ولی به سبب اهمیت مطالب این خطبه و اینکه بسیاری از مردم آن را نشیندند، حضرت همان را فردا تکرار نمود.

ظاهراً روایت دوم ترمذی از ابو سعید خدری و زید بن ارقم نیز مربوط به یکی از سه مورد اول بوده است. هر چند در هیچ یک از دو نقل ترمذی لفظ ثقلین نیامده، ولی گمراه نشدن امت پس از پیامبر در هر دو مشروط به تمسک به کتاب و اهل بیت شده است.

با این فرق که در دومی تصریح به اعظم بودن کتاب بر اهل بیت شده است و نیز کتاب به ریسمان آویخته از آسمان تشبیه و بر جدا ناپذیری آن دو از هم تا سر حوض کوثر تاکید شد، که در روایت اول نبود، پس شاید روایت دوم ترمذی در منی بیان شده باشد که بخاری خطبه آن را نقل کرده و همان تکرار خطبه حضرت در عرفات است.

پس این حدیث بخشی از خطبه مفصلی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن را در چند

ص: 104

1- استجلاب ارتقاء الغرف بحب اقرباء الرسول و ذوی الشرف، ص 23.

موقعیت بیان فرمودند و طرفداران خلفا محل صدور و خصوصیات آن را کتمان و تحریف کردند ولی علمای شیعه آن را با خصوصیات آورده اند. افزون بر آنکه روایات شیعه از ائمه علیهم السلام حاوی اسراری از گفت وگوهای پنهانی و حیانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با جبرئیل است که از دید و شنود راویان عادی پنهان بود و تنها ائمه اطهار علیهم السلام که از اسرار وحی آگاه هستند از آن خبر داده اند. از این رو ما در این فصل بیشتر از روایات شیعی به شرح زیر استفاده می کنیم.

موقع اول : خطبه هفتم ذی الحجه در مسجد الحرام

روایت یعقوبی

احمد بن اسحاق یعقوبی مورخ متوفای 292ق است که در مذهب او اختلاف است وی به چهار خطبه حضرت در حجة الوداع اشاره نموده یکی از آن ها خطبه روز هفتم ذی الحجه در مسجد الحرام کنار زمزم است که چنین نقل می کند :

حج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حجة الوداع السنة العاشرة، و هی حجة الإسلام. وخطب قبل الترویة بیوم بعد الظهر و یوم عرفة، حین زالت الشمس، علی راحلته، [و] قبل الصلاة من غد یوم منی.

فقال فی خطبته: نَضَرَ اللهُ وَجْهَ عَبْدٍ سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاَهَا وَحَفِظَهَا ثُمَّ بَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ غَيْرِ فِقْهِهِ، وَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ. ثَلَاثٌ لَا يَغِلُّ عَلَيْهِمْ قَلْبَ امْرِئٍ مَسْلِمٍ ...

إِنِّي قَدْ خَلَقْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي. أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟ قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ. ثُمَّ قَالَ: إِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ ...

وَلَمَّا كَانَ يَوْمَ النَّفَرِ دَخَلَ الْبَيْتَ، فَوَدَّعَ وَنَزَلَ عَلَيْهِ: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي، وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا. وَخَرَجَ لَيْلًا مُنْصَرَفًا إِلَى الْمَدِينَةِ، فَصَارَ إِلَى مَوْضِعٍ بِالْقَرْبِ مِنَ الْجُحْفَةِ يُقَالُ لَهُ: غَدِيرُ حُمٍّ، لِثَمَانِي عَشْرَةَ لَيْلَةً خَلَّتْ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، وَقَامَ خَطِيبًا وَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلَيْتُمُ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ وَوَعَادِ مِنَ عَادَاهُ.

ثم قال: أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي فَرَطُكُمُ وَأَنْتُمْ وَارِدِي عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ، حِينَ تَرِدُونَ عَلَيَّ، عَنِ الثَّقَلَيْنِ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا. قَالُوا: وَمَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ سَبَبَ طَرَفَهُ بِيَدِ اللَّهِ وَطَرَفٌ بِأَيْدِيكُمْ، فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ وَلَا تَضَلُّوا، وَلَا تَبَدَّلُوا، وَعِترتي أَهْلُ بَيْتِي. (1)

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در سال دهم هجرت برای حجة الوداع عازم حج شد . و بعد از ظهر روز هفتم ذی الحجه (یک روز قبل از ترویج) و ظهر روز عرفه بر روی شتر و پیش از نماز ظهر عید در منی خطبه خواند. و در آن خطبه فرمود: خداوند سر سبز و خوشحال گرداند بنده ای که سخن مرا بشنود و آن را حفظ کند و به دیگران برساند...»

و روزی در کنار زمزم در مسجد الحرام ایستاد و به ربیعة امیة بن خلف که صدای قوی داشت و در کنار شتر او ایستاده بود، دستور داد به مردم بگوید: ای مردم شاید دیگر شما را به این حال نبینم آیا می دانید اینجا چه شهری و این ماه چه ماهی و این روز چه روزی است؟ مردم گفتند آری، این شهر حرام و ماه حرام و روز حرام

ص: 106

است . حضرت فرمود : خداوند خون و مال شما را مانند این شهر و ماه و روز بر یکدیگر حرام نموده است . آیا من پیام الهی را به شما رساندم ؟ گفتند بلی ، فرمود خدایا شاهد باش . آن گاه نصایح دیگری فرمود

سپس فرمود: بدانید من در میان شما دو چیز را گذاردم که اگر به آنها چنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد، و آن دو، کتاب خدا و فرزندان و افراد خانواده ام هستند، ای مردم آیا حق را به شما رسانیدم؟ همه گفتند: بلی یا رسول الله، گفت خدایا تو شاهد باش، حاضران شما به غایبان برسانند .

هنگامی که روز دوازدهم فرا رسید، حضرت داخل کعبه شد و با آن وداع کرد و آیهٔ اکمال بر او نازل شد . آن گاه شبانه به سوی مدینه حرکت نمود . هنگامی که روز هیجدهم به نزدیکی جحفه در جایی به نام غدیر خم رسید، در میان مردم برخاست و دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود :

آیا نمی دانید که من از خود شما به شما سزاوارترم؟ سه بار گفتند ، بلی .

در اینجا فرمود: هر کس من مولا و سرپرست او هستم این علی مولای اوست . خدایا دوست دار هرکس او را دوست دارد و دشمن دار هر کس او را دشمن دارد.

آن گاه حضرت فرمود من پیش گام شما در سر حوض (کوثر) هستم، و شما در کنار حوض بر من وارد می شوید، پس بنگرید، چگونه با ثقلین (دو چیز گرانبها و گران سنگ) پس از من رفتار می کنید؟

شخصی فریاد کرد ای پیامبر خدا ثقلین چیست؟

حضرت فرمود: کتاب خدا که يك طرف آن به دست خدای عز و جل و يك طرف آن به دست شما است، پس به آن بچسبید تا گمراه نشوید و آن را تبدیل نکنید . و دیگری عترت من .»

توضیح: خطبه در کنار زمزم متعین در مسجدالحرام است و یوم الترویة روز هشتم ذی الحجه و یک روز قبل از آن هفتم است که مردم هنوز به عرفات نرفته و در مکه و غالباً در مسجد الحرام هستند و مورخان به آن تصریح کرده اند. هر چند در ذیل آن به خطبه منی و غدیر هم اشاره شده است.

موقع دوم: خطبه عرفه در عرفات

اشاره

کلینی در الکافی

عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد و محمد بن الحسين جميعاً، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن منصور بن يونس، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام قال سمعتُ أبا جعفر عليه السلام يقول: فرضَ اللهُ عزَّ وجلَّ على العبادِ خمساً، أخذوا أربعاً وتركوا واحداً، قلت: أتسميهنَّ لي جُعِلَتْ فداك؟ فقال: الصلاةُ و كان الناسُ لا يدرون كيف يصلُّون، فنزل جبرئيل عليه السلام... .

ثم نزلَ الحجَّ فنزلَ جبرئيلُ عليه السلام فقال: أخبرهم من حجَّهم ما أخبرتهم من صلاتهم و زكاتهم و صومهم. ثم نزلت الولايةُ و إنما أتاه ذلك في يوم الجمعة بعرفة، أنزل الله عزَّ وجلَّ «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» و كان كمالُ الدينِ بولايةِ عليِّ بن أبي طالبٍ عليه السلام... (1).

«ابی الجارود گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: خدای عز و جل پنج چیز بر بندگان واجب ساخت و آن ها چهار چیزش را گرفتند و یکی را رها کردند، عرض کردم: قربانت گردم: آن ها را برای من نام می بری؟ فرمود:

1_ نماز، و مردم نمی دانستند چگونه نماز گزارند تا جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت:

ص: 108

ای محمد! وقت های نماز را به مردم خبر ده.

2_ زکاة پس از نماز نازل شد، جبرئیل گفت: ای محمد راجع به زکاة آن ها را خبر ده چنان که راجع به نماز خبر دادی.

3_ روزه بعد از زکاة نازل شد، چون روز عاشورا می آمد، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به دهات اطراف خود کسی را می فرستاد تا آن روز را روزه بدارند، سپس روزه ماه رمضان، میان شعبان و شوال نازل شد.

4_ سپس امر به حج رسید، و جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت: چنان که در باره نماز و زکاة و روزه به مردم خبر دادی، در باره حج هم خبر ده.

5_ سپس امر به ولایت رسید، و آن امر روز جمعه در عرفه رسید، و خدای عز و جل آیه «امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم» را نازل کرد، و کمال دین به سبب ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا فرمود: امت من هنوز به دوران جاهلیت نزدیکند اگر من نسبت به پسر عمویم به آن ها خبری دهم بعضی خیال بدی می کنند، _ من این مطلب را بدون اینکه به زبان آورم در دلم می گفتم . تا آنکه فرمان حتمی خدای عز و جل به من رسید و مرا تهدید کرد که اگر ابلاغ نکنم، عذابم خواهد کرد، و این آیه نازل شد

«ای پیغمبر آنچه از پروردگارت به تو نازل شده برسان، و اگر نکنی رسالت خدا را نرسانیده ای. خدا تو را از شر مردم ننگه می دارد و خدا مردم کافر را هدایت نمی کند_ مائده/67» اینجا بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

ای مردم! خدا همه پیغمبران پیش از مرا عمری معین داد و سپس به جانب خود خواند و آن ها اجابت کردند و از دار فانی به عالم باقی رهسپار گشتند و نزدیک است که مرا هم بخواند و اجابت کنم، من مسئولیت دارم و شما هم مسئولیت دارید،

اکنون شما چه می گوید؟

آن ها گفتند: گواهی می دهیم که تو ابلاغ کردی و خیرخواهی نمودی و آنچه بر تو بود رسانیدی، خدا بهترین پاداش پیغمبران را به تو دهد. پیغمبر سه مرتبه فرمود: خدایا شاهد باش، سپس فرمود: ای گروه مسلمین: این شخص (که دستش به دست من و نامش علی بن ابی طالب علیه السلام است) پس از من ولی شمامست ، شما که حاضرید این مطلب را به غائبین برسانید.»

روایت نهج البلاغه

گاهی سؤال می شود چرا حدیث ثقلین در نهج البلاغه نیامده است؟

پاسخ آن است که هدف سید رضی گردآورنده کتاب نهج البلاغه گل چین کردن خطبه های رسا و فصیح بوده است نه جمع همه آن، پس آنچه در نهج البلاغه آمده همه خطبه ها و نامه های حضرت نیست، ولی قطعاً بخشی از خطبه های حضرت می باشد. با وجود این، در خطبه های (86 و 87) اشاره ای به حدیث ثقلین شده چنان که شارحان در خطبه هفدهم و خطبه های دیگر به این حدیث که بخشی از خطبه بوده و برای اختصار حذف شده است از منابع معتبر اشاره کرده اند.

خطبه های (86 و 87)

... عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ أَنْصَحَ النَّاسِ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُهُمْ لِرَبِّهِ وَإِنْ أَعْشَّهُمْ لِنَفْسِهِ أَعْصَاهُمْ لِرَبِّهِ وَالْمَعْبُودُ مَنْ غَبَنَ نَفْسَهُ وَالْمَعْبُودُ مَنْ سَلِمَ لَهُ دِينُهُ وَالسَّعِيدُ مَنْ وَعِظَ بغيرِهِ وَالشَّقِيُّ مَنْ انْخَدَعَ لِهَوَاهُ وَغُرُورِهِ ...

فَأَيْنَ تَذَهَّبُونَ. وَأَنْتَى تُؤْفَكُونَ. وَالْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ. وَالْآيَاتُ وَاضِحَةٌ. وَالْمَنَازُ مَنْصُوبَةٌ. فَأَيْنَ يَتَأَهَّبُكُمْ؟ بَلْ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَبَيْنَكُمْ عَشْرَةٌ نَبِيِّكُمْ وَهُمْ أَرْمَةٌ الْحَقِّ وَأَعْلَامُ

ص: 110

الدِّينِ وَالسَّيِّئَةِ الصَّدَقِ فَأَنْزِلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ ، وَرِدُّوهُمْ وُرُودَ الْهَيْمِ الْعِطَاشِ .

أَيُّهَا النَّاسُ خُذُوا عَنْ خَاتَمِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ، إِنَّهُ يَمُوتُ مَنْ مَاتَ مِنَّا وَ لَيْسَ بِمَيِّتٍ وَيَبْلَى مَنْ بَلَى مِنَّا وَ لَيْسَ بِبَالٍ فَلَا تَقُولُوا بِمَا لَا تَعْرِفُونَ فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ فِيمَا تُنْكِرُونَ وَ اعْذِرُوا مَنْ لَا حُجَّةَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَ أَنَا هُوَ

أَلَمْ أَعْمَلْ فِيكُمْ بِالثَّقَلِ الْأَكْبَرِ وَ أَتْرُكُ فِيكُمْ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ ؟

قَدْ رَكَزْتُ فِيكُمْ رَايَةَ الْإِيمَانِ وَ وَقَفْتُكُمْ عَلَى حُدُودِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ أَلْبَسْتُكُمْ الْعَافِيَةَ مِنْ عَدْلِي وَ فَرَشْتُكُمْ الْمَعْرُوفَ مِنْ قَوْلِي وَ فِعْلِي وَ أَرَيْتُمْ كِرَامَةَ الْأَخْلَاقِ مِنْ نَفْسِي فَلَا تَسْتَعْمِلُوا الرَّأْيَ فِيمَا لَا يُدْرِكُ فَعْرَهُ الْبَصَرِ وَ لَا تَتَغَلَّغُلْ إِلَيْهِ الْفِكْرُ... .

«بندگان خدا! پند دهنده ترین مردمان به خودش کسی است که فرمان بردارترین ایشان از پروردگارش باشد ، و فریبنده ترین مردم کسی است که نافرمان ترین مردمان از پروردگارش باشد (چون نافرمانی و فرمانبرداری سود و زیانش در آخرت عاید خود شخص گشته، باعث سعادت و شقاوت خود او می شوند) بنابراین زیانکار کسی است که به خود زیان وارد آورد ، و خرسند کسی است که (مردم را نفرینفته و) دین خود را سالم نگهدارد ، خوشبخت کسی است که از دیگری پند گیرد ، بدبخت کسی است که از هوس خود فریب خورد»

مردم! کجا می روید؟ چرا از حق منحرف می شوید؟ پرچم های حق برافراشته و نشانه های آن آشکار است. با اینکه چراغ های هدایت و روشنگر راهنم پس کجا شما را حیران و سرگردان کرده اند بلکه چگونه حیران و سرگردان هستید؟ در حالی که عترت پیغمبر شما (ائمه اطهار) در میان شما است در صورتیکه اهل بیت پیغمبرتان که مردم را به سوی حق کشنده ، و زبان های راست گو می باشند ، در میان شما هستند . پس در بهترین منازل قرآن فرودشان آورید (قرآن شما را به دوستی

این خانواده امر فرموده) و همچون شتران تشنه که بر آبشخور وارد می شوند، شما بر آنان وارد گردید (و از سرچشمه علوم و معارف الهیه آنان سیراب شوید.)

ای مردم! این فرمایش را از خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم بپذیرید (که درباره عترت طاهره اش فرمود): می میرد آن کسی که از ما می میرد، و حال آنکه نمرده است! می پوسد آن کسی که از ما پوسیده می شود، و حال آنکه نپوسیده است .

نگوید چیزی را که نمی دانید زیرا که در حق چیزهای بسیاری است که شما (ندانسته و) منکر آن می شوید ، و معذور بدارید و نکوهش نکنید کسی را که شما را بر او حجّت و دلیلی نیست ، و آن کس منم (من شما را به راه راست دلالت کردم، و راه عذری برایتان باقی نگذارم ، لکن شما بمن اقتدا نکردید).(1)

آیا در میان شما بر طبق بار گرانبهای بزرگ (قرآن کریم) رفتار نکردم؟ و آیا در میان شما بار گرانبهای کوچک تر (عترت پیغمبر) را نگذاشتم؟

پرچم ایمان را در بین شما کوبیده ، و بر حدود و حقیقت حلال و حرام شما را آگاه گردانیدم ، از عدل و دادگری خویش لباس آرامش و عافیت را در شما پوشانده ، با گفتار و کردار نیک و پسندیده خود ، نیکی و احسان را برایتان گستراندم و اخلاق خوب و پسندیده خود را به شما نشان دادم .

پس تدبیر (ناقص) خود را به کار نیندازید ، در چیزی که بیش شما عمق آن را درک نکند ، و فکر و اندیشه به آن راه نیابد (در فلسفه احکام و آیات متشابه که جز راسخین در علم ائمه طاهریں کس دیگری آن ها را نمی تواند حلّ کند وارد نشوید)....

ص: 112

توضیح: ثقل اکبر و ثقل اصغر در این خطبه اشاره به حدیث ثقلین است .

خطبه 17

و من کلام له علیه السلام فی صفة من يتصدى للحکم بین الأمة و ليس لذلك باهل :

إِنَّ أَبْغَضَ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ رَجُلَانِ: رَجُلٌ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ فَهُوَ جَائِرٌ عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ مَشَّ غُوفَ بِكَلَامٍ بِدَعَاةٍ وَدُعَاءٍ ضَلَالَةٍ فَهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنْ افْتَتَنَ بِهِ ضَالٌّ عَنْ هَدْيٍ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مُضِلُّ لِمَنْ اقْتَدَى بِهِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ وَفَاتِهِ حَمَّالٌ خَطَايَا غَيْرِهِ رَهْنٌ بِخَطِيئَتِهِ وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا مُوَضِّعٌ فِي جُهَالٍ... إِلَى اللَّهِ أَشَدُّ كُؤُومًا مَعَشَرٍ يَعِيشُونَ جُهَالًا وَيَمُوتُونَ ضَلَالًا لَيْسَ فِيهِمْ سِلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تُلِيَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ وَلَا سِلْعَةٌ أَنْفَقُ بَيْعًا وَلَا أَعْلَى ثَمَنًا مِنَ الْكِتَابِ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَلَا عِنْدَهُمْ أَنْكُرٌ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَلَا أَعْرَفٌ مِنَ الْمُنْكَرِ.

از سخنان آن حضرت علیه السلام است در وصف کسی که در میان امت متصدی مقام حکم رانی شد و حال آنکه لیاقت آن امر را ندارد:

« دشمن ترین مردمان نزد خداوند تعالی دو فرد هستند، مردی که (در اثر معصیت و نافرمانی کارش به جایی رسیده که) خداوند او را به خودش واگذار کرده (نظر لطف و مرحمت را از او باز گرفته) پس او از راه حق کناره گرفته و به سخن بدعت و گمراه کننده دیگران دل بسته پس این مرد بلا و فتنه ای است برای کسی که (گول او را خورده) و دچار فتنه او شود ، و گمراه است از راه راست کسی که آن کس پیش از او (دارای منصب حکمرانی واقعی بوده) و به راه راست رفته و گمراه کننده است کسی را که در زنده بودن و بعد از مردنش از او پیروی می کند (زیرا عقیده فاسد این در قلب آن مانده و باعث هلاکتش شده است) هم بار گناهان غیر خود را حمل کرده و هم در گرو گناهان خویش است.

و مردی که نادانی ها را در خود جمع کرده ...

به خدا شکایت می برم از گروهی که در جهل زندگانی می کند و با جهالت و نادانی می میرند، در میان ایشان متاعی کسادتر از کتاب خدا، هنگامی که بر وجه نیکو خوانده شود، و تغییری در آن داده نشود، یافت نمی شود و جنسی رایج تر و گرانبها تر از همان قرآن تحریف شده، نزد آنان وجود ندارد (روی امیال فاسده و اغراض نفسانیه آنان معنی شود) هیچ چیزی نزد آنان زشت تر از کارهای خوب و نیکوتر از زشتی ها وجود ندارد. (دشمن معروف و دوست منکرند). (1)

قال الشارح الخوئی فی شرح نهج البلاغه :

روی الطبرسی و المفید فی الارشاد بعد رواية هذا الكلام نحواً ممّا تقدّم أنّه عليه السلام قال بعد ذلك :

أيّها النّاسُ علیکم بالطاعة و المعرفة بمن لا تُعدّرون بجهالة ، فإنّ العلم الذي هبط به آدم عليه السلام و جميع ما فضّلت به النبیون إلى خاتم النبیین فی عترة نبیکم محمّد صلی الله علیه و آله و سلم ، فأتی یتأه بکم بل این تذهبون ، یا من نُسَخ من أصلاب أصحاب السفینة، هذه مثلها فیکم فاركبوا ، فکما نجا فی هاتیک من نجا فکذلك ینجو فی هذه من دخلها ، أنا رهینٌ بذلك قَسماً حقّاً و ما أنا من المتکلّفين، و الویل لمن تخلف ثمّ الویل لمن تخلف .

أما بلعکم ما قال فیکم نبیکم؟ حیث یقول فی حجة الوداع: إتی تاركٌ فیکم الثقلین ما إن تمسّ کتم بهما لن تضلّوا بعدی، کتاب اللّهِ و عترتی أهل بیتی و أنّهما لم یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض، فانظروا کیف تخلفونی فیهما ، ألا هذا عذب

ص: 114

1- نهج البلاغه، خطبة 17.

مرحوم خوئی در شرح نهج البلاغه می گوید: شیخ طبرسی و شیخ مفید پس از نقل مقدار یادشده به دنبال آن روایت کرده اند که حضرت فرمود:

«ای مردم تا می توانید از فرمان حق پیروی نمایید و معرفت در باره کسی پیدا کنید که عذر و بهانه در جهل به او از شما پذیرفته نیست زیرا علم و همه کمالاتی که به پیامبران داده شد و بدان برتری یافتند از حضرت آدم علیه السلام تا پیامبر شما، از آنان به اهل بیت پیامبر شما رسید. اینک چگونه شده شما را به بیابان های سرگردانی می برند؟!»

ای فرزند کسانی که با سفینه نوح نجات یافته اند چنین سفینه ای هم اکنون در میان شما موجود است درون آن بیابید، همچنان که سوارگان کشتی نوح از غرقاب دریا و گرداب بلا نجات یافتند سوارشدگان به این کشتی هم از بدبختی و گمراهی دنیا و عذاب آخرت رهایی پیدا می کنند. و من به حق تعهد می کنم که وی را از بیچارگی برهانم و در عین حال مردم را برای نجاتشان مجبور نمی کنم. ولی می گویم بدا به حال کسی که تخلف کند. وای بر آن شخصی که مخالفت کند!

آیا فراموش کرده اید از گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در حجة الوداع در باره خاندان

ص: 115

1- منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، 3/ 264؛ الارشاد، ص 123؛ علامة محمودی در نهج السعادة، 3/ 98 می گوید: قریباً منه جداً رواه اليعقوبي فی تاریخه: 2/ 187، (58) من الباب (15) من بحار الأنوار: 1/95 ط الکمبانی. النعمانی کتاب الغيبة، ص 18، وحکم بمشهوريتها الطبری فی المسترشد، ص 76. وقريباً منه جداً رواه فی الاحتجاج: 1/39، رواه ابن عساکر فی الحديث: (1280) من ترجمة أمير المؤمنين من تاریخ دمشق: 3/221، ط 1؛ تيسير المطالب، ص 179، الحديث (3) من الباب (14).

خود فرمود: من از میان شما کوچ می‌کنم و دو یادگار گرانبها پس از خود به جا می‌گذارم که تا وقتی دست به دامنشان افکنده باشید هیچ گاه گمراه نشوید یکی کتاب خدا قرآن و دیگر خاندان من این دو از یک دیگر جدا نشوند و همواره پشت به پشت یکدیگر باشند تا کنار حوض کوثر مرا دریابند.

اکنون متوجه باشید پس از من چگونه با ایشان معامله خواهید کرد بدانید دوستی ایشان آب خوشگوار است و مخالفتشان آب شور و تلخ غیر قابل استفاده و دور افکندنی است.»

روایت تحف العقول

حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی از بزرگان شیعه در قرن چهارم و مؤلف کتاب ارزشمند تحف العقول چنین روایت می‌کند:

(خطبته صلی الله علیه و آله و سلم فی حجة الوداع)

الحمد لله، نحمدُه و نستعينُه و نستغفرُه... أوصيكم عبادَ الله بتقوى الله و أحثُّكم على العمل بطاعته، و أستفتحُ الله بالذی هو خير، أمّا بعد: أيُّها الناس! اسمعوا مني [ما] أبین لكم، فإني لا أدری لعلی لا ألقاكم بعد عامی هذا، فی موقفی هذا... فإني قد تركتُ فيكم ما إن أخذتم به لن تضلُّوا: كتابَ الله و عترتی أهلَ بيتی.

ألا هل بلّغت؟ اللهم اشهد... (1)

« ای مردم! آنچه برایتان بیان می‌کنم از من نیک بشنوید، به راستی نمی‌دانم شاید سال آینده در این جایگاه، دیگر با شما دیدار نکنم.

... بار الها گواه باش. راه بازگشت به کفر را از سر مگیرید که یکدیگر را بکشید ...

ص: 116

1- تحف العقول، ص 30.

پس من در میان شما چیزی به یادگار نهادم که اگر بدان بگرایید ، هرگز گمراه نشوید و آن کتاب خدا و عترت من ، خاندان من است. هان، آیا پیام خدا را به شما رساندم؟ ... بار الها گواه باش...»

کلمه حجة الوداع و موقف، منصرف به وقوف عرفات در حجه الوداع است ، افزون بر آنکه متن آن شبیه خطبه عرفات به روایت صحیح مسلم است ، پس این خطبه در روز عرفه و سرزمین عرفات بود .

چنان که بیشتر علمای عامه مانند مسلم و ابی داود وابن ماجه و عده ای دیگر این خطبه را همین گونه، هنگام نماز ظهر عرفه به روایت امام جعفر صادق علیه السلام از جابر بدون اشاره به تمسک به عترت (تحریف شده) آورده اند.

خطبه عرفات به روایت مسلم

قال حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة وإسحاق بن إبراهيم جميعاً عن حاتم قال أبو بكر حدثنا حاتم بن إسماعيل المدني عن جعفر بن محمد عن أبيه قال : دخلنا على جابر بن عبد الله

فأجاز رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حتى أتى عرفة فوجد القبّة قد ضُربت له بنمرة فنزل بها حتى إذا زاغت الشمس أمر بالقصواء فرحلت له فأتى بطن الوادي فخطب الناس وقال: إن دماؤكم وأموالكم حرام عليكم

وقد تركت فيكم ما لن تضلوا بعده إن اعتصمتم به كتاب الله و أنتم تُسألون عنّي فما أنتم قائلون؟ قالوا نشهد أنّك قد بلغت و أدّيت و نصحت، فقال بإصبعه السبابة يرفعها إلى السماء و ينكّتها إلى الناس. اللهم اشهد، اللهم اشهد ثلاث مرّات.

ثمّ أذنّ ثمّ أقام فصلى الظهر ثمّ أقام فصلی العصر و لم يصلّ بينهما شيئاً ثمّ ركب

رسولُ الله صلی الله علیه و آله و سلم حتّی أتى الموقف... (1).

مسلم با سلسله سند خود نقل می کند از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: روزی با گروهی خدمت جابر بن عبدالله رسیدیم پس از احوال پرسی از آنان در حالی که آن زمان نایبنا شده بود دست به سینه من گذاشت و گفت آنچه می خواهی بپرس... گفتم از کیفیت حج پیامبر مرا خبر ده. جابر انگشتان خود را تا نه عدد شمرد و گفت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نه سال درنگ کرد سال دهم اعلام عمومی برای حج نمود. عده زیادی برای حج به مدینه آمدند تا در حج از آن حضرت پیروی کنند. پس همراه پیامبر با جمعیت حرکت کردیم تا به میقات ذوالحلیفه رسیدیم... تا آنکه حضرت روز عرفه به منطقه نمره رسید، در آنجا دید خیمه ای برای او بر افراشته است در آن فرود آمد تاظهر آنجا بود. پس از آن دستور داد شتر قصوی را برایش آوردند سوار بر آن حرکت کرد تا به وادی عرفات رسید در آنجا روی به مرم کرد و فرمود:

هر خونخواهی ای که از دوران جاهلیت مانده لغو می شود و همانا نخستین خونی که از آن درگذرم خون عامر بن ربیع (2)

پسر حارث بن عبد المطلب است که در قبیله بنی سعد شیر خورده و هر بهره پول مانده از دوران جاهلیت باطل شده است و همانا نخستین بهره پولی که به لغو آن آغاز کنم بهره پول های عباس بن عبد المطلب است.

ای مردم! همانا زنانتان را بر شما حقی و شما را بر ایشان حقی است. حق شما بر

ص: 118

1- صحیح مسلم، 2/ 726، ح 1218؛ سنن ابن ماجه، 2/ 1022، ح 3074؛ سنن أبی داود، ج 2/ 122، ح 1907.

2- عامر بن ربیع با پیامبر نسبت رضاعی داشت.

آنان این است که (بر پاکدامنی بپایند) بیگانه ای را به بستر شما در نیارند و کسی را که خوش ندارید جز به اجازه شما به خانه راه ندهند اگر چنان کردند آن ها را بدان اندازه که سخت و آزاردهنده نباشد، بزنید و هر گاه بدان پایان دادند و از شما فرمان پذیرفتند، بر شماست که خوراک و پوشاک ایشان را به اندازه متعارف برسانید. شما ایشان را به عنوان امانت خداوند برگرفتید.

من در میان شما چیزی به یادگار نهادم که اگر بدان بگرایید هرگز گمراه نشوید و آن کتاب خدا است.

هان، ای مردم شما از انجام وظیفه من سؤال خواهید کرد! چه می گوئید؟ (آیا پیام الهی را به شما رساندم؟) گفتند: آری، رساندی و خیر خواهی نمودی. حضرت انگشت به آسمان بلند کرد و به سوی مردم اشاره نمود و سه بار فرمود: بار الها گواه باش! پس از آن اذان و اقامه گفتند و نماز ظهر و عصر را پشت سر هم خواندند و سپس به موقف آمدند.»

ولی بخاری این خطبه را از ابی بکره و عبد الله بن عمر و ابن عباس در روز عید قربان نقل نموده، این فراز تمسک به ثقل اهل بیت را چنان که عادت این قوم است حذف کرده و حتی لزوم تمسک به کتاب را که مسلم در خطبه عرفه نقل کرده، نیاورده است. (1)

چنان که حدیث دوازده خلیفه را که بخشی از خطبه حجه الوداع بود شیخین نقل نکرده اند ولی احمد آن را به صورتی که در بخش تحریفات می آید آورده

ص: 119

1- صحیح بخاری، ج 4؛ کتاب الفتن، ص 681، ح 19052؛ صحیح مسلم، ج 1 / کتاب الایمان، باب 29، ص 115 ح 119؛ مسند احمد، ج 7 / 57 ح 19188؛ سنن ابن ماجه، ج 2، کتاب الفتن، ص 1330.

موقع سوم : خطبه عید قربان در منی

اشاره

سومین بار روز عید قربان در منی بود که یکی از مناطق آن مسجد خیف است.

از روایات استفاده می شود حضرت خطبه دیگری هم روز یازدهم یا دوازدهم خواندند و بخاری بدون ذکر حدیث ثقلین خطبه عید قربان را آورده است. ولی علمای شیعه مانند علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود خطبه منی (روز دهم یا یازدهم یا دوازدهم) را مفصل نقل کرده اند که بخشی از آن به شرح زیر است.

روایت علی بن ابراهیم قمی (متوفای حدود 310ق)

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في حجة الوداع ... في مسجد الخيف ... إني فرطكم وإنكم واردون عليّ الحوض، حوض عرضه ما بين بصرى وصنعاء، فيه قُدحان من فضة عدد النجوم، ألا وإني سائلكم عن الثقلين.

قالوا يا رسول الله و ما الثقلان ؟ قال كتاب الله الثقل الأكبر طرف بيد الله و طرف بأيديكم فتمسكوا به لن تضلوا و لن تزلوا، و الثقل الأصغر عترتى و أهل بيتى، فإنه قد تبأنى اللطيف الخبير أنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض كإصبعي هاتين و جمع بين سبأتيه و لا أقول كهاتين و جمع بين سبأته و الوسطى فتفضل هذه على هذه. (1)

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حجة الوداع در مسجد خیف فرمود : من جلوتر از شما می روم و شما پس از آن کنار حوض کوثر پیش من خواهید آمد، حوضی که اندازه اش به

ص: 120

1- تفسیر القمی، ذیل آیه 67، سوره مائده.

« امام زين العابدين عليه السلام می فرماید : ... رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه مشهور خود که در حجة الوداع در مسجد خیف ایراد کرد، فرمود: من طلايه دار شمائم و شما در کنار حوض (در قیامت) به من می رسید، حوضی که وسعت آن بهاندازه فاصله میان بصری تا صنعا است و دارای جام هایی به عدد ستارگان آسمان است

بدانید من پس از خود دو چیز گرانبها در میان شما به جای می گذارم، آن چیز گران قدری که بزرگ تر است کتاب خدا است و گران قدر کوچک تر عترتم یعنی خاندان من است، آن دو ریسمان خدایند که میان شما و خدای عزّ و جلّ کشیده شده، مادامی که آن ریسمان را دستگیر خود ساخته اید هرگز گمراه نمی شوید، يك طرف آن به دست خدا و طرف دیگرش به دست شما است، خدای بسیار لطف کننده و آگاه به من خبر داده که آن دو از يك دیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض با هم به من ملحق شوند، مانند این دو انگشت من و دو انگشت سبّابه خود را در کنار يك دیگر قرار داد. و فرمود: نمی گویم مانند این دو انگشت سبّابه با انگشت وسطی که یکی بر دیگری برتری داشته باشد.»

روایت محمد بن حسن الصفار

وی از محدثان بزرگ شیعه و مؤلف کتاب بصائر الدرجات و متوفای 290 ق می باشد

قال حدثنا علي بن محمد عن القاسم بن محمد عن سليمان بن داود عن يحيى بن اديم عن شريك عن جابر قال قال ابو جعفر عليه السلام دعا رسول الله اصحابه بمنى قال:

ص: 122

يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَمَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

ثم قال أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي وَالكَعْبَةَ البَيْتِ الحَرَامِ.

ثم قال أبو جعفر عليه السلام أَمَا كِتَابَ اللَّهِ فَحَرِّفُوا وَأَمَا الكَعْبَةَ فَهَدَمُوا وَأَمَا العِترَةَ فَقتُلُوا وَكُلَّ ودَائِعِ اللَّهِ فَقَدْ تَبَرَّأُوا. (1)

«شريك از جابر نقل کرد که حضرت باقر علیه السلام فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب خود را در منی (روز عید قربان یا روزهای بعد) پیش خوانده، فرمود: مردم! من میان شما دو چیز گران می گذارم که تا وقتی بآن دو تمسک جوید گمراه نمی شوید کتاب خدا و عترت و اهل بیت، آن دو از یک دیگر جدانمی شوند تا سر حوض بر من وارد شوند.

سپس فرمود: مردم من میان شما چیزهایی محترم در نزد خدا می گذارم کتاب خدا و عترت و کعبه که بیت الحرام است.

حضرت باقر علیه السلام فرمود: کتاب خدا را تغییر دادند و کعبه را منهدم نمودند و عترت را کشتند و تمام ودایع خدا را درهم شکسته و از بین برده اند.»

موقع چهارم : منطقه غدیر خم

واقعه غدیر در روز هیجده ذوالحججه سال دهم هجری است که در بخشی از روایات اهل سنت از جمله روایات احمد و حاکم نیشابوری و طبرانی که گذشت لفظ غدیر خم تصریح شده، ولی در بعضی روایات نام منطقه «جحفه» و در بعضی

ص: 123

روایات بین مکه و مدینه و در بعضی روایات نزدیک (رابغ) آمده است .

این خطبه که معروف به خطبه غدیریه است روایات مختلفی دارد که ما در بخش دوم به طور مستقل روایات آن را از طریق فریقین نقل می کنیم و مفصل ترین روایت آن روایت احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، ابو منصور (متوفای حدود 550 ق) است که در الإحتجاج علی أهل اللجاج با سند متصل و معتبر از امام باقر علیه السلام آمده است و

ما آن را در بخش دوم در ده قسمت می آوریم. (1)

موقع پنجم : خطبه مسجد النبی در بیماری وفات

روایت محمد بن یعقوب کلینی (م 328 ق)

علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن ابراهيم بن عمر اليماني، عن ابن اذينة، عن ابا ن بن ابي عياش، عن سليمان بن قيس قال: سمعتُ علياً صلواتُ الله عليه يقول و أتاه رجلٌ فقال له: ما أدنى ما يكونُ به العبد مؤمناً و أدنى ما يكون به العبد كافراً او أدنى ما يكون به العبد ضالاً؟ فقال له... .

قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم في آخر خطبته يوم قبضه الله عزّ وجلّ إليه: إني قد تركتُ فيكم أمرين لن تضلُّوا بعدى ما إن تمسكتم بهما: كتاب الله و عترتي أهل بيتي، فإنّ اللطيف الخبير قد عهد إليّ إنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض كهاتين و جمع بين مُسَدِّبَحَتَيْنِ و لا أقول كهاتين و جمع بين المُسَدِّبَحَةِ و الوسطى فتسبق إحداهما الأخرى، فتمسكوا بهما و لا ترلّوا و لا تضلّوا و لا تقدّموهم فتضلّوا. (2)

ص: 124

1- احتجاج، طبرسی، 1 / 56 .

2- اصول کافی، 2/415 .

شنیدم علی علیه السلام هنگامی که مردی نزد آن حضرت آمده بود و به او عرض کرد: کمترین چیزی که بنده به سبب آن مؤمن شود و کمترین چیزی که بنده بوسیله آن کافر می گردد و کمترین چیزی که بنده با آن گمراه می شود چیست؟

حضرت به او فرمود: مطلب مهمی پرسیدی، پس پاسخ را (دقت کن و) بفهم.

اما کمترین چیزی که بنده به آن مؤمن می شود آن است که خدای تبارک و تعالی خودش را به آن بنده بشناساند پس (آن بنده) به فرمان برداری برای او اقرار کند، و (سپس) پیغمبرش صلی الله علیه و آله و سلم را به او بشناساند پس به فرمان برداری او نیز اقرار کند، و (همچنین) امام و حجت خود را در زمین، و گواهی را بر خلق به او معرفی کند، و برای او هم به فرمان برداری اعتراف کند، (سلیم گوید): من عرض کردم: ای امیر مؤمنان و اگر چه همه چیز را به جز آنچه بیان فرمودی ندانند؟ فرمود: آری در صورتی که هر گاه دستوری به او دهند اطاعت کند، و اگر نهی اش کردند از آن خودداری کند.

و کمتر چیزی که بنده به سبب آن کافر گردد آن است که کسی چیزی را که خدا از آن نهی کرده است پندارد که (جایز است و) خدا به آن دستور داده (یعنی بدعتی در دین گذارد)، و این معنی را دین خود کند و به آن بماند، و پندارد که خدای را که به آن کار (به پندار خودش) دستور داده پرستش می کند، (در حالی که) جز این نیست که شیطان را پرستش می کند.

و کمتر چیزی که بنده به واسطه آن گمراه شود این است که حجت خدای تعالی و گواهی را بر بندگانش نشناسد (یعنی) آن کس را که خدای عزّ و جلّ دستور به فرمانبرداری اش داده، و ولایتش را فرض (و واجب) فرموده است، (سلیم گوید):

من عرض کردم: ای امیر مؤمنان! آنان (یعنی حجت و گواهان) را برایم توصیف کن، فرمود: آن ها کسانی هستند که خدای عز و جل آن ها را قرین خود و پیغمبرش ساخته و فرموده است:

«ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا و رسول و اولیای امر خود را اطاعت کنید» (نساء/ 59) عرض کردم: ای امیر مؤمنان خدا مرا به فدایت کند برایم واضح کن (و آشکارتر بیان فرما) فرمود: آنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آخرین خطبه اش روزی که خدای عزّ و جل قبض روحش فرمود (و او را به نزد خودش برد) فرمود: من همانا دو چیز در میان شما می گذارم که پس از من هرگز گمراه نشوید تا مادامی که به آن دو چنگ زنید: کتاب خدا، و عترتم که اهل بیت (و خاندان) من اند زیرا خدای لطیف و آگاه به من سفارش کرده که آن دو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند، مانند این دو (انگشت که با هم برابرند) و دو انگشت سبابه خود را به هم چسباند و نمی گویم مانند این دو انگشت_ و انگشت سبابه و وسطی را به هم چسباند.

(یعنی با هم برابرند و این طور نیست) که یکی بر دیگری پیش باشد (و جلو افتد) پس به هر دوی این ها چنگ زنید تا نلغزید و گمراه نشوید، و بر ایشان پیشی نگیرید که گمراه می شوید.

شرح حال سلیم بن قیس الهالی

ابو صادق سلیم بن قیس هلالی عامری کوفی _ که خبر سابق و بسیاری از اسرار واقعه دردناک غصب خلافت را نقل کرده، از اصحاب خاصّ امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام باقر: است.

کتاب سلیم اولین کتاب در موضوع حدیث و تاریخ شمرده می شود که پس از

رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تألیف شده، و با گذشت چهارده قرن به دست ما رسیده است. وی او هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دوازده سال داشته است.

سلیم همچنان که با قلم به ثبت وقایع خلافت مشغول بود، جهاد خود را با شمشیر تکمیل نمود و به عنوان «شرطة الخمیس» که فداییان امیر المؤمنین علیه السلام بودند به جنگ و جهاد پرداخت، و در همان حال آنچه در میدان های جنگ دید در کتابش ثبت نمود. فدایی امیر المؤمنین علیه السلام در صف اول میدان جنگ شمشیر زد. او در کتابش تعداد افراد لشکر در جنگ جمل و صفین و نهروان، و خصوصیات افراد و کیفیت جنگ و مکاتبات امیر المؤمنین علیه السلام و خطابه های آن حضرت را به دقت ثبت کرد. هر گاه سلیم متوجه يك واقعه مهم در بلاد اسلامی می شد سعی می کرد خودش در آن مکان حاضر شود تا دقیقاً آنچه را اتفاق می افتد ثبت نماید که حضور او در سفر معاویه به مدینه از نمونه های آن است. از سال 49 هجری که زیاد بن ابیه از طرف معاویه حاکم کوفه شد. سلیم توانست با تقيۀ کامل خود را از شر او حفظ کند، و حتی با ایجاد ارتباط مخفیانه با نویسندگان مخصوص زیاد، نامه سرّی معاویه را استنساخ کرد و آن را به عنوان يك سند تاریخی مهم ثبت کرد که احدی غیر از سلیم بر آن دست نیافته است.

سلیم بن قیس به عنوان يك مؤلف، برای آن مورد توجه خاص است که در بیشتر وقایعی که در کتابش نقل می کند، خود شخصاً حضور داشته و یا از کسانی که خودشان حضور داشته اند نقل کرده است، و در نقل خود جز افراد مؤثق به کسی اعتماد نکرده است.

سلیم پس از فرار از شرّ حجاج و ورود به شهر «نوبندجان» شیراز پس از يك سال

بیمار شد. همین که آثار مرگ را در خود دید مخفیانه کتابش را با ابان بن ابی عیاش در میان گذاشت و آن را به دست ابان و سرگذشت خود را در تألیف کتاب برای او تشریح کرد.

سرانجام سلیم در اواخر سال 76 هجری، در شهر نوبندجان فارس در 78 سالگی وفات کرد و در همان شهر به خاک سپرده شد.

اعتبار کتاب سلیم

در لغت عرب نوشته ای را که در آن پیامی نهفته باشد کتاب گویند و کتاب سلیم به این معنا يك کتاب است و نه به معنای مصطلح امروز آن، چرا که اصولاً چنین اسناد مهمی که محرمانه بوده نمی توانسته کتاب شود و این امر باعث اختفا و تردید در اعتبار و نام آن شده است.

راوی آن، ابان بن ابی عیاش از این اسناد به «صحیفه سلیم» تعبیر کرده است در منابع رجالی و روایی شیعه امامیه گاه از آن به «اصل سلیم»، «کتاب الفتن» یا «کتاب وفاة النبی» نیز یاد شده است. روایت منسوب به امام صادق علیه السلام به آن لقب «اسرار آل محمد» و «ابجد الشیعه» داده اند. در طول قرن ها، در لسان علمای متقدم و متأخر همین نام برای کتاب سلیم به کار رفته است

عرضه کتاب سلیم و احادیث آن بر ائمه معصومین علیهم السلام کلام امیر المؤمنین علیه السلام و امام زین العابدین علیه السلام و امام باقر و امام صادق: و امضا و تأیید صحتمحتوای کتاب از جانب ایشان به گونه ای صورت گرفته است که مانند آن در کتب مربوط به زمان ائمه علیهم السلام دیده نمی شود. از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

«هر کس از شیعیان و محبین ما کتاب سلیم بن قیس هلالی نزد او نباشد چیزی از امر ولایت ما نزد او نیست، و از مسائل مربوط به ما چیزی نمی داند. آن کتاب

و مؤلف کتاب سلیم بن قیس هنگام تحویل کتابش به ابان بن ابی عیاش به او چنین گفت: «نزد من نوشته هایی است که از افراد مورد اطمینان شنیده ام و به دست خود نوشته ام. در آن ها احادیثی است که نمی خواهم برای مردم (در اجتماع آن زمان) ظاهر شود، زیرا آن را انکار می کنند و عجیب تلقی می نمایند، در حالی که حق است و از اهل حق و فقه و صدق و صلاح، از امیر المؤمنین علیه السلام و سلمان و ابو ذر و مقداد گرفته ام...» (1).

علامه سید شرف الدین می گوید: «سلیم کتابی در موضوع امامت دارد که شیعه و عامه از آن نقل می کنند».

حاج آقا بزرگ تهرانی می گوید: «کتاب سلیم از کتاب های مرجع و اصول مشهور بین شیعه و عامه است»

علامه امینی می گوید: «سلیم کسی است که نزد شیعه و غیر شیعه به او و کتابش استناد می شود و نیز می گوید: «کتاب سلیم از اصول مشهور و متداول از زمان های قدیم است و نزد محدثین شیعه و عامه و تاریخ نویسان مورد اعتماد است ... و به همین سبب است که بسیاری از بزرگان عامه همچون حسکانی از آن نقل کرده و به آن استناد نموده اند.

علامه مرعشی نجفی می گوید: «کتاب سلیم معروف است و نزد ما و اکثر عامه مورد اعتماد است».

یکی از شبهاتی که در رابطه با کتاب سلیم مطرح شده نسبت تحریف و کم و زیادی و حتی جعل است.

علمای بزرگ گفته اند: «مطالعه اول تا آخر کتاب سلیم در حکم به صحت آن کافی است و در این کتاب مطلب خاصی که دلالت بر جعل یا تحریف کند وجود ندارد.

نمونه هایی هم که به عنوان اشکال مطرح شده هرگز دلالت بر جعل و تحریف در کتاب ندارد، و دلیلی بر جعل در این کتاب نمی توان پیدا کرد. گذشته از اینکه نقل احادیث کتاب سلیم در طول چهارده قرن توسط علمای شیعه دلیل روشنی است بر اینکه کتاب از هر گونه جعل و تحریفی به دور است، و گر نه این طور آن توجه نمی شد».

آیا علمای شیعه که در طول چهارده قرن کتاب سلیم را تأیید و از آن نقل کرده اند در صدد تأیید کتابی جعلی بوده اند؟

ابن غضائری

اول رجال شیعه که در مورد کتاب سلیم بن قیس اشکال مطرح کرده، احمد بن حسین ابن غضائری است و او کسی است که گفته هایش در کتاب رجال منسوب به او از نظر علمای رجال قابل اعتماد نیست.

در حالیکه کتاب سلیم حکایت تاریخ صحیح اسلام با سند متصل از قول کسانی است که در متن قضایا حاضر بوده اند و بیانگر قسمت های حساس از تاریخ مسلمانان است.

وظیفه هر مسلمان غیر متعصب آن است که همه کتاب های تاریخی و حدیثی

اسلام را مورد مطالعه قرار دهد و فقط به آنچه اهل مذهبش نوشته اند اکتفا نکنند، تا شاید با کنار گذاردن پیش ساخته های ذهنی حقایقی ناگفته برایش آشکار شود و نور هدایت از روزنه های تاریخ بر قلب او بتابد و ره توشه آخرت را با اطمینان خاطر آماده کند.

همان طور که علمای شیعه در جنبه های مختلف دینی، کتب مخالفان خود را نیز مورد مطالعه قرار داده و با استفاده از آن ها حقیقت را عرضه نموده اند.

حتی عده ای از علمای غیر شیعه هم، کتاب سلیم و احادیث آن را نقل کرده اند. از جمله ابن ابی الحدید متوفای قرن هفتم می گوید: «سلیم، مذهبش معروف است ... و کتاب معروف او بین شیعه به نام کتاب سلیم خوانده می شود وقاضی سبکی متوفای قرن هشتم می گوید: «اولین کتابی که برای شیعه تألیف شده کتاب سلیم بن قیس هلالی است»

و عبد الرزاق بن همام (م 211ق) از بزرگان محدثان عامه بشمار می آید و اکثر اصحاب حدیث شاگرد او بوده اند و کتاب معروف او به نام المصنف در یازده جلد، هم اکنون به عنوان یکی از مدارك معتبر عامه در دسترس است و نیز معمر بن راشد (م 152ق) از محدثان بزرگ عامه است که رجالیین و تاریخ نویسان و محدثان عامه او را توثیق کرده اند. همچنین امثال ابن مردویه و حاکم حسکانی و خطیب خوارزمی و حموی خراسانی و ابن شهاب همدانی و قندوزی از محدثان عامه، و نیز ابن عقده و ابن فضال از فطحیه، همگی احادیث سلیم را نقل کرده اند.⁽¹⁾

ص: 131

1- أسرار آل محمد: / ترجمه اسماعیل انصاری زنجانی مقدمه کتاب .

شیخ ابو القاسم علی بن محمد بن علی الخزاز القمی (متوفای حدود 400 ق) نجاشی در باره اش می گوید: ثقة من اصحابنا، وكان فقيها وجها له كتاب الإيضاح في أصول الدين على مذهب أهل البيت. . وی در کتاب «كفاية الأثر في النصوص على الأئمة الاثني عشر» روایت زیر را نقل می کند

حدّثني علي بن الحسين بن محمد ، قال حدثنا عتبة بن عبد الله الحمصي بمكة قراءة عليه سنة ثمانين و ثلاثمائة [قال حدثنا موسى القطاني ، قال حدثنا احمد بن يوسف] قال حدثنا احمد بن يوسف الحمصي قال حدثنا محمد بن عكاشة حسين بن زيد بن علي ، قال حدثنا عبد الله بن حسين بن حسن عن ابيه ، عن الحسن عليه السلام قال :

خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمًا... (1).

«حسن بن حسن از پدر بزرگوارش حضرت امام حسن علیه السلام روایت کرد که فرمود: روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطبه خوانند، و بعد از حمد و ثنای پروردگار متعال فرمود: ای گروه مردم من به سوی خدا خوانده شده ام و در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم: کتاب خدا، و عترتم اهل بیتم، هر آینه اگر به این دو چنگ بزیند هرگز گمراه نشوید.

از ایشان علوم را فرا گیرید، و به ایشان نیاموزید زیرا آن ها از شما داناترند، زمین از ایشان خالی نماند؛ و اگر خالی بماند اهلش را فرو برد، سپس فرمود: بارخدا یا! من می دانم که علم نابود نشود، و منقطع نگردد، و توزمین را از حجت بر خلق خالی نگذاری، خواه آشکار باشد و فرمانش نبرند، یا بیمناک و پنهان، تا حجت هایت باطل نشود، و اولیای خود را پس از آنکه هدایتشان فرموده ای گمراه نکنی . این

ص: 132

هایند مردمان کم عدد، و بلند قدر و منزلت نزد خداوند (این کلمات را فرمود و از منبر به زیر آمد) امام حسن علیه السلام فرمود: چون حضرت فرود آمد به او عرض کردم: ای رسول خدا! آیا شما بر همه خلق حجت نیستید؟ فرمود: ای حسن! خدای متعال می فرماید:

«تو بیم دهنده ای و برای هر گروهی راهنمایی است» _ رعد/7 و من بیم دهنده ام و علی راهنما است؛ عرض کردم: فرمایشت (که فرمودی) زمین خالی از حجت نخواهد ماند (پس از شما حجت کیست)؟ فرمود: بلی علی امام و حجت بعد از من است؛ و تو پس از او امام و حجت هستی؛ و حسین امام و حجت و خلیفه ات پس از تو است، و خدای مهربان و خبیر به من خبر داد که از صلب حسین فرزندی بیرون آید که به او علی گویند، و هم نام جدش علی است، پس چون حسین درگذشت علی بعد از او (به امر امامت) قیام کند، و او امام و حجت است .

و خداوند از صلب علی فرزندی بیرون آورد که همانم و شبیه ترین مردمان به من می باشد؛ دانش او دانش من، و حکم او حکم من است و حجت و امام بعد از پدرش اوست، و خدای تعالی از صلب محمد، مولودی بیرون آورد که به او جعفر گویند، و او راستگوترین مردمان در گفتار و کردار است، و او حجت و امام بعد از پدرش

می باشد، و از صلب جعفر فرزندی خارج کند که نامش موسی، هم نام موسی بن عمران، و برترین مردمان در عبادت است. پس او، بعد از پدرش امام و حجت است، و از صلب موسی فرزندی بیرون آرد که نامش علی است. معدن علم خدا و محل حکمت او است، و او امام و حجت بعد از پدرش می باشد. و از صلب علی فرزندی بیرون آورد که او را محمد نامند، و او امام و حجت بعد از پدرش می باشد، و از صلب محمد فرزندی بیرون آورد که او را علی گویند و او امام و حجت بعد از پدرش می باشد. و از صلب علی فرزندی بیرون آورد که او را حسن گویند و او امام و حجت بعد از پدرش است. و از صلب حسن حجت قائم، پیشوای شیعیانش، و نجات دهنده دوستانش را بیرون آورد. و او غائب شود به طوری که دیگر دیده نشود، دسته ای از امر امامت او برگردند و دسته ای پابرجا بمانند، و گویند: اگر راست را از عدل و داد پر کند، چنانچه از ظلم و ستم پر شده است. پس (ای فرزند) زمین از شما خالی نماند، خداوند به شما علم و فهم مرا عطا فرموده، و از خداوند خواسته ام که علم و فهم را در فرزندانم و فرزندان فرزندانم، و نسل من قرار دهد. «

توضیح: هر چند در این روایت مکان و زمان خطبه نیامده ولی به قرینه سؤال امام حسن علیه السلام که در آن زمان که فرزند خردسالی بود می فهمیم این خطبه در مسجدالنبی و شهر مدینه بوده که معمولاً حسنین علیه السلام در آن حضور می یافتند و پس از خطبه از جدشان سؤال می کردند.

روایت طبرسی

احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، ابو منصور (متوفای حدود 550 ق، تقریباً) در الإحتجاج علی أهل اللجاج روایت می کند.

یاسناده عن أبي المفضل محمد بن عبد الله الشيباني بإسناده الصحيح عن رجال ثقة أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم خرج في مَرَضِهِ الذي تُوْفِيَ... .

و خطب فقال في كلامه: (معاشر الناس) إنه لم يمت نبي إلا خلف تركة، وقد

خَلَّفْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِي، أَلَا فَمَنْ ضَيَّعَهُمْ ضَيَّعَهُ اللَّهُ(1)... .

«طبرسی با سند متصل از ابوالمفضل شیبانی و او از راویان موثق نقل نموده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آخرین روزهای زندگی در همان بیماری که موجب وفاتش گردید روزی برای اقامه نماز از منزل خارج شد و به فضل بن عباس و غلام خود ثوبان تکیه نمود و به مسجد رفت و نمازی را به جای آورد که به سبب شدت بیماری می خواست آنرا به جماعت نخواند، و پس از نماز به منزل برگشته به غلام خود فرمود: هر گاه کسی از انصار برای عیادت من آمد مباح باشد.

ناگاه آن حضرت بی هوش شد، در این هنگام جمعی از انصار در پشت درب اجتماع نموده و اجازه ورود می خواستند. غلام گفت: حال رسول خدا مساعد نیست، و حالت بی هوشی به او دست داده است و محارمش در اطراف او نشسته اند.

انصار با شنیدن این جواب بی اختیار گریستند، و صدای آنها به پیامبر رسید و فرمود: صدای کیست؟ گفتند: انصار هستند. فرمود: چه کسی از خانواده ام اینجاست؟ گفتند: علی و عباس. پس با تکیه بر آن دو به مسجد آمد و به ستونی از درخت خرما تکیه داد و خطبه ای بدین شرح ایراد فرمود:

ای گروه مردم! تا به حال هیچ پیامبری وفات نکرده جز اینکه از خود اثری میان امت خود برجای گذاشته، و من در میان شما دو چیز گرانبها را می گذارم که عبارتند از: کتاب خدا و اهل بیت، بدانید که هر کس آن ها را ضایع کند خداوند او را ضایع نماید!...»

ص: 135

اشاره

علی بن عبد الله بن احمد الحسنی نور الدین سمهودی شافعی، (م911ق) از حافظ ابو بکر ابن ابی شیبیه با سندهای متعدد از ام سلمه نقل می‌کند: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم هنگام احتضار در حالی که حجره مطهر پر از اصحاب بود فرمود:

«أيتها الناس يوشك أن أقبض قبضاً سريعاً وينطلق بي وقد قدمت إليكم القولَ معذرةً إليكم ألا وإني مخلّف فيكم كتابَ ربّي عزّ وجلّ و عترتي أهل بيتي ثم أخذ بيد عليّ فرفعها فقال: هذا عليّ مع القرآن و القرآن مع عليّ لا يفترقان حتّى يردا عليّ الحوض فأسألکم ما تخلّفون فيهما». (1)

«ای مردم نزدیک است مرگ من فرا رسد و از میان شما بروم و این سخن را برای رفع عذر شما می‌گویم: آگاه باشید من در میان شما دو چیز می‌گذارم؛ کتاب خدا و عترتم. پس بنگرید چگونه پس از من با آن‌ها رفتار می‌کنید؟ آن دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا آنکه در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند.

همین حدیث را ابن عقده و ابن حجر هیتمی هم از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نقل کرده اند. (2)»

در این نقل که با سندهای متعدد از شریک از رکین بن ربیع از قاسم بنحسان از زید بن ثابت می‌باشد حضرت به وفات سریع خود اشاره می‌کند و به جای استفاده از لفظ ثقلین، خلیفتین آمده است و این قرینه بر آن است که حدیث خلیفتین در

ص: 136

1- جواهر العقدين، ص240؛ سمط النجوم العوالی، 2/502 ش136. وأبو بکر البزار در مسندش بلفظٍ مختصر به نقل کشف الأستار عن زوائد البزار 3/221 ش2612. این روایت را آورده است

2- الولاية؛ الصواعق المحرقة، باب 2/361، ح 21.

از این رو احتمال می رود کلمه خلیفتین که در بعضی روایات مانند روایات زید بن ثابت آمده، در همین مرض وفات در حجره بوده است، نه در حجة الوداع و غدیر خم؛ چنان که در روایتی که ابو الطفیل (از زید بن ثابت) نقل کرده و راجع به واقعه غدیر است، ترکه، کلمه ثقلین به کار رفته است(1).

و احتمال دارد خلیفتین نقل به معنای جمله «مخلف فیکم الثقلین» باشد.(2)

روایت صدوق

حدثنا احمد بن الحسن القطان، ثنا حسن بن علی السُّکری، عن محمد بن زکریا الجوهری عن جعفر بن محمد بن عمارة عن أبيه عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن عليّ عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه عن أبي طالب قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: اني مُخَلَّفٌ فیکم الثقلین کتابَ الله وعترتی أهلَ بیتی فَإِنَّهُمَا لَنْ یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض کھاتین وضَمَّ بین سبَابَتَینِ فقام إليه جابر بن عبد الله الأنصاری فقال یا رسول الله و من عترتک؟ قال: علیّ و الحسن والحسین و الأئمّة من ولد الحسین الی یوم القیامة.(3)

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من در میان شما دو امانت گرانبها می گذارم کتاب خدا و عترتم اهل بیتم این دو از هم جدا نمی شوند تا آنکه در سر حوض بر من وارد شوند، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دو انگشت اشاره اش را به هم پیوست و فرمود مانند این دو. پس

ص: 137

1- معجم الكبير، 5/166 ح 4970.

2- حدیث الثقلین، لجنة التحقیق مدرسه الامام الباقر علیه السلام، قم، ص 95.

3- معانی الاخبار، ص 91.

جابر برخاست و پرسید اهل بیت شما کیانند؟ حضرت فرمود: علی و حسن حسین و امامان از نسل حسین هستند که تا روز قیامت ادامه دارند. (1) هر چند زمان روایت ذیل به روشنی بیان نشده، ولی دو قرینه بر بیان آن در حجة وفات دلالت می کند.

1_ اینکه جابر مجال می یابد مصادیق عترت را پرسد و حضرت نیز نام امامان متاخر را بدون تقیه می برد چنین سؤال و جوابی در خطبه های حجة الوداع نقل نشده است و شاید بیان آن در حضور انبوه مردم صلاح نبود.

2- لفظ «مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» موافق روایت أم سلمه (روایت سابق) بوده که در آن تصریح به حجة وفات شده است .

ص: 138

1- کمال الدین، ص 244؛ معانی الاخبار، ص 90، ح 5 و در کافی، 2/ 414؛ کتاب الإیمان والکفر، ح 1 باسناده عن سلیم بن قیس عن امیرالمؤمنین قال: قال رسول الله فی آخر خطبته یوم قبض: انی قد ترکت فیکم امرین لن تضلوا بعدی ما إن تمسکتما بهما کتاب الله وعترتی اهل بیتی....

معرفی مولا علی علیه السلام در غدیر خم روز هیجده ذی حجه سال دهم هجری از مسلمات تاریخ اسلام می باشد که انجام شد. زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مراسم حجة الوداع در سه یا چهار خطبه به خلافت اهل بیت به صورت کلی تصریح کرده بود و حدیث غدیر بخشی از حدیث ثقلین بود که حضرت با معرفی مولا علی علیه السلام به امامت، اولین مصداق ثقل اصغر را در حضور ده ها هزار صحابی تعیین فرمود تا تحریف گران نتوانند آن را بیوشانند.

از این رو می گوئیم واقعه غدیر مهم ترین گرد همایی مسلمانان برای تعیین سرنوشت امت اسلامی به دستور پیامبر اسلام علیه السلام بود و بزرگانی مانند طبری، مورخ و مفسر معروف، به گفته ابن کثیر دو جلد کتاب در این باره نوشته و ابو العباس احمد بن عقده (م 332ق) محدثی که فریقین به او اعتماد دارند کتابی به نام الولایه در اثبات آن تألیف کرده و از صحابی آن را روایت کرده است.

این خطبه که معروف به خطبه غدیریه است روایات مختلفی از طریق فریقین دارد و در آن، هر دو بخش حدیث (حدیث ثقلین و معرفی مولا امیر المؤمنین علیه السلام

آمده است. و از آنجا که هر دو دسته نقل به طرق صحیح و معتبر رسیده و تعارض این دو متن تنها به زیاده و نقیصه است و هر دو از یک خطبه و یک واقعه حکایت می کنند، قاعده اقتضا می کند که خطبه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشتمل بر هر دو قسمت باشد.

تواتر حدیث غدیر

اشاره

پس از نزول آیه تبلیغ و رسیدن کاروان بازگشته از حجة الوداع به منطقه غدیر خم که نقطه جدایی کاروان های مناطق مختلف بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطبه ای ایراد فرمود که معروف به خطبه غدیریه شد. لفظ غدیر خم به عنوان محل واقعه غدیر در بخشی از روایات اهل سنت از جمله روایات احمد و حاکم نیشابوری و طبرانی تصریح شده، ولی - چنان که در صفحات پیشین گفتیم - در بعضی روایات نام منطقه «جحفه» و در بعضی روایات بین مکه و مدینه و در بعضی روایات نزدیک «رابغ» آمده است

لازم است بدانیم بزرگان اهل سنت مانند آلوسی در تفسیرش و شعیب الارنؤوط در تعلیقه اش بر مسند احمد به تواتر حدیث غدیر در منابع اهل سنت اعتراف نمودند(1).

افزون بر آنکه بسیاری از آنها با معیارهای رجالی اهل سنت دارای سند صحیح است. این حدیث دو گونه روایت شده است:

1- همراه حدیث ثقلین، که روایات آن در بخش اول گذشت.

2- حدیث غدیر بدون حدیث ثقلین.

ص: 142

1- مسند احمد، با تعلیقه شعیب الارنؤوط ج 1/303_ و روح المعانی مائده (5): 67.

و ما اینجا قسمتی از روایات گونه دوم غدیر (بدون حدیث ثقلین) را از قدیمی ترین و معتبر ترین مصادر اهل سنت نقل و سپس روایات شیعه را به شرح زیر می آوریم.

1- ترمذی

قال حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الطُّفَيْلِ يَحَدِّثُ عَنْ أَبِي سَرِيحَةَ أَوْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ شَكََّ شُعْبَةُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ « مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ ». قَالَ أَبُو عَيْسَى هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ غَرِيبٌ. وَقَدْ رَوَى شُعْبَةُ هَذَا الْحَدِيثَ عَنْ مَيْمُونٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَبُو سَرِيحَةَ هُوَ حَذِيفَةُ بْنُ أَسِيدِ الْغِفَارِيِّ صَاحِبُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. (1)

ترمذی با سند متصل از شعبه و او از ابی الطفیل نقل نموده که او از زید بن ارقم یا ابی سریحه روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد علی علیه السلام فرمود: هرکس من مولا و سرور او هستم، علی مولای او است.

ترمذی می گوید «هذا حسن غریب» این روایت حسنه (صحیح یا معتبر) است اما مطلبی نادر و غریب است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد علی علیه السلام چنین گفته باشد و ابو سریحه همان حذیفه بن اسید غفاری صحابی است. همین روایت را شعبه از میمون ابی عبدالله از زید بن ارقم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است.

البته این که آقای ترمذی حدیث غدیر را غریب دانسته صحیح نیست زیرا این

ص: 143

1- سنن ترمذی باب مناقب علی بن ابی طالب 2، ح 4078. و در کتاب السنة ابن ابی عاصم، 3/371 از حدیث شماره 1151 تا 1180، بیست و نه روایت در باره فضائل نقل کرده است.

2- البخاری

فی التاريخ الكبير حدثني يوسف بن راشد (نا) علي بن قادم الخزاعي أنا إسرائيل عن عبد الله بن شريك عن سهم بن حصين الاسدي: قدمت مكة أنا وعبد الله بن علقمة _ قال ابن شريك: وكان ابن علقمة سبباً لعلی! فقلت: هل لك في هذا؟ يعني أبا سعيد الخدري _ فقلت: هل سمعت لعلی منقبة؟ قال: نعم، فإذا حدثتک فسل المهاجرين والأنصار وقریشاً:

قام النبي صلى الله عليه وآله وسلم يوم غدیر خم فابلیغ، فقال: ألسأ أولى بالمؤمنین من أنفسهم؟ أذنُ یا علی! فدنا فرفع یده ورفع النبي صلى الله عليه وآله وسلم یده حتّی نظرت إلى بیاض إبطیه فقال: من كنتُ مولاةً لعلی مولاة، سمعته أذناي، قال ابن شريك فقدم عبد الله بن علقمة وسهم، فلما صلينا الفجر قام ابن علقمة قال: أتوب إلى الله من سب علي. (1)

بخاری که با کمال تعجب در صحیح خود هیچ اشاره ای به حدیث متواتر ثقلین و غدیر ندارد در تاریخ کبیر خود با سند متصل از عبد الله بن شریک نقل می کند: سهم بن حصین الاسدی با عبد الله بن علقمة وارد مکه شدند، عبد الله بن علقمة به امام علی علیه السلام دشنام می داد! سهم بن حصین به عبد الله بن علقمة گفت: نظر تو درباره ابوسعید خدری چگونه است؟ عبد الله بن شریک می گوید: از سهم بن حصین پرسیدم، آیا از ابوسعید خدری حدیثی در فضائل علی علیه السلام شنیدی؟ سهم بن حصین گفت آری، هر گاه حدیث مرا شنیدی از مهاجرین و انصار و قریش هم بپرس .

ص: 144

ابوسعید خدری روایت کرد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم به پا خاست و خطبه بلیغی خواند، آن گاه فرمود: آیا من نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم؟ در این هنگام فرمود: ای علی جلو بیا! پس حضرت دست خود را بلند کرد به گونه ای که سفیدی زیر بغل او را دیدم، آن گاه فرمود: هر کس من هستم نسبت به او از خودش سزاوارترم، پس علی ولیّ اوست. دو گوشم این سخن را شنید.

عبد الله بن شریک گفت: عبد الله بن علقمه و سهم بن حصین با هم آمدند هنگامی که نماز صبح را خواندیم، ابن علقمه بر خاست و اظهار کرد: أتوب إلى الله من سبّ علی؛ خدایا از دشنام دادن به علی علیه السلام توبه می کنم!

3- ابن ماجه

حدثنا علی بن محمد . حدثنا أبو الحسين . أخبرني حماد بن سلمة عن علی بن زید بن جدعان عن عدی بن ثابت عن البراء بن عازب قال : أقبلنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی حجّته التي حجّ . فنزل فی بعض الطريق . فأمر الصلاة جامعة . فأخذ بيد علیّ فقال : ألسنتُ أولى بالمؤمنین من أنفسهم؟ قالوا بلی . قال ألسنتُ أولى بكلّ مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی . قال: فهذا ولیّ من أنا مولاه . اللهم وال من والاه، اللهم عاد من عاداه. (1)

أبو عبد الله محمد بن یزید القزوینی، معروف به ابن ماجه (209 _ 273ق) نویسنده یکی از صحاح شش گانه، با سند صحیح از براء بن عازب نقل می کند که با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از حجة الوداع بر می گشتیم . در مکانی میان راه فرود آمد و دستور داد مردم جمع شوند . آن گاه دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: آیا من نسبت هر

ص: 145

مؤمنی از خود او سزاوارتر نیستیم؟ پاسخ دادند آری. آن گاه فرمود: هر کس من نسبت به او از خودش سزاوارترم، پس علی ولیّ اوست، خدایا هر کس علی دوست دارد او را دوست بدار و هر کس او را دشمن دارد دشمن دار.»

البانی در کتاب صحیح و ضعیف سنن ابن ماجه شماره (1750) می گوید: این حدیث صحیح است.

4- الحاکم النیشابوری

اشاره

أخبرني محمد بن علي الشيباني بالكوفة، ثنا أحمد بن حازم الغفاري، ثنا أبو نعيم، ثنا كامل أبو العلاء، قال: سمعتُ حبيب بن أبي ثابت يخبر، عن يحيى بن جعدة، عن زيد بن أرقم رضی الله عنه قال: خرَجْنَا مع رسولِ الله صلى الله عليه وآله وسلم حتَّى انتهينا إلى غديرِ حُجِّمٍ فأمرَ بدوحٍ، فكُسيحَ في يومٍ ما أتى علينا يومٌ كان أشدَّ حرًّا منه فحمِدَ اللهَ وأثنى عليه وقال: «يا أيُّها الناسُ، إنَّه لم يُبعثْ نبيٌّ قطُّ إلا ما عاشَ نَصْفَ ما عاشَ الذي كان قبله، وإنِّي أوشكُ أن أدعى فأجيبُ، وإني تاركٌ فيكم ما لن تضلُّوا بعده كتابَ الله عزَّ وجلَّ»، ثم قام فأخذ بيدَ عليٍّ رضی الله عنه فقال: «يا أيُّها الناسُ، من أولى بكم من أنفسِكم؟» قالوا: اللهُ ورسوله أعلم، «ألسنُ أولى بكم من أنفسِكم؟» قالوا: بلى، قال: «من كنتَ مولاهُ فعليٌّ مولاهُ» «هذا حدیث صحیح الإسناد، ولم يخرجاه» تعليق الذهبی فی التلخیص: صحیح. (1)

عن الذهبی أن «من كنت مولاه فعلي مولاه» متواتر يتيقن أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قاله، وأما اللهم وال من والاه، فزيادة قوية الإسناد. (2)

ص: 146

1- مستدرک علی الصحیحین، ذکر زید بن ارقم 2 ج 613، ح 6272.

2- تفسیر روح المعانی ذیل سورة مائده / 67.

حاکم با سند صحیح از زید بن ارقم روایت کرده که او می گوید: با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از حجّة الوداع بر می گشتیم . تا آنکه در روزی بسیار گرم هنگام ظهر به مکانی به نام غدیر خم رسیدیم . پیامبر دستور داد ، زیر درختان را تمیز و پارچه ای پهن کردند و فرمود مردم جمع شوند.

سپس حضرت برخاست و حمد و ثنای الهی را به جا آورد و فرمود: ای مردم! هیچ پیامبری ...

و دستور داد مردم جمع شوند. آن گاه دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: آیا چه کسی سزوارتر به نفس شما از خود شما است؟ پاسخ دادند خدا و رسولش داناترند. آن گاه فرمود: هر کس من نسبت به او از خودش سزوارترم، پس علی ولیّ اوست.

حاکم می گوید: سند این حدیث صحیح است ولی بخاری و مسلم آن را در صحیح خود نیاورده اند . همچنین ذهبی در تلخیص مستدرک آن را صحیح دانسته است. بلکه آلوسی از ذهبی نقل کرده که وی گفته است: جمله «من كنت مولاه فعلىّ مولاه» متواتر است و یقیناً رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن را فرموده است ، و اما دعای « اللهم وال من والاه » جمله زایدی است که سندش قوی است. (1)

روایات مناشده

«مناشده» عبارت است از قسم دادن مخاطب به خدا، برای اظهار حقیقت و پنهان نکردن آنچه می داند . و در احادیث معتبر آمده است چند بار امیر المؤمنین از صحابه بر فضائل خود، و از جمله حدیث ثقلین اقرار گرفتند.

ص: 147

1- همان.

بار اول در شورای شش نفره برای انتخاب خلیفه پس از عمر بود که فضائل زیادی را برشمردند و اقرار گرفتند. (1)

دوم: در زمان خلافت عثمان در مسجد النبی در حضور صحابه بود. که در روایت صدوق در خطبه بیماری وفات گذشت.

سوم: پس از خلافت ظاهری حضرت در سال 35 هجری در منطقه رجب کوفه بود که علامه امینی آن را از بیست نفر از صحابه و تابعین نقل می کند .

تعداد اقرار کنندگان در روایات دوازده، هفده، هجده، و سی نفر و گاهی مبهم آمده است. و عده ای از تابعین نیز در این جلسات حضور داشتند و از آن گزارش دادند. بعضی از صحابه حاضر مانند زید بن ارقم و انس بن مالک حقیقت را کتمان کردند و بر اثر نفرین حضرت دچار پستی یا کور شدند و این مطلب را بزرگان زیادی از علمای عامه با طرق متعدد نقل کرده اند (2).

چهارم: در حضور نمایندگان معاویه - ابودرداء و ابو هریره - چنان که در روایت نعمانی و سلیم بن قیس در خطبه بیماری وفات گذشت.

بیشتر روایات مناشده ای که اهل سنت روایت کرده اند تنها بر نصب امیرالمؤمنین به مقام ولایت در غدیر خم اشاره می کند ، ولی برخی روایات آن به حدیث ثقلین در غدیر خم هم تصریح می نماید. اینک به مورد سوم آن توجه کنید.

ص: 148

1- الولاية، ص 163؛ مناقب الامام علی بن ابی طالب، ابن مغزلی، ص 122 ح 155؛ الغدير، 1/328 و 388.

2- الغدير، 1/ 102؛ البدایه والنهایه، ابن کثیر، 5/ 211؛ المعجم الکبیر، 5/ 175، ح 4996.

فی مسنده عن حسین بن محمد و أبی نعیم المعنی قالا : ثنا فطر عن أبی الطفیل قال : جمع علی رضی الله عنه الناس فی الرحبة ثم قال لهم : أنشد الله کل امرئ مسلم سمع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول یوم غدیر خم ما سمع لما قام ؟ فقام ثلاثون من الناس .

وقال أبو نعیم : فقام ناسٌ کثیرٌ فشهدوا حين أخذہ بيده فقال للناس : أتعلّمون أنّی أولى بالمؤمنين من أنفسهم ؟ قالوا : نعم یا رسول الله ؟ قال من كنت مولاه فهذا مولاه ، اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه .

قال : فخرجت وكان فی نفسی شيئاً فلقیت زيد بن أرقم فقلت له : إني سمعتُ علياً رضی الله عنه تعالی عنه یقول : كذا وكذا . قال : فما تنكر ؟ قد سمعتُ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول له ذلك . (1)

«احمد بن حنبل به سند صحیح از ابو الطفیل روایت کرده ، می گوید: روزی امیر المؤمنین مردم را در رحبه کوفه جمع نمود. آن گاه فرمود به خدا قسم می دهم کسانی را که در غدیر خم سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را با گوش خود شنیدند برخیزند، پس سی نفر برخاستند.

ابو نعیم (فضل بن دکین) می گوید (2): عده زیادی بر خاستند _ وشهادت دادند. به اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ، دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و فرمود : آیا من

ص: 149

-
- 1- مسند احمد، 4/ 370. حدیث را ابن حبان در الصحیح (ح 6931) و أبو بکر البزار در مسندش، 1/319، ح 492 آورده است.
 - 2- ابو نعیم فضل بن دکین کوفی حافظ متوفی 218، ق. است که یعقوب بن شیبّه گفته: احمد و ابوحاتم و ابن المدینی و العجلی و ابن سعد و ابن شاهین همگی او را توثیق کرده اند و نیز خطیب در تاریخش او را توثیق کرده است .

سزاوارتر از شما به خود تان نیستم؟ گفتند آری، فرمود: هر کس من مولا و سرپرست او هستم این علی مولای اوست. خدایا دوست دار هرکس او را دوست دارد و دشمن دار هرکس او را دشمن دارد.

ابو نعیم می گوید: وقتی از آن مجلس بیرون آمدم در دلم شبهه ای در این حدیث بود با زید بن ارقم در میان گذاشتم و گفتم از علی چنین سخنانی شنیدم. پاسخ داد چرا انکار می کنی؟ من همین سخنان را در باره او از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم.

حافظ الهیثمی می گوید: رجال این روایت همگی به اتفاق همه علمای رجالی موثق هستند غیر از فطر بن خلیفه که او هم به نظر من موثق است. (1)

6- احمد

قال حَدَّثَنَا عَفَّانُ حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ زَيْدٍ عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَفَرٍ فَنَزَلْنَا بِغَدِيرِ خُمٍّ فَنُودِيَ فِيْنَا الصَّلَاةُ جَامِعَةً وَكُسِحَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَحْتَ شَجَرَتَيْنِ فَصَلَّى الظُّهْرَ وَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ فَقَالَ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ قَالُوا بَلَى قَالَ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ قَالُوا بَلَى قَالَ فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ.

قالَ فَلَقِيَهُ عُمَرُ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ هَنِيئًا يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ.

قالَ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ حَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالِدٍ حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ

ص: 150

زَيْدٍ عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَحْوَهُ. (1)

«احمد بن حنبل از براء بن عازب روایت نموده که گفت: با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سفر بودیم، در غدیر خم پیاده شدیم، منادیان در میانه ما صدا زدند (الصلاة جامعة) کنایه از اینکه همه باید جمع شوید، برای رسول خدا زیر دو تا درخت را تمیز کردند. حضرت آنجا نماز ظهر را خواند بعد دست علی را گرفت و فرمود: آیا نمی دانید که من از خود مؤمنان به آن ها سزاوارترم؟ گفتند: بلی، پس دست علی را گرفت و فرمود: هر که من مولای او بودم علی مولای اوست ...»

براه می گوید: عمر بعد از این جریان علی را دید و گفت: «هنینا لك يا ابن ابي طالب اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة؛ گوارا باد بر تو ای پسر ابو طالب که همواره و برای همیشه مولای هر مؤمن و مؤمنه شدی.»

شعیب الارنؤوط محقق اسناد کتاب مسند احمد می گوید: این سند با کمک شواهدش صحیح است.

همو در جای دیگری از تعلیقات خود بر مسند احمد می گوید: قوله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» لَهَا شَوَاهِدٌ كَثِيرَةٌ تَبْلُغُ حَدَّ التَّوَاتُرِ؛ شواهد و مؤیدات جمله "من كنت مولاه فعلى مولاه" به حد تواتر می رسد. (2)

7- نسائی

أخبرني هارون بن عبد الله قال حدثنا مصعب بن المقدم قال حدثنا فطر بن خليفة عن أبي الطفيل وأخبرنا أبو داود قال حدثنا محمد بن سليمان قال حدثنا فطر عن أبي الطفيل عامر بن واثلة قال جمع عليُّ الناس في الرحبة فقال أنشدُ بالله كلَّ امرئٍ سمِعَ رسولَ الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول يومَ غدِيرِ خِمٍّْ ما سمِعَ فقامَ أناسٌ

ص: 151

1- مسند احمد، 4/ 281، ح 18502.

2- مسند احمد، 1/ 303.

فَشَهِدُوا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ يَوْمَ غَدِيرِ حُجْمٍ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَهُوَ قَائِمٌ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيٌّْ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهِ وَعَادَ مِنْ عَادَاهِ.

قال أبو الطفيل فخرجتُ وفي نفسي منه شيء فلقيتُ زيدَ بنَ أرقمَ فأخبرتهُ فقال أو ما تُنكر؟ أنا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ
سلم واللفظ لأبي داود. (1)

نسائی (مؤلف یکی از صحاح شش گانه) از ابوالطفیل چنین روایت می کند: روزی امیر المؤمنین مردم را در رحبه کوفه جمع نمود. آن گاه فرمود: به خدا قسم می دهم کسانی را که در غدیر خم سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را با گوش خود شنیده اند برخیزند. در اینجا عده ای برخاستند و شهادت دادند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و فرمود: آیا نمی دانید من از شما به خودتان سزاوارتر هستم؟ گفتند آری، فرمود: هر کس من مولا و سرپرست او هستم این علی مولای اوست. خدایا دوست دار هرکس او را دوست دارد و دشمن دار هرکس او را دشمن دارد.

ابوالطفیل می گوید: وقتی از آن مجلس بیرون آمدم در دلم شبهه ای از این حدیث بود، با زید بن ارقم در میان گذاشتم و گفتم از علی علیه السلام چنین سخنانی شنیدم. پاسخ داد چرا انکار می کنی؟ من همین سخنان را در باره او از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم. این لفظ حدیث از ابو داود است. همین حدیث در مشکل الآثار آمده است. (2)

8- ابن حبان

أخبرنا محمد بن طاهر بن أبي الدميك، حدثنا إبراهيم بن زياد،

ص: 152

1- السنن الكبرى، 5/ 134، ح 8478.

2- مشکل الآثار، 4/308، ح 1519.

حدثنا أبو معاوية، حدثنا الأعمش، عن سعد بن عبيدة، عن ابن بريدة، عن أبيه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «من كنت وليه، فعليّ وليه».(1)

محمد بن حبان بن أحمد (354ق) به سند صحیح از بریده روایت نموده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس من ولی او هستم پس علی ولی اوست.

عنوان «صحیح» برای این کتاب دلیل بر صحت روایات آن از نظر مؤلف آن است، که یکی از رجالیون مهم اهل سنت به شمار می رود.

9- ابو یعلی الموصلی (م 307 ق)

حدثنا القواریری، حدثنا یونس بن أرقم، حدثنا یزید بن أبی زید، عن عبد الرحمن بن أبی لیلی، قال: شهدت علیاً فی الرّحبة یناشدُ الناس: أنشدُ الله من سمع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، يقول في يوم غدیرِ حُمٍّ: «من كنت مولاة فعليّ مولاة، لما قام فشهد.

قال عبد الرحمن فقام اثنا عشر بدرية، كأتى أنظر إلى أحدهم عليه سهراويل، فقالوا: نشهدُ أنا سمعنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، يقول يوم غدیرِ حُمٍّ: «ألسْتُ أولى بالمؤمنين من أنفسهم وأزواجي أمهاتهم»، قلنا: بلى يا رسول الله، قال: «فمن كنت مولاة فعليّ مولاة، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه».(2)

عبد الرحمن بن أبی لیلی می گوید: شاهد روزی بودم که امیر المؤمنین مردم را به خدا چنین قسم می داد: «کسانی که در غدیر خم سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدند که فرمود: هر کس من مولا و سرپرست او هستم این علی مولاى اوست، از جای

ص: 153

1- صحیح ابن حبان، ح 7056.

2- مسند أبی یعلی الموصلی، 2/ 48، ح 544.

12 نفر از مجاهدان برخاستند و شهادت دادند که شنیدیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، فرمود آیا نمی دانید من از شما به خودتان سزاوارترم و همسرانم مادران آنان می باشند؟ گفتند آری، فرمود: هر کس من مولا و سرپرست او هستم این علی مولاى اوست. خدایا دوست دار هرکس او را دوست دارد و دشمن دار هرکس او را دشمن دارد.

10- الأجرى

حدثنا أبو بكر بن أبي داود قال: حدثنا محمد بن بشار قال: حدثنا محمد بن جعفر يعني غندراً قال: حدثنا شعبة، عن ميمون بن أبي عبد الله قال: كنت عند زيد بن أرقم، فجاء رجلٌ من أقصى الفسطاط فسأله عن عليّ رضي الله عنه فقال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: ألسْتُ أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ قالوا: بلى قال: فمن كنتُ مولاة فعليّ مولاة. (1)

محدث معرف آجرى (م، 321ق) از ميمون بن أبي عبد الله می گوید: نزد زيد بن ارقم بودم، شخصی از ناحیه دور شهر فسطاط، نزد او آمد و در باره علی رضی الله عنه از او پرسید! زید گفت شنیدم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا نمی دانید من از شما به خودتان سزاوارتر هستم؟ گفتند آری، فرمود: هر کس من مولا و سرپرست او هستم این علی مولاى اوست.

11- ابو جعفر الطحاوی (م 321 ق)

حدثنا أبو أمية قال: حدثنا سهل بن عامر البجلي قال: حدثنا عيسى بن عبد

ص: 154

الرحمن قال : حدثني أبو إسحاق السبيعي ، عن عمرو ذى مر قال : سمعتُ عليّاً، ينشدُ الناسَ فى الرحبة: من سَمِعَ رسولَ الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول يومَ غدِيرِ حُمِّ إِلَّا قامَ، فقامَ بضعَةَ عَشَرَ رجلاً، فَشَهِدُوا أَنَّهُم سَمِعُوا رسولَ الله صلى الله عليه وآله وسلم فى يومِ غدِيرِ حُمِّ يقولُ: «اللهم من كنتَ مولاهُ فإنَّ عليّاً مولاهُ، اللهم وال من والاهُ، وعاد من عاداهُ، وأحبَّ من أحبَّه، وأبغضَ من أبغضَه، وأَعِن من أعانَه، وانصُر من نصرَه، واخذُل من خذَلَه».(1)

«عمرو ذى مر» می گوید: شنیدم امیر المؤمنین مردم را به خدا چنین قسم می داد. «کسانی که در غدیر خم سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدند ، بر خیزند». در اینجا بیش از 10 چند نفر از مجاهدان برخاستند و شهادت دادند که شنیدیم حضرت رسول، فرمود: هر کس من مولا و سرپرست او هستم این علی مولای اوست. خدایا در ولایت خود قرار ده هر کس ولایت او را بپذیرد و دشمنی کن هر کس را با او دشمنی کند و دوست باش هر کس او را دوست دارد و دشمن باش هر کس او را دشمن است و کمک کن هر کس او را کمک کند و خوار گردان هر کس او را خوار گرداند.

متقی هندی می گوید، هیشمی گفته است : این روایت را بزار و ابن جریر و خلعی در الخلیعیات از اسحاق و او از عمرو ذی مر و سعید بن وهب و زید بن یثیع از علی علیه السلام نقل کرده و رجال سند آن موثق اند ، ولی ابن حجر گفته آنان شیعه هستند.(2) (چه گناه بزرگی!) پس روایت آنان قبول نیست!

12- علی بن أحمد الواحدی (468هـ-)

قال أخبرنا أبو سعيد محمد بن علي الصَّفَّار، قال: أخبرنا الحسن بن أحمد

ص: 155

1- مشکل الآثار، ج 4 / 308، ح 1518 .

2- كنز العمال، 13 / 137، ح 36487 .

المَخْلِدِي، قال: أخبرنا محمد بن حَمَدُون بن خالد، قال: حَدَّثَنَا محمد بن إبراهيم الحلواني، قال: حَدَّثَنَا الحسن بن حماد سِيَّجَادَةَ، قال: أخبرنا علي بن عباس، عن الأعمش، وأبي الحَجَّاب عن عطية، عن أبي سعيد الخُدْرِي، قال: نَزَلَتْ هذه الآية: «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» يوم «غَدِيرِ حُجِّم» في عليّ بن أبي طالبٍ رضي الله عنه. (1)

ابو الحسن علي بن احمد بن محمد واحدی، مفسر شافعی نیشابوری، (م 468ق) با سند متصل از ابوسعید خدری نقل می کند که آیه: «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» در غَدِيرِ حُجِّم در باره علی بن ابی طالب نازل شده است.

13- الحافظ أبو عبد الله محمد بن عبد الواحد المقدسي المشهور بالضيء المقدسي (569-643ق)

وی اهل بیت المقدس، حنبلی، محدث و مورخ دارای تألیفات متعدد است. او بیش از پانصد شیخ روایت دارد. از جمله کتب او الاحادیث المختارة است که مشتمل بر شش حدیث در مُناشده مولى امیرالمؤمنین علیه السلام در باره غدیر از جمله این روایت است:

قال أخبرنا الحافظ أبو طاهر أحمد بن محمد بن أحمد السلفي إجازة قال أنا أبو الفتح محمد بن أحمد بن محمد بن الحسين بن الحارث المعلم فيما قرأت عليه من أصل سماعه حدثكم أبو عبدالله الحسين بن أحمد بن محمد بن سعيد الرازي إملاء ثنا أبو الحسن علي بن حسان بن القاسم الجديلي ببغداد ثنا أبو جعفر محمد بن عبدالله بن سليمان الحضرمي ثنا محمود بن غيلان ثنا الفضل بن موسى السيناني ثنا الأعمش عن سعيد بن وهب قال قال علي رضي الله عنه: أنشد الله من سمع

ص: 156

رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خُحَمٍ: اللَّهُ وَلِيُّيَ وَأَنَا وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ، مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتُ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُ.

قال: فقال سعيد فقام إلى جنبي سته قال فقال زيد بن يثيع قام من عندي سته سئل الدارقطني عنه فقال حدثت به الأعمش وشعبة وإسرائيل عن أبي إسحاق عن سعيد بن وهب عن علي وذكر ما فيه من الاختلاف قال وأشبهاها بالصواب قول الأعمش وشعبة وإسرائيل ومن تابعهم. (1)

«ضياء مقدسی با سند صحیح از سعید بن وهب نقل کرده که او می گوید: علی رضی الله عنه دیدم که مردم را به خدا قسم می داد و می فرمود: هرکس که در غدیر خم سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را با گوش خود شنیده بر خیزد و شهادت دهد که: حضرت رسول فرمود خدا ولی من و من سزاوارتر از مؤمنان به خود شان هستم. آن گاه فرمود: هر کس من مولا و سرپرست او هستم این علی مولای اوست. خدایا دوست دار هرکس او را دوست دارد و دشمن دار هرکس او را دشمن دارد.»

سعید می گوید: شش نفر کنار من بر خاستند و شهادت دادند. زید بن یثیع هم می گوید: شش نفر هم کنار من بر خاستند و شهادت دادند!»

ضیاء مقدسی می گوید: از دارقطنی در باره این حدیث پرسیدند، او گفت آری این حدیث را اعمش و شعبه و اسرائیل از ابی اسحاق از سعید بن وهب از علی علیه السلام با اختلاف روایت کرده اند ولی روایت اعمش و شعبه و اسرائیل و پیروان ایشان به صحت نزدیک تر است. همچنین عبدالرحمن بن ابی لیلی از علی علیه السلام مانند این حدیث را روایت نموده است.

محقق کتاب الاحادیث المختاره عبد الملك بن عبد الله بن دهيش می گوید:

ص: 157

14- ابو نعیم اصفهانی

حدثنا جعفر بن محمد بن عمرو الأحمسی ، ثنا أبو حصین الوادعی ، حدثنی یحیی بن عبد الحمید ، ثنا شریک ، عن الأعمش ، عن حبيب بن أبي ثابت ، عن أبي الطفيل ، عن زيد بن أرقم ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : « من كنت مولاه فعليّ مولاه ، اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه » رواه حكيم بن جبیر ، وفطر بن خليفة عن أبي الطفيل ، عن زيد نحوه ورواه عن زيد بن أرقم : أبو سليمان زيد بن وهب ، وأبو الضحى ، ويحيى بن جعدة ، وسليمان بن أبي الحسناء وأبو إسحاق ، وأبو سليمان المؤذن ، وأبو عبيد الله الشيباني ، وأبو ليلى الحضرمي ، وأبو صالح وأبو عبد الله ميمون ، وعطية العوفی ، وثوير بن أبي فاختة ، عن آخرين عن زيد بن أرقم. (1)

ابو نعیم اصفهانی (م 43ق) با سند معتبر از 13 نفر از تابعین از زید بن ارقم حدیث غدیر را نقل کرد که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: من كنت مولاه فعليّ مولاه ، اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه.

15- أبو إسحاق أحمد بن محمد ثعلبي

مفسر مشهور (م 427ق) صاحب کتاب العرائس فی قصص الأنبياء ، و نیز تفسیر الكشف و البيان ، ذیل آیه تبليغ (مائده/ 67) آورده است : قال أبو جعفر محمد بن عليّ : معناه: بَلَّغَ ما أنزلَ إِلَيْكَ في فضل عليّ بن أبي طالب ، فلمّا نزلت الآية أخذ بيد عليّ ، فقال: من كنتُ مولاه فعليّ مولاه.

(امام) أبو جعفر محمد بن عليّ عليه السلام فرمود: معنای آیه آن است که برسان آنچه در

ص: 158

فضیلت علی بر تو نازل شده است. هنگامی که این آیه نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست علی را گرفت و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه.

آن گاه دو روایت را از براء و ابن عباس به صورت زیر نقل می کند. (1)

16- الثعلبی

عن أبو القاسم يعقوب بن أحمد السري، أبو بكر بن محمد بن عبد الله بن محمد، أبو مسلم إبراهيم بن عبد الله الكعبي، الحجاج بن منهال، حماد عن علي بن زيد عن عدی بن ثابت عن البراء قال: لَمَّا نَزَلْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي حَجَّةِ الْوُدَّاعِ كُنَّا بَغْدِيرِ حُمِّ فَنَادَى إِنَّ الصَّلَاةَ جَامِعَةٌ وَكَسَحَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ تَحْتَ شَجَرَتَيْنِ وَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ، فَقَالَ: أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: أَلَسْتُ أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: هَذَا مَوْلَى مِنْ أَنَا مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهُ وَعَادِ مِنْ عَادَاهُ.

قال: فَلَقِيَهُ عَمْرٌ فَقَالَ: هَنِيئاً لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ! (2)

«ثعلبی با سند خود از عدی بن ثابت از براء بن عازب روایت نموده که می گفت: با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سفر حجّة الوداع بر می گشتم، در غدیر خم پیاده شدیم، منادیان در میان ما صدا زدند: الصلاة جامعة (کنایه از این که همه باید جمع شوید)، اصحاب برای رسول خدا زیر دو درخت را تمیز و آماده کردند بعد دست علی را گرفت و فرمود: آیا نمی دانید که من از خود مؤمنین به خودشان سزاوارترم؟»

ص: 159

1- الكشف و البيان، ذیل آیه 67 / مانده

2- الكشف و البيان، 5 / 131 .

گفتند: بلی، آیا نمی دانید که من از هر مؤمنی به خودش سزاوارترم؟ گفتند: بلی؛ پس دست علی را گرفت و فرمود: هر که من مولای او بودم علی مولای اوست. خدایا دوست دار هرکس او را دوست دارد و دشمن دار هرکس او را دشمن دارد.

براه می گوید: عمر بعد از این جریان، علی را دید و گفت: « هنیئا لك يا بن ابی طالب اصبحت مولای و مولی كل مؤمن و مؤمنة؛ گوارا باد بر تو ای پسر ابو طالب که همواره و برای همیشه مولای هر مرد و زن مؤمنی شدی.»

17- الثعلبی

عن أبي محمد عبد الله بن محمد القانني نا أبو الحسن محمد بن عثمان النصيبی نا أبو بكر محمد بن الحسن السبيعي نا علی بن محمد الدهان، و الحسين بن إبراهيم الجصاص قالنا نا الحسن بن الحكم نا الحسن بن الحسين بنحيان عن الكلبي عن أبي صالح عن ابن عباس في قوله: يا أيها الرسول بلغ قال: نزلت في عليّ رضي الله عنه أمر النبي صلى الله عليه وآله وسلم أن يبلغ فيه فأخذ (عليه السلام) بيد عليّ، و قال: «من كنت مولاه فعليّ مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» (1).

همان ثعلبی با سند خود از ابن عباس روایت نموده که می گفت: آیه «يا أيها الرسول بلغ» در باره علی (رضی الله عنه) نازل شد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امر شد فرمان خدا را در باره علی به مردم برساند. او نیز دست علی را گرفت و فرمود: هر که من مولای او هستم علی مولای اوست. خدایا دوست دار هرکس او را دوست دارد و دشمن دار هرکس او را دشمن دارد.

ص: 160

أبنا عبد الله بن علي بن محمد بن بشران أبنا علي بن عمر الحافظ حدثنا أبو نصر حبشون بن موسى بن أيوب الخلال حدثنا علي بن سعيد الرملي حدثنا ضمرة بن ربيعة القرشي عن بن شوذب عن مطر الوراق عن شهر بن حوشب عن أبي هريرة قال من صام يوم ثمان عشرة من ذي الحجة كتبت له صيام ستين شهراً وهو الحجة وهو يوم غدیرِ حُمَّ لَمَّا أَخَذَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ أَلَسْتُ وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتُ مَوْلَاهُ. فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بَخٍ بَخٍ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصَبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (1).

خطيب بغدادی به سند صحیح از ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است: هر کس روز هیجده ذی الحجة را روزه بگیرد خداوند ثواب شصت ماه روزه به او می دهد و آن روز عید غدیر است که پیامبر دست علی را گرفت و فرمود: أَلَسْتُ وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ؛ آیا من سزاوارتر از مؤمنان به خود آنان نیستم؟ گفتند آری. فرمود هر کس من مولای اویم علی مولای اوست و بعد از جریان غدیر خم و اعلام ولایت، عمر بن خطاب به مولا علی علیه السلام عرض کرد: «بخ بخ یابن ابی طالب اصبحت مولای و مولا کل مسلم» و پس از آن آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» نازل گردید.

19- روایت سمهودی (مناشده)

علی بن عبد الله بن أحمد الحسنی شافعی، معروف به نور الدین سمهودی (844 _ 911ق): مورخ و مؤلف کتاب المدينة المنورة و مفتی آن، متولد سمهود از

ص: 161

توابع صعید مصر و ساکن قاهری. وی مؤلف کتاب های وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی و جواهر العقدين می باشد او در جواهر مناشدة ذیل را چنین نقل می کند:

عن أبي الطفيل إن علياً رضی الله عنه قام فحمد الله وأثنى عليه ، ثم قال : أنشد الله من شهد يوم غدیر خم إلا قام ، ولا يقوم رجل يقول إني نبئت أو بلغني ، إلا رجل سمعت أذناه ووعاه قلبه ، فقام سبعة عشرة رجلاً منهم خزيمه بن ثابت و سهل بن سعد و عدی بن حاتم و عقبه بن عامر و ابو ایوب الانصاری و ابو سعید الخدری و ابو شریح الخزاعی و ابوقدامة الانصاری و ابولیلی و ابوالهيثم بن التيهان و رجال من قريش ، فقال عليّ رضی الله عنه و عنهم هاتوا ما سمعتم .

فقالوا نشهد أنا اقبلنا مع رسول الله من حجة الوداع حتى إذا كان الظهر خرج رسول الله فأمر بشجرات فشدن وألقى عليهن ثوباً ثم نادى بالصلاة فخرجنا فصلينا، ثم قام فحمد الله وأثنى عليه ثم قال :

أيها الناس ما أنتم قائلون؟ قالوا: قد بلغت. قال : اللهم اشهد ، ثلاث مرات قال أتى أوشك أن أدعى فأجيب وأتى مسؤول و أنتم مسؤولون ثم قال أيها الناس إني تارك فيكم الثقلين، كتاب الله و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض، تبأني بذلك اللطيف الخبير. ثم قال إن الله مولاي و مولى المؤمنين، أستم تعلمون أنى أولى بكم من أنفسكم؟ قالوا: بلى ذلك ثلاثاً، فأخذ بيدك يا أمير المؤمنين فرفعه، و قال من كنت مولاه فعليّ مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. (1)

ص: 162

1- جواهر العقدين ، ص 236؛ الولاية 197؛ شرح نهج البلاغه، ابن أبي الحديد 19/218؛ استجلاب ارتقاء الغرف، ص 22 به ضمیمه « ان تمسکتتم بهما لن تضلوا ، فانظروا كيف تخلفون فيهما»، ولی در مسند احمد 4/370، ح 19321 و فضائل الصحابه، احمد، ح 1167 آمده : 30 نفر تنها بر ذیل حدیث (معرفی حضرت به عنوان مولا) گواهی دادند و در سند آن ابو نعیم راوی دیگری به نام فضل بن دکین (م 210ق) غیر از صاحب حلیه الاولیاء است. پس نقل بعضی بزرگان از آن اشتباه است.. الغدير ، 1 / 33 تا 385 ، مناشده در خصوص حدیث غدیر .

ابو الطفیل می گوید: روزی امیر المؤمنین برخاست و حمد و ثنای الهیبه جای آورد آنگاه فرمود: کسانی را که در غدیر خم حاضر بودند به خدا قسم می دهم و از آنان می خواهم برخیزند، نه کسانی که تنها خبر به گوش آنان رسیده، بلکه تنها کسانی بر خیزند که با گوش خود شنیده و با قلب خود آن را فرا گرفته اند.

در اینجا هفده نفر برخاستند که از جمله آنان: خزیمه بن ثابت و سهل بن سعد و عدی بن حاتم و عقبه بن عامر و ابو سعید الخدری ابو شریح الخزاعی و ابوالهیشم و مردانی از قریش بودند. حضرت فرمود: آنچه شنیدید بگویید.

گفتند: گواهی می دهیم ما همراه پیامبر اکرم از حجة الوداع بر می گشتیم تا اینکه روزی هنگام ظهر به درختانی رسیدیم. پیامبر دستور داد، زیر درختان را تمیز و روی زمین پارچه ای بیندازند و فرمود مردم برای نماز جمع شوند.

پس از آن حضرت برخاست و حمد و ثنای الهی را به جا آورد و فرمود: ای مردم درباره من چه می گوید؟ گفتند پیام خدا را رسانیدی.

پیامبر سه بار فرمود خدایا گواه باش. آن گاه فرمود: من به زودی دعوت حق را اجابت خواهم کرد من و شما هر دو مسئولیم.

سپس فرمود: ای مردم من در میان شما دو امانت گران سنگ می گذارم (تا وقتی به آن دو چنگ زنید گمراه نمی شوید پس ببینید چگونه پس از من با آن ها رفتار می کنید؟)

و این دو از هم جدا نمی شوند تا سرحوض بر من وارد شوند. این مطلب را خدای

لطیف خبیر به من خبر داده است .

سپس فرمود خدا مولا و سرپرست من است و من مولای مؤمنین هستم. آیا نمی دانید که من از خود شما به شما سزاوارترم؟ سه بار گفتند: بلی .

در اینجا حضرت دست علی را گرفت و بلند کرد و فرمود هر کس من مولا و سرپرست او هستم این علی مولای اوست . خدایا دوست دار هرکس او را دوست دارد و دشمن دار هرکس او را دشمن دارد. حضرت علی علیه السلام پس از شهادت اصحاب فرمود: راست گفتید و من نیز بر آن گواهی می دهم».

نظر دو محدث و رجال بزرگ اهل سنت

الف : جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی (م 911ق) محدث و مفسر بزرگ اهل سنت می گوید :

«من كنت مولاة فعلی مولاة» را احمد بن حنبل ، و حاکم از ابن عباس وابن ابی شیبیه، و نیز احمد از ابن عباس از بریده. و نیز أحمد ، و ابن ماجه ، و ضیاء مقدسی از براء ، و طبرانی از جریر . و أبو نعیم از جندب الأنصاری و ابن قانع از حبشی بن جنادة روایت کرده اند. و ترمذی آن را _ حسن غریب _ دانسته است.

و نیز نسائی، و طبرانی از ابی الطفیل از زید بن ارقم یا حذیفه بن اسید الغفاری و نیز ابن ابی شیبیه، و طبرانی از ابی ایوب. و ابن ابی شیبیه، و ابن ابی عاصم، و ضیاء از سعد بن ابی وقاص. و شیرازی (ابو اسحاق براهیم بن علی بن یوسف الفیروزآبادی الشیرازی (393_476ق) در کتاب الألقاب از عمر و نیز طبرانی مالک بن الحویرث. و أبو نعیم در فضائل الصحابة از یحیی بن جعدة زید بن ارقم. و ابن عقدة در کتاب الموالات از حبیب بن بدیل بن ورقاء و قیس بن ثابت و زید بن شرحبیل الأنصاری روایت کرده اند. و نیز احمد از علی و سیزده نفر (صحابی)؛ و ابن ابی شیبیه از جابر

ص: 164

روایت نموده است.

روایت دیگر در این موضوع حدیث ابن عباس است: که حاکم نیشابوری در مستدرک الصحیحین (ج 3، ص 143، شماره 4652) از ابن عباس از بریده و ابن ابی شیبۀ در المسند (ج 6، ص 374، شماره 32132)، و أحمد در المسند (ج 5، ص 347، شماره 22995). و نیز حاکم در مستدرک (ج 3، ص 119، شماره 4578). از براء بن عازب و أحمد در المسند (ج 4، ص 281، شماره 18502) از جریر و طبرانی در (ج 2، ص 357، شماره 2505) روایت نموده اند. و هیشمی در مجمع الزوائد (9/106) در باره سند اخیر گفته در آن بشر بن حرب متساهل در نقل و افراد مجهول وجود دارند⁽¹⁾.

ب: محمد ناصر الدین محمد بن نوح البانی، (1332_1420ق) عالم وهابی و صاحب سبک در علم الحدیث می گوید:

حدیث «من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه» را ده نفر از صحابه نقل کرده اند: زید بن ارقم و سعد بن ابی وقاص و بریده بن الحصیب و علی بن ابی طالب و ابی ایوب الانصاری و البراء بن عازب و عبد الله بن عباس و انس بن مالك و ابی سعید و ابی هریره.

آن گاه برای هر یک طرق متعدد ذکر و بسیاری از آن ها را تصحیح می کند: حدیث زید را پنج نفر از تابعین نقل کرده اند. از سعد و قاص سه نفر، از بریده سه نفر، از علی علیه السلام یک نفر، از ابی ایوب الانصاری یک نفر، از براء بن عازب یک نفر و همچنین عبد الله بن عباس و انس بن مالك و ابی سعید و ابی هریره هر کدام یک یا

ص: 165

1- جمع الجوامع، ج 1، ح 24395.

دو نفر این حدیث را از ایشان نقل کرده اند. (1)

و نیز البانی در جای دیگر می گوید: قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: و هو ولی کل مؤمن بعدی. حدیث ابن عباس است که طیالسی در المسند حدیث شماره (2752) از ابو عوانة از ابی بلج از عمرو بن میمون روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به علی فرمود: «أنت ولیّ کُلِّ مؤمن بعدی» و احمد در (ج 1، ص 330 _ 331) و حاکم از طریق احمد در (ج 3، ص 132_133) آن را آورده و گفته این حدیث صحیح الإسناد است و ذهبی با او موافقت کرده. و گفته این دو صحیح است و این جمله به معنای قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود: «من كنت مولاه فعليّ مولاه»، و طرق این حدیث صحیح است چنان که در السلسله الصحیحه، (ج 4، ح 1750) آورده ام. پس خیلی عجیب است که شیخ الإسلام ابن تیمیة در «منهاج السنة» (ج 4، ص 104 آن را انکار کرده است. (2)

ویل لمن كفره نمرود!

روایات شیعه از واقعه غدیر

کلمه خطبه یعنی سخنرانی مفصل، و خطبه غدیریه از یک واقعه بزرگ خبر می دهد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در آن خطبه خواندند.

در حالی که آنچه اهل سنت نقل کرده اند چند جمله بیشتر نیست و خطبه بر آن صدق نمی کند و نشان می دهد آن را تلخیص یا تحریف کرده اند.

ولی شیعه به سندهای معتبر آن خطبه را از ائمه اطهار علیهم السلام نقل کرده اند که

ص: 166

1- السلسلة الصحیحة، 4 / 330، ح 1750.

2- همان، 5 / 222، ح 2223.

برخی از آن ها در بخش اول گذشت و مفصل ترین روایت آن روایت احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی با سند متصل و معتبر از امام باقر علیه السلام است که در این بخش می آوریم، ولی پیش از آن مُناشده ای از امیر المؤمنین علیه السلام بر واقعه غدیر در زمان خلافتش و خلافت عثمان می آوریم .

روایت محمد بن ابراهیم نعمانی

وی معروف به ابن ابی زینب شاگرد کلینی و راوی کتاب کافی بوده و شیخ اصحاب ما در زمان خود و مؤلف کتاب الغیبة، و متوفای حدود 350ق می باشد. یکی از روایات کتاب الغیبة روایت زیر است:

روی أحمد بن محمد بن سعید ابن عقدة، و محمد بن همام بن سهیل، و عبدالعزیز و عبدالواحد ابنا عبدالله بن یونس الموصلی _ عن رجالهم _ عن عبدالرزاق بن همام، عن معمر بن راشد عن أبان بن أبی عیاش، عن سلیم بن قیس. وأخبرنا به من غیر هذه الطرق هارون بن محمد قال: حدثنی أحمد بن عبيدالله ابن جعفر بن المعلى الهمدانی، قال: حدثنی أبو الحسن عمرو بن جامع بن عمرو بن حرب الكندی قال: حدثنا عبدالله بن المبارك شيخ لنا كوفي ثقة، قال: حدثنا عبدالرزاق بن همام شيخنا، عن معمر، عن أبان بن أبی عیاش، عن سلیم بن قیس الهلالي. و ذكر أبان أنه سمعه أيضاً عن عمر بن أبی سلمة.

قال معمر: و ذكر أبوهارون العبدی أنه سمعه أيضاً عن عمر بن أبی سلمة، عن سلیم أن معاوية لما دعا أبا الدرداء وأبا هريرة ونحن مع أمير المؤمنين عليّ (عليه السلام) بصفين فحملهما الرسالة إلى أمير المؤمنين عليّ (عليه السلام) وأدياهُ إليه، قال: «قد بلغتماني ما أرسلكمما به معاوية فاستمعنا مني وأبلغاه عنّي كما بلغتماني، قالوا: نعم فأجابه عليّ (عليه السلام) الجواب بطوله حتّى إذا انتهى إلى ذكر نصب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إياه

بغدير حُمّ بأمر الله تعالى قال:

قال علي (عليه السلام): أنشدكم بالله تعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قام خطيباً ثم لم يخطب بعد ذلك فقال: أيها الناس إنني قد تركتُ فيكم أمرين ...

فانطلق أبو الدرداء و أبو هريرة فحدثا معاوية بكل ما قال علي (عليه السلام) و ما استشهد عليه، و ما ردّ عليه الناس و شهدوا به. ⁽¹⁾

نعمانی در کتاب غیبت از سلیم بن قیس روایت کند: هنگامی که معاویه ابو درداء و ابو هريرة را برای رساندن پیغام به امیر المؤمنین علیه السلام طلبید، چون آن دو پیغام معاویه را رساندند، حضرت به آن ها فرمود: آنچه معاویه به سبب شما را فرستاده بود رساندید اکنون گوش فرا دارید و آنچه را می گویم به او برسانید. عرض کردند: بلی می رسانیم.

علی علیه السلام جوابی طولانی در پاسخ نامه فرمود تا رسید به قصه نصیب در غدیر خم زمانی که این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد: «جز این نیست که ولیّ شما خدا است و پیغمبرش و آنان که ایمان دارند کسانی که نماز به پا داشته و در حال رکوع زکات می دهند»، ⁽²⁾ مردم عرض کردند: ای رسول خدا! آیا این گفتار خداوند مخصوص برخی از مؤمنین است یا شامل همگی آنان می شود؟

خدای تعالی به پیغمبرش دستور داد که ایشان را از ولایت آن که امر فرموده آگاه کند، و اینکه موضوع ولایت را برای آن ها مانند نماز و زکات و روزه و حجّ تفسیر فرماید.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم فرمود: خدای عزّ و جلّ به رساندن پیغامی

ص: 168

1- کتاب الغیبة، ص 73 .

2- مائده (5): 55.

فرستاد که سینه ام از رساندش تنگ شد و گمان کردم که مردم مرا تکذیب کنند و ابلاغ آن را به تأخیر انداختم. خدای تعالی مرا تهدید فرمود که آن را برسانم و گرنه مرا عذاب خواهد کرد.

سپس به من فرمود: ای علی برخیز، آن گاه بعد از اینکه دستور داد مردم اجتماع کنند و نماز ظهر را با ایشان خواندند. با صدای بلند فرمود: ای گروه مردم! خداوند مولای من، و من مولای مؤمنینم، و من سزاوارترم به ایشان از خودشان، و هر که من مولای اویم علی مولای اوست، پروردگارا دوست دار هر که او را دوست دارد، و دشمن بدار هر کس او را دشمن دارد، پس سلمان به پا خواست و عرض کرد: ای رسول خدا دوستی چه چیز را (یا چگونه ولایتی را) دستور فرمایی؟

فرمود: هر که را من سزاوارترم به او، علی به او از خودش سزاوارتر است. آن گاه خداوند این آیه را نازل فرمود «امروز دینتان را برای شما کامل گردانیده و نعمتم را بر شما تمام و اسلام را دین شما اختیار کردم» (1).

سلمان عرض کرد: ای رسول خدا این آیات در باره علی به تنهایی است؟ فرمود: بلکه در باره او و اوصیای من تا روز قیامت می باشد. عرض کرد: ای رسول خدا نام ایشان را برای من بیان فرما، فرمود: علی وصی و وزیر و وارث و خلیفه من در امتم، و ولی هر مؤمنی پس از من، و یازده امام از فرزندانم که اولی ایشان فرزندانم حسن، سپس فرزندان حسین، سپس نه نفر از فرزندان حسین یکی پس از دیگری هستند؛ ایشان قرین قرآند و قرآن با ایشان است، از قرآن جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.

پس در این هنگام دوازده نفر از بدریان _ کسانی که در جنگ بدر در رکاب

ص: 169

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بودند _ به پا خاستند و گفتند: ما گواهی می دهیم که همین طور که فرمودی بدون کم و زیاد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم. بقیه هفتاد نفر از بدریان که با علی علیه السلام در جنگ صفین بودند گفتند: آنچه فرمودی ما هم به یاد داریم، لکن تمامی آن را به یاد نداریم، و این دوازده نفر (که گواهی دادند) برگزیدگان و بزرگان ما هستند و هر چه گفتند مورد گواهی ما است.

حضرت فرمود: راست گفتید، همه مردم حافظه شان قوی نیست؛ بعضی بهتر از بعضی هستند، و از آن دوازده نفر چهار نفر برخاستند که آن ها ابو الهیثم بن تیهان، و ابو ایوب، و عمار، و خزیمه ذو الشهادتین بودند و گفتند: گواهی می دهیم که ما به یاد داریم فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که در آن روز در حالی که علی علیه السلام کنارش ایستاده بود _ فرمود: ای گروه مردم، خداوند به من دستور داده که امام شما و وصی خود را در میان شما و جانشینم را در میان خاندان و اتمم پس از خود، و آن که فرمان برداریش را در کتاب خویش بر مؤمنین واجب فرموده و در آن شما را به دوستی اش فرمان داده برای شما نصب و تعیین کنم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به خداوند متعال عرض کردم: پروردگارا از طعن و سرزنش اهل نفاق و تکذیب آنان بیم و وحشت دارم! خداوند مرا تهدید فرمود که یا برسانم یا مرا عقاب خواهد نمود. ای گروه مردم، خدای عزّ و جل در کتاب خود شما را به نماز امر فرموده و برای شما بیان کرده است و من نیز بیان کردم، و شما را به زکات و روزه و حج فرمان داده و برای شما بیان کرده است و من نیز تفسیر کردم.

و شما را به ولایت امر فرموده است و من گواهی می دهم که این مخصوص علی و اوصیاء از فرزندانم و فرزندان اوست، که اولین ایشان فرزندانم حسن، سپس فرزندانم حسین، سپس نه نفر از فرزندان حسین علیه السلام است که از قرآن جدا نشوند تا در کنار

حوض بر من وارد شوند. ای گروه مردم، پناهگاه و ولی و امام و راهنمای شما را بعد از خودم برایتان بیان کرده، و آگاهتان کردم و او برادرم علی بن ابی طالب است. و او در میان شما به منزله من است، پس در دین خود از او پیروی کنید، و در تمام کارهایتان از او پیروی کنید، زیرا تمام آنچه خداوند به من تعلیم فرموده و آموخته نزد اوست، و خداوند به من دستور داده که آن ها را به او بیاموزم، و اینکه شما را آگاه کنم که آن علوم نزد اوست، پس از او پرسش کنید و از او و اوصیای او بیاموزید، و به آنان چیزی نیاموزید و از آنان پیشی نگیرید و از ایشان باز نمانید، زیرا آنان با حق و حق با آنان است، نه آن ها از حق جدا شوند و نه حق از آن ها. سپس حضرت علی علیه السلام به ابی درداء و ابی هریره و کسانی که اطرافش بودند فرمود: ای گروه مردم آیا می دانید که خداوند در قرآن نازل فرمود: «بی گمان خداوند اراده کرده است تا از شما اهل بیت پلیدی را دور سازد و به کلی پاکتان گرداند» (1).

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من و فاطمه و حسن و حسین را در عبایی گرد آورد. و فرمود: خدایا اینان گوشت من هستند و عترت و یادگار و عزیزان خاندان و اهل بیت من هستند، پلیدی را از ایشان دور کن و به کلی آن ها را پاک کن، ام سلمه عرض کرد: من نیز (با ایشان و از اهل بیت شمایم) فرمود: خاتمه کار تو به خیر است، ولی این آیه در باره من و در باره برادرم علی بن ابی طالب و دخترم فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین فقط نازل شده، جز ما احدی با ما (در این آیه شریک) نیست.

در این هنگام همه مردم حاضر برخاستند و گفتند: گواهی دهیم که ام سلمه این خبر را برای ما حدیث کرد، و از پیغمبر پرسیدیم او نیز همان طور که ام سلمه

ص: 171

حدیث کرده بود برای ما حدیث فرمود. پس حضرت فرمود: آیا نمی دانید که خدای عز و جل در سوره حج فرموده: «ای کسانی که ایمان آورده اید، رکوع و سجود کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب انجام دهید، باشد که رستگار شوید. و در راه خدا چنان که باید جهاد کنید، او شما را برگزیده است و در این دین، که آیین پدر شما ابراهیم است، هیچ سختی بر شما روا نداشته؛ او شما را هم پیش از این و هم در این قرآن مسلمان نامیده تا پیامبر بر شما گواه باشد و شما گواه و نمونه مردم» (1).

وقتی این آیات نازل شد، سلمان برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا، اینان که تو بر ایشان گواهی و ایشان بر مردم گواهند، و اینان که خداوند تعالی، آن ها را برگزیده و حرجی در دین برای آن ها قرار نداده است و از آیین پدرشان ابراهیم پیروی می کنند کیانند؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سیزده نفر در این آیه مقصودند، من و برادرم علی و یازده نفر از فرزندانم؟ در اینجا همگی گفتند: آری به خدا، ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنچه فرمودی شنیدیم، علی علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آخرین خطبه خود _ که پس از آن خطبه ای نخواند _ فرمود: ای گروه مردم، به راستی من دو چیز میان شما می گذارم مادامی که به آن دو تمسک کنید هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم، زیرا خداوند لطیف خبیر به من خبر داده و با من عهد کرده که آن دو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند؛ گفتند: آری، به خدا تمام آنچه فرمودی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم.

پس دوازده نفر از آن جماعت برخاستند و گفتند: گواهی می دهیم که هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطبه ایراد می کرد همان روزی بود که از دنیا رحلت فرمود.

ص: 172

عمر بن خطاب خشم آلود برخاست عرض کرد: ای رسول خدا، آیا همه اهل بیت تو این گونه هستند؟ (که باید به آنان تمسک کرد) فرمود: نه و لکن اوصیای از ایشان چنین هستند: علی برادر و وزیر و وارثم و جانشین من در میان ائمتّم و ولیّ هر مؤمنی بعد از خودم و او اول ایشان و بهترین آن ها است، سپس وصی او این فرزندم و اشاره به حسن علیه السلام فرمود. سپس وصی او این فرزندم و اشاره به حسین علیه السلام فرمود. سپس وصی بعد از فرزندم که همانم برادرم (علی) است، سپس وصی بعد از او همانم من است؛ سپس هفت نفر از اولاد او یکی پس از دیگری تا در کنار حوض بر من وارد شوند.

اینها گواهان خدایند در زمین و حجت های اویند بر بندگانش؛ هر که آنان را پیروی کند خدا را پیروی کرده و هر که از آنان نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده است، پس هفتاد نفر از اهل بدر، و مانند ایشان از مهاجران و انصار برخاستند و گفتند: چیزی را به یاد ما انداختید که ما فراموش کرده بودیم، (ما نیز) گواهی می دهیم که این را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم.

پس ابو هریره و ابو درداء نزد معاویه رفتند و تمام آنچه را علی علیه السلام فرموده و گواهی گرفته بود و آنچه گواهان گفتند و بر او گواهی دادند برای معاویه نقل کردند.»

روایت صدوق از مناشده

حدثنا أبي، ومحمد بن الحسن رضی الله عنهما قالا: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا يعقوب بن يزيد، عن حماد بن عيسى، عن عمر بن اذينة، عن أبان بن أبي عياش، عن سليم بن قيس الهلالي قال: رأيتُ عليّاً عليه السلام في مسجد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم في خلافة عثمان و جماعة يتحدّثون ويتذاكرون العلم و الفقه فذكرنا قريشاً (وشرفها) و فضلها و سوابقها و هجرتها و ما قال فيها رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من الفضلِ مثل قوله: «الأئمة»

وفی الحلقة أكثر من مائتی رجلٍ فمنهم علی بنُ أبی طالبٍ علیه السلام و سعد بنُ أبی وقاصٍ،

فأكثر القوم في ذلك من بكرة إلى حين الزوال و عثمان في داره لا يعلم بشيء مما هم فيه.

و علی بنُ أبی طالبٍ علیه السلام ساکتٌ لا ينطق، لا هو و لا أحدٌ من أهل بيته. فأقبل القوم عليه فقالوا: يا أبا الحسن ما يمنعك أن تتكلم؟ فقال: ما من الحيين إلا وقد ذكر فضلاً و قال حقاً، و أنا أسألكم يا معشر قریش و الأنصار... .

قال: فَأَنْشِدُكُمْ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْتَعْلَمُونَ حَيْثُ نَزَلَتْ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» و حَيْثُ نَزَلَتْ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ...».

ثم تمادى بعلي عليه السلام السؤال فما ترك شيئاً إلا ناشدَهُم الله فيه و سألهم عنه حتى أتى على آخر مناقبه و مقال له رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، كل ذلك يصدقونه و يشهدونه أنه حق. (1)

«سليم بن قيس هلالی گوید: در خلافت عثمان، علی علیه السلام را در مسجد رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم دیدم و جماعتی هم حدیث می گفتند و به مذاکره علم و فقه مشغول بودند و ما از قریش و شرف و فضل و سوابق و هجرت آن ها یاد کردیم و اینکه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم کلماتی در فضیلت آن ها فرموده اند، همچون: «امامان از قریشند» و «مردم پیرو قریشند» و «قریش ائمه عرب است» و «به قریش دشنام ندهید» و «فرد قریشی دو برابر نیروی دیگران را دارد» و «کسی که قریش را دشمن بدارد خدا او را دشمن

می دارد» و «کسی که خواری قریش را بخواهد، خداوند او را خوار سازد» و آن ها هم از انصار و فضل و سوابق و یاری کردن ایشان یاد کردند و اینکه خدای تعالی در کتابش ایشان را ثنا فرموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضیلت ایشان را بیان فرموده است و گفتار آن حضرت را در باره سعد بن عباد و غسیل الملائکه بازگو کرده و چیزی از فضائل ایشان را فروگذار نکردند تا به آنجا که هر قبیله ای گفت: فلانی و فلانی از ماست و قریش گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ماست و جعفر و حمزه و عبیده بن الحارث و زید بن حارث و ابوبکر و عمر و عثمان و سعد و ابو عبیده و سالم بن عوف از ما هستند. و هیچ یک از پیشگامان دو قبیله نبود جز آنکه نام آن ها را بردند و در آن حلقه بیش از دویست مرد حضور داشتند که از جمله آنان علی بن ابی طالب علیه السلام و سعد بن _ ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و عمار و مقداد و ابو ذر و هاشم ابن عتبة و ابن عمر و حسن و حسین علیهما السلام و ابن عباس و محمد بن ابی بکر و عبد الله بن جعفر بودند.

و از انصار ابی بن کعب و زید بن ثابت و ابو ایوب انصاری و ابو الهیثم بن التیهان و محمد بن مسلمة و قیس بن سعد بن عباد و جابر بن عبد الله و انس بن مالک و زید بن ارقم و عبد الله بن ابی اوفی و ابو لیلی و پسرش عبد الرحمن بودند، عبد الرحمن که در کنار پدرش نشسته بود پسری زیبا بود، ابو الحسن بصری هم به همراه پسرش حسن که او هم پسر بچه ای زیبا روی و معتدل القامة بود آمد و من به عبد الرحمن بن ابی لیلی و حسن بصری می نگریستم و نمی دانستم که کدام یک از آن دو زیباترند. ولی حسن بزرگ تر و بلند قامت تر بود و مردم از صبح تا ظهر در این مذاکرات بودند و عثمان در خانه خود بود و اطلاعی از این مجلس نداشت.

و علی بن ابی طالب هم ساکت بود و هیچ کلامی نفرمود، نه خودش و نه هیچ يك از افراد خاندان او. بعد از آن مردم به او روی آوردند و گفتند: ای ابو الحسن چرا سخن نمی گویی؟

فرمود: هر دو طایفه فضل خود را بیان کردند و حق را گفتند و من ای گروه قریش و ای انصار از شما می پرسم خدای تعالی این فضیلت را به واسطه چه کسی به شما ارزانی داشته است؟ آیا به خاطر خودتان و فامیل و خاندانتان است یا به واسطه غیر شماست؟ گفتند: این فضل به واسطه محمد و خاندان او، و نه به خاطر خودمان و فامیل و خاندانمان، بر ما ارزانی شده است

فرمود: ای گروه قریش و ای انصار! راست می گوئید، آیا ندانستید که هر خیری که در دنیا و آخرت به شما برسد به واسطه ما اهل بیت است، و نه دیگران. و اینکه پسر عموی من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: « من و اهل بیتم چهارده هزار سال قبل از آنکه خدای تعالی آدم علیه السلام را بیافریند نوری بودیم که در پیشگاه خدای تعالی تابان بود و چون آدم را آفرید آن نور را در صلب وی نهاد و او را به زمین فرود آورد.

سپس آن را در آن کشتی و در صلب نوح علیه السلام حمل کرد، سپس آن را در آتش و در صلب ابراهیم علیه السلام افکند، سپس همواره خدای تعالی ما را از اصلاب کریمه به رحم های پاک و از رحم های پاک به اصلاب کریمه پدران و مادران منتقل کرد و هیچ يك از آنان از زنا متولد نشدند».

سابقون و پیشگامان و اهل بدر و احد گفتند: آری، آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم، سپس فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید خدای تعالی در چند آیه قرآن کریم سابق را بر مسبوق برتری داده است؟ و آیا می دانید هیچ کس از این امت در اطاعت امر خدا و رسولش بر من پیشی نگرفته است؟

گفتند: به خدا قسم چنین است. فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید این آیات در کجا نازل شده است: «السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ» (1) و «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (2) و وقتی از پیامبر اکرم از آن‌ها پرسش شد، فرمودند: خدای تعالی آن را در شأن انبیاء و اوصیای آنان نازل فرموده است و من افضل انبیاء و رسولان هستم و وصی من علی بن ابی طالب افضل اوصیاء است؟

گفتند: به خدا چنین است. فرمود: شما را به خدای تعالی سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که این آیات: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (3) و آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (4) و آیه «وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً» (5) کجا نازل شده است؟

مردم به رسول خدا گفتند: آیا این آیات خاص بعضی از مؤمنان است و یا آنکه عام است و شامل همه آنها می‌شود؟ و خدای تعالی به پیامبرش فرمان داد که والیان امر را به آن‌ها اعلام کند و ولایت را برای آن‌ها تفسیر کند همان گونه که نماز و زکاة و حج آن‌ها را تفسیر کرده است، پس مرا در غدیر خم برای مردم منصوب کرد.

آن گاه خطبه خواند و فرمود: «ای مردم! خدای تعالی مرا به رسالتی فرستاد که سینه ام بدان تنگی می‌کرد و گمان می‌کردم که مردم مرا تکذیب کنند بعد از آن مرا

ص: 177

1- توبه (9): 100.

2- واقعه (96): 10_11.

3- نساء (4): 59.

4- مائده (5): 55.

5- توبه (9): 16.

ترسانید که یا آن را ابلاغ کنم و یا آنکه مرا عذاب خواهد کرد» سپس امر فرمود و ندا کردند: «الصلاة جامعة»

آن گاه برای مردم خطبه خواند و فرمود: «ای مردم! آیا می دانید که خدای تعالی مولای من و مولای مؤمنان است و من از خودشان بر آنها سزاوارتر هستم؟ گفتند: آری ای رسول خدا! فرمود: ای علی برخیز و من برخاستم.

فرمود: هر که من مولای او هستم علی مولای اوست، خدایا دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن دار، بعد از آن سلمان فارسی برخاست و گفت: ای رسول خدا! ولایت او مانند ولایت کیست؟

فرمود: ولایت او مانند ولایت من است، هر که بر او سزاوارتر هستم علی نیز بر او سزاوارتر است و پس از آن خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تکبیرگفت و فرمود: «اللَّهُ اكْبَرُ بِرِ تَمَامِي نِعْمَتٍ وَ كَمَالِ نَبْوَتِي وَ دِينِ خَدَائِ عِزِّ وَ جَلِّ وَ وَ لَائِي عَلِيٍّ پَسِ اَزْ مَن».

آن گاه ابو بکر و عمر برخاستند و گفتند: ای رسول خدا! آیا این آیات خاص علی است؟ فرمود: آری در باره او و اوصیای من تا روز قیامت است.

گفتند: ای رسول خدا! آنان را برای ما بیان کن، فرمود: علی برادر و وزیر و وارث و وصی و جانشین من در امتم و ولی هر مؤمنی پس از من است، سپس فرزندم حسن و سپس فرزندم حسین و سپس نه تن از فرزندان حسین که یکی پس از دیگری بیایند و قرآن با ایشان است و آنان هم با قرآنند و از قرآن مفارقت نکنند و قرآن هم از آنان جدا نشود تا آنکه در حوض کوثر بر من وارد شوند.

همه آن ها گفتند: به خدا چنین است و ما هم همه آنچه را که گفتی شنیده ایم و

بدان گواهی می دهیم و بعضی از آن ها گفتند: ما بیشتر آنچه را که گفتی حفظ کرده ایم ولی همه آن را حفظ نداریم و اینان که حفظ کرده اند افراد برگزیده و فاضل ما هستند.

علی علیه السلام فرمود: راست می گوید حافظه همه مردم با هم برابر نیست، شما را به خدا سوگند می دهم هر که این مطالب را از رسول خدا شنیده و حفظ کرده است برخیزد و بازگوید، زید بن ارقم و براء بن عازب و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار بن یاسر_ رضی الله عنهم_ برخاستند و گفتند: شهادت می دهیم و حافظ کلام رسول خدایم که حضرت بر منبر ایستاده بود و تو هم در کنار او بودی که می فرمود:

ای مردم! خداوند به من فرمان داده است که برای شما امامتان و عهده دار امورتان و وصی و خلیفه خود را منصوب کنم، کسی را که خدای تعالی در کتابش طاعت او را واجب و آن را قرین طاعت خودش و طاعت من قرار داده است، و شما را به ولایت من و ولایت او فرمان داده است و من به خاطر ترس از طعن اهل نفاق و تکذیب آنان به خدای تعالی رجوع کردم، اما پروردگارم مرا ترسانید که آن را ابلاغ کنم وگرنه مرا عذاب خواهد کرد، ای مردم! خدای تعالی در کتابش شما را به نماز فرمان داده است و من آن را برای شما بیان کردم و به زکاة و روزه و حج فرمان داده است و من آن ها را برای شما بیان و تفسیر کردم، و شما را به ولایت فرمان داده است و من برای شما گواهی می دهم که ولایت مخصوص این مرد است_ و دستش را بر شانه علی بن ابی طالب نهاد_ سپس به دنبال او ولایت از آن دو پسر اوست. سپس به دنبال آنان از آن فرزندان ایشان است که از قرآن جدا نمی شود و قرآن نیز از آنان جدایی ندارد تا آنکه در حوض کوثر بر من درآیند. ای مردم! پناهگاه و امام و دلیل و هادی شما را پس از خود بیان کردم و او برادرم علی بن ابی طالب است و جایگاه او

در میان شما مانند جایگاه من است.

پس در امور دین خود از او پیروی کنید و در جمیع امورتان از او اطاعت کنید _ که هر چه خدای تعالی به من آموخته و حکمت پروردگار نزداوست، از او و از اوصیای پس از او پرسش کنید و بیاموزید و به آنان تعلیم ندهید و بر آنان پیشی نگیرید و از ایشان باز نمانید که ایشان همراه حَقّند و حَقّ نیز همراه ایشان است و از حَقّ جدا نشوند و حَقّ نیز از آنان زایل نشود...».

حدیث کامل واقعه غدیر

این حدیث که مشتمل بر پیش در آمدها و پیامدهای واقعه غدیر و متن کامل خطبه غدیر است در هفت کتاب شیعه با اندکی تفاوت آمده است و به سه طریق منتهی می شود:

طریق اول: به روایت زید بن ارقم است که با اسناد متصل در کتاب های: العدد القویة/ 169، تألیف شیخ علی بن یوسف بن مطهر برادر علامه حلی و کتاب: التحصین لأسرار ما زاد عن علم یقین، ص 583، باب 29 از قسم دوم. « تألیف سید بن طاووس و کتاب: الصراط المستقیم، تألیف شیخ علی بن یونس بیاضی و کتاب: نهج الایمان، تألیف شیخ حسین بن جبور (نسخه خطی کتابخانه امام هادی علیه السلام در مشهد ص 26-34) خطبه را از کتاب الولاية تألیف طبری مورخ روایت کرده است.

روایت زید بن ارقم به سند زیر است:

السید ابن طاووس فی کتاب التحصین لأسرار ما زاد عن علم یقین: قال الحسن بن أحمد الجوانی فی کتابه نور الهدی و المنجی من الردی: عن أبی المفضل محمد بن عبد الله الشیبانی، قال: أخبرنا أبو جعفر محمد بن جریر الطبری و هارون بن عیسی

ص: 180

بن سكين البلدى، قال: حدثنا حميد بن الربيع الخزاز قال: حدثنا يزيد بن هارون قال: حدثنا نوح بن مبشر قال: حدثنا الوليد بن صالح عن ابن امرأة زيد بن أرقم وعن زيد بن أرقم.

طريق دوم: به روايت حذيفة بن اليمان است كه با اسناد متصل در كتاب

الإقبال آمده است.

و نیز شيخ حر عاملی در كتاب اثبات الهداة، ج 2، ص 114، و ج 3، ص 558 و علامة مجلسی در بحار الأنوار، ج 37، ص 127_131» و سيد بحرانی در كتاب كشف المهم، ص 190.

روایت حذيفة بن اليمان به سند زیر است: السيد بن طاووس في كتاب الإقبال قال مؤلف كتاب النشر و الطی: عن احمد بن محمد بن علی المهلب: أخبرنا الشريف أبو القاسم علی بن محمد بن علی بن القاسم الشعراني عن أبيه: حدثنا سلمة بن الفضل الأنصاري، عن أبي مريم عن قيس بن حيان (حنان) عن عطية السعدی عن حذيفة بن اليمان. (1)

طريق سوم: به روايت امام باقر عليه السلام است كه با اسناد معتبر در سه كتاب

الإحتجاج تأليف شيخ طبرسى و روضة الواعظين، تأليف شيخ ابن فثال نيشابورى، و كتاب اليقين، ص 343، باب 127، تأليف سيد ابن طاووس نقل شده است. اين روايت به دو سند تقديم می گردد:

الف _ سيد ابن طاووس في كتاب اليقين: قال أحمد بن محمد الطبري المعروف بالخليلي في كتابه « أخبرني محمد بن أبي بكر بن عبد الرحمان، قال: حدثني

ص: 181

الحسن بن علی أبو محمد الدینوری، قال: حدثنا محمد بن موسی الهمدانی، قال: حدثنا محمد بن خالد الطیالسی، قال: حدثنا سیف بن عمیرة عن عقبه عن قیس بن سماعان عن علقمة بن محمد الحضرمی عن أبی جعفر محمد بن علی (الباقر علیه السلام).

ب _ بهترین سند و مفصل ترین متن خطبه غدیر را ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، (متوفای حدود 550 ق) در کتاب الإحتجاج علی أهل اللجاج با مقدمه و سند متصل و معتبری از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که ما آن را در اینجا می آوریم:

وی در مقدمه کتاب الإحتجاج می گوید: من به دلالتی چون اجماع، عقل، و تواتر _ در کتب فریقین _ اسناد بسیاری از اخبار را نیاوردم. به جز احادیث امام حسن عسکری علیه السلام که در حدّ تواتر بقیه احادیث نبود، هر چند از نظر محتوی مانند آن ها است.

این عبارت مولف بر اعتبار مضمون همه روایات این کتاب _ غیر _ از احادیث امام حسن عسکری علیه السلام _ دلالت می کند. یکی از آن ها خطبه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم است که با سند متصل و معتبر از امام محمد باقر علیه السلام آمده است و زمینه ها و حوادث پیش و پیامدهای پس از خطبه را مفصل بیان نموده است و این روایت بهترین شرح روایات دیگر خطبه غدیر است که اهل سنت به اجمال نقل کرده اند.

و ما به سبب طولانی بودن حدیث ابتدا ترجمه مقدمه آن را مشتمل بر سند حدیث و نجوای بین جبرئیل و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در باره خلافت و توضیح زمینه های اجتماعی و حوادث تاریخی پیدایش واقعه غدیر به شرح زیر آورده و سپس متن

عربی و ترجمه خطبه را در ده قسمت نقل می کنیم:

مرحوم طبرسی می گوید: روایت نمود برای من عالم عابد ابو جعفر مهدی بن ابی حرب حسینی مرعشی رضی الله عنه از قول شیخ ابو علی حسن بن شیخ ابی جعفر محمد بن حسن الطوسی رضی الله عنه از قول پدرش شیخ ابو جعفر طوسی قدس الله روحه از قول گروهی (از معتمدین) و آنان از قول ابی محمد هارون بن موسی تلعبیری از قول ابو علی محمد بن همام علی السوری از قول ابو محمد علوی از فرزندان (عبدالله) اَظس_ که از بندگان صالح خدا بود_ از قول محمد بن موسی همدانی از قول محمد بن خالد الطیالسی از قول سیف بن عمیره و صالح بن عقبه هردو از قول قیس بن سمعان از علقمه بن محمد الحضرمی از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تصمیم به انجام حج گرفت، در حالی که تمام شرایع و قوانین را به جز (دو فریضه) حج و ولایت ابلاغ فرموده بود. در این حال فرشته وحی جبرئیل نازل شد و از جانب پروردگار متعال سلام فرستاد و گفت: ای محمد! خداوند می فرماید: من هیچ پیامبری از پیامبران گذشته را قبض روح نکردم مگر پس از کمال دین و اتمام حجّت بر مردم، و تنها دو موضوع برای تو باقی مانده که باید آن دورا به مردم ابلاغ نمایی، یکی احکام حج و دیگری موضوع ولایت و خلافت پس از خودت. زیرا تا به حال زمین را خالی از حجّت قرار نداده ام و هرگز آن را خالی نخواهم گذاشت، خداوند عزّ و جلّ تو را مأمور کرد تا خود و سایر مردمی که تمکّن و استطاعت لازم برای انجام حج دارند از نقاط مختلف مدینه و اطراف آن به مکه بخوانی و احکام و مناسک آن را همچون نماز و زکات و روزه به ایشان آموزش دهی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به منادی فرمود تا اعلام کند که رسول خدا آهنگ سفر حج دارد و مأمور به تعلیم این عبادت بزرگ همچون سایر شرایع و مقرّرات سابق است. پس

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همراه هفتاد هزار نفر از اهالی مدینه و اطراف آن عازم مکه شده، از مدینه خارج شدند_ همانند تعدادی که حضرت موسی از آنان برای هارون بیعت گرفت ولی آنان عهد شکستند و از سامری پیروی کردند_ در طول این سفر همه مسلمانان قدم به قدم از آن حضرت پیروی می کردند. آری، بیعتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای خلافت علی علیه السلام از مسلمانان گرفت از هر جهت شبیه بیعت قوم موسی با هارون و عهدشکنی و پیروی آنان از سامری شد و صدای مردمی که لَبَّيْكَ گویان همراه حضرت بودند فضای مسافت مدینه تا مکه را پر ساخته بود.

چون مردم مسافتی را پیمودند، جبرئیل نازل شده و خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید: زمان وفات تو نزدیک شده و مدّت رسالتت رو به پایان است، و بدان که من تو را به سوی خود فرا می خوانم، پس عهد خود را آشکار و سفارشت را ابلاغ کن، و علم خود و میراث علوم انبیای گذشته، و سلاح و تابوت و آثار و آیات رسالت را به وصی و خلیفه ات؛ و حجت بالغه بر خلق؛ علی بن ابی طالب بسپار، و او را همچون پرچمی برای مردم برپا کن و عهد و پیمان او را تجدید نما، و عهد و پیمان ولایت علی بن ابی طالب_ ولیّ خود و مولای هر مرد و زن مؤمن_ را به ایشان یادآوری کن. زیرا همه انبیا را پس از اكمال دین و اتمام حجت و نعمت_ با ولایت دوستانم و دشمنی دشمنانم_ قبض روح نمودم.

و این همان کمال توحید و دین و اتمام نعمت من است که همراه پیروی و اطاعت از ولیّ من می باشد و باید مردم بدانند که من هیچ گاه زمین را خالی از ولی و سرپرست قرار نمی دهم تا حجت بر مردم و خلقم باشد، پس امروز دین شما را به کمال رساندم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را به ولایت ولیّ خود و سرپرست مردان و زنان مؤمن، علی_ بنده ام و وصیّ پیامبرم و خلیفه پس از او و

حجّت بالغه بر خلقم به عنوان دین شما پسندیدم. و اطاعت او مانند اطاعت من است. اطاعت او امتثال امر من، و عصیان او مستلزم مخالفت من است، او را پرچم و نشانه ای میان خود و مردم قرار دادم، هر کسی مقام او را شناخت مؤمن، و منکر او کافر است. و هر کس در بیعت او کسی را شریک سازد مشرک می باشد، و هر کس با ولایت او بمیرد به بهشت رود و دشمنان او به جهنم روند.

ای محمد، «علی» را پرچم دار هدایت و راهنمای امت معرفی کن و از آنان برایش بیعت بگیر، و عهد و پیمانی را که با آنان بسته ام، تجدید نما، زیرا من به زودی جانت را گرفته و نزد خود فرا می خوانم.

چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از قوم خود و به خصوص از منافقان نگران بود که مبادا پراکنده شده و به جاهلیت و کفر بازگردند، و همچنین از عداوت درونی آنان نسبت به علی علیه السلام آگاه بود، به همین سبب به وسیله جبرئیل از خداوند درخواست نمود که او را از شرّ و مکر منافقان حفظ فرماید. بنا بر این حضرت انجام این امر را تا مسجد خیف (در منی روز عید قربان) به تأخیر انداخت. پس در آن منزل بار دیگر جبرئیل نازل شده و تکلیف سابق را در خصوص معرفی علی بن ابی طالب تجدید نمود ولی نسبت به درخواست پیامبر یعنی عصمت و نگهداری او از شرّ منافقان، هیچ پیامی را نیاورد تا اینکه به «کراع الغمیم» در بین راه مکه و مدینه رسید.

در همین منزل جبرئیل برای بار سوم نازل و موضوع معرفی علی بن ابی طالب را متذکر شد، ولی باز هم خبری از درخواست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حفظ و عصمت حضرت نبود.

از این رو پیامبر خطاب به جبرئیل گفت: از آن می ترسم که مردم مرا تکذیب کنند و سخنم را در باره علی بن ابی طالب نپذیرند.

کاروان مسلمانان از آنجا نیز حرکت کرد تا به غدیر خم سه میلی (شش کیلومتر) «جحفه» رسید، جبرئیل در آنجا پنج ساعت پس از طلوع آفتاب نازل شد و پیامی قاطع همراه تأکید و تعهد به حفظ حضرت از شرّ مردم آورد و گفت: ای محمد! خداوند متعال به تو سلام رساند و فرمود: (یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ (1))؛ ای پیامبر! آنچه را از سوی پروردگارت بر تو فرو آمده برسان و اگر این کار را نکنی پیام او را نرسانده ای، خدا تو را از گزند مردم نگاه می دارد و در حالی که پیش رفتگان در نزدیکی جحفه بودند، و گروهی هنوز به غدیر خم نرسیده بودند، پس با فرمان پیامبر پیش رفتگان را برگرداندند و عقب ماندگان را جمع و همه را در غدیر خم دور هم گرد آورده و مقدمات خطابه تاریخی را فراهم آورد.

در آن مکان درخت هایی بود که به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زیر آن ها را جاروب کردند و از سنگ ها منبری ساختند، تا حضرت بر روی آن بایستد و همه را ببیند و تمام مسلمانان در آن مکان اجتماع کردند و سر تا پا گوش شدند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بالای منبر ایستاد و پیام آسمانی و الهی و سخن خود را که ما آن را در ده قسمت نقل می کنیم چنین آغاز نمود:

خطبه غدیریه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

1_ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَا فِي تَوْحِيدِهِ وَ دَنَا فِي تَقَرُّدِهِ وَ جَلَّ فِي سُلْطَانِهِ وَ عَظَمَ فِي أَرْكَانِهِ وَ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا وَ هُوَ فِي مَكَانِهِ وَ فَهَرَ جَمِيعَ الْخَلْقِ بِقُدْرَتِهِ وَ بُرْهَانِهِ ، مَجِيدًا لَمْ يَزَلْ مَحْمُودًا لَا يَزَالُ ، بَارِي الْمَسْمُوكَاتِ وَ دَاحِي الْمُدْحُوتَاتِ وَ جَبَّارَ

ص: 186

الْأَرْضِينَ وَالسَّمَاوَاتِ، قُدُوسٌ سُبُوحٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، مُتَّفَضِّلٌ عَلَى جَمِيعٍ مِّنْ بَرَاءِهِ، مُتَطَوِّلٌ عَلَى جَمِيعٍ مِّنْ أَنْشَاءِهِ، يَلْحَظُ كُلَّ عَيْنٍ وَ الْعُيُونَ لَا تَرَاهُ، كَرِيمٌ حَلِيمٌ ذُو أَنْاهٍ قَدْ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَتُهُ وَمَنْ عَلَيْهِمُ بِنِعْمَتِهِ لَا يَعْجَلُ بِانْتِقَامِهِ وَلَا يُبَادِرُ إِلَيْهِمْ بِمَا اسْتَحَقُّوا مِنْ عَذَابِهِ، قَدْ فَهِمَ السَّرَائِرَ وَعَلِمَ الضَّمَائِرَ وَلَمْ تَخَفْ عَلَيْهِ الْمَكُونَاتُ وَلَا اسْتَبَهَتْ عَلَيْهِ الْخَفِيَّاتُ، لَهُ الْإِحَاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ وَالْغَلْبَةُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَالْقُوَّةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَالْقُدْرَةُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ، وَلَيْسَ مِثْلُهُ شَيْءٌ وَهُوَ مُنْشِئُ الشَّيْءِ حِينَ لَا شَيْءَ دَائِمٌ قَائِمٌ بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، جَلَّ عَنْ أَنْ تُدْرِكَهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يَدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ، لَا يَلْحَقُ أَحَدٌ وَصَفَهُ مِنْ مُعَايِنَةٍ وَلَا يَجِدُ أَحَدٌ كَيْفَ هُوَ مِنْ سِرٍّ وَعَلَانِيَةٍ إِلَّا بِمَا دَلَّ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَفْسِهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّهُ اللَّهُ الَّذِي مَلَأَ الدَّهْرَ قُدْسُهُ وَالَّذِي يَغْشَى الْأَبَدَ نُورُهُ وَالَّذِي يَنْفِذُ أَمْرَهُ بِلا مُشَاوَرَةٍ مُشِيرٍ وَلَا مَعَهُ شَرِيكٌ فِي تَقْدِيرٍ وَلَا تَقَاوُتٌ فِي تَدْبِيرٍ صَوَّرَ مَا أَبْدَعَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ وَخَلَقَ مَا خَلَقَ بِلا مَعُونَةٍ مِنْ أَحَدٍ وَلَا تَكْلُفٍ وَلَا اِحْتِيَالَ أَنْشَأَهَا فَكَانَتْ وَبَرَّأَهَا فَبَانَتْ فَهُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. الْمُتَمِّنُّ الصَّنْعَةَ الْحَسَنَ الصَّنِيعَةَ الْعَدْلَ الَّذِي لَا يَجُورُ وَالْأَكْرَمَ الَّذِي تَرْجِعُ إِلَيْهِ الْأُمُورُ.

وَأَشْهَدُ أَنَّهُ الَّذِي تَوَاضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِقُدْرَتِهِ وَخَضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِهَيْبَتِهِ مَلِكُ الْأَمْلاَكِ وَمُفْلِكُ الْأَفْلاَكِ وَمَسْخَرُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ كُلُّ يَجْرِي لِأَجْلِ مُسَمًى، يَكْوَرُ اللَّيْلُ عَلَى النَّهَارِ وَيَكْوَرُ النَّهَارُ عَلَى اللَّيْلِ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا قَاصِمٌ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَمُهْلِكٌ كُلُّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ ضِدٌّ وَلَا نِدٌّ أَحَدٌ صَدَّ مَدُّ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ، إِلَهٌ وَاحِدٌ وَرَبُّ مَا جَدَّ يَشَاءُ فَيَمْضِي وَيُرِيدُ فَيَقْضِي وَيَعْلَمُ فَيَحْصِي وَيَمِيتُ وَيُحْيِي وَيَفْقِرُ وَيَغْنِي وَيَضْحِكُ وَيَبْكِي وَيَمْنَعُ وَيُعْطِي لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ: لَا إِلَهَ

إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ ، مُجِيبُ الدَّعَاءِ وَ مُجْزِلُ العَطَاءِ مُحْصِي الأَنْفَاسِ وَ رَبُّ الْجَنَّةِ وَ النَّاسِ لَا يُشَدُّ كِلْ عَلَيْهِ شَيْءٌ ءَ وَ لَا يُضَدُّ جِرَّهُ صَدْرًاخُ
الْمُسْتَصْرِخِينَ وَ لَا يُبْرِمُهُ إِحْلَاحُ الْمُلْحِحِينَ الْعَاصِمِ لِلصَّالِحِينَ وَ الْمُؤَفَّقُ لِلْمُفْلِحِينَ وَ مَوْلَى الْعَالَمِينَ الَّذِي اسْتَحَقَّ مِنْ كُلِّ مَنْ خَلَقَ أَنْ يُشْكُرَهُ
وَ يَحْمَدَهُ أَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الشَّدَّةِ وَ الرَّخَاءِ وَ أُوْمِنُ بِهِ وَ بِمَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ.

1_ ستایش خدای را سزااست که در یگانگی اش بلند مرتبه و با یکتایی اش به آفریدگان نزدیک است؛ سلطنتش پر جلال و در ارکان آفرینش بزرگ است. او در جای خود بر همه چیز احاطه دارد و بر تمامی آفریدگان به قدرت و برهان خود چیره است.

همواره ستوده بوده و خواهد بود . اوست آفریننده آسمان ها و گستراننده زمین ها و حکمران آن ها. مقدس و منزه از خصایص آفریده هاست و در منزه بودن خود نیز از تقدیس همگان برتر است. همو پروردگار فرشتگان و روح؛ افزونی بخش آفریده ها و نعمت دهنده موجودات است.

او همه دیده ها را

می بیند ولی دیده ها هرگز او را نبینند، کریم و بردبار و شکیباست. رحمتش جهان شمول است و با عطایش منت گذار. در انتقام بی شتاب است و در کیفر افراد سزاوار عذاب، شتاب نکند . بر پنهان ها آگاه و بر درون ها دانا، پوشیده ها بر او آشکار و پنهان ها بر او روشن است. او راست فراگیری و چیرگی بر هر موجودی. او را همانندی نیست و هموست ایجادگر هر موجودی هنگامی که چیزی نبود. جاودانه و عدل گستر است. جز او خداوندی نباشد و اوست عزیز و حکیم.

دیده ها را بر او راهی نیست و اوست دریابنده دیده ها. بر پنهانی ها آگاه و بر

کارها داناست. کسی از دیدن به وصف او نرسد و بر چگونگی او از نهان و آشکار دست نیابد مگر به آنچه خود (عزّوجلّ) بنماید و بشناساند. و گواهی می‌دهم که او «الله» است. همو که قداستش سراسر روزگاران را فراگرفته و نورش ابدیت را شامل است. بی‌مشاور، فرمانش اجرا، بی‌شریک تقدیرش امضا شود و در سامان دهی، او را شریک و در تدبیر تفاوتی نیست. صورت آفرینش او را الگویی نبوده و آفریدگان را بدون یاور و رنج و چاره جویی، هستی بخشیده است. جهان با ایجاد او موجود و با آفرینش او پدیدار شده است.

پس اوست «الله» که معبودی جز او نیست. همو که صنّعش استوار است و ساختمان آفرینش زیبا. دادگری است که ستم روا نمی‌دارد و کریمی که کارها به او باز می‌گردد.

و گواهی می‌دهم که او «الله» است که آفریدگان در برابر بزرگی اش فروتن و در مقابل عزّتش رام و به توانایی اش تسلیم و به هیبت و بزرگی اش فروتن اند. پادشاه هستی‌ها و چرخاننده سپهرها و رام‌کننده آفتاب و ماه که هر یک تا مدت معین جریان یابند. او پرده شب را به روز و پرده روز را به شب _ که شتابان در پی آن است _

پیچد و بگستراند. اوست کوبنده هر ستمگر سرکش و نابودکننده هر شیطان رانده شده. نه او را ناسازی و نه برایش انباز و مانندی باشد. یکتا و بی‌نیاز، نه زاده و نه زاییده شده، او را همتایی نبوده، خداوند یگانه و پروردگار بزرگوار است. بخواهد و به انجام رساند. اراده کند و حکم نماید. بداند و بشمارد. بمیراند و زنده کند. نیازمند و بی‌نیاز گرداند. بخنداند و بگریاند. نزدیک آورد و دور برد. بازدارد و عطا کند. او راست پادشاهی و ستایش. به دست توانای اوست تمام نیکی. و هموست بر هر چیز توانا.

شب را در روز و روز را در شب فرو برد. معبودی جز او نیست؛ گران مایه و آمرزنده؛ اجابت کننده دعا و افزاینده عطا، بر شمارنده نفس ها؛ پروردگار پری و انسان. چیزی بر او مشکل ننماید، فریاد فریادکنندگان او را آزرده نکند و اصرار اصرارکنندگان او را به ستوه نیاورد. او را ستایش فراوان و سپاس جاودانه می گویم بر شادی و رنج و بر آسایش و سختی و به او و فرشتگان و کتاب ها و پیامبرانش ایمان دارم .

2_ اَسْمَعُ أَمْرَهُ وَأُطِيعُ وَأُبَادِرُ إِلَى كُلِّ مَا يَرْضَاهُ وَاسْتَسْلِمُ لِقَضَائِهِ رَغْبَةً فِي طَاعَتِهِ وَخَوْفًا مِنْ عُقُوبَتِهِ لِأَنَّهُ اللَّهُ الَّذِي لَا يُؤْمَنُ مَكْرَهُ وَلَا يَخَافُ جَوْرَهُ وَأُفِرُّ لَهُ عَلَى نَفْسِي بِالْعُبُودِيَّةِ وَأَسْتَهْدُ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَأُودِي مَا أَوْحَى إِلَيَّ حَذْرًا مِنْ أَنْ لَا أَفْعَلَ فَتَحُلَّ بِي مِنْهُ قَارِعَةٌ لَا يَدْفَعُهَا عَنِّي أَحَدٌ وَ إِنْ عَظُمَتْ حِيلَتُهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِأَنَّهُ قَدْ عَلَّمَنِي أَنِّي إِنْ لَمْ أَبْلُغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيَّ فَمَا بَلَّغْتُ رِسَالَتَهُ وَقَدْ صَدَّ جَنِّي تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْعِصْمَةَ وَهُوَ اللَّهُ الْكَافِي الْكَرِيمُ فَأَوْحَى إِلَيَّ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلَيٍّ يَعْزِمُ عَلَى الْخِلَافَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ .

مَعَاشِرَ النَّاسِ مَا قَصَّرْتُ فِي تَبْلِيغِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ وَأَنَا مُبَيِّنٌ لَكُمْ سَبَبَ نَزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ إِنَّ جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَبَطَ إِلَيَّ مِرَارًا ثَلَاثًا يَأْمُرُنِي عَنِ السَّلَامِ رَبِّي وَهُوَ السَّلَامُ أَنْ أَقُومَ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ هَدًى فَأُعَلِّمُ كُلَّ أَيْضٍ وَأَسْوَدَ أَنْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخِي وَوَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي وَالْإِمَامُ مِنْ بَعْدِي الَّذِي مَحَلُّهُ مِنِّي مَحَلُّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَهُوَ وَلِيُّكُمْ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيَّ بِذَلِكَ آيَةً مِنْ كِتَابِهِ _ إِنَّمَا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ _ وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَهُوَ رَاكِعٌ يَرِيدُ

2_ فرمان او را گردن می نهم و اطاعت می کنم؛ و به سوی خشنودی او می شتابم و به حکم او تسلیمم؛ چرا که به فرمانبری او آرزومند و از کیفر او ترسانم. زیرا او خدایی است که کسی از مکرش در امان نبوده و از بی عدالتی اش ترسان نباشد (زیرا او را ستمی نیست) و اکنون به عبودیت خویش و پروردگاری او گواهی می دهم. و وظیفه خود را در آنچه وحی شده انجام می دهم مباد که از سوی او عذابی فرود آید که کسی را یارای دورساختن آن از من نباشد. هر چند توان چاره جویی اش بسیار باشد. معبودی جز او نیست _ همو که اعلام فرموده که اگر آنچه (دربارۀ علی) نازل کرده به مردم نرسانم، وظیفۀ رسالتش را انجام نداده ام؛ و خداوند تبارک و تعالی امنیت از [آزار] مردم را برایم تضمین کرده و البته که او کفایت کننده و بخشنده است.

از جانب خداوند به من وحی رسیده است: ای پیامبر! آنچه را از سوی پروردگارت به تو _ در باره خلافت علی بن ابی طالب _ فرو آمده ، برسان و اگر این کار را نکنی پیام او را نرسانده ای ، و خدا تو را از گزند مردم نگاه می دارد.

ای گروه مردم! شاهد باشید که من در رساندن فرمان خداوند هیچ کوتاهی نکردم، بدانید که جبرئیل در این سفر سه مرتبه از جانب خداوند بر من نازل شده و پس از ابلاغ سلام الهی مرا مأمور کرده است که در مقابل همگان سفارش او را ابلاغ نموده و بگویم: علی بن ابی طالب برادر و وصی، و خلیفه و امام بعد از من است، و او نزد من همان جایگاه هارون نزد موسی را دارد، جز اینکه پس از من پیامبری نخواهد بود. و او پس از خدا و رسول، ولی و سرپرست شماست و خداوند متعال در این خصوص آیه ای بدین مضمون بر من نازل فرموده که: « همانا سرپرست شما خدا

و پیامبرش و کسانی هستند که ایمان آورده اند، و نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.»(1) و آن شخص علی بن ابی طالب است که نماز به پای داشته و در حال رکوع زکات پرداخته ، و اوست که پیوسته و در همه حال متوجه خداوند بوده است و در تمام کارها او را در نظر می گیرد.

3_ وَ سَأَلْتُ جَبْرِيْلَ أَنْ يَسْتَعْفِيَ لِي عَنْ تَبْلِيغِ ذَلِكَ إِلَيْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ لِعِلْمِي بِقِلَّةِ الْمُتَّقِينَ وَ كَثْرَةِ الْمُنَافِقِينَ وَ إِدْعَائِ الْآمِثِينَ وَ خْتَلِ الْمُسْتَهْزِئِينَ بِالْإِسْلَامِ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ بِأَنَّهُمْ يَقُولُونَ بِالْحَسَنَةِ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ يَحْسَبُونَهُ هَيْئًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ وَ كَثْرَةَ أَذَاهُمْ لِي فِي غَيْرِ مَرَّةٍ حَتَّى سَدَّ مَوْبِئِي أَذْنًا وَ زَعَمُوا أَنِّي كَذَلِكُ لِكَثْرَةِ مُلَاذِمَتِهِ إِلَيَّ وَ إِقْبَالِي عَلَيْهِ حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي ذَلِكَ قُرْآنًا «وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أَذُنٌ - قُلْ أَذُنٌ عَلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ أَذُنٌ - خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» الْآيَةَ

وَ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُسَمِّيَ بِأَسْمَائِهِمْ لَسَمَّيْتُ ، وَ أَنْ أُوْمِي إِلَيْهِمْ بِأَعْيَانِهِمْ لَأُوْمَأْتُ وَ أَنْ أَدُلَّ عَلَيْهِمْ لَدَلْتُ وَ لَكِنِّي وَ اللَّهُ فِي أُمُورِهِمْ قَدْ تَكْرَمْتُ وَ كَلَّ ذَلِكَ لَا يَرْضَى اللَّهُ مِنِّي إِلَّا أَنْ أُبَلِّغَ مَا أَنْزَلَ إِلَيَّ ثُمَّ تَلَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلَيٍّ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ .

فَاعْلَمُوا مَعَاشِرَ النَّاسِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَكُمْ وَلِيًّا وَ إِمَامًا مُفْتَرَضًا طَاعَتُهُ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ عَلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ وَ عَلَى الْبَادِي وَ الْحَاضِرِ وَ عَلَى الْأَعْجَمِيِّ وَ الْعَرَبِيِّ وَ الْحُرِّ وَ الْمَمْلُوكِ وَ الصَّغِيرِ وَ الْكَبِيرِ وَ عَلَى الْأَبْيَضِ وَ الْأَسْوَدِ وَ عَلَى كُلِّ مَوْحِدٍ مَاضٍ حُكْمُهُ جَائِزٌ قَوْلُهُ نَافِذٌ أَمْرُهُ مَلْعُونٌ مَنْ خَالَفَهُ مَرْحُومٌ مَنْ تَبِعَهُ مُؤْمِنٌ مَنْ صَدَّقَهُ فَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ لِمَنْ سَمِعَ مِنْهُ وَ أَطَاعَ لَهُ .

ص: 192

مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُ آخِرُ مَقَامٍ أَقْوَمُهُ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ هَدَى فَاسْتَمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَتَقَادُوا لِأَمْرِ رَبِّكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ مَوْلَاكُمْ وَإِلَهُكُمْ ثُمَّ مِنْ دُونِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَلِيَّكُمْ الْقَانِمُ الْمُخَاطَبُ لَكُمْ ثُمَّ مِنْ بَعْدِي عَلِيٌّ وَلِيَّكُمْ وَإِمَامُكُمْ بِأَمْرِ رَبِّكُمْ ثُمَّ الْإِمَامَةُ فِي ذُرِّيَّتِي مِنْ وُلْدِهِ إِلَى يَوْمِ تَلْقَوْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا حَلَالَ إِلَّا مَا أَحَلَّهُ اللَّهُ وَلَا حَرَامَ إِلَّا مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَرَفْنِي الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَأَنَا أَفْضَلُ لِمَا عَلَّمَنِي رَبِّي مِنْ كِتَابِهِ وَحَلَالِهِ وَحَرَامِهِ إِلَيْهِ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ أَحْصَاهُ اللَّهُ فِيَّ وَكُلُّ عِلْمٍ عَلِمْتُ فَقَدْ أَحْصَيْتُهُ فِي إِمَامِ الْمُتَّقِينَ وَ مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا عَلَّمْتُهُ عَلَيًّا وَهُوَ الْإِمَامُ الْمُبِينُ مَعَاشِرَ النَّاسِ لَا تَضِلُّوا عَنْهُ وَلَا تَتَفَرُّوا مِنْهُ وَلَا تَسْتَكْبِرُوا [وَلَا تَسْتَكْفُرُوا] مِنْ وَلَايَتِهِ فَهُوَ الَّذِي يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَيَعْمَلُ بِهِ وَيُزْهِقُ الْبَاطِلَ وَيَنْهَى عَنْهُ وَلَا تَأْخُذْهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ ثُمَّ إِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَهُوَ الَّذِي فَدَى رَسُولَهُ بِنَفْسِهِ وَهُوَ الَّذِي كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا أَحَدٌ يَعْبُدُ اللَّهَ مَعَ رَسُولِهِ مِنَ الرِّجَالِ غَيْرِهِ مَعَاشِرَ النَّاسِ فَضَّلُوهُ فَقَدْ فَضَّلَهُ اللَّهُ وَاقْبَلُوهُ فَقَدْ نَصَبَهُ اللَّهُ.

3_ من در ابتدا از جبرئیل خواستم مرا از رساندن این مطلب به شما معاف بدارد زیرا می دانستم که اهل نفاق و نیرنگ بر پرهیزکاران امت غالبند، و مسخره کنندگان اسلام را می شناختم، همان ها که در کتاب خدا این گونه وصف شده اند که : چیزی با دهان خویش می گویند که در دل ایشان نیست، و آن را [سخنی کوچک و آسان] می پنداشتند و حال آنکه نزد خداوند بزرگ و عظیم است، و آن قدر مرا آزار دادند که مرا اُذُن (گوش شنوا) نامیدند، و دلیل این نام گذاری این بود که می پنداشتند من شنوای هر سخنی می باشم، تا اینکه خداوند این آیه را نازل فرمود: « و از آنان کسانی اند که پیامبر را می آزارند و می گویند: او سرا پا گوش است_ شنوای

سخن هر کسی است۔ بگو: او گوش شنوای خوبی برای شما است، (یعنی برای کسانی که می پنداشتند او اذن است) به خدا ایمان دارد و سخن مؤمنان را باور می کند» (1).

ای مردم! اگر بخواهم می توانم نام های یکایک آنان را بشمارم، و خصوصیات کامل و تفصیل امورشان را ذکر کنم، ولی به خدا قسم این کار شایسته حال من و نزد خداوند نیز پسندیده نیست و جز آنچه وحی شده را نگویم، سپس این آیه (تبلیغ) را خواند: « ای پیامبر آنچه را از سوی پروردگارت به توفرو آمده۔ در باره علی بن ابی طالب۔ برسان و اگر این کار را نکنی پیام او را نرسانده باشی، و خدا تو را از گزند مردم نگاه می دارد.

پس ای گروه مردم! بدانید که خداوند متعال علی بن ابی طالب را بر شما ولی و امام قرار داده، و اطاعت او را بر تمام گروه های مهاجر و انصار و تابعین آنان، و بر حاضر و غایب و عرب و عجم و کوچک و بزرگ و عبد و آزاد و بر هر خداپرست واجب فرموده است، او باید فرمانش اجرا، و سخنش مقبول، و امرش نافذ شود، مخالف او ملعون، و پیرو او مشمول رحمت خداوند است، و هر کس او را تصدیق کند و به او گوش بسپارد و از او اطاعت کند مشمول غفران خداوند گردد.

ای گروه مردم! اینجا آخرین محلّ گردهمایی و گفت و گوی من با شما است، پس امر پروردگارتان را نیک بشنوید و اطاعت کنید، زیرا خداوند مولی و معبود شما است، و پس از او فرستاده اش محمد، در برابر شما ایستاده و شما را خطاب می کند، و پس از من به امر پروردگار متعال «علی» ولی خدا و سرپرست شماست و پس از او تا پایان عمر شما، فرزندان او مولی و امامند. حلال همان است که خدا

ص: 194

فرموده، و حرام همان که او ممنوع داشته است، او حلال و حرام را به من آموخت، و من تمام علوم خدادادی و قرآنی و حلال و حرام را به علی دادم!

ای مردم! خداوند متعال تمام علوم را به من عطا فرمود، و من هم تمام آن را به علی بن ابی طالب - پیشوای پرهیزکاران و امام مبین - تعلیم نمودم. ای مردم از علی غافل نشوید و او را ترك نکنید، و از ولایتش خودداری نکنید، او راهنمای به حق و عامل به آن است، باطل را نابود و از آن منع می کند، و در راه خدا از سرزنش دیگران متزلزل نمی شود، او اولین مؤمن به خدا و رسول و فدایی پیامبر است، او در حالی با رسول خدا به عبادت خداوند پرداخت که همه شما بت پرست بودید. ای مردم! علی را بزرگ و محترم شمارید که خداوند او را برتر قرار داده است. و به او روی آورید که خداوند او را منصوب کرده است.

4_ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُ إِمَامٌ مِنَ اللَّهِ وَلَنْ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَى أَحَدٍ أَنْكَرَ وَلَا يَتَّبِعُهُ وَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُ حَتَّمَا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَفْعَلَ ذَلِكَ بِمَنْ خَالَفَ أَمْرَهُ فِيهِ وَ أَنْ يَعَذِّبَهُ عَذَابًا شَدِيدًا نَكْرًا أَبَدَ الْأَبَادِ وَ دَهْرَ الدُّهُورِ فَاحْذَرُوا أَنْ تُخَالِفُوهُ فَتَصَلُّوا نَارًا وَقُودَهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ.

إِيَّهَا النَّاسُ بِي وَ اللَّهُ بُشِّرَ الْأَوْلُونَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ أَنَا خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الْحُجَّةُ عَلَى جَمِيعِ الْمَخْلُوقِينَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ فَمَنْ شَكَ فِي ذَلِكَ فَهُوَ كَافِرٌ كُفْرَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَ مَنْ شَكَ فِي شَيْءٍ مِنْ قَوْلِي هَذَا فَقَدْ شَكَ فِي الْكُلِّ مِنْهُ وَ الشَّاكُّ فِي ذَلِكَ فَلَهُ النَّارُ مَعَاشِرَ النَّاسِ حَبَانِي اللَّهُ بِهَذِهِ الْفَضِيلَةِ مَنَّاً مِنْهُ عَلَيَّ وَ إِحْسَاناً مِنْهُ إِلَيَّ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ مِنِّي أَبَدَ الْأَبَدِينَ وَ دَهْرَ الدَّاهِرِينَ عَلَى كُلِّ حَالٍ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ فَصَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِي مِنْ ذَكَرٍ وَ أَنْتَى بِنَا أَنْزَلَ اللَّهُ

الرِّزْقَ وَبَقِيَ الْخَلْقُ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَعْضُوبٌ مَعْضُوبٌ مَنْ رَدَّ عَلَيَّ قَوْلِي هَذَا وَلَمْ يُوَافِقْهُ إِلَّا إِنَّ جِبْرَائِيلَ خَبَّرَنِي عَنِ اللَّهِ تَعَالَى بِذَلِكَ وَيَقُولُ مَنْ عَادَى عَلِيًّا وَلَمْ يَتَوَلَّهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَتِي وَغَضَبِي فَلتَنْظُرْ نَفْسُ مَا قَدَمْتَ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ أَنْ تُخَالِفُوهُ فَتَزِلَّ قَدَمُ بَعْدَ ثبوتِهَا إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُ جَنِبَ اللَّهُ الَّذِي ذَكَرَ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ تَعَالَى أَنْ تَقُولَ نَفْسُ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ مَعَاشِرَ النَّاسِ تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَافْتَهُمُوا آيَاتِهِ وَانظُرُوا إِلَى مُحْكَمَاتِهِ وَلَا تَتَّبِعُوا مُتَشَابِهَهُ فَوَاللَّهِ لَنْ يَبَيِّنَ لَكُمْ زَوَاجِرَهُ وَلَا يُوَضِّحُ لَكُمْ تَقْسِيمَ يَرَهُ إِلَّا الَّذِي أَنَا آخِذٌ بِيَدِهِ وَمُصْعِدُهُ إِلَيَّ وَشَائِلٌ بَعْضِيهِ وَمُعَلِّمُكُمْ أَنْ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيُّ مَوْلَاهُ وَهُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخِي وَوَصِيِّ وَمَوْلَانِي مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَهَا عَلَيَّ. 4_ ای مردم، علی از جانب خداوند امام و رهبر شما است، و منکر ولایت او از آمرزش و غفران الهی به دور، و به طور قطع مشمول عذاب الهی و آتش سوزان است، از مخالفت با او برحذر باشید و گر نه به آتشی داخل شوید که سوختش آدیان و سنگ هابند، و برای کافران مهیا شده است.

ای مردم! همه انبیا و مرسلین گذشته به نبوت من بشارت داده شده اند، و من خاتم انبیا و مرسلین، و حجّت خدا بر همه اهل آسمان و زمین هستم، پس هر کس در این مورد تردید کند همچون دوران جاهلیت کافر است. و هر کس در باره قسمتی از گفتار من شك نماید به همه گفتارم تردید نموده است و مستحق آتش خواهد بود. ای مردم! این فضیلت و نعمتی است که خداوند متعال مرا اعطا فرموده، هیچ معبودی جز او نیست، او را پیوسته حمد و سپاس گفته و از انعام و احسان خداوند همیشه تشکر می کنم.

ای مردم! علی را برتر بدانید که او پس از من، از همه مردم برتر است، به برکت ما (اهل بیت) است که مردم مشمول نعمت و رحمت خداوند قرار می گیرند، و جبرئیل مرا خبر داده است که خداوند متعال می فرماید: هر کس با علی مخالفت و دشمنی کند ملعون و مغضوب بوده، از رحمت من دور می شود. و هر کسی باید بنگرد که برای فردای قیامت چه عملی پیش فرستاده است، و برسید از اینکه دوباره دچار لغزش شوید که خداوند بدانچه می کنید آگاه است.

ای مردم! بدانید که علی بن ابی طالب جنب (کنار) پروردگار است، و او مصداق این آیه است: «توبه و انابه کنید تا کسی نگوید: دریغ بر آن کوتاهی هایی که در اطاعت فرمان خدا کردم» (1). ای گروه مردم! در باره قرآن بیندیشید، و از آیاتش سر در آورید، و همیشه به محکمت آن ناظر باشید، و نباید از آیات متشابه پیروی کنید، و قسم به خدا که کسی نمی تواند حقایق و دقایق قرآن را تفسیر و بیان کند مگر علی بن ابی طالب که برادر و وصی من است. و همزمان دست علی را گرفته و بالا برد؛ به حدی که زیر بازوی آن حضرت هویدا شد. «و فرمود:» و من به شما اعلام می کنم: کسی که من مولای اویم علی مولای او است، و ولایت او از جانب خداوند با عزت و جلال بر من نازل شده است.

5_ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ عَلِيًّا وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ وُلْدِي هُمُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ وَ الْقُرْآنُ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ فَكُلُّ وَاحِدٍ مُنْبِئٌ عَنِ صَاحِبِهِ وَ مُوَافِقٌ لَهُ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ هُمْ أُمَّتَاءُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ حُكْمَاؤُهُ فِي أَرْضِهِ أَلَا وَ قَدْ أَدَّيْتُ أَلَا وَ قَدْ بَلَّغْتُ أَلَا وَ قَدْ أَسَّعْتُ أَلَا وَ قَدْ أَوْصَيْتُ أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ وَ أَنَا قُلْتُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَلَا إِنَّهُ

ص: 197

لَيْسَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرَ أَخِي هَذَا وَلَا تَحِلُّ إِمْرَةُ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدِي لِأَحَدٍ غَيْرِهِ ثُمَّ صَدَّرَ بِيَدِهِ إِلَى عَضُدِهِ فَرَفَعَهُ وَكَانَ مُنْذُ أَوَّلِ مَا صَدَّ عَدَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شَالَ عَلِيًّا حَتَّى صَارَتْ رِجْلُهُ مَعَ رُكْبَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ: مَعَاشِرَ النَّاسِ هَذَا عَلِيٌّ أَخِي وَوَصِيِّي وَوَايِي عِلْمِي وَخَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي وَعَلَى تَفْسِيرِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالدَّاعِي إِلَيْهِ وَالْعَامِلُ بِمَا يَرْضَاهُ وَالْمُحَارِبُ لِأَعْدَائِهِ وَالْمُوَالِي عَلَى طَاعَتِهِ وَالنَّاهِي عَنِ مَعْصِيَتِهِ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْإِمَامُ الْهَادِي وَقَاتِلُ التَّاكِيثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ بِأَمْرِ اللَّهِ أَقُولُ وَمَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ بِأَمْرِ رَبِّي أَقُولُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَالْعَنْ مَنْ أَنْكَرَهُ وَاغْضَبْ عَلَيَّ مَنْ جَحَدَ حَقَّهُ.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَ عَلَيَّ أَنَّ الْإِمَامَةَ بَعْدِي لِعَلِيِّ وَلِيِّكَ عِنْدَ تَبْيَانِي ذَلِكَ وَنَصَبِي إِيَّاهُ بِمَا أَكْمَلْتَ لِعِبَادِكَ مِنْ دِينِهِمْ وَأَتَمَمْتَ عَلَيْهِمْ بِنِعْمَتِكَ وَرَضِيتَ لَهُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَقُلْتَ وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ وَكَفَى بِكَ شَهِيدًا أَنِّي قَدْ بَلَغْتُ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّمَا أَكْمَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ دِينَكُمْ بِإِمَامَتِهِ فَمَنْ لَمْ يَأْتَمْ بِهِ وَبِمَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ مِنْ وُلْدِي مَنْ صُلِبَ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالْعَرِضِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ هَذَا عَلِيٌّ أَنْصَرُّكُمْ لِي وَأَحَقُّكُمْ بِي وَأَقْرَبُكُمْ إِلَيَّ وَأَعَزُّكُمْ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنَا عَنْهُ رَاضِيَانِ وَمَا نَزَلَتْ آيَةٌ رَضِيَ إِلَّا فِيهِ وَمَا خَاطَبَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا بَدَأَ بِهِ وَلَا نَزَلَتْ آيَةٌ مَدْحٍ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا فِيهِ وَلَا شَهِدَ بِالْجَنَّةِ فِي هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ إِلَّا لَهُ وَلَا أَنْزَلَهَا فِي سِوَاهُ وَلَا مَدَحَ بِهَا غَيْرَهُ مَعَاشِرَ النَّاسِ هُوَ نَاصِرُ دِينِ اللَّهِ وَالْمُجَادِلُ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ وَهُوَ النَّعِيُّ النَّعِيُّ الْهَادِي الْمَهْدِيُّ نَبِيُّكُمْ خَيْرُ نَبِيِّ وَوَصِيِّكُمْ

خَيْرٌ وَصِيٍّ وَبَنُوهُ خَيْرٌ الْأَوْصِيَاءِ مَعَاشِرَ النَّاسِ ذُرِّيَةُ كُلِّ نَبِيٍّ مِنْ صُلْبِهِ وَذُرِّيَّتِي مِنْ صُلْبِ عَلِيٍّ.

5_ ای گروه مردم! علی و اولاد پاکش ثقل اصغرند، و قرآن مجید ثقل اکبر است و هر کدام از آن دو مؤید و موافق دیگری خواهد بود، و هرگز از همدیگر جدا نخواهند شد تا روزی که در کنار حوض به من رسند، آنانامینان و حکمای خداوند در روی زمین هستند. ای مردم! همه آگاه باشید که من تمام این مطالب را که ابلاغ کردم و به گوش شما رساندم، همگی کلام خدا بود و من از جانب او گفتم، که به جز برادرم علی بن ابی طالب کسی سزاوار منصب امارت و امامت نیست، و پس از من کسی را نشاید که عنوان امیر المؤمنین را به او نسبت دهند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که علی بن ابی طالب علیه السلام را از اول روی منبر برده بود، در این حال، دست خود را دراز کرد، و بازوی او را گرفت و بلند نمود تا آنجا که پاهای آن حضرت مقابل زانوی پیامبر قرار گرفت و فرمود:

ای مردم! این علی برادر و وصی، و حافظ علم من، و جانشینم بر امت است، او مفسر قرآن و دعوت کننده به سوی خدا و عامل به اعمال پسندیده الهی و جنگاور با دشمنان خدا است. او امر کننده به طاعت؛ و نهی کننده از معصیت است، او جانشین پیامبر و امیر مؤمنان و پیشوای هدایت گر است، و با عهد شکنان و ستمکاران و خارج شدگان از دایره حق به فرمان خدا می جنگد. به فرمان خدا می گویم. و سخن من تغییر ناپذیر است. زیرا به فرمان پروردگارم می گویم: پروردگارا، دوستدارانش را دوست، و دشمنانش را دشمن بدار، و منکر او را لعنت، و بر هر کس که حقش را پایمال کند غضب فرما.

پروردگارا، بر من نازل نمودی که امامت پس از من برای علی بن ابی طالب است

و او را به این مقام منصوب نمودم تا شریعت خود را برای بندگانت به کمال رسانی، و نعمت خود را بر ایشان تمام کنی، و اسلام را دین آنان بپسندی، خود در قرآن فرموده ای: « و هر کس که جز اسلام دینی بجوید هرگز از او پذیرفته نشود و او در آخرت از زیان کاران است» (1).

پروردگارا، تو را به گواهی می گیرم و تو بس گواهی بر اینکه وظیفه تبلیغی خود را انجام دادم.

ای گروه مردم! بی شک خداوند دین خود را با امامت علی به کمال رساند، پس کسی که از او پیروی نکند و به خلفای پس از او که همه تا روز قیامت از فرزندان من هستند اقتدا ننماید، کارها و اعمال او تباه و نابود شود و برای همیشه در آتش بماند، و عذابشان سبک نشود و مهلت نیابند.

ای مردم! این علی بیش از همه شما مرا یاری کرده، سزاوارترین و نزدیک شما به من است. علی از همگی شما نزد من ارجمند تر است، من و خداوند عزّ و جل از او راضی و خشنودیم، و تمام آیاتی که بر رضایت خدا دلالت می کنند در باره او نازل شده است، و تمام خطاب های «یا ایها الذّین آمنوا» در قرآن به او آغاز شده است، و همه آیات مدح در کتاب خدا _ قرآن کریم _، در باره اوست، و سوره هل ائی که گواهی بر دخول بهشت داده، تنها در شأن او نازل شده، و جز او را در این سوره نستوده است.

ای مردم! علی یاور دین خدا و مدافع رسول است، او با تقوی، پاک سرشت، هادی و مهدی است، پیامبر شما بهترین پیامبران، و وصی او بهترین اوصیا و فرزندانش بهترین جانشینان اویند. ای مردم! نسل هر پیامبری از صلب اوست، و نسل من از صلب علی است.

ص: 200

6_ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ إِبْلِيسَ أَخْرَجَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ بِالْحَسَدِ فَلَا تَحْسُدُوهُ فَتَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَتَرَلَّ أَقْدَامُكُمْ فَإِنَّ آدَمَ أَهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ لِحَطِيبَةٍ وَاحِدَةٍ وَهُوَ صَمُوعُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَيْفَ بِكُمْ وَأَنْتُمْ أَنْتُمْ وَمِنْكُمْ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُبْعِضُ عَلِيًّا إِلَّا سَقَمَى وَلَا يَتَوَالَى عَلِيًّا إِلَّا تَقَى وَلَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مُؤْمِنٌ مُخْلِصٌ وَفِي عَلِيٍّ وَاللَّهِ نَزَلَتْ سُورَةُ وَالْعَصْرِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَى آخِرِهَا مَعَاشِرَ النَّاسِ قَدْ اسْتَشْهَدْتُ اللَّهَ وَبَلَّغْتُكُمْ رَسُولِي وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مَعَاشِرَ النَّاسِ اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالتُّورِ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا مَعَاشِرَ النَّاسِ التُّورُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي مَسَلُوكٍ ثُمَّ فِي عَلِيٍّ ثُمَّ فِي النَّسْلِ مِنْهُ إِلَى الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ الَّذِي يَأْخُذُ بِحَقِّ اللَّهِ وَبِكُلِّ حَقٍّ هُوَ لَنَا لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ جَعَلَنَا حُجَّةً عَلَى الْمُقْصِرِينَ وَالْمُعَانِدِينَ وَالْمُخَالَفِينَ وَالْخَائِنِينَ وَالْأَثِمِينَ وَالظَّالِمِينَ مِنْ جَمِيعِ الْعَالَمِينَ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ أَنْذِرْكُمْ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِي الرُّسُلُ أَفَإِنْ مِتُّ أَوْ قُتِلْتُ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ إِلَّا وَإِنَّ عَلِيًّا هُوَ الْمَوْصُوفُ بِالصَّبْرِ وَالشُّكْرِ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ وَوَلَدِي مِنْ صَدِّ لِبِهِ مَعَاشِرَ النَّاسِ لَا تَمُنُّوا عَلَى اللَّهِ إِسْلَامَكُمْ فَيَسْحَطَ عَلَيْكُمْ وَيَصِيبَكُمْ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لِبِالْمُرْصَادِ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أَيْمَةٌ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَنْصَرُونَ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ وَأَنَا بَرِيئَانِ مِنْهُمْ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُمْ وَانْصَارُهُمْ وَأَتْبَاعُهُمْ وَأَشِدَّ يَأْعُهُمْ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَيْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ أَصْحَابُ الصَّحِيفَةِ فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ فِي صَحِيفَتِهِ قَالَ فَذَهَبَ عَلَى النَّاسِ إِلَّا شِرْذِمَةً

6_ ای گروه مردم! به راستی، ابلیس به سبب حسادت آدم را از بهشت بیرون فرستاد، پس شما حسد نورزید که اعمالتان تباه شده و در نهایت منحرف می شوید، زیرا تنها يك خطا موجب شد آدم از بهشت به زمین هبوط نماید، در حالی که او برگزیده خداوند بود، تا چه رسد به شما با این وضعی که دارید که گروهی بنده خوب ولی گروهی دشمن خدا هستید. بدانید با علی دشمنی نورزد مگر شقی و تیره بخت و به علی مهر نورزد مگر پارسای خویشان دار، و جز اهل ایمان به او اعتماد ندارد، و قسم به خدا که سوره والعصر (الا الذین تا آخر) در باره علی نازل شده است. ای گروه مردم! سخن خداوند را برای شما نقل کردم و پیام خود را به شما رساندم، و بر پیامبر جز رساندن آشکارای پیام وظیفه ای نیست. ای مردم! ترس از خدای را چنان که شایسته ترس از اوست پیشه کنید، و مرگ شما نرسد مگر در حالی که مسلمان باشید.

ای مردم! به خدا و پیامبرش و نوری که با او نازل شده (قرآن) ایمان بیاورید پیش از آنکه چهره هایی را محو و ناپدید کنیم آن گونه که آنها را به پشت سرشان بگردانیم. ای گروه مردم! نور خداوند در من، و سپس در علی، راه یافته، و پس از آن در نسل او تا مهدی قائم جاری خواهد بود، مهدی از خاندان ماست، همو که حقّ خدا و هر حقّی را از ظالمان می ستاند، زیرا خداوند ما را حجّت بر اهل تقصیر و عناد و خلاف و خیانت و گناه و ستم و بر همه جهانیان قرار داده است.

ای مردم! شما را انذار می کنم که من فقط پیامبری هستم که پیش از او پیامبران و فرستادگان گذشتند، «پس اگر من بمیرم یا کشته شوم آیا شما به دوران جاهلیت_ (کفر) برخواهید گشت؟ و هر کس که عقب گرد کند هرگز به خدا زیانی نرساند، و به

زودی خدا سپاس گزاران را پاداش دهد.» بدانید در این سوره (و العصر) علی به صبر و شکر توصیف شده، و پس از او فرزندانم از صلب او چنین اند. ای گروه مردم! به خاطر اسلامتان بر خداوند متّ مگذارید که مشمول خشم خدا گردید و شما را عذاب کند و بدانید او در کمین است.

ای گروه مردم! پس از درگذشت من پیشوایانی ظهور کنند که شما را به سوی آتش جهنّم می خوانند، آنان در روز رستاخیز هیچ یاری و کمکی نشوند. ای گروه مردم! به راستی که خداوند و من از آنان بیزاریم. ای گروه مردم! آنان و تمام انصار و اعوان و پیروانشان در فروترین طبقه دوزخند و به راستی برای گردنکشان در قیامت بد جایگاهی است! بدانید که آنان اصحاب صحیفه اند، (پیمانی که منافقان در کنار خانه کعبه با هم بستند تا خلافت غصب نمایند) پس باید هر يك از شما در صحیفه اش نظر کند.

امام باقر علیه السلام (بیان کننده خطبه غدیر) فرمود: جز گروهی اندک، بقیه مردم جریان صحیفه را فراموش کرده اند.

7_ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنِّي أَدْعُهَا إِمَامَةً وَوِرَاثَةً فِي عَقِبِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَقَدْ بَلَغْتُ مَا أُمِرْتُ بِتَبْلِيغِهِ حُجَّةً عَلَى كُلِّ حَاضِرٍ وَغَائِبٍ وَعَلَى كُلِّ أَحَدٍ مِمَّنْ شَهِدَ أَوْ لَمْ يَشْهَدْ وَوَلِدٍ أَوْ لَمْ يُولَدْ فَلْيَبْلُغِ الْحَاضِرُ الْغَائِبَ وَالْوَالِدُ الْوَلَدَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَيَجْعَلُونَهَا مُلْكًا وَاغْتِصَابًا إِلَّا لَعَنَ اللَّهُ الْغَاصِبِينَ وَالْمُغْتَصِبِينَ وَعِنْدَهَا سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ فَيُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَكُنْ يَذَرُكُمْ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُ مَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَاللَّهُ مُهْلِكُهَا بِتَكْذِيبِهَا وَكَذَلِكَ يُهْلِكُ الْقُرَى وَهِيَ ظَالِمَةٌ كَمَا ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى وَ

هَذَا عَلَيَّ إِمَامُكُمْ وَوَلِيُّكُمْ وَهُوَ مَوَاعِيدُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَصَدِّقُ مَا وَعَدَهُ

مَعَاشِرَ النَّاسِ قَدْ ضَلَّ قَبْلَكُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ وَاللَّهُ لَقَدْ أَهْلَكَ الْأَوَّلِينَ وَهُوَ مُهْلِكُ الْآخِرِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ «ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ». كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ* وَيَلُومُنِي لِمَكَّدِيْنَ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَمَرَنِي وَنَهَانِي وَقَدْ أَمَرْتُ عَلِيًّا وَنَهَيْتُهُ فَعَلِمَ الْأَمْرَ وَالنَّهْيَ مِنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاسْمَعُوا لِأَمْرِهِ تَسَلَّمُوا وَأَطِيعُوا تَهْتَدُوا وَانْتَهُوا لِنَهْيِهِ تَرْتَدُّوا وَصِيرُوا إِلَى مُرَادِهِ وَلَا تَتَفَرَّقُوا بِكُمْ السُّبُلُ عَنْ سَبِيلِهِ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ أَنَا صِدِّيقُ اللَّهِ الْمُسَدِّقِ الَّذِي أَمَرَكُمْ بِاتِّبَاعِهِ ثُمَّ عَلِيٌّ مِنْ بَعْدِي ثُمَّ وَوَلَدِي مِنْ صُلْبِهِ أُنْمَةٌ يَهْدُونَ إِلَى الْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ثُمَّ قَرَأَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ إِلَى آخِرِهَا _ وَقَالَ فِي نَزَلَتْ وَفِيهِمْ نَزَلَتْ وَ لَهُمْ عَمَّتْ وَ إِيَاهُمْ خُصَّتْ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ أَلَا إِنَّ أَعْدَاءَ عَلِيٍّ هُمُ أَهْلُ الشَّقَاقِ وَ النَّفَاقِ وَ الْحَادُونَ وَ هُمُ الْعَادُونَ وَ إِخْوَانُ الشَّيَاطِينِ الَّذِينَ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا.

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَهُمُ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ _ أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَهُمُ الَّذِينَ وَصَّ لَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ: الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ _ أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَهُمُ الَّذِينَ وَصَّ لَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ: الَّذِينَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ آمِنِينَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ بِالسَّلَامِ أَنْ طَبَّتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ _ أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَهُمُ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ _ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

أَلَا إِنَّ أَعْدَاءَهُمْ يَصَلُّونَ سِجِّيًا أَلَا إِنَّ أَعْدَاءَهُمُ الَّذِينَ يَسَّ مَعُونَ لِجَهَنَّمَ شِدْهِقًا وَ هِيَ تَفُورُ وَ لَهَا زَفِيرٌ أَلَا إِنَّ أَعْدَاءَهُمُ الَّذِينَ قَالَ فِيهِمْ _ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا الْآيَةَ _ أَلَا إِنَّ أَعْدَاءَهُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ _ كُلَّمَا أَلْفَى فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ

يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ. قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَهُمُ الَّذِينَ يَحْسُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ مَعَاشِرَ النَّاسِ شَتَّانَ مَا بَيْنَ السَّعِيرِ وَالْجَنَّةِ عَدُوْنَا مِنْ ذَمَّةِ اللَّهِ وَلَعْنَةُ وَلِيَّتِنَا مَنْ مَدَحَهُ اللَّهُ وَأَحَبَّهُ.

7_ ای مردم! من خلافت را به صور امامت و وراثت در نسل خود تا روز قیامت باقی گذاشتم، و هر آنچه گفتمی بود گفتم و مأموریتم را به انجام رساندم، تا آنجا که برای هیچ کس؛ چه حاضر و چه غایب، چه آنان که متولد شده اند و چه آیندگان جای عذر و بهانه ای باقی نماند، پس سفارش های مرا به دیگران ابلاغ کنید، حاضران به غایبان، و پدر به فرزند خود تا روز قیامت برسانند و بدانید که عده ای امامت را ظالمانه غصب کرده، به صورت سلطنت در خواهند آورد، لعنت خدا بر آن دو گروهی که این مقام را به زور ستانده و غصب نمایند، ای جنیان و ای انسان ها! زود است که به حساب شما پردازیم و بر شما پاره ای از آتش و دود_ و مسی گداخته_ فرستاده شود و در آن صورت کمک نمی شوید.

ای گروه های مردم! خداوند پیوسته شما را غربال می کند تا پاك دلان و خوبان را از بدکرداران جدا نماید، و خداوند شما را از غیب با خبر نمی سازد.

ای مردم! خداوند هیچ قریه و شهری را جز به سبب تکذیب آیات الهی نابود نکرد، ولی این سنت جاری خداوندی است که هر جمعیت ظالمی را نابود می سازد همچنان که خداوند در کتابش بیان فرموده است، و این «علی» امام و سرپرست شماسست، او از وعده های الهی است، و البته خداوند متعال به عهد و وعده های خود عمل خواهد کرد.

ای مردم! بسیاری از گذشتگان شما گمراه، و به همین جهت به امر خداوند

هلاک شدند، پس متأخران نیز (به همان علت) مضمول آن هلاک گردند، خداوند متعال فرموده: «آیا پیشینیان را هلاک نکردیم . سپس پسینیان (مانند کفار مکه) را نیز در پی آنان روانه خواهیم کرد. آری با گنهکاران چنین می کنیم. در آن روز وی بر تکذیب کننده گان. (1)

ای گروه مردم! خداوند مرا امر و نهی فرموده، و من نیز علی را، پس علی امر و نهی را از پروردگارش دریافته، بنا بر این به سخنانش گوش دهید تا سالم بمانید، و او را اطاعت کنید تا هدایت شوید، و از نواهی او دست بردارید تا به راه راست افتید، و مطابق میل او حرکت کنید تا مبادا راه های مختلف، شما را از راه او جدا کند.

ای گروه مردم! من همان صراط مستقیم و راه راستی هستم که خداوند به شما امر فرموده از آن پیروی کنید. و بعد از من علی بن ابی طالب، سپس فرزندان من از صلب او صراط مستقیم هستند. همان پیشوایانی که مردم را به راه حق هدایت می نمایند، و بدان وسیله دادگری می کنند.

آن گاه سوره حمد را تلاوت نمود: «سپاس و ستایش خدای راست. پروردگار جهانیان. آن بخشاینده مهربان. خداوند و فرمانروای روز قیامت . تنها تو را می پرستیم ، و تنها از تو یاری می خواهیم. ما را به راه راست هدایت فرما. راه کسانی که به آنان نعمت دادی نه «راه» مغضوبان و نه «راه» گمراهان».

و اشاره فرمود به اینکه این آیات شریفه در حق من و در باره آنان نازل شده است، آنان دوستان خدایند، نه بییمی بر آن هاست و نه اندوهگین می شوند، بدانید که به راستی حزب خدا پیروزند، بدانید که دشمنان «علی» همان اهل شقاق و نفاق هستند، آنان دشمن و مخالف و از حد گذشته و برادران شیطانند، همان هایی که

ص: 206

برخی از ایشان به برخی دیگر با گفتار آراسته و فریبنده پیام نهانی می فرستند تا آنان را فریب دهند.

بدانید که دوستان آنان کسانی هستند که خداوند در قرآن از آنان یاد کرده، آنجا که می فرماید: «هرگز نخواهی دید مردمی را که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند و آن گاه با کسانی که با خدا و رسولش مخالفت کرده اند، دوستی کنند، هر چند پدر یا پسر یا برادر یا خویشاوند آنان باشند، این گونه افراد هستند که [خداوند] ایمان را بر دل ایشان نوشته است و آن ها را به روحی از جانب خود تأیید کرده است و آنان را به بهشت هایی در آورد که از زیر آن ها جوی هایی روان است، در آنجا جاویدانند، خدا از آنها خشنود است و ایشان از خدا خشنودند، ایشان حزب خدا یند؛ آگاه باشید که حزب خدا رستگارانند».(1)

بدانید، دوستان آنان در این آیه نیز مذکورند که فرموده: «کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را به ستمی نیامیختند، ایشانند که ایمنی دارند و آنان هدایت یافتگانند».(2)

بدانید، دوستان آنان به سلامت در بهشت در آیند، و ملائکه با سلام به پیشواز آنان می آیند و به آنان می گویند: خوش باشید پس به بهشت در آید و در آن جاودانه باشید».(3)

بدانید، دوستان آنان (اهل بیت) گروهی هستند که خداوند در باره ایشان

ص: 207

1- مجادله (58): 22.

2- انعام (6): 82.

3- زمر (39): 39.

فرموده: «به بهشت در آیند و در آن بی حساب روزی داده می شوند».(1)

بدانید، دشمنان آنان به آتش افروخته دوزخ در آیند. و در حالی که جهنم می خروشد، آوازی دلخراش مانند نعره چارپا از آن بشنوند.

بدانید، دشمنان آنان کسانی اند که خداوند درباره آنان فرموده است: «هر گاه که گروهی به جهنم در آیند همفکران خود را نفرین کنند، تا هنگامی که همگی در جهنم به هم رسند گروه پسینان در باره گروه پیشین (رهبران) خود گویند: خداوندا، این پیشروان ما را گمراه کردند، پس آن ها را دو چندان عذاب آتش بده، خداوند فرماید: هر کدام را [عذاب] دو چندان است اما شما خبر ندارید».(2)

بدانید، دشمنان آنان کسانی اند که خداوند فرموده است: «هر گاه گروهی در دوزخ افکنده شوند، نگهبانان جهنم [به نکوهش و سرزنش] از آن ها می پرسند: مگر شما را هشدار دهنده ای نیامد؟ گویند چرا، همانا ما را بیم دهنده آمد، ولی او دروغ گو

شمردیم و گفتیم: خدا هیچ چیز نفرستاده است، شما هم (ای پیامبران) در گمراهی بزرگی هستید»(3)

بدانید، دوستانشان «آناند که از پروردگارشان در نمانند، می ترسند، آمرزشی دارند و پاداشی بس بزرگ». ای مردم، چه فاصله زیادی میان جهنم و بهشت است، ای مردم! دشمن ما همان است که خدا او را نکوهش و لعن کرده و دوست ما هر آن کس است که خداوند وی را ستایش کرده، دوستش بدارد.

8 - مَعَاشِرَ النَّاسِ أَلَا وَإِنِّي مُنذِرٌ وَعَلَيْ هَادٍ، مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنِّي نَبِيٌّ وَعَلَيْ وَصِيٌّ أَلَا إِنَّ خَاتَمَ الْأَيْمَةِ مِنَّا الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ أَلَا إِنَّهُ الظَّاهِرُ عَلَى الدِّينِ أَلَا إِنَّهُ الْمُنتَقِمُ مِنَ

ص: 208

1- غافر (40): 40.

2- اعراف (7): 38.

3- ملک (67): 8_9.

الظَّالِمِينَ أَلَا إِنَّهُ فَاتِحُ الْحُصُونِ وَهَادِمُهَا أَلَا إِنَّهُ قَاتِلُ كُلِّ قَبِيلَةٍ مِنْ أَهْلِ الشَّرِكِ أَلَا إِنَّهُ مُدْرِكُ بِكُلِّ نَارٍ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ أَلَا إِنَّهُ النَّاصِرُ لِدِينِ اللَّهِ أَلَا إِنَّهُ
 الْعَرَّافُ فِي بَحْرِ عَمِيقِ أَلَا إِنَّهُ يَسْمُ كُلَّ ذِي فَضْلٍ بِفَضْلِهِ وَكُلَّ ذِي جَهْلٍ بِجَهْلِهِ أَلَا إِنَّهُ خَيْرَةُ اللَّهِ وَمُخْتَارُهُ أَلَا إِنَّهُ وَارِثُ كُلِّ عِلْمٍ وَ الْمُحِيطُ بِهِ
 أَلَا إِنَّهُ الْمُخْبِرُ عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ الْمُنبِّئُ بِأَمْرِ إِيْمَانِهِ أَلَا إِنَّهُ الرَّشِيدُ السَّيِّدُ أَلَا إِنَّهُ الْمُفَوِّضُ إِلَيْهِ أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ أَلَا إِنَّهُ الْبَاقِي
 حُجَّةً وَ لَا حُجَّةَ بَعْدَهُ وَ لَا حَقَّ إِلَّا مَعَهُ وَ لَا نُورَ إِلَّا عِنْدَهُ أَلَا إِنَّهُ لَا غَالِبَ لَهُ وَ لَا مَنْصُورَ عَلَيْهِ أَلَا وَ إِنَّهُ وَلِيُّ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حَكْمُهُ فِي خَلْقِهِ وَ
 أَمِينُهُ فِي سِرِّهِ وَ عَلَانِيَتِهِ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ قَدْ بَيَّنْتُ لَكُمْ وَ أَفْهَمْتُكُمْ وَ هَذَا عَلَيَّ يُفْهِمُكُمْ بَعْدِي أَلَا وَ إِنِّي عِنْدَ انْقِضَاءِ خُطْبَتِي أَدْعُوكُمْ إِلَى مُصَافَقَتِي عَلَيَّ بِيَعْتِهِ وَ الْإِفْرَارِ بِهِ
 ثُمَّ مُصَافَقَتِهِ بَعْدِي أَلَا وَ إِنِّي قَدْ بَايَعْتُ اللَّهَ وَ عَلَيَّ قَدْ بَايَعَنِي وَ أَنَا آخِذُكُمْ بِالْبَيْعَةِ لَهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَيَّ نَفْسِهِ الْآيَةَ
 مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ الْحَجَّ وَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ وَ الْعُمْرَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتِ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا الْآيَةَ مَعَاشِرَ النَّاسِ
 حُجُّوا الْبَيْتَ فَمَا وَرَدَهُ أَهْلُ بَيْتِ إِلَّا اسْتَغْنَوْا وَ لَا تَخَلَّفُوا عَنْهُ إِلَّا افْتَرَّوْا.

مَعَاشِرَ النَّاسِ مَا وَقَفَ بِالْمَوْقِفِ مُؤْمِنٌ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا سَلَفَ مِنْ ذَنْبِهِ إِلَى وَفَيْهِ ذَلِكَ فَإِذَا انْقَضَتْ حَجَّتُهُ اسْتُؤْنِفَ عَمَلُهُ مَعَاشِرَ النَّاسِ
 الْحُجَّاجُ مُعَاوِنُونَ وَ نَفَقَاتُهُمْ مُخَلَّفَةٌ وَ اللَّهُ - يَضِيغُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مَعَاشِرَ النَّاسِ حُجُّوا الْبَيْتَ بِكَمَالِ الدِّينِ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَنْصَرِفُوا عَنِ
 الْمَشَاهِدِ إِلَّا بِتَوْبَةٍ وَ إِقْلَاعِ مَعَاشِرَ النَّاسِ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.

لَئِنْ طَالَ عَلَيْكُمُ الْأَمَدُ فَقَصِّصُوا أَوْ نَسِيْتُمْ فَعَلَيَّْ وَلِيْكُمُ وَ مُبِينٌ لَكُمْ الَّذِي نَصَّ بِهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَعْدِي وَ مَنْ خَلَفَهُ اللَّهُ مِنِّي وَ مِنْهُ يُخْبِرُكُمْ بِمَا
 تَسْأَلُونَ عَنْهُ وَ يُبَيِّنُ لَكُمْ مَا لَا تَعْلَمُونَ أَلَا إِنَّ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ أُحْصِيَهُمَا وَ أَعْرَفَهُمَا فَأَمْرٌ بِالْحَلَالِ وَ

أَنْهَى عَنِ الْحَرَامِ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ فَأَمَرْتُ أَنْ آخِذَ الْبَيْعَةَ مِنْكُمْ وَالصَّفْقَةَ لَكُمْ بِقَبُولِ مَا جِئْتُ بِهِ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ
 الْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ الَّذِينَ هُمْ مِنِّي وَ مِنْهُ أَيْمَةٌ قَائِمَةٌ مِنْهُمْ الْمَهْدِيَّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي يَقْضِي بِالْحَقِّ مَعَاشِرَ النَّاسِ وَ كُلُّ حَلَالٍ دَلَّيْتُكُمْ عَلَيْهِ أَوْ
 حَرَامٍ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَإِنِّي لَمْ أَرْجِعْ عَنْ ذَلِكَ وَ لَمْ أُبَدِّلْ أَلَا فَادْكُرُوا ذَلِكَ وَ احْفَظُوهُ وَ تَوَاصَوْا بِهِ وَ لَا تَبَدَّلُوهُ وَ لَا تُغَيِّرُوهُ أَلَا وَ إِنِّي أَجَدُّ الْقَوْلِ أَلَا
 فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ أَلَا وَ إِنَّ رَأْسَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ أَنْ تَنْتَهُوا إِلَى قَوْلِي وَ
 تُبَلِّغُوهُ مَنْ لَمْ يَحْضُرْ وَ تَأْمُرُوهُ بِقَبُولِهِ وَ تَنْهَوُهُ عَنْ مُخَالَفَتِهِ فَإِنَّهُ أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مِنِّي وَ لَا أَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَا نَهْيٌ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا مَعَ إِمَامٍ
 مَعْصُومٍ.

8 _ ای گروه مردم ، بدانید که من انذارکننده و علی هدایت کننده است، ای گروه مردم! من پیامبر و علی وصی من است. بدانید که خاتم
 امامان مهدی قائم ، از ما (اهل بیت) است ، بدانید که او مسلط بر معارف دین است. بدانید، او از ستمکاران انتقام خواهد گرفت. بدانید،
 او فاتح قلعه ها و شهرها است. بدانید او مشرکان و دشمنان دین را نابود می کند. بدانید، او خونبهای اولیای خدا را می گیرد، او یاور دین
 خدا است، و از دریای وسیع حقیقت و معرفت می نوشد، بدانید که علی هر کس را به فراخور حال و استعداد و کردارش مقام و رتبه می
 دهد، بدانید او برگزیده و منتخب خداوند است. بدانید او وارث علوم [انبیاء] و محیط بر [حقائق] آن است. بدانید او خبر دهنده از طرف
 پروردگار و معرف ایمان به او است، او صاحب عقل سلیم و ثبات در رأی و عمل است. بدانید امور دین الهی به او واگذار می شود، و
 پیامبران گذشته به وجود او بشارت داده اند. بدانید او حجت باقی خدا است و پس از او حجتی نیست، و حق تنها با اوست، و نور الهی تنها
 نزد او

می باشد. بدانید او همیشه پیروز است و شکست در او راهی ندارد و بدانید او ولیّ خدا در زمین، و حاکم خدا در میان بندگان، و امین به اسرار و ظواهر او است.

ای گروه مردم! من معارف دین را برای شما بیان نمودم، پس از من علی بن ابی طالب این کار را انجام می دهد. در پایان خطبه شما را دعوت می کنم با من بیعت کنید و به من دست دهید، سپس با علی دست دهید و بیعت نمایید، «پس هر کس پیمان بشکند، بی شک به زیان خود قدم برداشته است، و هر که بدانچه بر آن با خدا پیمان بسته است وفا کند او را پاداشی بزرگ خواهد بود» (1) ای گروه مردم! حج و صفا و مروه و عمره از نشانه های خداست، «پس هر کس قصد حج کند یا عمره گزارد، بر او باکی نیست که میان آن دو سعی کند، و هر کس «افزون بر فریضه» کار نیکی به خواست خویش کند خداوند سپاسگزار و داناست» (2).

ای گروه مردم! آهنگ خانه خدا کنید که هر خانواده ای حج رود ثروتمند شده، و هر کس از آن تخلف کند فقیر شود.

ای گروه مردم! هیچ کس در موقف حج نمی ایستد جز آنکه خداوند گناهان گذشته اش را تا آن موقع می آمرزد، و در پایان مراسم حج حساب اعمالش را از سر می گیرد. ای گروه مردم! حاجیان در این راه مساعدت می شوند، و آنچه هزینه می کنند به ایشان پس داده می شود، و خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند. ای گروه مردم! حج خانه خدا را با آداب و شرایط لازم به جای آورید، و از آنجا با توبه خالص و ترك شهوات و تمایلات مادی باز گردید. ای گروه مردم! همان گونه که خداوند فرموده نماز را بپای دارید و زکات را بپردازید.

ص: 211

1- فتح (48): 10.

2- بقره (2): 158.

اگر بر اثر گذشت زمان در انجام وظیفه کوتاهی نمودید یا آن را فراموش کردید، علی بن ابی طالب پاسخ گوی شما می باشد، او سرپرست شما، و پس از من بیان کننده ای منصوب از طرف خدا برای شما است، او از من است و من از اویم.

بدانید! که حلال و حرام بیش از آن است که به شمار آید و آن ها را بشناسانم، پس در يك مکان امر به حلال نمودم و از حرام بازداشتتم، و به همین ترتیب از طرف خداوند مأمور شده ام که از شما برای علی بن ابی طالب و امامان پس از او_ که از نسل من و اویند_ از شما بیعت بگیرم، آنان تا روز قیامت امام و پیشوایند، و مهدی ائمت من که به حق داوری می کند از آنان است.

ای گروه مردم! هر آنچه از حلال و حرام که تا امروز برای شما گفتم برای همیشه برقرار و ثابت خواهد بود. و من از آن ها برنگشته، هیچ تغییر و تبدیلی در آنها ندادم. پس باید آنها را خوب حفظ کنید و در رعایت آن بکوشید و به یکدیگر سفارش کنید.

بدانید که من بار دیگر شما را به اقامه نماز و پرداخت زکات و امر به معروف و نهی از منکر سفارش می کنم. بدانید که بزرگ ترین امر به معروف و نهی از منکر این است که سخنانم را در نظر بگیرید و سفارش هایم را رعایت کنید، و به دیگران برسانید و از مخالفت با آن ها پرهیز کنید، زیرا سفارش و دستور من فرمان خداوند است، و هیچ امر به معروف و نهی از منکر جز با حضور امام معصوم تحقق نمی یابد.

9_ مَعَاشِرَ النَّاسِ الْقُرْآنُ يُعْرِفُكُمْ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدُهُ وَعَرَفْتُمْ أَنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ حَيْثُ يَقُولُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ وَ قُلْتُ لَنْ تَضِلُّوا مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا مَعَاشِرَ النَّاسِ التَّقْوَى التَّقْوَى احْذَرُوا السَّاعَةَ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ

زُلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَىْءٌ عَظِيمٌ اذْكُرُوا الْمَمَاتَ وَالْحِسَابَ وَالْمَوَازِينَ وَالْمُحَاسَبَةَ بَيْنَ يَدَي رَّبِّ الْعَالَمِينَ وَالثَّوَابَ وَالْعِقَابَ فَمَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ أَثِيبُ عَلَيْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَيْسَ لَهُ فِي الْجَنَّةِ نَصِيبٌ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّكُمْ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُصَدِّقُونِي بِكُفِّ وَاحِدَةٍ وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ آخُذَ مِنَ أَلْسِنَتِكُمْ الْإِفْرَارَ بِمَا عَقَدْتُ لِعَلِيِّ مِنْ أَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ جَاءَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَيِّمَةِ مِنِّي وَمِنْهُ عَلِيٌّ مَا أَعْلَمْتُمْكُمْ، أَنْ ذُرِّيَّتِي مِنْ صَدِّ لِيهِ فَقُولُوا بِأَجْمَعِكُمْ إِنَّا سَامِعُونَ مُطِيعُونَ رَاضُونَ مُتَقَادُونَ لِمَا بَلَّغْتَ عَنْ رَبِّنَا وَرَبِّكَ فِي أَمْرِ عَلِيِّ وَأَمْرٍ وُلْدِهِ مِنْ صَدِّ لِيهِ مِنَ الْأَيِّمَةِ تُبَايِعُكَ عَلَى ذَلِكَ بِقُلُوبِنَا وَأَنْفُسِنَا وَالْأَلْسِنَتِنَا وَأَيْدِينَا عَلَى ذَلِكَ نَحْيَا وَنَمُوتُ وَنُبْعَثُ وَلَا نُغَيِّرُ وَلَا نَبْدِلُ وَلَا نَشْكُ وَلَا نَزْتَابُ وَلَا نَرْجِعُ عَنْ عَهْدٍ وَلَا نَنْقُضُ الْمِيثَاقَ نَطِيعُ اللَّهِ وَنَطِيعُكَ وَعَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلَدَهُ الْأَيِّمَةَ الَّذِينَ ذَكَرْتَهُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ مِنْ صَدِّ لِيهِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ اللَّذِينَ قَدْ عَرَفْتُمْ مَكَانَهُمَا مِنِّي وَمَحَلَّهُمَا عِنْدِي وَمَنْزِلَتَهُمَا مِنْ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ، فَقَدْ أَذِيتُ ذَلِكَ إِلَيْكُمْ وَإِنَّهُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنَّهُمَا الْإِمَامَانِ بَعْدَ أَبِيهِمَا عَلِيٌّ وَأَنَا أَبُوهُمَا قَبْلَهُ.

وَقُولُوا أَطَعْنَا اللَّهَ بِذَلِكَ وَإِيَّاكَ وَعَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْأَيِّمَةَ الَّذِينَ ذَكَرْتَ عَنْهُمْ عَهْدًا وَمِيثَاقًا مَأْخُودًا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ قُلُوبِنَا وَأَنْفُسِنَا وَالْأَلْسِنَتِنَا وَمُصَافَقَةٍ أَيْدِينَا مَنْ أَدْرَكَهُمَا بِيَدِهِ وَأَقْرَبَهُمَا بِلِسَانِهِ وَلَا تَبْغِي بِذَلِكَ بَدَلًا وَلَا تَرَى مِنْ أَنْفُسِنَا عَنْهُ حَوْلًا أَبَدًا أَشْهُ هَدَانَا اللَّهُ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا وَأَنْتَ عَلَيْنَا بِهِ شَهِيدٌ وَكُلُّ مَنْ أَطَاعَ مِمَّنْ ظَهَرَ وَاسْتَرَّ وَمَلَئِكَةُ اللَّهِ وَجُنُودُهُ وَعَبِيدُهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَهِيدٍ.

9_ ای گروه مردم! قرآن به شما اعلام می کند که امام پس از من، علی و فرزندان اویند، و من نیز به شما خبر دادم که آنان از صلب من و او هستند، آنجا که فرموده:

«و (ابراهیم) آن را کلمه ای ماندگار در نسل خود قرارداد»(1)،

و من نیز گفتم: و تا زمانی که دست به دامن قرآن و عترت باشید گمراه نخواهید شد. ای گروه مردم! تقوا را، تقوا را رعایت کنید. از روز قیامت بترسید، که خداوند فرموده است: «زلزله رستاخیز حادثه ای سهمگین است»(2). همیشه مرگ و حساب و میزان و حسابرسی در برابر پروردگار جهانیان و ثواب و عقاب را به یاد داشته باشید، که هر کس کار نیک آورد پاداش می گیرد، و هر کس که بدی کند بهره ای از بهشت نخواهد داشت.

ای گروه مردم! تعداد شما بیش از آن است که بتوانید با من دست بیعت دهید، و خداوند مرا مأمور فرموده تا از شما در باره امامت علی بن ابی طالب و امامان پس از او که همه از صلب من و او هستند اقرار زبانی بگیرم. پس همگی بگویند: ما گفته های تو را شنیدیم و به نصب علی بن ابی طالب و فرزندان او به مقام امامت مسلمانان راضی و سرتسلیم فرود می آوریم، و با تو در این باره با قلب و جان و زبان و دستهایمان بیعت می کنیم، بر این عهد زندگی می کنیم و می میریم و زنده خواهیم شد، و تغییر و تبدیلی در آن نمی دهیم، و هیچ شک و تردیدی در آن نمی کنیم و از عهد خود باز نگردیم و پیمان خود را نشکنیم، همیشه مطیع خداوند بوده و گوش به فرمان شما و علی امیر المؤمنین و امامان از نسل تو و علی و حسن و حسین خواهیم بود. آن گاه افزود: (حسن و حسین): همان دو شخصیتی که شما را از جایگاهشان نزد خود و از منزلتی که نزد خدا دارند آگاه ساختم، پس همه آن ها را به شما رساندم، و آن دو سرور جوانان بهشتی می باشند، و آن دو پس از پدرشان علی؛ امام و پیشوایند، و پیش از علی، من پدر آن دو می باشم.

ص: 214

1- زخرف (43): 28.

2- حج (22): 1.

و نیز بگویند: در تمام مواردی که گفتمی خدا را اطاعت می کنیم و گوش به فرمان تو و علی و حسن و حسین و ائمه هستیم، این عهد و پیمان با امیر المؤمنین است که با قلب و جان و زبانمان بستیم، و هر کس آن دو (حسن و حسین) را درک نمود با دست بیعت کرده و با زبان به مقامشان اعتراف نماید و بگوید: ما جویای هیچ تغییری در این پیمان نیستیم و تا قیامت آن را به هم نزنیم، خدا را به گواهی گیریم و خدا کافی برای گواهی است. خدایا تو و هر بنده مطیع آشکار یا پنهان تو و فرشتگان و لشکریان و بندگان تو شاهد آنند و خدا برتر از هر شاهدی است.

10 _ مَعَاشِرَ النَّاسِ مَا تَقُولُونَ؟ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ كُلَّ صَوْتٍ وَ خَافِيَةٍ كُلِّ نَفْسٍ فَمَنْ اهْتَدَى فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ مَنْ بَايَعَ فَإِنَّمَا يُبَايِعُ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ بَايِعُوا عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَيْمَةَ كَلِمَةً طَيِّبَةً بَاقِيَةً يُهْلِكُ اللَّهُ مَنْ غَدَرَ وَ يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ وَفَى، وَ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ الْآيَةَ، مَعَاشِرَ النَّاسِ قُولُوا الَّذِي قُلْتُمْ لَكُمْ وَ سَلِّمُوا عَلَيَّ يَا مِرَّةَ الْمُؤْمِنِينَ وَ قُولُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ، وَ قُولُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ الْآيَةَ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ فَضَائِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَدْ أَنْزَلَهَا فِي الْقُرْآنِ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ أُحْصِيَ بِهَا فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ، فَمَنْ أَنْبَأَكُمْ بِهَا وَ عَرَفَهَا فَصَدَّقُوهُ، مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ يَطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ عَلِيًّا وَ الْأَيْمَةَ الَّذِينَ ذَكَرْتُهُمْ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا مَعَاشِرَ النَّاسِ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ إِلَى مُبَايَعَتِهِ وَ مَوْلَاتِهِ وَ التَّسْلِيمِ عَلَيْهِ يَا مِرَّةَ الْمُؤْمِنِينَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ قُولُوا مَا يَرْضَى اللَّهُ بِهِ عَنْكُمْ مِنَ الْقَوْلِ، فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي

الأرض جميعاً فلن يضُرَّ الله شيئاً، اللهم اغفر للمؤمنين و اغضب على الكافرين و الحمد لله رب العالمين.

بیعة المهاجرین و الأنصار

فَدَاذَاهُ الْقَوْمُ سَجَعْنَا وَ أَطَعْنَا عَلَى أَمْرِ اللَّهِ وَ أَمْرِ رَسُولِهِ بِقُلُوبِنَا وَ أَلْسِنَتِنَا وَ أَيَدِينَا وَ تَدَاكُّوْا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَافَقُوا بِأَيْدِيهِمْ فَكَانَ أَوَّلُ مَنْ صَافَقَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ الْأَوَّلُ وَ الثَّانِي وَ الثَّلَاثُ وَ الرَّابِعُ وَ الْخَامِسُ وَ بَاقِي الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ بَاقِي النَّاسِ عَلَى طَبَقَاتِهِمْ وَ قَدَرِ مَنَازِلِهِمْ إِلَى أَنْ صُلِّيتِ الْمَغْرِبُ وَ الْعَتَمَةُ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ وَ وَصَلُوا الْبَيْعَةَ وَ الْمُصَافَقَةَ ثَلَاثًا وَ رَسُولُ اللَّهِ يَقُولُ كُلَّمَا بَايَعَ قَوْمٌ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى جَمِيعِ الْعَالَمِينَ وَ صَارَتِ الْمُصَافَقَةُ سُنَّةً وَ رِسْمًا وَ رَبِّمَا يَسْتَعْمَلُهَا مَنْ لَيْسَ لَهُ حَقٌّ فِيهَا(1).

10- ای مردم! چه می گوئید؟ خداوند از هر صدایی با خبر است و از اعماق دل های شما آگاهی دارد، «پس هر که هدایت شد به سود خود اوست، و هر کس گمراه گشت تنها به زیان خود گمراه می شود»(2)،

و هر کس بیعت کند مانند آن است که با خدا بیعت می کند، و دست خدا برتر از دست های ایشان است»(3).

ای گروه مردم! از خدا پروا کنید، و با علی امیر المؤمنین و حسن و حسین و

ص: 216

1- الإحتجاج القاطعة على أهل اللجاج، 1 / 56؛ مرحوم مجلسی در بحار الانوار، 37 / 201 می گوید: همین حدیث را در «الصراط المستقیم تألیف علی بن محمد بیاضی م، 877 ق» از محمد بن جریر در کتاب الولاية باسند از زید بن ارقم روایت نموده است. ولی در نسخه فعلی کتاب «الصراط المستقیم» روایت به این تفصیل نیست. همین روایت را با اندکی تفاوت، ابن فتال نیشابوری در روضة الواعظین، 1/94 آورده است.

2- زمر (39): 41.

3- فتح (48): 10.

امامان_ که کلمه طیبه و پایدارند_ بیعت کنید، و بدانید خداوند پیمان شکنان را هلاک می کند، و وفاداران را مشمول رحمتش قرار می دهد، «پس هر که پیمان بشکند جز این نیست که به زیان خویش می شکند».(1)

ای مردم! همان که به شما گفتم بگویید، و به علی با لقب امیر المؤمنین سلام کنید و بگویید: «شنیدیم و فرمان بردیم، پروردگارا، آمرزش تو را خواهیم و بازگشت ما به سوی توست»(2)، و بگویید: سپاس و ستایش خدای راست که ما را بدین جایگاه راه نمود و اگر خدا ما را راهنمایی نمی کرد راه درست را نمی یافتیم».(3) ای مردم! به راستی فضائل علی بن ابی طالب نزد خداوند که در قرآن نازل فرموده، از شمار خارج است، پس هر کس شما را به آن ها خبر داد و آگاه ساخت او را باور و تصدیق کنید. ای مردم! هر کس خداوند را اطاعت کند و پیامبر و علی و امامانی که بیان نمودم فرمان ببرد به کامیابی و پیروزی بزرگ دست یافته است. ای مردم پیشتازان، پیشتازان! به بیعت و دوستی او و سلام کنندگان به او با لقب امیر المؤمنین، در بهشت پر نعمت، همان رستگاران اند. ای مردم! آنچه موجب خشنودی خدا از شماست بگویید، و بدانید اگر شما و همه عالم کافر شوید، خدا را هیچ گزند و زبانی نرسانید. پروردگارا! گناهان مؤمنان را ببخشای، و برکافران غضب نما، حمد و ستایش برای خدا پروردگار جهانیان است.

بیعت مهاجران و انصار

(این بیعت هم با زبان بود و هم با دست، هم با پیامبر و هم با علی علیهما السلام: اول

ص: 217

1- همان.

2- بقره (2): 285.

3- اعراف (7): 43.

بیعت همه با زبان) در این حال فریاد از میان مردم بر خاست که ما با قلب و زبان و دست فرمان خدا و رسول او را شنیدیم و اطاعت نمودیم.

(دوم بیعت همه با دست) سپس مردم به خدمت حضرت هجوم آوردند و با زدن دست بر دست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دست علی علیه السلام با آنان بیعت نمودند، و به ترتیب اولی (ابوبکر) و دومی (عمر) و سومی (عثمان) و چهارمی و پنجمی و پس از آنان دیگران هر یک بنا بر منزلت خود بیعت کردند. و این کار تا وقت نماز مغرب و عشاء_ که آن شب با هم خوانده شد_ تا سه مرتبه ادامه یافت.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در هر بیعتی می فرمود: حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که ما را بر همه مردم برتری داد.

و از همین جا دست دادن هنگام بیعت سنت و رسم شد، و چه بسا این سنت را کسی انجام می دهد (با کسی بیعت می شود) که در آن هیچ حقی ندارد!

ص: 218

مراسم و سوابق عيد غدیر

ص: 219

بعثت و غدیر از مهمّ ترین حوادث تاریخ اسلام هستند که بنای اسلام بر آن ها استوار است اولی با نزول اولین وحی، مبدأ رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و دیگری حادثه غدیر است که مبدأ امامت و مکمل بعثت بود.

مرحوم حاج میرزا جواد ملکی تبریزی می گوید: روز غدیر نسبت به روز مبعث به منزله جزء اخیر علت تامه، بلکه به منزله باطن به ظاهر و مانند روح به جسم است زیرا همه خیرات و برکات اسلام مشروط به ولایت امیرالمؤمنین و ائمه: است (1)

بلکه در روایات معتبر آمده است که هر یک از پیامبران برای خود جانشینی معین کرده و عهدنامه ای برای آن نوشته یا از آمدن پیامبر اولوالعزم پس از خود خبر داده است و آن روز را هر سال عید معرفی کرده اند، به این صورت که از طرف خدا آدم فرزندش هبه الله (شیث) را به جای خود تعیین کرد و به ظهور نوح بشارت داد و هبه الله مؤمنان را به ظهور نوح وعده می داد و در پایان عمر، نوح از طرف خدا فرزندش سام را به جانشینی خود معرفی کرد و به ظهور هود بشارت داد و آن روز را عید معرفی کرد و همچنین روز تعیین جانشین پیامبران تا زمان خاتم انبیا روز عید معرفی می شد تا آنکه در روز غدیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم موظف شد مولا علی علیه السلام را به

ص: 221

جای خود معرفی کند و آن روز هم عید معرفی شد(1).

و این قرینه دیگری بر آن است که منظور از اجتماع صحابه و خطبه حضرت در غدیر خم - نه محبت بلکه - امامت و خلافت مولا علی علیه السلام بوده است

ازین رو جا دارد مؤمنان تاریخ دقیق و مراسم و اعمال آن و وظائف خود را در آن روزها بدانند و آن دوروز را گرامی دارند .

علامه مجلسی می گوید: محاسبات نجومی روشن می سازد که روزهیجده ذوالحجه در سال دهم هجری که واقعه غدیر اتفاق افتاد مصادف با روز اول فروردین و ابتدای سال شمسی یا یکی دو روز پیش از آن بوده است چنان که ابن فهد - اشاره کرده است. (2)

مؤید این مطلب حدیثی است که ابن فهد حلی در المذهب و علامه مجلسی در بحار الانوار از کتب معتبره اصحاب از معلی بن خنیس روایت نموده اند که روز نوروز بر امام صادق علیه السلام وارد شدم ، فرمود آیا این روز را می شناسی؟ گفتم این روزی است که ایرانیان آن را بزرگ می دارند و به یکدیگر هدیه می دهند . فرمود به خدای کعبه سوگند، این عظمت برای امر عظیمی است که آن را برایت بیان می کنم.

... فرمود ای معلی، نوروز روزی است که خدای تعالی از ارواح بندگان خود پیمانی گرفته است که او را بندگی نمایند و دیگری را با او شریک نسازند و ایمان بیاورند و به فرستاده ها و حجت های او - ائمه معصومین علیهم السلام - ایمان بیاورند

ص: 222

1-1_ الکافی، 8/ 115. وَقَدْ كَانَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصَّى هِبَةَ اللَّهِ أَنْ يَتَعَاهَدَ هَذِهِ الْوَصِيَّةَ عِنْدَ رَأْسِ كُلِّ سَنَةٍ فَيَكُونَ يَوْمَ عِيدِهِمْ فَيَتَعَاهَدُونَ نُوحًا وَزَمَانَهُ الَّذِي يَخْرُجُ فِيهِ وَكَذَلِكَ جَاءَ فِي وَصِيَّةِ كُلِّ نَبِيٍّ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛ كَمَالِ الدِّينِ، ص 113؛ بحار الانوار، 11/45.

2- بحار الانوار، 56/136.

..... همان روزی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، امیر المؤمنین علی علیه السلام را بر دوش خود گرفت تا بت های قریش را از کعبه به زیر افکند. چنان که ابراهیم نیز این کار را کرد. همان روزی است که خداوند به یاران خود فرمود تا با علی علیه السلام به عنوان امیرالمؤمنین بیعت کنند. همان روزی است که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اولیای امر در آن ظهور می کنند و همان روزی است که قائم بر دجال پیروز می شود و او را در کنار کوفه بر دار می کشد و هیچ نوروزی نیست مگر اینکه ما در آن روز منتظر فرج هستیم، زیرا نوروز از روزهای ما و شیعیان ماست(1).

ظاهراً نوروز در این روایت به معنای روز اول سال و اول فروردین است ولی احتمال دارد مراد از نوروز معنای وصفی آن باشد یعنی نوروز یک روز خاص در سال شمسی نیست بلکه هر روزی که حادثه مهم الهی در آن واقع شود نوروز است.

و از آنجا که در این روز (هیجده ذوالحجّة) خلافت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام به

ص: 223

1- المهدب البارع فی شرح المختصر النافع، 1 / 199 ولی ذیل آن را: (به یاران خود فرمود تا با علی علیه السلام به عنوان امیر المؤمنین بیعت کنند) نیآورده است؛ بحارالانوار، 92 / 59: قال العلامة المجلسی: رأیتُ فی بعضِ الکُتُبِ المعتبرة: روی فضل الله بن علی بن عبید الله ... عن مُعلی بن حُنیس، قال: دخلت علی الصادق جعفر بن محمد علیهِ السلام یومَ النبیروز، فقال علیهِ السلام: أتعرفَ هذا یومَ؟ قلتُ: جعلتُ فداک، هذا یومٌ تعظّمه العجمُ وتتهادی فیهِ. فقال أبو عبد الله الصادق علیهِ السلام: والبیّت العتیق الذی بمکّة ما هذا إلا لأمرٍ قديمٍ أفسدَ له لك حتی تفهمه... فقال: یا مُعلی! إنَّ یومَ النبیروز هو یومُ الذی أخذَ اللهُ فیهِ موثیقَ العبادِ أن یعبُدوه ولا یشرکوا به شیئاً، وأن یؤمنوا برسّله وحجّجه، وأن یؤمنوا بالأئمّة:... وهو یومُ الذی أمرَ النبی صلی الله علیه و آله و سلم أصحابه أن یبايعوا علیاً علیه السلام بامرٍ المؤمنین، ... وهو یومُ الذی یظہرُ فیهِ قائمنا و ولایة الأمر وهو یومُ الذی یظفرُ فیهِ قائمنا بالدجال فیصّرُ لبّهُ علی کُناسَةِ الکوفة، وما من یومِ نَبیروزٍ إلا ونحن نتوقّع فیهِ الفرّج، لأنّه من آیامنا وأیام شیعتنا، حَفِظْتَهُ العجمُ و ضیعتموه أُنتم.

طور رسمی اعلام شد و دین اسلام به کمال و نعمت الهی بر امت اسلامی به نهایت رسید، این روز به عنوان عید و جشن و سرور معرفی شد و برای آن روز به شکرانه این نعمت بزرگ، شعائر و مستحباتی بیان شده است که مؤمنان خود را مقید به انجام آن می دانند.

عید غدیر نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

سابقه عید گرفتن روز مقدس غدیر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شروع شد و این سنت به دست مبارک ائمه اطهار علیهم السلام ادامه یافت.

رمز عید بودن «غدیر» اکمال دین و اتمام نعمت بر اثر تداوم رسالت در شکل و قالب امامت است. در طور تاریخ، فرخندگی روز غدیر و عید بودن آن، برهمگان روشن بوده است. به گونه ای که «طارق بن شهاب» مسیحی که در مجلس عمر بن خطاب حضور داشت، نیز آن را فهمید، ازین رو گفت: اگر این آیه: (الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... (1) بر ما نازل شده بود، روز نزول آیه را عید می گرفتیم. هیچ يك از حاضران نیز حرف او را رد نکردند. خود عمر نیز سخنی گفت که به نوعی پذیرش حرف او بود. (2)

پس غدیر، به عنوان روزی تاریخی و يك «عید اسلامی» مطرح است. عید بودن آن، مراسم و سنت های خاصی را می طلبد که باید آن را به جا آورد و به عنوان تعظیم شعائر دینی، آن روز را بزرگ داشت و به شادمانی پرداخت، تا ارزش های این روز عظیم، زنده بماند.

ص: 224

1- مائده (5): 3.

2- صحیح البخاری، ح 7268.

شیخ عماد الدین ابو جعفر محمد بن ابی القاسم، علی بن محمد الطبری دانشمند شیعی (م 553ق) ظهیر از امام صادق از پدران بزرگوارش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که فرمود: یوم غدیرِ حُمِّ أَفْضَلِ أَعْيَادِ أُمَّتِي، وهو اليوم الذي أمرني الله تعالى ذكْرُهُ بِنَصْبِ أَخِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عِلْمًا لِأُمَّتِي يَهْتَدُونَ بِهِ مِنْ بَعْدِي وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَكْمَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ الدِّينَ وَاتَّمَّ عَلَى أُمَّتِي فِيهِ النِّعْمَةَ وَرَضِيَ لَهُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا... .

روز غدیر خم، برترین اعیاد امت من است، روزی است که خدای متعال مرا فرمان داد تا برادرم علی بن ابی طالب را به عنوان پرچمی هدایت گر برای امتم تعیین کنم که پس از من به وسیله او راهنمایی شوند، و آن، روزی است که خداوند در آن روز، دین را کامل ساخت و نعمت را بر امتم به کمال و تمام رساند و اسلام را به عنوان دین، برایشان پسندید. (1)

و اخطب خوارزم با سند متصل از ابو سعید خدری نقل می کند: پس از آنکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر مولی علی علیه السلام را به امامت معرفی نمود آیه اکمال نازل شد: پیامبر اکرم فرمود: الله اكبر على اكمال الدين و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی

والولاية لعلی؛ الله اكبر بر کامل شدن دین و تمامیت نعمت و رضایت پروردگار با رسالت من و ولایت علی. (2)

از این رو به فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مسلمانان مامور شدند « ولایت» را به صاحب

ص: 225

1- بشارة المصطفى، 49.

2- مناقب خوارزمی، ص 117؛ فراند السمطين، 72/1؛ شواهد التنزيل، 1/201 ذیل سورة مائده آیه 4؛ مناقب ابن مردويه اصفهانی، ص 121؛ رسائل المرتضى، 4/131؛ امالی صدوق، ص 67؛ الغدير، 2/56.

آن امیر المؤمنین تبریک گویند و با آن حضرت بیعت کنند. رسول خدائیز براین نعمت الهی شادمانی کرد.

و نیز ابن مردویه می گوید: حدثنا محمد بن المظفر بن موسى، قال: حدثنا محمد بن الحسين بن حفص الخثعمي، قال: حدثنا إسماعيل بن إسحاق الراشدي، قال: حدثنا يحيى بن سالم، قال: حدثنا صباح المزني، عن العلاء بن المسيب، عن أبي داود، عن بريدة، قال: أمرنا رسولُ الله صلى الله عليه وآله وسلم أن نُسلمَ على عليٍّ عليه السلام بأمرِ المؤمنين. (1)

ابن مردویه با استناد به بریده گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ما امر نمود که به هنگام ملاقات با علی علیه السلام او را به امارت مؤمنین یاد کنیم و بگوییم: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

عید غدیر نزد ائمه

ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز اهمیت این روز را شناسانده و مسلمانان را به عید گرفتن آن تشویق و فضیلت آن روز و ثواب اعمال خیر آن را بیان کرده اند.

بلکه فرموده اند: در طول تاریخ انبیا، روز تعیین جانشین آنان به عنوان روز عید بزرگ داشته می شد.

فرات بن احنف می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: جانم فدایت، آیا مسلمانان عیدی برتر از عید فطر و قربان و روز عرفه دارند؟

فرمود: آری، با فضیلت ترین، بزرگ ترین و شریف ترین روز عید نزد خداوند، روزی است که خدا دین را کامل ساخت و بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را نازل

ص: 226

فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (1).

گفتم: آن کدام روز است؟ فرمود: هر گاه یکی از پیامبران بنی اسرائیل می خواست جانشین خود را تعیین کند، آن روز را عید قرار می دادند. روز غدیر روزی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، علی علیه السلام را به عنوان هادی امت نصب کرد و این آیه نازل شد و دین کامل گشت و نعمت خدا بر مومنان، تمام شد. گفتم: آن روز، کدام روز از سال است؟ فرمود: روزها جلو و عقب می افتد، گاهی شنبه است، گاهی يك شنبه، گاهی دوشنبه، تا آخر هفته. گفتم: در آن روز، چه کاری سزاوار است که انجام دهیم؟ فرمود: آن روز، روز عبادت و نماز و شکر و حمد خداوند و شادمانی است، به خاطر منتهی که خدا بر شما نهاد و ولایت ما را قرار داد. دوست دارم که آن روز را روزه بگیرید. (2)

عبدالرحمان بن سالم نیز از پدرش روایت کرده است: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مسلمانان غیر از جمعه، قربان و فطر، عیدی دارند؟ فرمود: آری، عیدی محترم تر. گفتم: چه روزی است؟ فرمود: روزی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، امیرالمومنین علیه السلام را به امامت منصوب کرد و فرمود: «من كنت مولاه فهذا علي مولاه». عرض کردم: آن روز، چه روزی است؟ فرمود: به روزه چه کارداری؟ سال در گردش است، ولی آن روز، هیچدهم ذوالحجّة است.

پرسیدم: در آن روز چه کاری شایسته است انجام شود؟ فرمود: در آن روز، با روزه و عبادت و یاد کردن محمد و آل محمد، خداوند را یاد می کنید.

ص: 227

1- مائده (5): 3.

2- تفسیر فرات الکوفی، سوره مائده، ح 118.

همانا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم توصیه فرمود که مردم این روز را عید بگیرند، بلکه پیامبران همگی چنین می کردند و به جانشینان خود وصیت می کردند که روز تعیین جانشین را عید بگیرند. (1)

در حدیثی دیگر است که حضرت صادق علیه السلام در حضور جمعی از شیعیانش فرمود: آیا روزی را که خداوند، با آن روز، اسلام را استوار ساخت و فروغ دین را آشکار کرد و آن را برای ما و دوستان و شیعیانمان عید قرار داد، می شناسید؟ گفتند: خدا و رسول و فرزند پیامبر دانتر است، آیا روز عید فطر است؟ فرمود: نه. گفتند: روز قربان است؟ فرمود: نه، هر چند این دو روز، بسیار مهم و بزرگند، اما روز «فروغ دین» از اینها برتر است، و آن روز هیجدهم ذوالحجّة است... (2).

عید غدیر نزد امام رضا علیه السلام

شیخ طوسی در مصباح المتهجد در سندی متصل می گوید خبر داد به من جماعتی از راویان از ابی محمد هارون بن موسی تلعبری از ابو الحسن علی بن احمد خراسانی حاجب در ماه رمضان سال 337ق از سعید بن هارون ابو عمر مروزی قال حدثنا الفیاض بن محمد بن عمر طرسوسی در طوس سال 259ق از ابن ابی نصر بزنطی روایت نمود از حضرت رضا علیه السلام که فرمود: ای پسر ابی نصر هر کجا که باشی سعی کن که روز غدیر نزد قبر مطهر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام حاضر شوی.

همانا خدا در این روز از هر مرد مؤمن و زن مؤمنه گناه شصت ساله ایشان را

ص: 228

1- اصول کافی، 1 / 204.

2- بحار الانوار، 95 / 300.

می آمرزد و در این روز آزاد می کند از آتش جهنم دو برابر آنچه آزاد کرده است در ماه رمضان و شب قدر و شب فطر و یک درهم که در این روز به برادران مؤمن بدهی برابر است با هزار درهم که در اوقات دیگر بدهی و در این روز به برادران مؤمن خود احسان کن و هر مرد مؤمن و زن مؤمنه را شاد گردان آن گاه فرمود: **وَاللَّهِ لَوْ عَرَفَ النَّاسُ فَضْلَ هَذَا الْيَوْمِ بِحَقِيقَتِهِ لَصَافَحَتْهُمْ الْمَلَائِكَةُ فِي كُلِّ يَوْمٍ عَشْرَ مَرَّاتٍ**؛ به خدا قسم اگر مردم فضیلت این روز را چنان که باید بدانند ملائکه هر روز ده مرتبه با ایشان مصافحه کنند.

آن گاه از پدران بزرگواش از امام حسین علیهم السلام روایت می کند که امام امیرالمؤمنین علیه السلام در روز جمعه ای که مصادف روز عید غدیر بود پنج ساعت از روز گذشته، پیش از نماز جمعه خطبه ای به شرح زیر ایراد فرمود که مانند نداشت و سپس نماز جمعه خواند و آن را نماز عید غدیر قرار داد(1).

خطبه غدیریة امیرالمؤمنین

امام امیرالمؤمنین علیه السلام با حمد و ثنای الهی به وحدانیت ذات اقدس اله و بیان برخی از صفات ثبوتیه و سلویه و نعمت های آشکار و پنهان او پرداخت و با بیان این که گواهی به نبوت، قرین اعتراف به لاهوتیت خداست، اهمیت نبوت و رسالت را

بیان فرمود، آن گاه درباره جایگاه واقعی ائمه و نشئت وجودی آن ها و دیگر ویژگی هایشان فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اخْتَصَّ لِنَفْسِهِ بَعْدَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ بَرِيَّتِهِ خَاصَّةً عَلاَهُمْ بِتَعْلِيَّتِهِ وَسَمَّا بِهِمْ إِلَى رُتْبَتِهِ وَجَعَلَهُمُ الدَّعَاةَ بِالْحَقِّ إِلَيْهِ وَالْأَدْلَاءَ بِالْإِرْشَادِ عَلَيْهِ لِقَرْنِ قَرْنٍ وَزَمَنِ زَمَنِ

ص: 229

أَنشَأَهُمْ فِي الْقِدَمِ قَبْلَ كُلِّ مَدْرٍ وَوَبْرٍ وَأَنوَاراً أَنطَقَهَا بِتَحْمِيدِهِ ، وَأَلْهَمَهَا شُكْرَهُ وَتَمَجِيدَهُ وَجَعَلَهَا الْحُبْجُ عَلَى كُلِّ مُعْتَرِفٍ لَهُ بِمَلَكَةِ الرَّبُوبِيَّةِ ...

خداوند پس از پیامبرش از میان خلق، بندگان خاصی (ائمه عليهم السلام) را برگزید که آنان را بر تری داد و به رتبه پیامبرش رسانید و آنان را قرن به قرن و زمان به زمان داعیان حق و هدایت کننده به سوی خویش قرار داد. آنان را قبل از پیدایش جهان مادی به صورت انوار مقدسه آفرید و به حمد خود گویا کرد و شکر و تمجیدش را به آنان الهام نمود و ایشان را حجت بر اعتراف کنندگان به ربوبیت خود قرار داد ...

ثم إنَّ اللهَ تَعَالَى جَمَعَ لَكُمْ مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي هَذَا الْيَوْمِ عِيدَيْنِ عَظِيمَيْنِ كَبِيرَيْنِ ... فَجَعَلَ الْجُمُعَةَ مَجْمَعاً نَدَبَ إِلَيْهِ لِتَطْهِيرِ مَا كَانَ قَبْلَهُ وَغَسَلَ مَا كَانَ أَوْقَعَتْهُ مَكَاسِبَ السُّوءِ مِنْ مِثْلِهِ إِلَى مِثْلِهِ ... فَأَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي يَوْمِ الدَّوْحِ مَا بَيَّنَّ بِهِ عَنْ إِرَادَتِهِ فِي خُلُصَائِهِ وَذَوِي اجْتِبَائِهِ.

خداوند متعال برای شما مؤمنان، امروز دو عید بزرگ و شکوهمند (غدیر و جمعه) را هم زمان قرار داده است که کمال هر کدام به دیگری است، تا نیکی و احسان خویش را در باره شما کامل کند و شما را به راه رشد برساند و شما را دنباله رو کسانی قرار دهد که با نور هدایتش روشنایی گرفته اند و شما را به راه نیکوی خویش ببرد و به نحو کامل از شما پذیرایی کند.

پس این جمعه را محل گردهمایی شما قرارداده و به آن فرا خوانده است، تا گذشته را پاک سازد و آلودگی های جمعه تا جمعه را بشوید، و آن را یادآور مؤمنان و بیان خشیت تقوا پیشگان مقرر ساخته است و «برای اعمال آن» پاداشی چند برابر پاداش های مطیعان در روزهای دیگر قرار داده و کمال این عید، فرمان برداری از امر الهی و پرهیز از نهی او و گردن نهادن به طاعت اوست. پس ایمان به یگانگی خدا،

جز با اعتراف به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پذیرفته نیست و دین، جز با قبول ولایت الهی قبول نمی شود و اسباب طاعت خدا جز با چنگ زدن به دستگیره های خدا و صاحبان ولایت الهی، سامان نمی پذیرد.

پس در (روز غدیر) زیر درختان انبوه، خدا بر پیامبرش چیزی نازل کرد که بیانگر اراده اش در باره خالصان و برگزیدگان است و او را فرمان داد که پیام را ابلاغ کند و از بیمار دلان و منافقان هراس نداشته باشد و حفاظت او را عهده دار شد و درون اهل شک و نیت مرتدان را افشا نمود پس مؤمن و منافق آن را در یافتند. مؤمنان بر حق ثابت ماندند ولی بر جهل جاهلان منافق و تعصب متمردان افزوده گشت ...

آن گاه فرمود: این روز غدیر روز عظیم الشانی است که فرج در آن حاصل شد و درجات مؤمنان بالا رفت و حجت الهی آشکار شد و برای روز غدیر چهارده لقب به شرح ذیل بیان فرمود:

القاب روز غدیر در خطبه غدیریه امیرالمؤمنین علیه السلام

1- و هو یوم الإیضاح و الإفصاح عن المقام الصراح و یوم کمال الدین؛ روز غدیر روز روشنگری و اعلان مقام والای امامت و روز کمال دین است

2- یوم العهد المعهود؛ روز غدیر روز پیمان بسته شده است، پیمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مردم گرفت پس از اقرار و اعتراف مردم مبنی بر اینکه پیامبر حتی از خود مردم نسبت به خودشان، سزاوارتر است.

و ممکن است عهد معهود اشاره به عهدی باشد که در عالم ذر از انسان گرفته شد، «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ...»⁽¹⁾، چنان که در دعای غدیر می خوانیم که امام

ص: 231

علی علیه السلام فرمود: «وَجَدَدْتَنَا لَنَا عَهْدُكَ وَذَكَرْتَنَا مِيثَاقَكَ الْمَأْخُوذَ مِنْ فِي ابْتِدَاءِ خَلْقِكَ إِنَانَا».

3_ یوم الشاهد والمشهد؛ آن روز روز شاهد و مشهود است. این تعبیری است که قرآن درباره قیامت به کار برده است به اینکه شاهد، پیامبر و مشهود، قیامت است، یا شاهد انسان ها و مشهود، اعمال آنان است ولی به کار بردن این تعبیر درباره روز غدیر، به این معناست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، شاهد و علی علیه السلام، مشهود است. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شهادت به ولایت علی علیه السلام داد و انسان ها و اجنه و فرشتگان را بر این امر به گواهی گرفت.

4_ یوم تبیان العقود عن النفاق والجحود؛ غدیر، روز تغییر نکند از صفّ خیانت منافقان و منکران است؛ روزی که خط حق از جریان نفاق مشخص شد، روزی که باعث شد حامیان واقعی از مدعیان دروغین جدا شوند؛ آنان که حقایق را آگاهانه انکار کردند و نفاق خود را در عمل آشکار ساختند.

5_ یوم البیان عن حقائق الایمان؛ غدیر روز بیان حقایق بود که خط ایمان از دیگر خطوط ممتاز شد، کسانی که تا آن روز ادعای ایمان به خدا و اطاعت از پیامبر را داشتند، در آن روز درونشان آشکار شد. در آن روز همه دانستند که اگر واقعاً به «اطیعوا الله واطیعوا الرسول» اعتقاد دارند. باید از خدا و پیامبر و از ولیّ امر، علی بن ابی طالب علیه السلام پیروی کنند.

6_ یوم دَحْر الشیطان. غدیر روز راندن شیطان است: «دحر» به معنای راندن است. در روز غدیر با کامل شدن دین، شیطان پس از بعثت برای دومین بار رانده شد. شیطان که از دین کامل و حقیقت ایمان بهره ندارد، دوست داشت دین، ناتمام و ابتر بماند و به کفار وعده می داد که با مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نفس راحتی

می کشند. با واقعه غدیر، وسوسه ها، توطئه ها و نقشه ها، نقش بر آب شد و همان گونه که کافران مایوس و نومید شدند، شیطان نیز مایوس و رانده درگاه الهی شد.

7_ و یوم البرهان هذا یوم الفصل الذی کنتم توعدون؛ غدیر روز حجت آشکار و روز داوری و جدایی حق از باطل است. این عبارت امام علیه السلام تشبیه غدیر به قیامت و یا تأویل به آن است. قرآن در باره قیامت فرمود: «هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ» (1).

8_ و هذا یوم الملاء الاعلی الذی انتم عنه معرضون؛ غدیر روز فرشتگان و الامقام در عالم بالاست که شما از آن رویگردان هستید. در این روز، در میان فرشتگان نیز در آسمان محفل انس برگزار می شود. ولی شما انسان ها به آن اهمیت لازم را نمی دهید.

9_ هذا یوم الإرشاد و یوم محنة العباد و یوم الدلیل علی الرواد؛ روز غدیر روز ارشاد خلق و روز امتحان بندگان و روز رهنمای قاصدان راه خداست.

10_ هذا یوم ابدی خفایا الصدور و مضممرات الأمور؛ این روز روزی است که خداوند متعال آنچه عده ای در سینه پنهان داشتند و امور پنهان را آشکار نمود.

منظور از آنچه عده ای در سینه پنهان داشتند سر نوشت خلافت و نوع تعامل با آن بود که منافقان در اندیشه غصب آن بودند.

11_ هذا یوم النصوص علی اهل الخصوص، این روز، روز تصریح بر امامت بندگان خاص خدا است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آغاز بعثت تا حجة البلاغ، بارها به اشاره و کنایه به معرفی علی علیه السلام پرداخته بود، در حدیث «یوم الانذار»، در حدیث منزلت

ص: 233

و ... اما در جریان غدیر بدون هیچ پرده پوشی و به دور از هر گونه کنایه و اشاره و با صراحت تمام به معرفی بنده خاص خدا امام علی علیه السلام به عنوان ولی امر مسلمانان پرداخت و راه هرگونه توجیه را مسدود کرد.

12_ هذا يوم شيث، هذا يوم ادریس، هذا يوم يوشع، هذا يوم شمعون؛ این روز اوصیای انبیا است. در این بخش از خطبه امام علیه السلام به تعلق روز غدیر به برخی از اوصیا انبیا چون ادریس، شیث، یوشع و شمعون که بعضی از آنان مقام نبوت هم داشتند اشاره می کند، قرآن کریم درباره ادریس می فرماید: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» (1) شیث، به حسب تاریخ، وصی حضرت آدم بوده است یوشع نیز جانشین حضرت موسی علیه السلام، و شمعون جانشین حضرت عیسی علیه السلام بوده است. در ادامه روایت می خوانیم که روز غدیر به آدم (قبول توبه)، ابراهیم (نجات از آتش)، هارون (جانشینی از موسی) و عیسی علیه السلام تعلق دارد. روز غدیر یادآور روزی است که بسیاری از انبیا از جمله پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم جانشین خود را در آن تعیین کردند. 13_ هذا يوم الأمن و المأمون. این روز آسایش و آسودگی است. زیرا قبل از واقعه غدیر، نگرانی هایی نسبت به آینده اسلام وجود داشت و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز نگرانی ابراز می کرد، اما پس از جریان غدیر می بینیم این نگرانی به سرور و شادی مبدل می شود.

14_ هذا يوم إظهار المصون من المكنون هذا يوم إبلاء السرائر؛ روز غدیر، روز آشکار ساختن حقیقت پنهان و روز اظهار اسرار است.

امام علیه السلام در ادامه خطبه به نقش مهم خود می پردازد و با بیان تفسیر «طریق»،

ص: 234

1- مریم (19): 56.

«صراط» و «سبیل الله» می فرماید: صراط من هستم، سبیل الله من هستم، نور الانوار من هستم.

سپس می فرماید: خداوند شما را رحمت کند، پس از این اجتماع بروید بر اهل و عیال خود توسعه دهید و نسبت به برادران خود نیکی کنید و خدای را بر این لطف بزرگ شکر کنید... و با فقرا و ضعفا در خورد و خوراک تا می توانید مواسات کنید که یک درهم اتفاق امروز صد هزار درهم اجر دارد....

با هم باشید، تا خداوند هم متحدتان سازد، به یکدیگر نیکی کنید، تا خداوند هم الفت شما را پایدار کند، از نعمت الهی به یکدیگر هدیه دهید، آن گونه که خداوند بر شما منت نهاده و پاداش آن را در این روز، چندین برابر عیدهای گذشته و آینده قرار داده است. نیکی در این روز، ثروت را می افزاید و عمر را طولانی می کند... و کسی که مؤمنی را در شب آن افطار دهد ده «فنام» را افطار داده است. شخصی بر خاست و پرسید فنام چیست؟ فرمود: صد هزار پیامبر و صدیق و شهید (پس ده فنام، ثواب اطعام یک میلیون پیامبر و صدیق و شهید دارد).

در پایان خطبه بار دیگر مردم را به اخلاق فردی، اجتماعی، مالی و... سفارش می کند و استحباب روزه روز غدیر و پاداش عظیم آن را یادآور می شود...» (1).

اینها نشان دهنده تعظیم بزرگان شیعه نسبت به این روز فرخنده است. امید است که جامعه ما هم با اهتمام ورزیدن به عید امامت، رشد خودشان را نشان دهند و با تکریم این سنت استوار اسلامی، دین خویش را نسبت به بنیادهای اعتقادی ادا کنند.

ص: 235

رسمیت عید غدیر به وسیله آل بویه

پس از سال 260ق و شروع دوران غیبت، جشن غدیر خم به عنوان مهم ترین عید مذهبی در میان شیعیان به طور غیررسمی رواج داشت. اما پس از اینکه خاندان شیعی مذهب آل بویه، در عراق به حکومت رسیدند، بزرگداشت واقعه غدیر خم را به عنوان عید بزرگ شیعیان، در دستور کار خود قرار دادند. برپایی این جشن به دستور احمد بن بویه معروف به معزالدوله پادشاه دیلمی و فاتح عراق از سال 352ق در بغداد آغاز شد. (1)

معزالدوله به مردم فرمان داد که در این روز شهر را آذین بندی کنند و به جشن و شادمانی پردازند. آذین بندی شهر با پارچه های نفیس و رنگ های شاد انجام می شد؛ اجرای مراسم آتش بازی و برپا کردن آتش های عظیم از دیگر سنت هایی بود که در روز عید غدیر خم انجام می شد... بامداد این روز شیعیان، شتر قربانی می کردند و به زیارت مقابر قریش در کاظمین می رفتند و در آنجا نماز عید به جا می آوردند. (2)

حاکمان آل بویه پس از معزالدوله نیز نسبت به برگزاری جشن غدیر خم اهتمام داشتند. ابن جوزی و ذهبی از برپایی جشن غدیر خم به وسیله شیعیان محله «کرخ» بغداد و هجوم گروهی از مردم «باب البصره» به آنان و پاره کردن نشان ها و اعلامیه های غدیر در حکومت بهاءالدوله بویهی (379_403) خبر می دهند. (3)

آل بویه در کنار عید گرفتن و شادمانی روز غدیر، در روز عاشورا و دهه اول

ص: 236

1- تاریخ ابن خلدون، 3/425.

2- المنتظم فی تاریخ الملوك و الأمم، 7/16؛ البداية و النهایة، 11/259.

3- المنتظم فی تاریخ الملوك و الأمم، 6/163.

محرم نیز با آویختن پارچه های سیاه، عزا و ماتم خود را به نمایش می گذاشتند. و بازار را در روز عاشورا تعطیل می کردند.

هرچند بزرگداشت عید غدیر و عزاداری روز عاشورا به وسیله مردم قبل از حکومت آل بویه

رواج داشت ولی در سطح عمومی و رسمی برای اولین بار، به دستور معزالدوله دیلمی بود که در سال 353ق عاشورا عزای عمومی اعلام شد و از مردم خواسته شد که با پوشیدن جامه سیاه، اندوه خود را نشان دهند و به احترام این روز، خرید و فروش ممنوع شد، قصابان ذبح نکردند و صنف آشپز غذا نپختند و قبه هایی در بازارها برپا کردند و پرده ها بیاویختند.

ابن جوزی می نویسد : در عاشورای سال 352ق گریه و ندبه برای امام حسین علیه السلام و نوحه خوانی و برپایی ماتم برای آن امام برگزار گردید. [\(1\)](#)

ابن اثیر برگزاری مراسم عزاداری حسینی در روز عاشورا در زمان عزالدوله بختیار فرزند معزالدوله (367_356ق) را بر طبق سنت سال های پیش آورده است و ابن العماد حنبلی به برپایی سنت عزاداری عاشورا در سال 387 اشاره کرده است. [\(2\)](#)

مراسم عزاداری عاشورا چنان اهمیت داشت که اگر با اعیاد ملی نوروز یا مهرگان مصادف می شد، مراسم را بر اعیاد ملی ترجیح می دادند. مثلاً در سال 398ق که روز عاشورا مصادف با عید مهرگان بود، مراسم عید را به تأخیر انداختند.

سنت عید غدیر و بدعت مخالفان

روشن شد که عید غدیر از عصر رسالت ، به توصیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و با عنایت

ص: 237

1- همان، 7/15؛ النجوم الزاهرة، 2/427.

2- البداية و النهاية، 11/293؛ شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، 3/130-

خاص اهل بیت علیهم السلام بود. و شیعیان، آن روز را جشن می گرفتند و آل بویه به پیروی تبعیت از این سنت سلف صالح، آن را علنی و رسمی کردند.

با این حال، مورّخ اهل سنت احمد بن عبد الوهاب شهاب الدین نویری (م 677 _ 733ق) عید غدیر را از بدعت های «معزّ الدوله علی بن بویه» در سال 352ق می داند و ادعا می کند که این مراسم در اسلام سابقه ای نداشته است. و می افزاید آن روز، روز عقد اخوت بین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام بود که در سال دهم واقع شد و از جمله سنت های شیعیان آن است که شب هجدهم ذی الحجه را احیا می دارند و صبح آن دو رکعت نماز عید قبل از ظهر می خوانند و لباس نو می پوشند و کارهای نیک در آن روز به جا می آورند و در مقابل، عوام اهل سنت نیز بیست و پنجم ذی الحجه را به عنوان روزی که ابوبکر با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد غار شدند جشن می گرفتند. نظیر این سخن را «مقریزی» هم گفته است. (1)

ازین رو علامه امینی در الغدیر به نقد سخن آنان پرداخته و بی پایگی آن را به اثبات رسانیده است. (2)

لازم به یادآوری است که نویری در اینجا بر اثر عجله در قضاوت، دو اشتباه فاحش نموده است؛ اول اینکه نام «معزّ الدوله» را علی دانسته، در حالی که احمد است. و دوم اینکه واقعه غدیر در سال دهم هجری روز عقد اخوت بین پیامبر و علی علیهما السلام نبود، بلکه این کار در سال اول هجری واقع شد؛ بلی اینکه شیعیان در آن

ص: 238

1- قال النويری فی : نهاية الارب فی فنون الادب، 1/177 فی ذکر الأعیاد الإسلامیة: وعیدُ ابتدعته الشیعةُ وسمّوه عیدُ الغدیر، و سبب اتّخاذهم له مواخاة النبی صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن أبی طالب یوم غدیر حُمّ؛ المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار «الخطط المقریزی» 1/288_389.

2- الغدیر، 1/356

روز به عبادت و کارهای نیک _ از جمله عقد اخوت _ می پردازند، مؤمنین _ سخن درستی است که بر زبان او جاری شده است .

اعمال و ادعیه روز غدیر

مرحوم حاج میرزا جواد ملکی تبریزی می گوید: فضائلی که برای روز غدیر وارد شده از فضیلت های ماه رمضان بیشتر است و برای روز غدیر اعمال و فضایل زیادی بیان شده که در ایام دیگر به چشم نمی خورد(1) که مهم ترین آن به شرح زیر است

اول: اظهار شادی و تشکر از خدای متعال و تبریک بر نعمت ولایت و اطعام و هدیه دادن مؤمنان به یکدیگر.

امام صادق علیه السلام شیوه شکر و تبریک گفتن در روز غدیر را چنین آموزش داده است: وقتی یکدیگر را ملاقات کردید، بگوئید: الحمد لله الذی أکرَمَنَا بهذا الیوم و جعلنا من الموفین بعهدِهِ إَینَا و میثاقَهُ الذی واثَقَنَا بِهِ من وِلايَةِ وُلاةِ أَمْرِهِ و القَوَامِ بقسطِهِ و لم یجعلنا من الجاحدین و المکذبین بیوم الدین.(2) «سپاس خدای را که ما را به این روز گرامی داشت و ما را از مؤمنان و کسانی قرار داد که به پیمان و میثاقی که در باره والیان امرش و بر پا دارندگان قسط و عدالتش از ما گرفته است وفا کردیم و ما را از انکارکنندگان و تکذیب کنندگان به روز قیامت قرار نداد.»

امام رضا علیه السلام فرمود که هنگام دیدار با یکدیگر بگوئید: الحمد لله الذی جَعَلَنَا

ص: 239

1- المراقبات، ص 217 و 218.

2- بحار الانوار، 26/96

من الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؛ سپاس خدای را که ما را از کسانی قرارداد که به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام تمسک می جویند.

و نیز مستحب است در روز غدیر صد مرتبه بگوید: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ كَمَالَ دِينِهِ وَتَمَامَ نِعْمَتِهِ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ**؛ ستایش خاص خدایی است که کمال دین و تمام شدن نعمتش را به ولایت امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام قرارداد. [\(1\)](#)

شیخ طوسی به سند خود از فیاض بن محمد بن عمر طوسی روایت می کند در سال 259_ (که خودش 90 سال داشت _ حضرت رضا علیه السلام را در روز غدیر ملاقات کرد، در حالی که در محضر او جمعی از یاران خاص وی بودند و امام علیه السلام آنان را برای افطار نگاه داشته، طعام و خلعت و هدایا، حتی کفش و انگشتر به خانه های آنان فرستاده و وضع آنان و اطرافیان خود را دگرگون ساخته بود و پیوسته فضیلت و سابقه این روز بزرگ را یاد می کرد. [\(2\)](#)

دوم: غسل [\(3\)](#).

سوم: روز.

خطیب بغدادی به سند صحیح نزد اهل سنت از ابو هریره و او از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است: هر کس روز هیجده ذی الحجه را روزه بگیرد خداوند ثواب شصت ماه روزه به او می دهد. [\(4\)](#) هر چند ابن کثیر بر آن اشکالاتی وارد نموده است که در ذیل بحث وقت آیه اکمال پاسخ دادیم [\(5\)](#).

ص: 240

1- المراقبات، ص 60؛ مفاتیح الجنان / اعمال هیجده ذوالحجة.

2- اقبال الاعمال، 2 / 254.

3- مصباح المتهجد، ص 13.

4- تاریخ بغداد، 8 / 289، ح 4392.

5- البداية و النهاية 5 / 214.

بلکه در خبری از ائمه علیهم السلام رسیده که روزه آن برابر با روزه عمر دنیا و معادل است با صد حج و صد عمره است. (1)

عماد الدین طبری با سند از حسن بن راشد روایت می کند که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: آیا برای مسلمانان غیر از جمعه و اضحی و فطر، عیدی هست؟ فرمود: بلی عیدی هست که از همه عیدها حرمتش بیشتر است!

گفتم آن کدام عید است؟ فرمود آن روزی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به خلافت خود نصب نمود و آن روز هیجدهم ذی الحجّه است.

گفتم که در آن روز چه عملی سزاوار است انجام دهیم؟ فرمود باید روزه بدارید و محمد و آل محمد را یاد کنید و بر ایشان صلوات بفرستید و از ظالمان به آنان براثت بجوئید. وصیت کرد و هر پیغمبری به وصی خود وصیت می کرد عید گردانند. پرسیدم: پاداش کسی که آن روز را روزه بگیرد چیست؟ فرمود: برابر با روزه شصت ماه است. و فرمود ترک نکنید روزه بیست و هفت رجب که نبوت بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و ثواب آن مانند روزه غدیر ثواب شصت ماه روزه است. (2)

چهارم: زیارت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

شیخ طوسی با سند معتبر از ابن ابی نصر بزنطی روایت نمود از حضرت رضا علیه السلام

ص: 241

1- 5_ مفاتیح الجنان، اعمال روز غدیر.

2- بشارة المصطفی، ص 364 و قریب به آن در بحار الانوار 37 / 171.

که فرمود: ای پسر ابی نصر هر کجا که باشی سعی کن که روز غدیر نزد قبر مطهر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام حاضر شوی.

همانا خدا می آمرزد در این روز از هر مرد مؤمن و زن مؤمنه گناه شصت ساله ایشان را (1) و از برای آن جناب در این روز سه زیارت مخصوصه نقل شده: یکی زیارت معروف امین الله است که از نزدیک و دور خوانده می شود و دیگری زیارت کامله ای از فضائل آن حضرت و مطاعن دشمنان است که به سند معتبر از امام علی النقی علیه السلام روایت شده است. (2)

پنجم: سید بن طاوس به سند معتبر از عماره بن جوین العبدی روایت می کند روز غدیر بر امام صادق علیه السلام وارد شدم او روزه بود، فرمود: در این روز دو رکعت نماز بخوان و بهتر است این نماز نزدیک ظهر باشد چون حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، امام علی علیه السلام را در آن وقت به خلافت معرفی کرد. به این صورت:

در هر رکعت سوره حمد و سپس ده بار سوره توحید و ده بار آیه الکرسی و ده بار سوره قدر و پس از آن می گوئی: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِاَنَّ لَكَ الْحَمْدَ وَحَدِّدْ لَآ شَرِیْكَ لَكَ ... «دنباله دعا در مفاتیح الجنان آمده»، پس از این دعا به سجده برو و صد مرتبه بگو: الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَصَدِّ مَرْتَبَةً شُكْرًا لِلّٰهِ.

سپس فرمود. هر کس در این روز این عمل را به جا آورد ثواب کسی را دارد که در روز عید غدیر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دیده باشد و با آن حضرت بر ولایت علی علیه السلام بیعت کرده باشد. و مانند کسی است که همراه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امیر

ص: 242

1- التهذیب، شیخ طوسی، 6/24؛ اقبال الاعمال، ص 468.

2- المزار، محمد بن المشهدی، ص 265؛ المزار، محمد بن مکی «شهید اول» ص 65.

المؤمنين عليه السلام و حسن و حسين عليهما السلام به شهادت رسیده است. (1)

ششم: عقد اخوت بين برادران دينی

محدث بزرگ میرزا حسین نوری (م 1320 ق) به نقل از کتاب زاد الفردوس می گوید: سزاوار است در این روز برادران دینی با يك ديگر عقد اخوت بندند و کیفیت آن این گونه است که یکی از آن دو دست راست خود را در دست راست دیگری بگذارد و بگوید: وأخيتك في الله و صافيتك في الله و صافحتك في الله و عاهدت الله و ملائكته و رسله و انبياءه و الائمة المعصومين: على أنني إن كنت من أهل الجنة و الشفاعة و أذن لي بأن أدخل الجنة لا أدخلها إلا و أنت معي؛ با تو در راه خدا برادر می شوم؛ با تو در راه خدا راه صفا و صميميت در پیش می گیرم؛ با تو در راه خدا دست می دهم و با خدا، ملائکه و پیامبرانش و ائمه معصومين عهد می بندم که اگر از اهل بهشت و شفاعت شدم و اجازهورود به بهشت یافتم، داخل آن نشوم مگر آنکه تو با من همراه شوی. «

آن گاه دیگری می گوید: قبلت؛ اسقطت عنك جميع حقوق الاخوة ما خلا الشفاعة و الدعاء و الزيارة؛ جز شفاعت و دعا و زیارت، همه حقوق برادری را ساقط کردم(2)

هفتم: نماز و خطبة عيد غدیر به جماعت

هر چند بین عید بودن روز غدیر و نماز جماعتی همراه با خطبه به عنوان نماز عید ملازمه ای نیست ولی از بعضی روایات استحباب آن استفاده می شود. مانند

ص: 243

1- إقبال الأعمال، ص 474 و با اندکی اختلاف بدون سند در المزار، محمد بن المشهدی، ص 320.

2- مستدرک الوسائل، 6/279.

آنچه شیخ طوسی به سند خود از امام رضا علیه السلام و او از پدران بزرگوارش از امام حسین: روایت می کند که امام امیرالمؤمنین علیه السلام در روز جمعه ای که مصادف روز عید غدیر بود خطبه ای پیش از نماز جمعه ایراد فرمود و سپس نماز جمعه خواند و آن را نماز عید غدیر قرار داد. (1)

و در روایت دیگر کفعمی در مصباح بدون سند از امام صادق علیه السلام آورده است:

و صلاة يوم الغدير عن الصادق عليه السلام ركعتان قبل الزوال بنصف ساعة شكراً لله تعالى على ما من سبحانه على علي عليه السلام و خصه به و تصلى جماعة في الصحراء بعد أن يخطب الإمام بهم و يعرفهم فضل اليوم فإذا انقضت الخطبة تصافحوا و تهانوا (2)....

امام صادق علیه السلام فرمود: نیم ساعت قبل از ظهر روز غدیر در صحرا دو رکعت نماز جماعت به عنوان تشکر از منت خداوند بر علی علیه السلام و برگزیدن ایشان به جای آورد در هر رکعت پس از سوره حمد ده بار آیه الکرسی و ده بار سوره قدر می خوانی. پس از آنکه امام خطبه ای خوانده و فضیلت این روز را برای مردم بیان کند. سپس مردم با هم مصافحه کرده و به هم تهنیت بگویند.

از این دو روایت استفاده می شود که _ در زمان محدود نبودن شیعه _ عید غدیر نیز دارای نماز جماعت با خطبه مانند عید فطر و قربان است.

ص: 244

1- مصباح المتعجد، ص 752؛ مناقب ابن شهر آشوب، 3 / 43.

2- مصباح کفعمی، ص 458

شرح حدیث تقلین و پیام های آن

ص: 245

پیش از شرح حدیث لازم است به دو نکته اشاره کنیم :

نکته اول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث را در شش زمان و موقعیت بیان فرمودند که چهار بار آن سه ماه قبل از وفات در حجة الوداع است و مهم ترین آن هنگام بازگشت روز هیجده ذی الحجة در غدیر خم بود ، که حدیث ثقلین را در خطبه مفصلی بیان فرمود و آن را مقدمه معرفی مولا علی علیه السلام به امامت و خلافت قرار داد که بخشی از متن آن اختلافی بوده و به ناقلان موثق شیعی منحصر است و از آنجا که اختلاف در باره متنی مشکک به کم و زیاد بوده در علم درایة الحدیث ثابت شده که در اختلاف مثبت (به کسر باء) و نافی ، مثبت (نقل زائد) مقدم است، این اختلاف در نقل به اصل موضوع زیانی نمی رساند.

نکته دوم : حدیث ثقلین در غدیر معروف به خطبه غدیریه است که بزرگان شیعه ، جوانان را به حفظ آن سفارش می کنند. و از آنجا که اسرار نجوای جبرئیل با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بخشی از معارف بلند خطبه برتر از فهم صحابه بود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن بخش ها را بیان فرمودند.

ازین رو دستیابی به همه خطبه غدیریه جز از راه ائمه معصومین: امکان ندارد و جامع ترین روایت شیعی در این زمینه روایت طبرسی در احتجاج است که باسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند. و ما متن کامل آن را به عنوان کاشف اسرار غدیر در پایان بخش دوم آوردیم.

ولی دست های غاصبان خلافت همان مقدار منقول را هم تحریف کردند! و جامع ترین نقل اهل سنت که نزد آنان صحیح است، روایت طبرانی از ابی الطفیل از زید بن ارقم (روایت چهارده: بخش 1) است که ما متن آن را به کمک روایات دیگر آنان شرح می دهیم و پس از آن، پیام ها و لوازم معنوی آن را بیان می کنیم.

شرح متن:

نزل النبی یوم الجحفة ثم أقبل علی الناس، فحمد الله وأثنی علیه....

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در منطقه جحفه در آن روز فرود آمد و حمد و ثنای الهی به جای آورد ... جحفه منطقه عمومی غدیر خم نزدیکی شهرک «رابغ» بین راه مکه و مدینه است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مولا علی علیه السلام را در هیجده ذو الحجه سال دهم هجری به امامت نصب کرد و اضافه یوم به جحفه به دلیل اشتها این واقعه در صدر اسلام بود. غدیر در چند

کیلومتری جحفه _ یکی از میقات های پنجگانه _ حدود 65 کیلومتری مکه قرار دارد و به خاطر وجود برکه ای در این محل که در آن آب باران جمع می شده، به غدیر خم (برکه آب منطقه خم) شهرت یافته است.

غدیر خم به سبب وجود آب و چندین درخت کهنسال، محل توقف و استراحت کاروانیان بود و گرمایی طاقت فرسا داشت. در قدیم راه اهالی مصر از راه مدینه و شام در آن جا جدا می شد.

ص: 248

و آن روز (هیجده ذوالحجة) به عنوان عید غدیر در میان مسلمانان به ویژه شیعیان _ معروف است .

و در روایت دیگر طبرانی از حدیثه آمده است که در آنجا درختانی نزدیک به هم بود که حضرت دستور داد زیر آن نظافت شده و خار و خاشاک آن جمع شود تا برای نماز و شنیدن خطبه حضرت آماده گردد .

و در روایت ابن مغزلی از زید بن ارقم می افزاید: ورود ما به جحفه قبل از ظهر در روز بسیار گرمی بود، که بعضی از ما عبایش را از شدت گرمای زمین، زیر پا و بعضی روی سر می انداخت، تا آنکه ما نماز ظهر را پشت سر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به جا آوردیم. (1) و این نشان دهنده اهمیت مطلبی بود که پیامبر موظف به اعلان آن شده بود .

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: *إني لا أجد لنبی الا نصف عمر الذی قبله؛ من نمی یابم پیامبری را مگر آنکه نصف عمر پیامبر پیش از خود عمر کرده است .*

ظاهراً مراد عمر تبلیغی و دوران رسالت اوست، به همین جهت در روایت ابن مغزلی از زید بن ارقم و روایت ابن ابی الحدید از علی علیه السلام آمده است : آگاه باشید، عیسی بن مریم در میان قوم خود چهل سال زیست و من شروع به گذشتن از بیست سال کردم. (2)

روشن است در آن زمان حضرت بیش از شصت سال داشت، پس منظور عمر نبوت حضرت است که آن زمان بیست و سه سال _ تقریباً نصف عمر تبلیغی عیسی 7 _ از آن می گذشت .

و ائی أوشك أن أدعی فاجیب؛ با این جمله فرا رسیدن مرگ خود را اعلان

ص: 249

1- المناقب، ابن مغزلی ص 16.

2- همان.

می کند و افکار مردم را برای شنیدن آخرین سفارش یعنی مسئله خلافت پس از خود آماده می سازد، و چنان که قرآن می فرماید: « كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ » (1)؛ بر شما نوشته شده است هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر چیز خوبی (مالی) از خود باقی گذاشت برای پدر و مادر و نزدیکان به طور شایسته وصیت کند. این حتی بر عهده پرهیز کاران است. و خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر لزوم وصیت سفارش نمود.

پس آنچه بخاری نقل کرده صحیح نمی باشد که شخصی از « طلحة بن مصرف » از وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره مسئله خلافت_ که مورد انتظار مسلمانان بود_ پرسید، عبد الله بن اوفی گفت آن حضرت وصیتی ننموده است» (2). بلکه حضرت با اعلام نزدیکی وفاتش مردم را برای شنیدن سرنوشت خلافت پس از خود آماده می سازد.

فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟ قَالُوا: نَصَحْتَ، قَالَ: أَلَيْسَ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ حَقٌّ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ.

ولی قبل از بیان وصیت مانند هر مصلح بلیغ از مردم درباره خودنظرخواهی می کند و می پرسد درباره رفتار من در دوران رسالت چه می گوئید؟ همه گفتند: تو کمال خیرخواهی و تلاش را در راه هدایت و سعادت ما انجام دادی.

آن گاه بر اصول اعتقادی که ثمره آن همه جهاد و فداکاری دوران رسالتش بود از مردم اقرار گرفت و پرسید آیا شهادت بر توحید و رسالت من نمی دهید؟ آیا شهادت

ص: 250

1- بقره (2): 180.

2- صحیح بخاری، کتاب الوصایا، ح 2740.

نمی دهید بهشت و جهنم حق است و زنده شدن مردگان پس از مرگ حق است؟ گفتند: آری.

و به این وسیله مردم را برای اعلان اصلی دیگر از اصول دین آماده می سازد و می فهماند که این مطلب در ردیف توحید و رسالت است. ولی باز هم تأکید و دست هایش را به آسمان بلند می کند تا همه مردم ببینند و آن را روی سینه می گذارد و می فرماید: من نیز با شما بر حقانیت این عقاید شهادت می دهم، ای مردم آیا می شنوید؟ همه گفتند، آری!

انی فرطکم علی الحوض وأنت واردون علی الحوض و أن عرضه أبعد ما بین صنعاء و بصری.

فرط (به فتح فاء و راء) سقای کاروان است که در طلب آب پیش از آن ها می رود. و حوض، برکه آب کوثر است؛ می فرماید: من پیش از شما و شما پس از من بر سر حوض نزد من حاضر می شوید.

آن گاه حوض را توصیف می کند: و آن عرضه أبعد ما بین صنعاء و بصری فیه أقداح عدد النجوم من فضه؛ من پیش گام شما در سر حوض (کوثر) هستم، و شما در کنار حوض بر من وارد می شوید، حوضی که عرض آن به فاصله صنعاء (مرکز یمن) تا بصری (شهری در شام) است. و در کنار آن جام هایی از نقره به عدد ستارگان برای نوشیدن بهشتیان نهاده شده است.

و مسلم در صحیحش از انس نقل می کند پس از نزول سوره کوثر، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از اصحاب پرسید آیا می دانید کوثر چیست؟ ... فرمود: آن نهری است که پروردگار عز و جل به من وعده داده که امتم بر سر آن حوض بر من وارد شده و ظرف های زیادی به اندازه ستارگان اطراف آن است.

بنده ای از آن رانده و دور می شود . من می گویم او از امت من است ! جواب می آید تو نمی دانی او چه کاری پس از تو کرده است ! (1) و بخاری در وصف رانده شدگان از حوض نقل می کند که آنان گروهی از اصحاب معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستند که پس از آن حضرت با سیره و سنت او مخالف کردند و دین او را تغییر دنده و بدعت گذاشتند . (2)

بر اساس حدیث ثقلین شرط ورود آبرومندان بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تمسک به هر دوی آن ها است . زیرا تأکید می کند که آن دو از هم جدا نشوند تا سر حوض بر من وارد شوند . و در روایت طبرانی از حذیفه دارد : و انی سائلکم حین تردون علیّ عن الثقلین؛ هنگامی که شما کنار حوض بر من وارد شوید من از رفتار شما با ثقلین می پرسم .

ولی آیا این واقعه پس از خلاصی از محکمه قیامت و دخول در بهشت است، به قرینه آنکه کوثر بخشی از بهشت است پس مرجع خطاب و سؤال، بهشتیان از صحابه هستند، نه همه صحابه ای که بعضی از آنان مرتد شدند؟

یا آنکه ورود به حوض پیش از صدور حکم نهایی قیامت است، و این حوض در صحرای قیامت است در نتیجه سؤال از رفتار با ثقلین از همه مسلمانان است . چنان که روایات طرد صحابه بر آن دلالت می کند ؟ دو احتمال است دومی به واقع نزدیک تر است .

فانظروا کیف تخلّفونی فی الثقلین؛ ببینید با دو امانت گران سنگ من چگونه رفتار می کنید؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با این سؤال همه را به تأملی عمیق واداشته، به امت

ص: 252

1- صحیح مسلم ، 300 / 1 ، ح 400 .

2- صحیح بخاری، باب الحوض، ج 5، ح 2407 .

هشدار می دهد که در قیامت از آنان سؤال می کند که آیا حق ثقلین را رعایت کرده اند؟

ثقل دو احتمال دارد؛ الف: به سکون قاف، جمع آن اثقال، مثل حمل و احمال، یعنی سنگینی ضد خفت. ولی وقتی الف و لام می گیرد مانند این حدیث، به معنای وصفی ثقیل می شود.

ب: به فتح قاف، به معنای کالای مسافر و ابزار او گفته می شود مثلاً: *احتمل القوم بثقلاتهم*، یعنی آن قوم بار سفر خود را بست. (1)

ولی ظاهراً این کلمه مشترک معنوی بین آن دو معنا و جامع آن دو مفهوم «سنگینی» است، زیرا استعمال ثقل در معنای دوم هم به سبب سنگینی آن است، از این رو گاهی به جای هم به کار می روند. پس اصل همان معنای اول است.

به همین دلیل، ابن حجر هیتمی می گوید: علت آنکه از این دو امانت به ثقلین تعبیر شده این است که ثقل «به فتح ثاء و قاف» هر شیء گرانبها و با اهمیت است و قرآن و اهل بیت چنین هستند، زیرا معدن علوم دینی و اسرار و احکام شرعی می باشند (2).

الف و لام ثقلین برای عهد ذهنی و ذکری است، زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چند بار در حجة الوداع کتاب و عترت را به عنوان ثقلین و خلیفه خود معرفی کرد.

پس این سفارش باید در پرتو آن سخن مختصر و معتبر پیامبر در منی و عرفات تفسیر گردد، که شرط عدم گمراهی امت تمسک بر هر دو ثقل عنوان شده است

ص: 253

1- لسان العرب، ماده ثقل .

2- حدیث ثقلین، چاپ دار التقریب، ص 19.

واشاره به همان جمله مختصری است که ترمذی و حاکم احمد و نسائی و طبرانی و ابویعلی و ابن ابی شیبه با سندهای معتبر نقل کرده اند : انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابدا، و با این جمله وظیفه مردم را در مقابل آن بیان فرمود و تصریح نمودند که متمسک به یکی از آن دو ایمن از گمراهی نیست. ولی از آنجا که بسیاری از حاضران در آن مجالس نبوده، یا متوجه نشده بودند، ابهامی در منظور از ثقلین پدید آمد ، يك نفر از میان جمعیت با صدای بلند پرسید :

ما الثقلان یا رسول الله؟ قال: کتاب الله طرفٌ بید الله عزّ وجلّ و طرفٌ بایدیکم فاستمسکوا به لا تضلّوا؛ ای رسول خدا منظور شما از ثقلین چیست؟ حضرت پاسخ داد: یکی کتاب خدا قرآن، که همچون ریسمان يك طرفش به دست خدای عزّوجل و طرف دیگرش به دست شما است، به آن چنگ زنید تا گمراه نشوید، و دیگری عترت و دودمانم .

حدیث ثقلین یا خلیفتین

در روایات (ابو بکر بن ابی شیبه و احمد) از شریک از رکیب بن ربیع از قاسم بن حسان از زید بن ثابت لفظ خلیفتین به جای ثقلین به عنوان ترکة پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است.

در این نقل که با سندهای متعدد از زید بن ثابت می باشد بدون استفاده از لفظ ثقلین، بر دو مصداق ترکة کتاب و اهل بیت به عنوان خلیفه اشاره می کند و به صراحت بر خلافت و امامت اهل بیت رهنمون می شود و مولی علی علیه السلام اولین و شاخص ترین فرد اهل بیت است.

چنان که جوینی حدیث را با سند خود از زید بن ثابت چنین نقل کرده: قال

النَّبِيُّ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي أَلَا وَهُمَا الْخَلِيفَتَانِ مِنْ بَعْدِي وَلَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. یعنی آن دو چیز گران سنگ دو جانشین من پس از من هستند(1).

و نیز در بعضی از نقل ها به جای لفظ ثقلین _ خلیفتین یا امرین یا شیئین _ آمده است و این باعث تردید در نام گذاری به حدیث ثقلین می شود! هر چند لفظ خلیفتین صریح در خلافت اهل بیت و دلالتش بهتر است .

می گوئیم : روایاتی که حدیث ثقلین را در عرفات و منی و واقعه غدیر نقل می کند بر کلمه ثقلین به عنوان ترکیه پیامبر اتفاق دارند هر چند عامل لفظی آن بین « تارک ، ترکت ، مخلف یا فانظرونی کیف تخلفونی» مردد است. و این ها مواقع اصلی بیان حدیث هستند

ولی کلمه خلیفتین که در روایات زید بن ثابت آمده، در مرض وفات حضرت بود، نه در حجة الوداع و غدیر خم .

زیرا علی بن عبد الله بن احمد الحسنی نور الدین سمهودی شافعی، (م 911 ق) از حافظ ابو بکر ابن ابی شیبة با سندهای متعدد از ام سلمه نقل می کند : حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم هنگام احتضار در حالی که حجره مطهر پر از اصحاب بود به وفات سریع خود اشاره کرده، فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ يَوْشِكُمْ أَنْ أُقْبَضَ قَبْضًا سَرِيعًا وَيَنْطَلِقَ بِي وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ الْقَوْلَ مَعْدِرَةً إِلَيْكُمْ أَلَا وَإِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ كِتَابَ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَرَفَعَهَا فَقَالَ: هَذَا عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ

ص: 255

«ای مردم! نزدیک است مرگ من فرارسد و از میان شما بروم و اینسخن را برای رفع عذر شما می گویم: آگاه باشید من در میان شما دو چیز می گذارم: کتاب خدا و عترتم. پس بنگرید چگونه پس از من با آن ها رفتار می کنید، سپس دست علی را گرفت و گفت علی با قرآن و قرآن با علی است آن دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا آنکه در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند.

همین حدیث را ابن عقده و ابن حجر هیتمی از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نقل کرده اند. (2)

و ظاهراً کلمه خلیفتین در روایت زید بن ثابت نقل به معنای جمله «مخلف فیکم الثقلین» در این روایت ام سلمه می باشد. (3)

پس این نقل که به جای لفظ ثقلین، خلیفتین آمده است و کلماتی مانند امرین یا شیئین – مربوط به دو بیان اخیر حضرت (آخرین خطبه در مسجد النبی و حال احتضار در منزل) بوده است. از این رو

روایتی که ابو الطفیل از (زید بن ثابت) در باره واقعه غدیر نقل کرده، متروک لفظ ثقلین است. (4).

و از آنجا که مهم ترین زمان بیان این حدیث چهار مورد اول در حجه الوداع،

ص: 256

1- جواهر العقدين، ص 240؛ سمط النجوم العوالی، 2/502، ح 136. و نیز أبو بکر البزار در مسندش بلفظ مختصر به نقل کشف الأستار

عن زوائد البزار، 3/221، ح 2612. این روایت را آورده است

2- الولاية ابن عقده و الصواعق المحرقة، باب ج من مآثر علی، ح 40.

3- حدیث الثقلین، ص 95.

4- معجم الكبير، 5 / 166، ح 4970.

نباید در نام گذاری آن به حدیث ثقلین تردید کنیم. زیرا متروک اصلی در اکثر و اهم موارد بیان این حدیث لفظ ثقلین است.

«أحدهما كتاب الله طرف بيد الله عز وجل و طرف بأيديكم فاستمسكوا به لا تضلوا»

یکی از آن دو کتاب خدا است که یک طرف آن به دست خدای عز و جل و طرف دیگر به دست شما است، به آن چنگ زنید تا گمراه نشوید»

اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند یک طرف قرآن به دست خداست به این دلیل است که قرآن را خدای متعال فرستاده است و اینکه می فرمایند یک طرف آن به دست امت است به این دلیل است که در معرض استفاده و قرائت امت است ولی باید توجه داشت تنها با پیروی کامل از هر دو ثقل مصونیت از گمراهی حاصل می شود. پس اگر در این روایت امر به تمسک به قرآن شده به عنوان یکی از دو ثقل است که جدای از ثقل دیگر یعنی عترت نیست چنان که در جمله بعدی این روایت آمده است. علاوه بر آنکه ضمیمه کردن اهل بیت به قرآن، و تعبیر از هر دو با کلمه ثقلین، به خوبی و خوب پیروی امت را از اهل بیت - مانند قرآن - می رساند.

هر چند امر به تمسک به اهل بیت: در بعضی نقل ها مانند مسلم، نیامده، و گفتیم نقل مسلم، روایتی ناقص و تحریف شده است (1) ولی در بسیاری نقل ها امر به تمسک به هر دو آمده و عدم گمراهی امت، بر تمسک به هر دو

ص: 257

1- در بخش یک ذیل روایت مسلم گذشت.

(قرآن و اهل بیت) مترتب شده، و در تنافی دو نقل به زیاده و نقیصه نقل زیاده مقدم است. پس این گونه روایات باید در پرتو آن جمله محکم معتبر تفسیر گردد که امر به تمسک به هردو تقلین شده است، تا از ضلالت و گمراهی نجات یابیم.

همان ضلالتی که شیطان پس از رانده شدن از درگاه خدای متعال، فرزندان آدم را به آن تهدید کرد: «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»⁽¹⁾؛ شیطان گفت به عزت سوگند همه آنها را گمراه خواهم کرد مگر بندگان خالص تو را همان ضلالتی و گمراهی امت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پس از خود برای امتش نگران باشد و حتی می خواست برای مقابله با آن مطلبی بنویسد که بعضی از صحابه نگذاشتند. چنان که ابن سعد نقل کرده است:

أخبرنا محمد بن عمر، حدثني أسامة بن زيد الليثي و معمر بن راشد عن الزهري عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن ابن عباس قال: لما حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، الوفاة وفي البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : هلم أكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده! فقال: عمر إن رسول الله قد غلبه الوجع وعندكم القرآن، حسبنا كتاب الله.⁽²⁾

عبدالله بن عباس گوید: چون زمان رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرا رسید، گروهی که عمر بن خطاب نیز در میان آنان بود در خانه حضور داشتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بیایید نامه ای برای شما بنویسم تا هرگز پس از آن گمراه نشوید. عمر گفت: (چیزی نیاورید زیرا که) درد بر او غلبه کرده، و قرآن نزد شما هست، و کتاب خدا ما را کافی است. همین مطلب را بخاری و مسلم در صحیح خود آورده اند.

و الآخر عترتي و ان اللطيف الخبير تبأني أنهما لن يفرقا حتى يردا علي الحوض. و سألت ذلك لهما ربّي.

ص: 258

1- سورة ص (38): 82_83 .

2- الطبقات الكبرى، 2/ 244.

عترت، چنان که جوهری می گوید « نسله و رهطه الادنون» فرزندان و نزدیکترین خویشاوندان شخص هستند .

زیبیدی و ابن اثیر می گویند: العِترَةُ أَخَصُّ أَقَارِبِهِ؛ نزدیک ترین خویشاوندان شخص عترت او هستند.

ابن منظور می گوید: العِترَةُ ولد الرجل و ذریته و عقبه من صلبه. پس عترت رسول فرزندان فاطمه هستند (نه همه خویشاوندان هاشمی حضرت). (1)

نکته دیگر آنکه در بسیاری از روایات از جمله روایت ترمذی و احمد و طبرانی از حدیث «أهل بیتی» به عنوان عطف بیان افزوده شد و از آنجا که در این باره در پایان این فصل مفصل سخن می گوئیم اینجا به همین قدر بسنده می نمایم .

مقایسه دو ثقل

در این نقل طبرانی اشاره ای به نسبت این دو ثقل نشده، ولی در بسیاری از روایات آمده: أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ؛ یکی از آن دو بزرگ تر از دیگری است و آن کتاب خداست که ریسمانی آویخته از آسمان به زمین است. بلکه در روایت دیگر طبرانی از زید بن ارقم، پس از جمله بالا آمده است «الأصغرُ عِترتی (2)» پس عترت ثقل اصغر می شود، هر چند در حجیت و اعتبار هر دو مساوی هستند .

البته در بعضی از روایات حدیث ثقلین این دو مساوی معرفی شده اند مانند روایت زرنندی حنفی از زید بن ارقم که پس از تصریح به اکبریت کتاب و اصغریت

ص: 259

1- صحاح اللغة جوهری والنهاية، لابن اثیر، و لسان العرب ماده «عترت».

2- المعجم الكبير، 3/63 .

عترت می فرماید: وَاِنِّي سَأَلْتُ لَهُمُ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ فَأَعْطَانِي أَنْ يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَهَاتَيْنِ - وَأَشَارَ بِالْمَسْبُوحَتَيْنِ - نَاصِرَهُمَا إِلَى نَاصِرٍ (1)...؛ من از خدای خود خواستم که این دو سر حوض کوثر مانند این دو انگشت سبابه بر من وارد شوند و او دعای مرا اجابت کرد. از این رو گاهی تساوی این دو توهم می شود.

ولی این سخن صحیح نیست، زیرا این جمله ناظر به درخواست حضرت برای ورود هم زمان ثقلین بر سر حوض - مانند دو انگشت سبابه دست - در قیامت می باشد، پس با اکبریت ذاتی کتاب بر سنت در بیشتر روایات ثقلین منافات ندارد.

وَأَنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ تَبَأْنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛ «خدای لطیف و خبیر به من خبر داده این دو امانت گران سنگ از هم جدا نمی شود تا آنکه سر حوض کوثر بر من وارد شوند.» پس تمسک حقیقی به قرآن متوقف بر تمسک به اهل بیت در تفسیر و تأویل آن است، و کسی که در تمسک به قرآن به فکر خود یا نظر دیگران اعتماد کند و بر خلاف نظر اهل بیت آن را تفسیر و تطبیق کند، از قرآن جدا شده و در نتیجه گمراه است.

چنان که حدیث نبوی دیگری بر آن دلالت می کند: علی مع القرآن و القرآن مع علی (2) و حاکم در مستدرک و ذهبی در تلخیص آن هر دو حکم به صحت این حدیث کرده اند.

تأکید روی اسم لطیف، اشاره به آن است که این انتصاب الهی از سر لطف پروردگار است، چنان که متکلمان تعیین امام را به مقتضای قاعده لطف می دانند.

ص: 260

1- نظم در السمطين، ص 233؛ والولاية، ابن عقده، ص 222 .

2- المستدرک علی الصحیحین، ج 3 / 124 .

واژه نبأ یعنی خبر مهم و با کلمه نبی از یک ریشه است و به اشتراک منبع نبوت و امامت اشاره دارد یعنی همان کسی که مرا به نبوت برگزید، مرا از نبأ ولایت و آینده امامت خبر دار نمود.

نکته دیگر آنکه این جمله بر تداوم حضور فرد معصومی از اهل بیت در میان امت تا آخر الزمان دلالت می کند که سر سوزنی در پندار و رفتار و گفتار، از قرآن جدا نشود، زیرا همچنان که قرآن در امت اسلامی تا قیامت دست نخورده باقی است، ثقل دیگر _ اهل بیت علیهم السلام _ نیز در میان امت اسلام باید وجود داشته باشند، ولی گاهی در جامعه حاضر و قابل دسترسی و گاهی از دیدگان پوشیده و غایب باشند .

و این بر صحت عقیده تداوم امامت و ضرورت وجود امام معصوم حی تا قیامت دلالت می کند، تا مفسر و مجری قرآن و حافظ حدود آن باشد . چنان که بزرگان اهل سنت مانند سمهودی و ابن حجر به این ضرورت اعتراف کرده اند. بدیهی است چنین شخصی یک فرد معصوم است و این تنها بر عقیده امامیه قابل تطبیق است، نه آنکه مجموعه ای از علمای اهل بیت به صورت گروهی از قرآن جدا نشوند،

آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: من جدا نشدن آن دو را از خدا خواستم و روشن است که دعای حضرت مستجاب است. به همین دلیل به صورت قطعی خبر از جدا نشدن آن دو داده است .

اینجا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سه دستور مهم به امت می دهد:

1. «فلا تقدموهما فتهلكوا»؛ بر آن دو (ثقلین) پیشی نگیرید زیرا اگر پیش بیفتید هلاک می شوید.

مانند کسانی که خلافت و امامت آنان را غصب کردند و خود را بر آنان مقدم دانستند یا کسانی که در اعمال و اخلاق عبادی افراط می کنند و عابد تر از اهل بیت

می شوند. اینها هلاک شده و گمراه هستند .

2. «ولا تُقَصِّرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا» در اطاعت از آنان کوتاهی نکنید، اگر چنین کنید هلاک می شوید. چنان که بسیاری بر اثر انحراف از امامت آنان و از طاغوت های زمان خود پیروی نمودند و در عقاید و اخلاق و رفتار گمراه شدند .

3. «ولا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ» به آنان چیزی یاد ندهید که آنان از شما داناتر هستند .

دو جمله قبل با ضمیر مفعولی تشبیه بود، زیرا ضمیر به تقلین برمی گشت، ولی سومی ضمیر جمع است و تنها به اهل بیت برمی گردد. یعنی به اهل بیت چیزی یاد ندهید . چون اینکه دیگران به قرآن تعلیم دهند، معقول نیست و تنها اهل بیت تغییر نکند تعلیم دیگران هستند پیامبر هشدار می دهد به آنان علمی نیاموزید، زیرا آنان از همه شما داناترند.

این جمله (آنان از همه شما داناترند) عمومیت داشته همه صحابه و تابعان و همه مسلمانان را تا قیامت شامل می شود، پس علم اهل بیت به قرآن و سنت و معارف دین از همه امت بیشتر است. زیرا آنان علوم خود را به از راه عادی کسب نکردند، بلکه از طرف خدای متعال به آنان القاء شده است از این رو آنان محتاج هیچ صحابی و تابعی نبودند و برای معارف و اخبار و احادیث خود نیازی به سلسله سند تا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ندارند.

نکته دیگر آنکه هدف از نهی، جلوگیری از تعلیم آنان نیست، بلکه این نهی از انجام کاری نشدنی است. مثل آنکه بفرماید: فرد را زوج ننمایید، پس نهی می کند از توهم و خیال اینکه آنان جاهل و نیاز علمی دارند. بنا بر این اخباری که از آموزش ائمه معصومین علیهم السلام نزد بعضی صحابه و تابعان در بعضی تواریخ اهل سنت نقل

شده، به دلیل همین جمله دروغ است.

و از آنجا که مهم ترین مسئله در شرح حدیث ثقلین، مصادیق اهل بیت است، آن را در بخش پنجم مورد بحث قرار می دهیم.

معرفی مولا امیرالمؤمنین علیه السلام به امامت

ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ أُولَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ وَلِيُّهُ، سِيسَ دَسْتِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا كَرَفْتِ وَ فَرَمُودَ : هَر كَسٍ مَن نَسَبْتِ بِيهِ خُودَشِ اَزِ اَوْ سَزَاوَارْتَرَمِ، پَسِ عَلِيٌّ وَلِيُّ اَوْسْتِ.

اَللّٰهُمَّ وَا لَ مِنْ وَا لَاهِ وَ عَادَ مِنْ عَادَاهِ؛ خُدَايَا دَرِ وَا لَايْتِ خُودِ قَرَارِ دِهِ كَسِي رَا كِهَ وَا لَايْتِ عَلِيٍّ رَا بِيْذِيْرِدِ وَ اظْهَارِ دَشْمَنِي كُنْ بَا كَسِي كِهَ بَا عَلِيٍّ دَشْمَنِي كُنْدِ.

اين ترجمه به قرينه معنی مولى در جمله قبل است . ولى ممکن است به معنای زیر باشد: خدایا دوست دار هر کس علی را دوست دارد و دشمن دار هر کس علی را دشمن دارد .

در این صورت حکمت این جمله آن است که مسئله رهبری و اعلام امامت مولى علی مسئله حساسیت برانگیزی بود و مؤمنان مخلص را شاد و منافقان و دشمنان را تحریک، و مردم را به دو صف دوست و دشمن تقسیم می کرد؛ بلافاصله حضرت دعا می کند: خدایا دوستان علی را دوست دار و دشمنان او را دشمن دار .

بلکه در بعضی نقل ها افزوده: وَا نَصْرُ مِنْ نَصْرِهِ وَ اِخْذُ مِنْ خِذْلِهِ؛ خُدَايَا يَارِي كُنْ هَر كَسٍ اَوْ رَا يَارِي نَمَايْدِ وَ خُوَارِ كُنْ هَر كَسٍ اَوْ رَا خُوَارِ نَمَايْدِ. (1)

پس جمله ذیل _ آن چنان که بعضی منکران ولایت گفته اند _ قرینه بر آن نیست

ص: 263

که _ ولی و مولی_ در جمله قبل به معنای دوست یا ناصر است ، بلکه برای دفع خصومت دشمنان و جلب بیشتر دوستان است.

اهل بیت چه کسانی هستند و چرا باید معصوم باشند؟

بحث مهم در حدیث ثقلین، تعیین مصادیق اهل بیت و اختصاص آن به افراد معصوم از خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یعنی شرط عصمت برای آنان است؛ زیرا اشکال می شود که اهل بیت، در لغت یعنی اهل خانه و خاندان، و این کلمه شامل همسران و عمو و همه خویشاوندان نزدیک پیامبر می شود و به ائمه دوازده گانه شیعه و حضرت فاطمه علیها السلام اختصاص ندارد .

افزون بر آنکه مراد از اهل بیت در حدیث ثقلین همان است که در آیه تطهیر اراده شده است و اهل بیت در آیه تطهیر در سیاق آیات احکام همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده و شامل همسران می شود و آنان به اتفاق امت، معصوم نیستند، پس اهل بیت معصوم نبوده و عصمت در آنان شرط نیست تا مردم در پیروی از آنان ایمن از خطا باشند.

از این رو ابن تیمیه می گوید: کلمه اهل بیت بر خلاف آنچه رافضیان می گویند به آل علی اختصاص ندارد و بین همه اهل بیت یعنی آل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل عباس مشترک می باشد. (1)

به چه دلیل شما آن را به علی و یازده فرزند او یا پنج تن اصحاب کساء اختصاص می دهید؟ و عصمت را برای اهل بیت شرط می دانید؟

پاسخ: کلمه «اهل البیت» دو بار در قرآن کریم آمده است:

ص: 264

1_ هنگامی که فرشتگان، همسر ابراهیم را به تولد اسحاق بشارت دادند. چون این مژده در دوران پیری و بر خلاف سن طبیعی آنان بود، همسر او تعجب کرد. پس جواب آمد: «أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ» (1)؛ آیا از امر خدا تعجب می کنید؟ رحمت و برکات او بر اهل خانه شما باد که او (خدایی) ستوده و بزرگوار است.

2_ در سوره احزاب آیه 33: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»، این آیه خطاب به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و در لابه لای آیاتیمی باشد که درباره احکام زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قبل و بعد از این آیه آمده است: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً* وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ مِنَ الْكِتَابِ الْجَامِعِ بَيْنَ الْأُمَرَاءِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا» و در خانه های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید، و خدا و رسولش را اطاعت نمائید، خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. و آنچه را از آیات خداوند و حکمت در خانه های شما خوانده می شود یاد کنید، خداوند لطیف و آگاه است.

و چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از نزول این آیه به مدت چند ماه مقابل خانه علی علیه السلام می ایستاد و بر آنان به عنوان اهل بیت سلام می کرد، منظور خود را مشخص می ساخت _ چنان که روایات آن خواهد آمد _ پس منظور از «اهل بیتی» در حدیث ثقلین همان مصداق آن در آیه تطهیر است و برای شناخت اهل بیت در حدیث

ص: 265

تقلین و عصمت آنان باید به تفسیر کلمات و جملاتی که در شأن نزول این آیه شریفه آمده است، بپردازیم .

تفسیر آیه تطهیر و پاسخ به اشکال فخر رازی

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...»؛ چنان که بزرگان لغت گفته اند: إِنَّمَا، به کسر همزه از ادوات حصر است و برای حصر و اختصاص دادن مفاد جمله بر جزء اخیر آن به کار می رود.

و همه لغویان و مفسران دلالت «إِنَّمَا» را بر حصر پذیرفته اند مگر فخر رازی، که البته وی نیز در مواضع متعدد و از جمله در آیه 36 سوره رعد: «قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ» دلالت «إِنَّمَا» را بر حصر پذیرفته است (1)، ولی دلالت آن را بر حصر در آیه ولایت «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» انکار نموده تا دلالت آن را بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام نفی کند و بر گفته خود به آیه 24 سوره یونس استشهاد کرده: «إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ»؛ «جز این نیست که مثل زندگی دنیا مانند آبی است که از آسمان نازل کردیم و بر اثر آن گیاهانی می روید که مردم و چهار پایان از آن می خورند»؛ فخر رازی گفته است: إِنَّمَا در اینجا قبل از مَثَل آمده و بر حصر دلالت نمی کند، زیرا مَثَل دنیا منحصر به این مَثَل نیست.

تقص دوم ایشان آیه 36 سوره محمد می باشد: «إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌّ وَلَهْوٌ»؛ زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی است. ایشان می گوید: در اینجا إِنَّمَا دلالت بر حصر

ص: 266

1- فخر رازی در تفسیر این آیه می گوید: «أن كلمة «إنما» للحصر ومعناه إني ما أمرت إلا بعبادة الله تعالى، و ذلك يدل على أنه لا تكليف ولا أمر ولا نهى إلا بذلك.»

نمی کند زیرا بازی و لهو در غیر زندگی دنیا هم هست. (1)

پاسخ: علمای علم معانی می گویند: حصر بر دو گونه است: یا حصر صفت در موصوف، مانند: *إِنَّمَا الْفَقِيهَ زَيْدٌ* و یا به عکس آن مانند: *إِنَّمَا زَيْدٌ فَقِيهٌ*.

و هر یک از این دو، بر دو قسم است: یا حصر حقیقی (از هر جهت) یا حصر اضافی (نسبی) است و هر یک از چهار قسم یا قصر افراد یا قصر تعیین یا قصر قلب است پس در مجموع دوازده قسم می شود. (2)

پس از این مقدمه می گوئیم در دو آیه ای که فخر رازی بر عدم دلالت «*إِنَّمَا*» بر حصر استدلال کرده حصر اضافی بوده و حقیقی نیست. و از نوع حصر قلب است و آیه اول در اشکال فخر، یعنی آیه 24 سوره یونس: *إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ*

ص: 267

1- فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب ذیل آیه 55 سوره مائده می گوید: لا نسلّم أنّ كلمة (إنما) للحصر، و الدلیل علیه قوله (إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ) [یونس: 24] و لا شك أنّ الحياة الدنيا لها أمثال أخرى سوى هذا المثل، وقال (إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ) [محمد: 36] و لا شك أنّ اللعب و اللهو قد يحصل في غيرها.

2- سعدالدين تفتازانى در مختصر المعانى، ص 116 می گوید: القصر في اللغة الحبس وفي الاصطلاح تخصيص شيء بشيء بطريق مخصوص و هو (حقيقي و غير حقيقي) لان تخصيص شيء بشيء اما ان يكون بحسب الحقيقة وفي نفس الامر بأن لا يتجاوزه إلى غيره أصلاً و هو الحقيقي. أو بحسب الإضافة إلى شيء آخر بأن لا يتجاوزه إلى ذلك الشيء و ان امکن ان يتجاوزه إلى شيء آخر في الجملة و هو غير حقيقي بل اضافي كقولك: ما زيد إلا قائم، بمعنى أنه لا يتجاوز القيام إلى القعود لا بمعنى انه لا يتجاوزه إلى صفة أخرى أصلاً... (و كل واحد منهما) أي من الحقيقي وغيره (نوعان قصر الموصوف على الصفة) وهو أن لا يتجاوز الموصوف من تلك الصفة إلى صفة آخر لكن يجوز أن تكون تلك الصفة لموصوف آخر. (وقصر الصفة على الموصوف) وهو أن لا يتجاوز تلك الصفة ذلك الموصوف إلى موصوف آخر لكن يجوز أن يكون لذلك الموصوف صفات آخر.

أَنْزَلْنَاهُ... (منظور آن است که بر خلاف نظر دنیا طلبان که آن را طولانی می دانند، مَثَل دنیا از جهت ماندگاری و فنا پذیری مانند گیاهی است که تنها چند روزی سبز شده و دل ها و دیده ها را به خود جلب می کند سپس می خشکد و نابود می شود.

یا قصر افراد است یعنی می خواهد بفرماید هر چند دنیا مَثَل های زیادی دارد ولی به سائر مَثَل های دنیا اعتنا نمی شود. تنها مَثَل لازم التوجه دنیا از جهت فناپذیری مماثلت آن با گیاهی است که چند روزی سبز شده سپس می خشکد و نابود می شود. مثل آنچه خدای سبحان از پیامبران نقل می کند که به قوم معترض خود می گفتند: (إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ (1))؛ ما نیستیم مگر بشری مثل شما. اگر چه ایشان رسول و نبی و... نیز بوده اند ولی می خواستند بفرمایند خیال نکنید رسول نباید بشر باشد و بشر بودن با نبوت تضاد دارد. ما در بشریت هیچ فرقی با شما نداریم. پس حصر برای نفی فرق از جهت بشریت و حصر مماثلت در بشریت است اگر چه ایشان رسول و نبی و... نیز بوده اند .

چنان که حصر در: (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ (2))؛ به صورت قصر افراد آمده است؛ یعنی خیال نکنید حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرگ ندارد و ابدی است بلکه تنها او رسولی مانند رسولان گذشته و متوفا است (و سایر صفات ایشان قابل توجه نیست) پس اینکه دنیا امثال دیگری هم دارد به دلالت «إِنَّمَا» بر حصر خدشه ای وارد نمی کند .

و در پاسخ آیه دوم اشکال فخر یعنی آیه شریفه 36سوره محمد می گوئیم: فخر رازی خیال کرده آیه حصر صفت، (لعب و لهو) در موصوف (زندگی دنیا) است از

ص: 268

1- ابراهیم (14): 11.

2- آل عمران (3): 144.

این رو اشکال کرده: لعب و لهو در غیر زندگی دنیا هم هست.

در حالی که چنین نیست، آیه برای حصر موصوف در صفت است و می فرماید زندگی دنیا منحصر در لعب و لهو است؛ زیرا مبتدا در جمله قبل از خبر واقع شده و اینجا برای قصر موصوف در صفت است. افزون بر آنکه مضمون این آیه (دوم) با «ما و إلا» هم در قرآن آمده که نمی توان دلالتحصر آن را انکار کرد، مانند: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ» (1)؛ زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست. و نظیر آن در آیه 64 سوره عنکبوت آمده است. هر توجیهی که برای حصر در آنجا بنمایید ما همان را در آیه 36 سوره محمد می گوئیم.

در توضیح می افزاییم:

اینکه قصر در آیه 36 سوره محمد، قصر افراد است و معنای آیه شریفه آن است که در چشم اهل بصیرت، لذاند مادی دنیا تنها بازی و لهو است هیچ وجه عقلانی ندارد، زیرا گاه «دنیا» به عنوان مضاف الیه حیات واقع می شود؛ در این صورت، حیات دنیا در مقابل حیات آخرت قرار می گیرد و محل تجارت عبادالله و مسجد اولیاء به شمار می رود. ولی گاهی _ مثل این آیه _ دنیا صفت حیات واقع می شود، «انما الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» یعنی: حیات دنی و پست، که مقدمه حیات آخرت نیست، تمام آن لعب و لهو است؛ به عبارت دیگر، اگر بگوئیم: می خورم برای اینکه خوردن لذت دارد، در اینجا می شود دنیا من حیث هی الدنيا؛ بازی و لهو است، اما اگر دنیا به عنوان مقدمه آخرت باشد، لعب و لهو نیست.

«یرید»؛ فعل مضارع چون به خدای متعال نسبت داده شده عاری از زمان است، زیرا هنگامی که فعل به خود زمان مانند: «مضی الزمان» یا مجردات غیر

ص: 269

زمانی نسبت داده شود بر زمان خاصی دلالت ندارد(1).

مانند «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ»(2) که بر تعلق اراده او به يسر و سهولت بر مسلمين بدون لحاظ زمان خاص دلالت می کند. پس اراده اذهاب رجس و عصمت اهل بيت به بعد از نزول اين آيه اختصاص ندارد تا تنها بر عصمت پس از نزول دلالت کند.

«اهل البيت»؛ اين کلمه منصوب است بنا بر باب اختصاص و مدح يعنى اخصّ و امدح اهل البيت و احتمال ضعيف دارد که منصوب از باب ندا باشد: «يا اهل البيت» در هر دو صورت اين کلمه مفسّر ضمير عنکم (محصور فيه) است و در نتيجه آيه تطهير بر حصر اراده خدا در عصمت اهل بيت: دلالت می کند. و اين حصر دو معنی دارد: 1_ حصر اراده خدا در تطهير اهل بيت:، يعنى خدا غير از اراده عصمت، اراده ديگرى درباره آنان ندارد.

2_ حصر اراده خدا در تطهير خصوص اهل بيت: و مفادش اين می شود که خدا در اين امت اراده تطهير غير اهل بيت ندارد.

مثل آنکه کسی بگوید: من تنها برای زیارت شما آمدم که می فهماند اولاً برای زیارت آمده و مقصودی دیگر نداشته است. ثانياً می فهماند که فقط برای زیارت شما، نه افراد دیگر آمده است.

«يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ»؛ اراده، از ماده «رود» اجوف واوی به معنی مشیت و قصد است(3) و راغب در مفردات می گوید: اراده: احساسی است مرکب از میل و نیاز

ص: 270

1- النحو الوافي، ج 1، ظ 46 و كفاية الاصول، ص 59.

2- بقره (2): 185.

3- فيروز آبادی در القاموس المحيط می گوید: الإرادة، المشية وقريب به آن در لسان العرب و لمصباح المنير، ماده: رود.

و آرزو به معنی کشش نفس به طرف چیزی همراه حکم به اینکه آن چیز سزاوار است(1).

در نتیجه تعدیه آن به باب افعال (اراده) تقویت و تأکید مشیت و قصد یعنی خواستن و گاهی اظهار خواستن است. و معنی دیگر مانند رضا و محبت معنی مجازی است. و اراده دو قسم است: اراده تکوینی یا تشریحی

1_ اراده تکوینی: اگر اراده خدا به فعل خودش تعلق گیرد و مشروط به فعل اختیاری بنده نباشد اراده حتمی است و مراد از آن جدا نمی شود مانند اراده یسر یا نفی حرج در تشریح در «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»(2)؛ خدا برای شما مسلمین آسانی را می خواهد نه سختی را. و همچنین است در آیه: «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ»(3) خدا می خواهد کار را بر شما سبک کند. در این موارد اراده تکوینی حتمی بوده و قابل تفکیک از مراد نیست، از این رو می گوئیم هیچ عسر و حرجی در شریعت اسلامی نیست.

2- اراده تشریحی: اگر اراده خدا مشروط و معلق بر فعل بنده باشد این اراده تشریحی و مشروط است و پس از تحقق شرط آن تخلّف نمی پذیرد. مانند اراده توبه بر بنده از طرف خدا که مشروط به توبه بنده است (آیه 27 سوره نساء) اگر بنده توبه کند، حتماً او می پذیرد و اراده تطهیر در آیه وضو چنین است یعنی اولاً مشروط به

ص: 271

1- راغب در مفردات می گوید و الإرادة منقولة من راد يروود إذا سعى في طلب شيء و الإرادة في الأصل قوة مركبة من شهوة و حاجة و أمل و جعل اسماً لنزوع النفس إلى الشيء مع الحكم فيه بأنه ينبغي أن يفعل أو لا يفعل.

2- بقره (2): 185.

3- نساء (4): 28.

عمل غسل و تیمم و وضوی بنده است. البته این اصطلاح به سبب تعلیم معارف است و در متون اولیه نیامده است.

حال می‌گوییم اراده در آیه تطهیر، ظاهر در اراده تکوینی است نه تشریحی؛ توضیح آنکه: اراده تشریحی به فعل غیر تعلق می‌گیرد مثل اینکه خداوند از ما نماز و روزه و حج و جهاد خواسته است. و مراد از اراده تشریحی خدای متعال، احکام شرعی اوست و در انجام آن اختیار انسان واسطه می‌خورد. ازین رو انجام آن حتمی نیست.

اما اراده تکوینی هر کس به فعل خودش تعلق می‌گیرد و انجام آن محتمل است ولی انجام اراده تکوینی خدای متعال حتمی است؛ زیرا او بر هر کاری قادر است و هرگز مراد تکوینی او از اراده اش تخلف نمی‌کند، و چون اراده تطهیر تنها به اهل بیت تعلق گرفته پس این اراده تکوینی است، زیرا اراده تشریحی خدای متعال به خوب شدن از راه طاعت، به عده ای خاص منحصر نیست.

و این اراده تکوینی ملازم با مراد و موجب تحقق عصمت اهل بیت است، زیرا مراد تکوینی خدا از اراده اش تخلف نمی‌پذیرد: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (1).

به ویژه آنکه با مفعول مطلق (تطهیراً) بر حصول طهارت تأکید می‌کند پس مراد آن قطعاً حاصل می‌شود. مخصوصاً که پس از نزول آیه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای زوال پلیدی و تطهیر از اهل بیتش دعا کرد و دعای حضرت قطعاً مستجاب است.

در توضیح می‌افزاییم: احکام همسران حضرت، مانند سایر تکالیف حاکی از اراده تشریحی خدای متعال بوده و با اینکه این تکالیف از همه زنان خواسته شده است، اختصاص خطاب به همسران به سبب تأکید بر رعایت بیشتر اوامر و نواهی

ص: 272

الهی به وسیله آنان است، زیرا به سبب همسری پیامبر مورد طمع مغرضان هستند، به همین دلیل، مسئولیت آنان مضاعف است.

و غرض از این تکالیف، رسیدن مکلف به طهارت روحی است که حکمت همه تکالیف شرعی است و حصول آن مشروط به انجام کامل تکالیف الهی است و این فضیلت خاصی برای اهل بیت نخواهد بود.

عدم تنافی اراده تکوینی با اختیار

آیا اراده تکوینی بر طهارت موجب عصمت جبری و غیراختیاری نمی گردد تا پیرو آن گفته شود این طهارت و عصمت جبری فضیلت نیست؟

پاسخ: اراده تکوینی بر طهارت در اینجا بی واسطه نیست تا موجب جبر و سلب اختیار گردد. بلکه اراده تکوینی به علم و ایمان کامل آنان تعلق گرفته یعنی خدای متعال به آنان علم کامل به حسن اوامر و قبح نواهی و ایمان و اراده محکمی داده است که به اختیار خود گناه نکنند و آگاهی ها و مبادی فکری و روحی آنان سبب می شود که با میل و اراده خود از فکر و عمل قبیح چشم پوشند.

پس منشأ این طهارت، علم و اراده موهبتی الهی به آنان بر اساس حکمتی است که باعث عصمت اختیاری آنان شده است. چنان که هیچ عاقلی میل به خوردن عسلی که می داند زهر آلود است، نمی کند با اینکه قدرت بر این کار و میل به خوردن عسل دارد.

از این رو در روایات صحیح، رجس در آیه تطهیر به شک تفسیر شده و شک به معنای شک در نظارت خدا یا شک در دین، منشأ هر گناه و انحراف انسان است و مقابل آن علم یقین است که باعث عصمت اختیاری صاحب آن است. بعضی از این روایات به شرح زیر است:

محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن خالد الطيالسي، عن سيف بن عميرة، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: الرجس: هو الشك، ولا نشك في ديننا أبداً⁽¹⁾. امام باقر عليه السلام فرمود: رجس (در آیه تطهیر) شک است و ما اهل بیت هرگز در دین خود شک نمی کنیم.

ابن بابویه، قال: حدثنا أبي، و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد (رضي الله عنهما)، قالوا: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، قال: حدثنا النضر بن شعيب، عن عبد الغفار الجازي، عن أبي عبد الله عليه السلام، في قول الله عزّ و جل: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»، قال: «الرجس: هو الشك⁽²⁾؛ امام صادق عليه السلام فرمود: منظور از رجس در آیه تطهیر، شک است».

و این تطهیر الهی موهبت ویژه ای است که به پیغمبران داده شده و به دیگران داده نشده است، ولی باید توجه داشت که خداوند این امتیاز را به خاطر مسئولیت سنگین رهبری به آنان داده. بنابر این امتیازی است که بهره آن به همگان می رسد و این عین عدالت است، درست مانند امتیاز خاصی است که خداوند به پرده های ظریف و بسیار حساس چشم داده تا انسان ببیند و تمام بدن از آن بهره ببرد.

سؤال: چرا خدای متعال در میان بندگان تنها به اهل بیت: چنین لطفی داشته است، در حالی که اگر به دیگران هم آن علم و ایمان کامل را می داد عصمت می یافتند؟

ص: 274

-
- 1- البرهان فی تفسیر القرآن، 4/444، ح 8585، ذیل آیه تطهیر به نقل از بصائر الدرجات و معانی الأخبار .
 - 2- همان، ح 8586.

پاسخ: تفاوت بندگان در نعمت های مادی و معنوی الهی امری بدیهی و روشن است و سؤالی است که همه موحدان قائل به عدل و حکمت الهی باید به آن پاسخ دهند. ما در اینجا یک تفاوت مخفی بر تفاوت های مقبول دیگر افزودیم. هر پاسخی که در توجیه تفاوت های دیگر دادیم در اینجا هم می گوئیم. ولی افزون بر آن پاسخ ها، آنچه از آیه 172 سوره اعراف درباره عالم ذر و روایات ذیل آن استفاده می شود این است که اهل بیت این شایستگی برای عصمت را در امتحان عالم ذر به دست آوردند. (1)

ترکیب «یرید الله لیذهب»

«یرید الله»؛ مفعول به، می خواهد و سه احتمال در آن است: (2) 1- مفعول به آن « احکام همسران مذکور » باشد که مقدر است، در این صورت لام در «لیذهب عنکم» تعلیلیه است. یعنی خدا آن احکام را اراده کرد تا شما را پاک کند. این احتمال مستلزم حذف و خلاف ظاهر است.

ثانیاً این احتمال که مدلول آیه تطهیر را علت احکام همسران می داند آن را

ص: 275

1- البرهان فی تفسیر القرآن، روایات ذیل آیه یادشده.

2- آلوسی در روح المعانی در ذیل آیه تطهیر می گوید: اختلف فی لام لِيُذْهِبَ فقیل زائده و ما بعدها فی موضع المفعول به لیرید فکأنه قیل: یرید الله إذهاب الرجس عنکم و تطهیرکم، و قیل: للتعلیل ثم اختلف هؤلاء فقیل المفعول محذوف أي إنما یرید الله أمرکم و نهیکم لیذهب أو إنما یرید منکم ما یرید لیذهب أو نحو ذلك، و قال الخلیل و سیبویه و من تابعهما: الفعل فی ذلك مقدر بمصدر مرفوع بالابتداء و اللام و ما بعدها خبر أي إنما إرادة الله تعالی للإذهاب علی حد ما قیل فی _ تسمع بالمعیدی خیر من أن تراه _ فلا مفعول للفعل، و قال الطبرسی: اللام متعلق بمحذوف تقدیره و إرادته لیذهب و هو كما ترى.

مختص به همسران می کند و این خلاف اجماع مسلمین و روایات شأن نزول است.

2_ «یرید الله» به تأویل مصدر رفته، مبتدا و «لیذهب عنکم» پس از تأویل مصدر رفتن، خبر آن باشد: «أی أرادہ الله، إذهاب الرجس عنکم» در نتیجه خبر به جای مفعول به، است و نتیجه معنوی آن مانند احتمال سوم عصمت اهل بیت است. این احتمال هم خلاف ظاهر است؛ زیرا «یرید الله» بدون حرف مصدری تأویل مصدر و تبدیل به اراده الله نمی شود.

3_ مفعول به آن «لیذهب عنکم» باشد، ای: یرید إذهاب الرجس عنکم.

این احتمال صحیح است، در این صورت لام «لیذهب عنکم» زائده برای تأکید و فعل منصوب به «أن» مقدر است یا «لام» به معنای «أن» است.

چنان که ابوالفتح رازی در آیه 26 سورة نساء: «يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ» می گوید: «نحویان در این «لام» چند قول گفتند: یکی آنکه به معنی «أن» است، و این قضیه در ماده اراده و امر باشد که «لام» و «أن» متعاقب باشند، چنان که حق تعالی گفت: «أَمَرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ ... وَ أَمَرْنَا لِنُسَلِّمَ ...»

و باشد که جمع کند میان «لام» و «کی» و «أن»، زجاج گفت: روا نباشد که «لام» به معنی «أن» بود، برای آنکه در «کی» می شود، و «أن» در «کی» نشود. (1)

ص: 276

1- روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن، 5/326 با تلخیص. مانند این سخن را آلوسی در روح المعانی ذیل آیه 26 سورة نساء «يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ» دارد: قيل: مفعول یرید محذوف أي تحلیل ما أحل و تحریم ما حرّم و نحوه، و اللام للتعلیل أو العاقبة أي ذلك لأجل التبیین، و نسب هذا إلى سيبويه و جمهور البصريين و ذهب الكوفيون إلى أن اللام هي الناصبة للفعل من غير إضمار إن و هي و ما بعدها مفعول للفعل المقدم لأن اللام قد تقام مقام إن في فعل الإرادة و الأم.

«لیذهب»؛ باب افعال، فعل مجردش «ذهب» یعنی رفت و متعدی آن «ذهب به و اذهب_ او را برد» گاهی بی واسطه مفعول می گیرد، مانند: «اذهبه»، یعنی او را برد. ولی اگر با «عن» که برای مجاوزه است (1) متعدی شود گاهی به معنای رفع شیء موجود و گاهی به معنای دفع شیء ممکن غیر موجود است.

مانند دعای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برای حضرت امیر علیه السلام «اللهم اذهب عنه الحرَّ و البَرْد»، یعنی نگذار سرما و گرما به او برسد، نه اینکه پس از رسیدن آن را بر طرف کن. و در دعای روزها و شب های ماه رمضان آمده: اللهم صلِّ علی محمد و آل محمد و اذهب عني فيه النُّعاسَ و الكسلَ و السَّامَةَ و الفِتْرَةَ و القَسْوَةَ و الغفلةَ و الغرَّةَ (2)؛

خدایا بر محمد و خاندان محمد درود فرست و در این ماه از من بر طرف کن: خواب آلودگی و کسالت و خستگی و سستی و قساوت و غفلت و غرور را».

پس «لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ» یعنی پلیدی موجود را از شما زایل کند، (رفع) یا پلیدی ممکن غیر موجود را از شما دور نماید، (دفع).

و به قرینه آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم داخل اهل بیت است و آن حضرت به اجماع مسلمین قبل از نزول این آیه معصوم بود و اگر اذهاب به معنای (رفع پلیدی موجود)

ص: 277

1- قال ابن هشام في المغني: عن علي ثلاثة أوجه: أحدها: أن تكون حرفاً جاراً، وجميع ما ذكر لها عشرة معانٍ: أحدها: المجاوزة، ولم يذكر البصريون سواه، نحو سافرت عن البلد و رغبت عن كذا و رميت السهم عن القوس و ذكر لها في هذا المثل معنى غير هذا، و سيأتي. الثاني: البدل، نحو «واتقوا يوماً لا تجزي نفس عن نفس شيئاً»، و في الحديث صومي عن أمك.

2- اقبال الاعمال، دعای شب ها، ص 45، و دعای روزها، ص 158.

باشد مستلزم عدم عصمت آن حضرت قبل از نزول آیه (سال ششم هجرت) و بر خلاف اجماع مسلمین است و چون اذهاب رجس در حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به معنای دفع رجس از اول عمر است، پس اذهاب رجس در چهار تن دیگر اهل بیت نیز به معنای دفع رجس از اول عمر آنان است و گر نه تفکیک در دلالت آیه لازم می آید به اینکه اذهاب درباره حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به معنای دفع و درباره چهار تن دیگر به معنای رفع باشد و اینخلاف ظاهر است.

در نتیجه مدلول آیه آن است که خدای متعال نمی گذارد از اول عمر به اهل بیت آلودگی برسد و این بر عصمت از اول عمر اهل بیت دلالت می کند، چنان که شیخ مفید این گونه به اشکال پاسخ داده است. (1)

معنای «الرجس»

رجس یعنی آلودگی و پلیدی یا آنچه طبع انسان آن را پلید و آلوده می شمارد یا از آن متنفر است (2). این کلمه ده بار در قرآن به کار رفته است و بر معانی مختلفی تطبیق شده و بر دو دسته است: گاهی در اشیاء مادی است، مانند پلیدی خوک و مردار و شراب و بت ها و اسباب قمار و بخت آزمایی مانند: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (3)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، شراب و قمار و بت ها و ازلام (چوب های بخت آزمایی) پلید و از

ص: 278

1- مصنفات الشيخ المفيد، مسائل التلعكبريه، 27/6.

2- المصباح المنير في غريب الشرح الكبير و لسان العرب و المحيط في اللغة: ماده رجس با اندکی اختلاف.

3- مائده (5): 90.

و گاهی آلودگی در عقاید باطنی و صفات معنوی است، مانند وسوسه شیطان، گناه، بیماری معنوی دل، گمراهی، کفر و شرک و شک و کردار ناپسند. چنان که فرماید: «وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ»⁽¹⁾؛

و اما آن کسانی که در دل های آنان مرض است نزول آیات قرآن، پلیدی تازه بر روی پلیدی سابق آنان وارد می کند»⁽²⁾ و نیز «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ»⁽³⁾ «از پلیدی بت ها بپرهیزید». روشن است که این کلمه مشترک لفظی نیست بلکه مشترک معنوی و جامع آن پلیدی و قذارت است پس اگر بدون قرینه در جایی به کار رود اطلاق آن هر نوع پلیدی ظاهری و باطنی و مادی و معنوی را می گیرد به ویژه در آیه تطهیر که «الرجس» با الف و لام برای جنس است و بر استغراق دلالت می کند؛ زیرا اصل در الف و لام این است. پس این جمله هر نوع پلیدی و هر عقیده باطل و هر خلق ناپسند و هر عمل قبیحی را از اهل بیت نفی می کند و این همان عصمت است.

ص: 279

1- توبه (9): 125.

2- ابن اثیر در «نهاية» ج 2، ص 200 گوید: الرجس: القذر وقد يعبر عن الحرام و الفعل القبيح و العذاب و اللعنة و الكفر. و در «لسان العرب» ج 6 آمده است: الرجس: القذر ... و الرجس: العذاب كالرجز و اما الرجز فالعذاب و العمل الذي يؤدي الى العذاب، و الرجس في القرآن: العذاب كالرجز، و قال ابن الكلبي في قوله تعالى: فانه رجس، الرجس: المأثم، و قال مجاهد: كذلك يجعل الله الرجس قال: ما لا خير فيه، و قال ابو جعفر: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» قال: الرجس الشك. «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ».

3- حج (22): 30.

اهل و آل دو کلمه است که یک معنی دارد. اهل اگر به چیزی اضافه نشود به معنای شایسته و سزاوار می آید (1) مانند این دعا: «اللهم إن لم أكن أهلاً أن أبلغ رحمتك فرحمتك أهلاً أن تَبْلُغَنِي» (2).

ابن منظور می گوید: اصل آل، اهل بود «ها» تبدیل به همزه شد «أل» شده، و چون دو همزه متوالی بوده، دومی تبدیل به الف شده است، مثل آدم و آخر و آمن.... و می افزاید: اهل البيت یعنی ساکنان آن خانه، اهل الرجل یعنی خاص ترین افراد نسبت به آن مرد، اهل بیت پیامبر یعنی همسران، دختران و داماد او یعنی علی علیه السلام. و گفته شده که اهل البيت یعنی زنان پیامبر و مردانی که از خانواده اویند (3).

احمد بن فارس به نقل از خلیل بن احمد، اهل مرد را همسر او و تأهل را ازدواج و اهل بیت را ساکنان خانه دانسته و می گوید: اهل اسلام یعنی گروندگان به آن دین (4).

راغب در مفردات می گوید: اهل البيت یعنی کسانی که نسب یا دین یا حرفه یا خانه یا شهری، آنان را با یکدیگر جمع می کند و آنان را اهل و خانواده آن شخص گویند، پس _ اهل الرجل _ در اصل کسانی هستند که خانه ای واحد، آنان را یک جا فراهم می آورد.

سپس این معنی توسعه یافته و آن را درباره کسانی گفته اند که نسب خانوادگی

ص: 280

1- منتهی الارب، ماده هل.

2- مفاتیح الجنان، تعقیبات مشترکه.

3- لسان العرب: 11/29 واژه «اهل».

4- معجم مقاییس اللغة، 1/150.

واحدی آنان را با آن شخص جمع می کند.

و پس از اسلام اصطلاح «اهل بیت» بدون قید تنها بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اطلاق شده و آنان با این عنوان شناخته شده اند، چنان که در این آیه قرآن آمده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» (1).

و اهل الرجل: به همسر مرد نیز گفته شده و اهل الاسلام به کسانی که دین اسلام دارند اطلاق می شود» (2).

سخنان اهل لغت، نشان می دهد که جامع مفهوم «اهل» به اخص افراد به شخص است و شامل همه کسانی می شود که از راه نسب و سبب یا تعلیم و تربیت رابطه ویژه ای با شخص دارند، و معانی همسر و فرزندان و شاگردان علمی یا تربیتی شخص، مصادیق آن معنای جامع هستند.

و چون اهل هر کسی به اعتبارات مختلف فرق می کند ممکن است فردی به یک اعتبار اهل او باشد و به اعتبار دیگر نباشد، مثلاً زن و فرزند کسی از نظر قرابت نسبی یا سببی اهل او باشند ولی از نظر علمی یا تربیتی اهل او نباشند، از این رو راغب می گوید: و چون شریعت اسلام حکم به نفی نسب میان مسلمان و کافر کرده، در باره پسر نوح به علت نافرمانی از پدرش می گوید: او از اهل تو نیست، گویی از نسب او خارج شده و خداوند او را به عنوان عمل (فرد) غیر شایسته معرفی می نماید. مانند آیه 46 سوره هود: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» (3).

مرحوم طبرسی می گوید: الف و لام البیت در آیه تطهیر، الف و لام عهد است و

ص: 281

1- احزاب (33): 33.

2- مفردات راغب، ص 29.

3- مفردات راغب، ص 29.

مقصود از آن بیت نبوت و رسالت است، و عرب مکانی را که به آن پناه برده می شود بیت گوید، و برای همین انساب عرب را بیوت نامیده اند و می گویند بیوتات العرب، ... همه امت اسلامی اتفاق کرده اند بر اینکه مقصود از اهل البیت در آیه، اهل بیت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم است، سپس اختلاف کرده اند. عکرمه گوید: از اهل البیت، زنان پیغمبر را اراده کرده برای آنکه اول آیه خطاب به آن هاست. ابو سعید خدری و انس بن مالک و وائلة بن اسقع و عایشه و ام سلمه گویند، که آیه مختص به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی و فاطمه و حسن و حسین: است...» (1).

آن گاه برای «البیت» سه احتمال وجود دارد و به همان اعتبار، اهل آن معنی پیدا می کند: 1_ بیت سکونت 2_ بیت قرابت 3_ بیت نبوت. معنای اول و دوم لغوی و عرفی است ولی معنای سوم شرعی است و اهل آن به معرفی شارع نیاز دارد.

نظر علما در مراد از اهل البیت و نظر حق

اشاره

درباره اهل بیت در حدیث ثقلین و آیه تطهیر اقوال زیادی بین علمای اسلام است که مهم ترین آن شش نظر است:

1. همه خویشاوندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که صدقه بر آنان حرام است.

2. متقین از امت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم.

3. خصوص همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم.

4. همسران به نزول آیه به اضافه پنج تن اصحاب کساء به دعای حضرت (2).

5. خصوص پنج تن اصحاب کساء.

ص: 282

1- ترجمه تفسیر مجمع البیان، 109/20 و 110.

2- تفسیر التحریر و التنویر، ذیل آیه تطهیر.

6. پنج تن اصحاب کساء، به ضمیمه ائمه نه گانه بعد(1).

نظر پنجم و ششم دیدگاه شیعه امامیه و مورد نظر ماست. هر چند اهل بیتاز نظر لغوی همسران و خویشاوندان دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می گیرند ولی اهل بیت در اینجا معنای عام لغوی اش نیست، بلکه الف و لام برای عهد (حضور و ذهنی) است و اشاره به جمع خاصی در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که آیه تطهیر در شأن آنان نازل شد، به گونه ای که لفظ اهل بیت اصطلاح شرعی در این معنی شد و چهار دلیل بر صحت این نظر و نفی اقوال دیگر دلالت می کند و عموم لغوی اهل بیت را تخصیص می زند:

دلیل اول: روایات مفسر اهل البیت

این روایات پنج دسته است:

دسته 1_ روایاتی که از اجتماع پنج تن در خانه ام سلمه پس از نزول آیه زیر کساء (چادر شب) خبر می دهد و در بعضی از آن ها حضرت برای تطهیر اهل بیت دعا کرده و به همسران خود اجازه دخول در آن نمی دهد. و چنان که آلوسی بغدادی _ مفسر متبع اهل سنت _ می گوید: این روایات آن قدر زیاد است که به شماره در نمی آید.(2)

مانند روایت ترمذی که به سند معتبر از عمر بن ابی سلمه، فرزند ام سلمه نقل

ص: 283

1- آیات آل البیت فی القرآن الکریم، ص 71، نفحات الأزهار، 77/20.

2- آلوسی در تفسیر روح المعانی ذیل آیه تطهیر می گوید: أخبار إدخاله صلی الله علیه و آله و سلم علیاً و فاطمة و ابניהما رضی الله تعالی عنهم تحت الکساء، وقوله علیه الصلاة والسلام اللهم هؤلاء أهل بیتي و دعائه لهم و عدم إدخال أم سلمة أكثر من أن تحصی، و هي مخصصة لعموم أهل البیت بأي معنی کان البیت.

می کند: «قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ فَادْعَا فَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَجَلَّلَهُمْ بِكِسَاءٍ وَعَلِيٌّ خَلْفَ ظَهْرِهِ فَجَلَّلَهُمْ بِكِسَاءٍ ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا» . قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ وَأَنَا مَعَهُمْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ قَالَ: «أَنْتِ عَلَيَّ مَكَانِكِ وَأَنْتِ عَلَيَّ خَيْرٍ»؛ هنگامی که آیه تطهیر: «انما یرید الله لیذہب عنکم الرجس اهل البیت» در خانه ام سلمه نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حضرت فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند، در حالی که (حضرت) علی پشت سر بود . پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنان را با کسائی (چادر شب) پوشانید و سپس فرمود: خداوندا این ها اهل بیت من هستند . پس پلیدی را از آنان دور کن و آنان را پاکیزه ساز. در این حال ام سلمه پرسید: آیا من هم از اهل بیت هستم؟ (و می توانم زیر کساء بیایم) حضرت فرمود: تو جایگاه خودت را داری و توبه سوی خیری(1).

این پاسخ حضرت به خوبی می رساند اهل بیت همان پنج تن هستند و شامل همسران نمی شود.

ترمذی درباره سند این حدیث می گوید: سند این خبر معتبر است ولی از این طریق - طریق عمر ابن سلمه - غریب است. البته از طرق دیگر به همین مضمون روایات متعدد از طریق اهل سنت رسیده است .

کمال بسیونی - محقق کتاب اسباب النزول واحدی - می گوید: ترمذی افزون بر این طریق، این حدیث را در کتاب التفسیر از شهر بن حوشب از ام سلمه نقل کرده و

ص: 284

1- سنن ترمذی، 5/663، کتاب المناقب، ح 3787 و ص 361، ح 3205؛ صحیح سنن الترمذی، 3/305، ش 3205، و ص 543، ش 3787 آن را صحیح دانسته. و نیز اسباب النزول واحدی، ص 368؛ جامع البیان طبری، ص 226 و الدر المنثور، 5/199.

گفته «هو حسن»؛ این سند خوب است، بلکه بهترین سند برای این دسته روایات است. و افزوده همین روایت را حاکم نیشابوری از طریق عطاء بن یسار از ام سلمه نقل کرده و گفته سند آن صحیح است و ذهبی هم در تلخیص مستدرک با او موافقت نموده است.

و نیز احمد بن حنبل با سند خود از عطاء بن ابی رباح از کسی که از ام سلمه شنیده نقل کرده است که ام سلمه گفت: پیامبر در خانه من بود، فاطمه دیگی پر از غذا آورد و با هم خدمت پیامبر رسیدیم، حضرت فرمود: شوهر و فرزندان را هم بخوان. آنان آمده مشغول خوردن غذا شدند و در حالی که پیامبر بر کسای (چادر شب) خیبری نشسته بود، این آیه نازل شد: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا).

حضرت آنان را با کناره چادر شب پوشانید و دست خود را بیرون آورد و فرمود: خداوندا، این ها اهل بیت و خواص من هستند. پس پلیدی را از آنان دور و آنان را پاکیزه ساز. بقیه حدیث مانند حدیث سابق است. (1)

و در سند دیگری از شهر بن حوشب پس از نقل این حدیث، ام سلمه می گوید: من چادر را بالا زده که زیر آن بروم پیامبر آن را از دست من کشید و فرمود: تو بر خیری. (2)

نظیر این روایت را طحاوی م 321ق با سند خود به این صورت نقل می کند: فاطمه غذایی طبخ نمود و برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در منزل ام سلمه آورد، پیامبر فرمود: ای دخترم، فرزندان و پسر عمویم را نزد من فراخوان. وقتی حاضر شدند ... دنباله

ص: 285

1- مسند احمد 6/ 292، ح 25300.

2- مسند احمد، 6/ 323، ح 35383.

حدیث به صورت سابق است.

بلکه میرحامد حسین هندی در عباقت می گوید: این حدیث را دوازده نفر از صحابه به شرح زیر نقل کرده اند. 1_ عائشه 2_ ام سلمه 3_ عبدالله بن عباس 4_ سعد بن وقاص 5_ ابو الدرداء 6_ انس بن مالک 7_ ابو سعید خدری 8_ واثله بن الاسقع 9_ جابر بن عبدالله انصاری 10_ زید بن ارقم 11_ عمر بن ابی سلمه 12_ ثوبان مولی. (1)

با این توضیح بطلان نظر تفسیر ابن عاشور که نزول آیه را درباره همسران، و اصحاب کساء را ملحق به اهل بیت به دعای حضرت دانسته، روشن شد. (2)

دسته 2_ روایاتی که از اجتماع پنج تن زیر کساء پس از نزول آیه تطهیر خبر می دهد و پیامبر اکرم اهل بیت خود را خصوص این چهار تن دانسته، بر روی آنان کسائی انداخت و آیه تطهیر را برای آنان خواند و برای آنان دعای تطهیر کرد و همسران خود را در آن جمع راه نمی دهد، مانند روایت مسلم که از صفیه بنت شیبه از عائشه روایت می کند: خرج النبی صلی الله علیه و آله و سلم غداة و علیه مرط مرحل من شعر أسود فجاء الحسن بن علي فأدخله ثم جاء الحسين فدخل معه ثم جاءت فاطمة فأدخلها ثم

ص: 286

1- نفحات الأزهار في تلخيص عباقت الأنوار، 20 / 77.

2- التحرير و التنوير، 21/247؛ أَهْلَ الْبَيْتِ: أزواج النبی صلی الله علیه و آله و سلم، و الخطاب موجه إلیهنّ و كذلك ما قبله و ما بعده لا یخالط أحداً شكّ في ذلك، و لم يفهم منها أصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم و التابعون إلا أنّ أزواج النبی صلی الله علیه و آله و سلم هنّ المراد بذلك و أنّ النزول في شأنه و أما ما رواه الترمذي عن عطاء بن ابي رباح عن عمر بن أبي سلمة قال: لما نزلت على النبی: إئِما يُريدُ الله.... و قال: هو حدیث غریب من حدیث عطاء عن عمر بن أبي سلمة و لم یسمه الترمذي بصحة و لا حسن، و وسمه بالغرابة. و في «صحیح مسلم» عن عائشة:.... فمحملة أنّ النبی صلی الله علیه و آله و سلم ألحق أهل الكساء بحکم هذه الآية و جعلهم أهل بيته كما ألحق المدينة بمكة في حکم الحرمة.

جاء علي فأدخله ثم قال «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (1).

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یک روز صبح در حالی که عبائی از کرک موی سیاه بر تن داشت از خانه بیرون آمد. حسن و حسین نزد او آمدند، ایشان را زیر عبا گرفت، بعد فاطمه و علی آمدند آنان را هم زیر عبا گرفت، آن گاه این آیه را خواند: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».

حاکم نیشابوری و ذهبی در تعلیقه مستدرک می گویند: این حدیث با شرایط بخاری و مسلم صحیح است ولی آن را نقل نکرده اند، در حالی که ظاهراً مسلم با تفاوت بسیار کم نقل کرده است. (2)

دسته 3_ روایاتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از جمع کردن و پوشاندن آن چهار تن با کساء بدون قرائت آیه تطهیر، اهل بیت خود را این چهار تن دانسته است و برای آنان دعای دفع رجس و تطهیر می کند و همسرانش را از آن بیرون می داند. مانند روایتی که ابن کثیر از عوام بن حوشب و او از عموی خود نقل می کند که با پدرم بر عایشه وارد شدیم درباره علی از او سؤال کردیم ...

عایشه گفت: خودم دیدم پیامبر اکرم [صلی الله علیه و آله و سلم]، علی، فاطمه، حسن و حسین را فراخواند و بر روی آنان پارچه ای افکند و فرمود: «اللَّهُمَّ هؤُلاءِ أَهْلَ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا» (خدایا اینان اهل بیت من هستند، پلیدی را از آنان ببر و آنان را کاملاً پاکیزه ساز).

عایشه می گوید: من نزدیک شدم و گفتم: آیا من هم از اهل بیت تو هستم؟

ص: 287

1- صحیح مسلم 7/130، ح 2424؛ الدر المنثور، 6/603 و 604.

2- المستدرک علی الصحیحین، 3/159 أسباب النزول، ص 198؛ الدر المنثور، 6/603 و 604.

حضرت فرمود: «تَنْحِي، فَإِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ»؛ ای عایشه، دور شو (از این جمع، تواز اهل بیت نیستی) تو بر خیری. (1)

کلمه «تَنْحِي» به خوبی بر عدم شمول آیه تطهیر نسبت به همسران حضرت دلالت می کند. نه چنان که ابن عاشور گفته: تواز اهل بیت به حکم آیه هستی و نیاز به دعای من نداری!

در روایت حاکم از واثله بن اثقع می گوید: دیدم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، علی، فاطمه، حسن و حسین را فراخواند و بر روی آنان پارچه ای افکند و فرمود: «اللَّهُم هُوَلاءِ أَهْلِ بَيْتِي، اللَّهُم أَهْلَ بَيْتِي أَحَقُّ (خدایا اینان اهل بیت من هستند پلیدی را از آنان ببر و آنان را کاملاً پاکیزه ساز و اهل بیت من سزاوارترند).

حاکم می گوید: این حدیث با شرایط بخاری و مسلم صحیح است ولی آنان این حدیث را نیاورده اند. و ذهبی در تلخیص مستدرک آن را تنها به شرط مسلم صحیح می داند. (2)

دسته 4_ روایاتی که بر نزول آیه درباره پنج تن دلالت کرده ولی از اجتماع آنان خبر نمی دهد، مانند آنچه طبری روایت می کند: حدثني محمد بن المثنى، قال: ثنا بكر بن يحيى بن زبان العنزي، قال: ثنا مندل، عن الأعمش، عن عطية، عن أبي سعيد الخدري، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «نزلت هذه الآية في خمسة: فيّ وفي عليّ رضي الله عنه وحسن رضي الله عنه وحسين رضي الله عنه وفاطمة رضي الله عنها»

ص: 288

1- تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ذیل آیه تطهیر، 3 / 493.

2- مستدرک حاکم بتعلیق الذهبی، 3 / 159، ح 4706؛ مسند أحمد، 6/323؛ مسند أبي يعلى، 21/344 و 456؛ المعجم الكبير 3/53 و 32/336.

عَنْهَا: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (1).

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این آیه (تطهیر) درباره پنج نفر نازل شده: درباره من و علی رضی الله عنه و حسن رضی الله عنه و حسین رضی الله عنه و فاطمه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا» این روایت صریح در شمول اهل بیت بر خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

دسته 5_ روایاتی که می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مدت چهل روز یا یک ماه یا شش ماه یا هفت یا هشت یا نه ماه، هر روز صبح با صدای بلند آیه تطهیر را بر در خانه علی علیه السلام می خواند، و با این کار خود اهل بیت را برای مردم مشخص می فرمود. پس اهل بیت از معنای عام لغوی خارج و در افراد خاصی حقیقت شرعیه شد. و این روایات فراوان است از جمله ترمذی با سند معتبر از انس بن مالک نقل کرده که پیامبر اکرم شش ماه هنگام نماز صبح مقابل خانه فاطمه می ایستاد و صدا می زد: «الصلاة يا أهل البيت»؛ ای اهل بیت نماز را به پا دارید. آن گاه آیه تطهیر را می خواند. و در روایت ابیالحرثاء از قول حضرت آمده است: «السلام عليكم أهل البيت» (2).

و همین روایت را سیوطی از ابی الحرثاء نقل کرده، و به مدت هشت ماه آمده است.

ص: 289

1- جامع البيان في تأويل القرآن، 20 / 263، أحمد محمد شاكر می گوید: رجال سند این حدیث موثق هستند؛ المستدرک علی الصحیحین، 3/172، ش 4748؛ الجامع الصحیح (سنن الترمذی)، 5/352، ش 3206؛ مسند أحمد، 3/259، ش 13754 و 3/285، ش 14072؛ مسند عبد بن حمید، 1/367، ش 1223؛ مسند ابی داود 1/274، ش 205؛ المعجم الكبير، 3/56 و 22/402؛ مصنف ابن ابی شیبة 6/388، ش 32272.

2- سنن الترمذی، 5/656 و 657، ح 3871؛ شرح سنن الترمذی، 13/85 قال القاری: «أخرجه الترمذی وقال: حسن صحیح؛ مرقاة المفاتیح، 10 / 509، ح 6136؛ الدر المنثور، 6/606.

و در نقل دیگر از ابن عباس آمده است: این کار را نه ماه در همه اوقات نماز می کرد. (1)

و با این کار حضرت منظور خود را از اهل بیت برای مردم به وضوح بیان نمود. تکرار این عمل در این مدت طولانی به سبب اهمیت شناخت اهل بیت برای مردم بود.

حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، 137 روایت در اختصاص اهل بیت به پنج تن آورده است (2). چنان که علامه بحرانی، 41 روایت از کتب معتبر اهل سنت در این باره نقل کرده است (3).

این پنج دسته روایات، اهل بیت را در زمان نزول آیه معرفی می کند. پس منافاتی ندارد که به دلیل معتبر دیگر، صلی الله علیه و آله و سلم امام معصوم از نسل امام حسین به آنان ملحق شوند.

افزون بر آنکه قرار گرفتن اهل بیت در کنار قرآن در حدیث ثقلین و معرفی اولین فرد آنان در روز غدیر به عنوان امام اشاره به معنی خاص اهل بیت است.

این دلیل اول بر نظر شیعه امامیه در مراد از اهل بیت در آیه تطهیر و حدیث ثقلین.

دلیل دوم: قرائن لفظیه در آیه تطهیر

دلیل دوم: قرائن لفظی بر مراد از اهل بیت به نظر شیعه امامیه در خود آیه تطهیر

ص: 290

1- الدر المنثور، 174/5 .

2- شواهد التنزیل، 2/18، ح 637 تا ح 774.

3- غایة المرام، 1/289.

است که مفهوم لغوی آن را تقیید می کند. این قرائن به شرح زیر است :

الف: تغییر ضمیر از جمع مؤنث در آیات سابق و لاحق به جمع مذکر (عنکم و يطهرکم) در آیه تطهیر بر تغییر مخاطب از همسران پیامبر به گروه دیگری که غالب آنان مذکرند، دلالت می کند.

پس علت تذکیر ضمیر به سبب آن است که اغلب مخاطبان آن مذکر بوده اند، در حالی که اگر شامل همسران شود آنان هم رتبه حضرت علی و حسنین: و همه معصوم یا همه غیر معصوم بودند و مجموع مخاطب دوازده نفر می شدند که بیشتر آنان مؤنث بودند، هشت همسر به اضافه حضرت فاطمه در مقابل سه مذکر، در آن صورت وجهی برای تغلیب سه مذکر بر نه مؤنث نبود، بلکه باید ضمیر مانند آیه سابق و لاحق مؤنث می آمد.

پس، از اینکه ضمائر خطاب مذکر آمده می فهمیم که بر خلاف آیه قبل و بعد آیه تطهیر، همسران مورد خطاب نیستند بنابراین، تذکیر ضمیر تنها به دلیل تذکیر لفظی اهل بیت نیست.

چنان که اگر آیه تطهیر بیان علت احکام شدید همسران باشد باید ضمیر جمله تعلیلیه همسان احکام معلله مؤنث باشد و در آن صورت تغییر صیغه جمع بیوت و تغییر ضمیر جمع مؤنث به مذکر صحیح نبود.

ب: الف و لام، «البیت» یا برای جنس است یا استغراق و یا عهد. احتمال اول مردود است، زیرا الف و لام جنس، در مواردی به کار می رود که مقصود بیان حکم طبیعت و جنس بیت باشد و اینجا چنین نیست، استغراق نیز مقصود نیست وگرنه شایسته بود مانند آغاز آیه «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» به جای مفرد صیغه جمع «اهل البیوت» بیاورد، پس احتمال سوم متعین است و مقصود از «البیت» بیت واحد

معهودی است که اهل مشخصی دارد و آن اهل مشخص در آن خانه معهود به قرینه روایات شأن نزول و اصحاب کساء غیر از پنج تن کسی نیست.

ج: تغییر صیغه جمع بیوت در آیات قبل و بعد آیه تطهیر، به صیغه مفرد با الف و لام (اهل البیت) قرینه دیگر است بر اینکه منظور از آنان غیر از اهل بیوت در آیات سابق است که احکام خاصی به عنوان همسران به ایشان خطاب شد.

دلیل سوم: عطف اهل بیتی بر عترتی

در بسیاری از روایات حدیث ثقلین از جمله روایت ترمذی و احمد و طبرانی از حذیفه (حدیث، 2، 3، 4، 10 و 15 بخش 1: و عترتی اهل بیتی) اهل بیتی عطف بیان برای عترتی آمده است. و گاهی مانند حدیث 14 زید بن ارقم (عترتی) تنها آمده: «والآخر عترتی و أنّ اللطیف الخبیر تبأنی إیّهما لن یتفرقا حتی یردا علیّ الحوض وسألت ذلک لهما ربّی».

و عترت، چنان که جوهری می گوید: «نسله و رهطه الادنون»؛ فرزندان و نزدیک ترین خویشاوندان شخص هستند. زبیدی و ابن اثیر نیز می گویند: العتره اخص اقاربه»؛ نزدیک ترین خویشاوندان شخص عترت او هستند. و ابن منظور می گوید: «العتره ولد الرجل و ذریّته و عقبه من صلبه»، پس عترت رسول، فرزندان فاطمه هستند، نه همه خویشاوندان هاشمی و نه همسران حضرت. (1)

بنابراین اگر هم اهل البیت در آیه از نظر لغوی اطلاق داشته و شامل دیگران باشد باید به قرینه حدیث ثقلین مقید به عترت شود که از نظر لغت شامل همسران حضرت نمی شود، چنانکه آلوسی - مفسر مشهور و ادیب سنی - به این مطلب

ص: 292

1- صحاح اللغة و النهایة، ابن اثیر، و لسان العرب، ماده «عترت».

اعتراف کرده که همسران داخل عترت نیستند. (1)

و هر چند در آیه تطهیر کلمه عترت نیست ولی اهل البیت در آیه نیز باید مقید به عترت در حدیث ثقلین شود، زیرا سنت مفسر قرآن است.

دلیل چهارم: عصمت اهل البیت

روشن شد که از آیه تطهیر عصمت اهل بیت و از حدیث ثقلین هم عصمت و هم وجوب طاعت از اهل بیت استفاده می شود، و به اجماع مسلمین در زمان نزول آیه جز پنج تن، هیچ یک از همسران و عموی پیامبر معصوم نبودند، و هیچ یک از علما اطاعت و تبعیت از آنان را واجب ندانستند. پس همه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم منظور آیه نیستند بلکه منظور آیه تنها افراد معصوم اند که به اجماع مسلمین غیر از اصحاب کساء و ائمه دوازده گانه کسی چنین نیست.

مراد از بیت؛ خانه مادی یا معنوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

اشاره

در اینجا این پرسش مطرح می شود که آیا مراد از بیت در این کلمه، بیت مادی و محل سکونت حضرت است یا بیت معنوی یعنی خانه نبوت و وحی؟ زیرا برای افراد مشخص و صاحب منصب، دو نوع بیت تصور می شود: یکی خانه مادی «خشت و گل و مصالح» که محل زندگی زن و فرزند و استراحت وی است.

ص: 293

1- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، 11/19: و أنت تعلم أن ظاهر ماصح من قوله صلى الله عليه وآله وسلم: «إني تارك فيكم خليفين- وفي رواية- ثقلين كتاب الله جبل ممدود ما بين السماء والأرض وعترتي أهل بيتي وإنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض» يقتضي أن النساء المطهرات غير داخلات في أهل البيت الذين هم أحد الثقلين لأن عترت الرجل كما في الصحاح نسله و رهطه الأدنون، و أهل بيتي في الحديث الظاهر أنه بيان له أو بدل منه بدل كل من كل و على التقديرين يكون متحدا معه فحيث لم تدخل النساء في الأول، لم تدخل في الثاني.

دوم محلی که محل مراجعات و کارهای مدیریتی وی است و امروزه به آن دفتر و دیوان می گویند، مانند بیت مراجع که غالباً غیر از محل سکونت آنان است. همچنین برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز دو بیت تصور می شود: 1_ بیت مادی یا محل سکونت 2_ بیت معنوی، یعنی خانه نبوت و وحی. هر چند حضرت خانه دیگری مخصوص نزول وحی یا دفتر کار نداشت، ولی به اعتبار مجموع اماکنی که بر او وحی می شد از باب قیاس «معقول» به «محسوس» به آن «بیت النبوة» گفته شده، که اهل خاصی داشت. ولی روشن است که منظور آیه همه خانه های همسران حضرت نیست وگرنه باید به صیغه جمع بیوت می آمد، مثلاً به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» در خانه های خود قرار بگیرید و مانند زنان دوران جاهلیت، در مجامع عمومی خودنمایی نکنید». در این آیه هر اتاقی از اتاق های زنان رسول خدا یک «بیت» حساب شده است.

می گوئیم در اینجا سه احتمال است که هر سه با اهل بیت به نظر شیعه موافق است:

1_ مقصود از بیت همان بیت مادی باشد و با توجه به روایات شأن نزول بگوئیم این خانه معهود مادی، خانه «ام سلمه» است که حادثه انداختن کسا بر سر پنج تن و نزول آیه در آنجا اتفاق افتاد، و آیه به پنج تن معصوم حاضر در آن بیت مادی اشاره می کند، و همان روایات خود «ام سلمه» را استثناء کرده و از شمول آیه تطهیر خارج می نماید.

2_ این خانه مادی، خانه علی و فاطمه علیهما السلام است و شمول آیه بر اهل آن، به دلیل روایات متواتر شأن نزول، مورد اتفاق تمام مفسران است، و جز عکرمه بربری خارجی کسی در شمول آیه بر آنان تردید نکرده است و اگر تردیدی هست درباره

شمول آیه نسبت به دیگران (همسران و بنی هاشم) است.

3_ آنکه مقصود از «البیت» بیت معنوی نبوت و مرکز وحی و مهبط نور الهی باشد. و اهل آن کسانی هستند که از نظر فکری و روحی ارتباط و پیوند کامل با بیت نبوت داشته باشند، و در روایات شأن نزول معرفی شده اند؛ نه خانه مادی سنگ و گلی و نه هر کسی که با پیامبر پیوند نسبی و حسبی دارد.

قرینه بر این احتمال آیه شریفه است «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» «این مشکاة نور» در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن داده که «یاد و نام آنان» مرتفع شود و نام خدا در آن ذکر شود «و آیات قرآن و حقائق وحی را در آن بخوانند». در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده که فرمود: «هِيَ بُيُوتُ الْأَنْبِيَاءِ وَبَيْتِ عَلِيِّ مَنِهَا»؛ این آیه اشاره به خانه پیامبران است و خانه علی نیز از این زمره محسوب می شود.

یا در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم که به هنگام تلاوت این آیه از آن حضرت پرسیدند منظور چه خانه هایی است؟ فرمود: این خانه های انبیاء است. ابو بکر پرسید این خانه (اشاره به خانه فاطمه و علی کرد) هم از آن جمله است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «نعم من أفاضلها»؛ آری این از برترین آن هاست. (1)

اتفاقاً در مذاکره ای که میان امام باقر علیه السلام با قتاده بن دعامة بصری انجام گرفت، ابو حمزه ثمالی می گوید: قتاده به امام عرض کرد من در مقابل بزرگانی مثل ابن عباس نشستم ولی هرگز هیبتی که از مقابله با شما در دل من پیدا می شود در خود ندیدم!

امام به قتاده فرمود: «ويحك أتدري أين أنت، أنت بين يدي (بُيُوتِ أَدْنَى اللَّهِ أَنْ»

ص: 295

1- تفسیر نور الثقلین و تفسیر برهان، ذیل آیه مزبور.

تُرْفَعُ وَيُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (1)، فَأَنْتَ ثَمَّ وَنَحْنُ أَوْلَئِكَ؛ «می دانی تو کجا هستی؟ تو در برابر خانه هایی هستی که خدا اجازه داده است که رفعت پیدا کنند. تو در آن جایگاه و ما در آن جایگاه والا هستیم. (2)

گویا قتاده با ذوق عربی خود دریافت که مقصود از «بیت» در آیه تطهیر خانه های سنگ و گلی نمی باشد بلکه بیت معنوی نبوت است.

برای توضیح بیشتر بطلان چهار نظر اول می گوئیم:

بطلان نظر اول و دوم در مورد اهل بیت

نظر اول در مورد اهل بیت آن است که همه خویشاوندان نسبی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیت هستند که از زید بن ارقم در ذیل حدیث ثقلین در صحیح مسلم به این عبارت آمده است: «از زید بن ارقم درباره اهل بیت سؤال شد که آیا شامل همسران نیز می شود؟ او پاسخ داد: نه به خدا قسم، زیرا ممکن است شوهر پس از مدتی زندگی با همسرش او را طلاق دهد و او به قوم و پدرش مراجعت کند. آن گاه گفت منظور از اهل بیت همه کسانی هستند که صدقه بر آنان حرام است، مثل آل علی و آل عقیل و آل جعفر (3).

این تفسیر، زنان پیامبر را که از بنی هاشم نبوده و قرابت نسبی با پیامبر نداشتند و صدقه بر آنان حرام نبود از اهل بیت خارج کرده و نظر ابن تیمیه و همفکران او را باطل می کند. ولی با دلایل چهارگانه فوق روشن می شود که این تفسیر از اهل بیت

ص: 296

1- نور (24): 36.

2- تفسیر نور الثقلین و تفسیر برهان ذیل آیه مزبور.

3- صحیح مسلم 7 / 123.

هم صحیح نیست، زیرا خویشان دیگری را وارد می سازد که با حدیث متواتر کساء منافات دارد. ازین رو گنجی شافعی پس از نقل این حدیث می گوید: تفسیر زید بن ارقم صحیح نیست.

زیرا اولاً محرومان از صدقه منحصر به آنان که زید بن ارقم ذکر کرده نیستند، بلکه همه آل عبدالمطلب در این حکم شریک هستند .

ثانیاً: لازم می آید مولا علی علیه السلام از اهل بیت نبوده و صدقه بر او حرام نباشد، زیرا به دلیل تغایر شخص با آل خودش (آل علی) شامل خود حضرت نمی شود، و این لازمه باطل است. (1)

بطلان نظر سوم و چهارم در مورد اهل بیت

نظر سوم: دیدگاه عکرمه بربری است که می گوید آیه تطهیر به همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اختصاص دارد. عکرمه در این ادعا به حدی مبالغه می کرد، که حتی می گفت: من حاضر در ادعای خود مبالغه کنم. او به مردم می گفت: عقیده ای که دارید صحیح نیست، این آیه تنها در شأن همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و آن را به ابن عباس نسبت داده است (2).

با دلایل چهار گانه یادشده نظر سوم باطل شد. افزون بر آنکه سند این روایت با معیارهای رجالی اهل سنت ضعیف است و نسبت این قول به ابن عباس از طرف

ص: 297

1- کفایة الطالب، ص 93.

2- تاریخ دمشق، 69 / 150؛ تفسیر الدر المنثور، ذیل قوله تعالی «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» أخرج ابن أبي حاتم و ابن عساکر من طریق عکرمه عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: نزلت في نساء النبي صلی الله علیه و آله و سلم خاصة و قال عکرمه رضی الله عنه : من شاء باهلته انھا نزلت في أزواج النبي صلی الله علیه و آله و سلم .

عکرمه بربری قطعاً باطل است، زیرا او کذاب و جَعال حدیث بود، هر چند متأسفانه بخاری، 180 حدیث از این عکرمه روایت کرده است! با اینکه ابن مسیب به غلام خود گفت: بر من دروغ نبند چنان که عکرمه بر ابن عباس دروغ بست. و علی بن عباس او را در کنار دستشویی می بست برای آنکه به پدرش (عبدالله بن عباس) نسبت دروغ ندهد. (1)

و نیز سعید بن جبیر و ابن سیرین او را دروغگو نامیدند. ابن ذویب او را غیر ثقه معرفی کرده و مالک، نقل روایت از او را حرام کرده و مسلم بن حجاج، صاحب صحیح از روایات او اعراض نمود. سرانجام کار وی، به جایی رسید که مردم از شدت تنفر جنازه اش را رها کرده و در دفنش شرکت نکردند؛ تا اینکه چهار نفر را اجیر کردند برای اینکه جنازه اش را دفن کنند. (2)

هر چند متأسفانه ابن حجر تضعیف عکرمه را صلاح ندانسته، زیرا در آن صورت اعتبار صحیح بخاری از بین می رفت. (3)

و نیز عکرمه بربری از خوارج و دشمن اهل بیت و اهل بدعت بود (4)، به ویژه این روایت او که انکار فضیلت اهل بیت است هیچ اعتباری ندارد. و روایات اهل بدعت - گرچه صادق القول باشد - در آنچه مؤید بدعت آنان باشد اعتباری ندارد. (5)

علت تفسیر اهل بیت از طرف عکرمه آن است که او از خوارج بود و با مولا

ص: 298

1- مقدمه فتح الباری، ص 425؛ میزان الاعتدال، 3/ 94، ش 5716؛ تهذیب التهذیب، 7/ 237.

2- تهذیب التهذیب، 7/238؛ تهذیب الکمال 7/213، ح 214، ترجمه عکرمه.

3- تهذیب التهذیب، 7/ 240، ش 476.

4- مقدمه فتح الباری، ص 425؛ میزان الاعتدال، 3/96؛ سیر اعلام النبلاء، 5/20.

5- مقدمه فتح الباری، ص 382.

علی علیه السلام دشمنی می کرد. حال اگر آیه را در شأن امام علی علیه السلام بدانند، باید عمل بزرگان خود را در جنگ نهروان باطل بپندارد. از این رو درصدد برآمد آیه تطهیر را که دلالت بر عصمت دارد از امام علی علیه السلام منصرف کند.

همچنین است روایتی که واحدی از ابو القاسم عبدالرحمن بن محمد السراج از محمد بن یعقوب از حسن بن علی بن عفان از ابو یحیی الحمانی از صالح بن موسی القرشی از خصیف از سعید بن جبیر، از ابن عباس بر نزول آیه تطهیر در خصوص زنان پیامبر نقل می کند. (1)

در سند روایت یادشده ضعفائی مانند خصیف بن عبد الرحمن است و چنان که ابو طالب از احمد نقل کرده او ضعیف است (2). و نیز در سندش، ابو یحیی الحمانی است که متهم به ارجاء و خطا و تضعیف شده است. (3)

و نیز در سندش (صالح بن موسی القرشی الطلحی است که ضعیف و متروک الحدیث می باشد. (4)

نظر چهارم: شمول آیه نسبت به همسران و پنج تن اصحاب کساء، دیدگاه مشهور اهل سنت است که با ادله چهار گانه یادشده بطلان نظر چهارم درباره اهل بیت (همسران حضرت و پنج تن اصحاب کساء) نیز روشن شد. به ویژه روایات معتبری که به صراحت عایشه و ام سلمه را از دایره اهل بیت خارج می کند.

ص: 299

1- أسباب النزول، ص 203؛ تفسیر ابن کثیر، 4/515.

2- أسباب النزول، ص 368 از تهذیب التهذیب ابن حجر.

3- الکاشف، 1/617، تقریب التهذیب، 2/334؛ تهذیب التهذیب 6/109؛ تهذیب الکمال 16/454.

4- الجرح والتعديل، 4/415؛ ضعفاء الأصفهاني 1/93؛ ضعفاء البخاري، 1/59؛ الضعفاء للنسائي، 1/57؛ الکاشف 1/449؛ تقریب التهذیب، 1/347.

تطهیر از طهارت به معنای پاکیزگی از کثافت و آلودگی ظاهری یا باطنی است چنان که راغب اصفهانی می گوید و برای هر یک مثال آورده است. (1)

طهر فعل لازم است که با رفتن به باب تفعیل برای تعدیه یا تکثیر یا نسبت می آید. (2)

ولی اینجا ظهور در تعدیه دارد، زیرا اینجا منصوب به «آن» مقدره و مفعول «یرید» است و به معنی تکثیر یا نسبت خلاف ظاهر است، پس تطهیر مشترک معنوی برای پاکیزه کردن یا پاک نگهداشتن از آلودگی های ظاهری یا باطنی است. ولی باب تفعیل متعدی که بر ایجاد مبدأ فعل در شیء از هنگام پیدایش آن دلالت می کند گاهی به معنای ایجاد مبدأ در شیء فاقد آنمبدأ است و گاهی به معنای ایجاد مبدأ از زمان ایجاد آن شیء است و تطهیر در آیه به معنای دوم، یعنی پاک نگاه داشتن اهل بیت از ابتدای خلقت است. مانند وصف مطهره در باره حوریان بهشتی مانند «وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ» (3)؛ «و برای آنان همسرانی پاکیزه است» یا در وصف قرآن آمده: «رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً» (4)؛ پیامبری که از سوی خدا باشد، و صحیفه های پاکیزه ای را «بر آنان» بخواند. در این دو آیه حوریان مطهره یا صحف مطهره، به معنای پاکیزه از ابتدای خلقت آنان است.

در آیه تطهیر هم به قرینه آنکه اهل البیت شامل خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم می شود و آن

ص: 300

1- مفردات راغب و مصباح المنیر، ماده طهارت.

2- صرف ساده، ص 65 و شرح نظام، ص 20.

3- بقره (2): 25؛ نساء (4): 57.

4- بینه (98): 2.

حضرت به اجماع مسلمین از ابتدای خلقت مطهر و معصوم بودند، پس جمله «يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً» درباره دیگر اهل بیت هم به قرینه وحدت لفظ و معنی به معنای پاکیزه از ابتدای خلقت آنان است، یعنی اراده خدا بر این است که آنان را با وصف طهارت خلق کرده است. «تطهيراً» مفعول مطلق تأکیدی و تنوین آن برای تعظیم است؛ یعنی تطهير اهل بیت، تطهير معمولی نیست بلکه تطهير با عظمت و فوق تصور شماس است و قرینه ای برای اراده تکوینی تطهير و اذهاب رجس از بدو تولد آنان است. و از آنجا که تکرار و تأکید خلاف اصل است شاید فرق این دو جمله آن باشد که «اذهاب رجس» تخلیه و جمله «تطهير» تحلیه است. به عبارت دیگر، اولی بر پیراستن و دومی بر آراستن از بدو تولد دلالت می کند.

مؤید این تفسیر، روایت مسندی است که طبرانی و ابو نعیم اصفهانی و سیوطی از ابن عباس آورده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدای عزّ وجل خلق را بر دو قسمت آفرید و مرا در بهترین قسم آن قرار داد و اشاره فرمود به سه گروه اصحاب الیمین و اصحاب الشمال و سابقین که در اول سوره واقعه آمده ... و فرمود من از سابقین و بهترین آنان هستم و من با تقواترین و گرامی ترین فرزندان آدم هستم ولی فخر نمی کنم.

سپس قبائل را در خاندان های مختلف نهاد و مرا در بهترین خاندان قرار داد و این است مراد از قول خدای متعال در آیه تطهير: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»، «فأنا وأهل بيتي مطهرون من الذنوب»؛ پس من و اهل بیتم مطهر و پاکیزه از گناهان هستیم. (1)

ص: 301

1- دلائل النبوة، 92/1؛ الدر المنثور، 8/160؛ المعجم الكبير، 3/56 ولی مدرک اخير بدون جمله فأنا وأهل بيتي مطهرون من الذنوب آمده است. وأخبرنا أبو الحسين بن الفضل، قال: أخبرنا عبد الله بن جعفر، قال: حدثنا يعقوب بن سفيان، قال: حدثني يحيى بن عبد الحميد، قال: حدثنا قيس، عن الأعمش، عن عباية بن ربعي، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «إن الله عز وجل قسم الخلق قسمين، فجعلني في خيرهما قسما، وذلك قوله: وأصحاب اليمين (1)، وأصحاب الشمال (2) فأنا من أصحاب اليمين وأنا خير أصحاب اليمين. ثم جعل القسمين أثلاثا، فجعلني في خيرها ثلثا.... ثم جعل القبائل بيوتا، فجعلني في خيرها بيتاً، فذلك قوله (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) فأنا وأهل بيتي مطهرون من الذنوب».

هر چند جملهٔ اخیر که دلیل دیگری بر صحت برداشت شیعه از این آیه است در معجم الکبیر طبرانی موجود در نرم افزار مکتبه الشامله (ساخت و هابیون) نیست، ولی با توجه به آنکه سیوطی آن را از طبرانی به همین گونه نقل کرده نشان می دهد که در نسخهٔ اصلی همین گونه بوده است و تحریف گران آن را برداشته اند.

افزون بر آنکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای تطهیر اهل بیت خود دعا فرمودند _ روایات آن به دنباله این بحث می آید_ و دعای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قطعاً مستجاب و مستلزم ادامهٔ عصمت آنان است. و این دعا با ارادهٔ تکوینی و حتمی خدا بر عصمت اهل بیت و وجود این عصمت قبل از دعا منافاتی ندارد؛ زیرا_ چنان که گذشت_ آن ارادهٔ تکوینی و حتمی ملازم با اختیاری بودن عصمت و طهارت آنان است. پس این دعا برای طلب استمرار لطف اوست تا این عصمت با سلب عنایت الهی زائل نشود، مانند دعای: «اهدنا الصراط المستقیم» از طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که تقاضای استمرار هدایت اوست با اینکه قبل از آن هم بر صراط مستقیم بودند .

شمول اهل بیت به دوازده امام

پس از اثبات انحصار اهل بیت در آیهٔ تطهیر و حدیث ثقلین به پنج تن اصحاب کساء، ادله دیگری به شرح ذیل ، نه امام دیگر از نسل امام حسین علیه السلام را به آنان

ص: 302

ملحق می کند و اهل بیت در مجموع چهارده نفر می شوند که دوازده نفر آنان امام معصوم اند :

اول: روایاتی که خلفا و امرای اسلام را دوازده نفر شمرده، چنان که مسلم در صحیح نقل می کند.

(1821) حدثنا قتيبة بن سعيد حدثنا جرير عن حصين عن جابر ابن سمرة قال سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول: ح وحدثنا رفاعة بن الهيثم الواسطي (واللفظ له) حدثنا خالد (يعني ابن عبدالله الطحان) عن حصين عن جابر بن سمرة قال : دخلت مع أبي علي النبي صلى الله عليه وآله وسلم فسمعتة يقول (إن هذا الأمر لا ينقضي حتى يمضي فيهم اثنا عشر خليفة) قال: ثم تكلم بكلام خفي علي قال: فقلت لأبي ما قال؟ قال: كلهم من قريش. (1)

جابر بن سمرة می گوید: با پدرم خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدیم، پس شنیدم از او که می فرمود: این امر (اسلام یا مسلمین) تمام نمی شود مگر آنکه دوازده خلیفه در آنان بیاید، سپس کلامی فرمود که من نفهمیدم، از پدرم آن را پرسیدم. پدرم گفت: حضرت فرمود همگی آن خلفا از قریش هستند و در نقل دیگر آورده:

«لا يزال الإسلام عزيزاً إلى اثني عشر خليفة».

این روایت در صحیح بخاری با این عبارت آمده : حدثني محمد بن المثنى حدثنا غندر حدثنا شعبة عن عبد الملك سمعت جابر بن سمرة قال : سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول: «يكون اثنا عشر أميراً فقال كلمة لم أسمعها فقال أبي: أنه يقول: كلهم من قريش» (2).

ص: 303

1- صحیح مسلم، 3 / 1452.

2- صحیح البخاری : في الجزء الرابع في كتاب الأحكام في باب جعله قبل باب إخراج الخصوم ، و أهل الريب من البيوت بعد المعرفة (صفحة 175، طبعة مصر، سنة 1355ق).

و در سنن ترمذی این گونه آمده : حدثنا أبو كريب نا عمر بن عبيد عن سماك بن حرب عن جابر بن سمرة قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : « يكون من بعدي اثنا عشر أميراً ثم تكلم بشيء لم أفهمه، فسألت الذي يليني فقال: قال: كلهم من قريش (قال الترمذي) هذا حديث حسن صحيح ، وقد روي من غير وجه حتى يمضني فيهم اثنا عشر أميراً»(1).

در سنن أبي داود این گونه آمده : حدثنا موسى ثنا وهيب ثنا داود عن عامر عن جابر بن سمرة قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول : « لا يزال هذا الدين عزيزاً إلى اثنا عشر خليفة فكبر الناس وضحوا ثم قال كلمة خفيت. قلت لأبي: يا أبا ما قال؟ قال: كلهم من قريش»(2).

جابر می گوید: پس از اعلام دوازده خلیفه مردم به هیجان آمده تکبیر گفته و فریاد بر آوردند، به این سبب من کلام اخیر حضرت را نفهمیدم، از پدرم پرسیدم، پاسخ داد: حضرت فرمود: همه آن خلفا از قریش هستند.

دوم : روایاتی که نه امام را از نسل امام حسین علیه السلام دانسته و آنان را به اضافه پنج تن از اهل بیت می داند _ افزون بر دلایل امامت هر یک از ائمه دوازده گانه که به آنان ملحق می شوند _ چنان که روایات ذیل بر آن دلالت می کند:

قال الشيخ الصدوق: « حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي

ص: 304

1- سنن ترمذی : (ج3، ص 45 طبعة دهلی، سنة 1342ق) باب ما جاء في الخلفاء.

2- صحيح أبي داود : (جزء 2، كتاب المهدي، صفحة 207، طبعة مصر، المطبعة التازية).

مَسَّ حِجْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي خِلَافَةِ عَثْمَانَ وَجَمَاعَةً يَتَحَدَّثُونَ وَيَتَذَكَّرُونَ الْعِلْمَ وَالْفِقْهَ فَذَكَرْنَا فُرَيْشًا وَشَرَفَهَا وَفَضْلَهَا وَسَوَابِقَهَا وَهَجْرَتَهَا وَمَا قَالَ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْفَضْلِ.... وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَاكِتٌ لَا يَنْطِقُ لَا هُوَ وَلَا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فَأَقْبَلَ الْقَوْمُ عَلَيْهِ فَقَالُوا: يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَتَكَلَّمَ فَقَالَ: ...

أَنْتُمْ دُكِّمُ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَامَ خَطِيبًا لَمْ يَحْطَبْ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لِيَنَالَا تَضِيًّا لَوْ أَنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي وَعَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَهُوَ شَيْبُهُ الْمُغْضَبِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَكُلُّ أَهْلِ بَيْتِكَ: فَقَالَ: لَا وَ لَكِنْ أَوْصِيَاءِي مِنْهُمْ أَوْلُهُمْ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَوَلِيِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي هُوَ أَوْلُهُمْ ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنَ ثُمَّ سَعَةَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ ثُمَّ هِدَاءَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجَجَهُ عَلَى خَلْقِهِ وَحُزْنَ عِلْمِهِ وَمَعَادِنَ حِكْمَتِهِ مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ. فَقَالُوا: كُلُّهُمْ نَسَبٌ هَدَى أَنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ ذَلِكَ. ثُمَّ تَمَادَى بِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ السُّؤَالُ فَمَا تَرَكَ شَيْئًا إِلَّا نَاشَدَهُمُ اللَّهُ فِيهِ وَسَأَلَهُمْ عَنْهُ حَتَّى أَتَى عَلَى آخِرِ مَنَاقِبِهِ وَمَا قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كُلَّ ذَلِكَ يُصَدِّقُونَهُ وَيَشْهَدُونَ أَنَّهُ حَقٌّ. (1)

شيخ صدوق با سند متصل از سلیم بن قیس هلالی نقل کرده که او می گوید: در زمان خلافت عثمان دیدم علی علیه السلام با جمعی در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشستند و با هم سخن می گفتند و مذاکره علمی می کردند.

ص: 305

1- کمال الدین و تمام النعمة، 1/274، باب ما روي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في النص على القائم عليه السلام وأنه الثاني عشر من الأئمة. این روایت را نعمانی در الغيبة، ص 32 و جوینی از علمای اهل سنت در فرائد السمطين، 1/316 با اندکی تفاوت آورده اند.

ما قریش را یاد آور شدیم از نظر شرافت و فضیلت و سابقه و هجرت و آنچه رسول خدا در باره قریش فضیلت بیان کرده بود مانند اینکه ...
و هر فضیلتی که هر طائفه ای داشتند بیان کردند تا اینکه کار به مفاخره کشید... .

در این مذاکره افزون بر دویست تن از رجال اسلام نشسته بودند که در میان آنان علی بن ابی طالب علیه السلام و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و عمار و مقداد و ابوذر و هاشم بن عتبّه و ابن عمر و حسن و حسین و ابن عباس و محمد بن ابی بکر و عبد اللّه بن جعفر بودند ولی حضرت امام علی علیه السلام ساکت بود.

حاضران گفتند: ای ابو الحسن! چرا شما سخن نمی گوید؟ فرمود: هر دو طائفه فضل خود را اظهار کردند و حق خود را ثابت نمودند.

آن گاه فرمود: ای گروه قریش و انصار! اکنون من از شما می پرسم آیا خداوند این فضیلت را به وسیله چه کسی به شما داده؟ آیا به سبب خود یا خاندان شما یا به سبب دیگر؟

عرض کردند: خدا به وسیله محمد و خاندانش این فضیلت را به ما داده است نه به خاطر خود ما و عشایر ما... .

سلیم می گوید: امام علی علیه السلام فرمود: ای مردم می دانید که خدای عزّ و جلد کتاب خود آیه تطهیر را نازل کرده است که می فرماید: «همانا خدا خواسته پلیدی را از شما خاندان ببرد و شما را به خوبی پاکیزه کند»، هنگامی که پیغمبر مرا و فاطمه را و دو پسر حسن و حسین را جمع کرد و عبای خود را بر سر ما انداخت و فرمود: خدایا، این ها خاندان من و گوشت من هستند. ناراحت می کند مرا آنچه ایشان را ناراحت کند و جراحتم رساند آنچه ایشان را جراحت رساند، خدایا آلودگی را از آنان

ببر و پاک و پاکیزه شان کن .

امّ سلمه عرض کرد: یا رسول الله من هم از اهل بیتم؟ فرمود: تو خوبی ولی این آیه درباره من و برادرم علی بن ابی طالب و دو فرزندم و درباره نه تن از اولاد فرزندم حسین به خصوص نازل شده، در اینجا کس دیگری با ما نیست.

همه گفتند: ما گواهییم که امّ سلمه این حدیث را به ما گفت و از رسول خدا پرسش کردیم، او هم مانند امّ سلمه حدیث را فرمود ...

سلمان از جا برخاست و عرض کرد: یا رسول الله، در آیه: «هُوَ اجْتَبَاكُمْ... لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شَهِدَاءَ عَلَى النَّاسِ» (1)؛ خداست که شما را برگزیده و بر شما حرج و سختی در دین ننهاده این دین پدر شما ابراهیم است تا پیامبر بر شما گواه باشد و شما هم بر مردم گواه باشید.»

آیا مراد از آن کسانی که خدا آنان را برگزیده و بر آن ها حرج و سختی در دین ننهاده و دین آنان دین ابراهیم می باشد و تو بر آن ها گواهی و آنان بر مردم گواه اند، چه کسانی هستند؟

فرمود: مقصود از آنان در این امت سیزده نفر مخصوص هستند .

سلمان گفت: یا رسول الله، آن ها را به ما معرفی کن. فرمود: من و برادرم علی و یازده تن از فرزندانم هستیم . همه گفتند: به خدا آری.

امام علی علیه السلام فرمود: شما را به خدا می دانید که رسول خدا در آخرین خطبه خود که دیگر بعد از آن خطبه نخواند فرمود:

ای مردم! به راستی من در میان شما دو چیز گرانبها به جای می گذارم، کتاب

ص: 307

خدا و عترت خودم، اهل بیتم، به آن‌ها تمسک کنید تا هرگز گمراه نشوید، زیرا خدای لطیف خبیر به من خبر داده و عهد نموده آن‌ها هرگز از هم جدا نشوند تا در سر حوض بر من در آیند. عمر بن خطاب خشم آلود به پا خاست و عرض کرد: یا رسول الله! منظور همه اهل بیت تو هستند؟

فرمود: نه، منظور من از اهل بیت، اوصیاء من هستند که اول آنان برادر و وزیر و وارث و خلیفه ام است؛ او ولی هر مرد و زن مؤمنی بعد از من می‌باشد. او اولین آنان است، سپس فرزندانم حسن، سپس فرزندان حسین، سپس نه تن از فرزندان حسین یکی بعد از دیگری می‌آیند، تا بر سر حوض (کوثر) بر من وارد شوند. این‌ها شاهدان خدا در زمین و حجت او بر خلقش و گنج علم و معادن حکمت او می‌باشند، هر کس از آنانی اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده و هر کس با آنان مخالفت کند، با خداوند عزّ و جل مخالفت کرده است.

همه حاضران گفتند: ما گواهی می‌دهیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این سخنان را فرمود.

سوم: نصوصی که درباره امامت یکایک ائمه دوازده گانه آمده و این روایات در کتب اربعه و متون زیارات معتبره فراوان است، از جمله کتاب کفایة الأثر تألیف شیخ علی بن محمد خزاز قمی از علمای قرن چهارم شیعه که درباره نصوص معتبر درباره امامت یکایک ائمه دوازده گانه نوشته است، روایت می‌کند:

«حدّثنا علی بن الحسن بن محمّد قال: حدّثنا هارون بن موسی التلعکبری قال: حدّثنا عیسی بن موسی الهاشمی بسامراء قال: حدّثني أبي عن أبيه عن آبائه عن الحسين بن علي عن أبيه علي قال: قلت: يا رسول الله، كم الأئمة بعدك؟ قال: أنت يا علي ثمّ ابنك الحسن والحسين و بعد الحسين عليّ ابنه و بعد عليّ محمّد

ابنه و بعد محمّد جعفر ابنه و بعد جعفر موسی ابنه و بعد موسی علیّ ابنه و بعد علیّ محمّد ابنه و بعد محمّد علیّ ابنه و بعد علیّ الحسن ابنه و الحجة من ولد الحسن، و هكذا وجدت أسامیهم علی ساق العرش، فسألت الله تعالى عن ذلك فقال: يا محمّد، هم الأئمة بعدك مطهرون معصومون و أعداؤهم ملعونون» (1).

علی بن محمد خزاز قمی با سند متصل از عیسی بن موسی هاشمی روایت می کند در سامرا از پدرش از پدرانش از امام حسین از پدرش امیرالمؤمنین علیهما السلام که فرمود: من به پیامبر عرض کردم: ای رسول خدا! بعد از تو امامان چند نفر هستند؟ حضرت فرمود: ای علی، اولین امام تو هستی، بعد دو فرزندت حسن و حسین پس از آنان علی فرزند حسین، پس از او محمد فرزند علی، پس از او جعفر، پس از او موسی، پس از او علی، پس از او محمد، بعد از او علی، پس از او حسن، پس از او حجت فرزند حسن، که من نام آن ها را در ساق عرش چنین خواندم و از خداوند سؤال کردم. خداوند فرمود: این ها امامان پس از تو هستند که پاک و معصوم اند و دشمنان آنان ملعون می باشند.

از بحث های یادشده بطلان نظر اول تا چهارم و حقانیت نظر پنجم و ششم روشن شد.

هشت شبهه

شبهه 1- دلالت اذهاب رجس و تطهیر بر عدم عصمت

شهاب الدین محمود آلوسی (م 1270ق) مفسّر سنّی می گوید: ارادة اذهاب

ص: 309

1- كفاية الأثر في النصّ على الأئمة الاثني عشر، ص 155؛ الجواهر السنّية في الأحاديث القدسية، ص 558.

رجس (از بین بردن پلیدی) دلیل بر وجود پلیدی و عدم عصمت آنان پیش از تعلق این اراده است، زیرا به کسی که همیشه پاکیزه است گفته نمی شود می خواهم تو را پاکیزه کنم.

همچنین اگر اهل بیت به اراده تکوینی معصوم بودند پس دعای پیامبر برای اذهاب رجس و تطهیر آنان برای چیست؟ اگر آنان معصوم بودند این دعا لغو و آن تطهیر، تحصیل حاصل است(1).

پاسخ تقضی: این اشکال مانند آن است که کسی به دعای: «اهدنا الصراط المستقیم» از طرف حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر عدم عصمت، بلکه گمراهی آنحضرت پیش از این دعا استدلال کند. با اینکه به اجماع مسلمین آن حضرت از اول بعثت معصوم بود.

و در پاسخ حلی می گوئیم: عبارت: «یرید الله لیذهب» در آیه تطهیر و دعای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به معنای دفع رجس پیش از آلودگی، نه رفع آن است. پس تطهیر به معنای پاک نگه داشتن اهل بیت از ابتدای خلقت آنان است.

چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به اجماع مسلمین پیش از نزول این آیه معصوم بود ولی

ص: 310

1- آلوسی در روح المعانی ذیل آیه تطهیر می گوید: ثم إنَّ الشيعة استدلوا بالآية بعد قولهم: بتخصيص أهل البيت فيها بمن سمعت و جعل ليذهب مفعولاً به ليُرِيدُ و تفسیر الرجس بالذنوب على العصمة فذهبوا إلى أن علياً و فاطمة و الحسنين رضي الله تعالى عنهم معصومون من الذنوب عصمته صلی الله علیه و سلم منها، و تعقبه بعض أجلة المتأخرين بأنه لو فرض تعين كل ما ذهبوا إليه لا تسلم دلالتها على العصمة بل لها دلالة على عدمها إذ لا يقال في حق من هو طاهر: إني أريد أن أطهره ضرورة امتناع تحصیل الحاصل، و غاية ما في الباب أن كون أولئك الأشخاص رضي الله تعالى عنهم محفوظين من الرجس و الذنوب بعد تعلق الإرادة بإذهاب رجسهم يثبت بالآية و لكن هذا أيضاً على أصول أهل السنة لا على أصول الشيعة لأن وقوع مراده تعالى غير لازم عندهم لإرادته عزّ و جلّ مطلقاً.

مخاطب این آیه است و در هر نماز طلب هدایت می نمود: «اهدنا الصراط المستقیم» و هر روز استغفار و دعا می کرد.

و ثانیاً: دعای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای اذهاب رجس می تواند برای افزایش تطهیر و عصمت اهل بیت باشد، زیرا عصمت و طهارت درجات دارد.

ثالثاً: این دعا برای استمرار و ادامه این نعمت الهی بود چنان که انبیا و اولیای الهی نعمت خداوند را با دعا برای خود ماندگار و افزایش داده و آن را بهانه ای برای شکر نعمت ها و مناجات با محبوب می نمایند .

شبهه 2- اراده در آیه تطهیر مانند آیه وضو است

اراده در آیه تطهیر، مانند اراده در آیه طهارات ثلاث (وضوء، غسل، تیمم) در سوره مائده به معنی محبت و رضایت است و تطهیر آن نیز مانند تطهیر در آیه طهارات ثلاث محدود است، پس آیه تطهیر نیز مطلق و ملازم عصمت نیست.

توضیح آنکه در سوره مائده می فرماید: «مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُنِزِلَ عَلَيْكُمْ رِزْقًا غَيْرَ مَكْنُونٍ»؛ این آیه پس از بیان حکم وضو و غسل و تیمم درباره حکمت آن می فرماید: خدا از دستور طهارات سه گانه اراده تطهیر و تتمیم نعمت خود را بر شما دارد. این اراده تکوینی و حتمی نیست، بلکه به معنی محبت و رضایت است یعنی دوست دارد شما پاکیزه شوید. مانند آیه 27 سوره نساء: «وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ»؛ یعنی دوست دارد توبه شما را بپذیرد. در این موارد اراده متوقف بر تحقق شرط و قابل تفکیک از مراد است. افزون بر اینکه مفهوم تطهیر نیز مانند وضو بیانگر طهارتی محدود بوده و مطلق و از تمام جهات نبوده و

ص: 311

ملازم باعصمت نیست، و گر نه لازم بود همه فرزندان کنونی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم معصوم باشند که قطعاً درست نیست. (1)

پاسخ: اولاً معنای حقیقی اراده، خواستن است که بدون هیچ قرینه ای به ذهن تبادر می کند و غالباً در قرآن به همین معنا به کار رفته و استعمال آن در معانی رضایت و محبت، مجاز و نیازمند قرینه است که در آیه تطهیر چنین قرینه ای نداریم.

بلکه اراده به معنای محبت و رضایت خدا در اینجا غلط است، زیرا اراده خدا دو گونه است: 1_ اگر به فعل خود خدا تعلق گیرد و مشروط به فعل اختیاری بنده نباشد اراده حتمی است و مراد از آن جدا نمی شود، مانند اراده یسر یا نفی حرج در تشریح چنان که در آیه 185 سوره بقره می فرماید: «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»؛ خدا برای شما مسلمین آسانی را می خواهد نه سختی را و نیز در آیه 28 سوره نساء: «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ»؛ خدا می خواهد کار را بر شما سبک کند- در این موارد اراده تکوینی حتمی بوده و قابل تفکیک از مراد نیست از این رو می گوئیم هیچ عسر و حرجی در شریعت اسلامی نیست.

2_ اگر مشروط و معلق بر فعل بنده باشد اراده تشریحی و مشروط است و پس از تحقق شرط آن تخلف نمی پذیرد. مانند اراده توبه بر بنده از طرف خدا که مشروط به توبه بنده است (آیه 27 سوره نساء) که می فرماید: اگر بنده توبه کند حتماً او

ص: 312

1- آلوسی در روح المعانی ذیل آیه تطهیر می گوید: و فسر بعض أهل السنة الإرادة ههنا بالمحبة قالوا: لأنه لو أريد بها الإرادة التي يتحقق عندها الفعل لكان كل من أهل البيت إلى يوم القيامة محفوظاً من كل ذنب و المشاهد خلافه، والتخصيص بأهل الكساء وسائر الأئمة الأثنى عشر كما ذهب إليه الإمامية المدعون عصمتهم مما لا يقوم عليه دليل عندنا....

می پذیرد، و ارادهٔ تطهیر در آیهٔ وضو چنین است؛ اولاً مشروط به عمل غسل و تیمم و وضوی بنده است، ثانیاً: آیهٔ وضو دارای ادات حصر و خطاب گروه خاص نیست: «وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» و تطهیر آن مطلق نیست تا مستلزم عصمت باشد، بلکه مراد طهارت محدود به رفع حدث برای همه است. بر خلاف آیه تطهیر که دارای ادات حصر و مخصوص گروه خاص بوده ولی تطهیر آن مطلق و از تمام جهات و ملازم با عصمت است. پس همهٔ فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را شامل نمی شود.

شبهه 3- ملازمهٔ عصمت اهل بیت با عصمت مجاهدان بدر

آلوسی و بعضی مفسران اهل سنت می گویند: اگر ارادهٔ تطهیر، تکوینی و جدایی ناپذیر از مراد بوده و مستلزم عصمت باشد باید اصحابی که در بدر جهاد کردند معصوم باشند، زیرا همین عبارت دربارهٔ آنان نازل شده است: «وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»⁽¹⁾؛ «خداوند (نمی خواهد مشکل برای شما ایجاد کند بلکه) می خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام نماید شاید شکر او را به جا آورید. بلکه به دلیل جملهٔ «وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ» که تضمین اتمام

نعمت به مجاهدان بدر داده آنان بیش از اهل بیت اولویت به عصمت دارند⁽²⁾.

پاسخ: اولاً آیه ای که آلوسی آورده، یعنی دربارهٔ وضو است که آلوسی آن را به

ص: 313

1- مائده (5): 6.

2- و ایضا لو كانت مفيدة للعصمة ينبغي أن يكون الصحابة لا سيما الحاضرين في غزوة بدر قاطبة معصومين لقوله تعالى فيهم: «وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» [المائدة: 6] بل لعل هذا أفيد لما فيه من قوله سبحانه: «وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ» فإن وقوع هذا الإتمام لا يتصور بدون الحفظ عن المعاصي و شر الشيطان.

اشتباه برای مجاهدان بدر آورده است.

آیه مجاهدان بدر این است: « اذ يُعْشِيكُمُ الثُّعَاسُ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُم رِجْسَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ»⁽¹⁾؛ «(به خاطر بیاورید) هنگامی را که خواب سبکی که مایه آرامش از ناحیه خدا بود شما را فرا گرفت و آبی از آسمان برای شما فرو فرستاد تا با آن شما را پاک و پلیدی شیطان را از شما دور سازد و دل های شما را محکم و گام ها را با آن ثابت دارد».

ثانیاً: تطهیر و اذهاب رجس (رِجْسَ الشَّيْطَانِ) در این آیه (غزوه بدر) بر خلاف آیه تطهیر اطلاق ندارد و از تمام جهات نیست تا بر عصمت دلالت کند، بلکه مفسران در شأن نزول این آیه گفته اند: منظور از «رِجْسَ الشَّيْطَانِ» و آلودگی، جنابت حاصله برای مجاهدان در خواب قبل از جنگ بدر بود و منظور از تطهیر و اذهاب رجس، فرستادن باران برای رفع آلودگی جنابت حاصله بوده که با غسل جنابت حاصل شده بود [\(2\)](#).

ثالثاً: در آیه (غزوه بدر) _ بر خلاف آیه تطهیر _ لفظ اراده و ادات حصر نیست تا لازم باشد آن را بر اراده تکوینی حمل کنیم تا مستلزم عصمت مجاهدان بدر باشد، بلکه طهارت از جنابت با آب، یک مراد تشریحی است که برای هر کسی حاصل می شود و خصوصیت مجاهدان بدر باران غیر منتظره ای بود تا آنان با روحیه بهتری به جهاد بپردازند.

رابعاً: مسلمین بر عدم عصمت مجاهدان بدر اجماع دارند، پس نمی توان آن آیه

ص: 314

1- آل عمران (3): 11.

2- الدر المنثور، 3/172.

را حمل بر عصمت کرد. بر خلاف آیه تطهیر که جمع زیادی از علمای مسلمین و اهل بیت آن را به عصمت اهل بیت تفسیر کرده اند، پس قیاس آن دو آیه با آیه تطهیر درست نیست.

شبهه 4 : داخل نمودن ام سلمه در اهل بیت

برخی برای داخل کردن همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آیه تطهیر به حدیث دیگری از ام سلمه تمسک کرده اند که بیهقی به سند خود از ام سلمه چنین نقل می کند:

أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ غَيْرَ مَرَّةٍ وَأَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ السُّلَمِيُّ مِنْ أَصْلِهِ وَأَبُو بَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَاضِي قَالُوا: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُكْرَمٍ حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عَمَرَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ عَنْ شَرِيكَ بْنِ أَبِي نَمِرٍ عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ: فِي بَيْتِي أَنْزَلَتْ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» قَالَتْ: فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَيَّ فَاطِمَةَ وَعَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَقَالَ: «هُؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي». وَفِي حَدِيثِ الْقَاضِي وَالسُّلَمِيِّ: «هُؤُلَاءِ أَهْلِي». قَالَتْ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَا أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ؟ قَالَ: «بَلَى إِنَّ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى». قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ سَدَّ نَدَاهُ، ثِقَاتٌ رَوَاتُهُ.

قَالَ الشَّيْخُ: وَقَدْ رُوِيَ فِي شَوَاهِدِهِ ثُمَّ فِي مُعَارَضَتِهِ أَحَادِيثٌ لَا يَثْبُتُ مِثْلُهَا، وَفِي كِتَابِ اللَّهِ الْبَيَانِ لِمَا قَصَدْنَا ثُمَّ فِي إِطْلَاقِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْآلِ وَمُرَادُهُ مِنْ ذَلِكَ أَرْوَاجُهُ أَوْ هُنَّ دَاخِلَاتٌ فِيهِ. (1)

ام سلمه می گوید: آیه تطهیر در خانه من نازل شد؛ آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دنبال

ص: 315

فاطمه و علی و حسن و حسین فرستاد و فرمود: اینان اهل بیت من هستند. و در نقل دیگر: این ها اهل من هستند، ام سلمه می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا آیا من نیز از اهل بیتم؟ فرمود: آری اگر خدا بخواهد.

بیهقی این روایت را از ابوعبد الله نقل کرده و سند آن را صحیح دانسته است ولی می گوید: این روایت شواهد و معارضاتی دارد که مثل این ثابت نیستند. (1)

پاسخ: بیهقی این روایت را از ابوعبد الله حاکم نیشابوری (م 405 ق) نقل کرده ولی هنگامی که به مستدرک حاکم رجوع می کنیم این روایت با همان سند از شریک بن ابی نمر از عطاء بن یسار از ام سلمه به گونه ای دیگر است:

قال حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب ثنا العباس بن محمد بن الدوري ثنا عثمان بن عمر ثنا عبد الرحمن بن عبد الله بن دينار ثنا شريك بن أبي نمر عن عطاء بن يسار عن أم سلمة رضي الله عنها أنها قالت: في بيتي نزلت هذه الآية «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» قالت: فأرسل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى عليّ وفاطمة والحسن والحسين رضوان الله عليهم أجمعين فقال: اللهم هؤلاء أهل بيتي. قالت أم سلمة: يا رسول الله ما أنا من أهل البيت؟ قال: إنك أهلي خير و هؤلاء أهل بيتي، اللهم أهلي أحق.

هذا حديث صحيح على شرط البخاري ولم يخرجاه تعليق الذهبي في التلخيص: صحيح على شرط مسلم. (2)

می گوئیم اولاً: در نقل فعلی مستدرک، جمله « إنك أهلي خير » نامأنوس و غلط

ص: 316

1- مستدرک حاکم، 2/416.

2- مستدرک الصحیحین، 2/451.

است و نشان می دهد کلمه اهل با افزودن هاء تحریف شده و اصل آن مانند روایات دیگر «إِنَّكَ إِلَهِي خَيْرٌ» یا: «لَعَلِّي خَيْرٌ» بوده است بنا براین در اینجا حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ام سلمه را از اهل بیت خود ندانسته بلکه با جمله «هؤلاء أهل بيتي» به صراحت، اهل بیت را جدای از همسران معرفی نمود. با اینکه اهل در لغت شامل همسر می شود، ولی اهل بیت حقیقت شرعیه در افراد خاص است.

ثانیاً: در رجال روایت بیهقی از این حدیث، افرادی مجهول و ضعیف وجود دارند از آن جمله: ابویحیی عبدالحمید بن عبدالرحمن که متهم به خطا در روایت است(1).

همچنین در سند، شریک بن عبداللّه است که در حق او جرح و تعدیل هر دو رسیده است و در صورتی که جرح به دلیل حسد یا دشمنی یا مخالفت در مذهب نباشد، مقدم بر تعدیل است.

ثالثاً: چگونه بیهقی می گوید معارضات این حدیث مثل این ثابت نیستند؟

با اینکه این روایت، مخالف با روایات متواتری است که ام سلمه و عایشه و همسران دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از شمول آیه تطهیر خارج می کند و روایات آن در دلیل اول گذشت، پس این روایت اعتباری ندارد.

رابعاً: این منزلت و شرافت بزرگی بود که اگر همسران آن را داشتند مخفی نمی کردند (لو كان لبان) در حالی که هیچ یک از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که راوی حدیث کساء بوده اند، ادعا نکردند که آن روز زیر کساء رفته یا مصداق آیه تطهیر شدند.

ص: 317

آیه تطهیر در سیاق احکام همسران پیامبر در آیات قبل بوده پس مخاطب آیه تطهیر هم همسران هستند و تذکیر ضمیر در آن به سبب کلمه اهل در آن است، چنان که با ضمیر مذکر به همسر ابراهیم خطاب می کند: «قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ» (1) با اینکه مخاطب مؤنث است .

و تذکیر ضمیر به اعتبار کلمه اهل در (اهل البیت) است که مذکر لفظی می باشد، و مراد از آن ابراهیم علیه السلام و همسر ایشان می باشند. همچنین خداوند در مورد حضرت موسی علیه السلام می فرماید: «فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا» اگر همسر ابراهیم و موسی از جمله اهل بیت پیامبر خود هستند، چرا همسران پیامبر خاتم از اهل بیت او نباشند؟ (2)

پاسخ: اولاً: دلالت قرینه سیاق بر شمول همسران، فرع بر نزول هم زمان دو قسمت آیه می باشد، که خلاف آن ثابت شده و بنابر آنچه نقل شد روایات معتبر دلالت می کند که آیه تطهیر مستقلاً در خانه ام سلمه نازل شده و هیچ یک از اهل سنت نزول آیات همسران را همراه آیه تطهیر ادعا نکرده است. افزون بر آنکه سیاق در قرآن حجت نیست، زیرا ترتیب فعلی قرآن به ترتیب نزول آیات نیست، پس آیه تطهیر نمی تواند علت احکام همسران به شمار رود تا دلیل بر شمول آیه نسبت به همسران باشد.

ثانیاً: تغییر صیغه جمع بیوت در آیات قبل و بعد آیه تطهیر به صیغه مفرد «اهل

ص: 318

1- هود (11): 73.

2- آیات آل بیت فی القرآن الکریم، ص 75؛ تفسیر روح المعانی، ذیل آیه تطهیر.

البیت» و تغییر ضمیر از جمع مؤنث به جمع مذکر (عنکم و یطهرکم) بر تغییر مخاطب از مؤنث به مذکر دلالت می کند، زیرا سه تن از چهار تن مخاطب آیه تطهیر مذکر بودند، در حالی که اگر غیر از چهار تن شامل همسران شود آنان هم رتبه حضرت علی و حسنین: شده و مجموع مخاطبان دوازده نفر می شدند که بیشتر آنان مؤنث بودند (هشت همسری که هنگام نزول آیه در قید حیات بودند به اضافه حضرت فاطمه علیها السلام در مقابل سه مذکر) در آن صورت وجهی برای تغلیب سه مذکر بر نه مؤنث نبود بلکه باید ضمیر مانند آیه سابق و لاحق مؤنث می آمد. این در صورتی است که آیه تطهیر علت احکام همسران نباشد.

ولی اگر آیه تطهیر بیان علت احکام همسران باشد مخصوص آنان شده و همه مخاطبان آیه مؤنث بودند و باید ضمیر خطاب مؤنث باشد و تغییر ضمیر از مؤنث به مذکر غلط است .

پس علت تذکیر ضمائر (عنکم و یطهرکم) تذکیر لفظی اهل البیت نبوده است، و آیه مورد استشهاد سوره هود خطاب به همسر ابراهیم نیز بر مطلوب ایشان دلالت نمی کند، زیرا مخاطب در (رحمت الله وبرکاته اهل البیت) افزون بر همسر، خود ابراهیم و فرزند او اسماعیل هم هستند. پس مخاطب افزون بر تذکیر لفظی، تذکیر معنوی غالب هم دارد. و اطلاق اهل بر همسر موسی علیه السلام در آیه یادشده به تناسب لغوی است و با دلایل حصر کننده اهل بیت در آیه تطهیر منافاتی ندارد .

شبهه 6: اولویت ، نه انحصار پنج تن به اهل بیت

ابن تیمیه برای عدم اختصاص روایات شأن نزول به پنج تن می گوید : اختصاص اهل بیت به بودن زیرکساء (چادر شب) در روایات شأن نزول برای

اولویت دخول چهار تن اصحاب کساء در آیه تطهیر نسبت به همسران حضرت است، زیرا رابطه نسبی، قوی تر از رابطه سببی و زوجیت است. پس روایات شأن نزول، همسران را از اهل بیت اخراج نمی کند، بلکه در مرتبه پایین تر قرار می دهد به همین دلیل در نقل حاکم نیشابوری از شأن نزول آیه تطهیر آمده: هؤلاء اهل بیتی و اهل بیتی أحق. (1)

ثانیاً: علت منع دخول همسران در زیر چادر وجود نامحرم (علی علیه السلام) در زیر آن بود، نه عدم اهلیت آنان برای شمول آیه تطهیر. (2)

پاسخ: اولاً صریح روایات شأن نزول، اختصاص اهل بیت به پنج تن و نفی دیگران است، نه اولویت چهار تن از همسران، به همین دلیل حضرت به ام سلمه و عایشه اجازه ورود به زیر کساء نداد. پس بر فرض صحت حدیث مستدرک (اهل بیتی أحق) افعال التفضیل باید بر اولویت تعیینی حمل شود، یعنی تنها اینها صاحب حق اند.

ثانیاً: اگر واقعاً همسران بخشی از اهل بیت بودند، وجود نامحرم نمی توانست مانع دخول همسران زیر چادر باشد، زیرا این کار با لمس نامحرم و منع شرعی ملازمه نداشت.

افزون بر این اگر همسران از اهل بیت بودند که حجت بر مردم اند؟ و منع دخول تنها به دلیل منع از اجتماع همسر پیامبر با نامحرم زیر چادر بود چرا به گونه ای دیگر آنان را جمع نمود و معرفی نکرد که منافی اجتماع حرام یا خلاف غیرت نباشد؟

ص: 320

1- مستدرک الصحیحین، 3/ 147.

2- رساله فضائل اهل البیت، ص 20.

طبرانی نقل کرده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر روی عباس و خانواده اش نظیر پنج تن اصحاب کساء، ملافه ای افکند و ایشان را اهل بیت خود معرفی نمود پس آنان نیز باید مشمول آیه تطهیر و معصوم باشند.

طبرانی می گوید: «حدثنا علي بن عبد العزيز ثنا إبراهيم بن عبد الله الهروي ثنا عبد الله بن عثمان بن إسحاق بن سعد بن أبي وقاص حدثني جدي أبو أمي مالك بن حمزة بن أبي أسيد الساعدي عن أبيه عن جده أبي أسيد الساعدي قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم للعباس بن عبد المطلب: يا أبا الفضل لا ترم منزلك أنت وبنوك غداً حتى آتيكم، فانتظروه حتى جاء بعدما أضحى فدخل عليهم. فقال: السلام عليكم قال: وعليك السلام ورحمة الله وبركاته قال: كيف أصبحتم؟ قال: بخير أحمد الله فقال: تقاربوا تقاربوا تقاربوا، يزحف بعضكم إلى بعض حتى إذا أمكنوه اشتمل عليهم بملاءته ثم قال: يا رب هذا عمي ورضي الله عنه وهؤلاء أهل بيتي فاسترهم من النار كستري إياهم بملاءتي هذه قال: فأمنت أسكفه الباب وحوائط البيت! فقالت: آمين آمين آمين»⁽¹⁾.

«ابو اسيد ساعدي می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای ابو الفضل (کنیه عباس) تو و فرزندان فردا از منزل بیرون نروید تا من نزد شما بیایم .

فردا عباس منتظر ماند تا وقت چاشت حضرت وارد شد و سلام کرد، عباس پاسخ داد. حضرت با آنان احوال پرسى نمود، آن گاه فرمود: جمع شوید و نزدیک هم بنشینید تا اینکه همگی جمع شده حضرت ملافه ای بر سر آنان کشیده و عرض

ص: 321

کرد: پروردگارا، این عمو و برادر پدر من است و این ها اهل بیت من هستند آنان را از آتش بپوشان، همان طور که من با این ملافه آنان را پوشانده ام، در این حال در و دیوارهای خانه آمین گفتند و پیامبر نیز آمین گفت و این مسئله سه مرتبه تکرار شد.

پاسخ:

اولاً: این حدیث در هر دو کتاب غیر از راوی اخیر با یک سند است و این سند مشتمل بر عبدالله بن عثمان بن اسحاق بن سعد بن ابی وقاص است که ابن حجر گفته است: ابن معین می گوید: عبدالله بن عثمان بن اسحاق را نمی شناسم، ابو حاتم گفته: او احادیث مشتبّه نقل کرده است، ابن عدی مثلاً بن معین او را مجهول دانسته است و ازدی او را در زمره ضعفا ذکر نموده و به نقل بنانی و نیز ذهبی در میزان الاعتدال او منکر الحدیث و ناشناس است. (1)

و ابن حجر درباره راوی دیگر _ مالک بن حمزة بن ابی أسید الساعدی _ می گوید: «حدیثه لا يتابع علیه»، یعنی احادیثی روایت کرده که تنها او روایت کرده و افراد موثق دیگر نیاورده اند و این نقصی در راوی است. (2)

پس این حدیثی ضعیف بوده و شواهد جعل در آن هویدا است و برای خوشامد خلفای عباسی جعل شده است و گر نه چه معنی دارد تا این اندازه عباس مهم باشد که در و دیوارهای خانه سه مرتبه همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمین بگویند، در حالی که در اجتماع اصحاب کساء اصلی چنین اتفاقی نیفتاد!

ثانیاً: این حدیث بر نزول آیه تطهیر در حق عباس و فرزندانش دلالت ندارد و تنها بر صدق لغوی اهل بیت بر آنان دلالت می کند که ما نیز آن را انکار نمی کنیم. ولی

ص: 322

1- تهذیب التهذیب، ص 534.

2- همان، ذیل نام مذکور، بحوث فی المصطلح: ماهر الفحل معنی لا يتابع علیه.

اهل بیت در آیه تطهیر و حدیث ثقلین به معنای خاص شرعی است و بر افراد خاصی دلالت می کند .

همچنین درباره روایات دیگری که بعضی صحابه مانند سلمان یا واثله بن اصقع را از اهل بیت می شمارد می گوئیم اشخاص نام برده در این روایات _ بر فرض صحت سند _ تشریفاً از اهل بیت شمرده شده اند، پس بر فرض صحت آن روایات آنان در این اصطلاح خاص اهل بیت داخل نیستند تا مشمول آیه تطهیر بوده و معصوم باشند .

شبهه 8- تنافی عصمت اهل بیت با بعضی آیات و احادیث

آیات، دعاها و احادیثی بر عدم عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام دلالت می کند، مانند: آیه «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» (1) تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد و آیه «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ» (2)؛ پس بدان که هیچ خدایی جز الله نیست. از گناه خود و از گناه مردان و زنان مؤمن آمرزش بخواه. و آیه «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى* وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» (3)؛ مگر تو را یتیم نیافت پس پناه داد؟ و تو را سرگشته یافت پس هدایت کرد؟ برخی از ناآگاهان به منطوق وحی و نبوت گفته اند که «ضالاً» به معنای گمراهی و کفر است. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قبل از بعثت در گمراهی بود، پس از اول معصوم نبود.

و در نهج البلاغه آمده که حضرت امیر به اصحابش فرمود: «فَلَا تَكْفُرُوا عَنْ مَقَالَةٍ

ص: 323

1- فتح (48): 2.

2- محمد (47): 19.

3- ضحی (93): 6 و 7.

بحق أو مَسْؤَرَةٍ بعدلٍ فَإِنِّي لستُ في نفسي بِفوقٍ أن أخطيءَ و لا آمنُ ذلكَ مِنِ فعلي، إلا أن يكفِيَ اللهُ مِنِ نفسي ما هوَ أملكُ به مِنِّي فَإِنَّمَا أَنَا و أنتم عبيدٌ مملوكونَ لربِّ لا ربَّ غيرِه، يملكُ مِنَّا ما لا نملكُ مِن أنفسنا»(1)؛

من خود را برتر از آنکه از اشتباه ایمن باشم نمی دانم، مگر آنکه خداوند مرا حفظ نماید. پس همانا من و شما بندگان و مملوک پروردگاریم مگر آنکه عنایت خداوندی که مالک تر از من به من است، کفایت کند. و نیز حضرت در دعایش عرض می کند: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا تَقَرَّبْتُ بِهِ إِلَيْكَ بِلِسَانِي ثُمَّ خَالَفَهُ قَلْبِي»(2)؛ خدایا بر من ببخش آنچه را که به وسیلهٔ زبانم بر تو تقرب جستم، سپس قلبم با کاری که زبانم کرده بود، مخالفت نمود. بنا به استدلال قائلان به این شبهه، آیات و احادیث دیگری بر صدور گناه از آن بزرگواران دلالت می کند.

پاسخ: اولاً: بررسی تک تک این آیات و احادیث کتاب مستقلاً می طلبد که از مجال ما خارج است ولی به صورت کلی می گوئیم پس از اثبات عصمت انبیا و ائمه علیهم السلام به دلیل عقل و نقل و آیهٔ تطهیر باید آیات و احادیث مخالف را با قیود و قرائن موجوده در آن توجیه و تأویل کنیم .

ثانیاً: گناهی که معصوم از ارتکاب آن مصونیت دارد، عملی است که فعل یا ترک آن در لسان فقه «حرام و گناه» شمرده شود. اما واژه «گناه» و «خطا» و معادل های آن مانند «ذنب» و «عصیان» کاربرد وسیع تری دارد و «ترک اولی» را نیز در بر می گیرد و انجام چنین خطا و گناهی، با عصمت منافات ندارد.

گناهی که معصومان:، برای جبران آن ناله سر می دهند، آلودگی به

ص: 324

1- نهج البلاغه، خطبهٔ 216.

2- همان، خطبهٔ 78.

محرمات الهی نیست، بلکه معیار دقیق تری برای سنجش تخلفات خود در نظر گرفته و چیزی را برای خود گناه می دانند که دیگران به سادگی از کنار آن می گذرند؛ مثلاً بسیاری کسانى که از قضا شدن سهوى نماز واجبشان اندوهى به خود راه نمى دهند ولى معصومان از به جا نیاوردن نماز مستحبی، ناله سر مى دهند. هر چه بر معرفت و محبت رهروان راه خدا افزوده گردد، بار سنگین تری بر دوش خود احساس مى کنند. چنان که معروف است: «حسنات الأبرار سیئات المقربین»⁽¹⁾؛ بسیاری از اعمالی که برای نیکان، پسندیده است برای مقربان، ناپسند است. بسیاری از استغفارهای آن بزرگواران از همین «ترک اولی ها» بوده است.

ثالثاً: گاهی آیات و ادعیه و احادیث جنبه «تربیتی یا تعلیمی» دارد، مثلاً آیه استغفار خطاب به پیامبر گرامی است ولی هدف، تعلیم دیگران است. در این مورد در زبان عرب می گویند: «إياك أعني و اسمعی یا جاره» و در زبان فارسی می گویند: «به در می گویم تا دیوار بشنود». این نوع خطاب ها برای تربیت دیگران بسیار مفید است، زیرا مستقیم نیست و تعصب جاهلی و عناد و فرد نادان را تحریک نمی کند، بلکه او را به پذیرش این تعالیم تحریک و تشویق می نماید و با خود چنین می اندیشد جایی که پیامبر با آن عظمت در صورت صدور خلاف و گناه به توبیخ و کیفر محکوم می شود، تکلیف من جاهل روشن است. و نیز دعاهای صادره از آن بزرگان که به تقصیر و گناه در مقابل پروردگار اعتراف می کنند، گاهی برای تعلیم مناجات به مردم است. با توجه به این اصل، هدف بسیاری از آیات که دستاویز برای نافیان عصمت شده است روشن می گردد.

ص: 325

1- این جمله حدیث از معصوم نیست، بلکه کلامی عرفانی است.

رابعاً: عصمت به معنای بی نیازی از لطف الهی نیست. مثلاً وقتی که خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا»⁽¹⁾؛ «اگر تو را استوار نمی داشتیم قطعاً نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با طبع بشری و انسانی می توانست تا نزدیک پرتگاه و سوسه های مشرکان برود، اما تأیید الهی او را حفظ کرد و نجات داد. پس این جمله شرطیه ای است که شرط آن (تأیید و تثبیت الهی) به دلیل آیه تطهیر تضمین شده است. چنان که ترحم الهی نسبت به حضرت یوسف علیه السلام تضمین شده بود آنجا که فرمود: «وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي»⁽²⁾؛ من خودم را از عیب منزّه نمی بینم؛ زیرا نفس انسان همواره او را به خطا و لغزش وا می دارد. جز کسانی که مورد رحمت ویژه پروردگار قرار گیرند.

خامساً: گاهی در این گونه آیات و روایات قرآنی بر توجیه و تأویل وجود دارد؛ مثلاً مقصود از کلمه «ذنب» در آیه «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ». پیامدهای بد و آثار خطرناکی است که پیرو دعوت پیامبر، از ناحیه کفار و مشرکان پدید می آید و این آثار از نظر لغت «ذنب» است؛ ذنبی که در نظر کفار وی را در برابر آن مستحق عقوبت می ساخت.

از معصومان نیز روایاتی در این زمینه وارد شده است؛ مأمون از امام رضا علیه السلام پرسید: یابن رسول الله، آیا نمی گویید پیامبران معصوم اند؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: آری، سپس پرسید: پس این آیه را تبیین بفرمایید: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ». امام علیه السلام فرمود: این عقیده مشرکان مکه بود که پیامبر، آنان را به توحید

ص: 326

1- إسرائ (17): 74.

2- يوسف (12): 53.

فراخواند و با بت های آنان به مبارزه برخاست و آنان او را به این سبب گنهکار برشمردند.

هنگامی که مکتبی راستین ظاهر می شود، وفاداران به سنن خرافی که موجودیت خود را در خطر می بینند هر گونه تهمت و نسبت ناروا به آن می بندند، و شایعه ها می سازند، گناهان مختلف برای پیشوای آن مکتب می شمردند و در انتظارند ببینند سرانجام کارش به کجا می رسد؟ اگر این مکتب در مسیر پیشرفت خود با شکست مواجه شود، دستاویزی محکم برای اثبات نسبت های ناروا به دست مخالفان می افتد، و فریاد می کشند: نگفتیم چنین و چنان است؟ اما هنگامی که پیروز گردد و برنامه های خود را از بوته آزمایش موفق بیرون آورد، تمام نسبت های ناروا نقش بر آب می شود. در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هم نسبت های ناروا و گناهان خیالی فراوان بود، او را جنگ طلب، آتش افروز، بی اعتنا به سنت پدران می شمردند. صلح حدیبیه و فتح مکه به خوبی نشان داد که آیین او _ بر خلاف آنچه دشمنان می پندارند _ یک آیین پیشرو و الهی است و آیات قرآنش ضامن تربیت نفوس انسان ها و پایانگر ظلم و ستم و جنگ و خون ریزی است.

او به خانه خدا احترام می گذارد، هرگز بی دلیل به قوم و جمعیتی حمله نمی کند، او اهل منطق و حساب است. به این ترتیب فتح حدیبیه تمام گناهانی که قبل از هجرت، و بعد از هجرت، یا تمام گناهانی را که قبل از این ماجرا و در آینده ممکن بود به او نسبت دهند شست، و چون خداوند این پیروزی را نصیب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمود، می توان گفت خداوند همه آن ها را شستشو کرد. نتیجه اینکه این گناهان، گناهان واقعی نبود، بلکه گناهانی خیالی و در افکار مردم بود.

و در خصوص آیه «و وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» مفسران گفته اند: ضال، به معنای، گم

شده است نه گمراه؛ وقتی یک چیز با چیز دیگری مخلوط و در آن گم شود. بنابراین معنای آیه چنین می شود: تو در کفار مکه مغمور بودی، (یعنی تو را در قوم، گمنام یافتیم آنان از فضل تو آگاه نبودند). ما عظمت تو را به آن ها شناسانیدیم تا اینکه تو را شناختند.

احتمال دیگر این است که مراد از «ضلال»، عدم هدایت ذاتی باشد، زیرا هیچ انسانی از پیش خود هدایت ندارد مگر به وسیله خداوند متعال. پس نفس شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با قطع نظر از عنایت و هدایت الهی ضال بوده ولی ذات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم لحظه ای از آن عنایت و هدایت الهی جدا نبود.

سادساً: گاهی قیدهای به کار رفته در آیه و روایت آنرا از تنافی با عصمت باز می دارد، مثلاً «و لولا أن تبنتناك لقد كذبناك إلههم شديداً قليلاً»؛ اگر به تو استواری نمی بخشیدیم، نزدیک بود کمی به آنان متمایل گردی. ناظر به طبیعت انسانی پیامبران است که صدور گناه و خلاف را از آنان ممکن می سازد و تنها عنایت ربانی است که صدور گناه را به صورت محال عادی در می آورد و به آنان عصمت و طهارت می بخشد و نیز این سخن حضرت علی علیه السلام با قیدهای به کار رفته در آن منافاتی با عصمت ندارد، «إلا أن يكفي الله من نفسي»؛ من در معرض خطایم مگر آنکه خدا مرا از خطا کفایت کند و باز دارد. این جمله شرطیه محقق الوقوع به صراحت بیان می کند که عصمت او برخاسته از کفایت الهی است.

در اینجا چند سؤال است که باید به آن پاسخ دهیم :

1- آیا اهل بیت شامل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم می شود؟

گاهی بر اینکه ایشان از اهل البیت خارج اند به تغایر مضاف و مضاف الیه در (اهل بیت رسول الله) استدلال می شود، زیرا هیچ کس از اهل بیت خودش خوانده نمی شود پس آن حضرت نیز از اهل بیت شمرده نمی شوند .

ج : اهل البیت در آیه تطهیر با اهل بیتی در حدیث ثقلین تفاوت دارد؛ در آیه تطهیر، اهل البیت اضافه به ضمیر متکلم راجع به حضرت نشده تا تغایر مضاف و مضاف الیه لازم باشد و از آنجا که یکی از اهل هر خانه ای صاحب آن است پس یکی از اهل خانه حضرت، خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده و کلمه اهل البیت شامل خود حضرت هم می شود.

افزون بر آنکه بعضی روایات معتبره شأن نزول، در شمول اهل بیت بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صراحت دارند؛ مانند آنچه طبری روایت می کند : حدیثی محمد بن المثنی، قال: ثنا بکر بن یحیی بن زبان العنزی، قال: ثنا مندل، عن الأعمش، عن عطیة، عن أبي سعید الخدری، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : «نزلت هذه الآية في خمسة: فيّ و في عليّ رضي الله عنه و حسن رضي الله عنه و حسين رضي الله عنه و فاطمة رضي الله عنها»: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (1).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این آیه (تطهیر) درباره پنج نفر نازل شده : در باره من و علی رضی الله عنه و حسن رضی الله عنه و حسین رضی الله عنه و فاطمه رضی الله عنها».

ص: 329

این روایت در شمول اهل بیت آیه تطهیر بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صراحت دارد؛ پس وصف عصمتی که از آن استفاده می شود شامل آن حضرت بوده، بلکه اولین فرد آن است. ولی در حدیث ثقلین که اهل بیت به یاء متکلم اضافه شده به دلیل تغایر مضاف و مضاف الیه و به قرینه آنکه اهل البیت ترکه آن حضرت شمرده شده اند، خود حضرت از مصداق اهل بیت خارج است، زیرا حضرت در آنجا درصدد معرفی حجتی پس از خود می باشد.

2- چرا آیه تطهیر بین احکام همسران قرار گرفته است؟

روشن شد که آیه تطهیر جدای از آیات احکام همسران پیامبر، در شأن پنج تن اصحاب کساء نازل شده است. سؤال می شود چرا این آیه بین احکام همسران قرار گرفته است؟

می گوئیم: قرار گرفتن آیه تطهیر در بین احکام همسران - چنان که بزرگان شیعه فرموده اند - دو دلیل دارد: (1)

1. پوشاندن دلالت واضح آن برای دفع حساسیت دشمنان اهل بیت و حفظ آیه از تحریف؛ چنان که آیه اکمال نازل پس از واقعه غدیر بوده، به همین سبب در بین احکام گوشت های حرام قرار گرفت.

2. هشدار به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که مخاطب احکام سابق و لاحق هستند تا به اهمیت و شدت تکالیف شرعی خود آگاهی یابند.

آیه تطهیر به آنان هشدار می دهد که شما در خانه ای هستید که خدای حکیم به

ص: 330

1- المیزان و تفسیر نمونه، ذیل آیه تطهیر.

اهل البيت آن _ که بخشی از اهل خانه هستند _ اراده تکوینی تطهیر و عصمت دارد و می خواهد آنان را از پلیدی و گناه کاملاً پاک کند، تا همسران حضرت احساس مسئولیت بیشتری کنند و بیشتر مراقب خود باشند تا احکام شرعی ناشی از اراده تشریحی او را بیشتر رعایت کنند.

3- آیا آیه تطهیر آلودگی ظاهری را هم نفی می کند؟

بعضی از محققان با استفاده از الف و لام «الرجس» که دال بر استغراق است استدلال کرده اند که اهل بیت از هر نوع پلیدی ظاهری و باطنی پاک بوده و هیچ حدثی مانند جنابت و حیض و نفاس و نجاست ظاهری به آنان نمی رسد، مگر آنچه به حکم عقل یا طبیعت برای انسان ضروری باشد .

ولی چون این بحث برای ما ثمره ای ندارد به آن نمی پردازیم .

نظر محققان اهل سنت در مراد از اهل بیت

در خاتمه: سخنان چهار محقق برجسته و منصف اهل سنت را درباره منظور از اهل بیت می آوریم:

1- مناوی شافعی (952_1031 ق) می گوید «اهل بیتی» پس از عترتی تفصیل بعد از اجمال به عنوان بدل یا عطف بیان است و مراد از آنان اصحاب کساء هستند که خداوند آنان را از پلیدی پاک نموده و به خوبی تطهیر کرده است. (1)

2- سبط بن جوزی (م 654 ق) در تذکره الخواص حدیث ثقلین را تحت عنوان «ذکر الائمة» آورده است و بعد به شرح حال امام زین العابدین علیه السلام تا حضرت

ص: 331

1- الغدير، 3/14؛ التيسير، 1/367.

مهدی علیه السلام پرداخته است. (1) یعنی اهل بیت را به چهارده معصوم: تعمیم داده است .

3- ابن حجر هیتمی مکی (م 974ق) پس از نقل حدیث ثقلین می گوید : این جمله حدیث در مورد ائمه و سادات اهل بیت است نه غیر آنان. (2)

4- علامه شیخ حسن بن علی السقاف (معاصر) می گوید : شیعیان، اهل البیت در آیه تطهیر را مختص به علی و فاطمه و حسن و حسین (رضی الله عنهم) می دانند بلکه بسیاری از اهل سنت و جماعت هم چنین می گویند.

و این نظر و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که روی هوای نفس سخن نمی گوید. (3)

پانزده پیام حدیث ثقلین و غدیر

از روایات حدیث ثقلین در غدیر به نقل اهل سنت ، پانزده پیام مهم استفاده می شود. که در ذیل به توضیح دلالت حدیث بر این پیام ها می پردازیم.

دلالت های سه گانه لغوی

اشاره

اهل منطق دلالت لفظی را به سه قسم کرده اند که همگی نزد عقلا معتبر و حجت می باشد : مطابقی، تضمّنی، التزامی.

دلالت مطابقی آن است که لفظ بر تمام معنای موضوع دلالت کند. دلالت تضمّنی دلالت لفظ بر بخشی از معنی است و دلالت التزامی دلالت لفظ بر معنای لازم خارج از موضوع له است به گونه ای که هر گاه آن لفظ گفته شود معنی لازم به

ص: 332

1- تذکرة الخواص، 2/273.

2- صواعق المحرقة، ص 90.

3- صحیح شرح العقیة الطحاویة، ص 655.

ذهن شنونده بیاید، مثل لفظ «دود» که بر آتش دلالت می کند و مثل زوجیت برای عدد دو.

لازم، بر دو قسم بین و غیر بین است و لازم بین هم بر دو قسم است: بین اخص و بین اعم.

از همه اقسام دلالت التزامی واضح تر، لازم بین به معنای اخص است یعنی معنایی که بلافاصله بعد از تصور ملزوم بی واسطه چیزی دیگر به ذهن آید مثل زوجیت برای عدد زوج. لازم بین به معنای اعم آن است که از تصور لازم و ملزوم، عقل حکم به ملازمه بین آن دو می کند. (1)

هر دو قسم دلالت لازم بین حجت است ولی دلالت لازم غیر بین در حد اشعار است و حجت نیست.

حدیث ثقلین در غدیر خم به دلالت مطابقی بر خلافت و امامت اهل بیت و تعیین جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صراحت دارد و به گونه تضمینی یا التزامی بر پیام های ذیل دلالت می کند که بعضی در باره عظمت اهل بیت و قرآن و بعضی بیان وظیفه مردم در مقابل آن دو است. (2)

1- وجوب اطاعت از اهل بیت:

در این حدیث حضرت می فرماید: ما إن تمسکتُم بهما لَن تَضِلُّوا أبداً؛ تا وقتی که به این دو امانت چنگ زنید هرگز گمراه نخواهید شد.

کلمه تمسک به معنای چنگ زدن شخص است به دستاویزی که انسان را از

ص: 333

1- المنطق مظفر، ج 1، ص 37.

2- المعجم الكبير، 5/166، ح 4971 و 180/3، ح 3052؛ المعجم الاوسط، 3/374؛ مسند احمد بن حنبل، 4/118 ح 11561؛ فضائل الصحابه، 2/585 و 603 و 779؛ المستدرک علی الصحیحین، 3/109؛ السنة، ح 1555. و نیز الشریعه، 4/389 به سند خود از عطیه با اندکی تفاوت متن.

جوهری و فیومی با اندکی تفاوت در عبارت می گویند: مَسَّكَتُ بِالشَّيْءِ مَسًّا... وَأَمَسَّ كُتًّا وَ تَمَسَّكَتُ بِمَعْنَى أَخَذْتُ بِهِ وَ تَعَلَّقْتُ وَ اعْتَصَمْتُ (1).

پس این کلمه در وجوب اطاعت مبالغه ای بیش از کلمه «أخذتم» دارد که بعضی محدثان به جای آن آورده اند هر چند آن کلمه هم به معنای «بگیرید» بر وجوب اطاعت دلالت می کند .

این جمله را نباید چنان که بعضی اصرار دارند به یک احترام ظاهری و محبت قلبی معنی کرد، زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیت را در کنار قرآن و همچون قرآن به عنوان یک حجت و امام قرار داده پس همان گونه که در مقابل قرآن باید قلباً و عملاً تسلیم بود، در مقابل اهل بیت نیز باید چنین باشیم و از آنان اطاعت کنیم.

چنان که تفتازانی می گوید: از اینکه حضرت آنان را قرین قرآن نموده می فهمیم که تمسک به آنان نجات دهنده از گمراهی است، و معنای تمسک نیز گرفتن علم و هدایت از ایشان است. (2)

نظیر این مطلب را ابن حجر هیتمی و مناوی و زرقانی گفته اند. (3)

2- عصمت اهل بیت

افزون بر دلالت آیه تطهیر بر عصمت که بحث کردیم، می گوئیم اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تمسک مردم به اهل بیت را باعث نجات از هر ضلالتی دانست یعنی مردم را به

ص: 334

1- بنگرید به: صحاح اللغة و مصباح المنیر، واژه مسک.

2- شرح المقاصد فی علم الکلام، 2/222.

3- الصواعق المحرقة، ص 90؛ فیض القدير، ص 14، شرح المواهب اللدنیة، ص 75.

تسلیم مطلق و همه جانبه در مقابل اهل بیت فرا خواند و به حکم عقل و نقل آن حضرت مردم را به تمسک و تسلیم مطلق جز در مقابل معصوم فرانمی خواند.

پس جملهٔ _ ما إن تمسّ کتّم بهما _ به دلالت مطابقی بر حجیت قول اهل بیت و به دلالت التزامی بر عصمت آنان از گناهان کبیره و صغیره بلکه عصمت از هر خطا دلالت می کند.

به همین جهت مناوی شافعی می گوید: مراد از اهل بیت اصحاب کساء هستند که خداوند پلیدی را از ایشان زایل و آنان را تطهیر نمود، یعنی آنان معصوم هستند . پس هر سخنی که از انحراف فکری و عملی ائمه یا اختلاف نظری بین آنان حکایت کند، باطل است .

3- علم اهل بیت به همهٔ قرآن

در این حدیث، حضرت بر پیوستگی و همراهی دائمی این دو امانت تأکید می کند. پس باید اهل بیت عالم به ظاهر و باطن قرآن باشند تا از آن فاصله نگیرند بلکه آنان قرآن ناطق و کتاب مجسم هستند. از این رو ایشان در تفکر و تعلیمات و رفتار خود لحظه ای از قرآن جدا نشدند بلکه بهترین مظهر و مجری قرآن بودند.

بعضی از بزرگان در اینجا سخن جالبی فرموده اند: «هرگز قرآن بدون توجه به تفسیر و تبیین اهل بیت آن گونه که حق آن است فهمیده نمی شود، زیرا این تفکیک همان افتراقی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به نفی آن خبر داد. او رسول امینی است که از روی هوس سخن نمی گوید. اگر جایی قرآن حضور ظاهری داشت و عترت طاهره غایب بودند، یا اینان حضور داشتند و قرآن غایب بود، اطمینان حاصل می شود که هر دو غایبند، زیرا همراهی این دو با هم و عدم جدایی آن ها از هم در نحوه وجود قرآن و عترت مأخوذ است.

«

به همین سبب می‌گوییم آنان مفسر کامل آیات و عالم به تنزیل و تأویل و ظهر و بطن قرآن هستند و هیچ فردی از امت اسلام _ به جز ایشان _ چنین صلاحیتی ندارد. قرآن به این رابطه ظریف بین تقلین اشاره می‌کند:

«إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ* فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ* لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»(1): قسم به جایگاه‌های ستارگان .. که همانا آن کتاب، قرآن گرامی است ، در کتاب پوشیده ای است که جز پاکیزگان آن را لمس نمی‌کنند»

و در روایات معتبره «مطهرون» به ائمه اطهار علیه السلام تفسیر شده که تنها آنان اعماق و بطن قرآن را لمس کرده اند و تفسیر و تأویل آن را می‌دانند.(2)

4 - تعیین ائمه اهل بیت علیه السلام

هر چند اهل بیت برای صحابه مشخص بودند، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن بسنده نکرد بلکه در غدیر خم پس از بیان امامت و خلافت اهل بیت به عنوان یکی از تقلین، در حضور هزاران صحابی خود، دست علی علیه السلام را گرفت، و او را به عنوان اولین فرد اهل بیت و مولای بر نفوس امت پس از خود معرفی کرد. « این مطلب در روایت (4 و 9 و 10 و 12 و 16 و 22 کتاب حاضر آمده است)». و پس از آن دستور داد مردم با او به عنوان امیر المؤمنین بیعت کنند.(3)

و نیز: پس از حضرت علی علیه السلام امامت به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام

ص: 336

1- واقعه (56): 75.

2- تفسیر برهان و نور الثقلین، ذیل آیه شریفه.

3- مسند احمد، ح 21361 و 2152 و مصنف ابن ابی شیبیه، 6 / 372، ح 31118؛ فضائل الصحابه 2/596؛ سیره ابن کثیر، 4 / 414؛ کفایة الطالب، 62 به روایت سعد وقاص؛ تذکره الخواص، 1/262.

می رسد، زیرا آنان تنها باقیمانده عترت و اهل بیت بودند.

از طرفی بر اساس روایات معتبره از جمله حدیث ثقلین به روایت احمد در خطبه عرفات، خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دوازده نفرند و همگی از قریش هستند (1) پس باید نه امام دیگر پس از امام حسین علیه السلام بیایند که با توجه به روایات همگی نسل امام حسین علیه السلام هستند و آخرین آنان حضرت مهدی علیه السلام است. و به اجماع مسلمانان این عدد با ویژگی های اهل بیت بر غیر ائمه شیعه امامیه تطبیق نمی کند. (2)

5- اعلییت و افضلیت اهل بیت علیه السلام

اهل بیت قرین جدایی ناپذیر کتاب خدا معرفی شده اند و از آنجا که همه علوم و معارف در قرآن وجود دارد، این دلالت می کند که آنان به همه اسرار و معارف و احکام قرآن عالم هستند.

و از آنجا که همه امت موظفند برای کسب علم و معرفت به آنان رجوع کنند پس امام باید از همه امت اعلم باشد و گرنه رجوع اعلم به شخص پایین تر لازم می آید و این گونه دستور قبیح است و از خدا و پیامبر حکیم سر نمی زند.

به این نکته در حدیث ثقلین (روایت طبرانی از زید بن ارقم) اشاره شده است، آنجا که می فرماید: فلا تقدّموا فتَهْلِكُوا ولا تُقصّروا عنهما فتَهْلِكُوا ولا تعلّموهم فإنّهم أعلم منکم... (3)؛ بر آنان پیش نیفتید که هلاک می گردید و در (پیروی) از آنان

ص: 337

1- مسند احمد، ح 21361 و 2152؛ صحیح البخاری، 9/101؛ کتاب الأحكام، باب 15؛ صحیح مسلم، 3/453، کتاب الاماره.

2- اکمال الدین، ص 255.

3- المعجم الکبیر، 5/166.

کوتاهی نکنید که هلاک می شوید، به آنان چیزی یاد ندهید که ایشان اعلم از شما هستند.

چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدینة العلم وعلی بابها فمن أراد البیت فلیأت الباب(1)؛ «من شهر علم هستم و علی درب آن است» یا مضامین مشابه آن، و روشن است که درب انحصاری علم پیامبر باید از همه اصحاب و امت داناتر باشد.

امیر المؤمنین علیه السلام در وصف علم اهل بیت می فرماید: هم موضع سره و لجأ امره و عیبه علمه و موئل حکمه و کھوف کتبه و جبال دینه؛ اهل بیت پیامبر جایگاه اسرار پیامبر و پناه گاه امر او و صندوق علم او و مرجع حکم او و مخزن کتب او و کوه های لرزه ناپذیر دین او هستند.(2)؛ در جای دیگر فرمود: بهم علم الکتاب و به علموا و بهم قام الکتاب و به قاموا(3)؛ به وسیله اولیاء الهی (اهل بیت) قرآن فهمیده می شود «و احکام و معارف آن شناخته گردد» و آنان به کتاب خدا آگاهند، به وسیله آنان کتاب الهی بر پا می شود و آنان به کتاب خدا استوارند.»

و از آنجا که اهل بیت معادل قرآند پس افضل امت هستند و همه امت از جمله خلفای سه گانه اولیه وظیفه داشتند پس از پیامبر در عقاید و رفتار به اهل بیت اقتدا کنند و دین خود را از آنان بیاموزند و ایشان را در گفتار و عقاید و رفتار پیشوای خود قرار دهند.

پس آنان باید در همه ابعاد اخلاقی افضل از همه امت باشد و گر نه رجوع افضل به غیر او لازم می آید و این گونه دستور قبیح است و از پیامبر حکیم سر نمی زند.

ص: 338

1- تفسیر برهان ذیل آیه 60/ یونس؛ المستدرک علی الصحیحین، 3/224 باب مناقب علی.

2- نهج البلاغه، حکمت 432.

3- همان، حکمت 433.

6- توسل به اهل بیت.

از آنجا که تمسک به اهل بیت واجب و آنان افضل امت هستند پس شناخت و تقرب و توسل به آنان واجب است

چون ایشان مقرب ترین بندگان خدای متعال هستند و بهترین وسیله و شفیع در درگاه خدایند پس لازم است در دعا خدا را به آنان بخوانیم و به ایشان متوسل شویم. چنان که در آخر زیارت جامعه اشاره شده است: خدایا اگر من کسی را مقرب تر از محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم سراغ داشتم او را در پیشگاهت شفیع می آوردم. (1)

7- محبت به اهل بیت

دلایل و جوب محبت به اهل بیت فراوان است ولی از این حدیث نیز به خوبی و جوب محبت به آنان استفاده می شود. مطلبی که همه مسلمانان حتی وهابیان به صورت نظری به آن معترفند .

زیرا اولاً: محبت پیامبر بر امت واجب است و براساس این حدیث، اهل بیت، ترکۀ پیامبر بوده و محبت اهل بیت به عنوان ترکۀ پیامبر، محبت به اوست.

ثانیاً: پیامبر اکرم با نگرانی می پرسد: فانظروا کیف تخلّفونی فی الثّقلین؛ ببینید چگونه با قرآن و اهل بیتم پس از من رفتار می کنید؟ و این نگرانی حاکی از ظلم مسلمانان در آینده نسبت به اهل بیت است که ناشی از بی مهری آنان بود و برطرف کردن نگرانی پیامبر اکرم واجب است، پس برای رفع آن نگرانی، مسلمانان باید به ایشان محبت ورزند .

ثالثاً: در روایت مسلم و طبرانی فرمود: اذکرکم الله فی اهل بیتی خیراً؛ من شما را

ص: 339

سفارش به خیر و احسان درباره اهل بیت می کنم. و این سفارش، همراه با سفارش به محبت آنان و نهی از دشمنی با ایشان است، چنان که همه علمای اهل سنت از این جمله فهمیده اند .

رابعاً: در پایان حدیث غدیر خم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای دوستان مولا امیرالمؤمنین علیه السلام دعا کردند که خدا آنان را دوست بدارد و دشمنان او را دشمن دارد: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و أحب من أحبه و أبغض من أبغضه .

و کسی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به طور مطلق دوستی دوستانش و دشمنی دشمنانش را از خدا بخواهد دوستی با او همیشه مطلوب و دشمنی با او همیشه حرام است.

8 - دشمنی با دشمنان اهل بیت

روشن است که روی دیگر سکه دوستی اهل بیت، دشمنی با دشمنان آنان است و همه ادله دوستی، بر لزوم دشمنی با دشمنان ایشان هم دلالت می کند. افزون بر ذیل دعای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث غدیر که در پیام یادشده نقل کردیم همین جا نقطه اختلاف ما با کسانی مانند ابن تیمیه و پیروانش است که دشمنان اهل بیت مانند بنی امیه را دوست دارند، و از ایشان حمایت می کنند زیرا دوستان بنی امیه نمی توانند دوست دار اهل بیت باشند. زیرا دو دوست متضاد در یک دل نمی گنجد .

9- بقاء اهل بیت

اولاً: حضرت بر جدایی ناپذیری آن دو ثقل تا قیامت تأکید می کند (لن يتفرقا حتى يردا على الحوض) و این جمله بر وجود موضوع (اهل بیت) و محمول (عدم جدایی آن دو) تا قیامت دلالت می کند زیرا عدم جدایی آن دو فرع بر وجود خارجی

فرد معصومی از اهل بیت در دنیا تا قیامت است، نه آنکه اهل بیت بر فرض وجود از قرآن جدا نشود تا عدم جدایی بر اثر نبودن اهل بیت باشد.

زیرا این معنای جمله (لن یتفرقا) به صورت سالبه به انتفاء موضوع است و سالبه به انتفاء موضوع خلاف ظاهر است.

ثانیا: شریعت خاتمیه محمدی ابدی است پس ثقلین (حامل شریعت او) نیز باید تا پایان عمر بشر باشند تا حجت و هادی مردم به جای او باشند. (1)

و این مطلبی است که بعضی از بزرگان اهل سنت هم از این حدیث فهمیده اند. مثلاً شریف سمهودی می گوید: حدیث مدنی ثقلین به ما می فهماند که باید فردی از اهل بیت و عترت طاهره _ که اهلیت پیروی دارد _ همواره تا روز قیامت باقی باشد. چنان که قرآن باقی است و نیز آنان باعث ایمنی اهل زمین هستند اگر روزی از بین بروند اهل زمین نابود می شوند. (2)

و ابن حجر هیتمی می گوید: در احادیثی که دستور تمسک به اهل بیت می دهد (از جمله حدیث ثقلین) اشاره به این مطلب دارد: همواره فردی از ایشان که اهلیت پیروی و امامت دارد، تا روز قیامت هست. (3)

10 - اثبات مهدی موعود

با توجه به پیام پیشین که علمای بزرگ با استفاده از حدیث ثقلین تداوم بقای اهل بیت علیهم السلام را تا قیامت پذیرفتند پس از وفات امام حسن عسکری علیه السلام تا کنون

ص: 341

1- نهج البلاغه، خ 147.

2- جواهر العقدين، ص 244.

3- الصواعق المحرقة، 2/422.

باید شخص معصومی در جهان وجود داشته باشد و به اجماع امت، او شخص دیگری غیر از حضرت مهدی علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام نمی باشد. پس باید آن حضرت تاکنون حیات داشته باشد تا افتراق ثقلین پدید نیاید و عدم افتراق ثقلین در این مدت ثابت شود.

اشکال: بعضی علمای اهل سنت این مطلب را بر علمای اهل بیت که به صورت افراد متعدد و متبادل در طول تاریخ می آیند، و حامی دین و نافی بدعت تا قیامت هستند، تطبیق و تفسیر می کنند، چنان که در روایتی آمده در هر قرنی تا قیامت علمایی خواهند بود که بدعت ها را می زدایند و تفسیر باطل گرایان را از دین نفی می کنند. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَرِثُ هَذَا الْعِلْمَ مِنْ كُلِّ خَلْفٍ عَدُوُّهُ يَنْفُونَ عَنْهُ تَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ وَانْتِحَالَ الْمَبْطُلِينَ وَتَحْرِيفَ الْغَالِينَ. (1)

ولی این تفسیر باطل است، زیرا مفاد حدیث فوق وجود گروهی از علمایناهی منکر و نافی بدعت در هر قرنی به صورت قضیه مهمله است. و آنان در هر زمان و مکانی نیستند

در حالیکه مدلول حدیث ثقلین تنها دفاع اهل بیت علیهم السلام از دین و نفی بدعت به صورت کلی نیست، بلکه تمسک هر فردی از امت به اهل بیت را در هر زمانی ضامن نجات آن فرد از گمراهی می داند، و هیچ فردی از این نعمت محروم نیست پس در هر زمان یک فرد معصوم از اهل بیت علیهم السلام باید باشد تا تمسک به او باعث نجات از گمراهی همه جانبه باشد، و هیچ یک از علمای نسل پیامبر غیر از دوازده امام چنین ادعایی ندارند.

ص: 342

11- مصونیت و حجیت قرآن

قرآن دلیل و معجزه پیامبر است و حجیت آن متوقف بر گواهی آن حضرت نیست، ولی با توجه به شبهات و روایات تحریف_ از طریق فریقین_ شبهه عدم حجیت فعلی آن پدید می آید .

می گوئیم افزون بر پاسخ های تفصیلی که به یکایک این شبهات داده شده، پس از اثبات اصل نبوت خاتمیه، این حدیث شبهه مزبور را می زداید و به صراحت مردم را مکلف به رجوع به قرآن موجود قابل دسترس می نماید.

پس همین قرآن برای ما حجت است ، نه قرآنی که نزد امام زمان علیه السلام است. حتی اگر آن قرآن ودیعه نزد حضرت، مشتمل بر تأویل و تفسیری افزون بر قرآن فعلی باشد منافاتی با حجیت و اعتبار قرآن موجود فعلی نزد ما ندارد.

از این رو قرآن به ریسمانی آویخته از آسمان تشبیه شده است: کتاب اللّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ طَرَفٌ بِيَدِ اللَّهِ تَعَالَى وَ طَرَفٌ بَأَيْدِيكُمْ؛ «من دو چیز گران سنگ در میان شما گذاشتم یکی از آن دو» کتاب خدا که ریسمانی است که از آسمان به زمین آویخته است ، یک طرف آن به دست خدای متعال است و یک طرفش به دست شما است. این جمله دلالت می کند قرآن همواره در دسترس مردم خواهد بود .

12- تعیین فرقه ناجیه

روایت مشهوری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که امت موسی هفتاد و یک فرقه و امت عیسی هفتاد و دو فرقه و امت من بر هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند و همگی اهل آتش هستند مگر یک فرقه ، ولی در تعیین فرقه ناجیه بین علمای

ص: 343

حدیث ثقلین، فرقه ناجیه را به خوبی معین می کند که آنان متمسکین به ثقلین و رهروان قرآن و عترت طاهرین یعنی شیعیان هستند. زیرا حدیث تصریح می کند ما إن تمسکتُم بهما لن تضلُّوا أبداً؛ تا وقتی به آن چنگ می زنید هرگز گمراه نمی شوید.

این جمله با ادات تأکید (ما، إن، لن) بر حتمیت نتیجه تأکید می کند و مفهوم مخالف این جمله شرطیه آن است که اگر کسی تنها به یکی از آن دو تمسک جوید گمراه است. پس کسانی که تنها قرآن را حجت دانسته اند و اهل بیت را حجت نمی دانند گمراهند.

13- کتاب خدا، ثقل اکبر

در برخی از نقل های این حدیث، به صورت مطلق امر به تمسک به هر دو ثقل (کتاب و عترت) شده در نتیجه هر دو هم سنگ معرفی شده اند.

ولی در روایات دیگر (مانند روایت 4 و بخش یک) کتاب خدا، ثقل اکبر و بزرگ تر معرفی شده، چرا که کلام مستقیم خدای متعال است در نتیجه اهل بیت ثقل اصغر و کوچک تر می شود؛ در عین حال اهل بیت: از نظر حجیت و اعتبار هم سنگ ثقل اکبر به شمار می روند. و اگر در بعضی از نقل های حدیث ثقلین این دو مانند دو انگشت سبابه مساوی معرفی شده اند ناظر به درخواست حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به ورود هم زمان ثقلین در قیامت بر سر حوض مانند دو انگشت سبابه دو دست می باشد پس این حدیث منافاتی با اکبریت ذاتی کتاب بر عترت که در

ص: 344

14- ثقلین محور وحدت

اتحاد هر جماعتی نیاز به محور و موضوعی دارد که عزم ها و عواطف جامعه را در يك سمت هدایت کند و در این حدیث شریف کلمه «تمسك» استعاره و تمثیلی از دستاویزی است که جماعت مسلمانان باید همگی به آن چنگ بزنند تا هدایت یابند. در اینجا اطاعت مسلمانان از ثقلین مُسَدِّبَه، و مردمی که به دستاویز محکمی از آسمان آویخته اند «مُسَدِّبَه» می باشند. بلکه قرآن را به صراحت تشبیه به ریسمان می کند :

«حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ طَرَفٌ بِيَدِ اللَّهِ تَعَالَى وَ طَرَفٌ بِأَيْدِيكُمْ»؛ قرآن ریسمانی است آویخته از آسمان، یک طرف آن به دست خدای متعال و طرف دیگر به دست شما مردم است. و قرآن هم از اهل بیت جدا نیست پس آنچه موجب وحدت است تمسک به هردو می باشد .

قرآن کریم در سوره آل عمران به همین مطلب اشاره می کند: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»⁽¹⁾ همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید .

و اینکه در روایت نبوی، «حبل الله» به ولایت علی یا ائمه اطهار علیهم السلام تفسیر شده است⁽²⁾.

به دلیل آن است که اهل بیت هیچ گاه از قرآن جدا نیستند، ولی ممکن است

ص: 345

1- آل عمران (3): 103.

2- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، 1/ 161.

کسانی قرآن بدون اهل بیت را مستمسک قرار دهند!

پس تفسیر حبل الله به قرآن بدون اهل بیت، خلاف رهنمودی است که در حدیث ثقلین برای اتحاد مسلمانان معین شده است.

ازین رو سیوطی و ثعلبی - مفسران مشهور اهل سنت - حدیث ثقلین را در تفسیر آیه یادشده (اعتصام) با طرق متعدد ذکر کرده‌اند. (1)

15- استقلال هریک از ثقلین در حجیت

هر چند کلام ثقلین ناظر و مفسر یکدیگر است ولی هریک حجیت مستقل هستند، بس ظاهر قرآن به تنهایی حجیت است مگر آنکه کلام اهل بیت آن را بر خلاف ظاهر تفسیر یا تأویل نماید. که در آن صورت قرینه بر مراد واقعی قرآن است. چنان که کلام و سیره اهل بیت به تنهایی حجیت است و متوقف بر موافقت با ظاهر قرآن نیست، ولی براساس موازین علم اصول ما حجیت آنمشروط است به اینکه مخالف صریح قرآن نباشد. (2)

در پایان می‌گوییم به سبب کتمان این پیام‌های مهم حدیث ثقلین و غدیر بود که بخاری آن را در صحیح خود نیاورده، و مسلم متن ناقص آن را آورده است.

ص: 346

1- الدر المنثور، 2/ 60

2- مصباح الاصول، مبحث ترجیح یکی از متعارضین به کتاب

هدف اصلی طرح حدیث تقلین و غدیر اثبات امامت و خلافت بلافصل امیر المؤمنین علیه السلام است در دلالت آن دو طبق نقل اهل سنت مناقشات و ابهاماتی وجود دارد که ما به آن می پردازیم .

ولی لازم است بدانیم روایات شیعه از حدیث غدیر صریح در معنای خلافت و امامت است و نیازی به بحث ذیل ندارد زیرا کلمه خلیفه ، امام ، وصی ، ولی همگی در آنجا آمده است و هشدار های شدید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر مخالفت نکردن با آن، جای هیچ گونه شکی در دلالت آن باقی نمی گذارد. و ما حتی براساس نقل اهل سنت نیز حدیث تقلین را با ملاحظه مجموع دلایل و قراین، نص و صریح بر امامت و خلافت حضرت امیر علیه السلام می دانیم .

تحقیق در معنای ولی و مولا

استدلال به حدیث غدیر «من كنتُ مولاةً فعليُّ مولاةٌ» بر امامت متوقف بر معنای ولیّ یا مولا در اولویت بر نفس مؤمنان است پس لازم است این واژه را از نظر لغوی به طور کامل بررسی کنیم:

ولاء، ولایت، ولی، مولا، اولی از ماده ولی است. واژه ولی با مشتقاتش 201 بار در

ص: 349

قرآن آمده است، 21 بار کلمه ولی، 11 بار کلمه مولا و بقیه به صورت فعل مشتق از آن است. این واژه در معانی متعدد به کار رفته است و چهار احتمال در استعمال ولی و مولا در این معانی وجود دارد:

1_ ولی و مولا مشترک لفظی بین این معانی مختلف باشد.

2_ ولی و مولا حقیقت در معنای اولی به تصرف و در بقیه معانی مجاز باشد.

3_ ولی و مولا مشترک معنوی بین معانی مختلف و معنای جامع واحد آن «اولی به تصرف» است یعنی آن جامع معنای اصلی در موارد استعمال و معانی دیگر لحاظ شده است، چنان که ابن بطریق (م 600 ق) در العمده و علامه امینی در الغدیر فرموده اند. (1)

4_ ولی و مولا مشترک معنوی باشد ولی معنای جامع آن، قرب بین دوشیء بدون فاصله ثالث است، و لازمه چنین قربی هنگامی که به صورت مطلق و به عنوان صفت برای خدا و اولیاء الله، نسبت به مردم به کار رود، اولویت در تصرف و صاحب اختیار بودن صاحب این ولایت بر مردم است و محبت و نصرت او لازمه آن است.

بنا بر احتمال اول، کلمه مولا- یا ولی در جمله «من کنْتُ مولاَهُ فعلیُّ مولاَهُ» مشترک لفظی است، ولی به نظر شیعه قراین معینه آن را در «اولی به تصرف» منحصر می کند.

در احتمال دوم، معنای حقیقی آن «اولی به تصرف» و معانی دیگر مجاز است.

در احتمال سوم، استعمال مولا با جامع «اولی به تصرف» در همه موارد

ص: 350

استعمال و معانی حقیقت است و هر یک مصداق آن معنای جامع هستند و امامت اظهر مصداق آن است .

در احتمال چهارم، استعمال مولا با جامع «قرب» در همه موارد استعمال و معانی دیگر حقیقت است و هر یک مصداق آن معنای جامع هستند.

می‌گوییم: احتمال اول (اشتراک لفظی) خلاف اصل بوده و استعمال لفظ در معانی کثیره خلاف ظاهر است .

احتمال دوم (حقیقت در اولی به تصرف و مجاز بودن معانی دیگر) قابل اثبات لغوی نیست .

اظهر احتمال سوم است پس مولا- مشترک معنوی و جامع آن در همه مصداق «اولی به تصرف» است و پس از آن احتمال چهارم (جامعیت قرب) می‌باشد .

محقق بزرگ علامه امینی؛ از میان این معانی، احتمال سوم را برگزیده است که به شرح آن می‌پردازیم:

ایشان در موسوعه عظیم الغدیر به پیروی از محققانی مانند ابن بطریق (م 600 ق) می‌فرماید :

علمای لغت یکی از معانی «ولی و مولا» را سرور و آقا- غیر مالک و غیر آزاد کننده- و معنای دیگر آن را امیر و سلطان گفته‌اند. از طرفی هم اتفاق نظر دارند که معنای «مولی» و «ولی» یکی است و هر دو معنی اولویت به امر را در بر دارد. امیر، در اداره جامعه و اجرای برنامه‌هایی برای تربیت افراد و دفع تعدی آنان به یکدیگر، از رعیت و مردم عادی سزاوارتر است و سید و سرور اولی به اداره شئون شخص زیر دست خود است و وسیع‌ترین قلمرو این اولویت، در پیامبری است که از جانب خداوند به سوی جهانیان مبعوث شده است و نیز جانشین او همان ولایت را دارد.

و ما اگر هم نگوییم مولا به معنای « اولی به تصرف » است ، از این نمی توان چشم پوشید که مولا به دو معنای یادشده (سرور و به معنای سلطان) به برترین درجات آن آمده است.

و علمای لغت برای ولی و مولا بیست و هفت معنی به شرح ذیل ذکر آورده اند که جز با آن دو معنایی که بیان کردیم صحیح نمی باشد .

1_ رب، پروردگار 2_ عمو 3_ پسرعمو 4_ فرزند 5_ خواهرزاده 6_ آزاد کننده 7_ آزاد شده 8_ برده 9_ مالک 10_ پیرو 11_ نعمت داده شده 12_ شریک 13_ هم پیمان 14_ همراه 15_ همسایه 16_ هم خانه و مهمان 17_ داماد 18_ خویشاوند 19_ نعمت دهنده 20_ هم عهد 21_ ولی 22_ اولی به يك چیز 23_ سرور غیر مالک و آزاد کننده 24_ دوستدار 25_ یاور 26_ تصرف کننده در کار 27_ عهده دار امر

در حدیث غدیر خم هیچ یک از معانی مولا جز معنی « اولی به تصرف » صحیح نیست. سپس علامه امینی بطلان یک یک آن معانی را به تفصیل بیان می کند. و می افزاید: اینکه رسول خدا در آن شرایط منبر رفت و خبر از نزدیکی وفاتش داد و خواست چیزی را به همگان بگوید که بیم داشت زمانش بگذرد، باید چیزی باشد که اهمیت دنیوی و دینی فراوان داشته باشد پس معقول نیست که معانی دیگر را از مولا اراده کند.

تنها معنایی که قابل قبول است ، همان اولی به تصرف و سرور و متولی امور است. پس چنان که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ، سرپرست امت و سرور آنان بود این ولایت برای علی علیه السلام هم ثابت است.

آن گاه می گوید : معنای اولویتی که مورد نظر ماست ، به نحوی در هممعنایی گذشته برای مولا مندرج است. مثلاً: عمو، شایسته تر از دیگران است که به

برادرزادگانش رسیدگی کند و عاطفه نشان دهد، چون به جای پدر است. پسرعمو، سزوارتر به اتحاد و یاری و همبستگی با پسرعموست ، چون هر دو شاخه يك درختند. پسر شایسته تر از دیگران به اطاعت و خضوع در برابر پدر است.

خواهرزاده مناسب تر از دیگران برای پیوند با دایی خود است، چرا که او برادر مادرش می باشد.

آزاد کننده سزوارتر است که به آزاد شده نیکی کند. آزاد شده سزوارتر است که کار نیک آزاد کننده را ارج نهد. بنده، سزوارتر است که از مولا پیروی کند. مالک ، سزوارتر از دیگران است که سرپرستی مملوک خود را عهده دار شود و به کارشان رسیدگی کند تا به آنان ظلم نشود. پیرو، شایسته تر است برای یاری متبوع، تا دیگران که پیرو نیستند.

نعمت یافته، سزوارتر است که از صاحب نعمت تشکر کند. شریک، سزوارتر اولی است که حق شریک را رعایت کند و از ضرر کردن او جلوگیری نماید. هم پیمان نسبت به هم پیمان خود سزوارتر به رعایت پیمان از دیگران است هم نشین سزوارتر به ادای حقوق هم نشینی از دیگران است هم سایه هم شایسته تر از اهالی محل است که حق همسایه را مراعات کند. مهمان سزوارتر از دیگران است که حریم میزبان را نگهدارد.

داماد، سزوارتر به رعایت حقوق بستگان خانمش از دیگران است ، چرا که کسی که به انسان زن می دهد، در حکم پدر است. خویشاوند نیز از دیگران سزوارتر به کار نزدیکان خود است. نعمت دهنده، سزوارتر است که باز هم نعمت دهد و نیکی

خود را ادامه دهد. هم عهد نیز اولی به رعایت حقوق هم پیمانی است دوستدار و یاور سزاوارتر به محبوب از دیگران است .

وروشن است که ولی، به معنای سرور و متصرف در امور، نیز بر افراد تحت ولایت خود نسبت به دیگران اولویت دارد. (1)

نکته مهم

از آنجا که معروف ترین توجیه اهل سنت از این حدیث تفسیر مولا به معنای محبت است، می گوئیم یا مقصود از مولا محبوب است یعنی «من كنت محبوبه فيجب أن يكون عليّ محبوبه»، و حضرت با جمله «من كنت مولاة فعليّ مولاة» می خواست مردم را به محبت و یاری علی علیه السلام برانگیزد، یا اینکه مولا به معنی محب است یعنی (من كنت مُحِبُّه فيجب أن يكونَ عليّ محبّه) پس مقصود حضرت آن بود که علی علیه السلام را به دوستی و یاری مردم فرمان دهد.

اگر احتمال اول باشد و مقصود حضرت خبر دادن از وجوب محبت علی علیه السلام بر مردم باشد، اینکه چیز تازه ای نبود تا در آن شرایط حساس و با آن تأکید شدید آیه قرآن نازل شود و حضرت را در آن موقعیت دشوار موظف به ابلاغ آن کند، و سپس نیز مردم برای تهنیت بیایند. این نکته در گذشته هم مطرح بوده است و مردم شبانه روز آیات و فرمایش های حضرت را در لزوم ولایت و دوستی مؤمنان _ به ویژه اهل بیت _ می شنیدند. مگر آنکه دوستی ویژه ای مقصود باشد که شامل پیروی و فرمان برداری است، و این همان امامت مورد نظر ماست .

و اگر مولا به معنی محب بوده و مقصود از حدیث غدیر فرمان به علی علیه السلام باشد

ص: 354

که مردم را دوست بدارد و یاری کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می توانست این سخن را جداگانه و خصوصاً به علی علیه السلام بگوید و نیازی به نگه داشتن مردم در میان راه و گرمای نیم روز و خواندن خطبه مفصل غدیریه نبود. سپس مولا در حدیث غدیر به معنای محبوب یا محب نیست.

ما برای بررسی مطلب و تشخیص حق نظر لغویان را می آوریم .

نظر اهل لغت

1_ إسماعیل بن حماد الجوهری (م 393ق) می گوید :

الْوَلِيُّ: القربُ والدنوُّ يقال: تبعَّدَ بعد ولي. وكلُّ مما يليك، أي مما يقاربك... و تقول: فلان وليُّ وُلي عليه، كما يقال: ساسَ و سيسَ عليه. و ولاةُ الأمير عملٌ كذا، و ولاةُ بيع الشيء. و تَوَلَّى العملَ، أي تقلَّد... و الوَلِيُّ: المطرُ بعد الوَسْمِ، سُمِّيَ وِلياً لِأَنَّهُ يَلِي الوَسْمِ. و كذلك الوَلِيُّ، و الجمع أولياءُ. يقال منه: وُليَتِ الأرضُ وِلياً. و الوَلِيُّ: ضدُّ العدوِّ. يقال منه: تَوَلَّاهُ. و المَوْلِيُّ: المَعْتَقُ، و المَعْتَقُ، و ابنُ العمِّ، و الناصرُ، و الجارُ. و الوَلِيُّ: الصَّهْرُ، و كُلُّ من وُلي أمرَ واحدٍ فهو وِليهُ.... و الوِلايَةُ بالكسر: السلطانُ. و الوِلايَةُ و الوِلايَةُ: النُّصْرَةُ... (1).

وَلِي یعنی قُرْب و نزدیکی می گویی: تبعَّدَ بعد ولی؛ پس از مدتی نزدیکی از او دور شد _ و كُلُّ مما يليك، از غذای پیش خودت بخور .

گاهی گفته می شود فلانُ وُلِّي و وُلِّي علیه، آن گاه که به حکومتی گمارده شود یا حکومتی بر او گمارده شود، و وِلاهُ الأمير عملِ كذا، امیر او را به امری گمارد . (بنا براین ولیّ به معنای قائم به امر است)

ص: 355

1- صحاح اللغة، مادة ولي .

و «ولی» آمدن دومی در پی اولی است، ازین رو گفته می شود الولیّ: بارانی که بعد از وسمیّ (باران بهاره) بیاید. « ولی» ضد دشمن است از این باب گفته می شود تولاه یعنی با او دوستی کرد. و مولی یعنی معتق و معتق (آزاد کننده عبد و عبدی که آزاد شده) و پسر عمو و یاور و صاحب و همسایه و داماد، و هر کس کار دیگری را بر عهده بگیرد ولی اوست، اینها همگی از ولی به معنای قرب، گرفته شده... ولایت به کسر واو به معنی سلطنت و به فتح یا کسر واو به معنی نصرت می باشد.

2_ احمد بن فارس (م، 395 ق) در مقائیس اللغه می گوید: ولی: أصل صحیح يدلّ علی قرب. من ذلك الولی: القرب. يقال: تباعد بعد ولی، أی قرب، و جلس ممّا یلینی، أی یقارینی. و الولیّ: المطر یجیء بعد الوسمیّ، سمی بذلك لأنه یلی الوسمیّ. و کلّ من ولی أمر آخر فهو ولیه. و فلان أولی بكذا، أی أحرى به و أجدر. (1)

ولی: لغت صحیح و متداولی است و بر قرب دلالت می کند والولیّ: بارانی که بعد وسمیّ (باران بهاره) بیاید و از این باب است مولی یعنی معتق و معتق و صاحب و حلیف و ابن عمّ و ناصر و همسایه همگی از ولی به معنای قرب، گرفته شده و هر کس کار دیگری را بر عهده بگیرد ولی اوست.

2_ أحمد بن محمد بن علی فیومی (م 770 ق) در المصباح المنیر می گوید: الْوَلِيُّ مِثْلُ فَلَسٍ: الْقُرْبُ وَفِي الْفِعْلِ لُغْتَانِ أَكْثَرُهُمَا وَلِيَهُ يَلِيهِ بِكَسْرَتَيْنِ وَالثَّانِيَةُ مِنْ بَابِ وَعَدَ وَهِيَ قَلِيلَةٌ الْإِسْتِعْمَالِ وَجَلَسْتُ مِمَّا يَلِيهِ أَيْ يِقَارِبُهُ وَقِيلَ الْوَلِيُّ حُصُولُ الثَّانِي بَعْدَ الْأَوَّلِ مِنْ غَيْرِ فَضْلِ ...

ص: 356

کسر واو) به معنی تصدی و صاحب اختیاری یک کار است و گفته شده حقیقت آن تولى امر است. کلمه «ولى و مولى» نیز به همان معنی است ...

4_ محمد بن مکرم بن منظور افریقایى (م 711ق) در لسان العرب در ماده ولى می گوید: فى أسماء الله تعالى: الولی هو الناصر، وقيل المتولّى لأُمور العالم و الخلائق القائم بها، و من أسمائه عزّ و جلّ: الوالى، و هو مالك الأشياء جميعها المتصرّف فيها. قال ابن الأثير: و كأنّ الولاية تشعر بالتدبير و القدرة و الفعل، ... قال سیبویه: الولاية بالفتح المصدر، و بالكسر الاسم مثل الإمارة و النقابة. و الولیّ: ولىّ الیتیم الذى یلی أمره و یقوم بكفایته، و ولىّ المرأة الذى یلی عقد النكاح علیها.

و الولیّ و المولى واحد فى كلام العرب، و منه قول سیّدنا: من كنت مولاه فعلىّ مولاه، أى من كنت ولیّه. ... والى بین الأمور موالاة و ولاء: تابع. و توالى الشىء: تتابع... (1).

یکی از اسماء الهی «الولیّ» است که به معنای ناصر است و گاهی به معنی متولّى امور جهان تفسیر شده، چنان که یکی اسماء الهی «والی» به معنای مالک اشياء و متصرف در آن است. ابن اثیر می گوید: ولایت به نوعی تدبیر همراه با قدرت و انجام فعل دلالت دارد. سیبویه ولایت به «فتح واو» را مصدر و به کسر اسم مصدر دانسته است، مانند: امارت و نقابت، و ولی یتیم کسی است که امور او را به عهده بگیرد و کفایت کند ...

آن گاه می گوید: ولى و مولى به یک معنی در کلام عرب می آید، و از آن جمله است کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: من كنت مولاه فعلىّ مولاه، أى من كنت ولیّه... و نیز والی

ص: 358

بین الامور موالاة و ولاء: آن امور را پی در پی به جا آورد... .

تحقیق و نظر نهایی

سخن این لغویان در معانی «ولی» به هفت معنا بر می گردد:

1_ اولی به تصرف 2_ نزدیک بدون فاصله 3_ دوست 4_ ناصر 5_ باران دوم بهاری 6_ هم پیمان 7_ پسر عمو

می گوئیم چون در اینجا تقارب معنوی بین معانی یادشده وجود دارد و به دلیل اصل عدم اشتراک لفظی، پس «ولی»

بلکه مشترک معنوی است و جامع مشترک آن هفت معنی اولویت است که اگر به طور مطلق بر مردم جعل شود به معنای اولی به تصرف و سرپرستی آنان است.

و اگر این جامع را نپذیریم جامع مشترک در مرحله دوم «نزدیکی و قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر بدون فاصله» می باشد، یعنی دو چیز چنان به هم نزدیک باشند که چیز دیگر در میان آن ها نباشد، مثلاً اگر چند نفر پهلوئی هم نشسته باشند و ما بخواهیم وضع و ترتیب نشستن آن ها را بیان کنیم، می گوئیم: زید در صدر مجلس نشسته است «ویلیه عمرو، ویلیه بکر» یعنی عمرو و زید کنار زید نشسته است و در کنار عمرو بدون هیچ فاصله ای بکر نشسته است.

این جامع قرب، اعم از قرب مکانی و قرب معنوی است، و با لحاظ همین معنی در دوستی، یاری، تصدی امر، تسلط و اولویت و معانی دیگر استعمال شده است، چون در همه این ها نوعی قرابت و اتصال وجود دارد.

این قرابت، گاهی در امور مادی و گاهی در امور معنوی است، هر چند این لفظ ابتدا در امور مادی به کار رفته و از راه تشبیه معقول به محسوس و یا از راه تجرید معنای محسوس از خصوصیت مادی و حسی خودش، در معنویات به کار رفته

ص: 359

است و چون خدای خالق متعال به مردم از رگ گردن نزدیک تر است، این گونه قرابت و نزدیکی با مالکیت تامه و اولویت مطلقه خالق بر مخلوق ملازمه دارد پس خالق متعال، مولای مالک و صاحب اختیار و اولی به تصرف بر خلق است. ازین رو لغویان گفته اند: ولایت به کسر «واو» مصدر (1) به معنی امارت و اولویت بر دیگری است، با آنکه به اشتراک لفظی آن قائل نیستند، بلکه به سبب آن است که قرب مطلق با آن معنا ملازمه دارد.

آن گاه خدای متعال این ولایت را به رسولان و پیامبر خاتم برای هدایت و مدیریت خلق عطا فرمود و رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را در روز غدیر به عنوان مولای خلق معرفی کرد. این ولایت مطلقه بدون هیچ قرینه ای بر اولویت مطلقه او دلالت می کند. پس تناسب لغوی هم اینجا رعایت شده است، زیرا موالی الهی خیرخواه تر از خلق به خود آنان هستند پس اقرب به آنان از خودشان هستند و چنین قرابتی با اولویت و امامت همراه با محبت ایشان بر خلق ملازمه دارد.

نظر تفسیر المیزان

مفسر گرانقدر مرحوم علامه طباطبایی نیز معنای جامع ولی، را قرب دانسته، می فرماید:

راغب در کتاب مفردات گفته است: «ولاء» (به فتح واو) و همچنین «توالی» به این معنا است که دو چیز از یک جنس چنان کنار هم بیایند که چیزی از غیر آن جنس بین آن ها فاصله نشود. این معنای لغوی ولاء و توالی است، و گاهی این لفظ به طور استعاره و مجاز در قرب به معانی ذیل به کار می رود:

ص: 360

1- سیبویه آن را «اسم مصدر» به معنای امارت دانسته است.

1_ قرب مکانی 2_ قرب از نظر نسبت. 3_ قرب دوستی. 4_ قرب نصرت 5_ قرب اعتقادی.

و حقیقت ولایت عبارت است از به عهده گرفتن کار، و منصوب شدن بر آن است و «ولی و مولی» گاهی در معنای اسم فاعل (موالی به کسر لام) و گاهی در معنای اسم مفعول (موالی به فتح لام) به کار می روند.

آن گاه می گوید: اگر ولایت را که قرب مخصوصی است در امور معنوی فرض کنیم لازمه اش این است که برای ولی، قریبی است که برای دیگری نیست، پس هر چه از شئون زندگی «مولی علیه» که قابل و اگذاری به دیگری است ولی می تواند آن را عهده دار شود و جای او را بگیرد. مثلاً همان گونه که میت قبل از مرگش می توانست انواع تصرفات را در اموال خود بکند ولی میت هم پس از مرگ او می تواند تصرفاتی در اموال او بکند که دیگران نتوانند، و همچنین ولی صغیر می تواند در شئون مالی او تصرفی کند که دیگران نتوانند. یا خدای تعالی که ولی بندگانش است یعنی تنها او امور دنیا و آخرت آنها را تدبیر می نماید (1).

از این بیان استفاده می شود که استعمال ولایت در قرب معنوی به همان اولویت در تصرف و سرپرستی بر می گردد پس اختلافی در معنای حدیث غدیر بین علما نمی ماند.

ولایت فعلیه نه استقبالیه

معنای «من كنت مولاه فعلى مولاه» جعل ولایت فعلیه برای حضرت امیر است یعنی از همان لحظه حضرت بر مسلمانان ولایت یافتند، چنان که مفاد آیه ولایت

ص: 361

1- تفسیر المیزان، ذیل آیه 55 سوره مائده.

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...» (1) چنین است، نه آنکه پس از از وفات پیامبر حضرت بر مسلمانان ولایت پیدا کند.

ولی گاهی بر استدلال به حدیث غدیر و آیه ولایت اشکال می شود که این دو دلیل بر مقصود شیعه (ولایت پس از وفات پیامبر) دلالت ندارد، زیرا معنای حدیث غدیر و آیه ولایت آن است که حضرت امیر علیه السلام از همان لحظه بر مسلمانان ولایت یافتند، نه آنکه پس از وفات پیامبر ولایت پیدا کرده باشند که مدعای شیعه است. افزون بر آنکه جعل دو ولی در زمان واحد باعث تعرض و خلاف حکمت است.

پاسخ: می گوئیم، آری، معنای حدیث غدیر و آیه ولایت همان ولایت فعلیه برای مولا علی علیه السلام است یعنی حضرت پس از نزول آیه ولایت و واقعه غدیر در همان زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ولایت یافتند و هیچ تعارض و اشکالی از اجتماع دو مولا در جامعه پیش نمی آید زیرا اولاً: هر دو مولا معصوم بودند.

ثانیاً: ولایت مولا علی علیه السلام در طول ولایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود زیرا او در مقابل پیامبر اعمال ولایت نمی کرد. چنان که اگر همه پیامبران در یک شهر جمع شوند مشکلی پدید نمی آید. پس ولایت آن حضرت علی علیه السلام فعلی بود هر چند خلافت او پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تحقق یافت.

شبهه فخر رازی

اشاره

امام المشککین فخر رازی شافعی برای تخریب استدلال حدیث غدیر بر امامت، استعمال مولا در معنای اولی را انکار کرده است.

ص: 362

وی در تفسیر آیه 15 سوره حدید: «مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ»؛ «جایگاه شما آتش است و همان سزاوارتر به شما است و آتش بد جایگاهی است» می گوید: در معنی واژه «مولا» در این آیه دو دیدگاه وجود دارد:

1_ ابن عباس می گوید: «مولا-کم» یعنی جایگاه و محلّ بازگشت شما. ووجه این معنی آن است که «مولا» به جای ولیّ است که به معنای قُرب و نزدیکی است.

2 - کلبی می گوید: یعنی آتش اُولی و شایسته تر برای شماست. و دیدگاه زجاج و فراء و ابو عبیده نیز همین است. ولی باید گفت: آنچه آن ها گفته اند تفسیر لغوی مولا نیست، بلکه حاصل معنای آن است؛ زیرا اگر واژه مولا با اُولی (شایسته تر) در لغت به يك معنی بودند، به کار بردن هر يك از آن دو به جای دیگری صحیح بود و می توانستیم به جای «هذا اُولی من فلان» (این از فلان کس سزاوارتر است)، بگوییم: «هذا مولى من فلان»، و نیز به جای «هذا مولى فلان» گفته شود: «هذا اُولی فلان» و چون این جایگزینی درست نیست، می فهمیم آنچه آنان گفته اند، حاصل معنا، و نه تفسیر لغوی آن است.

فخر می گوید: بدین سبب شما را از این نکته دقیق آگاه ساختیم که شریف مرتضی وقتی که برای اثبات امامت علی علیه السلام به سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: «من كنت مولاه فعلى مولاه» تمسك می کند، می گوید: یکی از معانی «مولا» «اُولی» است. و در این باره به گفتار امامان لغت که در تفسیر این آیه گفته اند مولى به معنای اُولی و شایسته تر است، استدلال کرده است در حالی که اگر واژه «مولا» به معنای اُولی (شایسته تر و سزاوارتر) آمده بود، باید صحیح باشد کلماتی که با یکی از آن دو به کار می رود با دیگری هم، همراه گردد. در حالی که چنین نیست. مثلاً می توان گفت هو مولى وهما مولىان، ولی نمی توانیم بگوییم: هو اُولی وهما اُوليان _ بدون من. می

گوییم : هو مولی الرجل ومولی زید و نمی توانیم بگوییم : هو أولى الرجل وأولى زید . می گوییم : هما أولى رجلین وهم أولى رجال ، و نمی توانیم بگوییم: هما مولی رجلین ولا هم مولی رجال(1).

رازی در سخن دیگرش پا را از این مرحله فراتر نهاده، در کتاب نهیة العقول خود گفته است: صیغه مفعول (مولی) را که برای زمان، و یا مکان، و یا برای حدث مصدری است، و احدی از علماء علم نحو و لغت، کاربرد آن را به معنای افعال تفضیلی (اولی) نگفته اند در نتیجه مولا به معنای سزاوارتر نیامده است. و قاضی عضد ایجی در مواقف و شاه صاحب هندی در تحفة اثنا عشریه؛ و کابلی در صواعق؛ و عبد الحق دهلوی در لمعات و قاضی سنآء الله پانی پتی در سیف مسلول، از او پیروی کرده اند. بلکه بعضی این سخن را به همه لغت دانان عرب نسبت داده اند.

پاسخ اول: پاسخ حلی و شواهد لغوی

علامه امینی پاسخ می دهد: احوال مشتقات در صیغه های مختلف، از نظر لازم و متعدی بودن متفاوت است، زیرا اتحاد معنی یا ترادف میان واژه ها، در ذات و جوهر معانی است نه در عوارض آن ها که از هیئت و تصریف واژه ها، پدید می آید. از این رو تفاوت میان واژه «مولی» و «أولی» به اینکه بعد از واژه «أولی» باید «باء» بیاید ولی «مولی» بدون «باء» می آید از به خاطر ماده «ول ی» نیست بلکه از این نظر است که ماده «ولی» در قالب صیغه «أفعل» ریخته شده است، چنان که صیغه «أولی» نسبت به مفضل علیه همواره با «من» همراه می باشد، ازین نظر به جای جمله «فلان أولى من فلان» نمی توان گفت «فلانٌ مولی من فلان»

ص: 364

علامه امینی می‌افزاید: خالد بن عبدالله ازهری در باب صیغۀ تفضیل در کتاب التصریح می‌گوید: به کار بردن مرادف به جای مرادفش تنها در صورتی صحیح است که مانعی در میان نباشد. ولی در اینجا مانع وجود دارد زیرا صیغۀ تفضیل جز با حرف «مِن» به کار نمی‌رود (1).

وانگهی، این اشکال در معانی دیگر واژه «مولا» نیز که فخر رازی قبول دارد و لفظ مولا در حدیث غدیر را به این معنی گرفته است جاری می‌شود مانند معنای «ناصر». زیرا هیچ‌گاه به جای «هو ناصر دین الله» نمی‌توان گفت: «هو مولی دین الله»، و حضرت عیسیٰ - علی نبینا و آله و علیه السلام - به جای (مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؛ چه کسانی در راه خدا یاوران من هستند) نمی‌تواند بفرماید: «من موالیِّ إلی الله» و حواریون نیز به جای (نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ؛ ما یاوران خداییم) نگفتند: نحن موالی الله.

چنان که رمّانی، (م 384ق) در کتاب در بارۀ مترادفات گفته است: این اختلاف در بخش عظیمی از الفاظ مترادف، جاری است و هیچ‌یک از لغویان تنها به بهانه اختلاف در چگونگی استعمالِ اداتِ همراه کلمه، منکر ترادف نشده‌اند، همان‌گونه که به بهانه سایر اختلافات موجود در ترکیب، منکر ترادف نشده‌اند. مثلاً با اینکه واژه «غیر» و «إِلَّا» مترادف بوده و به یک معنی به کار می‌روند و جمله «عندی درهم غیر جید» صحیح است، ولی «عندی درهم إِلَّا جید» به جای آن صحیح نیست.

این سخن رازی، دلیل بر ناپختگی او در ادبیات عرب است چنان که ابو ولید بن سُحنه حنفی حلبی می‌گوید: فخر رازی در علوم دیگر، ید طولایی داشت ولی در ادبیات عرب تخصص نداشت!

ص: 365

و نیز ابو حیان در تفسیر خود پس از نقل کلام رازی می گوید: تفسیر او از شیوه و سبک کلام عرب بیرون است. کلام او بیشتر به کلام فلاسفه شبیه است تا کلام مفسران!

افزون بر این، شواهدی از قرآن و حدیث و شعر بر کاربرد مولا به معنای متولی امر به شرح زیر داریم:

پاسخ دوم: شواهد قرآنی

1_ در تفسیر آیه «فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (1)» (پس در امروز از شما و از کسانی که کافر شده اند عوض و فدا قبول نمی شود، جایگاه شما آتش است، آن آتش مولای شماست و بد بازگشتی است)

بسیاری از مفسران عامه به صورت انحصاری گفته اند: معنای «هی مولیکم» یعنی آتش به شما اولی و سزاوارتر است. چنان که فخر رازی در تفسیرش از کلبی و زجاج و فراء نحوی و ابو عبیده معمر بن مثنی نقل کرده است. و نیز طبری در تفسیر جامع البیان و ابن جوزی در تفسیر زاد المسیر و بخاری در صحیح (7/240) و احمد بن یحیی ثعلب به نقل شرح المعلقات السبع، ص 106 این گونه تفسیر کرده اند، یا یکی از دو معنای آن را چنین گفته اند.

2_ فخر رازی در (أَنْتَ مَوْلَانَا فَأَنْصُرُنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (2)) می گوید:

«أَنْتَ مَوْلَانَا» یعنی تو سر پرست ما هستی و مؤمنان با این دعا اعتراف می کنند به منزله طفلی هستند که مصلحت آنان جز با تدبیر قیم او تأمین نمی شود.

ص: 366

1- حدید «57»: 15.

2- بقره (2): 286.

3_ ابو الحسن واحدی در تفسیر «وسیط» خود، و قرطبی در تفسیر خود در آیه شریفه: «بَلِ اللّٰهِ مَوْلَاكُمْ» _ آورده اند که مراد از مولا، متولی امور است.

4_ بیضاوی در سه جا از تفسیر خود: در تفسیر آیه: (لَنْ يُصِيبَنَا اِلَّا مَا كَتَبَ اللّٰهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا)(1) «جز آنچه خداوند برای ما مقرر داشته هرگز به ما نمی رسد، اوست متولی امور ما»، و آیه: (وَاعْتَصِمُوا بِاللّٰهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ)(2) «اعتماد و تمسک به خدا کنید که اوست متولا امور شما... گفته است مراد از مولا در این آیات سر پرست است.

و نیز ابو حیان اندلسی (م، 745 ق) در تفسیر البحر المحيط ذیل آیه: (بَلِ اللّٰهِ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ)(3)، از کلبی آورده است که مراد از مولا در این آیات سر پرست است.

5_ ابو السعود عمادی در تفسیر خود در آیه شریفه: «وَاللّٰهُ مَوْلَاكُمْ»، و در آیه شریفه: «هی مولاکم» نوشته است که مراد از مولا، متولی امر است: و راغب اصفهانی در مفردات نیز همین سخن را گفته است.

6_ از احمد بن حسن زاهد در واجکی در تفسیر خود نقل است: المولی فی اللغة من يتولى مصالحك فهو مولاك يلي القيام بامورك و ينصرک علی اعدائك؛ «مولا در لغت به کسی گویند که متولی مصالح توست، اوست مولایت که به امور تو قیام می کند! و تو را بر ضد دشمنانت یاری می نماید و به همین مناسبت به پسرعمو و معتق (آزاد کننده بنده) مولی گویند. آن گاه مولا اسم شد برای کسی که بر چیزی ثبات و دوام داشته باشد، و از آن جدایی و مفارقت نکند.

ص: 367

1- توبه (9): 54.

2- حج (22): 78.

3- آل عمران (3): 150.

7_ ثعلبی در تفسیر الکشف و البیان و زمخشری در کشاف و نسفی در تفسیر خود، در ذیل آیه: «انت مولانا» _ بقره / 286_ ، و نیشابوری در غرائب القرآن در ذیل همین آیه و نیز آیه: «فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ» و در گفتار دیگر خداوند: هِيَ مَوْلَاكُمْ _ در همه این موارد _ گفته اند: مراد از مولا متولی امر است.

8_ سیوطی در تفسیر جلالین در آیه شریفه: «أَنْتَ مَوْلَانَا»، و در آیه شریفه: «فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ» و در آیه شریفه: «قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا». گفته است: مراد از مولا متولی امر است. (1)

پاسخ سوم : شواهد حدیثی

1_ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم : ایما امرأة نکحت بغير اذن مولاها فنکاحها باطل؛ «هر زنی که بدون اذن متولی امور خود نکاح کند، آن نکاح باطل است». و در روایتی آمده است: بغير اذن ولیها. (2)

2_ مسلم در صحیح خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که آن حضرت فرمودند: لا یقل العبد لسیده مولای؛ بنده به آقای خودش نگوید: مولای من. و در حدیث ابی معاویه این جمله را اضافه دارد که: فَإِنَّ مَوْلَاكُمْ اللَّهُ؛ به علت اینکه مولای شما خداست (3). و این خبر را بسیاری از محدثان در تألیفات خود آورده اند.

پاسخ چهارم : شواهد شعری

1_ ابو عبیده، معمر بن مثنی بصری (م در سنه 210ق) به شعر «لبید بن ربیع»، بر

ص: 368

1- تفسیر الجلالین، ذیل آیات یادشده.

2- سنن بیهقی، ج 7/105.

3- صحیح مسلم /

اینکه مراد از مولی، اولی می باشد، شعر «لبید بن ربیعۃ» را شاهد آورده است، شعر «دیوان لبید» را چند بیت قبل آن بدین شرح است:

و تَضَىٰ فِي وَجْهِ الظَّلَامِ مَنِيرَةً *** كَجَمَانَةِ الْبَحْرِى سُلَّ نِظَامُهَا

حَتَّىٰ إِذَا انْحَسَرَ الظَّلَامُ وَ اسْفَرَتْ *** بَكَرَتْ تَزَلُّ عَنِ الثَّرَىٰ أَزْلَامُهَا

عَلَيْهِتْ تَرَدُّدٌ فِي نِهَاءِ صَعَائِدٍ *** سَبْعًا تَوَامًا كَامِلًا أَيَامُهَا

حَتَّىٰ إِذَا يَبَسَتْ وَ اسْحَقَ حَالِقٌ *** لَمْ يُبَلِّهِ إِرْضَاعُهَا وَ فِطَامُهَا

وَ تَوَجَّسَتْ رِزًّا الْأَنْبِيسِ فِرَاعُهَا *** عَنِ ظَهْرِ غَيْبٍ وَ الْأَنْبِيسُ سَقَامُهَا

فَعَدْتُ كِلَا الْفَرَجَيْنِ تَحْسَبُ أَنَّهُ *** مَوْلَى الْمَخَافَةِ خَلْفُهَا وَ إِمَامُهَا(1)

این قصیده، در وصف گاو وحشی زیبایی است که رنگ موهایش در شب تار همانند لؤلؤ دریایی که در یک رشته کشیده شده و اینک پاره و متفرق شده زیرا بچه او را صیاد شکار کرده است و او در فراق گوساله اش و به دنبال آن در بیابان ها می گردد، و آن قدر ترس و وحشت او را گرفته است که جهت خاصی برای حرکت او نیست. تا وقتی که تاریکی برطرف می شود و خود را در سفیدی صبح طالع می نگرد از فقدان بچه خود پیوسته ناله می کند، و در آب های بر آمده منطقه «صعاند» هفت شبانه روز کامل تردد و گردش می کند تا شاید بچه اش را پیدا کند. و آن قدر می گردد تا مایوس می شود، و پستان های پر از شیر او به جهت ترس و غم کم شیر می گردد.

در این حال صدای خفیف انسانی را احساس می کند با مشاهده انسان، به وحشت و ترس می افتد زیرا که انسان همواره او را صید می کند. چنان می ترسد، که

ص: 369

نمی‌داند که کدام يك از دو شكاف و فاصله میان دست‌ها و پاهای او سزاوارتر و اولی به ترس است، جانب جلو و یا جانب عقب یعنی وحشت او به اندازه‌ای است که نمی‌داند خطر از پیش روی یا از پشت سر او می‌آید.

«مولی‌المخافة» این‌جا یعنی سزاوارتر و اولی به ترس است.

2_ شعر اخطل نصرانی در مدح عبدالملك بن مروان در معنای مولى . «اینکه اخطل نصرانی بود، نمی‌توان گفت که او را میلی به این مذهب بوده است» ممدوح وی عبدالملك بن مروان در دشمنی اهل بیت: سرشناس بود، می‌گوید:

فاصبحتَ مولاها من الناسِ کلّهم *** و أحرى قریش أن یجاب و یحمدا

«اینک تو (عبد الملك بن مروان) برای جمیع مردمان مولا و سید و پیشوای خلافتی و سزاوارترین فرد از افراد قریش می‌باشی که به ندای تو لبیک می‌گویند، و تو را ستایش می‌کنند!»

به وضوح از این شواهد استفاده می‌شود که اصل معنای ولی (و مولى) متصرف و سرپرست و قائم به امر است و گاهی در معانی دیگر به کار می‌رود.

قراین امامت در حدیث غدیر

دانستیم که روایات غدیر از طرق شیعه صریح در معنای امامت و خلافت است و نیازی به قرینه منفصله و مقامیه ندارد بلکه به دلالت لفظی متصل بر آن دلالت می‌کند. پس بحث بر سر قراین مورد نیاز روایات شیعی نیست. ولی روایات اهل سنت صریح در امامت و خلافت نیست بلکه ظاهر است، ولی قراین لفظیه و مقامیه در حدیث، مولا را در معنای سرپرستی متعین کرده، هر ابهامی در مدلول لفظی آن را بر طرف می‌سازد. هر چند ظهور لفظی هم نزد عقلا حجت است.

قراین لفظیه هم بر دو قسم متصل و منفصل است.

1- سبق حدیث ثقلین

واقعہ غدیر بیان مصداق کبرای اهل بیت در حدیث ثقلین و تطبیق آن بر اولین مصداق آن است، و در بیشتر روایات غدیر که همراه حدیث ثقلین آمده، نصب مولا علی علیه السلام پس از امر به تمسک ثقلین شده است. یعنی حضرت ابتدا خلافت و وراثت ثقلین و اهل بیت را به صورت کلی بیان کرد پس از آن اولین مصداق اهل بیت را معین فرمود. این کار نشان می دهد که مولا علی علیه السلام اولین فرد اهل بیت است که تمسک به او شرط هدایت و نجات از گمراهی است و این اطاعت مطلقه با امامت و خلافت عظمی ملازمه دارد.

2- أَلَسْتُ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ

بر اساس بسیاری از روایات معتبر حضرت ابتدا سؤال کردند: «أَلَسْتُ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟» آیا من بر شما از خود شما برتر نیستم؟ همه گفتند: بلی، یا رسول الله. و در بعضی روایات این مطلب را به صورت جمله خبریه فرمودند. سپس فرمود: «من كنت مولاه فعليّ مولاه»؛ کسی که من مولای او هستم علی مولای اوست. (1)

سؤالی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مطرح کردند برگرفته از آیه کریمه: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (2) است. این آیه در سرپرستی و اولویت مطلقه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به مؤمنان صراحت کامل دارد و دلالت آن را همه علمای اسلام

ص: 371

1- المعجم الكبير، 5/166، ح 4971 و ج 3/180، ح 3052؛ المستدرک علی الصحيحین، 3/109.

2- سوره احزاب (33): 6.

وقتی سرپرستی و اولویت مطلقه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر مسلمانان از آنان اعتراف گرفته شد، فرمود: «من کنتُ مولاہ فعلی مولاہ». یعنی همان سرپرستی و اولویت مطلقه ای که من نسبت به شما دارم، برای علی علیه السلام هم ثابت است. پس لفظ مولا در باره علی علیه السلام هم متعین در معنای سرپرستی و اولویت مطلقه بر امت است.

3_ «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله.»

پیش از توضیح دلالت این جمله، لازم به یادآوری است که بعضی از اهل سنت گفته اند که قرینه بودن جمله قبل: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ» بر «من کنتُ مولاہ» بر استعمال مولی در معنی امام، با دعای رسول الله در دنبال حدیث: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَّاهُ، و عاد من عاداه تعارض می کند زیرا معنای این فقره آن است که «بار پروردگارا دوست بدار کسی را که علی را دوست دارد! و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن دارد!» و این دعا به لفظ «وَالِ مَنْ وَالَّاهُ» که از ماده مولی است قرینه می شود بر آنکه مراد از مولی در جمله قبل نیز دوست و محب است و با تعارض دو قرینه لفظی قبل و بعد مولی، هر دو ساقط می شود پس حدیث دلالت بر امامت ندارد.

پاسخ: این اشکال مبتنی است بر آنکه مراد از: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَّاهُ»، دوستی و محبت و یا نصرت باشد. ولی این سخن شروط بر آن است که اولاً (وال) از ولایت به معنای امامت باشد، پس: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَّاهُ»، به معنی «تول من تولاه» و معنایش آن است که: پروردگارا، تو ولایت کسی را بر عهده بگیر که او ولایت علی را پذیرفته است و از کسی سرپرستی و حمایت کن که او تحت سرپرستی علی علیه السلام در آمده است. مانند «دعائی که در قنوت وتر مستحب است «تولنی فیمن تولیت» زیرا

مشتقات فعل ولایت در طرفین مولی علیه و ولی استعمال می شود. پس جمله (وَالِ مَنْ وَالَاهُ) یعنی تو ولایت کسی را بر عهده بگیر، که تحت ولایت علی علیه السلام در آمده است. ثانیاً: برفرض که «وال» به معنای دوستی باشد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، پس از نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به مقام ولایت و ریاست بر همه امت، می دانست که نفوذ و کارایی مقام امامت به دوستان فراوانی و اطاعت مردم و قلت وضعف دشمنان اوست. و نیز می دانست که در میان مردم کسانی نسبت به علی علیه السلام کینه و حسد دارند و منافقان دشمنی او را در سینه می پرورند و طمع کاران و حسودان و ریاست طلبان پس از وفات آن حضرت، مشکل آفرینی خواهند کرد و با حضرت مخالفت خواهند نمود. از این رو برای دوستان و یاری کنندگان او دعا و بر دشمنان خوارکنندگانش نفرین نمود، تا مردم بدانند که موالات با امام علی علیه السلام دوستی با خدای متعال و دشمنی با او دشمنی با خداوند است. پس این ولایت با دوستی مردم عادی با یکدیگر فرق دارد.

افزون بر آنکه، این دعای کلی و مطلق، دلیل بر عصمت مولا علی علیه السلام است، چون لزوم پیروی و نصرت او را به طور مطلق «بر همه کس، همه جا و همیشه» بیان کرده است. این در صورتی درست است که آن حضرت جز حق نگوید و جز راه حق نپوید زیرا اگر از وی خطا و گناهی سربرزند، دوستی و نصرتش واجب نیست بلکه باید با او مخالفت کنند و چون پیامبر هیچ استثنا نکرده است، معلوم می شود که علی علیه السلام همیشه عصمت دارد و چنین کسی باید پیشوای مردم باشد.

در نتیجه این فقره از دعا «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ» افزون بر آنکه منافاتی با قرینه بودن «الست اولی بکم» بر امامت ندارد، بلکه آن را تأیید می کند.

در روایات صحیح حدیث ثقلین از صحابه ای چون جریر بن عبدالله ، زید بن ارقم ، عامر بن ابی لیلی ، حذیفه بن اسید چنین نقل شده که حضرت ابتدا از مردم بر توحید و رسالت استشهاد کرد. عبارت ذیل، روایت جریر است. دیگران هم مانند این را آورده اند: «أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ؟ (إِلَى أَنْ قَالَ): قَالُوا: بَلَى نَشْهَدُ بِذَلِكَ. قَالَ: أَلَلَّهِمَّ أَشْهَدُ.

ثم قال: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ».

در بعضی نقل های طبرانی آمده است که حضرت پرسید: «یا ایها الناس؟ بَمَ تَشْهَدُونَ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، قَالَ: ثُمَّ مَه؟ قَالُوا: وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، قَالَ: فَمَنْ وَلِيُّكُمْ؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ مَوْلَانَا. ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى عَضُدِ عَلِيٍّ فَأَقَامَهُ فَقَالَ: مَنْ يَكُنِ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ هَذَا مَوْلَاهُ». رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مردم پرسید: ای مردم! به چه امری شهادت می دهید؟ گفتند: به این که جز خدا، معبودی نیست. فرمود: دیگر به چه؟ گفتند: به اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده اوست. پرسید: ولی شما کیست؟ گفتند: مولای ما خدا و پیامبر اوست. اینجا حضرت بازوی مولا علی علیه السلام را گرفته، بلند کرد و فرمود: هرکس که مولا پیش خدا و رسول است، پس این شخص، مولای اوست.

از این استشهاد استفاده می شود اولاً: اینکه ولایت، در ردیف شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر آمده است نشان می دهد که این ولایت اصلی اعتقادی و ملازم با امامت و خلافت اوست و در ردیف توحید و نبوت می باشد نه اینکه از فروع دین باشد.

در روایات معتبر آمده بود: «ألا وإني أوشك أن أفارقكم أو يوشك أن يأتي رسول ربي فأجيب»؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قبل از بیان مسئله ولایت، خبر داد که وفات من نزدیک است، من به زودی فراق خوانده می شوم و دعوت خدا را لبیک می گویم و از شما جدا می شوم. این خبر پیامبر می رساند که از تبلیغ رسالتش چیز مهمی باقی مانده بود که هنگام وفات یک رهبر مردم انتظار دارند تکلیفش روشن شود و حضرت می ترسید اجلس فرارسد و آن را ابلاغ نکرده باشد. و زحمات حضرت به باد رفته و امت دچار حیرت و اختلاف شود. پس از این خبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ولایت امیرالمؤمنین و عترت پاک خود را بیان فرمود و این قرینه است بر آنکه منظور از این ولایت چیزی جز امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام نیست

6 - تکرار توصیه به رساندن پیام غدیر

توصیه مکرر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به رساندن پیام غدیر به غایبان و نسل های آینده بر آن دلالت می کند که ایمان و سعادت اخروی ایشان بر دانستن و عقیده به پیام غدیر متوقف است و حکمی فرعی نیست، احمد بن حنبل و برخی از دیگر محدثان آورده اند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سه بار فرمود: «فمن كنت مولا فاعلمني مولا، ... آن گاه افزود: ألا فليبلغ الشاهد الغائب» (1).

اینکه حضرت سه بار بر ولایت مولا تأکید و آن گاه فرمود: حاضران به غایبان خبر دهند، اهمیت مسئله را می رساند. اگر مقصود از مولا بودن علی علیه السلام تنها لزوم

ص: 375

1- مسند احمد، 370/4، ح 19321؛ فضائل الصحابه، ح 1167؛ جواهر العقدين، ص 236؛ الولاية، ص 197؛ شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد، 19/218؛ استجلاب ارتقاء الغرف، ص 22.

نصرت و محبت نسبت به آن حضرت، مانند محبت مسلمانان دیگر باشد، نیازی به آن همه تأکید و آن مراسم پرشکوه نبود.

آن چیزی که دیگر فرصتی برای ابلاغش نبود و غایبان از صحنه غدیر نمی دانستند، مسئله مهم امامت و خلافت بود که حاضران نیز همان را فهمیدند و یاوران خلفا سعی می کردند آن را پنهان کنند.

قرائن لفظیه منفصله

1 - نزول آیه تبلیغ

اشاره

روایات شیعه و بسیاری از روایات سنی می گویند: حدیث غدیر پس از آن بیان شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با کاروان حجة الوداع از مکه بازگشته و به منطقه غدیر خم در نزدیکی جحفه رسیدند و این آیه نازل شد:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (1)؛
ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً (به مردم) برسان و اگر نرسانی، رسالت او را انجام نداده ای و خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه می دارد، و خداوند جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی کند.»

در این آیه روی سخن، فقط به پیامبر است، و تنها وظیفه او را بیان می کند، با خطاب یا أَيُّهَا الرَّسُولُ شروع شده و با صراحت دستور می دهد که آنچه را از طرف پروردگار بر او نازل شده است به مردم برساند. سپس برای تأکید بیشتر به او اخطار می کند که اگر از این کار خودداری کنی (که هرگز خودداری نمی کرد) رسالت خدا را

ص: 376

سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که گویا از واقعه خاصی اضطراب و نگرانی داشته، دل‌داری و اطمینان می‌دهد و به او می‌گوید: در ادای این رسالت از مردم وحشتی نداشته باش، زیرا خداوند تو را از خطرات آن‌ها نگاه خواهد داشت.

لحن خاص آیه و تأکیدهای پی در پی آن و همچنین شروع شدن با خطاب یا أَيُّهَا الرَّسُولُ که تنها دوباره قرآن مجید آمده و تهدید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عدم تبلیغ رسالت در صورت کوتاهی کردن که منحصرأ در این آیه از قرآن آمده است، نشان می‌دهد که سخن از حادثه مهمی در میان بوده است که عدم تبلیغ آن مساوی بوده است با عدم تبلیغ رسالت.

افزون بر این نشان می‌دهد که این موضوع، مخالفان پنهان و سرسختی داشته که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مخالفت آن‌ها نگران بوده است و به همین دلیل خداوند به او اطمینان خاطر می‌دهد.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که با توجه به تاریخ نزول سوره که در اواخر عمر و اوج قدرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است، چه مطلب مهمی بوده که خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را با این تأکید مأمور ابلاغ آن می‌کند.

آیا مسائل مربوط به توحید و شرك و بت پرستی بوده که سال‌ها قبل برای پیامبر و مسلمانان حل شده بود؟ آیا مربوط به احکام و قوانین اسلامی بوده با اینکه مهم‌ترین آن‌ها تا آن زمان بیان شده بود؟ و آیا مربوط به مبارزه با اهل کتاب و یهود و نصارا بوده در حالی که می‌دانیم پس از فتح مکه و سیطره و نفوذ اسلام در سراسر جزیره عربستان آنان از صحنه اجتماع طرد شدند، و نیروهای آنها در هم شکسته شد؟

روایات نزول آیه پیش از غدیر

گرچه متأسفانه پیش داوری ها و تعصب های مذهبی مانع از آن شده است که حقایق مربوط به این آیه بدون پرده پوشی در اختیار همه مسلمانان قرار گیرد، ولی در عین حال در کتاب های مختلفی که دانشمندان اهل تسنن، در دانش های تفسیر و حدیث و تاریخ نوشته اند، روایات زیادی دیده می شود که با صراحت می گوید: آیه یادشده درباره علی علیه السلام نازل شده است.

این روایات را - چنان که گذشت - جمع زیادی از صحابه از جمله زید بن ارقم و ابو سعید خدری و ابن عباس و جابر بن عبد الله انصاری و ابو هریره و براء بن عازب و حذیفه و عامر بن لیلی بن ضمیره و ابن مسعود نقل کرده اند. و روایات آن از زید بن ارقم و ابو سعید خدری و ابن عباس و براء بن عازب به طرق متعدد نقل شده است.

تفسیر اهل سنت از آیه تبلیغ

اهل سنت سه نظر در تفسیر آیه داده اند :

1- اغلب مفسران مانند بیضاوی می گویند منظور از «ما انزل الیک» هر حکم دینی است و مدلول آیه آن است که هیچ یک از احکام دین را پنهان نکن و همه احکام و معارف را برای همگان بیان کن. (1)

2- بعضی مانند شوکانی می گویند: همه احکام و معارف را برای همگان بیان کن و هیچ کس را به بخشی از معارف دین مخصوص نساز. و آلسی این دو نظر را

ص: 378

1- انوار التنزیل و اسرار التأویل، ذیل آیه یادشده؛ فرق نظر اول و دوم آن است که در اولی مأمور به عام استغراقی و در دومی مأمور به عام مجموعی است.

چنین بیان کرده است که اگر یک حکم را پنهان کنی هیچ بخشی از آن را نرساندی چون همه اجزا دین به هم مرتبط است. (1)

3_ بعضی مانند فخر رازی و رشید رضا می گویند: منظور «ما انزل الیک» به قرینه سیاق آیات قبل و بعد ابلاغ حکمی شدید و مهم مربوط به اهل کتاب است، و منظور از عصمتی که در آیه وعده داده شده حفظ جان او و عدم نیاز به نگهداری ظاهری است. (2)

دلایل و شواهد تفسیر شیعه

1_ تفسیر شیعی مطابق روایات فریقین دال بر نزول آیه در غدیر و معرفی مولا علی علیه السلام به ولایت است ولی تفسیر اهل سنت بر خلاف روایات معتبر شأن نزول وارده است که همگی می گویند منظور از_ ما انزل_ ولایت و امامت است و نه مطلق آنچه نازل شده است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از آن در غدیر خم مولا علی را به ولایت معرفی نمود. (3)

2_ اگر مراد از «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» این باشد که اگر حکمی را نرسانی همان حکم را نرساندی وحدت شرط و جزا لازم می آید مانند آنکه بگویند اگر به خانه من نیامدی به خانه من نیامدی! و این گونه سخن لغو است و اگر منظور آن باشد که اگر حکمی را نرسانی هیچ حکمی را نرساندی لازم می آید ارزش تبلیغی همه معارف و احکام یکسان باشد. آیا نرساندن توحید مانند نرساندن حکم

ص: 379

1- فتح القدير، 2/69؛ ذیل همین آیه؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، 3/355.

2- مفاتیح الغیب و تفسیر المنار ذیل آیه یادشده.

3- الدرّ المنثور؛ اسباب النزول، 1/135 و بیشتر تفاسیر سنی و همه تفاسیر شیعی ذیل آیه 67 مانده.

اعتکاف مستحب است و همان قدر خسارت دارد؟

3_ اینکه پیامبر در آیات دیگر موظف شد همه معارف نازل را برساند مورد انکار شیعه نیست ولی این آیه نمی گوید همه معارف را به همه مردم برساند از این رو بخشی از آن را به همه و بخش دیگر را به صورت اعجازی به خلیفه اش سپرد زیرا صحابه دیگر لیاقت و ظرفیت تحمل همه آن را نداشتند و فرصت برای تعلیم عادی این معارف وجود نداشت.

4_ اینکه پیامبر هیچ کسی را به بخشی از معارف مخصوص نسازد در باره دینی که برای راهنمایی بشر تا قیامت آمده نا معقول است زیرا همه معارف نازل شده مورد نیاز همه معاصران نبوده، صحابه فرصت و ظرفیت آموختن آن را از طریق عادی نداشتند.

عجیب است که آیه ای که دال بر فضیلت مولا است به معنای تساوی حضرت با دیگران تفسیر شود و این برخلاف روایات قطعی دال بر اختصاص امام علی علیه السلام به همه معارف دین می باشد، مانند حدیث ثقلین که اهل بیت را معادل قرآن قرار داده و حدیث: أنا مدینه العلم و علی بابها. (1)

و مانند حدیث تعلم مولی علی علیه السلام هزار کلمه یا باب علمی که هزار باب علم از آن باز می شود هنگامی که پیامبر در حال احتضار او در آغوش کشید: «عَلَّمَنِي

ص: 380

1- المستدرک علی الصحیحین، 127، ذیل الحدیث، و صدر الحدیث، ص 129؛ الحدیث فی تاریخ بغداد خطیب البغدادی صدر حدیث، 4: 219، ذیل 2: 377؛ الجامع الصغیر سیوطی فی: 364 بالرقم: 2705؛ منتخب کنز العمّال، 30/5؛ میزان الاعتدال، رقم: 429 در ترجمه أحمد بن یزید. و حافظ ابن حجر العسقلانی در لسان المیزان، 1: 197 رقم: 620. ابن المغازلی، رقم: 126.

الف باب یفتح کل باب الف باب»(1). اگر علی مخصوص به علمین بود پس معنای درب شهر علم پیامبر، یا گشودن یک میلیون درب شهر علم بر روی او چیست؟

5_ استشهاد مکرر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر و خطبه غدیریه از مردم با فعل استفهامی «هل بلّغْتُ؟ آیا پیام خدا را به شما رسانیدم؟» از ماده فعل امر به کار رفته در آیه تبلیغ «بلّغ» قرینه دیگری بر آن است که مراد از آنچه باید تبلیغ شود همانا مسئله امامت و خلافت مولا علی علیه السلام بود، و حضرت می خواست با سؤال مکرر خود با این لفظ از مردم بر انجام مأموریت الهی خود به بهترین شکل ممکن اقرار بگیرد، و هر بار مردم نیز با کلمه «بلی» او را تأیید می نمودند.

اشکالات تفسیرهای اهل سنت

بیشتر اهل سنت آیه را چنین توجیه کرده اند که چون همه اجزای دین به هم مرتبط است این وجه نگرانی دارد ولی جای ترس از مردم ندارد تا به دلیل آن، وعده عصمت و حفاظت الهی به پیامبر داده شود در حالی که «وَاللَّهُ يَعَصِيكَ مِنَ النَّاسِ» از ترس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مردم دلالت می کند

و اگر مانند فخر رازی و بعض دیگر از عامه بگوییم: منظور از «ما انزل الیک» به قرینه سیاق آیات قبل و بعد، حکمی مروط به ترس از اهل کتاب است می گوئیم اولاً از آنجا که ترتیب فعلی قرآن به ترتیب نزول نیست سیاق حجت نیست به خصوص اینجا که دلیل بر انفصال نزول این آیه از آیات قبل و بعد آن وجود دارد.

ثانیاً با توجه به نزول آیه در سال دهم هجری و اوج قدرت اسلام و جهی برای

ص: 381

1- فضائل الخمسة من الصحاح الستة، 2: 23 ابن عساکر فی تاریخ دمشق، و ترجمة الإمام علی بن أبی طالب: ج 42، الرقم: 8992.

ترس و نگرانی حضرت از یهود و نصارا نبود زیرا آنان شکست خورده بودند و هیچ قدرتی نداشتند .

روشن است که نگرانی و ترس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر جان یا متعلقات شخصی اش نبود زیرا رسول الله در رأس مبلغان الهی است که براساس آیه 39 سوره احزاب: از کسی جز خدا نمی ترسند . و نیز این ترس از کفار و یهود و نصارا نبود زیرا زمان نزول آیه آنان ذلیل شده بودند، پس نگرانی از تصور نادرست جاهلان مسلمان و تبلیغات منفی منافقان و جاه طلبان بود که این اعلام حضرت را مانند تعیین ولیعهد از طرف پادشاهان و ناشی از تمایل شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به پسر عمو و دامادش معرفی کنند .

در نتیجه با توجه به این قراین و شواهد، تفسیر شیعی از این آیه متعین، و تفاسیر دیگر نادرست است.

2 - نزول آیه اکمال

اشاره

دومین آیه ای که بنا بر بیشتر روایات شیعی و روایات معتبر اهل سنت پس از واقعه غدیر نازل شد آیه اکمال است :

«الْيَوْمَ بَيَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (1)

امروز کافران از (زوال) آیین شما مأیوس شدند، بنا بر این از آن ها نترسید و از (مخالفت) من بترسید، امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین شما پذیرفتم .

ص: 382

آیا منظور از "الیوم" (امروز) که در دو جمله بالا تکرار شده چه روزی است؟

و چون این روز در تاریخ اسلام و مسلمانان بسیار مهم است باید به تفسیر آیه شریفه بپردازیم:

تفسیر آیه اکمال

قبل از توضیح آیه دو نکته قابل توجه است: الف - در این آیه چهار ویژگی مهم برای آن روز بیان شده است:

1- روز یأس و ناامیدی کافران از نابودی اسلام، جمله «الْیَوْمَ یَسُّ الدِّینَ کَفَرُوا مِنْ دِینِکُمْ» مربوط به روز اکمال دین است که پس از این جمله آمده، نه مربوط به جملات قبل که در احکام گوشت ها است.

2- روز اکمال دین. «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ».

3- روز اتمام نعمت الهی بر مردم. «وَأَتَمَّمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی».

4- روزی که اسلام به عنوان دین کامل، مورد پسند خدا قرار گرفته است. «وَرَضِیْتُ لَکُمُ الْإِسْلَامَ دِیناً».

می پرسیم این چهار ویژگی در کدام روز جز روز غدیر جمع شده است؟ هم کافران در آن مأیوس شدند، و هم دین کامل شد، و هم نعمت خدا تمام گشت، و هم خداوند آیین اسلام را به عنوان آیین مردم جهان پذیرفت؟

فرق اکمال و اتمام

در این آیه کمال به دین، و تمام به نعمت تعلق گرفته است. چه فرقی بین کمال و تمام است؟ راغب در مفردات می گوید: تمام الشئ: به نهایت رسیدن چیزی به گونه ای که نیازی به خارج از وجود خود نداشته باشد و ناقص آن است که به چیزی

خارج از خود نیازمند است مانند عدد یا شب تام ، یا در قرآن آمده است: «وتمت کلمة ربك _ والله متم نوره _ وأتممناها بعشر _ فتم میقات ربه» .

و کمال الشیء: حصول غرض از آن چیز است چنان که قرآن می فرماید: «وَأَلْوَالِدَاتُ يُرْضِينَ عَنْ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ»؛ مادران دوسال کامل به فرزندان خود شیر دهند زیرا با این کار کودک به نهایت رشد شیرخوارگی خود می رسد و غرض از شیردادن حاصل می شود ، و «تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ»: این کار _ سه روز روزه در حج و هفت روز در وطن _ ده روز کامل است و کفاره قربانی با آن ادا می شود .

محقق لغوی مرحوم حسن مصطفوی می گوید : ماده تمام غالباً در کمّیات، و ماده کمال در کیفیات به کار می رود. با این فرق که تمام در جایی است که اجزای اصلی ساختمان شیئی فراهم باشد ولی کمال در آنجا است که شیء دارای خصوصیتی باشد که بر حسن و جلای آن بیفزاید و در آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» کمال به دین، و تمام به نعمت تعلق گرفته است. (1)

بنابر این قبل از اعلام ولایت و تعیین خلیفه، هم دین و هم نعمت ناقص بود و با اعلام ولایت هم نعمت تمام گشت و هم دین کامل شد.

پس از این دو نکته می پرسیم آیا منظور از (الیوم) روزی است که آیات قبل در باره گوشت های حلال و حرام نازل شده؟ قطعاً چنین نیست، زیرا این احکام واجد این همه اهمیت نیست که باعث تکمیل دین و تمام نعمت شود و سبب یأس کفار گردد، و به عبارت دیگر نزول این احکام و مانند آن تأثیرچندانی در روحیه کافران ندارد و اینکه گوشت هایی حلال یا حرام باشد آن ها حساسیتی روی آن

ص: 384

ندارند. و آخرین احکامی نبوده که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده باشد، به دلیل اینکه پس از این احکام دیگری نیز نازل شد

،

آیا مراد روز فتح مکه است_ چنان که بعضی احتمال داده اند_ با اینکه تاریخ نزول این سوره مدت ها بعد از فتح مکه بوده است؟! آیا منظور، روز نزول آیات سوره برائت است که آن هم مدت ها قبل از نزول این سوره بوده است؟! هیچ یک از احتمالات با محتوای این آیه موافقت ندارد .

تنها روزی که چهار حکمت ذکر شده در آیه «أَكْمَلْتُ»، «أَتَمَمْتُ»، «رَضِيْتُ»، «يَسَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» با آن منطبق است. روز غدیر خم است که خداوند فرمان نصب حضرت علی را به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صادر کرد، اما یأس کفار، به خاطر آن بود که وقتی آنان از تهمت و جنگ و سوء قصد بر ضد پیامبر، نتیجه ای نگرفتند، تنها امید آن ها مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و با نصب علی بن ابی طالب علیهما السلام همه فهمیدند که با مرگ حضرت دین او محو نمی شود، زیرا شخصی چون علی بن ابی طالب علیهما السلام جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و رهبر امت اسلام خواهد بود که مانند نفس آن حضرت است، اینجا بود که همه کفار مأیوس شدند.

اما کمال دین، به خاطر آن است که اگر مقررات و قوانین کامل وضع شود، اما برای امت و جامعه، رهبری معصوم و کامل تعیین نشود، مقررات اجرا نمی شود

اما اتمام نعمت، به خاطر آن است که بزرگ ترین نعمت یک جامعه نعمت رهبری است، اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا برود و مردم را بی سرپرست بگذارد، کاری کرده که يك چوپان نسبت به گله نمی کند. ولی با تعیین رهبر الهی نعمت تمام می شود.

اما رضایت خداوند، برای آن است که هر گاه قانون کامل و مجری عادل الهی به

هم گره بخورد، شریعت الهی اجرا شده است و رضایت پروردگار حاصل می شود.

اگر هر يك از اكمال دین، اتمام نعمت، رضایت حق و یأس کفار به تنهایی در روزی اتفاق افتد، کافی است که آن روز از ایام الله باشد. تا چه رسد به روزی مثل غدیر، که همه این ویژگی ها را با هم دارد. به همین دلیل در روایات اهل بیت علیهم السلام عید غدیر، بزرگ ترین عید به شمار آمده است و مردم به بزرگداشت آن فرا خوانده شده اند ...

... سه دسته روایت در نزول آیه اكمال

اشاره

پس از این بحث تفسیری برای تشخیص این روز باید روایات را بررسی کنیم .

در اینجا سه دسته روایت داریم:

دسته اول :

روایاتی که بر نزول آیه اكمال روز عرفه در عرفات سال حجة الوداع دلالت می کند و اشاره ای به ولایت ندارد که مهم ترین آن از طریق اهل سنت از عمر نقل شده است :

1_ البخاری قال حَدَّثَنَا الْحَمِيدِيُّ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ عَنْ مَسْعَرٍ وَغَيْرِهِ عَنْ قَيْسِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ قَالَ قَالَ رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ لِعُمَرَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوْ أَنَّ عَلَيْنَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» لَاتَّخَذْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ عِيدًا . فَقَالَ عُمَرُ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَيَّ يَوْمٍ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ ، نَزَلَتْ يَوْمَ عَرَفَةَ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ . سَمِعَ سُفْيَانُ مِنْ مَسْعَرٍ وَمَسْعَرٌ فَيَسًا وَفَيْسٌ طَارِقًا (1).

طارق بن شهاب می گوید : مردی یهودی نزد عمر آمد و گفت یا امیر المؤمنین شما مسلمانان آیه ای در کتاب خود می خوانید که اگر بر ما نازل شده بود آن روز را

ص: 386

عید می گرفتیم. عمر پرسید آن آیه کدام است؟ گفت: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ... عمر پاسخ داد به خدا من روز نزول آن را می دانم. روز عرفه بود، که به جمعه افتاد. بخاری می گوید: این روایت را به طریق دیگر نیز از طارق آورده اند.

مانند همین روایت در صحیح مسلم نیز آمده است.

2_ واحدی در اسباب النزول می گوید: این آیه روز جمعه، بعد از ظهر روز عرفه در حجة الوداع سال دهم هجرت نازل شد در حالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سوار بر ناقه عضباء (گوش شکافته) بود.

و همان روایت بخاری از عمر را از عبد الرحمن بن حمدان با سند از طارق بن شهاب روایت می کند.

آن گاه از حاکم ابو عبد الرحمن شادیاخی با اسنادی از عباد بن عمار روایت می کند که ابن عباس آیه بالا را قرائت کرد، می گوید: يك يهودی که آنجا بود گفت: اگر این آیه بر ما نازل شده بود روز نزول آن را عید قرار می دادیم. ابن عباس پاسخ داد: اتفاقاً این آیه در يك عید، یعنی جمعه و عرفه با هم نازل شد. (1)

3_ سیوطی می گوید: نظیر مطلب یادشده از معاویه به عنوان تأیید نظر عمر نقل شده است: أخرج ابن جرير و الطبرانی عن عمرو بن قيس السكوني أنه سمع معاوية بن أبي سفيان على المنبر ينزع بهذه «الآية اليوم أكملت لكم دينكم» حتى ختمها فقال: نزلت في يوم عرفة في يوم جمعه. (2)

دسته دوم:

مانند دسته اول بر نزول این آیه در عرفه دلالت می نماید ولی درباره

ص: 387

1- اسباب النزول، ذیل آیه سوم و سوره مائده.

2- الدر المنثور، 3/233.

مطلب را به آنان بگویم چنین وچنان می گویند ازین رو اعلام آن را به تأخیر انداخت. تا اینکه از طرف خدا این آیه تهدید آمیز نازل شد: «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (1).

این حدیث طبق مبنای متأخران به خاطر وجود ابی الجارود ضعیف است. و افزون بر آن تنها بر نزول آیه در عرفه، نه تبلیغ و قرائت آن دلالت می کند.

2- عن جعفر بن محمد الخزاعي عن أبيه قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: لما نزل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عرفات يوم الجمعة أتاه جبرئيل عليه السلام فقال له: يا محمد إن الله يقرؤك السلام ويقول لك: قُلْ لَأُمْتِكِ «اليوم أكملت لكم دينكم بولاية علي بن أبي طالب واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الإسلام ديناً» ولست أنزل عليكم بعد هذا، قد أنزلت عليكم الصلوة والزكوة والصوم والحج وهي الخامسة ولست أقبل هذه الأربعة إلا بها.

عیاشی از جعفر بن محمد خزاعی از پدرش از امام صادق علیه السلام آورده است: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روز جمعه به عرفات آمد جبرئیل نزد او آمد وگفت خدای متعال به تو سلام می رساند و می فرماید: بر امت خود بخوان: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ بولاية علي بن أبي طالب وَأَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِيناً» (2) امام فرمود: خدای متعال می فرماید: دیگر پس از این چیزی برای شما نمی فرستم و پیش از این نماز و روزه و زکات و حج را بر شما فرستادم، و ولایت پنجمین فریضه

ص: 389

1- اصول کافی، 2/51، ح 6.

2- مائده (5): 3.

است و آن چهار فریضه را قبول نمی کنم مگر به این پنجمین فریضه (1) این حدیث هم مرسل و ضعیف است و تنها بر نزول ، نه تبلیغ آیه در عرفه دلالت می کند.

3_ الحسکانی (2) قال حدثني الحسين بن إبراهيم بن الحسن الجصاص قال: حدثنا أبو أيوب القزويني قال: حدثنا عبد الله بن خلال البرذعي قال: حدثنا محمد بن فضيل، عن عطاء بن السائب، عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس قال: بينما نحن مع رسول الله في الطواف إذ قال: أفينكم علي بن أبي طالب؟ قلنا: نعم يا رسول الله فقرّبه النبي صلى الله عليه وآله وسلم فضرب علي منكبّه وقال: طوباك يا علي، أنزلت علي في وقتي هذا آية ذكرى وإياك فيها سواء: «اليوم أكملت لكم دينكم بولاية علي بن أبي طالب وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الإسلام ديناً» قال: أكملت لكم دينكم بالنبي وأتممت عليكم نعمتي بعلي ورضيت لكم الإسلام ديناً بالعرب. (3)

ابن عباس گفت: ما با رسول خدا در طواف بودیم که فرمود: آیا علی بن ابی طالب علیه السلام در میان شماست؟ گفتیم: آری ای رسول خدا. پیامبر او را به خود نزدیک کرد و بر شانه او زد و گفت: خوشا به حال تو ای علی! در این هنگام آیه ای بر من نازل شد که من و تو در آن به طور مساوی ذکر شده ایم: «اليوم أكملت لكم دينكم بولاية علي بن أبي طالب وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الإسلام ديناً» گفت: به

ص: 390

1- تفسیر عیاشی ذیل آیه 3 مائده .

2- حاکم حسکانی أبو القاسم عبید الله بن عبد الله بن أحمد حسکان معروف به ابن الحذاء از علمای اهل سنت نیشابور می باشد. وفاتش حدود سال 490 هجری بود. السياق فی تاریخ نیشابور، ص 38؛ سیر أعلام النبلاء، 18/268 و 269؛ تذکرة الحفاظ، 3/1200.

3- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، 1 / 207.

وسيله پیامبر دینم را بر شما کامل کردم و به وسیله علی نعمتم را بر شما تمام کردم و به وسیله عرب اسلام را به عنوان دین بر شما پسندیدم.

4_ الحاکم الحسکانی عن فرات بن ابراهیم الکوفی قال: حدثنی علی بن أحمد بن خلف الشیبانی [عن] عبد الله بن علی المتوکل الفلستانی، عن بشر بن غیث، عن سلیمان بن عمرو العامری، عن عطاء، عن سعید عن ابن عباس قال بینما النبی صلی الله علیه و آله و سلم بمکة أيام الموسم إذ التفت إلى علی فقال: هَئِنَا لَكَ يَا أبا الحسَنِ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَنْزَلَ عَلَيَّ آيَةً مُحْكَمَةً غَيْرَ مُتَشَابِهَةٍ، ذِكْرِي وَإِيَّاكَ فِيهَا سِوَاءَ الْيَوْمِ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، الآية. ابن عباس گفت: هنگامی که ما در ایام حج در مکه بودیم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رو به علی علیه السلام کرد و گفت: گوارا باد بر تو ای ابوالحسن، همانا خداوند برای من آیه محکم و غیر متشابهی نازل کرده که من و تو در آن به طور مساوی ذکر شده ایم: آیه این است «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ».

توضیح: با توجه به اینکه آخرین طواف پیامبر در حجة الوداع بود و پس از خروج از مکه دیگر به مکه باز نگشت پس این سخن حضرت باید ناظر به نزول آیه اکمال در حجة الوداع باشد و چون حضرت در شب و روز عرفه در مشاعر منی و عرفات بوده و طوافی نداشتند. پس منظور از (فی وقتی هذا _ این وقت) روز عید قربان می باشد که حضرت طواف حج به جا می آورد و با طواف روز قبل (عرفه) اراده شود.

روشن است که این دسته روایات به مراد اهل سنت نیست بلکه بر دیدگاه شیعه دلالت می نماید زیرا تصریح می کند اتمام نعمت که مدلول آیه هست مربوط به ولایت علی علیه السلام است .

روایات در این گروه از روایات چنین آمده است که آیه اکمال پس از معرفی امام علی علیه السلام در غدیر خم نازل شد. این احتمال با محتویات آیه کاملاً سازگار است زیرا روز غدیر خم که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم میر مؤمنان علی علیه السلام را رسماً برای جانشینی خود تعیین کرد، کفار دچار یأس شدند، چون انتظار داشتند که آیین اسلام قائم به شخص باشد، و با از میان رفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اوضاع به حال سابق برگردد، و اسلام به تدریج بر چیده شود، اما هنگامی که مشاهده کردند مردی که از نظر علم و تقوا و قدرت و عدالت بعد از پیامبر ص در میان مسلمانان بی نظیر بود به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انتخاب شد و از مردم برای او بیعت گرفت یأس و نومیدی نسبت به آینده اسلام آن ها را فرا گرفت و فهمیدند که اسلام آیینی ریشه دار و پایدار است . در این روز بود که آیین اسلام به تکامل نهایی خود رسید، زیرا بدون تعیین جانشین برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بدون روشن شدن وضع آینده مسلمانان، این آیین به تکامل نهایی نمی رسید. این روایات در مصادر سنی به شرح زیر آمده است:

1_ روایت صحیح خطیب از ابو هریره: الخطیب البغدادی فی تاریخه، اخبرنا عبدالله بن محمد بن علی بن بشر قال أخبرنا علی بن عمر الحافظ قال أخبرنا ابو نصر حبشون بن موسی بن ایوب أبو نصر الخلال (قال) أنبأنا عبد الله بن علی بن محمد بن بشران أنبأنا علی بن عمر الحافظ حدثنا ضمرة بن ربيعة القرشي عن ابن شوذب عن مطر الوراق عن شهر بن حوشب عن أبي هريرة قال من صام يوم ثمان عشرة من ذي الحجة كتب له صيام ستين شهراً وهو يوم غدیر خمّ لما أخذ النبي صلی الله علیه و آله و سلم بيد علی بن أبي طالب فقال: ألسنتُ وليّ المؤمنين؟ قالوا: بلى يا رسول الله قال: من كنت مولاه فعليّ مولاه فقال عمر بن الخطاب بخٍ بخٍ لك يا ابن أبي

طالبُ أصبحتَ مولایَ و مولی کُلِّ مسلمٍ فَأَنْزَلَ اللهُ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (1).

خطیب بغدادی با سند معتبر در تاریخ خود از ابو هریره نقل کرده است: هر کس روز هجدهم ذوالحجّة را روزه بدارد خداوند برای او روزه شصت ماه را می نویسد و آن روز غدیر خم است. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست علی علیه السلام را گرفت و گفت: آیا من ولیّ مؤمنان نیستم؟ گفتند: آری ای رسول خدا! پس گفت: هر کس که من مولای اویم، علی مولای اوست. پس عمر بن خطاب گفت: به تو را ای پسر ابی طالب، امروز مولای من و مولای هر مؤمنی شدی! در اینجا خداوند این آیه را نازل کرد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ...».

خطیب بغدادی می گوید: این حدیث را تنها حبشون نقل کرده ولی عده ای در نقل این حدیث از او و پیروی نمودند، مانند: أحمد بن عبد الله بن النیری از علی بن سعید که همان حدیث را روایت نمود و همچنین از هری برای ما از محمد بن عبد الله بن أخی میمی از أحمد بن عبد الله بن أحمد بن العباس بن سالم بن مهران معروف به ابن النیری از علی بن سعید الشامی از ضمرة بن ربیعة عن ابن شوذب از مطر از شهر بن حوشب از ابی هریره همان حدیث را روایت نمودند.

ابن کثیر پس از نقل این روایتی که ضمرة از ابن شوذب از مطر الوراق از شهر بن حوشب از ابی هریره نقل کرده می گوید: این حدیث بسیار ناشناخته بلکه دروغ

ص: 393

1- تاریخ بغداد، 3/4980 «ذکر من اسمه خالد»؛ الدر المنثور، 2/259. افزون بر کتاب های یادشده، این روایت در مصادر زیر نیز آمده است: _ تاریخ دمشق، ترجمة الإمام علی بن أبی طالب، 2/75 ح 575 و 576 و 577 و 585. شواهد التنزیل، 1/157 ح 211 و 212 و 213 و 214 و 215 و 250؛ ابو هریره و با سه سند دیگر از ابوسعید خدری؛ مناقب علی بن أبی طالب لابن المغازلی، 19، ح 24.

است . زیرا با حدیثی که در صحیح بخاری و مسلم از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رسیده که این آیه روز جمعه در روز عرفه نازل شده منافات دارد .

از طرفی هر روز رمضان ثواب ده ماه روزه دارد چگونه روز هیجدهم ذی حجه ثواب شصت ماه داشته باشد؟ (1)

پاسخ : قضاوت ابن کثیر غیر منصفانه و از روی تعصب است، زیرا چنان که استاد محقق میلانی اثبات کرده اند : روایان این حدیث همگی افراد موثق به توثیقات بزرگان رجالی اهل سنت هستند ، افزون بر آنکه آنان از روایان صحیحین و سنن می باشند. (2)

پس وجهی برای تضعیف این حدیث نیست چه رسد به آنکه تکذیب شود.

و اما ثواب عظیم روزه غدیر ، به دلیل آن است که ثواب هر عملی به مقدار کشف آن عمل از حقیقت ایمان است . هر چه ایمان و خلوص بیشتر باشد ، ثواب افزون تر است و معلوم است که ایمان و اخلاص که از صفات و حالات نفسی است ، برای ارائه بنده در مقام امتثال است، و نمایش مقدار محبت و ایمان او در اعمال بدنی و خارجی دقیق تر و ظریف تر جلوه می یابد. زیرا وقتی بنده در عمل و نیت خالص شود آنجا با خداوند و جمال او و جلال او ، و قدرت و فضل و ثواب بی نهایت او مواجه است. و در این صورت دیگر ، عنوان ثواب شصت ماه روزه نیست . بلکه شصت سال است ، و یا به اندازه عمر روزگار است، چنان که در روایات دیگر آمده است .

چنان که در روایات ، پاداش های فراوان برای روزه های مستحب بیان شده

ص: 394

1- البداية و النهایة، 5 / 214.

2- نفحات الازهار فی خلاصة عبقات الانوار، 8 / 269.

است، مانند روزه دهة ذوالحجّة که ثواب روزه يك سال دارد، و هر شب آن مساوی شب قدر است.(1)

مثلاً عبدالله بن عمر در روایتی می گوید: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین بودیم که روزه روز عرفه را معادل دو سال روزه می دانستیم.(2)

و درباره روزه بیست و هفتم از ماه رجب آمده است که ثواب شصت ماه روزه را دارد.(3)

وقال فيمن صام ثلاثة أيام من كل شهرٍ إنَّ ذلك يعدلُ صومَ الدهرِ(4)؛ کسی که سه روز از ماه روزه بگیرد مانند کسی است که همه روزگار دنیا روزه گرفته است»

2- ابن کثیر در تفسیرش از ابن جریر طبری نقل می کند: گفته شده این آیه در حال سفر آن حضرت به حجه الوداع نازل شد این مطلب را ابن جریر طبری از طریق ابی جعفر الرازی، از ربیع بن انس نقل کرده است. ولی هم او در روایت دیگر از ابن مردویه از طریق ابی هارون العیدی، از ابی سعید الخدری آورده است که این آیه در غدیر خم نازل شده است که در آنجا فرمود من كنتُ مولاه فعلى مولاه. سپس از ابو هریره آورده است آن روز هیجدهم ذی الحجّه هنگام بازگشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از حجه الوداع بود.(5)

ص: 395

1- سنن ابن ماجه، 551/1، باب صيام العشر .

2- الغدير، 1/407 از طبرانی در «أوسط» .

3- السيرة الحلبية، 1/272 از دمیاطی در سیره اش .

4- مسند احمد در مواضع و به بیان های مختلف؛ السنن الكبرى؛ ج 2 / 131 و 132.

5- تفسیر ابن کثیر ذیل سوره مائده، آیه 4 بولاق ابن کثیر می گوید در این اسناد ابو هارون العبدی است که شیعی متروک است، ولی همان را عطیة العوفی روایت کرده و طبرانی در الأوسط، ح 3737 وحديث ابی هریره را در همان منبع، ح 3738 روایت نموده است! در این قضاوت متعصبانه، وی راوی را تنها به جرم تشیع یعنی نقل همین گونه روایات تضعیف نموده است!

3_ خوارزمی حنفی در المناقب با سند متصل از ابو سعید خدری روایت کرده که او می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مردم را به غدیر خم فرا خواند و دستور داد زیر درختان را تمیز کنند و آن روز پنج شنبه بود آن گاه مردم را به سوی علی فرا خواند و بازوی علی را گرفت و بلند کرد به گونه ای که مردم سفیدی زیر بازوی او را دیدند و از هم جدا نشدند تا این آیه نازل شد «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ بِلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا».

در اینجا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: الله اکبر بر کامل شدن دین و تمامیت نعمت و رضای پروردگار با رسالت من و ولایت علی! سپس فرمود: خداوند دوست بدار کسی را که او را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن بدارد و کمک کن کسی را که او را کمک کند و خوار کن کسی را که او را خوار کند. (1)

روایات شیعه بر نزول آیه اکمال

آنچه در این زمینه اهمیت دارد روایات شیعه به شرح زیر است:

1_ روایت فضلا که کلینی آن را با سند صحیح از عمر بن اذینه از زراره و فضیل و بکیر و ابن مسلم و برید و ابی الجارود، و آنان همگی از امام باقر علیه السلام روایت می کنند که فرمود: خدای عزّ و جل رسولش را به ولایت علی علیه السلام امر کرد و آیه «سرپرست شما تنها خدا و رسولش و کسانی هستند که ایمان آورده، نماز بپا دارند و زکاة دهند_ مائده/ 55» را بر او نازل فرمود و ولایت اولوا الامر (کار داران) را واجب ساخت، مردم

ص: 396

1- المناقب للخوارزمی، 1/ 117؛ تذکرة الخواص، ص 30، نظیره مانند آن در: کنز العمال، 2/127/15.

ندانستند مقصود از ولایت چیست، خدا به محمد صلی الله علیه و آله و سلم امر فرمود تا ولایت را برای آن ها توضیح دهد، چنان که نماز و زکاة و روزه و حج را توضیح داد، و چون امر ولایت از جانب خدا به پیغمبر رسید حضرت ترسید مردم از دین برگردند و او را تکذیب کنند! از این جهت دلتنگ شد و به پروردگار مراجعه کرد، خدای عزّ و جلّ به او وحی فرستاد: «ای پیغمبر آنچه از پروردگارت به تو نازل شده برسان، و اگر نکنی پیام او را نرسانیده ای، خدا تو را از گزند مردم حفظ می کند» مائده/67» او هم امر خدای متعال را اعلان کرد و به امر ولایت علی علیه السلام در روز غدیر خم قیام نمود و مردم را برای نماز جماعت بانگ زد و فرمان داد که حاضران به غایبان برسانند.

عمر بن اذینه (یکی از آن شش نفر می گوید: همگی جز ابی الجارود گفتند: امام باقر علیه السلام فرمود: واجبات خدا یکی پس از دیگری نازل می شد و امر ولایت آخرین آن ها بود، که خدای عزّ و جلّ این آیه را نازل فرمود: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم» مائده/3» امام باقر علیه السلام فرمود: خدای عزّ و جلّ می فرماید: بعد از این واجبی بر شما نازل نکنم، واجبات را برای شما کامل کردم. (1)2_ کلینی در خطبه ای از امیر المؤمنین علیه السلام معروف به خطبه وسیله (2) از جابر بن یزید آورده است

که می گوید: من خدمت امام باقر علیه السلام شرفیاب شدم و به آن حضرت عرض کردم: ای فرزند رسول خدا به راستی که این اختلاف شیعه در مذهبشان مرا

ص: 397

1- اصول کافی، 1 / 429.

2- دلیل اینکه این خطبه را خطبه وسیله نامیده اند تعریفی است که امیر مؤمنان علیه السلام در این خطبه از مقام وسیله _ که مقامی مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز محشر است _ نموده است .

امیر مؤمنان علیه السلام هفت روز پس از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه برای مردم خطبه ای خواند _ و این خطبه پس از فراغت از جمع آوری قرآن بود _ و در آن خطبه چنین فرمود:

ستایش مخصوص خداوندی است که نگذاشت پندارها به کنه ذات او رسد جز به همین مقدار که بفهمند او وجود دارد... .

آن گاه فرمود: رسول خدا به حجة الوداع رفت و سپس به غدیر خم آمد و در آنجا دستور داد شبیه منبری برایش ساختند و بالای آن رفت و بازوی مرا گرفته بلند کرد بدانسان که زیر بغلش نمودار شد و با آواز بلند در آن انجمن فرمود:

«هر که را من سرور و مولا هستم علی سرور و مولای او است، خدایا دوست بدار هر که دوستش دارد و دشمن بدار هر که دشمنش دارد» پس دوستی من دوستی خدا، و دشمنی من دشمنی خدا است، و خدای عزّ و جل در باره جریان آن روز این آیه را نازل فرمود: «امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما انتخاب کردم» _ مانده / 3، پس ولایت من کمال دین و انتخاب و پسند پروردگار جلّ ذکره گردید... (1).

3_ علی بن ابراهیم در تفسیر خود می گوید پدرم از صفوان، از علا از محمد بن مسلم (سند معتبر است) از امام باقر علیه السلام روایت کرده اند: این آیه در «کراع الغمیم» _ میان مکه و مدینه _ نازل گردید و پیامبر در جحفه آن را برپا داشت. (2)

ص: 398

1- اصول کافی، 8/38: خطبة الوسيلة لامير المؤمنين عليه السلام .

2- تفسیر برهان و نور الثقلین و قمی ذیل آیه 3 / مانده . و نیز احتجاج طبرسی، 1 / 66 از امام صادق علیه السلام و روضه الواعظین، ص 89 از امام باقر علیه السلام هر دو بخش از حدیث مفصلی که حضرت ضمن آن خطبه غدیریه را نقل می کند نیز براین مطلب دلالت دارد.

افزون بر احادیث یادشده، قرآینی هم بر نزول آیه پس از غدیر به شرح زیر داریم:

1- نزول آیه اکمال در روز دو شنبه

ابن کثیر از ابن عباس نقل می کند: ابن جریر و ابن مردویه، و طبرانی از طریق ابن لهیعة، از خالد بن ابی عمران، از حنّس بن عبد الله الصنعانی، از ابن عباس روایت می کند که او گفت: پیامبر شما صلی الله علیه و آله و سلم روز دو شنبه متولد شد و دو شنبه به نبوت مبعوث و دو شنبه از مکه خارج شد و دو شنبه مکه فتح و سورة مائده و آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» نیز دو شنبه نازل شد و آن حضرت روز دو شنبه وفات نمود و ذکر (وحی یا قرآن) بالا رفت. (1)

و با توجه به اینکه نهم ذوالحجه یعنی عرفه سال دهم طبق روایات معتبر اهل سنت روز جمعه بود. در نتیجه نزول آیه اکمال نمی تواند در عرفه باشد.

و نیز ابن کثیر در تاریخش و ذهبی با سند از ابن عباس روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روز دو شنبه متولد شد و دو شنبه به نبوت مبعوث و دو شنبه از مکه خارج شد و دو شنبه مکه فتح و سورة مائده و آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» دو شنبه نازل شد و آن حضرت دو شنبه وفات نمود. (2)

هیثمی هم همه رجال روایت غیر از ابن لهیعة را توثیق می کند. (3)

می گوئیم: عبدالله بن لهیعه از رجال صحیح مسلم و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه

ص: 399

1- تفسیر القرآن العظیم (تفسیر ابن کثیر) 3/28.

2- البداية و النهایة 2/260؛ سیره ابن کثیر، 1/198؛ تاریخ اسلام ذهبی، 1/160.

3- مجمع الزوائد، 1/196.

بوده و احمد وابن شاهین و ذهبی وی را توثیق کرده اند تنها مشکل او سوختن کتب وی و نقل از حفظ اوست. (1) این مطلب نیز منافی با وثاقت نیست پس این سند صحیح است .

و با توجه به اینکه نهم ذوالحجه یعنی عرفه سال دهم طبق روایات معتبر اهل سنت روز جمعه، و روز غدیر هیجدهم ذوالحجه مصادف با یکشنبه بود، در نتیجه نزول آیه اکمال نمی تواند در عرفه باشد بلکه نزول آیه اکمال روز دو شنبه بعد از واقعه غدیر و اعلام امامت حضرت می شود .

ابن کثیر که متوجه نتیجه این خبر شده، توجیه مضحکی می کند و می گوید: شاید منظور ابن عباس آن است که این سوره روز دو عید (عرفه و جمعه نه دو شنبه که صریح خبر است) نازل شده باشد! (2)

2- وفات حضرت 81 روز بعد از نزول

در تفسیر فخر رازی و تفسیر روح المعانی و تفسیر المنار آمده است که مورخان و محدثان گفته اند: هنگامی که این آیه نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هشتاد و یک یا هشتاد و دو روز بیشتر عمر نکرد و پس از آن هیچ زیاده و نسخ و تغییری در شریعت حاصل نشد. (3)

و سیوطی در تفسیرش آورده است: ابن جریر طبری با سند متصل از ابن جریج (تابعی مفسر) نقل کرده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از نزول آیه اکمال هشتاد و یک روز بیشتر

ص: 400

1- تهذیب الکمال، 15 / 494؛ تهذیب التهذیب، 51 / 331؛ تذکره الحفاظ، 1/237.

2- تفسیر القرآن العظیم (تفسیر ابن کثیر)، 3/28.

3- مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، ذیل آیه سوره مائده.

و با توجه به اینکه وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روایات اهل تسنن و بعضی از روایات شیعه (مانند آنچه کلینی در کتاب معروف کافی نقل کرده است) روز دوازدهم ماه ربیع الاول بود، نتیجه می گیریم که روز نزول آیه درست روز هیجدهم ذو الحجه بوده است البته این در صورتی است که روز وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را محاسبه نکنیم و دو ماه وسط را 29 روزه در نظر بگیریم که این موضوع کاملاً امکان پذیر است و با توجه به اینکه در روزهای قبل و بعد از روز غدیر حادثه مهمی در تاریخ اسلام رخ نداده است که اکمال دین قابل تطبیق بر آن باشد مسلم می شود که منظور از آن حادثه روز غدیر است.

از آنچه در بالا- گفتیم روشن می شود که: اخباری که نزول آیه اکمال را در جریان غدیر بیان کرده در ردیف خبر واحد نیست که بتوان با تضعیف بعضی اسنادش، آن ها را نادیده گرفت بلکه اخباری معتبر و مستفیض و همراه قرینه است، و در منابع متعدد و معروف اسلامی نقل شده است.

ولی متأسفانه بعضی از دانشمندان متعصب اهل تسنن، مانند نویسنده تفسیر المنار با تفسیر ساده ای از آیه عبور کرده، و به این روایات کمترین اشاره ای نمی کند، یا مانند آلوسی در تفسیر روح المعانی جسارت کرده، می گوید:

«شیعه از ابو سعید خدری خبر نزول آیه اکمال را پس از واقعه غدیر نقل کرده، اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: الله اکبر بر کامل شدن دین و تمامیت نعمت و رضای

ص: 401

پروردگار با رسالت من و ولایت علی کرم الله تعالی وجهه بعد از خودم! این حدیث از دروغ های شیعه بوده و رکیک بودن عبارت حدیث شاهد بر دروغ بودن آن است.» (1)

می گوئیم اولاً: روایت نزول آیه اکمال در غدیر اختصاص به روایت شیعه و روایت ابو سعید خدری ندارد بلکه به طرق متعدد که بسیاری از آن ها معتبر است از صحابه رسیده است. چگونه وی با تضعیف سند یکی از این اخبار کوشیده تا بقیه را به دست فراموشی بسپارد و آن را جعلی و نادرست قلمداد کند.

ثانیاً: چه خلاف فصاحتی در عبارت حدیث وجود دارد که آن را شاهد کذب آن می دانند؟ با اینکه برای شخص منصف آثار صدق و فصاحت در آن روشن است.

جمع بین روایات و ترجیح نهایی

باتوجه به روایات معتبر دسته دوم و سوم (نزول آیه اکمال در عرفه یا غدیر درباره اعلام امامت مولی) روشن می شود که اکمال دین، اعلام امامتمولای امیر المؤمنین است و با دسته اول (نزول آیه اکمال در عرفه بدون اشاره به امر امامت) تعارضی ندارد و بر فرض تعارض دسته دوم و سوم با دسته اول (نزول آیه اکمال در عرفه) به دو دلیل بر آن ترجیح دارد:

1 _ موافقت آن با کتاب، زیرا چهار مشخصه ای که برای آن روز در آیه ذکر شده از جمله اکمال دین و اتمام نعمت تنها با اعلام امامت تحقق می یابد، به بیانی که در تفسیر آیه گذشت.

ولی بر فرض نزول در عرفه، بنا بر نظر اهل سنت اکمال دین به سبب بیان آخرین احکام دین در عرفه است، در حالی که احکام فراوانی پس از آیه اکمال بیان شده

ص: 402

1- روح المعانی، ذیل آیه سوم سوره مائده.

است . چنان که طبری بر این قول (اول) اشکال نموده که حکم میراث کلاله در آخرین آیه همین سوره پس از آیه اکمال نازل شده است. (1)

از این رو شوکانی که متوجه اشکال شده می گوید: مراد از اکمال، نزول بیشتر (نه همه) فرایض و احکام حلال و حرام است! زیرا علما گفته اند آیات و احکام دیگری مانند آیه ربا و آیه کلاله و غیر این پس از آیه اکمال نازل شد. (2)

اشکال: اگر به نظر شیعه اکمال دین به اعلام امامت _ نه نزول آخرین حکم _ می باشد و با نزول احکام دیگر نقض نمی شود. پس صحیحۀ فضلا در کافی از امام محمد باقر علیه السلام چرا می فرماید: پس از این دیگر فریضه ای نمی فرستم «لا انزل علیکم بعد هذه فریضه؟» (3)

جواب: این عبارت صحیحۀ کافی دلالت بر عدم نزول احکام فرعی پس از اعلام امامت ندارد زیرا فریضه اخص از حکم است و تنها بر اصول دین و اصول احکام صدق می کند .

منبع روایت دستۀ اول، عمر و دیگری معاویه است که در این مسئله متهم هستند! و چه بسا آن شخص یهودی که از شأن نزول آیه خبر داشت می خواست با یادآوری جریان غدیر عمر را شرمند کند ، ولی او پیش دستی کرد و با دادن تاریخ غلطی از زمان نزول آیه خود را خلاص کرد و شهادتدی نفع متهم (دستۀ اول) اعتباری ندارد . پس روایات دستۀ اول ساقط است.

ص: 403

1- همان.

2- فتح القدير ، ذیل آیه سوم سوره مائده..

3- اصول کافی 1 / 429.

با توجه به روایات دسته دوم که نزول در عرفه هم در باره ولایت است و تدریجی بودن اعلام امامت می توان روایات دو طرف را صحیح دانسته آن را جمع کنیم و بگوییم آیه اکمال دو بار نازل شده است:

بار اول در ضمن نزول همه سوره در روز عرفه و بار دوم پس از واقعه غدیر؛ چنان که گفته اند: سوره فاتحه و اخلاص یک بار در مکه و بار دیگر در مدینه نازل شد (1). و اول سوره روم و آیه روح و خواتیم سوره نحل نیز دو بار نازل شده است. (2)

و در هر دو بار مقصود از (الیوم در آیه اکمال) روز اعلام امامت اهل بیت و امیر المؤمنین علیه السلام است که بار اول آن را در عرفه به صورت کلی ضمن حدیث ثقلین بیان نمود و بار دوم در غدیر خم مصداق آن - مولا علی علیه السلام - را تعیین نمود.

پس نزول آیه اکمال در عرفه به سبب این بود که امر ولایت و امامت به حضرت نازل شده و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می خواست علی علیه السلام را به صراحت معرفی کند ولی حضرت به علت نگرانی از مخالفت قریش به معرفی کلی امامت اهل بیت و خلافت ثقلین بسنده نمود

و پس از اعلام امامت حضرت علی علیه السلام در غدیر، بار دوم آیه اکمال نازل شد و حضرت آن را در جمع مردم قرائت کرد. به این سبب آیه اکمال دوبار نازل شده است.

ص: 404

1- الاتقان 1/ 62 نوع 27؛ البرهان فی علوم القرآن، زرکشی، 1/ 29.

2- لباب النقول فی اسباب سیوطی النزول، 1/ 5.

اگر هر دو آیه _ تبليغ و اکمال _ مربوط به جریان غدیر است ، چرا آیه اکمال قبل آیه تبليغ آمده است؟ آیه اکمال سومین آیه سوره مانده و آیه تبليغ آیه 67 همین سوره است. با اینکه باید به عکس باشد و چرا در قرآن میان آن دو فاصله افتاده؟ این ایراد در بعضی تفاسیر اهل سنت آمده است. ثانیاً چرا این قسمت از آیه اکمال که مربوط به جریان غدیر است به مطالبی ضمیمه شده که در باره گوشت های حلال و حرام است ؟ در حالی که میان این مطلب و مسئله امامت تناسبی به نظر نمی رسد.

پاسخ: همان طور که دانستیم اسناد مربوط به نزول آیه تبليغ و اکمال در باره غدیر و مسئله جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها در کتاب های شیعه نقل نشده است که چنین ایرادی متوجه شیعه شود، بلکه در بسیاری از کتاب های اهل تسنن نیز آمده است، و به طرق متعددی این حدیث از سه نفر از صحابه معروف نقل شده و آن ها هم باید پاسخ دهند. ولی ما در توجیه این فاصله می گوئیم :

اولاً: اگر آیات بر طبق تاریخ نزول جمع آوری شده بود جای این ایراد بود.

ولی آیات قرآن، و همچنین سوره های آن، بر طبق تاریخ نزول جمع آوری نشده است بلکه بسیاری از سوره هایی که در مدینه نازل شده مشتمل بر آیاتی است که در مکه نازل گردیده و به عکس آیات مدنی را در لابه لای سوره های مکی مشاهده می کنیم. با توجه به این حقیقت جدا شدن این دو آیه از یکدیگر در قرآن جای تعجب نخواهد بود .

ثانیاً: اگر قرار گرفتن آیات هر سوره تنها به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است ممکن است قرار دادن آیه مربوط به «غدیر» در لابه لای احکام مربوط به غذاهای حلال و

حرام برای محافظت از تحریف و حذف و تغییر بوده باشد، زیرا بسیار می شود که برای محفوظ ماندن يك شیء نفیس آن را با مطالب ساده ای می آمیزند تا کمتر جلب توجه کند

آیا حوادثی که در آخرین ساعات عمر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم واقع شد، و مخالفت صریحی که از طرف بعضی افراد برای نوشتن وصیتنامه از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عمل آمد تا آنجا که حتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را (العیاذ باللّٰه) متهم به هذیان و بیماری! و گفتن سخنان ناموزون کردند! ایجاب نمی کرد که برای حفظ اسناد مربوط به خلافت و رساندن آن به دست آیندگان چنین پیش بینی هایی بشود و با مطالب ساده ای آمیخته گردد که توجه مخالفان سر جلب سخت کمتر جلب را جلب کند؟

قراین لفظیه منفصله دیگر

اینک به بیان قراین لفظیه منفصله دیگر می پردازیم

3_ آیات و احادیث نبوی دیگر غیر از آیات تبلیغ و اکمال _ که گذشت _ آیات و احادیث نبوی دیگری که بر امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام دلالت می کند، مانند آیه ولایت (1)

و آیه تطهیر (2)

و حدیث کساء و نیز حدیث خلافت و وزارت اولین مؤمن در مهمانی انذار عشیره و حدیث منزلت و حدیث بریده و احادیث دیگر هر یک قرینه اراده این معنا از مولا در حدیث غدیر است .

4_ شعر حسان بن ثابت

ص: 406

1- مائده (5): 55.

2- احزاب (33): 33.

او که شاعر معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و پس از هجرت حضرت به مدینه با شعرش در خدمت پیامبر اکرم ص بود در همان روز غدیر با شعر خود واقعه غدیر را گزارش و توضیح داده است.

اخطب خوارزم با سلسله سند متصل از ابو سعید خدری نقل می کند: پس از آنکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر مولا علی علیه السلام را به امامت معرفی نمود آیه اکمال نازل شد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: الله اکبر علی اکمال الدین و إتمام النعمة و رضی الرب برسالتی والولاية لعلی؛ خدا را تعظیم می کنم بر کامل شدن دین و تمام شدن نعمت و خشنودی پروردگار با رسالت من و ولایت علی .

در اینجا حسان بن ثابت عرض کرد یا رسول الله آیا اجازه می دهی در این باره اشعاری بگویم؟ فرمود: به برکت الهی بگو: حسان فریاد زد : ای مشایخ قریش! شهادت پیامبر را بشنوید، آن گاه

در باره این واقعه به شرح زیر شعری سرود:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم *** بخم وأسمع بالرسول مُنادیا

بأئی مولاکم نعم و نبیکم *** فقالوا ولم یبدو هناك التعمایا

الهک مولانا وانت نبین ----- ا *** ولا تجد فی الخلق لله عاصیا

فقال له قم یا علی فإئن ----- ی *** رضیتک من بعدی إماماً و هادیا

فمن كنت مولاه فهذا ولیه *** فكونوا له أنصار صدق موالیا

هناك دعا اللهم والی ولیه *** وكن للذی عادى علیاً مُعادیا(1) هناك دعا اللهم والی ولیه وكن للذی عادى علیاً مُعادیا(2)

(پیامبر در روز غدیر خم مردم را صدا زد و چه ندا دهنده گرانقدری! فرمود: ای

ص: 407

1- مناقب خوارزمی، ص 117؛ فرائد السمطين، 1 / 72؛ شواهد التنزیل، 1 / 201؛ ذیل سورة مائده، آیه 4؛ مناقب ابن مردویه اصفهانی ص 121؛ رسائل المرتضی، 4 / 131؛ امالی صدوق، ص 67؛ الغدیر، 2/56.

2- مناقب خوارزمی، ص 117؛ فرائد السمطين، 1 / 72؛ شواهد التنزیل، 1 / 201؛ ذیل سورة مائده، آیه 4؛ مناقب ابن مردویه اصفهانی ص 121؛ رسائل المرتضی، 4 / 131؛ امالی صدوق، ص 67؛ الغدیر، 2/56.

مردم! مولای شما و پیغمبر شما کیست؟ آن‌ها بدون چشم پوشی صریحاً پاسخ گفتند: خدای تو مولای ماست و تو پیامبر مایی و ما از پذیرش ولایت تو سرپیچی نخواهیم کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام گفت: برخیز! زیرا من تو را بعد از خودم امام و رهبر انتخاب کردم. و سپس فرمود: هر کس من مولا و رهبر اویم این مرد مولا و رهبر اوست، پس شما همگی از سر صدق و راستی از او پیروی کنید. در این هنگام دعا کرد: بارالها دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون اشعار او را شنید، به او فرمود: لا تزالُ یا حَسَّانَ مؤيِّداً بروحِ القدسِ ما نصرَّتنا بلسانك؛ ای حسان! تا وقتی که با زبان خود ما را یاری می‌کنی پیوسته مورد حمایت روح القدس باشی. (1)

قراین مقامیه

اشاره

قراین مقامیه _ که اعمالی است که پیش یا پس از لفظ مجمل انجام می‌شود و مقصود گوینده را از آن لفظ روشن می‌سازد _ در واقعۀ غدیر به شرح زیر است.

1- تحیت به عنوان امیر المؤمنین

پس از معرفی امام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به صحابه دستور داد به حضرت علی علیه السلام به عنوان امیر المؤمنین سلام کنند یا تبریک بگویند به خصوص شیخین (ابو بکر و عمر) به حضرت علی علیه السلام به عنوان امیر المؤمنین یا مولی المؤمنین تبریک گفتند چون امیر از امارت به معنای حکومت است و این قرینۀ بر آن است که منظور حضرت رسول از مولا در حدیث غدیر امارت و سرپرستی حضرت علی علیه السلام بر مؤمنان بوده است و صحابه نیز همین معنی را از حدیث غدیر فهمیدند. از جمله

ص: 408

1- مناقب خوارزمی، ص 117؛ فرائد السمطين، 1 / 72؛ شواهد التنزیل، 1 / 201.

1_ احمد با سند صحیح از براء بن عازب نقل می کند؛ قال: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي سَفَرٍ فَنَزَلْنَا بِغَدِيرِ خُمٍّ... قال: فَلَقِيَهُ عَمْرٌ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ: هَنِيئًا لَكَ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ. (1)

براء بن عازب می گوید: در سفری خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم در غدیر خم فرود آمدیم.... بعد از حادثه غدیر وقتی که عمر علی را دید گفت: گوارا باد برایت ای پسر ابو طالب که مولای من و مولای هر مردوزن مؤمنی شدی!

2_ ابن مردویه، عن سالم مولى حذيفة بن اليمان، قال: أَمَرَنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ نَسَلَّمَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ --- «يا أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته».

ابن مردویه به نقل از حذيفة بن يمان گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ما امر نمود که به هنگام ملاقات با علی علیه السلام او را به امارت مؤمنان یاد کنیم و بگوییم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ».

3_ ابن مردویه، حدثنا محمد بن المظفر بن موسى، قال: حدثنا محمد بن الحسين بن حفص الخثعمي، قال: حدثنا إسماعيل بن إسحاق الراشدي، قال: حدثنا يحيى بن سالم، قال: حدثنا صباح المزني، عن العلاء بن المسيب، عن أبي داود، عن بريدة، قال: أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ نَسَلَّمَ عَلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ.

ابن مردویه با استناد به بریده گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ما امر نمود که به هنگام ملاقات با علی علیه السلام او را به امارت مؤمنان یاد کنیم و بگوییم: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرِ

1- مسند احمد، 4 / 281؛ مصنف ابن ابی شیبہ، 6 / 372، ح 31118؛ فضائل الصحابه 2/596 سیره ابن کثیر 4 / 414؛ کفاية الطالب، 62. به روایت سعد وقاص .

4. ابن مردويه، عن سالم مولى على، أن أبا بكر وعمر دخلا على عليّ و قالوا: السلام عليك يا أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته. (1)

ابن مردويه از سالم غلام آزاد شده علی علیه السلام نقل می کند: ابوبکر و عمر بر علی علیه السلام داخل شده و به او چنین سلام کردند: السلام عليك يا أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته.

5_ ابن عساکر با سند متصل به بریده می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ما امر نمود که به هنگام ملاقات با علی علیه السلام او را به امارت مؤمنین یاد کنیم و بگوییم: السلام عليك يا أمير المؤمنين، و ما هفت نفر بودیم و من آن روز کوچک ترین آنان بودم.

6_ و نیز ابن عساکر

به سند خود از انس بن مالک آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود برای من آب وضو آماده ساز؛ آب فراهم کردم و حضرت وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند سپس فرمود: اولین کسی که از این درب وارد می شود «أمیر المؤمنین و قائد الغرّ المحجلین (2) سیّد المؤمنین علی» است.

7_ و نیز ابن عساکر

به سند خود از اسعد بن زراره نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در باره علی به من وحی شد که او آقای مسلمانان و امام متقین و پیشوای روسفیدان بهشتی است. (3)

ص: 410

1- 1 و 2 و 3 _ مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام و ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام (مناقب ابن مردویه)، ص 55 _ 56.

2- پیشوا و رهبر روسفیدان.

3- تاریخ مدینه دمشق، 2، ص 259، ح 784؛ تاج العروس 2: 12. 3؛ مسند الطیالسی، 1 / 23، ح 154؛ سنن بیهقی، 10/14؛ جمع الجوامع، ج 1، ح 8358.

در این روایت به جای امیرالمؤمنین لقب های مترادف آن آمده که به معنی امیرالمؤمنین است .

2- عمامه گذاری بر سر امیرالمؤمنین علیه السلام

زبیدی می گوید: (عُمَم): أى سُودَ، لأن تيجان العرب العمام، فكلما قيل فى العجم: تُوج من التاج، قيل فى العرب: عُمَم - فلانى عمامه بر سر گذاشت یعنی سیادت و سروری یافت، و هرجا که عجم می گوید: فلانى تاج بر سر گذاشت یعنی امارت و سروری یافت، در آنجا عرب می گوید: عمامه بر سر گذاشت. (1)

نظیر همین سخن را ابن منظور در لسان العرب می گوید.

و ابن حجر هیتمی می گوید: .وكانوا إذا سؤدوا رجلاً عمموه عمامة حمراء؛ (2)

هنگامی که شخصی را ریاست می دادند بر سر او عمامه سرخ می گذاشتند، همین مطلب از پیامبر اکرم روایت شده است: عن ابن عباس، قال: لَمَّا عَمَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا بِالسَّحَابِ، قَالَ لَهُ: يَا عَلِيُّ الْعِمَامَةُ تِيجَانُ الْعَرَبِ (3)؛

«هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عمامه سحاب را بر سر علی بست به وی فرمود: ای علی! عمامه ها به منزله تاج پادشاهی میان عرب ها است»

پس از این مقدمه می گوئیم: طرابلسی نقل می کند: عن علي بن أبي طالب قال: عَمَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ بِعِمَامَةٍ، فَسَدَّلَهَا خَلْفِي. وَفِي رِوَايَةٍ: فَسَدَّلَ طَرْفَهَا عَلَيَّ مَنَكِبِي، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ أَمَدَنِي يَوْمَ بَدْرٍ وَحَنِينٍ بِمَلَانِكَةٍ يَتَعَمَّمُونَ هَذِهِ

ص: 411

1- تاج العروس 17 / 560؛ همان، 12 / 2.

2- الصواعق المحرقة، باب 11 در فضائل اهل بیت، فصل اول، ص 230؛ الجامع الصغير، 2/193، ح 5723.

3- معرفة الصحابة، 1 / 301؛ الرياض النضرة فى مناقب العشرة، 3 / 170؛ كنز العمال 15 / 483، ح 41911.

طیالسی از امام علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روز غدیر بر سر من عمامه بست و یک طرف آن را به پشتم افکند. و در روایتی دارد روی دوشم افکند. سپس فرمود: خداوند روز بدر مرا کمک نمود به ملائکه ای که این عمامه را پوشیده بودند.

و ابو نعیم و طبری روایت کرده اند: عن عبد الرحمان بن عدی البحرانی، عن أخیه عبدالأعلی بن عدی: أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دعا علی بن ابی طالب، فعمّمه و أرخی عذبة العمامة من خلفه؛ پیامبر علی بن ابی طالب را خواست و بر سر او عمامه بست و یک طرف آن را به پشت او افکند. در اینجا زمان و مکان عمامه گذاری مشخص نشده ولی به قرینه روایت سابق عمامه گذاری روز غدیر بوده است و احتمالاً این عمامه سحاب نام دارد که غالیان و نواصب با درک نادرست خود، سحاب را به معنی ابر گرفته و گفته اند علی سوار بر ابرها می آید.

حلبی مورّخ می گوید: «پیامبر عمامه ای به نام سحاب داشت که آن را بر سر علی بن ابی طالب کرم الله وجهه بست. هرگاه علی کرم الله وجهه خدمت حضرت رسول می رسید می فرمود: أتاکم علیّ فی السّحابِ _ علی با عمامة سحاب آمد.» (2)

از این روایات استفاده می شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از اعلان ولایت مولا علی علیه السلام با بستن عمامه بر سر حضرت امیر اعلام کرد منظورش همان حکومت و خلافت حضرت امیر است، چنان که عجم با تاج گذاری بر سر شاهزادگان آن را علامت ولیعهدی و پادشاهی آینده او می دانند.

ص: 412

1- مسند الطیالسی، 23/1، ح 154؛ سنن بیهقی، 10/14؛ جمع الجوامع، ج 1، ح 8358.

2- السیره الحلبیة، 3/341؛ الغدیر، 1/292.

مفسر معروف اهل سنت ابو اسحاق احمد بن محمد ثعلبی نیشابوری (م 42 ق) در تفسیر الکشف والبیان روایت می کند: از سفیان بن عیینة در باره این سخن خدای سبحان «سَأَلَ سَأَلُ» سؤال شد که در باره چه کسی نازل شده است؟

سفیان پاسخ داد: پرسشی از من کردی که پیش از این کسی از من نپرسید! پدرم از جعفر بن محمد علیه السلام و او از پدرانش روایت نمود: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست علی علیه السلام را در روز غدیر خم گرفت و درباره او گفت: «من کنت مولاه فعلی مولاه»؛ هر کس من مولی و سرپرست او هستم علی مولای او است، چیزی نگذشت که این مسئله در شهرها منتشر شد.

«حرث بن النعمان الفهری» در منطقه ابطح خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و شتر خود را بست و به حضرت عرض کرد: تو به ما دستور دادی شهادت دهیم به یگانگی خدا و اینکه تو پیغمبر او هستی، ما هم شهادت دادیم، سپس دستور به جهاد و حج و روزه و نماز و زکات دادی، ما نیز پذیرفتیم، اما به اینها راضی نشدی! تا اینکه دست این جوان (اشاره به علی علیه السلام است) را گرفته، بر ما برتری دادی! و گفتی: من کنت مولاه فعلی مولاه، آیا این سخن از ناحیه خودت یا از سوی خدا است؟! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: قسم به خدایی که معبودی جز او نیست این دستور از طرف خدا است.

حرث بن النعمان روی بر گرداند در حالی که می گفت: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ؛ خداوندا، اگر این سخن حق است و از ناحیه تو، سنگی از آسمان بر ما باران! اینجا بود که سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و او را کشت.

در این حال آیات اول سوره معارج نازل شد: «سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْكَافِرِينَ لَئِيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِّنَ اللّٰهِ ذِي الْمَعَارِجِ»⁽¹⁾ پرسنده ای از عذاب واقع شونده ای پرسید، که اختصاص به کافران دارد «و» آن را بازدارنده ای نیست. «و» از جانب خداوند صاحب درجات «و مراتب» است.

و نیز ابو القاسم حسکانی پنج روایت با سلسله سند از امام باقر علیه السلام و حذیفه و ابو هریره به همین مضمون نقل می کند.

و مرحوم طبرسی در مجمع البیان از ابو القاسم حسکانی با سلسله سندش همین واقعه را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است ولی نام آن شخص را نعمان بن حارث بیان می کند .

این داستان را بسیاری از مفسران و راویان حدیث اهل سنت، از جمله آلوسی در تفسیر روح المعانی با مختصری تفاوت نقل کرده، آن گاه گفته است: نسایی و جماعتی آن را آورده اند و حاکم آن را حدیث «صحیح» دانسته، همچنین این مطلب از ابن جریر و سدی و جمهور مفسران در تفسیر جمله «سَأَلْ سَائِلٌ» روایت شده است.

و مرحوم علامه امینی در الغدیر آن را از سی نفر از عالمان معروف اهل سنت (با ذکر مدرک) نقل می کند.⁽²⁾

البته درباره اینکه نام این شخص حارث بن نعمان بوده یا جابر بن نذر یا نعمان بن حارث فهری در نقل ها اختلاف است، ولی این امر تأثیری در اصل مطلب ندارد و صحت آن را مخدوش نمی سازد

ص: 414

1- الکشف و البیان، ذیل آیات اول تا سوم سوره معارج .

2- الغدیر، 1 / 239 تا 246.

ابن تیمیه در منهاج السنة در مورد احادیثی که در شأن نزول آیات فوق آمده است هفت اشکال بیان کرده که نظیر آن در تفسیر المنار تکرار شده است و ما به طور فشرده به بیان آن می پردازیم. (1)

شبهه اول - داستان غدیر بعد از بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از حجة الوداع یعنی در سال دهم هجرت واقع شد در حالی که سوره معارج از سوره های مکی است که قبل از هجرت نازل شده است و امکان ندارد آیه اول آن در سال دهم نازل شده باشد .

پاسخ شیعه

مفسران شیعه به این شبهه چنین پاسخ داده اند : اولاً اینکه سوره معارج مکی است تنها از ابن عباس و ابن الزبیر روایت شده و مدرک معتبری ندارد و روایات یادشده معارض آن است، و دلیلی بر ترجیح آن قول بر این روایات معتبره در دست نیست.

ثانیاً بر فرض صحت آن روایت دلیل نمی شود که همه سوره معارج مکی باشد . بسیاری از سوره ها مکی نامیده می شود در حالی که بعضی از آیات آن طبق تصریح مفسران در مدینه نازل شده است، و به عکس سوره هایی است که رسماً مدنی نامیده می شود، در حالی که بعضی از آیات آن در مکه نازل گشته است. مانند آیه تبلیغ (آیه 67 سوره مائده) که به نظر صاحب المنار در مکه نازل شده ولی در سوره مائده قرار داده شده است که قطعاً مدنی است. (2) یا آیات ربا آیات 275 تا 281 سوره

ص: 415

1- منهاج السنة النبویة، 7 / 44.

2- تفسیر المیزان، 6/55، ذیل آیه 67 سوره مائده.

بقره که آخرین آیاتی است که بر حضرت نازل شده است در حالی که این آیات در سوره بقره که در اول هجرت نازل شد قرار داده شد.

شبهه دوم_ در این حدیث آمده است که حارث بن نعمان خدمت پیامبر در ابطح رسید، و می دانیم ابطح زمین پستی در مکه است و این با نزول آیه بعد از داستان غدیر و خروج از مکه مناسب نیست و می دانیم که حضرت پس از واقعه غدیر به مکه برگشت.

پاسخ: اولاً تعبیر به ابطح فقط در بعضی از روایات است، نه در همه روایات

ثانیاً ابطح و بطحاء اسم برای مکان خاصی نیست بلکه به معنی هر زمین پستی است که سیل در آن جاری می شود، و چنین زمین هایی اطراف مدینه هم وجود دارد، که آن ها را ابطح یا بطحاء می نامند، و در اشعار عرب و روایات به آن اشاره شده است. پس چنین مکانی اختصاص به مکه ندارد

شبهه سوم _ آیه «و إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابَةً مِنَ السَّمَاءِ»⁽¹⁾ مانند بقیه سوره انفال بعد از جنگ بدر نازل شده، که سال ها قبل از واقعه غدیر است _ و ظاهرش سخن بعضی از مشرکان در انکار توحید یا معاد

است _ چگونه می تواند شأن نزول آن واقعه غدیر باشد ؟

پاسخ: ما نمی گوئیم شأن نزول آن آیه، واقعه غدیر است بلکه حارث بن نعمان از متن آیه 32 سوره انفال در کلام خود استفاده کرد هر چند این آیه ربطی به واقعه غدیر نداشت، بله شأن نزول آیه سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ _ واقعه غدیر و نزول عذاب یادشده در آن به سبب انکار امامت می باشد .

و این سائل از کفار نبود و مطلب انکار شده نیز توحید و نبوت یا معاد نیست،

ص: 416

بلکه ظاهراً او مسلمان و مسئله مورد انکار وی، امامت بود.

زیرا جمله *إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ* در سوره توبه مشتمل است (بر اسم اشاره "هذا") و ضمیر فصل "هو" و کلمه "حق" که بر سر آن الف و لام در آمده و کلمه «من عندك» و این جمله کلام يك بت پرست نیست، بلکه این دعا سخن کسی است که ایمان دارد ولی با خدا و پیغمبر لجاجت می کند.

کلام کسی است که معتقد است شریعت و معارف حقه از مقام ربوبیت سرچشمه گرفته، ولی نتواند حق را بپذیرد، گاهی

بر اثر لجاجت از زندگی سیر شده به جان خود نفرین می کند، تا حقانیت سخن پیامبر را با نزول عذاب الهی امتحان کند.

چنان که طبری از قتاده نقل کرده است « این سخن سفیهان و جاهلان مسلمان است » که حاضرند هلاک شوند و حق را نپذیرند. (1)

شبهه چهارم قرآن مجید می گوید: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (2): خداوند آن ها را عذاب نمی کند در حالی که تو در میان آن ها هستی، و خداوند آن ها را عذاب نمی کند در حالی که استغفار می کنند این آیه می گوید با وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هرگز عذابی نازل نخواهد شد. پس چگونه امکان دارد که فرد مسلمانی به سبب انکار امامت در حیات آن حضرت عذاب می شود؟

پاسخ: آنچه از آیه امان یاد شده استفاده می شود این است که عذاب عمومی بر امت در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل نمی شد، ولی عذاب های خصوصی و شخصی بارها بر افرادی نازل شد، و تاریخ اسلام گواه است که افراد متعددی مانند "ابوزمعه"

ص: 417

1- تفسیر جامع البیان، ذیل سوره توبه.

2- انفال (8): 32.

و "مالك بن طلّالہ" و "حكّم بن ابی العاص" به خاطر نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا بدون آن، در حیات حضرت گرفتار عذاب شدند. (1)

شبهه پنجم_ اگر چنین شأن نزولی صحیح بود باید مانند داستان "اصحاب الفیل" معروف شود. در حالی که این قصه را اندکی از مفسران نقل کرده اند .

پاسخ: این شأن نزول به قدر کافی مشهور و معروف است و در بالا اشاره کردیم دست کم در 30 کتاب از کتاب های قدیمی تفسیر و حدیث آمده است و نباید انتظار داشته باشیم يك حادثه شخصی همانند حادثه عمومی داستان اصحاب الفیل ، انعکاس یابد، چرا که آن داستان جنبه همگانی داشت، سر تا سر مکه را گرفته بود و يك لشکر بزرگ در آن نابود شدند، و خبر آن به همه رسید. ولی داستان حارث بن نعمان تنها مربوط به عذاب يك نفر بود، پس عدم شیوع آن طبیعی است .

شبهه ششم_ از این حدیث استفاده می شود که حارث بن نعمان مبانی اصلی اسلام را قبول داشت و هرگز سابقه نداشت که يك مسلمان در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به چنین عذابی گرفتار شود پس این خبر هم درست نیست .

پاسخ: این کفر مانند کفر شیطان از سر تکبر و لجاجت بود نه از به سبب بی اعتقادی؛ احادیث یادشده به خوبی نشان می دهد که حارث بن نعمان بر اثر لجاجت به گفته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خداوند متعال معترض بود که چرا چنین دستوری را درباره علی علیه السلام به پیامبرش داده است؟! و این کفر و ارتداد عملی محسوب می شود و دلیلش همین روایات است که شما هم مانند حارث بن نعمان

ص: 418

1- النهایة فی غریب الحدیث والأثر، 3/ 124؛ الخصایص الکبری، 1/257؛ کامل ابن اثیر، 2/27.

نمی خواهید آن را بپذیرید!

شبهه هفتم_ از این حدیث استفاده می شود که حارث بن نعمان در شمار صحابه ای بود که مبانی اسلام را قبول داشت و سپس مرتد شد و کتاب های معروفی مانند استیعاب نام صحابه را ثبت کرده اند در حالی که در این کتاب های اسمی از این شخص نمی بینیم.

پاسخ: آنچه در این کتاب ها آمده تنها قسمتی از نام های صحابه است، مثلاً در کتاب اسد الغابة که از مهم ترین کتاب هایی است که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را برمی شمرد تنها 7554 نفر را برشمرده، در حالی که می دانیم تنها در حجة الوداع صد هزار نفر یا بیشتر در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند، بنا بر این شکی نیست که بسیاری از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نامشان در این کتاب ها نیامده است .

ص: 419

یکی از کارهای زشت امت های گذشته کتمان کتاب های آسمانی و سنت پیامبران و تحریف آن بود که باعث گمراهی مردم و جهل نسل لاحق از حقایق وحی انبیاء گذشته شد و قرآن با تأسف از آن گزارش می دهد.

«أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحْرَفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»؛ (1) آیا شما مسلمانان انتظار دارید آنان (یهود) به آیین شما ایمان بیاورند، با اینکه عده ای از آنان سخنان خدا را می شنیدند و پس از فهمیدن، آن را تحریف می کردند، در حالی که آگاه بودند!

و در سوره نساء می فرماید: «مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يَحْرَفُونَ الْكَلِمَ عَن مَوَاضِعِهِ» (2) بعضی از یهود، سخنان «خدا یا رسول او را» را از محل خود تحریف می کنند. و نیز در سوره بقره می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» (3)؛ کسانی که آنچه را از دلایل روشن و اسباب هدایت نازل کرده ایم، با آنکه برای مردم در کتاب بیان ساخته ایم، کتمان

ص: 423

1- بقره (2): 75.

2- نساء (4): 46.

3- بقره (2): 159.

می کنند، خداوند آن ها را لعنت می کند و همه لعنت کنندگان نیز آنان را لعن می نمایند.

موارد تحریف در روایات اهل سنت

متأسفانه انحراف یادشده در امت خاتمیه به وقوع پیوست و وابستگان دربار خلفا به صورت گسترده به کتمان روایات فضائل اهل بیت و مطاعندشمنان ایشان دست زدند. که ما به نمونه‌هایی از آن اشاره می کنیم:

1_ محمد حسین هیکل (1)

در چاپ اول کتاب حیات محمد صلی الله علیه و آله و سلم حدیث «انذار العشیره» در ابتدای بعثت را به نقل از تاریخ طبری این گونه نقل کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به مهمان های خود _ عشیره بنی هاشم _ فرمود «...فَأَيُّكُمْ يُوَارِثُنِي عَلِي هَذَا الْأَمْرَ وَأَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ؟ فَأَعْرَضُوا عَنْهُ وَهَمُّوا بِتَرْكِهِ وَلَكِنَّ عَلِيًّا نَهَضَ وَ مَا يَزَالُ صَبِيًّا دُونَ الْحُلْمِ»؛ کدام یک از شما مرا در انجام رسالتکم کمک می کند تا برادر و وصی و خلیفه من بین شما باشد. همگی از او روی برگردانیده، خواستند او را رها کنند. ولی علی که کودکی نابالغ بود برخاست و او را اجابت کرد.

ولی با فشار مقامات مصر در چاپ های بعد با گرفتن مبلغی پول از مسئولان فرهنگی مصر آن را این گونه تحریف کرد: «آن یکنون کذا و کذا (2).

و به این وسیله سخن حضرت را مبهم کرد

2_ حاکم می گوید: «تفرد مسلم باخراج حدیث ابی موسی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم خیر

ص: 424

1- وی ظاهراً عموی حسنین هیکل سیاستمدار معروف معاصر مصر است.

2- حیات محمد صلی الله علیه و آله و سلم، چاپ مجمع جهانی اهل بیت قم، عکس آن صفحه از چاپ اول و نسخه صحیح روایت و متن تحریف شده چاپ های بعد را آورده است.

نساء العالمین أربع»⁽¹⁾؛ تنها مسلم (نه بخاری) حدیث ابو موسی را از پیامبر آورده: بهترین زنان جهان چهار نفرند»، و آنان مریم و آسیه و خدیجه و فاطمه می باشند.»

ذهبی هم در تلخیص مستدرک با سکوت خود این سخن حاکم را تأیید می کند، ولی این حدیث در نسخ فعلی صحیح مسلم نیست

3_ ابن تیمیه نقل می گوید: «حدیث أنا مدینة العلم و علی بابها أضعف و أوهی و لهذا إنما یعد فی الموضوعات و إن رواه الترمذی»⁽²⁾

حدیث مدینة العلم ضعیف و از احادیث جعلی است هر چند ترمذی آن را آورده، و؛ این اعتراف به اصل وجود آن در سنن ترمذی است.

در حالی که این حدیث به این لفظ فعلاً در سنن ترمذی نیست بلکه _ أَنَادَارُ الْحِكْمَةَ وَعَلِيٌّ بِأُهَا _ است.⁽³⁾

کتاب الصواعق المحرقة تألیف ابن حجر هیتمی دارای دو چاپ است. یکی در سال (1312ق) به همت احمد البابی الحلبی و چاپ دوم در سال (1385ق) نشر مکتبه القاهره به خط عبد اللطیف الحسینی المالکی یکی از اساتید الازهر است. متأسفانه در چاپ دوم آن تحریفاتی واقع شده که استاد سید طیب جزائری با مقایسه آن با چاپ اول سال (1312ق) آن را آورده است. وی این کتاب را در سال 1387ق در مکتبه الهدای نجف چاپ کرده و به شرح زیر از آن پرده برداشته است:

در چاپ اول ص 74، ح 28 به نقل از عایشه آمده است: «ذکر علی عباده»، ولی

ص: 425

1- مستدرک علی الصحیحین، 3/ 168، ح 4716.

2- منهاج السنة، 7/ 515.

3- سنن الترمذی، ح 4089.

در چاپ دوم نیست!

و نیز در فصل سوم چاپ اول، ص 76، سطر 14 پس از حدیث ابن عباس در نزول سیصد آیه در شأن حضرت علی آمده: «أخرج الطبرانی عنه قال كانت لعلی ثمانیة عشرة منقبة ما كانت لأحد فی هذه الامه»؛ طبرانی از ابن عباس نقل کرده که برای علی علیه السلام هیچده فضیلت است که برای هیچ یک از این امت نیست. ولی در چاپ دوم (1385ق) این جمله نیست!

و نیز در چاپ اول ص 87، باب 11، فصل اول، آیه 2: «فی روایة الحاکم قلنا: یا رسول الله کیف الصلاة علیکم أهل البيت؟ قال اللهم صل علی محمد و علی آل محمد». ولی در چاپ دوم نیست!

و نیز در ص 3، چاپ اول دارد: عن ابن عباس: «من سب أصحابی فعليه لعنة الله الملائكة والناس اجمعین» _ ولی در چاپ دوم نیست!

و نیز در چاپ اول، ص 20 داشت: و «شدّ بعضهم فأجاب بأن معنی: و علیُّ بأبها ای من العلوِّ علی حدّ قراءة «هذا صراط علیّ مُستقیم» برفع علیّ و تنوین».

یعنی بعضی از اهل سنت کلمه علی را در حدیث: «أنا مدینة العلم» به معنای وصفی گرفته تا این فضیلت را انکار کند و معنی آن بشود. «من شهر علم هستم و درب آن بلند مرتبه است، مانند آیه 41 سوره حجر: «قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَیِّ مُسْتَقِيمٌ» با رفع و تنوین علی .

در قرائت مشهور (صراط علیّ) حرف جر به یاء متکلم اضافه شده و یاء مشدد و مفتوح خوانده می شود، ولی اگر به تنوین و رفع (علیّ) قرائت شود صرافت است یعنی این راه بلند مرتبه به سوی من مستقیم است «

ولی کلمه (علیّ) در آخر جمله در چاپ بعدی حذف شده و «هذا صراط

ص: 426

5_ در نهج البلاغه ابن ابی الحدید، حکمت 185 و نسخ دیگر می فرماید: «وَأَعَجَبًا أَنْ تَكُونَ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ وَلَا تَكُونَ بِالصَّحَابَةِ وَالْقُرَابَةِ»؛ عجباً! آیا خلافت تنها به مصاحبت پیامبر تحقق می یابد، ولی با هر دو فضیلت مصاحبت و خویشاوندی او حاصل نمی شود.

ولی شیخ محمد عبده در شرح نهج البلاغه، حکمت (190) آن را به شکل تحریف شده زیر آورده است: «واعجباه أتكون الخليفة بالصحابة والقرابة؟»؛ عجباً! آیا خلافت به مصاحبت و قرابت تحقق می یابد؟ با توجه به اینکه همزه (أتكون) برای انکار ابطالی است و معنایی مخالف منظور حضرت را می رساند، یعنی خلافت به مصاحبت و قرابت تحقق نمی یابد

و نیز در خطبه 159 نهج البلاغه خوئی و خطبه 235 حدیدی آمده است: «وَلَا يَقَعُ اسْمُ الْهَجْرَةِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ الْحُجَّةِ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ عَرَفَهَا وَ أَقْرَبَهَا فَهُوَ مُهَاجِرٌ»؛ نام هجرت بر کسی صدق نکند جز به معرفت حجّت (خدا) در روی زمین . پس هر کس حجّت خدا را شناخت، و به او اقرار و اعتراف کرد مهاجر است. که این اهمیت امام شناسی را می رساند و صفت ارزشمند مهاجر را از صحابه ای که به امامت بلا فصل مولا امیرالمؤمنین علیه السلام اعتراف نکردند سلب می کند.

ولی صبحی صالح و محمد عبده در خطبه شماره 189 نهج البلاغه خود آن را بدون (الا) این گونه آورده اند: «وَلَا يَقَعُ اسْمُ الْهَجْرَةِ عَلَى أَحَدٍ بِمَعْرِفَةِ الْحُجَّةِ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ عَرَفَهَا وَ أَقْرَبَهَا فَهُوَ مُهَاجِرٌ» (درحالی که این جمله از نظر معنی غلط است و اگر احتمالاً خطای چاپی باشد چگونه در همه چاپ های آن آمده است و چرا

6- صحیح مسلم دربارهٔ مخاصمهٔ مالی بین عباس و مولا علی علیه السلام و مطالبهٔ هر یک حق خود را از عمر، از «مالک بن اوس از قول عمر» نظر مولا علی علیه السلام را بدون ابهام نقل می کند و ابوبکر و عمر را با عبارت ذیل دروغگو و گنهکار و پیمان شکن و خائن معرفی می نماید:

«فَلَمَّا تُوْفِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَجِئْتُمَا تَطْلُبُ مِيرَاثَكَ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ وَيَطْلُبُ هَذَا مِيرَاثَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «مَا نُورَثُ مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً». فَرَأَيْتُمَا كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُ لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ ثُمَّ تُوْفِيَ أَبُو بَكْرٍ وَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَوَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنِّي لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ» (1).

«مالک بن اوس می گوید: هنگامی که علی علیه السلام و عباس برای مجادله در میراث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد خلیفه عمر رسیدند، وی گفت شما را به خدایی که به اذن او زمین و آسمان برپا هستند، آیا می دانید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود انبیا ارث نمی گذارند؟ علی و عباس گفتند بله ...»

عمر گفت این حدیث را ابوبکر از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: «ما پیامبران ارث نمی گذاریم هر مالی که از ما باقی بماند صدقه است»؛ ولی شما او را دروغگو و گنهکار و پیمان شکن و خائن دانستید ولی خدا می داند که او هدایت شده و راستگو و تابع حق بود.

تا اینکه ابوبکر وفات کرد و من ولی امر پیامبر و ابوبکر شدم، شما مرا دروغگو و

گنهکار و پیمان شکن و خائن می دانید و خدا می داند که من رشد یافته و پیرو حق هستم.»

ولی بخاری عبارت « ولی شما ابوبکر را دروغگو، گنهکار، پیمان شکن و خائن دانستید» را تحریف کرده و به جای آن کذا و کذا... به صورت ذیل می آورد:

«ثُمَّ تَوَفَّى اللَّهُ نَبِيَّهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فَقَبِضَهَا أَبُو بَكْرٍ يَعْمَلُ فِيهَا بِمَا عَمِلَ بِهِ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ - وَأَقْبَلَ عَلَيَّ وَعَبَّاسٍ - تَزْعُمَانِ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَذَّابٌ وَكَذَّابٌ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّهُ فِيهَا صَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ»، (1)

چنان که پس از جمله « تا اینکه ابوبکر وفات کرد و من (عمر) ولی امر پیامبر و ابوبکر شدم» بخاری جمله ذیل « پس شما مرا دروغ گو و گنهکار و پیمان شکن و خائن دیدید و خدا می داند که من رشید و تابع حق هستم» قضاوت مولا علی علیه السلام را در باره عمر حذف نموده است و روایت را به صورت ناقص ذیل آورده است:

«فَقَبِضَتْهَا سَدَّتَيْنِ أَعْمَلُ فِيهَا بِمَا عَمِلَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - وَأَبُو بَكْرٍ، ثُمَّ جِئْتُمَانِي وَكَلِمَتُكُمَا وَاحِدَةٌ وَأَمْرُكُمَا جَمِيعٌ، جِئْتَنِي تَسْأَلْنِي نَصِيْبَكَ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ، وَأَتَى هَذَا يَسْأَلْنِي نَصِيْبَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا». (2)

7- ابن ابی الحدید 24 حدیث در فضائل خاص مولا علی علیه السلام نقل می کند که یکی از آن ها به نقل از مسند احمد چنین است: «الخبر الرابع عشر؛ كنتُ أنا وعلیٌّ نوراً بین یدي اللہ عزّ وجلّ قبل أن یخلق آدم بأربعة عشر ألف عام فلما خلق آدم قسم»

ص: 429

1- صحیح بخاری، باب حبس نفقه الرجل قوت سنته، 5/ 2048

2- همان.

ذلك فيه و جعله جزءين فجزءاً أنا و جزءاً عليّ. رواه أحمد في المسند وفي كتاب فضائل علي عليه السلام وذكره صاحب كتاب الفردوس و زاد فيه _ ثم انتقلنا حتى صرنا في عبد المطلب فكان لي النبوة و لعلّي الوصية. (1)

خبر چهاردهم این است: من (پیامبر) و علی نزد خدا نور واحدی بودیم چهارده هزار سال پیش از آنکه آدم را بیافریند . وقتی که آدم را آفرید آن را دو قسمت کرد ، یک قسمت را من و قسمت دیگر را علی قرار داد .

ابن ابی الحدید می گوید: این حدیث را احمد بن حنبل در مسند و فضائل الصحابه روایت کرده است. و ابن شیرویه دیلمی در کتاب الفردوس نیز در دنباله روایت افزوده است: پیوسته این نور یکی بود، تا اینکه در صلب عبد المطلب از هم جدا شدیم پس (نور) نبوت در من است و (نور) وصایت در علی است

ولی این حدیث در چاپ های جدید مسند احمد نیست ، هرچند در فضائل الصحابه احمد آمده است !

نمونه های دیگری ازین تحریفات را استاد علامه جعفر مرتضی در التاریخ و الاسلام، ص 13 تا 35 آورده است .

8_ محقق بزرگ سید عبد العزیز طباطبایی در ترکیه نسخه ای از طبقات ابن سعد را مشاهده کرده است که در فصلی از آن در حدود 80 صفحه فضایل امام حسن و امام حسین علیهما السلام آمده بود در حالی که این فصل در هیچ یک از نسخ چاپی کنونی طبقات نیست .

توضیح آنکه کتاب الطبقات الکبری، تألیف محمد بن سعد منیع زُهری (م 230

ص: 430

1- شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، 5/ 122؛ فضائل الصحابة 2/ 662.

ق) از کهن ترین منابع تاریخی و مرجع مهم رجال اهل سنت است.

او کتاب خود را با شرح حال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آغاز کرده و سپس شرح حالصحابه ایشان و تابعان را نگاشته، در پایان کتابش به شرح حال برخی زنان مشهور صدر اسلام پرداخته است. او مردان صحابه را به پنج طبقه: 1_ اهل بدر، 2_ مهاجران به حبشه 3_ حاضران در غزوه أُحُد، حاضران در غزوه های خندق تا فتح مکه 4_ اسلام آورندگان در فتح مکه و پس از آن 5_ کسانی که هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خردسال بوده و در جنگ ها شرکت نداشته اند، تقسیم کرده است.

چاپ نخست این کتاب، در اروپا در سال های 1917 میلادی در لیدن هلند در 8 جلد بر اساس نسخه ناقصی صورت گرفت که بخش مهمی از شرح حال ها از آن میان، ترجمه امام حسین علیه السلام را در خود نداشت.

تا اینکه محقق بزرگ سید عبدالعزیز طباطبایی در سفری که در سال 1397ق به ترکیه داشت در کتابخانه سلطان احمد سوم در استانبول، به نسخه های خطی کتاب طبقات الکبری از قرن هفتم دست یافت. بر اساس این نسخه، طبقه پنجم از اصحاب، یعنی کسانی که در هنگام رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خردسال بوده اند، از اواسط جزء هفتم و با ترجمه عبدالله و عبیدالله بن عباس شروع می شود و در اول جزء هشتم، ترجمه امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام قرار دارد. مرحوم طباطبایی این قسمت را استنساخ و آن را در سال 1407ق، به طور جداگانه به نام ترجمه الإمام الحسین علیه السلام و مقتله چاپ کرد.

بعدها، همه افتادگی های نسخ چاپی از جمله شرح حال و مقتل امام حسین علیه السلام، با تحقیق محمد بن صامل السُّلمی تحت عنوان
الطبقات الکبری

تضعیف دوستان و تعدیل دشمنان

جرح و تضعیف راویان فضایل اهل بیت و تقویت ناصبی ها و تعدیل مخالفان آنان یکی از شیوه های ناصبی ها است که باعث ترویج باطل و کتمان حقایق و معارف نزد اهل سنت شده است. نمونه هایی از این بیانصافی ها را دانشمند زیدی شافعی «محمد بن عقیل علوی» در کتاب العتب الجمیل علی اهل الجرح و التعدیل بیان کرده، او در مقدمه کتاب می گوید: (2)

ص: 432

1- مجله تراثنا، ش 2، ص 127؛ کتاب شناسی تاریخی امام حسین علیه السلام ص 57، ش 1.
2- دکتر عصام العماد یمنی (دانشمند وهایی که بعداً شیعه شد) در باره کتاب العتب الجمیل علی اهل الجرح و التعدیل می گوید: این کتاب نوشته ابن عقیل شافعی در دفاع از امام علی است، آن طور که من از آثار علامه محمد حسن امین فهمیدم مولف در سن 60 سالگی شیعه شده بود اما از ترس ترور ناصبی ها این مسئله را تنها با عالمان شیعه در میان گذاشته بود. فروش این کتاب در عربستان ممنوع و طبق فتوای عالمان وهابیت خواندن این کتاب از گناهان بزرگ است و ما قبلاً به نمایشگاه ها می رفتیم و این گونه کتب را جمع می کردیم و آتش می زدیم. بعدها بنده به فکر افتادم که این کتاب چه دارد که ما این ها را جمع می کنیم و آتش می زنیم؟ از این رو من به یک کتابخانه مراجعه کردم. وقتی این کتاب را در قفسه پیدا کردم دیدم که در بالای قفسه نوشته شده بود که خواندن این کتاب از محرمات اسلام است، من به مسؤول کتابخانه گفتم که بنده محقق هستم و سرانجام این کتاب را گرفتم و دیدم که آقای ابن عقیل شافعی در این کتاب فرموده است: «ما اهل سنت تمام 120 هزار صحابه پیغمبر را عادل می دانیم ولی چرا علی بن ابی طالب از این قاعده مستثنا است، ما به عدالت معاویه قائل هستیم و هیچ کتابی علیه او ننوشته ایم ولی علیه امام علی کتاب ها نوشته ایم و طعنه می زنیم. ما می گوئیم که هر کس بر یکی از صحابه طعنه بزند مطرود است مگر اینکه مطاعن امام علی را بگوید که در این صورت این شخص را طرد نمی کنیم».

رجال شناس معروف اهل سنت ابن حجر عسقلانی (م 852 ق) پس از توثیق لمآزة بن زبار الأزدی ناصبی می گوید: من درگذشته می دیدم دانشمندان رجال اهل سنت ناصبی ها را غالباً توثیق و راویان شیعه را مطلقاً توهین می کنند و از این مطلب تعجب می کردم! با اینکه در حق علی (امیرالمؤمنین علیه السلام) وارد شده: «لا یحبک إلا مؤمن و لا یبغضک إلا منافق»؛ ای علی! دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق (1) تا اینکه پاسخ این اشکال برایم روشن شد زیرا بغضی که در این حدیث علامت نفاق است مطلق نیست بلکه مقید به سبب نصرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است (یعنی اگر کسی صرفاً به انصار از این نظر که به پیامبر یاری کردند بغض ورزی کند، قطعاً منافق است). پس اگر کسی علی (امر المؤمنین علیه السلام) را به سبب امر دنیوی دشمن دارد منافق نیست چنان که نظیر این حدیث در باره انصار وارد شده: قَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - «الْأَنْصَارُ لَا يَجِبُهُمْ إِلَّا مُؤْمِنٌ، وَلَا يُبْغِضُهُمْ إِلَّا مُنَافِقٌ، فَمَنْ أَحَبَّهُمُ اللَّهُ، وَمَنْ أَبْغَضَهُ اللَّهُ» (2) روشن است که بغض انصار به سبب اینکه آنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را یاری کردند نفاق است. افزون بر آن، بیشتر کسانی که مشهور به نصب هستند دارای صداقت و صراحت بیان و مقصدین اند، بر خلاف رافضی ها که غالباً دروغ گو و بی پروای در گفتارند و از آنجا که

ص: 433

-
- 1- مسند حنبل، ح 731 محقق کتاب شعيب الأرنؤوط می گوید: سند این حدیث دارای شروط صحت نزد بخاری و مسلم است (در نتیجه در حد اعلای صحت است). و نیز در جامع الأحادیث جلال الدین السیوطی: قاله لعلي (الترمذی - حسن صحیح - والنسائی، وابن ماجه عن علی) أخرجه الترمذی (5/643، رقم 3736) وقال: حسن صحیح. والنسائی (8/115، رقم 5018)،
- 2- صحیح البخاری، ح 3783؛ مسند أحمد، ح 19083 و مصادر دیگر

ناصری ها علی (امیر المؤمنین علیه السلام) را قاتل عثمان یا حامی قتل او می دانند پس دشمنی با او برای آنان نوعی تدبیر است. (1)

سپس محمد بن عقیل علوی این عالم مستبصر شافعی این سخن ناصواب را پاسخ می دهد و می گوید: این اعتراف از فردی موثق و آگاه، دلیل آشکار بر روش معمول اهل سنت در توثیق راویان ناصبی و تضعیف راویان شیعی و نیز دلیل بر شیوع ناصبی گری در میان خواص و عوام مردم بوده به گونه ای که مردم عادت به شنیدن دشنام به برادر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کرده بودند بدون اینکه کسی اعتراض یا در دل انکار کند در حالی که دشنام به علی علیه السلام دشنام به خدای جل جلاله و دشنام به خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است!

پس با این اعتراف ابن حجر عسقلانی، تقلید از رجالیون اهل سنت در توثیق و تضعیف راویان صحیح نیست بلکه باید در هر فردی از این راویان بحث و تحقیق کنیم. اما اینکه ابن حجر بیشتر نواصب یا خوارج را دارای صراحت بیان و صادق و متدین معرفی نموده درست نیست زیرا ناصبی به اعتراف ابن حجر به فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم منافق است و خدای متعال شهادت به کذب آنان داده است. «والله یشهد انّ المنافقین لکاذبون» (2) بلکه قاضی ابن لهیعه مصری از بعض خوارج نقل می کند که او پس از توبه اعتراف کرد: آنان هرگاه نظر خاصی در کاری داشتند برای صحت آن حدیثی جعل میکردند. (3) خوارج، ابن ملجم را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را «اشقی الآخین» معرفی کرد، متقی و اهل بهشت می دانند و ذی الخویصره خبیثی

ص: 434

1- تهذیب التهذیب،

2- مناقفون (63): 1.

3- تهذیب التهذیب رقم 831، ج

که به حضرت جسارت و در جنگ با مولا علیه السلام در نهروان کشته شد_ موعود به بهشت دانستند . با این وصف چگونه خوارج صادقند(1)؟

و اما تشبیه بغض مولا علی علیه السلام به بغض انصار باطل است زیرا در روایت انصار تعلیق حکم نفاق بر وصف انصار ظاهر در علیت نصرت برای نفاق است یعنی نفاق مبعوض انصار معلق بر جهت نصرت اوست پس بغض به اغراض دنیوی باعث نفاق نیست. در حالی که حبّ و بغض در حدیث مولا علی علیه السلام به ذات تعلق گرفته و مطلق است در نتیجه هر نوع بغض مولا علی علیه السلام علامت نفاق است. با این حال رجالیون اهل سنت از جمله ابن حجر یکی از اسباب طعن و ضعف راوی را تشیع می دانند وی در مقدمه فتح الباری فی شرح صحیح البخاری می گوید : تشیع، داشتن محبت علی و مقدم دانستن وی بر سایر صحابه (غیر از خلیفه اول و دوم) است ولی اگر کسی علی را بر ابوبکر و عمر مقدم بداند غالی در تشیع بوده و اورافضی است. و اگر علاوه بر آن، خلیفه را سب یا به او اظهار بغض کند رافضی غالی شمرده می شود... (2).

ابن حجر در این عبارت سه نوع تشیع را معرفی کرده است :

1_ شیعه در معنای ساده کسی است که افزون بر محبت امام علی علیه السلام به تقدم آن امام بر اصحاب به جز شیخین (ابوبکر و عمر) باور داشته باشد. بنا بر این بسیاری از صحابه و ائمه اهل سنت شیعه خواهند بود. از جمله ائمه اهل سنت مثل احمد بن حنبل و ابوحنیفه و شافعی و مؤلفان سنن مانند نسائی و حاکم نیشابوری شیعه خواهند بود این نوع از تشیع به نظر ایشان خدشه ای به وثاقت راویان وارد نمی سازد.

ص: 435

1- العتب الجمیل علی أهل الجرح و التعديل، ص 30.

2- هدی الساری، مقدمه فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ص 456.

2_ شیعه غالی یا رافضی به کسی گفته می شود که به تقدم امام علی علیه السلام بر همه اصحاب حتی شیخین، باور داشته باشد. بنا بر این بسیاری صحابه مانند مقداد و سلمان فارسی و ابوذر و جابر بن عبدالله و عثمان بن حنیف و عامر بن طفیل و ابن عباس و عباس بن عبد المطلب و خزیمه بن ثابت و قیس بن سعد و ابو الهیثم بن تیهان، شیعه غالی و رافضی و ضعیف هستند. و این خلاف موازین اهل سنت مبنی بر وثاقت همه صحابه است(1).

3_ رافضی شدیداً غالی کسی است که علاوه بر تشیع غالی، خلفا و برخی دیگر از اصحاب را سب کند و هم آشکارا به دشمنی با آنان پردازد و این بر ضعف او می افزاید.

معیار دو گانه نوثیق

علمای رجال اهل سنت در کتاب های خویش بارها روافض را خبیث و ملعون معرفی می کنند. مثلاً مزی در تهذیب الکمال در مورد تلید بن سلیمان می گوید :

او رافضی خبیث است. و به ابوبکر و عمر دشنام می داد. (2)

همچنین ذهبی گفته

است: هر کسی شیخین را مذمت کند و بغض آن ها را داشته باشد. رافضی خبیث است. (3)

از این علمای رجال می پرسیم: چرا کسی که صحابه دیگر به ویژه خلفای سه گانه را سب و لعن کند، خبیث و ملعون می شود ولی اگر همین کار را در حق امام

ص: 436

1- برای شناخت این صحابه بزرگوار بنگرید به: الاصابة فی تمییز الصحابه ابن حجر و الاستیعاب ابن عبد البر.

2- تهذیب الکمال، 4/322.

3- سیر اعلام النبلاء، 7/370.

امیر المؤمنین علی علیه السلام کند اشکالی ندارد بلکه او را ثقه و گاهی این کار را دلیل بر تدین و صلابت ایمان او می دانید؟ اینک برخی از این قضاوت های متناقض را بیان می کنیم :

1_ ابن حجر عسقلانی از علمای رجال اهل سنت نقل می کند که در وثاقت امام صادق علیه السلام تشکیک یا او را تضعیف نمودند و لذا بخاری از آن بزرگوار روایت ندارد بلکه مجالد ضعیف را بهتر از او دانسته اند!

ابن حجر آورده است که علمای رجال اهل سنت در وثاقت حسن بن زید بن امام حسن علیه السلام و دو فرزند عالم محمد حنفیه (حسن و عبدالله) به جرم مخالفت آنان با اهل فتنه (ناکثین و قاسطین و مارقین) تشکیک نمودند . (1)

2_ اصبع بن نباته و ثعلبه بن یزید الحمائی (دوریس شرطه امیر المؤمنین) عطیه عوفی و حارث اعور را به جرم تشیع، و نقل فضائل اهل بیت تضعیف کرده اند! (2)

3_ عمر بن سعد وقاص

کسی نیست که خباثت ها و کشتارهای عمر سعد را نشنیده باشد . وی قاتل سید الشهداء امام حسین علیه السلام است با این حال عجللی و ابن حجر عسقلانی می گویند : عمر بن سعد فرد موثق و قابل اعتمادی است (3).

و نیز عمران بن حطان خارجی را توثیق نموده اند و بخاری در صحیحش دو

ص: 437

1- تهذیب التهذیب، ذیل اسماء یادشده.

2- همان جا، و العتب الجمیل علی اهل الجرح والتعدیل، 31 و 34 و 40.

3- معرفة الثقات، 2/166؛ تهذیب التهذیب، 7/396

روایت از او دارد(1).

این شخص همان است که در مدح ابن ملجم قاتل امیر المؤمنین علیه السلام و ضربت شمشیر او شعر ذیل را سروده است :

يَا ضَرْبَةً مِنْ تَقِيٍّ مَا أَرَادَ بِهَا *** إِلَّا لِيُبْلَغَ مِنْ ذِي الْعَرْشِ رِضْوَانَا

أَنْتِ لِأَذْكُرَهُ حِينًا وَأَحْسَبُهُ *** أَوْفَى الْبَرِيَةِ عِنْدَ اللَّهِ مِيزَانَا

أَكْرِمَ بَقَوْمٍ بَطُونُ الطَّيْرِ قَبْرُهُمْ *** لَمْ يَخْلُطُوا دِينَهُمْ ظُلْمًا وَعُدْوَانَا

یعنی: «عجب ضربه ای زد این پرهیزکار (ابن ملجم) که از ضربت خویش جز رضای خداوند صاحب عرش مقصود دیگری نداشت. من او را به یاد آوردم و چنین معتقدم که کار وی در ترازوی حساب خداوند از همه کارها برتر و پیمانه او نزد خداوند از همه پرتتر است. چقدر گرامی هستند کسانی که قبرشان شکم پرندگان است (ابن ملجم که جنازه اش را پس از قتل پرندگان خوردند) آنان دین خود را به ظلم و ستم نیالودند!» (2)

4_ اسحاق بن سويد بن هبيرة از راویانی است که به ناصبی گری مشهور است ولی هم در صحیح مسلم و هم در صحیح بخاری روایت دارد و این نقل توثیق عملی اوست زیرا صحیحین مدعی عدم روایت از ضعیف هستند، با اینکه ابن حجر عسقلانی می گوید: ابوالعرب ثقلی اسحاق بن سويد را در شمار راویان ضعیف آورده و گفته است او با حضرت علی علیه السلام بسیار دشمنی داشت و می گفت علی را

ص: 438

1- همان، ذیل اسماء یادشده.

2- الاستیعاب، 1 / 348؛ تاریخ اسلام ذهبی، 3/654 و 6/156؛ سیر اعلام النبلا، 4/215 و الوافی بالوفیات، 18/174.

دوست ندارم و عجلی گفته است او با حضرت علی دشمنی داشت ولی او موثق و قابل اطمینان است و نیز ابن حبان او را موثق دانسته است. (1) روایت او در صحیح مسلم جلد 3، صفحه 128، شماره 2584، کتاب الصیام و در صحیح بخاری، جلد 2، صفحه 230، کتاب الصوم هر دو در باب «شهرای عید لایتنقان» آمده است.

5_ زیاد بن ابیه که بر اثر مجهول بودن پدرش او را فرزند پدرش و گاهی به او زیاد بن سمیه می گفتند و می دانیم که سمیه زنی زناکار و همسر عبید الثقفی بود تا اینکه معاویه پس از رسیدن به خلافت با شاهد گرفتن بر زنا ی پدرش ابو سفیان با مادر زیاد (سمیه) او را با افتخار برادر خود نامید و او را امارت کوفه و بصره داد تا مخالفان معاویه را نابود کند ازین رو به تعقیب و کشتار دوستان مولا علی علیه السلام پرداخت. او مردم را در مسجد کوفه گرد می آورد و از آن ها می خواست که به امام علی علیه السلام دشنام دهند. آورده اند که در یک روز دست و پای هشتاد نفر را در این مسجد قطع نمود. (2)

با وجود این، ابن حجر به نقل از أحمد العجلی گفته است: زیاد بن ابیه متهم به دروغگویی نیست. بلکه بعضی او را از زهاد هشت گانه شمرده اند! (3)

7_ اسماعیل بن اوسط بجلی (متوفی 117) وی از یاران حجاج بن یوسف سفاک بود و امارت کوفه را در دست داشت. اسماعیل بجلی از عاملان قتل سعید

ص: 439

1- تهذیب التهذیب، 1/206، ش 438.

2- سیر اعلام النبلا، 3 / 494؛ شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، 4/72؛ تاریخ طبری، 6/132؛ کامل ابن اثیر، 3/183؛ تاریخ یعقوبی، 2/235.

3- الإصابة فی معرفة الصحابة، 1/403؛ تاریخ دمشق، 19/162.

بن جبیر است ، با این حال ابن معین وابن حبان وی را توثیق کرده اند .(1)

8_ لمازه بن زبار الأزدی ذهبی می گوید : لمازه بن زبار کسی است که (مولا) علی علیه السلام را سب و یزید را مدح می کرد(2).

زبیر بن خریتم می گوید

از لمازه بن زبار پرسیدم چرا علی را سب می کنی؟ پاسخ داد: چرا به مردی دشنام ندهم که یک روز (جنگ جمل) هنگام طلوع خورشید 2500 نفر از ما را کشت. در عین حال محمد بن سعد و ابن حبان بلکه ابن حجر او را توثیق می کنند .(3)

9_ حریر بن عثمان : ابن حبان گفته است: حریر بن عثمان هر روز صبحگاه هفتاد بار و هر شامگاه هفتاد بار علی علیه السلام را لعن می کرد.(4) و نیز حریر بن عثمان می گفت: این روایتی که مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می نمایند که فرمود: ای علی تو برای من به منزله هارون نسبت به موسی هستی_ حقیقت دارد. اما کسی که این روایت را گوش داده اشتباه کرده است. پرسیدم اشتباه او چه بود؟ حریر گفت اصل روایت چنین بود : تو برای من به منزله قارون نسبت به موسی هستی !

10_ عکرمه بربری غلام ابن عباس : او از خوارج و نواصب و اهل بدعت بود(5) سعید بن جبیر و ابن سیرین او را دروغگو نامیدند، ابن ذویب او را غیر ثقه معرفی می کند و مالک_ امام اهل سنت_ نقل روایت از او را حرام می داند و مسلم بن

ص: 440

1- لسان المیزان، 1/441؛ تهذیب التهذیب، 3 / 88.

2- میزان الاعتدال، 5/507_508؛ تهذیب التهذیب، 4/581.

3- همان.

4- تهذیب التهذیب، 1/527.

5- همان، 425؛ میزان الاعتدال، 3/96؛ سیر اعلام النبلا، ج 5/20.

حجاج صاحب صحیح از روایات او اعراض نمود و ابن مسیب به غلام خود گفت: بر من دروغ نبند چنان که عکرمه بر ابن عباس دروغ بست. و علی بن عباس او را در کنار دستشویی می بست برای آنکه نسبت دروغ به پدرش (عبدالله بن عباس) ندهد(1).

همچنین از عثمان بن مره روایت شده که وقتی به یکی از نزدیکانش به نام قاسم گفت: عکرمه از ابن عباس این گونه نقل کرده است. قاسم گفت ای برادر زاده! عکرمه چنین حدیث روایت کرده است. عثمان گفت من خواستم آن را بنویسم. قاسم بهانه ای آورد و نگذاشت(2)!

با این حال بخاری 180 حدیث از او روایت کرده است با اینکه بخاری شرط کرده در صحیح جز از موثق روایت نکند چگونه از چنین فردی فراوان حدیث روایت کرده است؟ و ابن حجر عسقلانی نیز وی را توثیق نموده است. (3)

علامه امینی در جلد پنجم الغدیر می گوید: در کتب اهل سنت در کتاب های خود، نام عده ای از راویانشان را برده اند که _ به اعتراف عالمان جرح و تعدیل اهل سنت _ کذاب بوده اند. روایات و احادیثی که این عده ساخته اند در تمامی کتب اهل سنت پراکنده است. تنها 35 نفر از اینها، تعداد 98684 حدیث ساخته اند و این افراد کسانی هستند که اهل سنت به کذب آنان معترفند.

و نیز می افزاید: کذاب هایی هستند که در کتاب های اهل سنت به عنوان افراد

ص: 441

1- هدی الساری، مقدمه فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ص 425؛ میزان الاعتدال، 3/ 94؛ تهذیب التهذیب، 7/237.

2- همان، 239

3- تهذیب التهذیب، 7/240.

ثقه و قابل اعتماد معرفی شده اند که بعضی از آنان ناصبی بوده در جنایت و تبهکاری ضرب المثل تاریخ هستند . سپس 16 نفر از این کذاب های موثق آنان را نام برده است(1).

تحریف و کتمان در حدیث ثقلین

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حدیث ثقلین را بارها بیان فرمود. بار دوم آن در عرفه بود که ترمذی و احمد و ... به سند های صحیح از صحابه به صورت مطلق یا به عنوان بخشی از خطبه حجة الوداع یا غدیر نقل کرده اند. ولی بعضی از اهل سنت آن را نیاورده ، یا آن را تحریف کردند ، یا در نسخه اولیه بود و در نسخه های کنونی نیست! (2) شرح این تحریف و کتمان چنین است:

1_ در مهم ترین کتاب اهل سنت صحیح بخاری اصلاً خطبه عرفه نیامده است و آنچه در کتاب الفتن (4 / 681، ح 1905) آمده مربوط به خطبه حضرت در عید قربان در منی است که حدیث ثقلین در آن نیامده و حتی توصیه به کتاب هم ننموده است.

بلکه بخاری در کتاب تاریخ الصغیر خود می گوید احمد (بن حنبل) در باره حدیث عبد الملک از عطیه از ابو سعید از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «ترکت فیکم الثقلین» گفته است : این احادیث از کوفیان بوده و منکر و ناشناخته است.(3)

ص: 442

1- الغدیر ، 5/ 288.

2- کتاب الله و أهل البيت فی حدیث الثقلین ، یک جلد در مصادر أهل سنت و دو جلد از مصادر شیعه ، تألیف لجنة التحقیق مدرسة الامام الباقر علیه السلام قم، ایران.

3- تاریخ الصغیر ، 1 / 267.

ولی جا دارد از بخاری پرسیم آیا واقعاً این سند مجهول است؟ آیا حدیث ثقلین منحصر به این سند بوده و کسی غیر از احمد و کوفیان این حدیث را نقل نکرده است؟ همین سخن برای سنجش امانت و انصاف بخاری کافی است!

2_ دومین کتاب اهل سنت صحیح مسلم حدیث ثقلین را از زید بن ارقم نقل کرده با اینکه تصریح می کند حضرت آن را در غدیر بیان فرمود، ولی ادامه حدیث غدیر را که به معرفی امام اختصاص دارد نیاورده و امانت الهی را نرسانید.

می پرسیم چرا مسلم از میان روایات معتبر حدیث ثقلین، روایت ناقص یزید بن حیان از زید بن ارقم را برگزیده در حالی که خود زید می گوید: من پیر شده ام و جزئیات قضیه را فراموش کرده ام مرا به زحمت نیندازید. با اینکه شش نفر دیگر از جمله ابوالطفیل عمر بن واثله این حدیث را کامل تر با سند صحیح از زید بن ارقم روایت نموده بودند؟! «شرح آن در بخش اول روایت طبرانی گذشت».

تعریف حدیث دوازده خلیفه

یکی از موارد بیان حدیث ثقلین که مسلم هم آورده خطبه عرفات حجة الوداع بود چنان که در نقل ترمذی و احمد و... گذشت ولی بنا بر روایت منتخب مسلم حضرت آنجا تنها کتاب را به عنوان ترکه واجب الاعتصام خود معرفی می نماید و ثقل دیگر، یعنی عترت را نیاورده است. ولی مهم تر جمله دوازده خلیفه در ذیل خطبه است که این قسمت را مسلم اصلاً نقل نکرده با اینکه احمد چنین آورده است:

1_ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ حَدَّثَنِي أَبُو الرَّبِيعِ الرَّهْرَانِيُّ سَلِيمَانُ بْنُ دَاوُدَ وَعَبِيدُ اللَّهِ بْنُ عَمَرَ الْقَوَارِيرِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرِ الْمُقَدَّمِيُّ قَالُوا حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ حَدَّثَنَا مُجَالِدُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

بِعَرَفَاتٍ وَقَالَ الْمُقَدَّمِيُّ فِي حَدِيثِهِ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَخْطُبُ بِيَمِينِي وَهَذَا لَفْظُ حَدِيثِ أَبِي الرَّبِيعِ _ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ لَنْ يَزَالَ هَذَا الْأَمْرُ عَزِيزاً ظَاهِراً حَتَّى يَمْلِكَ اثْنَا عَشَرَ كُلُّهُمْ، ثُمَّ لَعَطَ الْقَوْمَ وَتَكَلَّمُوا فَلَمْ أَفْهَمْ قَوْلَهُ بَعْدَ «كُلُّهُمْ». فَقُلْتُ لِأَبِي يَا أَبَتَاهُ مَا بَعَدَ كُلُّهُمْ قَالَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ (1).

«پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای ما در عرفات خطبه خواند ولی مُقَدَّمی گفت من شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در منی خطبه می خواند و این لفظ حدیثِ اَبی الرَّبِیع است. حضرت فرمود: این دین همواره عزیز و بر دشمنان پیروز خواهد بود تا آنکه دوازده نفر به سلطنت برسند که همگی»

جابر بن سمره می گوید در این حال مردم سر و صدا کردند که من سخن حضرت را بعد از (کُلُّهُمْ) نفهمیدم . از پدرم پرسیدم که حضرت چه فرمود؟ پدرم گفت: حضرت فرمود: همگی از قریش هستند.»

2 _ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ حَدَّثَنِي أَبِي حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ أَسَامَةَ حَدَّثَنَا مُجَالِدٌ عَنْ عَامِرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ السَّوَائِيِّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ _ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ « إِنَّ هَذَا الدِّينَ لَنْ يَزَالَ ظَاهِراً عَلَيَّ مَنْ نَاوَأَهُ لَا يَضُرُّهُ مُخَالِفٌ وَلَا مُفَارِقٌ حَتَّى يَمُضِيَ مِنْ أُمَّتِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً ». قَالَ ثُمَّ تَكَلَّمَ بِشَيْءٍ لَمْ أَفْهَمْهُ فَقُلْتُ لِأَبِي مَا قَالَ؟ قَالَ: « كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ » (2).

«جابر بن سمره السَّوَائِي می گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حجة الوداع شنیدم که فرمود: این دین همواره بر دشمنان پیروز خواهد بود و مخالفان و جداشدگان به آن ضرری

ص: 444

1- مسند احمد، ح 20974، مذيلة بأحكام شعيب الأرئوط عليها و نظير آن در: ح 20944

2- مسند احمد، ح 5، ش 20850 قال الأرئوط: حديث صحيح وهذا إسناد ضعيف لضعف مجالد.

نمی زنند تا آنکه دوازده نفر از امت من خلیفه شوند.

جابر می گوید سپس حضرت سخنی فرمود که من آن را نفهمیدم، از پدرم پرسیدم که حضرت چه فرمود؟ پدرم گفت: حضرت فرمود: همگی از قریش هستند.»

شعیب الأرنؤوط در باره سند هر دو می گوید این حدیث صحیح است هر چند این طریق به خاطر وجود مجالد ضعیف است.

این حدیث از نظر زمان خطبه مبهم است که چه موقعی از حجة الوداع بود ولی احمد در حدیث شماره 21452 آن را به نقل شعبی از جابر بن سمره بخشی از خطبه عرفات حجة الوداع می داند ولی همو در حدیث شماره 21522 که از مقدمی نقل می کند آن را به خطبه منی نسبت می دهد.

به نظر می رسد که حضرت هر دو جا (عرفات و منی) حدیث ثقلین و دوازده خلیفه را فرمودند و این مطلب بخشی از همه خطبه های مکرر حجة الوداع بوده ولی توطئه گران که بار سیاسی و اعتقادی آن را می فهمیدند با سر و صدا نگذاشتند صدای حضرت به مردم برسد ولی جابر بن سمره از پدرش پرسید و او بخشی از آن را خبر داد که ایشان از قریشند. و دایره خلافت را محصور در قریش ساخت. آیا همه سخن حضرت همین بود؟ آیا نیفزود که آنان از عترت من هستند؟ چرا عده ای با سر و صدا مانع شنیدن سخن حضرت شدند؟

ولی همین مقدار از خطبه حجة الوداع را هم که احمد آورده و محقق رجال شناس مسند، شعیب الأرنؤوط آن را صحیح دانسته است، بخاری و مسلم نخواستند روایات آن را نقل کنند.

3_ محدثان دیگر یعنی ابو داود و نسائی و ابن ماجه و ابن حبان و عبد بن حمید

ص: 445

و طحاوی و بیهقی و ابن حبان و ابن خزیمه روایت خطبة حجة الوداع در روز عرفه را ناقص تر از مسلم آورده اند و از جابر بن عبدالله از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند که حضرت در خطبة حجة الوداع در روز عرفه پس از توصیه مردم به مدارا و مهرورزی به همسرانشان ، تنها توصیه به کتاب می فرماید: و اینی قد ترکت فیکم لن تضلوا بعده إن اعتصمتم به، کتاب الله. (1)

ولی آنان بر خلاف ترمذی و احمد و ... توصیه ای به تمسک به عترت ندارند بلکه برخلاف مسلم هیچ نامی از عترت نمی برند .

4_ سخاوی در استجلاب ارتقاء الغرف / ص 24 می گوید : اسحاق بن راهویه در مسندش از کثیر بن عبدالله از محمد بن عمر بن علی از پدر و او از جدش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند: «فَدُّ تَرَكَتُ فِیْكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ سَبَبٌ بِيَدِ اللَّهِ وَسَبَبٌ بَأَيْدِيكُمْ وَأَهْلَ بَيْتِي»، ولی در مسند اسحاق بن راهویه چاپ مدینه، مکتبة الایمان، سال 1412، تحقیق عبد الغفور بلوشی اثری از این حدیث نیست .

5_ سبط بن جوزی پس از نقل حدیث ثقلین از فضائل احمد، بر خود اشکال می کند که جد تو (عبد الرحمان) این حدیث را ضعیف شمرده است؟!

سبط پاسخ می دهد: در سند حدیثی که ما از فضائل احمد نقل کردیم، نام هیچ يك از کسانی که جدم آنان را تضعیف کرده وجود ندارد، افزون بر آنکه این حدیث را ابوداود در سنن و ترمذی و عامه محدثان دیگر مثل رزین در الجمع بین الصحیحین هم

ص: 446

1- صحیح مسلم، 39/4؛ سنن ابن ماجه، 9/329؛ سنن ابو داود، 2/122؛ شعب الایمان، 2/37؛ السنن الکبری، بیهقی، 5/6؛ السنن الکبری، نسائی، 2/422؛ صحیح ابن حبان، 6/413؛ مسند عبد بن حمید از ابن عمر، 2/477؛ صحیح ابن خزیمه، 15/175؛ مشکل الآثار، 1/33؛ مصنف ابن ابی شیبه، 3/336.

همچنین گنجی شافعی مانند سبط روایت این حدیث را به ابی داود و ابن ماجه نسبت داده است. (2)

و نیز یحیی بن حسن بن بطریق حلی (م 600 ق) در کتاب العمده به نقل از الجمع بین الصحیحین

رزین و حمیدی (م 488 ق) آن را از صحیح ابی داود نقل می کند. (3)

در حالی که نسخه های کنونی سنن ابی داود و سنن ابن ماجه این حدیث را ندارد! آیا سبط بن جوزی و گنجی و ابن بطریق اشتباه کرده اند یا تحریف گران آن را از نسخه های اصلی حذف کرده اند؟

6_ محمد بن جریر طبری (م 310 ق) نویسنده ای پر نقل است که در تفسیر جامع البیان و تاریخ الامم والملوک خود کوچک ترین حوادث عصر رسالت نقل کرده است. چگونه است که در هیچ یک از تفسیر و تاریخ فعلی او هیچ اشاره ای به حدیث ثقلین و غدیر نکرده است؟ با اینکه ابن حجر عسقلانی در باره اش گفته است وی متشیع بود زیرا سند حدیث مدینه العلم را تصحیح کرده است. (4)

افزون بر آنکه ابن کثیر می گوید: محمد بن جریر طبری مؤلف تفسیر و تاریخ دو جلد قطور کتابی در باره حدیث غدیر که بخشی از حدیث ثقلین است به نام

ص: 447

1- تذکرة الخواص، 2/ 375.

2- کفایه الطالب، ص 50.

3- عمدة عیون الصحاح، ص 118.

4- لسان المیزان، ذیل نام محمد بن جریر.

کتاب الولایه نوشته است و همه طرق صحیح و ضعیف و الفاظ آن را آورده است. (1)

و مرحوم نجاشی و شیخ طوسی در رجال خود و یاقوت حموی (م 626ق) و ابن شهر آشوب نیز کتاب الولایه را دیده و خبر دادند که طبری آن را به عنوان رد بر حرقوصیه (برای رد جماعتی از حنابله که منکر خبر غدیر بودند) نوشت (2).

وقاضی ابو حنیفه نعمان مصری (م 363ق). در کتاب شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار بسیار از آن نقل کرده ولی متأسفانه اسناد آن را غالباً حذف نموده است.

ولی اکنون هیچ اثری از کتاب الولایه طبری نیست. چه عواملی باعث نابودی آن کتاب و عدم وجود حدیث ثقلین در تفسیر و تاریخ طبری کنونی شده است؟ و این بر اختناق فکری و تعصب کور حکام نسبت به اهل بیت در زمان تدوین این کتاب ها یا تحریف آن پس از تدوین دلالت می کند! پس عدم وجود حدیث ثقلین در تفسیر و تاریخ طبری کنونی یا به خاطر ترس مؤلف از عامه بوده است یا بر اثر تحریف ناسخین بعدی می باشد.

7_ یکی از مؤلفان مشیخ اهل سنت، عبد الرزاق بن همام الصنعانی (126_ 211 ق) معاصر چهار امام از امام صادق علیه السلام تا امام جواد علیه السلام است و نجاشی وی را

ص: 448

1- البداية والنهاية، ج 5/ 208 .

2- قال أبو العباس النجاشی فی فهرسه برقم 879: " محمد بن جریر أبو جعفر الطبری، عامی، له کتاب الردّ علی الحرقوصیة، ذکر طرق خبر یوم الغدیر. أخبرنا القاضی أبو إسحاق إبراهيم بن مخلد، حدّثنا أبي، قال: حدّثنا محمد بن جریر بکتابه الردّ علی الحرقوصیة ". و شیخ الطائفة أبا جعفر الطوسی ذکره فی رجاله : فی رقم 654: " محمد بن جریر الطبری، یکنی أبا جعفر، صاحب التاریخ، عامی، له کتاب غدیر حُمّ وشرح أمره، تصنیفه. أخبرنا به أحمد بن عبدون، عن أبي بكر الدورى، عن ابن كامل، عنه ".

آشکار کننده محبت آل رسول و بیزار از دشمنان آنان و معتقد به امامت ایشان معرفی نموده است(1) به این سبب از سوی بعضی از نواصب تضعیف شده است .

دکتر مصطفی مسلم در مقدمه تفسیر القرآن عبد الرزاق الصنعانی می نویسد : دو علت برای نسبت تشیع به او وجود دارد:

الف : اقوالی که نسبت به بعضی صحابه دارد و چنین تمایلی از او بر داشت می شود.

ب : احادیثی که در فضائل اهل بیت و معایب دشمنان آنان نقل کرده است و از آن برداشت تشیع می شود، مانند آنچه ابن حجر در تهذیب التهذیب از جعفر الطیالسی و او از ابن معین آورده که می گوید : از عبد الرزاق صنعانی کلامی شنیدم که بر مذهب او دلالت می کرد گفتم اساتید شما یعنی معمر و مالک و ابن جریج و الثوری و اوزاعی ، همگی سنی و موثق بودند پس این مذهب (تشیع) را از چه کسی گرفتی ؟ پاسخ داد : شخصی به نام جعفر بن سلیمان الضبعی بر ما وارد شد، از آنجا که او را فاضل و متدین یافتیم، این مذهب را از او گرفتم(2).

و عبد الله بن موسی حدیث عبد الرزاق را به خاطر تشیع وی رد می کرد. وقتی احمد این سخن را شنید گفت: و الله عبد الرزاق صد بار از او (عبد الله بن موسی)

ص: 449

1- رجال نجاشی رقم 1032.

2- جعفر بن سلیمان الضبعی استاد ائمه الحدیث عبد الرزاق و الثوری و ابن المبارک و عبد الرحمن بن مهدی ، و معروف به تشیع بود ولی داعی به آن مذهب نبود. قال البزار : لم نسمع أحدا یطعن علیه فی الحدیث و لا فی خطأ فیه ، إنما ذکرته عنه شیعیته ، و أما حدیثه فمستقیم . التهذیب، 98/2 و أخرج له البخاری فی الأدب المفرد ، و مسلم فی صحیحه ، و أصحاب السنن الأربعة .

بہتر بود، من چند برابر آنچه از عبد اللہ (بن موسی) شنیدم از عبد الرزاق حدیث شنیدم

ابن عدی می گوید: عبد الرزاق احادیثی در فضائل (اهل بیت) نقل کرده که اصحاب ما از او پیروی نکردند و روایاتی در مذمت صحابہ دیگر آورده است از این رو مورد ملامت واقع شده است. او شخصی است که انواع فراوانی حدیث دارد و افراد موثق و بزرگان خدمت او رسیدند و احادیث او را نقل کردند. ولی همگی او را به تشیع نسبت دادند و احادیثی در فضائل اهل بیت نقل کرده که امیدوارم از نظر او صادق باشد.

ابو داود می گوید عبد الرزاق به معاویہ کنایہ می زد. عقیلی از احمد بن زکیر الحضرمی، از محمد بن اسحاق بن یزید البصری، از مخلد الشعیری نقل کرده می گوید: نزد عبد الرزاق نشسته بودم، نام معاویہ برده شد، او گفت: «لا تقذر مجلسنا بذكر ولد أبي سفيان». مجلس ما را با نام پسر ابوسفیان آلوده نسا! (1)

با این حال هیچ اشاره ای در کتاب های صنعانی المصنف و تفسیر الصنعانی به حدیث ثقلین و غدیر نشده است؟! این فقدان، از حکومتِ اختناق و ترس در زمان مؤلف حکایت می کند، یا آنکه پس از او حدیث ثقلین از کتاب او حذف شده است.

8_ لزوم خلف در حجیت روایات

مشکلی که در ارزیابی روایات فضائل اهل بیت _ به ویژه حدیث ثقلین _ به چشم می خورد تضعیف راویان آن به جرم تشیع است گویا یکی از معیارهای

ص: 450

تضعیف راوی نقل فضائل اهل بیت است! ولی می بینیم همان راویان که در یک جا به اتهام رفض تضعیف شدند، جای دیگر توثیق شده اند! مثلاً عطیه بن سعد عوفی را در سند حدیث ثقلین تضعیف کرده اند ولی بخاری در کتاب الادب المفرد حدیث «من لا یرحم لا یرحم» را از همین عطیه نقل کرده و البانی - کارشناس سلفی کتاب - سند آن را تصحیح نموده است. (1)

و آنجا که یک راوی را تضعیف نموده اند هیچ وجه ضعفی جز تشیع نداشته است و هیچ دلیلی هم بر تشیع او جز نقل همین روایات نیست.

می گوئیم اگر نقل این گونه روایات دلیل بر ضعف راوی باشد پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم راهی برای معرفی جانشین خود ندارد، بلکه از حجیت روایت عدم حجیت آن و خلف لازم می آید، و این برهان خلف دلیل بر عدم صحت ملزوم آن است چون معرفی خلیفه متوقف بر نقل معتبر این روایات است و اعتبار نقل متوقف بر وثاقت راوی آن است در حالی که وثاقت راوی متوقف بر عدم نقل روایات فضائل است زیرا نقل آن حدیث دلیل بر بدعت و فسق راوی و عدم حجیت آن حدیث است.

8- حاکم در مستدرک با سندی که اسماعیل بن ابی اویس کذاب و پدرش در آن نام برده شده است، از ابن عباس چنین نقل کرده که حضرت در حجة الوداع پس از ایراد خطبه ای که در باره حرمت جان و مال مسلمانان، خواند فرمود: قد ترکت فیکم ما ان اعتصمتم به فلن تضلوا ابدأ کتاب الله وسنه نبیه صلی الله علیه و آله و سلم، ترکه پیامبر را در این روایت کتاب و سنت معرفی می کند.

ص: 451

حاکم بدون تصحیح سند این حدیث با تعجب می گوید: اینکه ترکه پیامبر کتاب باشد، مورد اتفاق بخاری و مسلم است ولی این حدیث از نظر آنکه سنت به آن اضافه شد، حدیث نادری است!

با توجه به نقل صحیح ترمذی و طبرانی و احمد و بغوی و حاکم از جابر بن عبدالله که پیامبر در خطبه روز عرفه، ترکه خود را دو چیز «قرآن و عترتش» معرفی نمود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز در روز عرفه حجة الوداع تنها یک خطبه خواند و همگی از یک خطبه حکایت می کنند، روشن می شود که همه آقایانی که ترکه را در روایت خود منحصر به کتاب کرده اند یا سنت را به جای عترت گذاشته اند، خطبه را به دلیل مخالفت آن با مذهب خلفا تحریف نموده اند. بلکه کلمه ثقلین که در بسیاری نقل ها وجود دارد در نقل این محرفان حذف شده است تا طنین این حدیث و عنوان آن از دل ها برود و مردم منتظر بیان ثقل دوم نشوند.

9- مهم ترین موقع بیان حدیث ثقلین غدیر خم است که بسیاری از مشایخ مانند احمد و طبرانی و ابو عاصم و حاکم نیشابوری اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که در ضمن خطبه ای با لفظ ثقلین، قرآن و عترت را به عنوان خلیفه خود معرفی و امر به تمسک به آن دو می نماید و عدم گمراهی را بر تمسک به هر دو متوقف نمودند و بر عدم جدایی آن دو تأکید کردند و در پایان، امیر المؤمنین علی علیه السلام را به ولایت و امامت معرفی نمودند.

ولی بخاری اصلاً آن را نقل نکرد در حالی که حاکم نیشابوری پس از نقل آن تصریح می کند این روایت شرایط صحت را نزد بخاری و مسلم داشت ولی آنان نقل نکرده اند. (1)

ص: 452

1- المستدرک علی الصحیحین، 3 / 109: روایت ابو الطفیل از زید بن ارقم.

ولی مسلم روایت ناقص آن را بدون امر به تمسک و بدون تأکید بر عدم افتراق آنان نقل کرده است و هیچ اشاره ای به مسئله معرفی مولا علی علیه السلام به امامت در اجتماع غدیر نمی کند.

9_ ابن حبان پس از نقل اصل خطبه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم به توصیه آن حضرت بر تمسک به کتاب بسنده نموده است و اشاره ای به عترت ندارد.

10_ ابن ماجه در سنن، تنها حدیث غدیر را آورده است و هیچ اشاره ای به خطبه حضرت و حدیث ثقلین نمی کند! آیا این کار تحریف نیست؟ این کاشف از دلالت واضح این حدیث بر امامت است وگرنه این همه لاپوشانی برای چیست؟

11_ آخرین بار که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حدیث ثقلین را بیان فرمود در بیماری وفات بود که به نقل ابن حجر هیتمی و سمهودی یک بار در مسجد از جابر بن عبدالله الله (1) و بار دیگر در حجره هنگام احتضار از ام سلمه و حضرت فاطمه زهرا علیه السلام نقل کرده اند (2).

ولی هیچ یک از صحاح سته آن را نیاورده و بسیاری از مشایخ نیز در این باره سکوت نموده اند. در حالی که کوچک ترین گفتار و رفتار حضرت، نقل شده است!

آیا ملاحظات جانبدارانه از خلفا نمی تواند علت این سکوت خبری باشد؟

تعارض به زیاده و نقیصه

حدیث غدیر خم مشتمل بر دو قسمت (حدیث ثقلین و معرفی مولا به امامت در

ص: 453

1- ینابیع الموده ص 114؛ جواهر العقدين، ص 234؛ الصواعق المحرقة، ص 234؛ اصول کافی، 2/414، ح 1.

2- جواهر العقدين، ص 240؛ الصواعق المحرقة، مآثر علی، ح 40.

غدیر) است ، بسیاری از روایات تنها یکی از دو قسمت را آورده است. ولی مشایخ معتبری مانند احمد و طبرانی و حاکم هر دو حدیث نقلین و غدیر را به صورت یک خطبه کامل نقل کرده اند. پس بین روایات غدیر تعارض است، در این تعارض چه کنیم؟

جواب: قواعد علم حدیث نقل کامل را ترجیح می دهد چنان که صنعانی در تعارض بین سکوت و نقل یا تعارض بین نقل زائد با نقل ناقص ، نقل را بر سکوت و نقل زائد را بر نقل ناقص ترجیح می دهد(1). پس ساکتین یا روایات ناقص حدیث غدیر نمی توانند معارض روایات کامل باشند .

ص: 454

1- توضیح الافکار بشرح تنقیح الانظار، 26 / 2.

حدیث ثقلین خبر متواتر است، زیرا علمای درایه آن را چنین تعریف کرده اند:

متواتر خبری است که با شنیدن آن علم به راستی آن حاصل می شود زیرا تعداد آنان به حدی است که توافق ایشان بر دروغ محال می نماید ، مانند خبر از وجود مکه یا جنگ بدر(1).

تواتر نیز بر دو قسم است: لفظی و معنوی. تواتر لفظی آن است که لفظ خبر متواتر باشد، و تواتر معنوی آن است که لفظ مختلف بوده ولی به دلالت تضمینی یا التزامی بر مطلب واحدی دلالت کند که از اخبار متعدد متولد شود. تواتر معنوی هم سه گونه است :

1_ بخشی از آن به لفظ واحد نقل شده مانند: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» و «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ».

2_ آن مطلب به دو لفظ مترادف نقل شود، مانند: «إِنَّ الْهَرَّ طَاهِرٌ وَالسَّنُورُ طَاهِرٌ، أَوِ الْهَرَّ نَظِيفٌ، وَ لَفْظُ «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَوْ الْأَمْرَيْنِ وَ مَخْلَفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ».

3_ هیچ لفظی در حدیث مشترک نباشد ولی همه روایات آن را بر معنای واحدی

ص: 455

به تضمنن یا التزام دلالت می کنند... (1).

با این توضیح هر سه قسم تواتر بر حدیث ثقلین صادق است. چون سی و هفت صحابی و ده ها تابعی آن را نقل کرده اند. و صدها نفر از علمای فریقیندر طول چهارده قرن در کتاب های معتبر خود آن را روایت کرده اند و ناقلان حدیث ثقلین را بر سه گونه آورده اند:

اول: بخشی از متن این حدیث مورد اتفاق همه نقل ها و متواتر است.

دوم: بخشی را بسیاری از ناقلان به نقل معتبر آوردند.

سوم: به اندکی از ناقلان منحصر است.

در نتیجه اختلاف در باره متنی دارای کم و زیاد است و این اختلاف مانع تواتر متن مورد اتفاق و اعتبار مقدار زائد _ دارای سند معتبر_ نیست.

نوع اول: مانند روایت احمد از ابو سعید خدری است که تواتر معنوی دارد:

عن أبي سعيد الخدري قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «اني قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا بعدي؛ الثقلين أحدهما أكبر من الآخر، كتاب الله جبل ممدود من السماء إلى الأرض، وعترتي أهل بيتي ألا وإنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض».

نوع دوم: روایت مفصل معتبر نزد عامه، روایت طبرانی از ابی الطفیل از زید بن ارقم (موجود در بخش اول) است که ما آن را در بخش سوم توضیح دادیم

نوع سوم: آنچه از زوایای پنهان این حدیث در احادیث معتبر شیعه آمده است

پس از این مقدمه می گوئیم: علامه میر حامد حسین هندی در عبقات الأنوار حدیث ثقلین را از سی و چهار صحابی نقل کرده و با آنچه ما جستجو کردیم، این حدیث از حدود سی و هفت نفر از صحابه به شرح زیر نقل شده است: (2)

ص: 456

1- دراسات فی علم الدراية، 1/ 25.

2- نفحات الأزهار فی خلاصه عبقات الأنوار، 2/227.

صحابه راوی حدیث ثقلین

1. امیر المؤمنین علی علیه السلام
2. امام حسن مجتبیٰ علیه السلام
3. ابوذر الغفاری
4. عبد الله بن عباس
5. ابو سعید خدری.
6. جابر بن عبد الله الانصاری
7. ابو الهیثم ابن التیهان
8. ابو رافع مولی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
9. حذیفه بن الیمان
10. حذیفه بن اسید الغفاری
11. خزیمه بن ثابت
12. زید بن ارقم.
13. ابو هریره الدوسی
14. عبد الله حنطب
15. جبیر بن مطعم
16. براء بن عازب
17. انس بن مالک.
18. طلحه بن عبد الله تمیمی
19. عبدالرحمن بن عوف
20. سعد بن أبی وقاص

21. عمرو بن عاص
22. سهل بن سعد الانصاري
23. عدى بن حاتم
24. عقبة بن عامر
25. ابو ايوب الانصاري
26. ابو شريح الخزاعي
27. ابو قدامه الانصاري
28. ابو ليلى الانصاري
29. ضميرة الاسلمى
30. عامر بن ليلى بن ضميره
31. حضرت فاطمه عليها السلام
32. ام سلمة همسر پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله وسلم
33. ام هانى بنت ابى طالب
34. عبدالله بن عمر
35. زيد بن اسلم ارجح المطالب
36. امام حسين بن على عليه السلام

لازم به یادآوری است که سه صحابی اخیر در عباقات الانوار نیامده بلکه نام آن ها در مصادر دیگر آمده است .

بنگريد به كتاب الولاية ابن عقده كه اصل آن مفقود شده ولي به تازگی متن آن به وسیله یکی محققان از مدارک مختلف جمع آوری شده است. (1)

راویان تابعی و پس از آنان تا قرن 14

همچنین استاد مرحوم عبد العزيز طباطبائی نام نوزده نفر تابعین قرن اول و 127 تن از راویان حدیث ثقلین را از قرن اول تا قرن چهاردهم را به تفصیل با ذکر مدارک و موارد و ترجمه آنان جمع آوری کرده است . و محقق ارجمند میلانی آن را در موسوعه ارزشمند نفحات الازهار آورده است. یادآوری می شود: تابعین کسانی هستند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را ندیده و درک نکردند ولی صحابه آن حضرت را درک نموده اند این نوزده نفر به شرح زیر هستند(2):

1_ ابوالطفیل عامر بن واثلة

2_ عطية بن سعيد العوفی

3_ حنش بن المعتمر

4_ الحارث الهمدانی

5_ حبيب بن أبي ثابت

ص: 459

1- الولاية، ابن عقده، جمع و تحقیق محمد حسین حرز الدین، نشر موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البيت علیه السلام قم و نیز الغدير، علامه امینی جلد اول.

2- نفحات الازهار، 908/2.

6_ علی بن ربیعة

7_ القاسم بن حسان

8_ حصین بن سبرة

9_ عمرو بن مسلم

10_ أبوالضحی مسلم بن صبیح

11_ یحیی بن جعدة

12_ اصبغ بن نباتة 13_ عبد الله بن أبی رافع

14_ المطلب بن عبد الله بن حنطب

15_ عبد الرحمان بن أبی سعید

16_ عمر بن علی بن أبی طالب

17_ فاطمة ابنة علی بن أبی طالب

18_ الحسن بن الحسن بن علی بن أبی طالب علیه السلام

19_ امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام

صحت حدیث ثقلین بر فرض عدم تواتر

اشاره

بر فرض آنکه تواتر حدیث ثقلین ثابت نشود، در صحت و اعتبار و مستفیض بودن آن شکی نیست، زیرا افزون بر آنچه ذیل هریک از احادیث در صحت اسناد حدیث ثقلین بیان کردیم، به اعتراف بعضی از عالمان بزرگ اهل سنت اشاره می کنیم که بر صحت و بعضی بر تواتر آن نظر دادند.

وی نوه دختری عبدالرحمان بن جوزی است. عبدالرحمان در کتاب العلل المتناهیة حدیث ثقلین را با این سند آورده است: أُنْبَأَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ الْأَنْمَاطِيُّ قَالَ أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُظْفَرِ قَالَ أَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ الْعَتِيقِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا يَوْسُفُ بْنُ الدَّخِيلِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرِ الْعَقِيلِيُّ قَالَ أَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى الْحَلَوَانِيُّ قَالَ أَنَا عَبْدِ اللَّهِ بْنُ دَاهِرٍ قَالَ أَنَا عَبْدِ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْقَدُوسِ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَزَالَا جَمْعًا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا. (1)

عبدالرحمان بن جوزی پس از نقل این روایت می گوید: این حدیث صحیح نیست زیرا در سند آن عطیه است که احمد بن حنبل و یحیی بن معین و غیر آن ها وی را تضعیف کرده اند و دیگری ابن عبد القدوس است که یحیی گفته است وی رافضی خبیث است! و دیگری عبدالله بن داهر است که احمد و یحیی گفته اند: ارزشی ندارد و شخصی که در او خیری باشد از وی حدیثی نقل نمی کند. لازم است بدانیم این عطیه عوفی همان است که به سبب امتناع از دشنام دادن به مولا علی علیه السلام به دستور حجاج 400 ضربه شلاق خورد (2).

و عبدالرحمان بن جوزی این روایت را از ابو جعفر محمد بن عمر بن موسی عقیلی در الضعفاء الکبیر نقل کرده است.

عقیلی در الضعفاء الکبیر این حدیث را با سند معتبر دیگری به صورت زیر آورده است:

ص: 461

1- العلل المتناهیة، 1 / 269.

2- تهذیب التهذیب، 7 / 202.

«حدثنا محمد بن إسماعيل قال حدثنا محمد بن سعيد بن الأصبهاني قال حدثنا حاتم بن إسماعيل عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جابر أن النبي صلى الله عليه وسلم خطب يوم عرفة فقال في خطبته: قد تركت فيكم ما لم تصلوا بعده إن اعتصمتم به كتاب الله وأنتم مسؤولون فما أنتم قائلون؟ قالوا نشهد أنك قد بلغت وأديت ونصحت. فقال بأصبعه السبابة يرفعها إلى السماء ويكبها إلى الناس، اللهم اشهد(1)»

سبط بن جوزی می گوید

: جدم عبد الرحمان ابن جوزی در روایت اول حدیث ثقلین از عقیلی از ابو سعید خدری را به جهت سه نفر (عبدالله بن داهر و عبدالله بن عبد القدوس و عطیه) در سند ضعیف دانست. در حالی که هیچ یک از آن سه نفر در سند دومی نیامده است.

افزون بر آنکه سند آن منحصر به این دو طریق عقیلی هم نیست (2) زیرا این حدیث با اسناد متعدد و معتبر در صحیح مسلم و ترمذی و مسند احمد و مستدرک حاکم و غیر آن آمده است.

و نیز عبدالرحمان بن جوزی در کتاب الموضوعات خود صحیح مسلم و ترمذی و مسند احمد را کتب اسلام می شمارد که در احادیث آن ها تخصص لازم نیست و تنها در احادیث خارج از آن ها باید تحقیق نمود(3).

حال چگونه وی روایت ترمذی و مسلم را ندیده یا ضعیف می شمارد؟

ازین رو سبط ابن جوزی پس از نقل حدیث ثقلین از فضائل احمد، در پاسخ این

ص: 462

1- الضعفاء الكبير، ص .

2- نفحات الأزهار، 2 / 50 .

3- الموضوعات، ص 99 .

اشکال که جد تو (عبد الرحمان) این حدیث را ضعیف شمرده است! پاسخ می دهد: حدیثی که از فضائل احمد نقل کردیم، در سندش هیچ يك از کسانی که جدم آنان را تضعیف کرده وجود ندارد، بلکه این حدیث را ابوداود در سنن و ترمذی و عامه محدثان دیگر مثل رزین در الجمع بین الصحیحین آورده اند. (1)

لازم است بدانیم گنجی شافعی هم مانند سبط بن جوزی روایت حدیث ثقلین را به ابو داود و ابن ماجه نسبت داده است (2) ولی در نسخه های فعلی کتاب های آنان حدیث ثقلین نیست. تنها ابن ماجه (209 _ 273هـ-) نویسنده یکی از صحاح شش گانه، حدیث غدیر (بدون حدیث ثقلین) را به صورت زیر آورده است:

«حدثنا علي بن محمد، حدثنا أبو الحسين أخبرني حماد بن سلمة عن علي بن زيد بن جدعان عن عدي بن ثابت عن البراء بن عازب قال: أَقْبَلْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي حَجَّتِهِ الَّتِي حَجَّ. فَنَزَلَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ. فَأَمَرَ الصَّلَاةَ جَامِعَةً. فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا بَلَىٰ. قَالَ أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ؟ قَالُوا بَلَىٰ. قَالَ فَهَذَا وَلِيُّ مَنْ أَنَا مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهُ. اللَّهُمَّ عَادِ مِنْ عَادَاهُ» (3).

ابن ماجه با سند صحیح از براء بن عازب نقل می کند که با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از حجة الوداع بر می گشتیم. در مکانی میان راه فرود آمد و دستور داد مردم جمع شوند. آن گاه دست علی را گرفت و فرمود: آیا من نسبت به نفس هر مؤمنی از خود او سزاوارتر نیستم؟ پاسخ دادند آری. آن گاه فرمود: هر کس من اولی به نفس او هستم،

ص: 463

1- تذکره الخواص، 2/ 375.

2- کفاية الطالب، ص 50.

3- سنن ابن ماجه، 1/ 43.

پس علی ولی اوست، خدایا هر کس علی را دوست دارد او را دوست بدار و هر کس او را دشمن دارد دشمن دار.»

البانی در کتاب صحیح و ضعیف سنن ابن ماجه شماره 1750 می گوید: این حدیث صحیح است.

و می دانیم یکی از مواقع بیان حدیث ثقلین، واقعه غدیر خم پس از بازگشت از حج بود در حالی که در روایت ابن ماجه نیامده است. آیا سبط بن جوزی و گنجی شافعی اشتباه کرده اند یا تحریف گران آن را از نسخه های اصلی سنن ابو داود و ابن ماجه حذف کردند؟

لازم به یادآوری است که ابو الفرج عبدالرحمان ابن جوزی، (508_597ق) بر خلاف نوه اش _ سبط _ شخصی متعصب و بی انصاف است. وی در المنتظم فی التاریخ از قول ابو اسحاق ابراهیم بن محمد الأرموی در باره حاکم نیشابوری می گوید: حاکم ابن البیع شخصی موثق در حدیث و متمایل به تشیع بود و کتاب مستدرک الصحیحین را به گمان خود با شرایط بخاری و مسلم نوشت و احادیث صحیحی که واجد شرایط صحت نزد شیخین بوده ولی آنان نیاوردند در آنجا جمع آوری نمود که بهترین آن حدیث الطائر، و «من کنت مولاه فعلی مولاه» است ولی اصحاب حدیث کار او را نپسندیدند و به سخن او توجه نکردند! (1) همین نظر عمق بی انصافی او را می رساند.

2- علامه شریف سمهودی

وی پس از نقل تضعیف ابن جوزی، از این نظر او تعجب می کند و به خوانندگان

ص: 464

هشدار می دهد فریب وی را نخورند: و ایاک أن تغتر به. (1)

3 - ابن حجر هینمی

وی پس از نقل حدیث از مصادر معتبر می گوید: حدیث ثقلین را بیست و چند صحابی و تعداد بسیاری تابعی نقل کرده اند و طرق و روایات متعددی دارد در بعضی روایات آمده آن را روز عرفه در حجة الوداع فرمود. در بعضی آن را در بیماری وفات در حالی که حجره پر از اصحاب بود، فرمود و در برخی دیگر آن را در غدیر خم فرمود.

پس سخن ابن جوزی در باره ضعف این حدیث اشتباه یا ناشی از غفلت بقیه طرق حدیث است. آن گاه به نقل تأیید سند حدیث به وسیله علما می پردازد. ویل لمن کفره نمرود! (2)

4 - تفتازانی

او پس از پذیرش صحت حدیث ثقلین می گوید: از اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم أهل بیت را قرین کتاب قرار داد می فهمیم تمسک به آن دو نجات دهنده امت از گمراهی است. (3)

ص: 465

1- جواهر العقدين، ص .

2- الصواعق المحرقة، ص 90.

3- شرح مقاصد فی علم الکلام، ج ، ص ، ح 2/ 303 ط دار المعارف النعمانیة پاکستان. ألا یری أنه صلی الله علیه و آله و سلم قرنهم بکتاب الله فی کون التمسک بهما منقاداً من الضلالة ولا معنی للتمسک بالکتاب إلا الأخذ بما فیہ من العلم والهدایة فکذا فی العترة.

صفی الرحمن مبارک فوری (م 1427 ق) پس نقل و قبول صحت حدیث می گوید: یکی از این دو ثقل یعنی کتاب، اعظم از دیگری یعنی عترت است و أهل بیت عطف بیان برای عترت است. (1)

6 - شعيب الأرنؤوط

وی محقق و ارزیاب معروف اسناد مسند احمد و صحیح ابن حبان و سیر اعلام النبلاء و کتب دیگر است. در مسند احمد در باره حدیث شماره 21618_ حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا الأسود بن عامر ثنا شريك عن الركين عن القاسم بن حسان عن زيد بن ثابت قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: اني تارك فيكم خليفتين كتاب الله حبل ممدود ما بين السماء والأرض أو ما بين السماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي وإنهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض؛

شعيب الأرنؤوط می گوید: تنها جمله اول حدیث ثقلین که بر به جا گذاشتن دو خلیفه دلالت می کند به دلیل روایات شواهد (مشابه) آن حدیث صحیح است، نه جمله دوم که دلالت بر عدم تفرق آن دو می کند زیرا در این سند شریک وجود دارد که ضعیف الحافظه است. پس این سند ضعیف است!

در حالی که در سند حدیث شماره 3754 و شماره 4024 مسند احمد همین شریک است، ولی شعيب الأرنؤوط سند آن را تصحیح نموده است!

مورد دیگر حدیث ثقلین روایت 11227 با این سند است: حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا بن نمير ثنا عبد الملك يعني بن أبي سليمان عن عطية عن أبي سعيد

ص: 466

شعيب الأرنؤوط می گوید: این سند به خاطر عطيه ضعيف است. در حالی که ذهبی در تلخیص مستدرک روایت 3045 را که سندش مشتمل بر همین عطيه در باره وزارت ابوبکر و عمر هست، صحیح معرفی می کند. این نشان می دهد که قضاوت آقایان بی طرفانه نیست بلکه با معیارهای دوگانه است!

7 - دیدگاه ناصر الدین البانی

محمد ناصر الدین محمد بن نوح البانی، (1332ق_ 1420ق) شخصیت علمی متعصب وهابی و صاحب سبک در علم الحدیث بود. وی در آشکودرة، کشور اروپایی آلبانی متولد شد و در دمشق در رشته علم الحدیث تحصیل نمود و از سال 1390ق برای تدریس حدیث در دانشگاه اسلامی وهابی مدینه فراخوانده شد. به مدت سه سال در آنجا تدریس نمود و در سال 1999 میلادی جایزه بین المللی ملک فیصل به خاطر خدمات وی درباره حدیث اهل سنت به وی تعلق گرفت و حدود چهل کتاب از وی تا به حال چاپ شده است، که یکی از آنها سلسله الأحادیث الصحیحة فی الإسلام است.

وی در این کتاب پس از نقل این جمله از حدیث ثقلین: «یا ایها الناس انی قد ترکت فیکم ما إن أخذتم به لن تضلوا کتاب الله وعترتی أهل بیتی»، می گوید: این روایت را ترمذی در (2/308) و طبرانی در حدیث شماره (2680) از زید بن حسن انماطی از جعفر بن محمد از جابر بن عبدالله انصاری نقل کردند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حجة الوداع روز عرفه بر ناقه قصوای خود خطاب به مردم آن را فرمود. و ترمذی سند آن را حسن دانست.

البانی می گوید: این سند صحیح است زیرا این حدیث شاهی از حدیث زید

بن ارقم دارد که گفته است: در کنار آب غدیر خم بین مکه و مدینه پیامبر برای ما خطبه خواند. آن گاه حدیث او را نقل کرده است.

وی ادامه می دهد: این حدیث را مسلم در الصحيح (7/122 و 123) و طحاوی در مشکل الآثار (4/368) و احمد در فضائل (4/366) و (367) و ابن ابی عاصم در السنة (1550 و 1551) و طبرانی در المعجم (5026) از طریق یزید بن حیان تمیمی نقل کرده اند.

و نیز احمد در مسند (4/371) و طبرانی حدیث (5040) و طحاوی، این حدیث را از طریق علی بن ربیعہ نقل کرده اند. که می گوید: زید بن ارقم رادر حالی که بر مختار (بن عبیده پس از خروج) وارد یا از نزد او خارج می شد. ملاقات کردم و از او پرسیدم:

آیا حدیث ثقلین را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیدی؟ گفت آری.

البانی می گوید: سند این حدیث صحیح است و این حدیث طرق دیگری هم دارد، نزد طبرانی به شماره حدیث (4969 و 4971 و 4982 و 5040) و بعضی از آن طرق نزد حاکم در مستدرک 3 / 109 و 148 و 533 آمده است، و حاکم و ذهبی در تلخیص المستدرک بعضی از آن طرق را صحیح دانسته اند.

و این حدیث شاهد دیگر از طریق عطیة عوفی از ابو سعید خدری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دارد، به این صورت: «إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعِيَ فَأَجِيبُ وَإِنِّي تَرَكْتُ فَيْكُمُ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي أَلَا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

البانی می گوید: این حدیث را که احمد در صفحات (14 و 1، و 26 و 59 ج 3) مسند آورده: ابن ابی عاصم در السنة حدیث شماره (1553) و (1555) و طبرانی در

المعجم حدیث شماره (2678 و 2679) و دیلمی در فردوس الأخبار (2/1/45) آورده و این اسناد همگی حسن است. و شواهد دیگری از حدیث ابو هریره نزد دارقطنی (ص 529) و نزد حاکم در مستدرک (1/93) و نزد خطیب در کتاب الفقه و المتفقه (1/56) دارد.

و نیز حاکم (نیشابوری) آن را از ابن عباس نقل و سند آن را تصحیح نموده و ذهبی نیز با او در این تصحیح موافق است. و نیز ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (2/24، 110) آن را از عمرو بن عوف (صحابی) آورده است. البانی ادامه می دهد:

هرچند بعضی کلمات مفرد این حدیث سندش خالی از ضعف نیست، ولی بعضی از اسناد متعدد آن بعض دیگر را تقویت و تصحیح می کند و بهترین نقل آن حدیث ابن عباس است .

و شاهد قوی دیگر آن نقلی است که به خود امام علی علیه السلام می رسد که آنرا طحاوی در مشکل الآثار (2/307) از طریق ابو عامر عقدی نقل کرده است که همه رجال سند آن موثق هستند غیر از «یزید بن کثیر» که او را من نشناختم و پس از تحقیق فهمیدم این کلمه تصحیف شده و صحیح آن «یزید بن کثیر» است که از شیوخ بنی عامر و از راویان محمد بن عمر بن علی است. سپس دیدم نزد ابن ابی عاصم نیز در حدیث (1558) سند به همین گونه ضبط شده است، در نتیجه به این تحقیق خود اطمینان پیدا کردم.

البانی می افزاید: شاهد دیگر روایتی است که شریک از رکین بن ربیع از قاسم بن حسان از زید بن ثابت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می رساند و آن را احمد در مسند (ج 5 / 181 - 189) و ابن ابی عاصم در (1548 / 1549) و طبرانی در کبیر (4921 و 4923) آورده و اسناد آن حسن است.

هیثمی در مجمع الزوائد (1/170) می گوید: این روایت را طبرانی در معجم الکبیر روایت نموده و رجال آن موثق هستند و در موضع دیگر (9/162) گفته احمد آن را روایت نموده و سند آن بسیار خوب است.

آن گاه می گوید: پس از مدت زیادی از نقل اسناد و مدارک این حدیث، مقدر شد من از دمشق به عمان سفر کنم و از آنجا در سال 1402 ق به «امارات عربی» بروم.

در قطر بعضی از دکترها و اساتید خوش قلب (ظاهراً دکتر سالوس وهابی است) را دیدم که رساله ای در تضعیف حدیث ثقلین نوشته و نسخه ای از آن را به من هدیه کردند. وقتی آن را مطالعه کردم دیدم او در علم حدیث تازه کار است و دو اشکال اساسی کار او را به وی تذکر دادم.

اول: آنکه او تنها بعضی از مصادر رایج چاپ شده این حدیث را آورده و کوتاهی زیادی در تحقیق آن نموده زیرا بسیاری از مصادر حدیث با سندهای صحیح یا حسن را بررسی نکرده بود. علاوه بر آنکه شواهد و قرائنی این حدیث را تأیید می نماید چنان که هر محققى که آن را بررسی کند مثل ما این شواهد را می یابد.

دوم: آنکه ایشان اعتنایی به اقوال علمای تصحیح کننده سند این حدیث ننموده و به قواعدی که در علم درایه دارند که « حدیث ضعیف باکثرت طرق قوی می شود» توجه نکرده، از این رو به اشتباه بزرگی افتاده و حدیث را تضعیف کرده است!

البته قبل از ملاقات با ایشان به من خبر رسیده بود که یکی از دکترها در کویت نیز این حدیث را ضعیف شمرده است.

همچنین می افزاید پس از آنکه صحت این حدیث برای من ثابت شد و من آن را در کتاب خود اعلام کردم، یکی از برادران (اهل سنت) را دیدم که تحت تأثیر آن

دکتر، به من پیام داد و اشکال گرفت که چرا در کتاب صحیح جامع الصغیر در حدیث های شماره (2453 و 2454 و 2745 و 77544) آن را نقل کرده و صحیح دانستم؟ او این کار مرا عجیب دانست و از من خواستدر این کارم تجدید نظر کنم.

من با پیشنهاد او موافقت کردم و از باب احتیاط دو مرتبه اسناد آن را بررسی وبه همان نتیجه سابق رسیدم و به او گفتم، شاید این برادر ما متوجه خطای آن دکتر کویتی شده و بفهمد بی جا بر او اعتماد کرده است.

امیدوارم از این پس ایشان فرق بین شخص تازه کار و شخص متخصص راسخ در علم الحدیث بفهمد. و این عدم تشخیص و غفلت مشکلی است که بسیاری در آن فرو رفته اند؛ کسانی که به هر کتابی در این زمینه اعتماد می کنند، در حالی که نویسنده آن سابقه ای در علم الحدیث ندارد و ناشیانه در این باره نظر می دهد. (1)

با بیانات یادشده روشن شد که سخن عبد الرحمن بن جوزی _ که در کتاب العلل المتناهیة آن را از احادیث ضعیفه شمرده است _ چقدر بی پایه و از روی تعصب است.

ص: 471

مخالفان بر استدلال به حدیث ثقلین و غدیر بر امامت، شبهاتی وارد کرده اند که مهم ترین آن ها هفت شبهه به شرح ذیل است:

شبهه اول: چرا بخاری حدیث ثقلین را روایت نکرده است؟

شبهه دوم: حدیث ثقلین سفارش به محبت، نه تمسک به اهل بیت است.

شبهه سوم: حدیث ثقلین دو گونه است: کتاب الله و عترتی یا سنتی.

شبهه چهارم: حدیث غدیر پاسخ شاکیان بازگشته از یمن است.

شبهه پنجم: چرا اهل بیت به حدیث غدیر استدلال نکردند؟

شبهه ششم: مرجع امت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صحابه اند که دین با مرجعیت اهل بیت منافات دارد.

شبهه هفتم: اگر نصی بر امامت حضرت علی علیه السلام بود صحابه مخالفت نمی کردند.

شبهه اول: چرا بخاری حدیث ثقلین را روایت نکرده است؟

مخالفان می گویند: حدیث ثقلین و غدیر در صحیح بخاری – مهم ترین کتاب اهل سنت – نیامده است و این دلیل بر عدم صحت و اعتبار آن است. مثلاً

ناصرالدین قفاری وهابی از ابن تیمیه نقل می کند: «حدیث ثقلین را بخاری نیاورده و تنها مسلم نقل کرده که در آن دستوری راجع به پیروی از عترت نیامده است، و

ص: 475

تنها دستور می‌دهد: امت از قرآن پیروی کنند و سفارش‌های و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در باره اهل بیت رعایت نمایند و حقوق آنان را بپردازند»، پس حدیث ثقلین مطلب جدیدی ندارد». (1)

پاسخ: از آنجا که صحیح بخاری تألیف محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بخاری متوفی (256ق) پس از قرآن مهم ترین کتاب نزد اهل سنت است لازم است ابتدا این کتاب را معرفی کنیم.

ابن حجر می‌گوید: جمیع احادیث بخاری 9082 حدیث می‌باشد و تعداد احادیث غیر تکراری و غیر معلق و غیر متابع آن، 2513 حدیث می‌باشد (2).

سیوطی از شیخ الاسلام نیز نقل می‌کند: احادیث صحیح بخاری را شمارش کردم تعداد احادیث غیر تکراری آن، 2513 حدیث می‌باشد. (3)

بخاری می‌گوید: من ششصد هزار حدیث گرد آوردم و تنها احادیث صحیح را از بین آنان برگزیدم و در صحیح خود آوردم. (4)

و این اعتراف، کثرت روایات مجعول و ضعیف و آشفتگی بازار حدیث را می‌رساند.

بخاری برای روایات صحیحش شرایطی دارد، ابن حجر عسقلانی از قول حافظ ابو بکر الحازمی می‌گوید: «أن شرط الصحيح أن يكون إسناداً متصلاً و أن يكون راوية

ص: 476

1- عقيدة الشيعة الاثني عشرية، عرض ونقد، 2/843.

2- فتح الباری، 454/13.

3- تدریب الراوی، 1/103.

4- سیر اعلام النبلاء، 402/12؛ طبقات الشافعیه، 162/2.

مسلماً صادقاً غیر مدلس ولا مختلط متصفاً بصفات العدالة ضابطاً متحفظاً سلیم الذهن قليل الوهم سلیم الاعتقاد.» (1)

از این عبارت استفاده می شود بخاری برای روایت در صحیح سه شرط گذاشته است:

1_ راوی عدالت و صداقت داشته و دارای عقیده صحیح باشد.

2_ راوی، ضابط و خوش حافظه باشد و فراموش کار و مدلس و مختلط نباشد .

3_ اسناد آن متصل و غیر مقطوع باشد.

شرط چهارمی را هم ابن حجر می افزاید که راوی با مروی عنه (کسی که از او روایت می کند) ملاقات کرده باشد . هم عصر بودن آن دو کافی نیست. همین شرایط را صحیح مسلم دارد با این فرق که مسلم هم عصر بودن راوی و مروی عنه را کافی می داند اگر چه احراز ملاقات نکرده باشیم . (2)

گرچه بخاری و مسلم این شرایط را برای بیان روایت در صحیح خود ذکر کرده اند، ولی بسیار دیده شده که روایات آنان فاقد شرایط یادشده بوده و بر عکس روایاتی صحیح که به مذاق آنان خوش نیامده، نیآورده اند.

عالمان اهل سنت بیشترین اهمیت را برای صحیح بخاری و پس از آن برای صحیح مسلم قائلند و آن را جامع تمام بحث های مهم دینی و تمامی روایات این دو کتاب را صحیح می دانند.

ازین رو گفته اند: كُلُّ مَنْ رَوَى عَنْهُ الْبُخَارِيُّ او مسلم فقد جازَ القنطرة؛ اگر

ص: 477

1- هدی الساری، مقدمة فتح الباری، ص 7.

2- همان، ص 8.

بخاری یا مسلم در صحیح خود از کسی روایت نقل کرد. حتی اگر تغییر نکند متعدد داشته باشد از پل _ محاسبه و نقد رجالی _ سالم گذشته است (1) و در این زمینه خواب هایی نقل کرده اند، مثلاً هروی از ابازید مرزی فقیه نقل می کند و می گوید: بین رکن و مقام در نزدیکی کعبه خوابیده بودم (می خواهد حالت قداستی به خواب خودش بدهد) پس پیامبر را در خواب دیدم، به من فرمود: ای ابازید! تا کی می خواهی کتاب شافعی را بخوانی ولی کتاب مرا نخوانی؟ گفتم ای رسول خدا! کتاب شما چیست؟ مگر شما هم کتاب دارید؟ فرمود: صحیح بخاری کتاب من است و شما کتاب من را بخوان!

همین مطلب را ذهبی در کتاب سیراعلام النبلاء و ابن حجر در هدی الساری که مقدمه فتح الباری است نقل کرده اند. (2)

و نیز ابن تیمیه در کتاب الفائدة الجلیلة فی التوسل و الوسیلة و مجموع الفتاوی می گوید تمامی متن های موجود در صحیح بخاری و صحیح مسلم (هیچ حدیثی را استثناء نکرده) مورد اتفاق است و ائمه حدیث علم قطعی و یقیندارند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این مطالب را فرموده است. (3)

بلکه نووی در شرح خود بر صحیح مسلم از غزالی و او از امام الحرمین نقل می کند: اگر انسانی قسم بخورد که تمام صحیح بخاری و مسلم صحیح بوده بلکه کلام پیامبر است و اگر چنین نباشد من زخم را طلاق دادم زنش را طلاق نداده

ص: 478

-
- 1- فتح الباری، 13 / 457؛ هدی الساری، مقدمه فتح الباری، 1 / 381 در خصوص بخاری.
 - 2- ذم الکلام و أهله، 2 / 190؛ سیر اعلام النبلاء، 12 / 438؛ هدی الساری مقدمه فتح الباری، 1 / 489.
 - 3- قاعدة الجلیلة فی التوسل و الوسیلة، 1 / 87؛ مجموع الفتاوی ابن تیمیه، 1 / 257. در بسیاری از اوصاف و احادیثی که بیان می شود صحیح مسلم هم شریک است.

است، چون اجماع علمای اسلام بر این مطلب است (1)

توضیح آنکه اهل سنت حکمی دارند به عنوان قسم به طلاق که اگر شخصی بخواهد سخنش را ثابت کند می گوید قسم می خورم که اگر این سخن من صحیح نبود زخم مطلقه باشد، پس اگر آن جمله درست باشد همسرش را طلاق نداده و اگر آن جمله غلط باشد همسرش را طلاق داده است. و چون تمام بخاری و مسلم صحیح است پس زنش را طلاق نداده است.

پس از این توضیحات در پاسخ شبهه یادشده می گوئیم:

اولاً: عدم نقل حدیث ثقلین در صحیح بخاری دلیل بر عدم صحت آن نیست زیرا بخاری ادعای انحصار احادیث صحیحه در صحیح خود را نکرده است از این رو «نووی» در شرح صحیح مسلم می گوید: بخاری و مسلم گفته اند تنها بخشی از احادیث صحیحه را در صحیح خود آوردند. (2)

و ذهبی در سیر اعلام النبلاء از بخاری نقل می کند: من اکثر احادیث صحاح را نیاورده ام بلکه تنها بخشی از احادیث صحاح را آورده ام. (3)

و منابع معتبر اهل سنت هم منحصر به بخاری نیست هر چند این حدیث را بخاری نقل نکرده است، ولی عالمان بزرگ علمای اهل سنت همچون مسلم و ترمذی و احمد و نسائی و سایر مؤلفان مشهور سنی در کتب معتبر خود آن را نقل

ص: 479

1- شرح نووی بر کتاب صحیح مسلم، 1/19؛ تدریب الراوی، 1/131.

2- هدی الساری، مقدمة فتح الباری، ص 5؛ سمعت ابراهیم بن معقل النسفی یقول سمعت البخاری یقول: ما أدخلت فی کتابی الجامع الا ما صح وترکت من الصحیح حتی لا یطول ... و ما ترکت من الصحیح أكثر.

3- سیر اعلام النبلاء، 12 / 402.

کرده اند؛ بلکه بخاری حدیث غدیر را در کتاب تاریخ کبیر خود به صورت ناقص آورده و اصل آن را پذیرفته است. (1)

چگونه قفاری و ابن تیمیه روایات حدیث ثقلین را به صحیح مسلم منحصر می کنند؟ این آقایان یا باید عقاید خود را به بخاری منحصر کنند و تمام کتب روایی دیگر خود را به دور اندازند، یا باید روایاتی که محدثان معتبر دیگر اهل سنت نقل کرده اند قبول نمایند.

ثانیاً: حاکم نیشابوری، در کتاب المستدرک علی الصحیحین، که تدارک کننده نواقص صحیح بخاری و صحیح مسلم است، پس از نقل حدیث ثقلین با طرق مختلف، ذیل آن بیان کرده: هذا حدیث صحیح الاسناد علی شرط الشیخین و لم یخرجاه (2).

یعنی این روایت حدیث ثقلین، بر اساس شروط صحت بخاری و مسلم، حدیثی صحیح است، اما بخاری و مسلم (و در بعضی طرق خصوص بخاری) از آوردن آن در کتاب خویش خودداری کرده اند! و برای شناخت میزان امانت و انصاف بخاری سکوت او از همین حدیث معتبر مشهور کافی است!

ثالثاً: قرائن نشان می دهد که انتخاب کتاب بخاری به عنوان بهترین در میان اهل سنت به سبب تعصب و امتناع او از نقل فضایل اهل بیت بوده است. پس اینکه بخاری از روایت حدیث ثقلین و غدیر امتناع کرده از اعتبار آن نمی کاهد. در توضیح می گوئیم:

ص: 480

1- التاریخ الکبیر، باب السهم، ح 2458.

2- بنگرید به بخش اول این کتاب روایات حدیث ثقلین به وسیله حاکم نیشابوری.

بخاری (م 250ق) معاصر و متأثر از خلیفه عباسی متوکل است که خطیب بغدادی در باره اش می گوید: او عده ای از فقها و محدثان مانند مصعب الزبیری، و اسحاق بن ابی اسرائیل، و ابراهیم بن عبد الله الهروی، و عبد الله و عثمان فرزندان محمد بن ابی شیبه را خواست و به آنان اموال و جوایزی بخشید و آنان را وادار ساخت احادیثی در رد معتزله و جهمیة، و احادیثی در اثبات رؤیت خدا و جسمانیت او نقل کنند. (1) وقتی آنان با اهل سنتچنین رفتار کنند روشن است که رفتار آنان با شیعیان چگونه است؟

همچنین بخاری فراوان از خوارج و نواصب و متهمان به کذب نقل کرده است (2)

برای اینک بخاری را بهتر بشناسیم تعداد روایات او از اهل بیت: و مخالفان ایشان را مقایسه کنیم: ابوهریره دوسی در سال هفتم هجری مسلمان شد و کمتر از سه سال با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مصاحبت داشت و پس از سال 35 هجری تا آخر عمر همکار معاویه بود، با این حال بخاری در صحیحش بیش از همه صحابه یعنی 446 حدیث از او نقل کرده است که حدود یک پنجم کتاب می شود. (3)

و نیز صحیح بخاری از عبدالله بن عمر 270 حدیث، از عایشه 242، از ابوموسی اشعری 57، از معاویه 8، از مغیره بن شعبه 11، از نعمان بن بشیر _ دوستان معاویه

ص: 481

1- تاریخ بغداد، 4 / 341؛ المنتظم، 3 / 368.

2- بخش چهارمین کتاب به توثیق دشمنان اهل بیت پرداخته است و نیز بنگرید به: النصایح الکافیة لمن یتولی معاویه، ابن عقیل شافعی، ص 244.

3- بنگرید به کتاب دوست محقق و مستبصر تاجیکستانی ما الیاس قاسم اف «امام بخاری و جایگاه صحیحش» و نیز اضواء علی السنة المحمدیه، ابوریة و هدی الساری مقدمة فتح الباری، ص 276.

و دشمنان اهل بیت _ 6 حدیث نقل کرده است (1).

همه این ها در حالی است که صحیح بخاری از امیرالمؤمنین علی علیه السلام یعنی با سابقه ترین صحابی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فقط 20 حدیث نقل کرده است .

از فاطمه زهرا علیها السلام تنها یک حدیث و از امام حسین علیه السلام دو حدیث روایت کرده است و از امام زین العابدین علیه السلام 8 حدیث نقل کرده است، که دو حدیث آن در مذمت اهل بیت: است و از امام حسن علیه السلام هیچ روایتی ندارد و از جناب عمار و جناب سلمان فقط چهار روایت نقل کرده است. (2)

از امام صادق و امام کاظم و امام رضا و امام جواد و امام هادی و امام عسکری: هیچ روایتی نقل نکرده است.

با اینکه آن بزرگواران معاصر بخاری یا نزدیک او بوده اند و کم روایت و ضعیف هم نبودند، بلکه ذهبی مورخ و رجالی مشهور اهل سنت درباره ائمه اهل بیت علیهم السلام می گوید: ؛ حسن و حسین دو آقای جوانان بهشت و شایسته خلافت بودند و نیز زین العابدین و فرزندش باقر فقیه و شایسته خلافت بودند و فرزند او جعفر الصادق بزرگ منزلت و از ائمه علم بود او از منصور دوانیقی شایسته تر به خلافت بود و فرزندش موسی بن جعفر و پس از او علی ابن موسی الرضا علیهما السلام بزرگ منزلت و دارای علم فراوان بودند. (3)

افزون بر اینها، بزرگان علم رجال اهل سنت از جمله ابن حجر عسقلانی و ذهبی ،

ص: 482

1- أسماء الصحابة الروات، ص 38 و 39.

2- هدی الساری، مقدمة فتح الباری، ص 475.

3- سیر اعلام النبلاء، 13/ 120 و 121.

بسیاری از روایان ذکر شده صحیح بخاری را «ضعیف، کذاب، بی اعتبار» نامیده(1) و نیز خود بخاری را تدلیس گر دانسته اند(2).

حال روشن می شود چرا بخاری حدیث ثقلین و غدیر را نیاورده است.

رابعاً: سیری در محتوای کتاب صحیح بخاری روشن می سازد که این کتاب شایسته ستایش های رایج نیست زیرا بسیاری از احادیث آن با بدیهیات عقلی و نقلی تعارض دارد. از جمله در خدا شناسی ؛ از خدایی یاد می کند که دارای جسم و اعضا و جوارح و قابل رویت همانند موجودات مادی است؛ و در قیامت پای خود را در جهنم می گذارد و زیاده خواهان را ساکت می کند.(3)

در نبوت از پیامبرانی یاد می کند که دروغ می گویند، برای فرار از مرگ چشم عزرائیل را کور می کنند. چنان که از ابوهریره روایت کرده، می گوید: عزرائیل برای گرفتن جان حضرت موسی آمد، چون به موسی رسید و مقصود او را فهمید، سیلی محکمی به عزرائیل زد که چشمش از حدقه خارج شد و او با این حال به شکایت نزد خدای متعال برگشت... (4).

ص: 483

1- هدی الساری، مقدمة فتح الباری، 344؛ تذكرة الحفاظ، 3/978؛ ثمرات النظر فی علم الاثر، ص 85؛ ابو حنیفه و اصحابه المحدثون، ص 141.

2- سیر اعلام النبلاء، ج 12/396؛ تهذیب التهذیب، 9 / 452 و 455؛ میزان الاعتدال، ص 442، طبقات المدلسین، ص 23، رقم 23.

3- صحیح البخاری، 6/2730، ح 7517 و 4 / 1871؛ فتح الباری، 13 / 403؛ تهذیب التهذیب، 4/296، رقم 588 و حدیث رقم 4205، 4206، 4207، 6672.

4- صحیح بخاری، ج 1، کتاب الجنائز باب من احبّ الدفن فی الارض المقدّسة.

و در باره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آورده: غذای حرام می خورد، (1) به بت سجده کرد (2)،

با حال جنابت نماز خواند. قرآن را فراموش کرده بود. (3) در نبوت خود تردید داشت. و مورد سحر ساحران قرار گرفت و ادب را رعایت نمی کرد!

چنان که از حدیث روایت کرده، می گوید: من با پیغمبر می رفتم آن حضرت رفت در خرابه ای پشت دیواری ایستاد همین طوری که یکی از شماها می ایستید و بول کرد و من از او کنار کشیدم، با اشاره مرا طلبید من نزدیکش آمدم و پشت سرش ایستادم تا از بول فارغ شد! (4)

و نیز حضرت را زورگو و کینه توز معرفی می کند. بخاری نقل می کند: هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آخر عمر شریف در بی هوشی به سر می برد. عایشه می گوید برای حضرت، دارویی به نام «لدود» تهیه کردیم و با اکراه به دهان مبارک او ریختیم، پیامبر اشاره فرمودند که آن کار را نکنیم؛ ولی چون این نهی به دلیل کراهت مریض از دواء بود این کار را انجام دادیم، چون پیامبر به هوش آمد و تلخی دوا را در دهانش احساس کرد و متوجه شد که به دهانش دارو ریخته شده، سوگند یاد کرد که باید به مجازات این عمل، به دهان تمام کسانی که در مجلس حضور دارند، از آن دارو ریخته شود پس طبق دستور پیامبر، به دهان یکایک حضار، به جز عباس، همان داروی تلخ ریخته شد تا نوبت به همسر پیامبر «میمونه» رسید. که به دلیل روزه

ص: 484

1- همان، 4 / 1681 ح 4604، و 3 / 1391، ح 3826.

2- همان، 1 / 364، باب سجود المسلمین مع المشرکین.

3- همان، 2/940، ح 2655 و ح 5037، باب شهادة الاعمی.

4- همان، ج 1، کتاب الوضوء، باب البول قائماً وقاعداً؛ مسند احمد بن حنبل، ج 4، ص 246.

امتناع می کرد، ولی به گفتار وی هم اعتنا نکردند و به او هم دوا خورانیده شد(1).

و نیز بخاری از عمرو بن میمون نقل کرده می گوید در دوران جاهلیت، میمون زناکاری را دیدم که میمون ها اطراف او جمع شده بودند و او را سنگسار می کردند. من نیز به او سنگ زدم(2).

از شما می پرسیم آیا حیوان هم زنا می کند؟

و نیز صحیح بخاری و مسلم روایاتی دارد مانند: «رجم الحبلی و نشر الحرمة بخمس رضعات و باب لو أن لابن آدم وادین» که آخری بر تحریف قرآن دلالت می کند(3).

پس اگر صحیح بخاری که مشتمل بر چنین مطالب باطلی است، از نقل احادیث مسلم و مشهوری مانند حدیث ثقلین و غدیر امتناع کرده نباید تعجب کرد و امتناع او از اعتبار آن نمی کاهد.

شبهه دوم: حدیث ثقلین سفارش به محبت، نه تمسک به اهل بیت است.

اشاره

در بسیاری از نقل های حدیث ثقلین از جمله صحیح مسلم تنها نسبت به قرآن امر به تمسک می کند ولی نسبت به اهل بیت امر به تمسک (چنگ زدن و پیروی نمودن) ندارد و فقط می فرماید: «أذکرکم الله فی اهل بیتی»؛ من شما را نسبت به رعایت حال اهل بیتم سفارش می کنم، و حداکثر آنچه از این روایت استفاده

ص: 485

1- صحیح بخاری، کتاب الدیات، باب 21، ح 6897؛ عمدة القاری، ج 12، ص 402.

2- صحیح بخاری، 5/56.

3- همان، 8/26، ح 6918؛ صحیح مسلم، 4/167، ح 3487؛ 3/100، ح 2466.

می شود سفارش به احسان و محبت به اهل بیت است، نه حجیت اقوال و امامت آنان. (1)

پاسخ:

ای کاش آقای ابن تیمیه و هم فکراش به همین وصیت به محبت که قبولدارند عمل می کردند! اگر آنان به اهل بیت علاقه داشتند، چرا فضائل آنان را انکار کردند و آنچه از فضائل ایشان که اقرار نمودند مشابه آن را برای دیگران هم قائل شدند؟ اگر آنان اهل بیت را دوست دارند چرا از دشمنان آنان یعنی بنی امیه دفاع و تمجید نمودند و ظلم های آنان را توجیه یا انکار کردند (2)؟

سپس می گوئیم اولاً: منبع اصلی روایتی که ابن تیمیه به آن تمسک کرده صحیح مسلم است که اهل سنت بیشترین اهمیت را برای آن پس از صحیح بخاری قائلند و چنان که در پاسخ شبهه او گذشت آنان تمامی روایات آن را صحیح می دانند.

در حالی که در بسیاری از اوصافی که برای صحیح بخاری بیان کردیم مانند نقل روایات مخالف بدیهیات عقل و نقل، و امتناع از روایت از اهل بیت و دوستانشان و روایت از خوارج و نواصب، صحیح مسلم مانند صحیح بخاری است که به بعضی روایات مشترک آن در پاسخ شبهه اول اشاره کردیم. و مواردی تنها در صحیح مسلم است مثلاً مسلم روایت می کند: گاهی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به منزل ام حرام، همسر عبادة بن صامت انصاری می رفت و او غذا درست می کرد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می خورد، روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سر خود را روی زانوی ام حرام گذاشت و او سر رسول

ص: 486

1- صحیح مسلم، 15/ 179.

2- منهاج السنة ج

اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را تفتیش و شپش های سر او را جدا می کرد. (1)

می پرسیم بودن در خانه یک زن نامحرم و سر گذاشتن روی زانوی زن نامحرم، با داشتن همسران متعدد از نظر شرعی و اخلاقی چگونه است؟ اینکه در سر حضرت شپش بود، آیا منافی با نظافت نیست؟ آیا خلق عظیم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اسوه حسنه مسلمانان همین است؟

و نیز مسلم از عایشه روایت می کند رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روزی که نوبت من بود، در خانه خوابیده بود، به طوری که ران حضرت کاملاً نمایان بود؛ آقای ابوبکر آمد و گفت یا رسول الله اجازه داخل شدن می دهید و رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم) اجازه داد، و با همان حال با او صحبت کرد و بعد آقای عمر اجازه خواست و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اجازه داد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در همان حال با او هم صحبت کرد و در این هنگام جناب عثمان آمد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بلند شد و نشست و لباسش را درست کرد و ران هایش را پنهان کرد؛ آن ها با هم صحبت کردند بعد که رفتند؛ من از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم که وقتی ابوبکر داخل شد، عکس العمل نشان ندادی بعد از آن عمر آمد و باز هم اهمیتی ندادی؛ چرا وقتی عثمان آمد، بلند شدی و نشستی و لباس هایت را روی ران کشیدی؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای عایشه آیا خجالت نکشم از مردی که ملائکه از او خجالت می کشند؟ (2)

آیا دشمن می تواند چنین لطمه ای که این دوست زده به شخصیت والای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بزند؟

ص: 487

1- صحیح مسلم، 6/49.

2- همان، 7/117، ح 6103

ثانیاً: زید بن ارقم در این نقل اعتراف می کند که پیر شده و بسیاری مطالب را فراموش کرده و این روایت نسبت به آنچه وی در میانسالی برای ابو الطفیل نقل کرده ناقص است، از جمله با اینکه این روایت در باره خطبه غدیریه است هیچ اشاره ای به حدیث غدیر و معرفی مولا علی علیه السلام در آنجا نمی کند، معلوم نیست در میان این همه روایات معتبر چرا مسلم متن ناقص آن را برگزیده است!

شرح این نواقص در بخش اول، ذیل روایت مسلم از حدیث ثقلین گذشت.

ثالثاً: حتی بنابر نقل مسلم قرار دادن اهل بیت در کنار قرآن و عنوان کردن اینکه من «ثقلین» را در میان شما باقی می گذارم، دلالت می کند که اهل بیت هم طراز و هم سنگ قرآن هستند پس بعد از رحلت پیامبر حجّت و امامند. به ویژه آنکه حضرت با نگرانی سه بار به امت نسبت به اهل بیت هشدار و تذکر می دهد و کلام پیامبر یک کلام عاطفی و بیان نگرانی های یک پدر نسبت به ظلم های مردم به فرزندانش نیست، بلکه معرفی آنان به عنوان حجت شرعی پس از وفاتش می باشد.

شبهه سوم: حدیث ثقلین دو گونه است: (کتاب الله و عترتی یا سستی)

اشاره

حدیث ثقلین که به تواتر یا سند قطعی ثابت شده «کتاب الله و عترتی، اهل بیته» است ولی حدیث ثقلین به گونه ای دیگر نیز روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من دو چیز در میان شما گذاشتم، اگر به آن متمسک شوید گمراه نمی شوید، کتاب خدا و سنت من و آن دو از هم جدا نمی شوند تا آنکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

و تعریف ثقلین به عنوان ترکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به قرآن و سنت با تعریف آن به قرآن و عترت تنافی دارد. و چون ثقلین تشبیه است و اگر هر دو حدیث صحیح باشد ترکه حضرت سه چیز می شود: قرآن، عترت، و سنت. پس این دو حدیث در ثقل

دوم متعارض هستند و حدیث اول که حجت شیعه است از اعتبار ساقط می شود .

اتفاقاً آنچه در محافل دینی و بیان و قلم اهل سنت از حدیث ثقلین شایع است همین متن دوم است و متن اول بیان نمی شود بلکه فراموش شده است !

پاسخ :

پیش از پاسخ لازم است بدانیم بعضی از وحدت گرایان گفته اند : بین این دو حدیث تنافی وجود ندارد، زیرا اختلافی در میان امت در وجوب التزام به سنت نیست. با این توضیح که مضمون حدیث اول آن است که سنت را باید از عترت گرفت نه از دیگران.

به همین سبب متقی هندی در کنز العمال هر دو متن حدیث ثقلین (عترتی و سنتی) را تحت عنوان «الاعتصام بالکتاب و السنة» آورده است (1).

ولی این نظر صحیح نیست زیرا همان گونه که گفتیم لازمه صحت روایت دوم آن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سه چیز را به عنوان خلیفه و ترکۀ خود باقی گذاشته باشد و این با تثبیت ثقلین در حدیث منافات دارد.

پس از این توضیح در پاسخ اشکال می گوئیم:

اولاً: روشن است که حدیث اول (کتاب الله و عترتی) حدیث متواتر و دست کم مشهور مستفیض قطعی است و قابل قیاس و معارضه نیست با حدیثی که در هیچ یک از صحاح سته نیامده و در کتب دیگر به صورت مرسل یا به سند ضعیف نقل شده و انگیزه های سیاسی از طرف خلفا برای جعل آن وجود داشته است.

ثانیاً: اگر سرگذشت غم انگیزی را که تدوین و نقل سنت شریفه داشته باست

ص: 489

بدانیم که چگونه از ابتدا مورد بی مهری خلفا قرار گرفته و به مدت صد سال با شعار «حسبنا کتاب الله» از نقل آن جلوگیری می کردند، به ویژه نقل فضائل اهل بیت را منع و راویان را بر جعل روایاتی بر خلاف آن تشویق می نمودند، پس این روایت حدیث ثقلین برای نفی اهل بیت بود.

ثالثاً: سنت نیاز به حافظ و مفسر دارد زیرا همان گونه که قرآن دارای ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و خاص و عام است، حدیث نیز همین مشخصات را به اضافه عدم ضبط و اختلاف در نقل و نقل های دروغ دارد. بلکه روایات دروغ به اعتراف محدثان بزرگ بیش از احادیث صحیحه بود ولی قرآن دست نخورده و سالم به دست ما رسیده، اختلاف تنها در تفسیر آن است. با این حال، قرآن نیازمند مفسرانی است که مانع اختلاف باشند و همه امت آنان را بپذیرند و تفسیر آنان حجت باشد و آن مفسران _ طبق حدیث ثقلین _ اهل بیت آن حضرت هستند.

پس سنت هم نیازمند حافظ و مفسر است تا مرجع امت در اصل سنت و تفسیر آن باشد. زیرا قرآن و سنت ساکت، مانع اختلاف امت نیستند بلکه به یادگار دیگر یعنی اهل بیت نیاز است.

رابعاً: حدیث دوم (کتاب الله و سنتی) با معیارهای رجالی اهل سنت هم ضعیف و بی اعتبار است. زیرا این حدیث از سه نفر از صحابه یعنی ابن عباس و ابو هریره و ابو سعید خدری و در پنج مصدر اولیه حدیثی یعنی موطأ مالک، سیره ابن هشام، مستدرک حاکم، تمهید ابن عبدالبر و سنن بیهقی آمده است. و دیگران از این چهار نفر نقل کرده اند.

ولی چون موافق سیاست و مذهب حاکم است، فراوان در کتب و خطبه ها تکرار می شود، تا سفارش اصلی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تحت الشعاع قرار گیرد و فراموش

شود. اینک به بررسی سند این احادیث به ترتیب تاریخ تدوین آن می پردازیم .

اول موطأ مالك بن انس (م179ق) است که به صورت مرسل و بدون سند می گوید: **إِنَّهُ بَلَغَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّةَ نَبِيِّهِ؛** به من (مالك بن انس) خبر رسیده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در میان شما دو چیز گذاشتم که تا وقتی به آن چنگ زنید گمراه نمی شوید کتاب خدا و سنت پیامبرش(1).

این روایت چون سند ندارد اعتباری ندارد چنان که ابن هشام (م218ق) نیز در سیره خود این حدیث را ضمن خطبه حجة الوداع بدون سند نقل کرده است.(2) این قدیم ترین مدرک این روایت است .

دوم : حاکم نیشابوری (م405ق) است از ابوبکر احمد بن اسحاق فقیه از عباس بن فضل اسقاطی از اسماعیل بن ابی اویس.

(سند دیگر) اسماعیل بن محمد بن فضل شعرانی از جدش از ابن ابی اویس از پدرش (ابی اویس) از ثور بن زید دلیلی از عکرمة از ابن عباس روایت کرده که می گوید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم : **در حجة الوداع خطبه خواند و از جمله فرمود: «يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ فَلَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّةَ نَبِيِّهِ...».**

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای مردم در میان شما چیزی را باقی گذاشتم که اگر به آن پناه ببرید هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و سنت پیامبر.

حاکم می گوید: راویان این حدیث غیر از ابن ابی اویس مورد اتفاق هستند. ولی دستور اعتصام و تمسک به سنت در این حدیث امری غریب و نادر است تنها يك

ص: 491

1- الموطأ بشرح السيوطي، 2/208.

2- سیره ابن هشام، 1/92.

شاهد از حدیث ابی هریره دارد به این سند:

ابوبکر بن اسحاق فقیه از محمد بن عیسی بن سکن واسطی از داود بن عمر الضبی از صالح بن موسی الطلحی از عبدالعزیز بن رفیع از ابی صالح از ابی هریره رضی الله عنه که گفت: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ شَيْئَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُمَا كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّتِي وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» (1).

ولی حاکم هیچ یک از دو روایت را صحیح ندانسته بلکه مضمون آن را به دلیل معرفی سنت به عنوان ثقل دوم غریب و نادر دانسته است و سند هر دو روایت او ضعیف است، زیرا در سند اولی اسماعیل بن ابی اویس و پدرش وجود دارند _ چنان که حاکم اشاره می کند _ هم پسر و هم پدر توثیق نشده اند؛ بلکه متهم به کذب و جعل حدیث هستند. حافظ مزی درباره آنان از یحیی بن معین _ (از عالمان بزرگ رجال اول قرن سوم _ نقل می کند ابو اویس و فرزندش اسماعیل ضعیف هستند، آنان حدیث را سرقت می کردند او درباره فرزندش گفته است: در حدیث نمی توان به او اعتماد کرد.

نسائی (محدث بزرگ قرن چهارم و صاحب یکی از صحاح سته) می گوید: او ضعیف است و موثق نیست و باید حدیث او را ترك کرد .

ابن عدی (از علمای رجال قرن چهارم اهل سنت) می گوید: ابن ابی اویس از دای خود احادیث غریبی (نادر و شاذ) نقل می کند، که هیچ کس آن را نمی پذیرد (2).

ابن حجر در مقدمه فتح الباری می گوید: هرگز به حدیث ابن ابی اویس نمی توان استدلال نمود به خاطر آنکه نسائی او را تضعیف کرده است .

ص: 492

1- المستدرک علی الصحیحین، 1/93.

2- تهذیب الکمال، 3/127.

ابوحاتم رازی درباره اش می گوید: حدیث ابو اویس شنیده می شود ولی به آن احتجاج نمی شود و حدیث او قوی و محکم نیست. هم او از ابن معین نقل می کند. که ابو اویس مورد اعتماد نیست و روایتی که این دو نفر (پدر و پسر) در آن باشند صحیح نخواهد بود، بلکه مخالف روایات صحیحه است(1).

و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب درباره اسماعیل و پدرش ابو اویس می گوید: هر دو ضعیف و سارق حدیث هستند.

و از کتاب ضعفاء دولابی نقل می کند: اسماعیل بن ابی اویس کذاب است و از عقیلی در کتاب ضعفاء او نقل می کند: او دو پول نمی ارزد!!

و از سلمة بن شعیب نقل شده که خود از اسماعیل بن ابی اویس شنیدم که می گفت: هرگاه می دیدم اهل مدینه در مسئله ای اختلاف پیدا می کردند من در آن مورد حدیثی جعل می کردم.(2)

همه این ها شاهد بر آن است که این حدیث ساخته و بافته اسماعیل بن ابی اویس است که وقتی دید حدیث ثقلین اصلی (کتاب الله و عترتی) به مذاق خلفا خوش نمی آید، آن را به صورت دلخواه ایشان تحریف کرد، از بررسی بقیه رجال سند خودداری می کنیم.

اما روایت دومی که حاکم آن را از ابو هریره به عنوان شاهد آورده در سند آن _ غیر از ابوهریره که رفاقت او با معاویه مشهور است _ « صالح بن موسی الطلحی » است که ضعف او مورد اتفاق عالمان رجال عامه به شرح زیر است:(3)

ص: 493

1- الجرح والتعديل، ابو حاتم رازی، 5 / 92.

2- تهذیب التهذیب، 1 / 271.

3- مجمع الزوائد، 9 / 256، ح 14958.

حافظ مزی می گوید: یحیی بن معین می گوید: صالح بن موسی قابل اعتماد نیست.

ابوحاتم رازی می گوید: حدیث او ضعیف و منکر است، او بسیاری از احادیث منکر را از افراد موثق (به دروغ) نقل می کند.

نسائی درباره اش گفته: احادیث صالح بن موسی نوشته نمی شود؛ و جای دیگر

می گوید حدیث او متروک است. (1)

ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب می گوید: ابن حبان گفته، صالح بن موسی به افراد موثق مطالبی نسبت می دهد که شبیه سخنان آنان نیست، پس حدیث او حجت نیست.

ابن معین گفته است: صالح و اسحاق، فرزندان «موسی» ارزشی ندارند و حدیث آنان نوشته نمی شود.

ابن ابی حاتم از پدرش نقل کرده او جداً ضعیف الحدیث است و احادیث منکره زیادی از افراد موثق نقل کرده است.

بخاری گفته است: او منکر الحدیث است.

نسائی می گوید: او ضعیف است و حدیث او نوشته نمی شود.

عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید از پدرم درباره او پرسیدم؟ گفت نمیدانم چه بگویم؟ گویا پدرم او را نمی پسندید.

ابو نعیم می گوید: او متروک است و روایات منکره نقل می کند. (2)

جالب آن است که ذهبی پس نقل همین حدیث (و سنتی) از صالح بن موسی

ص: 494

1- میزان الاعتدال، رقم 3831

2- تهذیب التهذیب 4/354.

می گوید : این یکی از احادیث غیر قابل تصدیق اوست. (1)

عقیلی گفته: هیچ يك از احادیث او پیروی نمی شود و این حدیث (و سنتی) در شرح حال عبدالله بن داهر حدیث منکر شمرده می شود. (2)

پس روایت دوم حاکم هم ضعیف و بی اعتبار است، بلکه قرائن جعل در آن هویدا است. و در نقل دیگر صالح بن موسی از ابو هریره به جای «سنتی، نسبی» آورده که به معنای خویشاوندان نسبی حضرت هستند و منظور همان عترت و اهل بیت است و با این نقل حق بر زبانش جاری گشت. (3)

راوی دوم : یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر (م 463ق) در کتاب التمهید است که برای سند یابی روایات مرسل موطأ مالک نوشته است ، آنجا این روایت را از عبدالرحمن بن یحیی از احمد بن سعید از محمد بن ابراهیم الدبیلی از علی بن زید العرائضی از حنین از کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف از پدرش و او از جدش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل می کند : ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتما بهما کتاب الله و سنته نبیه. (4)

در این سند «کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف» است که از ضعفا و کذابین به شمار می رود.

ص: 495

1- میزان الاعتدال ، 2 / 302.

2- الضعفاء الکبیر، 2/251، ج 804.

3- مجمع الزوائد، 9 / 256، ح 14958؛ احیاء المیت، 24، ح 22؛ المسند ابوبکر البزار باب مناقب أهل البيت .

4- التمهید لما فی الموطأ من المعانی و الاسانید، 24 / 331.

ابن حبان درباره او می گوید: او یکی از کذابین و دروغ گوهاست، کثیر بن عبدالله از پدرش و جدش کتاب احادیثی نقل می کند که اساسش مجعول و دروغ و نقل آن جز به عنوان تعجب و نقد، حرام است. (1)

ابن حجر عسقلانی می گوید: ابوطالب به نقل از احمد درباره او می گوید: او منکر الحدیث و بی ارزش است.

عبدالله بن احمد می گوید: (پدرم) احمد بن حنبل بر روی احادیث کثیر بن عبدالله خط بطلان کشید و از او چیزی نقل نکرد.

به همین سبب، احمد بن حنبل حدیث «کتاب الله و سنتی» را نقل نکرد، از طرفی هم گفته است هر حدیثی که در کتاب مسند من نباشد اعتبار ندارد پس این حدیث به نظر احمد اعتبار ندارد.

شافعی گفته: «کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف» از ارکان کذب است.

دوری، از ابن معین نقل کرده که می گوید: جد او (عوف) از صحابه بود ولی خود او ضعیف است و جای دیگر گفته: او ارزشی ندارد. ابو داود نیز او را از کذابین شمرده است. ابوحاتم می گوید: از ابو زرعه درباره کثیر پرسیدم گفت، او «واهی الحدیث» است؛ یعنی نقل حدیث او سست و بی اساس است.

بلکه خود ابن عبدالبر گفته: او ضعیف است، و علما بر ضعف او اجماع دارند. (2)

با این توصیف چگونه می توان بر روایت او اعتماد نمود. البته این روایت همان روایت مرسل موطأ است که ابن عبدالبر برای آن این سند ضعیف را پیدا نموده

ص: 496

1- المجروحین، 2/221.

2- تهذیب التهذیب، 8 / 423.

است .

ابن عبدالبر در کتاب « الماع » سند دیگری برای این حدیث نقل کرده که در آن افرادی چون شعیب بن ابراهیم از سیف بن عمر از ابان بن اسحاق ازدی از صباح بن محمد از ابی حازم از ابو سعید خدری وجود دارند.

و بیشتر آن روایان ضعیف هستند ولی دروغ گویی سیف بن عمر داستان سرا، مورد اتفاق علمای اسلام است. (1)

راوی سوم: قاضی عیاض (م 544 ق) است و ظاهراً همان روایت « الماع » ابن عبدالبر را با سند خود از شعیب بن ابراهیم از سیف بن عمر از ابان بن اسحاق اسدی از صباح بن محمد از ابی حازم از ابی سعیدی خدری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل می کند: «أیها الناس انی ترکت فیکم التقلین کتاب الله و سنتی فلا تقسدوه...» (2)

پس این روایت مستقلاً نیست. چنان که گفتیم این سند هم مشتمل بر کذابین و راویان ضعیفی هست که در راس آن سیف بن عمر کذاب، افسانه سرای مشهور است، که علامه عسگری کذب او را در کتاب ارزشمند خود صد و پنجاه صحابی ساختگی و عبدالله بن سبأ افسانه یا حقیقت ثابت کرده است.

راوی چهارم: ابوبکر بیهقی (م 458 ق) است که دو روایت دارد.

روایت اول: خبر داد به ما ابو عبدالله حافظ از اسماعیل بن محمد بن فضل شعرانی از جدش از ابن ابی اویس از پدرش از ثور بن زید الدیلی از عکرمه از ابن عباس رضی الله عنهما که او گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطبه ای در حجة الوداع خواند

ص: 497

1- لسان المیزان، 2 / 145؛ تهذیب التهذیب، 1/81 و 4/258.

2- الإلحاح الی معرفة اصول الروایة و تقييد السماع، 1 / 9.

که در ضمن آن فرمود: «وإني قد تركتُ فيكم ما إن اعتصمتمْته فإلنْ تَضِلُّوا أبداً كتابَ اللهِ وسنَّةَ نبيِّه».

این روایت از نظر سند و متن شبیه روایت اول مستدرک حاکم بوده و در سند هر دو اسماعیل بن ابی اویس است. چنان که گذشت عالمان رجال اهل سنت بر کذب او و پدرش اتفاق نظر داشتند. پس این روایت ضعیف است.

روایت دوم ایشان هم با سندی مشتمل بر صالح بن موسی الطلحی از عبدالعزیز بن رفیع از ابی صالح از ابی هریره است(1).

و ما شخصیت کذاب «صالح بن موسی» را معرفی کردیم. علاوه بر وجود عکرمه در سند که از خوارج و اهل بدعت است و به اتفاق عالمان رجال، روایت اهل بدعت در صورتی که مؤید بدعت او باشد اعتبار ندارد(2).

از این رو استاد حدیث شناس اهل سنت، حسن سقاف(معاصر) می گوید: حدیث کتاب الله و سنتی، حدیث مجعول است چنان که در کتاب صحیح صلاة النبی آن را توضیح دادیم(3).

و ابو الفضل حسن بن محمد صغانی (م 650ق) می گوید: یکی از احادیث موضوعه، حدیث ذیل است: «ذرونی ما ترکتم وانی ترکتم علی المحجة البيضاء النقیة لیلها کنهارها إن تمسکم بها لن تضلوا بعدی کتاب الله و عترتی و اتباع أصحابی و سنتی.»(4)

ص: 498

1- السنن الکبری، 10/114.

2- مختصر تاریخ دمشق، 5/319؛ الطبقات الکبری، 5/293.

3- صحیح شرح العقیة الطحاوی، ص 178.

4- الموضوعات، الصغانی، 1/36.

پس روشن می شود که حدیث دوم ساخته و پرداخته اصحاب قدرت برای خاموش کردن آفتاب درخشنده حدیث ثقلین است تا با ایجاد لفظ «سنتی به جای عترتی» در آن تردید کرده، آن را بی فروغ کنند.

سنت صحیح نزد عترت

می دانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سنتی از خود به جا گذاشت که آیات و روایات بر لزوم پیروی از آن دلالت می کند از جمله: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»⁽¹⁾: آنچه رسول برای شما آورد بگیرید، و از آنچه نهی کرد خودداری کنید. و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ»⁽²⁾: ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را.

و از روایات: «من رغب عن سنتی فلیس منی»⁽³⁾؛ کسی که از سنت من روی بگرداند از من نیست .

شاید سؤال شود که این سنت در کجای حدیث ثقلین قرار دارد؟ آیا نباید حضرت در این مواقع شش گانه حدیث ثقلین به ترکۀ عظیم سنت توصیه کند؟ پاسخ آن است که حضرت سنت خود را دو گونه تعلیم دادند

1_ تعلیم به اهل بیت به صورت کامل و دقیق که این تعلیم گاهی به صورت عادی و گفتاری در جلسات مستمر حضرت با آنان بود، یا به صورت کتاب جامعه به دست آنان داد و گاهی به صورت الهام از جانب خدای متعال یا تعلیم پیامبر

ص: 499

1- حشر (59): 7.

2- مائده (5): 59.

3- الجمع بین الصحیحین البخاری و مسلم، 2 / 456؛ بحار الأنوار، 26 / 126.

اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در بستر احتضار هزار باب علمی که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شد و این روشی اعجازی در تعلیم است(1).

این سنت، محفوظ از نقص و تحریف و انحراف است. زیرا اهل بیت بر اساس حدیث ثقلین مانند قرآن مصون از تحریف و خطا هستند.

2_ سنتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به صحابه در طول 23 سال دوران رسالت به ویژه ده سال پس از هجرت تعلیم داد که در هر جلسه ای عده ای حاضر بودند و آنان که بودند بخشی از سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرا گرفته، بخشی را نگرفتند و آنچه را که فرا گرفتند بخشی را هنگام نقل فراموش کرده یا از ترس خلفا نقل نکردند و آنچه نقل کردند گاهی دچار تعارض با نقل صحابه دیگر است.

از این رو می گوئیم اگر در آیات و روایات دیگر توصیه به پیروی از سنت پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شده، منظور سنت کامل و صحیح آن حضرت است که نزد

ص: 500

1- یونس بن رباط گوید: من و کامل تمّار خدمت امام صادق علیه السلام رفتیم و کامل به آن حضرت گفت قربانت! يك حدیث است که فلانی روایت کرده، فرمود: آن را نقل کن، گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام در روزی که وفات کرد هزار باب علم تعلیم داد و از هر بابی هزار باب گشوده می شود و این هزار هزار باب می شود («...اصول کافی، 2/96، باب حجت. هنگام وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را طلب کرد، و چون حاضر شد حضرت او را بر سینه خود چسبانید و دهان مبارک را بر گوش او گذاشت و جامه خود را بر روی او کشید و عرق ایشان بر روی یکدیگر می ریخت و زمان بسیار با آن حضرت راز گفت... صحابه پرسیدند که این چه راز دراز بود که پیغمبر با تو می گفت؟ حضرت فرمود: هزار باب از علم تعلیم من نمود که از هر بابی هزار باب مفتوح می شود. خصال، ص 642 و 651؛ اختصاص، ص 285؛ بصائر الدرجات، ص 313 و 314؛ مناقب ابن شهر آشوب 1/29؛ تاریخ دمشق، 2/484؛ کنز العمال، 6/392 و 405.

اهل بیت می باشد . پس ارجاع امت به اهل بیت در حدیث ثقلین ، ارجاع به سنت صحیح و کامل هم می باشد. بر خلاف سنت منقول صحابه که ناقص و تحریف شده و دچار تعارض و تناقض است. و علت آنکه «سنت» به عنوان یکی از دو ثقل معرفی نشد جلوگیری از جایگزینی سنت ناقص و تحریف شده به جای سنت کامل و صحیح بود .

شبهه چهارم : حدیث غدیر پاسخ شاکیان بازگشته از یمن است.

اشاره

مخالفان پس از عجز از انکار اصل حدیث و واقعه غدیر آن را توجیه می کنند که این واقعه دلجویی از علی علیه السلام و هشدار به مخالفان او در پاسخ به سپاه بازگشته از یمن بود که از رفتار خشن عادلانه آن حضرت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شکایت کرده بودند. البته این توجیه در کلام هیچ یک صحابه و تابعان نیامده است .

ظاهرا اولین کسی که این مطلب به ذهنش رسید ، ابو بکر احمد بن حسینی بیهقی (م 458 ق) است که می گوید: حدیث غدیر خم بر فرض صحت سند دلیل بر خلافت علی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست ، بلکه پاسخی بود به گروهی که همراه علی به یمن رفته، از سخت گیری های او به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شکایت کردند. حضرت با آن حدیث ایشان را به محبت علی و ترک دشمنی با او امر و تشویق کردند. (1)

پس از او، ابن کثیر نیز در تاریخ خود می گوید :

«فصل: فی إیراد الحدیث الدال علی أنه صلی الله علیه و آله و سلم خطب بمکان بین مکة والمدینة مرجعه من حجّة الوداع قریب من الجحفة یقال له غدیر خمّ فبین فیها فضل علی بن أبی طالب ... فخطب خطبة عظيمة فی الیوم الثامن عشر من ذی الحجّة عامئذ

ص: 501

و كان يوم الأحد بغدير خمّ تحت شجرة هناك فبين فيها أشياء و ذكر من فضل عليّ و أمانته و عدله و قربه اليه ما أراح به ما كان في نفوس كثير من الناس منه ...» (1).

و در جای دیگر می گوید: «والمقصود أنّ عليّاً لمّا كثّر فيه القيل والقال من ذلك الجيش بسبب منعه إياهم استعمال إبل الصدقة واسترجاعه منهم الحلل.» (2)

حاصل این سخن که امروزه هم منکران امامت با توضیحات بیشتر حدیث غدیر را توجیه می کنند، این است:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قبل از حجّة الوداع، خالد بن ولید را به یمن روانه ساخت و به او فرمان داد: آن ها را به اسلام دعوت کند و جز در صورت امتناع از پذیرش دعوت، با آن ها وارد جنگ نشود. خالد پس از رسیدن به یمن - همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود - با مردم به جنگ نپرداخت؛ زیرا با موقعیتی روبه رو نشد که لازم به جنگ باشد و مردم اسلام آوردند و غنایمی به دست خالد افتاد. خالد به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نوشت تا کسی را برای جدا کردن خمس غنایم بفرستد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم علی رضی الله عنه را به این منطقه اعزام نمود تا این غنایم را تخمیس و تقسیم کند.

زمانی که علی رضی الله عنه خمس غنایم را جدا کرد، گروهی و از جمله «ابوبریده» نارضایتی خود را در تقسیم آن اعلام کردند که چرا علی رضی الله عنه کنیزی را که در میان اسیران و بخشی از خمس بود، برای خود برداشت.

زمانی که (امام امیر المؤمنین) علی بقیه غنایم و اموال زکات را با خود - و سپاهی که همراه او آمده بودند - به طرف مکه بر می گرداند تا به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برساند در بین راه، گروهی از همراهانش از او خواستند تا بر شترانی - که به عنوان غنایم و اموال

ص: 502

1- البداية والنهاية، 5 / 209

2- همان، 5 / 105.

زکات گرفته شده و هنوز تقسیم نشده بودند _ سوار شوند. اما علی رضی الله عنه از پذیرش این درخواست، خودداری کرد و فرمود: در این شتران سهم دیگر مسلمانان است، و این باعث کدورت خاطر آنان شد(1).

در همین حال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که برای انجام و تعلیم مراسم حج، آماده می شد نامه ای به علی رضی الله عنه نوشت و او را برای حجة الوداع به مکه فراخواند ، همین که علی رضی الله عنه نامه را دریافت، بریده اسلمی را بر لشکر گماشت و اموال را تحت مراقبت او واگذار نمود و خود به سرعت روانه مکه شد. همراهان علی رضی الله عنه فرصت را غنیمت شمردند و قبل از رسیدن به مکه از بریده خواستند تا آنچه را که علی رضی الله عنه به ایشان نداده بود، برآورده سازد و اجازه دهد از شتران بیت المال استفاده کنند او نیز این کار را انجام داد. علاوه بر آن، به هر کدام از آنها يك دست لباس فاخر از غنایم تقسیم نشده _ حله های یمانی _ پوشانید. تا اینکه این افراد به مکه رسیدند، علی (رضی الله عنه) به استقبال آنان آمد و دید که آنان از شتران و لباسهای غنیمتی استفاده کرده اند، خشمگین شد و بریده رضی الله عنه و دیگران را به خاطر استفاده و تصرف در اموال بیت المال، _ مورد عتاب و مؤاخذه قرار داد و لباس ها را از آنان پس گرفت .

این سه برخورد یعنی جریان کنیزك، و سخت گیری مولا- علی در استفاده از شتران زکات، و اقدام او در بازپس گیری لباس هایی که در غیابش توزیع شده بود _ بر آن ها سخت گران آمد! و باعث دشمنی آنان با علی رضی الله عنه گردید و ایشان شکایت های خود را دهان به دهان منتقل کردند و این اعتراض ها، در مراسم حجة الوداع هم ، ادامه داشت.(2)

ص: 503

1- البداية و النهاية، 5/209.

2- البداية و النهاية، 5/105.

این بگو مگوها بین صحابه باعث شد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز یکشنبه هیجدهم ماه ذی الحجة آن سال (یعنی سال دهم) در غدیر خم محلی در نزدیکی جحفه _ هنگام نماز ظهر در زیر درختی مردم را نگه داشت و خطبه ای (غدیریّه) ایراد کرد و در آن از امور مختلفی سخن به میان آورد و از فضل و امانتداری و عدالت علی (رضی الله عنه) و نزدیکی اش به او، چندان سخن گفت که آنچه را که در دل بسیاری از مردم نسبت به او وجود داشت، از میان برد.

و در نقل دیگر آمده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شخصی فرمود تا بین مردم بانگ زند که زبان هایتان را از علی کوتاه کنید؛ زیرا او در کار خدا سخت گیر است و در دین خدا، سازش و سستی نمی کند و قضیه را همان جا تمام کرد.

آن گاه ابن کثیر می گوید: ابو جعفر طبری _ صاحب تفسیر و تاریخ معروف _ به حدیث غدیر اهمیت داده، در دو جلد کتاب بزرگ اسناد و مدارک و الفاظ آن را گردآوری کرده است و در این کار روایات صحیح و ضعیف را _ بدون جدا سازی آن ها _ چنان که عادت محدثان قدیم بود جمع آوری نموده است و نیز ابو القاسم بن عساکر (صاحب تاریخ دمشق) احادیث زیادی در این باره گرد آورده است.

بنا بر این، روایت غدیر دلالتی بر جانشینی علی رضی الله عنه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ندارد و تنها برای رفع اتهام ها و شکایت هایی که بر ضد علی رضی الله عنه بالا گرفته بود، بیان شده است.

پاسخ:

لطیفه: معروف است از شخصی سؤال شد آیا در شهر شما آثار باستانی هم وجود دارد؟ پاسخ داد: وجود نداشت، ولی حالا دارند آن را می سازند!

توجیه یادشده بر زبان کسی قبل از این دو نفر نیامده است، چگونه است هزاران

صحابی شاهد واقعه غدیر و عالمان مسلمان تا زمان بیهقی (م، 458ق) نفهمیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر چه می خواهد بگوید؟ تا آنکه بیهقی پس از چهار صد سال و ابن کثیر دمشقی پس از ششصد سال فهمیدند! این احتمال با فصاحت و بلاغت آن حضرت نمی سازد که مخاطبان مقصود از کلام او را نفهمند. خود این عدم بیان صحابه و تابعان، دلیل بر بطلان این توجیه است.

پس از این مقدمه می گوئیم: از اخبار و احادیث استفاده می شود مولا علی علیه السلام سه بار به یمن اعزام شد و لشکر از او در مجموع سه شکایت داشتند:

1_ سفر آن حضرت در سال هشتم و شکایت لشکر از استفاده حضرت از کنیز غنیمتی در سال هشتم، این شکایت در مدینه بود.

2 - سفر سال نهم که برای قضاوت بود و شکایتی نداشت.

3_ سفر حضرت در سال دهم که دو شکایت در آن بود الف: شکایت از حضرت به خاطر اینکه لشکر را از پوشیدن لباس های غنیمتی منع فرمود، این شکایت در مکه بود.

ب: شکایت دیگر این سفر منع حضرت علی علیه السلام از سوار شدن لشکر بر شتران غنیمتی است که این شکایت پس از حجة الوداع در مدینه خدمت پیامبر طرح شد.

اما سفر اول: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خالد بن ولید را در سال هشتم در رأس لشکری به یمن اعزام کرد و پس از شش ماه مولا علی علیه السلام را با عده ای برای فرماندهی آنان فرستاد. در آن سفر براء بن عازب و بریده هم بودند. در آن واقعه حضرت یا بعضی قبایل یمن جنگیدند و قبیله همّدان به میل خود مسلمانان شدند. حضرت پس از تقسیم غنائم خمس آن را جدا کرد و (از حق صفایا الغنائم) جاریه ای را از میان آن

ص: 505

برای خود برداشت، به این سبب خالد بن ولید از سر دشمنی شکایتی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نوشت و به «بُریده بن حُصیب اسلمی» داد تا آن را به مدینه نزد پیامبر ببرد. ولی وقتی حضرت از مضمون نامه آگاه شد، با خشم دو بار فرمودند: «لَا تَشْكُوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَ هُوَ وُلِيُّكُمْ بَعْدِي»⁽¹⁾؛ از علی شکایت نکنید زیرا او از من است و من از او هستم . و علی ولیّ شما مسلمانان پس از من است.

در بعضی نقل ها آمده است: ابتدا بریده این شکایت را نزد بعضی اصحاب در مسجد کرد، آنان وی را تشویق کردند این خبر را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دهد تا علی را از چشم حضرت بیندازند، هنگامی که پیامبر آن را شنید غضبناک شد و آن جمله را فرمود. ⁽²⁾

ولی بخاری این حدیث را ناقص نقل کرده، آن را چنین آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: «أَتُبْغِضُ عَلِيًّا؟ فَقُلْتُ نَعَمْ، قَالَ لَا تُبْغِضْهُ، فَإِنَّ لَهُ فِي الْخَمْسِ أَكْثَرَ»⁽³⁾. آیا علی را دشمن داری؟ گفت: آری. فرمود: با او دشمنی نکن زیرا سهم او از خمس بیش از این هاست.

و مسلم نیز اصلاً حدیث را نیاورده با اینکه به اعتراف البانی سلفی این روایت با شرایط شیخین صحیح است و این نقص و کتمان، میزان امانت آن دورا می رساند .

این شکایت بریده در سال هشتم و در مدینه و یک سال و نیم قبل از واقعه غدیر می باشد و پیامبر نیز به آنان پاسخ قاطع داد . در نتیجه این شکایت هیچ ارتباطی به حدیث غدیر ندارد . لذا کسانی که حادثه غدیر را مربوط به شکایت بریده کردند

ص: 506

1- مسند احمد بن حنبل، 5/ 356؛ تاریخ الاسلام، 2/ 691؛ سنن بیهقی، 2/369.

2- المعجم الاوسط، 6/ 163.

3- صحیح بخاری، 3/98، ح 4256.

قطعاً به اشتباه رفتند.

افزون بر آن که جمله «و هو وَلِيُّكُمْ بَعْدِي»⁽¹⁾ که حضرت به بریده فرمود، دلیل دیگری بر ولایت و امامت حضرت علی علیه السلام می باشد و مؤید حدیث غدیر است.

سفر دوم: مولا علی علیه السلام برای قضاوت به یمن رفت، در آنجا هیچ شکایتی نبود از این رو از موضوع بحث ما خارج است.

سفر سوم: بنا بر نقل واقدی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امیر را پس از رمضان سال دهم برای جنگ به یمن اعزام کرد و او با عده ای جنگید و آنان را مغلوب و مسلمان کرد و عده ای نیز به میل خود مسلمان شدند.⁽²⁾

ولی در نقل این اثیر و دیگران چنین آمده است: آن حضرت، مولا علی علیه السلام را برای جمع آوری صدقات و تحویل گرفتن خمس از خالد بن ولید به نجران یمن فرستاد و مولا علی علیه السلام پس از انجام وظیفه همراه لشکر به طرف مکه حرکت نمود و برای آنکه به مراسم حجة الوداع برسد ابورافع را به جای خود به فرماندهی لشکر گذاشت و خود به مکه آمد و به اعمال حج پرداخت، هنگامی که لشکر به منطقه «سدره» در نزدیکی مکه رسید، مولا علی علیه السلام پس از اعمال حج به استقبال آنان رفت، و دید ابورافع به هریک لشکریان دو پیراهن از اموال خمس پوشانیده است. به این سبب حضرت به ابورافع اعتراض کرد و دستور داد لباس ها را از آنان پس بگیرد! همین کار باعث شد وقتی آنان به مکه رسیدند، از مولا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شکایت کردند.

این داستان را واقدی از ابو سعید خدری نقل می کند و از قول وی می افزاید:

ص: 507

1- مسند احمد بن حنبل، 5/ 356؛ تاریخ الاسلام، 2/691؛ سنن بیهقی، 2/369.

2- المغازی، 2/1081.

مولا-علی (غیر از منع استفاده از حله ها) در آن سفر ما را از سوار شدن بر شتران سهمیه صدقات نیز باز می داشت ولی در مکه این شکایت را خدمت پیامبر نکردند تنها شکایت در پس گرفتن پیراهن ها ، در مکه پس از پایان اعمال حج یا در بین آن بود و نام شاکیان هم مشخص نیست . در آنجا بود که حضرت فرمود: «لا تشکوا علیاً فوالله إنه لأخشن فی ذاتِ اللهِ وفی سبیلِ اللهِ مِنْ أَنْ یُشَدَّتْکی»؛ از علی شکایت نکنید که او در اجرای فرمان خدا و راه او خشن تر از آن است که از او شکایت شود. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عمل حجرا ادامه داد و مناسک آن را به مردم آموخت.(1)

شکایت سوم در مدینه نزد پیامبر گزارش شده است و شاکیان آن عمرو بن شاس و ابو سعید خدری که نام او سعد بن مالک بن شهید می باشد، هستند و موضوع آن جلوگیری حضرت از سوار شدن بر شتر صدقه در همان سفر سوم است.(2)

ابو سعید خدری می گوید: پس از ورود به مدینه در بیرون خانه پیامبر با ابو بکر ملاقات کردم و سفر یمن و شکایت از علی را با او در میان گذاشتم . با تشویق او خدمت پیامبر رسیدم و از مولا علی شکایت کردم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ناراحت شد و بران من زد و فرمود: «دَعْ مِنْ بَعْضِ قَوْلِكَ لِأَخِيكَ عَلِيٍّ، فَوَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّهُ أَخْشَنَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ این سخنان را در باره برادرت علی رها کن زیرا می دانی که او در راه خدا خشن است. ابو سعید گفت : پس از آن ، من دیگر از علی بدگویی نخواهم کرد! (3)

ص: 508

1- سیره ابن هشام، 4/1022؛ تاریخ طبری، 2/402.

2- مسند احمد / 483؛ دلائل النبوة، 5 / 398.

3- دلائل النبوة، 5 / 398.

ولی این شکایت بین سفر اول و سوم مردّد است اگر مربوط به سفر اول باشد در سال هشتم بوده. هیچ ارتباطی با غدیر ندارد و اگر سفر سوم هم باشد برخی از لشکریان پس از واقعه غدیر در مدینه خدمت حضرت رسیدند و باز هم هیچ ارتباطی با غدیر ندارد

پس مجموعاً لشکر یمن سه شکایت داشتند 1_ استفاده مولا علی علیه السلام از کنیز غنیمتی در سال هشتم در مدینه 2_ منع لشکر از پوشیدن لباس های غنیمت در سال دهم در مکه 3_ منع از سوار شدن لشکر بر شتران غنیمت در مدینه.

پس از این مقدمه در تحلیل و نتیجه نهایی می گوئیم تنها شکایتی که می تواند به نظر تأویل گران غدیر مانند بیهقی و ابن کثیر شأن ورود حدیث غدیر باشد، شکایت دوم از سفر سوم یمن در مکه است که نام شاکیان آن مشخص نیست، آن هم منحصر به باز پس گیری لباس ها از لشکریان است که مسئله جزئی و کوچکی بوده و تنها چند نفر شکایت داشتند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز در همان مکه به آنان پاسخ داد و ایشان را قانع کرد و قضیه تمام شد. ولی منکران امامت با ضمیمه کردن شکایت بریده در سال هشتم (مسئله جاریه) و شکایت سوم پس از غدیر سعی در انبوه نشان دادن شکایات پیش از واقعه غدیر دارند تا آن را به صورت بحرانی فراگیر در میان مسلمانان پیش از حجة الوداع نشان دهند و بگویند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مجبور شد برای رفع این بحران، اجتماع عظیم غدیر را برپا کند و آن خطبه مفصل را بخواند.

در حالی که چنین نبود و مسئله امامت و خلافت مولا علی علیه السلام مسئله ای بود که از ابتدای رسالت حضرت از طرف خدای متعال مقرر شده بود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از اولین دعوت عمومی خویشاوندان در سال سوم بعثت، تا روز غدیر سه ماه پیش

از وفات، در هر فرصتی آن را بیان می فرمود و در غدیر تنها به اعلام عمومی آن موظف شده بود.

افزون بر اینها همین حدیث بریده پس از بازگشت از یمن، که با سندهای صحیح رسیده است و پاسخ حضرت، مؤید حدیث غدیر است و هیچ منافاتی با هم ندارند.

به اصطلاح اصولیان این دو دلیل مثبتین و مکمل یکدیگر بوده و هر يك به مناسبت دلیل مستقلاً است که بر امامت علی علیه السلام را دلالت می کند بلکه بخشی از بیان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در دو واقعه به گونه واحدی بوده و هر دو جا سخن از ولایت و سرپرستی علی علیه السلام به میان آورده است و مشابه بودن حدیث غدیر و پاسخ شکایت بریده دلیل وحدت آن دو واقعه نمی باشد بلکه هر دو بر امامت علی علیه السلام دلالت دارند. زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ شکایت، بر اولویت علی علیه السلام و امامت او پس از خود تأکید کردند و همان لفظی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جریان غدیر روایت شده در پاسخ بریده آمده است و اگر در حدیث بریده، دوستی هم مطرح گردید فرع بر امامت حضرت بود. اینک به روایات بریده در این زمینه می پردازیم:

روایات «بریده»

1_ مسند احمد. عبد الله حدثني أبي ثنا الفضل بن دكين ثنا ابن أبي عيينة عن الحسن بن سعيد بن جبیر عن ابن عباس عن بریده قال: «غزوتُ مع عليّ اليمَنَ فرأيتُ منه جَفْوَةً فلَمَّا قَدِمْتُ على رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذَكَرْتُ عَلِيًّا فَتَقَصَّصْتُه فرأيتُ وجهَ رسولِ الله صلی الله علیه و آله و سلم يتغيَّرُ فقال: يا بریدهُ أَلَسْتُ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ من أنفُسِهِم؟ قلتُ بلى، يا رسولَ الله. قال من كنتُ مولاة فعليٌّ مولاة»؛ تعليق شعيب الأرناؤوط: إسناده صحيح

ص: 510

بریده می گوید: همراه علی در یمن جهاد کردیم هنگام بازگشت خدمت پیامبر رسیدیم؛ من از علی بدگویی کردم، دیدم چهره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دگرگون شد و فرمود ای بریده، آیا من از خود شما به شما سزاوارتر نیستم؟ گفتم، بلی. فرمود هر کس من مولا و سرپرست او هستم این علی مولای اوست.

شعیب الأرنؤوط، ارزیاب اسناد کتاب مسند احمد می گوید: سند این حدیث بر اساس شرائط بخاری و مسلم صحیح است.

2_ نسایی أخبرنا أبو داود سليمان بن سيف قال ثنا أبو نعیم قال أنا عبد الملك بن أبي غنیه قال ثنا الحكم عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس عن بريدة قال: «خرجت مع عليّ إلى اليمن فرأيتُ منه جفوةً قدِمْتُ على النبيّ صلی الله علیه و آله و سلم فذكرتُ عليّاً فتنقّصته، فجعل رسولُ الله صلی الله علیه و آله و سلم يتغيّر وجهه قال: يا بريدة ألسْتُ أولى بالمؤمنينَ من أنفسِهِم قلتُ: بلى يا رسولَ الله قال: من كنتُ مولاَه فعليٌّ مولاَه».(2)

بریده می گوید: همراه علی در یمن جهاد کردیم هنگام بازگشت خدمت پیامبر رسیدیم؛ من از علی بدگویی کردم، دیدم چهره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دگرگون شد و فرمود: ای بریده، آیا من از خود شما به شما سزاوارتر نیستم؟ گفتم، بلی فرمود: هر کس من مولا و سرپرست او هستم این علی مولای اوست

3_ المستدرک علی الصحیحین، للحاکم: حدثنا محمد بن صالح بن هانی ثنا أحمد بن نصر وأخبرنا محمد بن علی الشیبانی بالكوفة ثنا أحمد بن حازم الغفاری

ص: 511

1- مسند احمد، 5/ 347، ح 22995؛ والحاکم (3/119، رقم 4578) وقال: صحیح علی شرط مسلم، وابن أبي شيبة (6/374)، رقم (32132)، الآحاد والمثاني، 4/325، ش 2357.
2- السنن الكبرى، 5/45، ح 8145.

وأنبا محمد بن عبد الله العمري ثنا محمد بن إسحاق ثنا محمد بن يحيى وأحمد بن يوسف قالوا: ثنا أبو نعيم ثنا ابن أبي غنية عن الحكم عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس عن بريدة الأسلمي رضى الله عنه قال: «غزوتُ مع عليٍّ إلى اليمنَ فرأيتُ منه جفوةً فقدِمْتُ على رسولِ الله صلى الله عليه وآله وسلم فذكرتُ عليّاً فتنقّصتهُ، فرأيتُ وجهَ رسولِ الله صلى الله عليه وآله وسلم يتغيّر فقال: يا بريدةُ ألسْتُ أولى بالمؤمنينَ من أنفسِهِم؟ قلتُ: بلى يا رسولَ الله فقال: من كنتُ مولاهُ فعليٌّ مولاهُ. وقال: هذا حديثٌ صحيحٌ على شرطِ مسلمٍ ولم يخرجاهُ(1).

بریده اسلمی می گوید: همراه علی در یمن جهاد کردیم هنگام بازگشت خدمت پیامبر رسیدیم؛ من از علی بدگویی کردم، دیدم چهره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دگرگون شد و فرمود: ای بریده، آیا من از خود شما به شما سزاوارتر نیستم؟ گفتم، بلی. فرمود هر کس من مولا و سرپرست او هستم این علی مولای اوست. حاکم می گوید این حدیث با شرایط بخاری و مسلم صحیح است ولی آنان در کتاب خود آن را نیاورده اند!

4_ طبرانی پس از نقل روایت یادشده می افزاید: «أنَّ بريدةَ قال: فرأيتُ رسولَ الله صلى الله عليه وآله وسلم قد غَضِبَ غَضِباً لم أَرُهْ غَضِبَ مثله قطُّ، إلا يومَ قريظة والنضير، فنظر إليَّ فقال: يا بريدة، إنَّ عليّاً وليُّكم بعدى، فأحبَّ عليّاً فإنه يفعل ما يؤمر، وقال عبد الله بن عطاء: حدّثتُ بذلك أبا حرب بن سويد بن غفلة فقال: كتمك عبد الله بن بريدة بعض الحديث، إنَّ رسولَ الله صلى الله عليه وآله وسلم قال له: أنافقت بعدى يا بريدة؟(2)»

بریده می گوید: دیدم چنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خشمگین و برافروخته شد که جز در جنگ

ص: 512

1- المستدرک علی الصحیحین، 3/ 119.

2- المعجم الأوسط، 6/232؛ تاریخ مدینة دمشق، 42/191.

بنی قریظة و بنی النضیر او را چنان ندیده بودم. حضرت رو به من کرد و فرمود: ای بریده! علی ولیّ شما پس از من است پس علی را دوست بدار، زیرا او آنچه مأمور به آن است انجام می دهد.

عبدالله بن عطاء می گوید: این حدیث را به ابو حرب بن سوید بن غفلة گفتم، او به من گفت: راوی حدیث عبدالله بن بریده بخشی از آن را از تو پنهان کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به بریده (شاک) فرمود: ای بریده آیا پس از وفات من منافق می شوی؟ (مفهوم این سخن آن است که پس از من عده ای از صحابه به سبب غضب خلافت و دشمنی با علی علیه السلام دچار نفاق می شوند.)

البانی می گوید: حدیث شکایت بریده از سه نفر نقل شده: ابن عباس و ابن بریده و طاووس. و طرق و اسناد هر سه صحیح است بلکه حدیث ابن عباس و طاووس طبق شرایط بخاری و مسلم هم صحیح است. آن گاه هر سه طریق را با روایات مختلف نقل و تصحیح می کند.

5- ابن مردویه پس از نقل همین حدیث می افزاید: و «فی الحدیث زیادة: و هی أنّ بریده امتنع من مبايعة أبي بكر بعد وفاه النبي صلی الله علیه و آله و سلم، و تبع علیاً لأجل ما كان سمعه من نص النبي بالولاية بعده»⁽¹⁾؛ بریده

پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از بیعت با ابوبکر خود داری نمود به جهت حدیثی که از آن حضرت در باره ولایت علی شنیده بود.

6- صحیح ابن حبان، أخبرنا أبو يعلى، حدثنا الحسن بن عمر بن شقيق، حدثنا جعفر بن سليمان، عن يزيد الرشك، عن مطرف بن عبد الله بن الشخير، عن عمران بن حصين، ... عمران می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گروهی را به (اطراف یمن) برای جنگ فرستاد. پس از پیروزی علی از میان غنائم کنیزی را برای خود برگزید.

ص: 513

1- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ابن مردویه، ص 120.

8_ طیالسی: حدثنا یونس قال: حدثنا أبو داود قال: حدثنا أبو عوانة، عن أبي بلج، عن عمرو بن ميمون، عن ابن عباس: أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لعلي: «أنت ولي كل مؤمن بعدى».

ابن عبدالبر آن را با همین سند در الاستیعاب، آورده و افزوده است: این سند هیچ مشکلی نداشته و کسی در صحت آن و وثاقت روایانش تردید نکرده است. (1) لازم است توجه کنیم این روایت در پاسخ شاکیان یمن نیست بلکه مطلق است

قید « بعدی » در همه این روایات قرینه روشنی است که ولایت در این جملات، سرپرستی، و نه دوستی است و گر نه قید « بعدی » لغو بود. زیرا دوستی با آن جناب اختصاص به بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ندارد پس این روایات صحیح، همگی دلالت می کند که علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امام و سرپرست مسلمانان و خلیفه پیامبر است.

پس از این پاسخ حلی، لازم است از طراحان این شبهه چند پرسش نماییم.

چند پرسش از تأویل گران

1_ می دانیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فصیح ترین مردم بود و حاضران از خطبه آن حضرت در غدیر خم خلافت و امامت حضرت را فهمیدند و از روز اول بر آن استدلال کردند و هیچ کس از حاضران خطبه غدیر را پاسخ شکایت بازگشتگان یمن ندانست و در هیچ یک از روایات غدیر و اقوال صحابه و تابعان چنین توجیهی برای واقعه غدیر وجود ندارد.

حال چگونه پس از چهار صد سال بیهقی آن را کشف نمود! آیا خطبه غدیر تا

ص: 515

این حد گنگ و مبهم بود؟

در حالی که همه شواهد و قراین نشان می دهد که جریان غدیر و پاسخ شکایت لشکر یمن، دو جریان مستقل هستند.

2- چگونه این دو حدیث مربوط به یک جریان می باشند در حالی که در هیچ یک از روایات حدیث غدیر خم، ذکری از یمن و شکایت برخی از اصحاب از مولا علی علیه السلام به میان نیامده است و در حدیث مربوط به جریان یمن که شکایت اصحاب در آن است سخنی از رسیدن کاروان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به غدیر خم و جریان آن مطرح نمی باشد؟

چرا آقایان در مقدمه بیان حدیث غدیر، جریان یمن را مطرح می کنند و توقّف آن همه جمعیت را در صحنه غدیر به خاطر تذکّر و هشدار به چند نفر شاکی یمن و تأکید بر دوستی علی علیه السلام می دانند؟

اگر مضمون حدیث غدیر یادآور دوستی علی علیه السلام است. که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جمعیتی بالغ بر صد هزار تن را به خاطر هشدار آن متوقّف سازند، پس چرا بخاری که صحیح او بهترین کتاب آقایان تلقی می شود جریان غدیر را نیاورده است؟ با اینکه حدیث غدیر بر این مبنا دلالتی بر مسئله خلافت و امامت ندارد و دلیلی بر حذف آن نمی باشد. ولی همو که شکایت بریده را نقل کرده هیچ اشاره ای به واقعه غدیر ننموده است؟

و چرا مسلم که حدیث غدیر به صورت ناقص و ابتر نقل کرده اشاره ای در آن به حدیث بریده و شاکیان یمن نکرده است؟

3_ اگر غرض پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از متوقّف ساختن مردم، در آن شرایط نامتناسب و هوای گرم غدیر خم تأکید بر دوستی علی علیه السلام بود باید آن را با لفظ صریحی که دالّ بر

ص: 516

دوستی و پرهیز از دشمنی باشد بیان می فرمود؛ چنان که در جریان بریده فرمودند «لاتبغضه و أحبه»؟ نه با لفظ مولی با قراین معینه که ظاهر در امامت است.

4_ در گزارشی که از يك داستان ارائه می شود، می بایست نقاط برجسته و چشمگیر داستان مورد توجه قرار گیرد و از قلم نیفتد، در حالی که توجیه گران در این گزارش نقاط مهم و حسّاس آن دو واقعه را نیاورده اند تا تفاوت واضح آن دو روشن نشود و دو حدیث و دو حادثه مستقل را يك حدیث و یک حادثه قلمداد کردند! عجیب آن است که آنان قائلین به امامت را متهم کردند که ایشان حدیث را ناقص دیده یا به مقدّمه آن توجّه نکرده اند! ولی خود آنان جملاّتی که در مقدّمه این دو حدیث وجود داشته، نقل نکرده اند؟ آیا این کار تدلیس و زشت نیست؟

5_ روایات صحیح با دلالت روشن داریم که علی علیه السلام مردم را در رحبه کوفه جمع کرد و به آنان فرمود: سوگند می دهم هر مسلمانی را که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم مطلبی شنیده، بایستد و بگوید. 30 تن _ و طبق روایت ابو نعیم افراد بسیاری _ برخاستند و گواهی دادند: که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته بود به مردم فرمود: «آیا می دانید که من از مؤمنان نسبت به خود آنان سزاوارترم؟» گفتند: آری یا رسول الله. فرمود: «کسی که من مولای اویم این (علی) مولای اوست خدایا دوست بدار کسی که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که او را دشمن بدارد!»(1).

این مناشده (سوگند دادن) برای اثبات امامت حضرت بود، نه برای ساکت کردن شاکیان بازگشته از یمن که پس از 30 سال دیگر شاکی وجود نداشت؟ و هیچ کس در آنجا آن را پاسخ ایشان ندانست.

ص: 517

اشاره

گاهی مخالفان می گویند حضرت علی و بقیه اهل بیت: به انتصاب الهی و امامت انتصابی عقیده نداشتند، از این رو به حدیث غدیر بر امامت استدلال نکردند، بلکه از آن حضرت و سایر اهل بیت سخنانی بر نفی آن به شرح زیر رسیده است:

1_ قال علی علیه السلام: واللّه ما کانت لی فی الخلافة رغبة ولا فی الولاية إربة... (1) «حضرت علی علیه السلام در ابتدای خلافت ظاهری فرمود: قسم به خدا مرا در این خلافت رغبتی نبوده است و در این فرمانروایی چشم داشت و توقعی ندارم»

«و فی وصف بیعتیه بالخلافة... و بسطتم یدی فکففتها ومددتموها فقبضتھا ثمّ تداککتم علیّ تداکک الإبل الهمیم علی حیاضها یوم ورودها» (2).

و در خطبه ای دیگر در توصیف کیفیت بیعت خود فرمود: دستم را گشودید و من آن را بستم، دستم را کشیدید و من آن را نگه داشتم، سپس بر من هجوم آوردید آن سان که شتران تشنه در هنگام آب خوردن به آبگیر هجوم آورند.

اگر خلافت امری انتصابی از طرف خدا بود حضرت علی علیه السلام نمی توانست آن را رد کند و قسم نمی خورد که به خلافت و امامت اشتیاق و رغبت ندارد، زیرا سر باز زدن از تکلیف الهی درست نیست.

2_ بعد از قتل عثمان، هنگامی که بزرگان اصحاب و یاران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت علی علیه السلام پیشنهاد خلافت و امامت کردند، حضرت فرمودند: «دَعُونی

ص: 518

1- شرح نهج البلاغه عبده، خطبه 200.

2- نهج البلاغه، خطبه 220.

والتَّمَسُّوا غَيْرِي ... ولعلِّي أسمعُكم وأطوعُكم لمن وليتُموهُ أمرُكم، وأنا لكم وزيراً خيراً لكم مِنِّي أميراً»(1)؛ مرا به حال خود واگذارید، از کسی غیر از من بخواهید که خلافت و ولایت را تصدی کند ... امید داشته باشید که من گوش به فرمانتر و مطیع تر از شما باشم برای کسی که امر خود را به او سپرده اید، و من برای شما وزیر باشم بهتر است از اینکه امیر شما باشم.

3_ حضرت علی علیه السلام در نامه ای که به معاویه بن ابوسفیان نوشت فرمود: «إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعِثْمَانَ عَلِيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ، وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلِيَّ رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَاماً كَانُ لِلَّهِ رَضِيٌّ...»(2)

بدان که بیعت کردند با من همان کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده اند، پس کسی حق ندارد، رأی ایشان «أصحاب شوری» را نپذیرد و جز این نیست که شورای (تعیین کننده امام و خلیفه) حق مهاجران و انصار است، پس اگر بر شخصی اتفاق نظر کرده، او را امام نامیدند رضای خدا در آن است.

4_ روی القاضی عبد الجبار المعتزلی فی کتابه المغنی عن أبی وائل روی صعصعة بن صوحان: «أن ابنَ ملجم لعنه اللهُ لما ضربَه عليه السلام دخلنا إليه فقلنا يا أمير المؤمنين استخلف علينا؟ قال: لا، فإننا دخلنا علي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حين ثقل، فقلنا يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم استخلف علينا، فقال: لا، إني أخافُ أن تتفرَّقوا عنه كما تفرَّقَتْ بنو إسرائيلَ عن هارونَ، ولكن إن يعلم اللهُ في قلوبكم خيراً اختارَ لكم.

والمروى عن العباس أنه خاطب أمير المؤمنين عليه السلام في مرض النبي صلى الله عليه وآله وسلم أن يسأله

ص: 519

1- نهج البلاغة، خطبه 92.

2- همان، نامه 6.

عن القائم بالأمر بعده، وأنه امتنع من ذلك خوفاً أن يصرفه عن أهل بيته، فلا يعود إليهم أبداً.»(1)

قاضی عبد الجبار معتزلی در کتاب خود المغنی از صعصعة بن صوحان روایت می کند: وقتی که ابن ملجم بر امیر المؤمنین ضربت زد، بر آن حضرت وارد شدیم و پرسیدیم: آیا کسی را خلیفه خود قرار نمی دهی؟ فرمود: نه، زیرا ما در مرض وفات پیامبر خدمت آن حضرت رسیدیم و به ایشان عرض کردیم: ای رسول خدا! برای ما خلیفه ای تعیین نما، فرمود نه، می ترسم پراکنده شوید مانند بنی اسرائیل که از اطراف هارون پراکنده شدند، ولی اگر خدا شما را بخواهد بهترین شخص را برای شما بر می گزیند.

همانند این مطلب را از ابی وائل نقل می کند که به امیر المؤمنین عرض کردند: «ألا توصی فقال: ما أوصی رسولُ الله صلی الله علیه و آله و سلم فأوصی، ولكن ان أرادَ اللهُ تعالی بالناسِ خيراً فسیجمعُهُم علی خیرهم كما جمعَهُم بعد نبیهم علی خیرهم»(2)؛ فرمود: نه، ولی اگر خدا شما را بخواهد بهترین شخص را برای شما بر می گزیند چنان که پس از وفات پیامبر بهترین شخص برای آنان برگزید!

5_ سخن حسن بن حسن (مثنی)

بعضی از امام زادگان! نیز گفته اند که هیچ نصی بر امامت نرسیده، و حدیث غدیر دلالتی بر آن ندارد. مثلاً ابن سعد در طبقات و خطیب در تاریخش روایت می کنند از محمد بن سعد از شبابه بن سوار الفزاری از فضیل بن مرزوق که می گوید: شنیدم حسن بن حسن (مثنی) به مردی که در باره أهل بیت غلو می کرد،

ص: 520

1- الشافی، 3/91 به نقل از: عن المغنی.

2- همان، به نقل عن المغنی.

گفت: وای بر حال شما، برای خدا ما را دوست داشته باشید (و در باره ما غلو نکنید).

آن مرد گفت: شما خویشاوندان پیامبر هستید. حسن گفت: اگر خویشاوندی بدون طاعت نفعی به حال کسی داشت کسی که از نظر پدر و مادر به او نزدیک تر بود (یعنی ابو لهب) از آن بهره می برد.... وای بر شما! اگر از خدا بترسید و در باره ما حق بگویید بهتر به مقصود خود می رسید و ما نیز از شما راضی می شویم.

حسن گفت اگر آنچه شما شیعیان می گوید (امامت اهل بیت) درست باشد پدران ما رفتار بدی کردند که ما را از آن آگاه نساختند! رافضی در اینجا پرسید، آیا پیامبر به علی علیه السلام نفرمود: هر کس من مولای اویم علی مولای اوست؟

حسن پاسخ داد: به خدا قسم اگر پیامبر از این جمله امارت و سلطنت را اراده کرده بود به صراحت بیان می کرد چنان که نماز و روزه و زکات و حج را به صراحت بیان نمود و باید می گفت: «هذا والی الامر والقائم علیکم من بعدی، فاسمعو له و اطیعوا؛ این شخص والی شما پس از من است امر او را شنیده و از او اطاعت کنید.

و اگر چنین بود که خدا و رسول او، علی علیه السلام را برای جانشینی برگزیده بودند جرم امام علی علیه السلام از همه بیشتر بود، زیرا دستور پیامبر در تصدی خلافت را انجام نداده و عذر خود را در ترک آن بیان نکرده است. (1)

پاسخ

اینکه اهل بیت: به امامت انتصابی عقیده نداشته، به حدیث غدیر استدلال نکردند، درست نیست و خلاف احتجاجات و تظلم های تاریخی

ص: 521

اهل بیت به ویژه حضرت علی و زهرا علیهما السلام با خلفای سه گانه است و خطبه های حضرت زهرا علیها السلام و مناشده های امیر المؤمنین علیه السلام برای خلافت خود در زمان خلفای سه گانه وابتدای خلافت ظاهری آن را نفی می کند . برای این منظور به خطبه شمشقیه که حضرت در آن صراحت خلفای سه گانه را غاصب و ظالم و خود را مظلوم و تنها مستحق خلافت معرفی می کند، بنگرید:

«أما والله لقد تَمَّصَّهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ (فلان) وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّيَّ مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا...» (1)

هان ای مردم! سوگند به خدا ، ابن ابی قحافه (بعضی نسخه ها، فلانی) جامه خلافت را به تن کرد در حالی که او می دانست که موقعیت من نسبت به خلافت، موقعیت محور آسیاب به آن است که به دور آن می گردد. انبوه فضیلت ها چون سیل از قله های روح من به سوی انسان ها سرازیر می شود و پرندگان دور پرواز نمی توانند به قله های سر به فلک کشیده من پرواز کنند ، پس میان خود و زمامداری پرده ای آویخته، از آن روی گردانیدم ، و در انتخاب یکی از دو راه اندیشیدم ، یا با دستی خالی قیام کنم و یا شکیبایی در برابر حادثه ای ظلمانی پیشه گیرم . حادثه ای بس کوبنده که بزرگسال را فرتوت و کم سال را پیرو انسان با ایمان را تا به دیدار پروردگارش در رنج و مشقت فرو می برد .

پس صبر و تحمل را بر حمله با دست خالی ترجیح دادم . من راه بردباری را پیش گرفتم ، در حالی که در چشمم خس و خاشاک فرورفته و راه گلویم را استخوانی بگیرد . [چرا چنین نباشم در حالی که] . می دیدم حق من به یغما می رود و از مجرای حقیقی اش منحرف می گردد . تا آن گاه که روزگار نفر اول (ابوبکر) سپری

ص: 522

گشت و خلافت را پس از خود به شخص دیگری سپرد ... جای بسی شگفتی است همان کسی (اولی) که در دوران خلافتش می گفت ای مردم بیعت خود را از من برگزید، من (لایق برای خلافت نمی باشم) با این حال خلافت را پس از خود به دیگری (عمر) واگذار کرد، این دو تن (مانند غارت گر) دو پستان شتر خلافت را محکم دوشیدند و از آن نفع گرفتند، ابوبکر پس از خود آن را در طبیعتی خشن و درشت (عمر) قرار داد، کسی که سخش پر جراحت و تند بود، خطایش و عذرخواهی اش بسیار بود، و همراه با او مانند کسی بود که بر شتری سرکش سوار باشد

آری، حضرت علی علیه السلام برای گرفتن حق خود به قیام مسلحانه دست نزد، زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به او سفارش کرد که اگر مردم از تو روی گردانیدند برای احقاق حق دست به قیام مسلحانه زن و به او فرمود: «إِنَّمَا مَثَلُكَ كَمَثَلِ الْكَعْبَةِ تُؤْتَى وَلَا تَأْتِي»، و در روایت دیگر: «مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ: (1)»؛

مثل تو مثل کعبه است که مردم باید نزد او بیایند، کعبه نزد کسی نمی آید.

اصولاً فرق نبوت و امامت در همین نقطه است. نبی و رسول در کوچه و خیابان راه می افتند و با التماس و خواهش با افراد تماس گرفته، نور هدایت وحی را به آنان می رساند و در این راه سنگ و چوب و شماتت جاهلان را تحمل می کنند همچون حکیم خرسواری که فحش می شنید ولی با لطافت مار را از شکم شخص خوابیده بیرون کشید و جسارت های او را حکیمانه تحمل می کرد (2).

ص: 523

1- تاریخ طبری، 2 / 146؛ کفایة الطالب، ص 244؛ تفسیر در المنثور ذیل آیه خیر البریه.

2- مولوی شاعر، رفتار انبیا را با مردم به حکیم خر سواری تشبیه می کند که به شخصی رسید که زیر درخت سیب خوابیده و دهانش باز بود و ماری به دهان او فرو رفت. حکیم دید اگر شخص خوابیده را بیدار کند و مطلب را به او بگوید او از وحشت سگته می کند و اگر سکوت کند مار درون شکم، او را می کشد. به جای آن وی را بیدار و با ضرب و شتم او را مجبور به خوردن سیب های گندیده پای درخت کرد. آن شخص به اکراه سیب ها را می خورد ولی به حکیم فحش می داد و اعتراض می کرد که چرا مرا به این کار وا می داری؟ تا آنکه بر اثر سیب های خورده شده او استفراغ کرد و مار از دهان او بیرون پرید! و شخص بیدار شده تازه حکمت دستورهای خلاف میل او را فهمید، شروع به عذر خواهی از حکیم نمود و در ضمن از او پرسید آیا توفحش های مرا می شنیدی با این حال این همه برای من دلسوزی می نمودی؟! حکیم پاسخ داد: بلی: می شنیدم فحش و خر می راندم *** ربّ یسرّ زیر لب می خواندم هر زمان می گفتم از درد درون *** اهد قومی إنهم لا یعلمون

ولی ولایت و امامت نعمتی الهی بر جامعه است که تا تعداد قابل ملاحظه ای از مردم آن را مطالبه نکنند و برای اجرای حدود الهی آماده نباشند عرضه آن بر جامعه سزاوار نیست زیرا ولایت همچون جواهر گران قیمت و مروارید ارزشمندی است که جز در مکان و زمان مناسب و به صورت شایسته ای برای مردمی گوهرشناس نباید عرضه شود.

از طرفی غاصبان خلافت، اقلیتی سیّاس و روانشناس بودند که از اشتغال حضرت امیر به دفن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و کینه های انباشته طوایف تازه مسلمانان قریش سوء استفاده کردند و با توجه به خلأ قدرت در مدینه و اضطراب و نگرانی های حاکم بر جامعه بر شتر خلافت سوار شدند و پس از آنان وابستگان خلافت اموی و عباسی برای پوشاندن حقایق دست به جعل خبرها از قول بعضی امام زادگان! مانند حسن مثنی زدند تا نص غدیر را بپوشانند.

پس از این مقدمه در پاسخ خطبه اول و دوم می گوئیم: خلافت در بین

ص: 524

مسلمانان دو معنی دارد که تفاوت های روشنی باهم دارند.

معنی اول: خلافت مانند نبوت منصبی الهی و شرط ایمان است که پذیرش یا عدم پذیرش مردم در ثبوت آن، نقشی ندارد بلکه مردم وظیفه دارند آن را بپذیرند و با پذیرفتن آن مؤمن شده، سعادت می یابند و با عدم پذیرش آن گمراهی شوند. در این بینش، تعیین خلیفه امری از جانب خداست و چنین خلافتی قابل غصب یا انصراف حتی توسط خود خلیفه نیست. در این صورت اگر مردم امام را بپذیرند او به وظیفه اش عمل خواهد کرد و اگر نپذیرند برای تحصیل آن به زور متوسل نخواهد شد.

معنی دوم: آنچه پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق افتاد که خلیفه را عده ای برگزیدند و از بقیه مردم بیعت گرفتند. در این تعریف، خلافت منصبی دنیوی است. چنین خلیفه ای تمام تلاشش جلب نظر متنفذان صاحب ثروت و قدرت است، و مردم غالباً این خلافت را به این معنی می شناختند

پرواضح است که اگر عده ای دنبال خلیفه ای دنیوی برای امیال خود باشند و نزد خلیفه منصوب الهی بروند، از او همان چیزی را می شنوند که از مولا امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدند.

پس روشن شد امیرالمؤمنین علیه السلام به کدام خلافت رغبت نداشت و کدام خلافت را نپذیرفت؟ آنچه را که حضرت به آن رغبت نداشت و نپذیرفت خلافت به معنای دوم بود چرا که عده ای بعد از مرگ عثمان، می خواستند با علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت کنند تا او مثل خلیفه های پیشین حکومت کند، و به درخواست های اطرافیان تن دهد.

از این رو امام علیه السلام با بیان یادشده درخواست آنان را رد کرد زیرا دنیا پرستی بر

بسیاری از همین خواص انقلابی چیره شده بود. چنان که تاریخ از نیت های بعضی از آنان مانند طلحه و زبیر که با حرارت با حضرت بیعت کرده بودند پرده برداشت. در این وضعیت است که امام می فرمایند مرا رها کنید و به سراغ دیگری بروید کسی را پیدا کنید که با درخواست های شما سازگار باشد. چنان که دنباله کلام حضرت علت اصلی امتناع ایشان را روشن می شود. می فرمایند:

دَعُونِي وَ التَّمَسُّوا غَيْرِي فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أُمَّرَأَةً وَجُوهٌ ...

«مرا رها کنید و به سراغ دیگری بروید که ما به کاری روی آورده ایم که دارای رنگ های گوناگون است. دل ها بر آن قرار نمی گیرد و عقل ها پایدار نمی ماند. به راستی که همه جا را ابر فتنه پر کرده و راه راست ناشناخته مانده است.»

بدانید اگر من درخواست شما را پذیرا باشم با شما آن گونه که خود می دانم رفتار خواهم کرد و به حرف ملامت گرها و این و آن گوش نمی دهم.»

در پاسخ مورد سوم (نامه حضرت) می گوئیم: استدلال امام علی علیه السلام به معاویه از قبیل «جدال به احسن برای الزام خصم» است که در این قبیل موارد بهترین شیوه احتجاج است، یعنی به چیزی استدلال شود که طرف مقابل آن را قبول دارد. پس امام علیه السلام در این نامه در مقام بیان معیار اسلام در تعیین خلیفه و امام نیست؛ بلکه در مقام احتجاج با دشمن لجوجی است که به مشروعیت خلافت خلفای قبلی از طریق بیعت مهاجران و انصار معتقد بود، و این از باب استدلال با خصم از راه عقاید و افکار و اعمال خود اوست.

به عبارت دیگر، حضرت امیر علیه السلام خطاب به معاویه که از طرف عمر و عثمان استاندار و حاکم شام بود، و آنان را خلیفه مشروع می دانست، می فرماید: اگر از نظر تو معیار مشروعیت خلافت آنان، اجتماع مهاجران و انصار است، همان معیار در

خلافت من نیز وجود دارد .

واما مورد چهارم : حدیثی از کتاب المغنی قاضی عبد الجبار معتزلی است که می گوید : پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وصیتی برخلاف نکرد، سید مرتضی در کتاب الشافی پاسخ می دهد : اولاً : این روایت در هیچ یک از مصادر شیعی نیامده است از این رو برای ما قابل قبول نیست

ثانیاً: این روایت با روایاتی که خود اهل سنت بر وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برخلافت ابوبکر از آن حضرت نقل کرده اند معارض است. (1)

ثالثاً: روایت ابی وائل دلالت می کند آن حضرت ابوبکر را از خودش برتر

می دانست و این خلاف روایت صحیح بخاری و مسلم است که عمر به حضرت علی علیه السلام می گوید: تو ابوبکر را دروغگو و گنه کار و خائن و مکار می دانستی! «فَرَأَيْتُمَا كَاذِبًا أَتِمَامًا غَادِرًا خَائِنًا» (2). چگونه حضرت علی علیه السلام می تواند چنین فردی را برتر از خود بداند .

رابعاً: این خبر معارض است با روایات فراوانی که به نص بر امامت جناب امام حسن علیه السلام دلالت می کند؛ مثل ما رواه أبو الجارود عن أبي جعفر عليه السلام أن أمير المؤمنين لما أن حضره الذي حضره قال لابنه الحسن عليه السلام : «أذنُ مِيحَتِي أُسِرَّ إِلَيْكَ ما أُسِرَّ إِلَيَّ رسولُ الله صلی الله علیه و آله و سلم ، وأتَمَنُكَ علي ما اتَمَنَتِي عليه» (3).

ص: 527

-
- 1- شرح المواقف الجرجانی، 8/364_365؛ شرح المقاصد، 5/263_367؛ صحیح البخاری، 6/6791_ کتاب الأحكام_ باب الاستخلاف؛ صحیح مسلم_ 5، ح 2387 باب فضائل أبي بكر، والنص منه.
 - 2- صحیح مسلم، 13/1376، باب حکم الفیئ .
 - 3- بحار الانوار، 43/322؛ اصول کافی، ج 1 باب الاشارة والنص علی الحسن علیه السلام .

امام باقر علیه السلام فرمود: چون وفات امیر المؤمنین علیه السلام فرا رسید، به پسرش حسن فرمود: نزدیک من بیا، تا آنچه را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با من مخفیانه گفت، با تو مخفیانه گویم، و آنچه را به من سپرد به تو سپارم، سپس همین کار را کرد. و این سرّ و امانت خاص غیر از مقام امامت نمی تواند باشد.

و روی حماد بن عیسی عن عمر بن شمر عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال: «أوصى أمير المؤمنين عليه السلام إلى الحسن عليه السلام وأشهد على وصيته الحسين ومحمداً عليهما السلام وجميع ولده ورؤساء شيعته وأهل بيته، ثم دفع إليه الكتب والسلاح»؛ امام باقر علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام به پسرش حسن وصیت نمود و بر این وصیت خود حسین و محمد حنفیه و همه فرزندان و رؤساء شیعه را شاهد گرفت، و کتاب ها و سلاح امامت را به او تحویل داد. این سلاح و کتب عادی نبود که مال همه ورثه باشد بلکه سلاح و کتب خاص و از ودایع امامت بود.

واما مورد پنجم در باره سخن حسن مثنی پاسخ آن به شرح زیر است :

1- این روایت را شیعه نیاورده بلکه بعضی از مورخان اهل سنت آورده که برای ما حجت نیست. افزون بر آنکه این حدیث در صحاح ایشان نیامده بلکه در کتب فرعی ایشان آمده است.

2- یکی از راویان آن « فضیل بن مرزوق » است که هر چند عده ای او را توثیق کردند ولی عده ای دیگر او را تضعیف نمودند. ذهبی می گوید: نسائی او را تضعیف نموده است، و نیز عثمان بن سعید او را تضعیف کرده است و نیز ابو عبد الله حاکم نیشابوری گفته است فضیل بن مرزوق دارای شرط روایت صحیح نیست، بر مسلم عیب گرفتند چرا از او در کتاب صحیح خود نقل حدیث کرده است (1).

ص: 528

و ابن حجر گفته است: عبد الخالق بن منصور از ابن معین پرسید: آیا به حدیث فضیل احتجاج می شود؟ پاسخ داد: نخیر. زیرا او زیاد اشتباه می کند.

راوی دیگر این خبر «شبابه بن سوار فزاری» است که حدیث او اعتبار ندارد، زیرا عبد الرحمن بن ابی حاتم می گوید: از پدرم در باره شبابه بنسوار پرسیدم پاسخ داد: او راستگو است و حدیثش نوشته می شود، ولی قابل استدلال و احتجاج نیست. (1)

3_ این سخن که «اگر نسی بر خلافت بود، امام علی علیه السلام قیام می کرد و چون چنین نکرد پس نسی نیست»؛ اگر منظور گوینده قیام مسلحانه باشد ملازمه را قبول نداریم زیرا چنان که گذشت این کار مصلحت نبود و اگر منظور قیام فرهنگی و احتجاج باشد انکار آن دروغ بزرگی است که ساحت بزرگوار حسن مثنی از آن میرا است، زیرا برای همه بنی هاشم روشن بود که حضرت امیر علیه السلام برای حق خود قیام و از بیعت با ابو بکر امتناع نمود ولی مردم وی را کمک نکردند. این سخن مثل آن است که کسی بگوید انبیائی که نتوانستند شریعت الهی را اجرا کنند وظیفه ای در این باره نداشتند یا به وظیفه خود قیام نکردند.

4_ در بخش دیگر روایت به بهر نبردن ابو لهب از خویشاوندی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر عدم نص بر امامت استدلال کرده است. می گوئیم: این ملازمه را نمی پذیریم یعنی نص امامت مستلزم این نیست که خویشاوندی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدون طاعت مفید باشد تا بهره نبردن ابو لهب بر نفی نص دلالت کند.

5_ دلالت حدیث غدیر بر خلافت چنان واضح بود که بلا فاصله شاعر معروف «حسان بن ثابت» آن را از زبان پیامبر به شعر در آورد و در حضور آن حضرت خواند

ص: 529

و حضرت او را تأیید کرد: از جمله این فراز شعر او که صریح در امامت است: رضیتک من بعدی إماما وهادیا... «پس از خود، تو (علی) را امام و هادی امت نمودم» و هیچ یک از صحابه حاضر به او اعتراض نکردند؛ بلی احتمال های دور از ذهن منافاتی با دلالت آشکار ندارد از این روغزالی می گوید: در هر دلالتی احتمال های دور از ذهن می آید اگر احتمال های دور از ذهن منافی با دلالت (صریح) باشد هیچ دلالتی (صریح یا ظاهر) نخواهیم داشت مثلاً: «قل هو الله أحد» را معنی کنیم خدای مردم احد است نه خدای جن: یا در معنی «محمد رسول الله»، احتمال دهیم کدام محمد؟ در کدام اقلیم و در چه زمانی رسول خداست؟ (1)

می گوئیم اگر پیامبر صریح تر از این هم می فرمود: باز متعصبان نمی پذیرفتند و احتمال های دور از ذهن را مطرح می کردند، و می گفتند منظور از ولایت امر چیزی دیگری غیر از امارت است، و پیامبر را در معرفی خلیفه خود مقصر می دانستند.

5- این کلام منقول از حسن مثنی منافات دارد با قیام امام حسین علیه السلام در کربلا که حسن مثنی در آن شرکت داشت و زخمی شد و به وسیله خویشان مادری اش از معرکه نجات یافت، اساس آن قیام بر اساس حقانیت امام منصوص و بطلان امام غیر منصوص بود وگرنه خلافت معاویه و پسرش یزید با معیار خلفا اشکالی نداشت.

6- این روایت منافات دارد با آنچه از نوه او «محمد بن عبد الله بن الحسن المثنی» رهبر قیام مدینه نقل شده است که ابوالعباس المبرد نقل می کند:

وی در پاسخ منصور دوانیقی و تهدید وی پس از قیام نوشت: «من عبد الله محمد المهدی أمير المؤمنين إلى عبد الله بن محمد (المنصور)»
_ اما بعد... قد

ص: 530

تعلم أنّ الحقّ حقّنا وأنّكم طلبتموه بنا ، و نهضتمّ فيه بشيعتنا و حظيتموه بفضلنا، وإنّ أبانا عليّاً كان الوصيّ والإمام، فكيف ورثتموه دوننا و نحنُ أحياء؟»....؛ می دانی که امامت و خلافت حق ما بود و شما به ناحق آن را گرفتید و پدر ما علی وصی پیامبر و وصی او بود...».

علامه میر حامد حسین پس از اشاره به این پاسخ ها می افزاید: یکی از شگردهای نواصب همین است که سخنی بر زبان یکی از امامزادگان می گذارند و ریاکارانه از او تعریف می کنند تا به آن سخن ائمه اطهار علیهم السلام را بکوبند. (1)

شبهه ششم : مرجع پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صحابه اند که این با مرجعیت اهل بیت منافات دارد

اشاره

این شبهه می گوید: مرجعیت فرهنگی و سیاسی و امامت اهل بیت پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که از حدیث ثقلین و غدیر استفاده می شود منافی و معارض است با آنچه از ادله دیگر استفاده می شود که مرجع امت پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر قرآن و بیان سنت، و امور سیاسی صحابه ائمه و ویژه صحابه سابقین از مهاجر و انصار که در آیات قرآن و بیان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ستایش شدند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به بیانات مختلف آنان را مرجع امت و حجت پس از خود معرفی کرد. بلکه بر خلافت خلفای سه گانه تصریح نمود و خلافت آنان منصوص است. و حضرت علی و خانواده اش: در ردیف بقیه صحابه - نه بیشتر - مرجعیت دارند. پس صحابه قداست و عدالت دارند و امت وظیفه دارد پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در امر دین خود به صحابه رجوع کنند و این با پیام حدیث ثقلین - که مرجع امت را اهل بیت معرفی

ص: 531

پاسخ :

این شبهه دو مدعا دارد : اول اینکه سیره صحابه یا خصوص خلفای چهارگانه اولیه حجت است . دوم اینکه همه صحابه عادلند و روایات آنان بدون جرح و تعدیل باید پذیرفته شود .

اگر مرجعیت فرهنگی و سیاسی صحابه به معنای حجیت قول و سیره تک تک آنان باشد ، متوقف بر عصمت آنان است که خود اهل سنت منکر آن هستند. و اگر به معنی اعتبار حجیت اجماع و سیره مجموع ایشان باشد متوقف بر عصمت مجموع - نه تک تک ایشان - است و اگر به معنی اعتبار اخبار ایشان باشد متوقف بر عدالت همه افراد صحابه است زیرا قرآن و عقل خبر فاسق را بدون تحقیق نمی پذیرد و حجیت صحابی فاسق خلاف عقل و نقل و باعث نابودی دین می شود.

پیش نیاز بحث عدالت صحابه

برای روشن شدن پاسخ لازم است قبلاً به نکات ذیل توجه کنیم :

نکته 1_ صحابی از ریشه « صحب » به معنای معاشرت و همراهی است. راغب در مفردات می گوید: در عرف تنها به کسی که معاشرت و همراهی بسیاری با دیگری دارد صاحب او گفته می شود. این کلمه 97 بار با مشتقاتش در قرآن به معنی مصاحبت و همراهی به کار رفته که گاهی مصاحبت میان دو مؤمن و گاهی میان فرزند و پدر و مادری است که اختلاف عقیده دارند و گاهی میان دو هم سفر و

ص: 532

1- الجرح و التعدیل، ص 7_9؛ هدی الساری، مقدمة فتح الباری، 1/443؛ نظریة عدالة الصحابة والمرجعية السياسية فی الإسلام.

گاهی میان پیشوا و پیرو است. گاهی میان مؤمن و کافر است و گاهی میان دو کافر در کار بدی است، گاهی مصاحبت اضطراری گاهی اختیاری است. (1) پس صحبت به خودی خود ارزش ندارد، بلکه ارزش در مصحوب و کیفیت و نتیجه مصاحبت است.

معنی اصطلاحی صحابه

در تعریف صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مقدار مصاحبت نظرات متعددی است، ولی نظر عالمان سرشناس اهل سنت به شرح زیر است:

محمد بن اسماعیل بخاری گوید: هر کسی از مسلمانان با پیامبر مصاحبت داشته و یا آن حضرت را دیده از اصحاب آن حضرت است.

احمد بن حنبل می گوید: هر کس يك ماه و یا يك روز و یا يك ساعت با پیامبر مصاحبت داشته و یا آن حضرت را دیده باشد، از اصحاب است. (2).

ابن حجر عسقلانی گوید: صحابی کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ملاقات کرده و به او ایمان آورده و مسلمان از دنیا رفته باشد.

آنگاه می گوید: این تعریف قول اصح و برگزیده در نزد محققان است ولی بعضی

ص: 533

1- بنگرید به: سوره نساء، آیه 36: «والجار الجنب والصاحب بالجنب...» یعنی همسایه بیگانه و دوست موافق، سوره توبه، آیه 40: اذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ...» یعنی به رفیق و همسفر خود گفت محزون مباش؛ سوره نجم، آیه 2: ما ضل صاحبکم و ما غوی "یعنی صاحب و یاور شما نه گمراه شد و نه گم گشت؛ سوره کهف، آیه 34-37: «اذ قال لصاحبه و هو يحاوره...» سوره قمر، آیه 29: «فنادوا صاحبهم فتعاطى و عقر»؛ سوره یوسف: آیه 39: «یا صاحبی السجن أرباب متفرقون خیر»؛ سوره ذاریات: آیه 59 ...

2- المفردات من غریب القرآن و مصباح المنیر ماده صحب؛ اسدالغابه، 1/12_18.

از علما اوصاف دیگری هم شرط کرده اند: مانند اینکه مصاحبش طولانی باشد یا روایات آن حضرت را حفظ کرده باشد یا همراه آن حضرت جنگیده باشد یا در خدمت آن حضرت به شهادت رسیده باشد. و برخی گفته اند باید در زمان آن حضرت به حد بلوغ رسیده باشد. (1)

ولی تعریف ابن حجر که تنها سه شرط (ملاقات و ایمان و بقای بر ایمان تا دم مرگ) را برای مصاحبت لازم دانسته، مورد قبول جمهور اهل سنت بوده و همان تعریف صحابی موضوع عدالت مورد بحث ماست.

نکته 2_ عدالت چنان که حاکم نیشابوری از ابو العباس بن سریح نقل کرده، این است که شخص حر، مسلمان، بالغ، عاقل، مرتکب کبیره نبوده باشد و اصرار بر صغیره نداشته، و غالباً عمل خلاف مروت نکنند. (2)

در حالیکه مقصود اهل سنت از عدالت صحابه این است که ایشان صالح و صادقند و عمداً دروغ از آنان سر نمی زند. و جرح و تفسیق ایشان جایز نیست. پس تمام طبقه اول از امویان، مانند ابوسفیان و فرزندانش، و تمامی مروانیان، حتی رانده شده و تبعید شده به دست رسول خدا، و مغیره بن ابی شعبه و عبدالله بن عمرو عاص، عادلند و روایاتشان صحیح است، هرچند منکرات زیادی مرتکب شده باشند! (3)

ص: 534

1- الإصابة في معرفة الصحابة، 1/10.

2- اتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة، 5 / 158.

3- هدى السارى، مقدمة فتح البارى، 1/443؛ شرح المقاصد، 5/310؛ الاصابة 19؛ النصايح الكافية، ص 161_162؛ شيخ المضيرة ابو هريرة، ص 101.

نکته 3_ در عدالت صحابه در بین مسلمانان دو نظر مهم است:

اول: اکثریت اهل سنت می گویند: همه صحابه عادلند و تفسیق و تکذیب هیچ یک از آنان جایز نیست و ایشان این لیاقت را به سبب همنشینی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدست آوردند. ازین رو طعن در احادیث آنان را جایز نمی دانند.

ابن حجر عسقلانی در فصل سوم مقدمه الإصابه می گوید: اهل سنت بر اینکه همگی صحابه عادلند، اتفاق نظر دارند و کسی در این باره مخالف نکرده مگر اندکی از بدعت گزاران.

و ابن عبدالبر می گوید: عدالت صحابه از معتقدات مورد اجماع اهل حقیعنی اهل سنت می باشد. (1)

و ابن اثیر می گوید: صحابه جرح و تعدیل نمی شوند بلکه همگی عادلند زیرا خدا و رسول آنان را تعدیل و تزکیه نموده اند. (2)

ابوحاتم رازی پیشوای اهل جرح و تعدیل در مقدمه کتابش می گوید: اما اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، آنان که شاهد وحی و تنزیل کتاب بوده و تفسیر و تأویل را شناخته اند، کسانی که خدای عز و جل آنان را برای صحبت و همراهی پیامبرش برگزیده، و یاری خود و اقامه دین و آشکاری حقش را به ایشان سپرده، آنان را بزرگان و پیشوایان ما قرار داده است. آنان که هر چه را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خدای عز و جل به ایشان رسانید، و هر چه را سنت نهاد و تشریح فرمود، و هر چه را واجب یا مستحب قرار داد، و هر چه را امر فرمود و معروف شمرد یا منع و تأدیب فرمود، همه را گرفتند و

ص: 535

1- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، 1/7.

2- أسد الغابة، 1/2.

حفظ کردند و استحکام بخشیدند. پس، در دین فقیه شدند، و امر و نهی خدا و مراد او را، در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با مشاهده تفسیر و تأویل کتاب دانستند. خدای عز و جل بدین وسیله آنان را شرافت بخشید، و با قرار دادنشان در جایگاه پیشوایی، گرامی شان داشت، شك و کذب و غلط، و تردید و فخر و عیب را از آنان زدود، و آنان را دادگران امت نامید. (1)

دوم: شیعه و بعضی از منصفان اهل سنت مانند، شیخ محمود ابوریّه، و سید محمد بن عقیل العلوی و شیخ مصطفی صادق الرافعی می گویند: صحابه نیز مانند مردم دیگر دارای افرادی عالم، عادل، فاسق، مؤمن و منافق اند و همنشینی و مصاحبت با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هر چند يك افتخار است ولی نمی تواند موجب برکناری آنان از خطا و اشتباه شود و زشتی ها را از آنان نفی کند. تا جایی که سعد الدین تفتازانی (م، 798ق) از عالمای بزرگ اشاعره می نویسد: حوادث، جنگ ها و جریاناتی که بین صحابه پدید آمد و افراد موثق و مورد اطمینان نقل کرده اند، حاکی از این واقعیت است که برخی از صحابه از راه حق منحرف شدند تا جایی که مرتکب ظلم و فسق گردیدند و ریشه این انحراف و ظلم آنان کینه و دشمنی، حسادت و خصومت، حکومت خواهی، ریاست طلبی، تمایل به لذت ها و شهوت ها بوده است. ولی علما برای حفظ عقائد، مسلمانان و حسن ظن به صحابه آن را تأویل وجیه نموده اند. (2)

بحث از عدالت همه صحابه براساس نظر گروه اول است و ما با گروه دوم بحثی

ص: 536

1- الجرح و التعديل، ص 7_9.

2- شرح المقاصد، 5/310؛ الاصابه، ص 19؛ النصاب الكافية، ص 161_162؛ شيخ المضيرة ابو هريرة، 101.

نکته 4_ چون اکثر اهل سنت قائل به عدالت همه صحابه هستند، حوادث و فتنه های مهمی را که به سردمداری صحابه سرنوشت اسلام را تغییر داده قابل نقد و بررسی ندانسته و هیچ گونه تحلیل و بررسی در رابطه با حوادثی که بعد از پیامبر به دست صحابه انجام گرفت را مجاز نمی شمارند. به عنوان نمونه ابن حجر در ترجمه مروان بن حکم آورده است: «یقال له رؤیة فإن ثبتت فلا يعرج علی من تکلم فيه»؛ گفته می شود او پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دیده است پس اگر این سخن درست باشد اعتنایی به سخن طاعن او نمی شود.

و هم او ستم معاویه و عمرو و عاص بر امام علی علیه السلام و ریختن خون بعضی از صحابه بزرگوار مانند عمّار و خزیمه بن ثابت و حجر بن عدی و دیگران را نادیده گرفته، آن را توجیه نموده است و ستمی را که بر آن ها رفته، باعث فسق نمی شمرد بلکه آن را بلکه ناشی از اجتهاد آن دو دانسته، می گوید: «وفئة معاوية وإن كانت هی الباغیه لکنّ بغی لا فسق به، لأنّه صدر عن تأویل یعذر به أصحابه.» (1)

در حالی که حدیث قطعی السنن داریم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به عمّار فرمود: «إِنَّمَا تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ» (2)؛ گروه ستمکار تو را خواهند کشت.

و ابن حزم در کتاب خویش آورده است: «عمّار (رض) را ابوالعادیة یسار بن سبع السلمی کشت ، و عمار کسی است که در بیعة الرضوان حضور داشت و خدا به صداقت و ایمان او شهادت داده بود و سکینه و رضوان بر او نازل شد ، ولی

ص: 537

1- هدی الساری، مقدمة فتح الباری، 1/443.

2- مسند أحمد، 3/ 91؛ صحیح البخاری، 2/87؛ سنن الترمذی، ص 542؛ خصائص النسائی، ص 29؛ سیر أعلام النبلاء، 1/ 296 با عباراتی اندک متفاوت .

ابوالعادیة هم صحابی تأویل گر مجتهد خطا کار بود ولی کارش ثواب دارد!» (1)

نکته 5_ چون اکثر اهل سنت قائل به عدالت همه صحابه هستند جرح و تعدیل را در حق ایشان روا نمی دارند و خبر صحابی را بدون بررسی حجت می دانند، مثلاً ذهبی در رساله خویش به نام «الرواة الثقات» آورده است: «بساط صحابه از دایره جرح و تعدیل برتر است هر چند حوادثی (جنایاتی) از آنان سر زده زیرا عمل امت بر عدالت ایشان و قبول روایات آنان بسته شده و قوام دینت ما به آنست» 1.

بنابر این هر کس که بخواهد یکی از صحابی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را نقد کند، اهل سنت او را کافر و خارج از دین می دانند. ازین رو بسیاری از خرافات و دروغ های بعضی از صحابه را بدون تأمل می پذیرند. و گاهی به حدیثی از صحابی مجهول العدالة بر عدالت صحابه استدلال می کنند، در حالی که این استدلال درست نیست زیرا دور لازم می آید چون تمامیت استدلال متوقف بر صحت مبنای عدالت صحابه است و عدالت صحابه متوقف بر صحت آن حدیث خواهد بود.

صاحبان نظریه «عدالت همه صحابه» به ادله اربعه عقل و اجماع و کتاب و سنت استدلال می کنند. این ادله دو نوع پاسخ_ خاص و مشترک_ دارد. ما در پاسخ هر دلیل ابتدا به پاسخ خاص آن دلیل اکتفا می کنیم و در پایان به پاسخ مشترک همه ادله به شرح زیر می پردازیم:

دلیل عقل : این دلیل مشتمل بر سه وجه به شرح ذیل است :

وجه اول: حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم آخرین و بهترین پیامبران الهی است و باید در

ص: 538

تربیت اصحاب و شاگردان از همه پیامبران، موفق تر باشد. حال اگر صحابه او فاسق باشند یا پس از آن حضرت _ جز چند تنی _ همه مرتد شوند یا عدالت و تقوایشان را از دست دهند، یعنی همه یا اکثر شاگردان این مدرسه رفوزه شدند، در این صورت عقلاً معلم و شیوه تربیتی او را مقصر می دانند و این منافی با شأن برترین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. پاسخ وجه اول: اولاً برای موفقیت یک معلم و برنامه تربیتی او موفقیت عده ای از شاگردان او کافی است و برای موفقیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تربیت عالی عده ای از صحابه چون سلمان و ابوذر و ... و تربیت نسبی بسیاری از صحابه کفایت می کند و عدم تحقق همه اهداف بر نقص شیوه تربیتی و نقص مربی دلالت نمی کند.

این شبهه (لزوم نقص شیوه تربیتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مانند آن است که بر حکمت خدای متعال در آفرینش انسان اشکال کنیم که او انسان را برای عبادت آفرید ولی چنان که قرآن فرموده اکثر انسان ها نافرمانی کردند پس کار او حکیمانه نبود!

می گوئیم آنچه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم واقع شد نمی تواند دلیل بر عدم توفیق آن جناب در پیام رسانی درست و تربیت انسان ها و باعث نقص شخصیت آن حضرت باشد، زیرا تعداد زیادی از اصحاب واقعاً ایمان آورده، تربیت اسلامی آن حضرت را پذیرا شده بودند و در سختی ها و جنگ ها ایثار و فداکاری نشان دادند، ولی چنان که سنت الهی در امت های گذشته بود، صحابه پس از وفات آن حضرت دچار فتنه و امتحان گشتند و بیشترشان مردود شدند.

ثانیاً: این دلیل عدالت صحابه، دلیل عقلی است، پس در مورد صحابه همه پیامبران دیگر _ به ویژه پیامبران اولوا العزم _ نیز قابل طرح می باشد زیرا صحابه

پیامبران دیگر نیز نقش حامل و ناقل شریعت را داشته اند و حال آنکه هیچ یک از عالمان اهل سنت قائل به عدالت صحابه پیامبران پیشین نیستند بلکه قرآن کریم، روایات و تاریخ به صورت قطعی برخلاف آن گواهی می دهد.

هم در زمان حیات پیامبران، مانند: انحراف سامری و گوساله پرستی اصحاب موسی هنگام رفتن او به میقات کوه طور، تهدید حضرت هارون به کشتن و هم پس از آنان: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا»؛ «پس از آن (پیامبران) جانشینانی به جای ماندند که نماز را ضایع کردند، و از هوس ها پیروی نمودند که به زودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید. و بعضی از افراد ضایع کننده نماز و پیرو هوس ها، صحابه آن پیامبران بودند. و نیز انحراف بعضی از صحابه حضرت مسیح معروف است.

وجه دوم

صحابه مطیع ترین افراد در برابر اوامر خداوند متعال و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم بودند؛ آن گونه که در فرمانبری کامل از رهبر، در هیچ ملت و مکتبی نظیر ندارد. هر گاه حکمی قرآنی نازل می شد، صحابه (رضی الله عنهم) فوری آن را دریافت و به آن عمل می کردند و در مقابل اوامر و خواست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنان بودند که گویا اصلاً از خود اراده ای ندارند. بلکه مناوی و قسطلانی می گویند: هر کس با جناب مصطفی ملاقات کرد_ هر چند کوتاه باشد و حتی اگر نابینا بوده، آن حضرت را با چشم ندیده باشد_ او صحابی است و اثر نور آن حضرت در قلب و جوارح او اثر می گذارد. (و او را نورانی و عادل می کند).⁽¹⁾

ص: 540

1- فیض القدیر، 24/1؛ ارشاد الساری فی شرح صحیح البخاری، 8/156.

پس نمی توان پذیرفت که صحابه بعد از او فاقد صلاحیت و عدالت شدند؟

پاسخ وجه دوم: این دلیلی ذوقی و شاعرانه است که تنها در عده ای از نفوس پاک صادق است پس اخص از مدعی شماسست و قرآن به صراحت ادعای شما را رد می کند. ازین رو قرآن اعرابی را که مسلمان شدند و بعضی از آن ها مدتی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مصاحبت داشتند مؤمن _ چه رسد به عادل_ نمی داند و می دانیم عادل اخص از مؤمن است. لذا می فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (1). « اعراب بادیه نشین گفتند: ایمان آورده ایم، به آن ها بگو: شما ایمان نیاورده اید، لیکن بگویید اسلام آورده ایم، و هنوز ایمان در دل های شما داخل نشده است. بله این وصف طاعت و تعبد در بعضی از اصحاب درست است.

چگونه صحابه مطیع ترین افراد امت بودند در حالی که در داستان در خواست حدیث قلم و دوات در حال احتضار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، مانع نوشتن وصیت او شده، حضرت را به هذیان متهم کردند؟ شرح آن در پاسخ مشترک می آید.

وجه سوم: صحابه رضی الله عنهم واسطه میان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امت او هستند؛ آنان بعد از رسول، حامل و مبلغ معارف و احکام اسلام بودند. و اگر آنان فاسق و منحرف باشند و این واسطه حذف شود، امت به چه طریقی خود را به سرچشمه اسلام و پیام الهی مرتبط سازد؟ پس حکمت و رحمت خدا اقتضا می کند حاملان شریعت او _ یعنی صحابه _ همگی عادل باشند تا امانت شریعت به درستی به نسل های بعد منتقل شود.

از این رو ابوزرعه رازی (م 260ق) در بیان منزلت صحابه می گوید: وقتی دیدی

ص: 541

کسی یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تضعیف می کند، بدان که او زندیق است؛ چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حق و قرآن هم حق است و قرآن و حدیث را اصحاب رسول الله به ما رسانده اند. پس آنان می خواهند شهود ما را خراب کنند تا کتاب و سنت را باطل نمایند در حالی که آنان خود شایسته جرح و تفسیق بوده اند و زندیق به شمار می روند. (1)

و امام الحرمین جوینی گفته است صحابه حاملان شریعت هستند (پس عادلند) اگر روایت آنان قبول نشود (در عدالتشان تشکیک شود) شریعت منحصر به زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خواهد شد و به مردم عصرهای دیگر نمی رسد. (2)

پاسخ وجه سوم: اولاً حامل شریعت کامله طبق حدیث متواتر ثقلین اهل بیت: هستند که معصومند. صحابه به صورت نسبی و ناقص حامل بعضی از شریعت هستند و بعضی از احادیث آنان هم خطا است.

ثانیاً: این دلیل نمی تواند عدالت همه صحابه پیامبر را برساند؛ زیرا نفی عدالت از مجموع صحابه به معنای فسق همه صحابه نیست تا چنان که در دلیل امام الحرمین آمده. شریعت به زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منحصر شود. افزون بر آنکه بعضی از آن ها حامل شریعت الهی نبوده، حتی یک روایت هم از پیامبر نقل نکرده اند. پس این دلیل بر فرض صحت در عده اندکی از صحابه درست است

ص: 542

1- الکفایة فی علم الروایة، 1/119: «إِنَّمَا أَدَّى إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ وَالسَّنَنَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَإِنَّمَا يَرِيدُونَ أَنْ يَجْرَحُوا شَهْرَدَنَا لِيَبْطُلُوا الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ، وَالْجَرْحُ بِهِمْ أَوْلَى وَهَمَّ زِنَادِقَةٌ» برای تحقیق بیشتر بنگرید به: الاصابة فی تمییز الصحابة، 1/9 _ 7؛ الاستیعاب فی معرفة الصحابة 1/19 _ 20؛ اسدالغابه، 12/؛ الرياض النضرة، 1/22 _ 15.

2- تدریب الراوی، 2/214.

ثالثاً: لازمه این دلیل آن است که هر کس در نقل شریعت نقش بیشتری داشته و روایات بیشتری را نقل کرده باشد از دیگران عادل تر باشد، و حالآنکه چنین نیست؛ روایاتی که در منابع اهل سنت از حضرت علی و حضرت زهرا علیهما السلام و خلفای سه گانه نقل شده است به مراتب کمتر از روایات ابو هریره و انس بن مالک می باشد، و قطعاً نمی توان گفت عدالت و اجتهاد ابو هریره و انس از آن بالاتر است.

دلیل دوم بر عدالت صحابه اجماع است. ولی روشن است که حتی خود اهل سنت هم بر این امر اجماع ندارند و بهترین شاهد بر عدم اجماع بر حکم عدالت صحابه، اختلاف در موضوع (تعریف صحابی) است که کاشف از عدم اجماع بر حکم است.

از این رو «آمدی» عالم و اصولی بزرگ اهل سنت، در کتاب خود الإحکام فی أصول الأحکام این مسئله را اختلافی دانسته. شش نظر مختلف از علمای اسلام درباره عدالت صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند. (1)

دلیل سوم بر عدالت همه صحابه آیات قرآن است.

1_ «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا» (2)؛ «خدا از مؤمنان به حقیقت خشنود شد هنگامی که زیر درخت (حدیبیه) با تو بیعت کردند پس وفا و خلوص قلبی آنان را دانست و بر آنان آرامش فرستاد و به زودی پیروزی را نصیب آنان می سازد.

ابن تیمیه می گوید: رضا از صفات قدیمی خداوند می باشد و خداوند تنها از

ص: 543

1- الإحکام فی اصول الأحکام، 2/102، المسألة السابعة اتفق الجمهور.

2- فتح آیه 18.

بندگانی اعلام رضایت می کند که می داند موجبات رضای او را فراهم می کنند و خداوند رضایت خود را از هر کس اعلام کرد آن شخص مؤمن است، و به یقین آن شخص بهشتی است؛ و پس از اعلام رضایت دیگر بر او خشم نمی گیرد، زیرا اگر خداوند بداند که بعدها، آن فرد دچار کارهای ناشایست می شود از او اعلام رضایت نمی کرد پس این آیه دلالت می کند بر اینکه خداوند همه بیعت کنندگان تحت الشجره را تزکیه نموده است، تزکیه ای که به جز خداوند کسی نمی تواند بر آن آگاه باشد. (1)

پاسخ: اولاً این ستایش مخصوص اهل بیعت رضوان پس از بیعت است، نه همه صحابه که مورد ادعای شماست؛ بر فرض دلالت، دلیل بر عدالت کسانی می شود که در زمان بیعت رضوان حضور داشته اند و چنان که محمد بن اسماعیل بخاری به نقل از جابر می نویسد: ما در روز حدیبیه، 1400 نفر بودیم. (2)

و این در مقابل تمامی صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در زمان رحلت آن حضرت بیش از 120 هزار نفر بوده اند، در حدود يك و نیم یا دو درصد خواهند شد. (3)

ثانیاً: در این آیه «بیعت» علت تامه رضایت خداوند نیست. پس رضایت، شامل تمامی کسانی که در آن روز بیعت کرده اند نخواهد شد بلکه مشروط به ایمان بیعت کننده است؛ یعنی شامل کسانی می شود که با ایمان قلبی بیعت کرده اند؛ زیرا آیه شریفه با تعلیق رضایت بر وصف مؤمن آن را مشروط به داشتن ایمان کرده است «رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يَبَايَعُونَكَ» و با انتفاء شرط، مشروط نیز به خودی

ص: 544

1- الصارم المسلول، 574/1.

2- صحيح البخاری، 6/45، ح 4463.

3- این عدد را سیوطی از ابوزرعه رازی نقل کرده است، تدریب الراوی، 220/2.

خود منتفی خواهد شد ازین رو ضمائر جمع «فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ» به مؤمنان متصف به بیعت _ نه بیت کنندگان _ بر می گردد یعنی پس از بیعت ، خدای متعال صدق و صفای مؤمنان را تصدیق کرد نه صدق و صفای هر بیعت کننده ای را، پس این آیه شامل کسانی که در همان زمان و یا بعد از آن در کار پیامبر اسلام شك داشتند، نخواهد شد . از آن جمله قضیه شك عمر در کار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، که در بسیاری از کتاب های اهل سنت به صورت مفصل آمده و چنین است که پیامبر در رؤیای صادقه دید به مکه وارد شده است و به همراه صحابه خانه خدا را طواف می کنند، فردا آن را با صحابه در میان گذاشت، صحابه از تعبیر این رؤیا سؤال کردند، آن حضرت فرمود : ان شاء الله وارد مکه خواهیم شد و اعمال عمره را انجام خواهیم داد، اما تعیین نکردند که در چه زمانی این امر اتفاق خواهد افتاد. همه مردم آماده حرکت شدند و وقتی به حدیبیه رسیدند ، قریش از آمدن پیامبر و اصحابش و نیت آنان آگاهی یافتند؛ لذا همگی مسلح شدند و از ورود مسلمان ها به مکه جلوگیری کردند. چون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به قصد زیارت خانه خدا آمده بود و نه به قصد جنگ، با قریشیان صلح نامه امضا کرد که امسال از ورود به مکه خودداری کنند و سال بعد بدون هیچ مانعی به مکه بیایند و اعمال عمره را انجام دهند . این مطلب بر عمر بن الخطاب و همفکران او ، گران آمد و سبب شد که به نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شك کند و خیال کردند که پیامبر اسلام _ نعوذ بالله _ دروغ گفته است؛ از این رو عمر پیش پیامبر آمد و با لحن تند به آن حضرت اعتراض کرد .

ذهبی از عمر نقل می کند : قسم به خدا از زمانی که اسلام آورده ام ، جز امروز

(در نبوت رسول خدا) شك نكرده ام. (1)

افزون بر اینکه در میان بیعت کنندگان، افرادی مانند عبدالله بن ابی بودند که ایمان نداشتند و خداوند نیز از آنان خشنود نبود. (2)

و نیز در میان صحابه افرادی بودند که خداوند از تهمت آنان بر حریم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده است. (3) بنابراین، چنین نبوده است که خداوند از همگی بیعت کنندگان شجره راضی و خشنود بوده باشد.

ثالثاً: این ستایش بیانگر رضایت خداوند از آنان پس از بیعت «اذ یبایعونک» است، ولی دلالت بر تضمین صلاح و رستگاری آنان تا پایان عمر ندارد. از این رو ممکن است افرادی از صحابه بعدها راه خلاف در پیش بگیرند، به این دلیل پس از آیه بیعت رضوان، در همین سوره فتح آیه 10 هشدار می دهد: «إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا»؛ هر کس پیمان شکنی کند در حقیقت به زیان خود پیمان شکنی کرده و عهد خویش را شکسته و آن کس که در برابر عهدهای که با خدا بسته وفادار بماند، و حق بیعت را ادا کند، خداوند پاداش عظیمی به او خواهد داد. مفسران گفته اند که مراد از این بیعت همان بیعت رضوان در آیه 10 است که

ص: 546

1- تاریخ الإسلام، 2/ 371-372؛ صحیح ابن حبان، 11/224؛ المصنف، 5/339-340؛ المعجم الكبير، 20/14؛ تفسیر الثعلبی، 60/9؛ الدر المنثور، 6/77؛ تاریخ مدینة دمشق، 57/229 و ...

2- مغازی واحدی، 1/588؛ امتناع الاسماع، 13/208؛ و برنفاق او دلالت می کند مسند شافعی، ص 320.

3- اشاره است به داستان افک در سوره نور آیات: 11-17، که به روایت عایشه برای برائت خود او بر تهمتی که بر او زدند، یا در برائت ماریه از این تهمت، بنابر روایت دیگر، نازل شده است، چنان که در جلد دوم احادیث ام المومنین عایشه، تالیف علامه عسکری آمده است.

احتمال نکث (شکستن) آن را می دهد. (1)

و می بینیم که بسیاری از همین اهل بیعت رضوان دو سال بعد، در جنگ حنین پیمان شکستند و از میدان فرار کردند. (2)

پس خطر انحراف، اصحاب بیعت رضوان را هم تهدید می کرد چنانچه مالک بن انس در الموطأ نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اشاره به شهدای احد فرمود: گواهی می دهم که اینان برادر من و مردان نیکی بودند، ابوبکر گفت: مگر ما برادران آنان نبودیم، ما هم آن گونه که آنان مسلمان شدند و در راه خدا جهاد کردند، مسلمان شدیم و در راه خدا پیکار کردیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ... بَلَىٰ وَلَٰكِنَّ لَا أَذْرَىٰ مَا تُحَدِّثُونَ بَعْدِي فَبِكَيْ أَبُوبَكْرٍ ثُمَّ بَكَيْ ...؛ آری ولی نمی دانم که شما بعد از من با دین خدا چه خواهید کرد، ابوبکر با شنیدن این سخن گریه کرد. (3)

پس حسن عاقبت مجاهدان بدر هم مشروط به این بود که در آینده بیعت خود را نشکنند و اعمالی انجام ندهند که غضب الهی جایگزین رضایش شود.

2_ دلیل قرآنی دوم بر عدالت صحابه آیه 100 سوره توبه است: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ».

«آنان که از مهاجر و انصار به اسلام سبقت گرفتند و کسانی که در احسان و

ص: 547

1- جامع البیان فی تفسیر القرآن (طبری) و فتح القدر ذیل آیه شریفه.

2- المستدرک علی الصحیحین، 3/ 48: حاکم فرار اکثر صحابه در جنگ حنین را از انس بن مالک و مجمع الزوائد، 6/ 178 از حارث بن بدل نقل می کند و می گوید آنان 1400 نفر بودند _ و بسیاری از این فراریان جنگ حنین در بیعت رضوان حضور داشتند .

3- الموطأ مالک، ج 1/ 263، ح 1331.

نیکی از آنان پیروی کردند، خدا از آن ها خوشنود و آن ها هم از خداوند خوشنودند و خدا برای آنان بهشتی که زیر درختانش نهرها جاریست مهیا ساخته که در آن بهشت تا ابد متنعم باشند و این است کامیابی بزرگ.

وجه استدلال: آیه شریفه اصحاب را به سه گروه تقسیم می کند. اول پیشگامان در اسلام و هجرت (المهاجرین). دوم پیشگامان در اسلام و نصرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (و الانصار).

سوم آن ها که بعد از این دو گروه آمدند و با قبول اسلام، و با انجام اعمال نیک، از آن ها پیروی کردند: «وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ».

مفهوم جمله اخیر "تابعین به احسان" تمام کسانی را که در هر عصری از برنامه و اهداف سابقین (پیشگامان اسلام) پیروی کردند شامل می شود. پس شامل صحابه غیر سابقین هم می شود. هر چند علما از جمله اخیر، واژه «تابعین» را گرفته اند و آن را تنها درباره شاگردان صحابه به کار می برند، یعنی آن عده ای که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ندیدند ولی صحابه را دیدند و علوم خود را از آن ها گرفتند. ولی در آیه چنین تقییدی وجود ندارد. در هر حال هر سه مورد رضای خدای متعال هستند و چنین افرادی عادلند.

استدلال به این آیه، متوقف بر عموم رضایت ذیل آیه، از همه صحابه است، ابن جوزی در تفسیر زاد المسیر بر عموم رضایت به روایت تمسک کرده و می گوید: در مراد از سابقین اولین، شش قول است: اول کسانی که به سوی دو قبله همراه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نماز خواندند. دوم کسانی که در بیعة الرضوان حدیبیه بیعت کردند سوم: مجاهدان جنگ بدرند. قول چهارم: همه اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند چنان که

از محمد بن کعب قرظی روایت شده است . (1) (بنا بر قول چهارم حرف جرّ ، مِنَ الانصار ، بیانیه می باشد)

حمید بن زیاد گوید: نزد محمد بن کعب قرظی رفتم و به او گفتم درباره اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه می گویی؟ منظورم این بود که با آن فتنه ها که به پا کردند خدا با آن ها چه معامله ای می کند؟ او گفت: همه یاران پیامبر اعم از نیکوکار و گناهکار ، بهشتی هستند . گفتم: این سخن را از کجا می گویی؟ اینآیه را خواند: «وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ ... رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» و گفت: اما در مورد تابعین شرطی قائل شده است که باید تنها در کارهای نیک از صحابه پیروی کنند _ نه کارهای دیگر _ فقط در این صورت اهل نجاتند ولی صحابه چنین قید و شرطی ندارند(2)

ولی تفسیر آلوسی وجه ادبی عموم را بیان کرده و می گوید : مراد از آیه همه صحابه هستند زیرا حرف جر «وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ» یا تبعیضیه است و مراد از آن تنها سابقین صحابه هستند پس رضایت خدا از همه صحابه را از جمله بعد «الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» می فهمیم به اینکه مراد از آن صحابه لاحق - نه غیر صحابه - باشد. یا حرف «جرّ من» در آیه بیانیه می باشد پس همان کلمه والسابقون همه مهاجر و انصار را شامل شود و جمله «الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ» پیروان ایشان تا روز قیامت هستند. (نه صحابه لاحق) بعد به روایت و نظر محمد بن کعب قرظی استدلال می کند.(3)

پاسخ : اولاً استدلال به این آیه بر عدالت همه صحابه ، متوقف بر عموم رضایت

ص: 549

1- زاد المسیر فی علم التفسیر، 2/292.

2- درالمنثور وفتح القدر ذیل آیه شریفه.

3- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ذیل آیه شریفه.

ذیل آیه_ از همه صحابه است . و به گفته آلوسی آن هم متوقف بر آن است که یا «حرف جرّ مِنْ» بیانیه باشد تا مهاجر و انصار مقید به سابقین نشوند، یا اگر تبعیضیه باشد، گروه سوم آیه یعنی «الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ» تنها صحابه لاحق باشند تا آیه شریفه همه صحابه را شامل شود. و هیچ یک از دو احتمال لزومی ندارد. بلکه هر دو خلاف ظاهر است زیرا حرف جرّ، تبعیضیه است و قید اولین و سابقین برای تقیید نه بیان و توضیح_ است را و جمله اخیر «الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ» نیز اطلاق دارد و صحابه متأخر و هم پیروان ایشان را تا روز قیامت شامل می شود. پس این ستایش ها مخصوص صحابه سابقین است و گروه سوم آیه یعنی «تابعین» شامل صحابه دیگر هم می شود ولی در «تابعین» رضایت از آنان مشروط به تبعیت است که در صحابه متأخر مانند تابعین دیگر حتمی نیست وگرنه لازم می آید همه تابعین هم عادل باشند

ثانیا : جمله (والسابقون ...) جمله حقیقیه_ نه کلیه خارجیّه_ است چوندر آیات قبل سخن از صحابه ای است که از تخلف خود از جهاد عذر خواسته اند و از مؤمنان طلب رضایت می کنند، خدای متعال درباره آنان می فرماید: «فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ»؛ «اگر هم شما از آنها راضی شوید خدا هرگز از جماعت فاسقان راضی نخواهد شد. پس تمسک به آن برای عدالت صحابه مشکوک الفسق تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصوص است و نیز در آیه بعد «وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ»⁽¹⁾ «در خود مدینه و از اهل این شهر نیز گروهی هستند که به نفاق خو گرفته اند» و در آن صاحب تجربه اند» حتی تو ایشان را نمی شناسی ولی ما آن ها را

ص: 550

می شناسیم. این آیه می رساند در میان منافقین کسانی بودند که توهم دخول در جمع (والسابقون الأولون...) در باره آنان می رفت پس تمسک به آن برای عدالت صحابه مشکوک النفاق تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص است.

ثالثاً: فرض اینکه خشنودی خداوند در آیه بدون شرط شامل همه صحابه شود ولی رضایت از «تابعین» مشروط باشد مردود است، زیرا مفهوم این سخن زیاده «فرع» بر اصل است، جایی که شرط نجات تابعان این باشد که در اعمال صالح از صحابه پیروی کنند به طریق اولی رضایت از صحابه مشروط به صلاح آنان است. و حکم موضوع خود را اثبات نمی کند.

قرآنی که می گوید: گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است، و در آیات مختلفش به ظالمان و فاسقان لعن می کند و آن ها را مستوجب عذاب الهی می شمرد، چگونه این "مصونیت غیر منطقی در برابر کیفر الهی را به صحابه می دهد؟ ولی کسانی که سال ها و قرن ها بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قدم به این جهان گذاردند و فداکاری ها و جانبازی های آن ها در راه اسلام کمتر از یاران نخستین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبود، بلکه این امتیاز را داشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نادیده، شناختند، و به او ایمان آوردند، چرا از این امتیاز محروم باشند؟

دلیل قرآنی سوم بر عدالت همه صحابه آیه 29 سوره فتح است: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ، رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»؛ «محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند،

پیوسته آن‌ها را در حال رکوع و سجود می‌بینی، آن‌ها همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند، نشانه آن‌ها در صورتشان از اثر سجده نمایان است، این توصیف آنها در تورات است، و توصیف آن‌ها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته، تا محکم شده، و بر پای خود ایستاده است، و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وا می‌دارد! این برای آن است که کافران را به خشم آورد، خداوند کسانی از آن‌ها را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است.

قائلان به عدالت صحابه گفته‌اند: این آیه شامل تمام یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از جمله خلفای سه‌گانه می‌شود زیرا حرف جرّ «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ» بیانیه است (1) و ثابت می‌کند که آن‌ها در برابر مشرکان سخت‌گیر و با مسلمانان مهربان و جوینده رضای خدا و اهل رکوع و سجود بوده‌اند پس صحابه دارای این صفاتند و به همه صحابه وعده مغفرت و اجر عظیم داده شده (2)، پس همه صحابه عادل هستند.

پاسخ: اولاً: این آیه شامل هر صحابی نمی‌شود؛ زیرا منظور از «معیت» در «وَالَّذِينَ مَعَهُ» هر نوع معیت و مصاحبت جسمانی نیست؛ بلکه مقصود کسانی هستند که معیت روحی و ایمانی با حضرت داشته و دارای همه اوصاف یاد شده در آیه باشند. خداوند در این آیه برای همراهان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صفاتی را می‌شمارد که با بررسی زندگی صحابه، درمی‌یابیم که برخی از صحابه به ویژه خلفای اولیه از این ویژگی‌ها برخوردار نبوده‌اند؛ از جمله ویژگی‌هایی که خداوند برای همراهان

ص: 552

1- تفسیر التحرير و التنوير، 26/172.

2- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، 13/280.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می شمارد، « اشداء علی الکفار » است. تاریخ زندگی بعضی از صحابه و فرارهای آن ها در جنگ های صدر اسلام این واقعیت را به اثبات می رساند که آنان دارای این ویژگی نبوده اند. فرار شیخین در جنگ احد و حنین و تنها ماندن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همراه عده ای کمی از صحابه، بهترین شاهد و گواه بر این مطلب است. (1)

ویژگی دومی که خداوند برای همراهان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می شمارد، این است که آن ها با یکدیگر مهربان بوده اند. با بررسی تاریخ صدر اسلام، می بینیم که این ویژگی نیز در همه صحابه وجود نداشته است؛ زیرا در صدر اسلام میان صحابه جنگ ها و خونریزی هایی اتفاق افتاده است که کاملاً عکس این مسئله را به اثبات می رساند. گردآمدن صحابه از اطراف و اکناف ممالک اسلامی و کشتن عثمان بن عفان، جنگ های جمل، صفین و نهروان که در همه آن ها صحابه نقش اصلی را در دو طرف داشته اند، بهترین شاهد بر دشمنی بعضی از بزرگان صحابه با یکدیگر است.

عالمان اهل سنت در باره رفتار و خلق و خوی خلیفه دوم نقل می کنند، وی در

ص: 553

1- دلیل فرار صحابه: تاریخ الرسل والملوک، 1 / 459 و دلیل فرار ابو بکر، مسند ابی داود الطیالسی، 1/3؛ فضائل الصحابة، 1/222. و دلیل فرار عمر: لباب الآداب، 1/54؛ الاستذکار الجامع لمذاهب فقهاء الأمصار، 3/228؛ فقال عمر للأَنْصار من هذا الغلام؟ قالوا هذا ابن أخیک هذا ابن أنس بن النضر قال عمر مرحباً... هذا ابن من جاءنا يوم أحد أنا وأبو بکر وقد أشيع أن رسول الله قتل فقال يا أبا بکر ويا عمر ما لي أراکما واجفان إن کان رسول الله قتل فإن الله حی لا يموت. و دلیل فرار عثمان. فضائل الصحابة، 2 / 220، وأخرج ابن مندة فی معرفة الصحابة عن ابن عباس فی قوله: إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ، الآية، قال: نزلت فی عثمان ورافع ابن المعلى و حارثة بن زيد.

برخورد با مردم تندی و خشونت می ورزید و خشونت و تندخویی جزو سرشت او شده بود و شاید غیر از آن را برای خود نقص می دانست. ابن ابی الحدید معتزلی در معرفی وی می نویسد: عمر بسیار تندخو، (گستاخ) نامهربان و بد برخورد بود. او پیوسته عبوس و ترش رو بود و باورش این بود که این تندخویی ها فضیلت است و خلاف آن نقص و عیب است.

محمد بن سعد در الطبقات الکبری می نویسد: نخستین سخنی که عمر بن الخطاب هنگام قرار گرفتن بر منبر می گفت این بود: من تندخویم؛ خدایا مرا نرم و ملایم قرار ده! و من ضعیفم خدایا مرا قوی ساز! و من بخیلیم خدایا مرا سخی گردان. (1)

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز در خطبه شقشقیه (خطبه سوم نهج البلاغه) با اشاره به همین نکته می فرماید: «فَصَدَّ بِرَهَا فِي حَوْزَةِ حَسَنَاءَ يَغْلُظُ كَلْمَهَا وَيَخْشُنُ مَسْهَهَا وَيَكْثُرُ الْعَثَا فِيهَا وَالْإِعْتِدَاؤُ مِنْهَا»؛ ابوبکر خلافت را در ناحیه ای (شخصی) خشن قرار داد؛ که سخنش تند و ملاقات با او رنج آور و اشتباهش زیاد و عذر خواهی اش بسیار بود.

ثانیاً: حرف جر مِنْهُمْ در «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ» _ بر سر ضمیر غایب در آمده و چنانکه آلوسی از صاحب تحفة الاثنی عشریه نقل کرده، چنین حرف جری بیانیه نیست تا وعده مغفرت و اجر عظیم شامل همه صحابه شود و بر عدالت همه آن ها دلالت کند، زیرا من بیانیه به اسم ظاهر اختصاص دارد تا با مدخولش مبین ماقبل خود باشد (ولی ضمیر غایب خودش مبهم است و

ص: 554

1- شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید، 6/372؛ الطبقات الکبری، 3/274؛ أنساب الأشراف، 3/392.

به وسیله مرجعش بیان می شود در نتیجه نمی تواند مبین ما قبل خود باشد(1) پس حرف جر _ مِنْهُمْ _ تبعیضیه است و وعده مغفرت و اجر عظیم اختصاص به بعضی از صحابه دارد؛ یعنی کسانی از آن ها که واقعاً ایمان آورده اند و مخلصانه عمل صالح انجام دادند، پس با انتفاء شرط ، مشروط نیز منتفی خواهد شد و این وعده شامل همه صحابه نمی شود.

4_ دلیل چهارم قرآنی بر عدالت صحابه آیه 64 سوره انفال است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ «ای پیامبر، خداوند و مؤمنانی که از تو پیروی می کنند برای حمایت تو کافی است.

استدلال به این آیه متوقف بر عطف مؤمنین بر الله است ، بنا بر این احتمال پس از خدا ، متابعت کنندگان از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، برای حمایت از ایشان کافی شمرده شده اند و آنان جز صحابه نبودند

و این مدح عظیم ملازم با عدالت است. زیرا معقول نیست کسانی که خداوند، آن ها را برای حمایت از رسول خود کافی دانسته است و به او دلگرمی داده، عده ای فاسق باشند. پس این آیه دلالت التزامی بر عدالت صحابیان دارد.

پاسخ: اولاً این استدلال متوقف بر آن است که «مَنِ اتَّبَعَكَ» عطف بر «الله جلّ جلاله» باشد تا مؤمنین در کنار ذات مقدس کافی رسول باشد در حالی که به نظر خیلی از مفسران از جمله ابن تیمیه این تفسیر شرک است. او در پاسخ علامه حلی که به حدیث ابونعیم در شأن نزول آیه بر فضیلت مولا علی علیه السلام استدلال کرده می گوید : این نقل صحیح نیست زیرا در این صورت باید من موصوله در جمله: مَنْ

ص: 555

اتَّبَعَكَ عِطْفَ بِهِ اللَّهُ وَ مَرْفُوعٌ بِأَشَدِّ، يَعْنِي مُؤْمِنِينَ فِي عَرْضِ خُودِ تَوْرَا كِفَايَةِ مِي كُنْدِ وَ اَيْنَ مَوْجِبِ كُفْرٍ وَ شُرْكَ اسْتِ! بَلَكِهْ خُودِ بِي تَنْهَائِي
بِرَايِ تَمَامِ خَلْقِ كَافِي اسْتِ وَ نَبَايِدِ بِرَايِ قَوْلِ اِبْنِ نَعِيمٍ يَا دِيْغِرَانَ، اَيَاتِ قُرْآنِي كِهْ فِي تَوْحِيدِ اسْتِ تَفْسِيرِ بِي شُرْكَ نَمَايِدِ، بَلَكِهْ مَنْ مَوْصُولِهْ
مَنْصُوبِ بِي عِنْوَانِ مَفْعُولِ مَعِهْ يَا عِطْفَ بَرِ مَحَلِّ كَافِ اسْتِ وَ مَعْنِي اَيِهْ اَيْنَ اسْتِ كِهْ اِي پِيَامْبِرِ، خُودِ بِرَايِ تُو وَ بِرَايِ اَنِّ مَوْمِنَانِي كِهْ تَوْرَا پِيْرُوِي
كُنْنِدِ كَافِي اسْتِ. اِي اللّٰهُ وَ حُدّهْ كَافِيكِ وَ كَافِي مَنْ مَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ۔ مَانَنْدِ قَوْلِ شَاعِرِ كِهْ كُفْتِهْ فَحْسَبِكِ وَ الضَّحَاكُ سَيْفِ مَهَنْدِ، يَعْنِي: تَبِيغِ
تِيْزِ هَنْدِي بِرَايِ تُو وَ ضَحَاكُ كَافِي اسْتِ. (1)

بِنَا بَرِ اَيْنِ اِحْتِمَالِ تَفْسِيرِي كِهْ عِلْمَايِ سِنِي فِي تَفْسِيرِ اَيْنِ اَيِهْ كُفْتِهْ اَنْدِ اَيْنِ اَيِهْ اَصْلًا فِي مَدْحِ صَحَابِهْ نَيْسْتِ، بَلَكِهْ فِي بَارَهْ تَوْحِيدِ اسْتِ وَ بَا وَجُودِ
اِحْتِمَالِ، اسْتِدْلَالِ بِي هَمْ مِي رِيْزِدِ.

ثَالِثًا: بَرِ فَرَضِ تَفْسِيرِ شَمَا مَدْحِ اَيْنِ اَيِهْ بِرَايِ هَرِ صَحَابِي نَيْسْتِ بَلَكِهْ مَشْرُوطِ بِي دُو شَرْطِ تَبْعِيَّتِ وَ اِيْمَانِ اسْتِ وَ اِحْرَازِ اَيْنِ دُو شَرْطِ فِي هَمْهْ
صَحَابِهْ دَلِيْلِ نَدَارِدِ بَلَكِهْ دَلِيْلِ بَرِ خِلَافِ اَنِّ اسْتِ.

وَ اَزِ اَيْنِجَا رُوشَنِ مِي شُودِ كِهْ اسْتِدْلَالِ بِي اَيِهْ مَشَابِهْ دِيْغِرِ (62 / اِنْفَالِ) نِيْزِ بَرِ عَدَالَتِ هَمْهْ صَحَابِهْ بَاطِلِ اسْتِ: «وَ اِنْ يَرِيْدُوْا اَنْ يَخْدَعُوْكَ فَاِنَّ
حَسَبَكَ اللّٰهُ هُوَ الَّذِي اَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِيْنَ»؛ وَ اِغْرِ بِيخَوَانَنْدِ تَوْرَا فَرِيْبِ دَهَنْدِ خُودِ بِرَايِ تُو كَافِي اسْتِ وَ هَمْ اِنِّ كَسِي اسْتِ كِهْ تَوْرَا بَا
يَارِي خُودِ وَ مَوْمِنَانَ تَقْوِيَّتِ كَرْدِ. زِيْرَا اَوْلًا تَقْوِيَّتِ دِيْنِ مَلَاْزِمِهْ بَا عَدَالَتِ نَدَارِدِ، بَسَا دِيْنِ بِي وَسِيْلِهْ كَافِرِي يَا مَنَافِقِ وَ فَاسِقِ تَقْوِيَّتِ شُودِ وَ بَرِ

ص: 556

فرض ملازمه، کلمه مؤمنین اخص از صحابه است زیرا تعریف صحابی شامل منافق و فاسق هم می شود، پس همه آن ها عادل نیستند.

دلیل پنجم قرآنی بر عدالت صحابه:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» (1) شما بهترین امتی بودید که به سود انسان ها آفریده شده اند (زیرا) امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان دارید.

وجه استدلال به این آیه چنین است که به گفته بسیاری از مفسران و علما، این آیه در خصوص صحابیان نازل شده و برخی گفته اند آیه شریفه در شأن عموم امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و بهترین امت، صحابه اند که معاصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و شاهد وحی بودند و روشن است امتی که بهترین امت ها و امر به معروف و ناهی از منکر معرفی شده نمی شود فاسق باشد پس همه صحابه عادلند چنان که در آیه 143 بقره: می فرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»؛ شما را امتی میانه قرار دادیم (بین افراط و تفریط) تا بر مردم گواه باشید و پیامبر هم بر شما گواه است سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر شما گواه باشد.

و نیز احمد و عبد بن حمید و بخاری و ترمذی و نسائی و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و بیهقی از ابو سعید خدری از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند که روز قیامت از نوح پرسیده می شود آیا دین خدا را به امت رساندی؟ می گوید بلی. ولی هنگامی که از امت او می پرسند می گویند هیچ مبلّغی برای ما نیامد و کسی دین را به ما نرسانید، پس به نوح گفته می شود چه کسی بر گفته تو

ص: 557

شهادت می دهد؟ پاسخ می دهد محمد و امت او؛ و این است معنای «وَكذلكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» آنگاه در تفسیر این آیه فرمود: « وسط یعنی عدالت و درستکاری» پس شما فرا خوانده می شوید و به نفع نوح و تبلیغ او شهادت می دهید. (1) و در روایت دیگر این استشهاد و انکار تبلیغ و شهادت امت خاتم در باره همه انبیا و امم آنان آمده است. (2)

و قدر متیقن از امت وسط و مخاطب آیه صحابه هستند، پس به شهادت قرآن، صحابه عادلند.

پاسخ: اولاً- در آیه اول خیر یعنی بهتر بودن افعال التفضیل است و خیریتنسی می باشد به این معنی که امت اسلامی در مقایسه با امت های پیشین بهتر و شایسته تر می باشد و اصطلاح امت بر تمام اهل اسلام در عصرها و دوره های گوناگون اطلاق می شود، گرچه نسل اول مسلمانان به عنوان پیشگامان نهضت اسلام در طلیعه امت قرار داشته از این نظر از امتیاز ویژه ای برخوردارند، ولی برتری نسبی هرگز به مفهوم عدالت یکایک صحابه نمی باشد.

به عبارت دیگر اصطلاح امت وسط به مفهوم امت میانه و دور از افراط و تفریط تفسیر شده که بیانی از یک ویژگی کلی برای امت اسلامی است و با عدالت همه صحابه ملازم ندارد.

ثانیاً: در آیه اول علت برتری این امت بر دیگران امر به معروف و نهی از منکر آنان است پس مدح و ثنای الهی از صحابه بی قید و شرط نبوده بلکه تابع عنوان مورد

ص: 558

1- الدر المنثور فی تفسیر المأثور، 1/145 ذیل آیه شریفه؛ صحیح البخاری، کتاب التفسیر، باب وكذلك جعلناکم أمة وسطاً، ح 4487.

2- الدر المنثور فی تفسیر المأثور، 1/145 ذیل آیه شریفه.

نظر در آیه می باشد و چون این عنوان زوال یابد، استحقاق مدح هم پایان پذیرد. به عبارت دیگر استدلال کننده برای اثبات مدعای خود باید ثابت کند مدح و ثنا و خشنودی الهی مطلق بوده و به هیچ عنوانی تقیید نیافته و به طول حیات آینده صحابه سرایت کرده است.

در حالی که وصف یادشده فوق را نمی توان در تمام صحابه و در تمام حیات آنان یافت بلکه عدّه زیادی از صحابه افزون بر ترک وظیفه، خودشان تارک معروف و عامل به منکر بودند و قرآن برخی از آنان را فاسق می داند و چنان که در تفسیر اهل بیت از این آیه آمده، باید این وصف (خیر امه) بر افراد مخصوصی حمل شود که عدالت بلکه عصمتشان ثابت است و ایشان اهل بیت علیهم السلام هستند. (1)

ثالثاً: جعل در این آیه تشریحی نیست زیرا به افراد امت تعلق گرفته که جعل تشریحی در آن معقول نیست. پس باید جعل تکوینی باشد یعنی از هر جهت شما را تکویناً امت وسط قرار دادیم و این ملازمه با عصمت دارد که به ائمه اهل بیت اختصاص پیدا می کند، چنان که روایات معتبر بر آن دلالت می نمایند. از جمله در حدیثی برید عجلی تفسیر این آیه را از امام صادق علیه السلام پرسید. حضرت فرمود: «نحن الامّة الوسطی، ونحن شهداء الله علی خلقه، و حججه فی أرضه»؛ ما (ائمه اهل بیت) امت میانه هستیم و گواهان خدا بر خلق و حجت های او بر زمین. (2)

به آیات دیگری نیز بر عدالت همه صحابه استدلال شده که بطلان آن روشن است.

ص: 559

1- تفسیر نور الثقلین و البرهان فی علوم القرآن، ذیل آیه شریفه.

2- تفسیر نور الثقلین، 1/134، ذیل آیه شریفه.

اهل سنت گاهی بر خلافت و گاهی بر حجیت سیره بعضی از صحابه و غالباً بر عدالت همه صحابه به احادیثی به شرح زیر استناد می کنند:

حدیث اول: حدیث نجوم

اهل سنت بر عدالت همه صحابه، بلکه حجیت سیره آنان به این حدیث استدلال کرده اند:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: مثل أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم؛ رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: یاران من به سان ستارگان آسمان هستند از هر کدام پیروی کردید هدایت می یابید.

پاسخ: حدیث (اصحابی کالنجوم) دارای اسنادی است که همه آن ها از دیدگاه عالمان رجال اهل سنت ضعیف و محتوای آن نامعقول است:

نام بعضی از افرادی که این روایت را تضعیف و ابطال نموده اند به شرح زیر است:

الف: در موسوعه دارقطنی آمده است:

حدیث «أصحابي كالنجوم...» را در زمره احادیث غریب و بدون شاهد مالک است و سپس گفته: این روایت از مالک ثابت نمی باشد و تمام راویان آن مجهولند. (1)

ب: ابن قیم جوزیه می نویسد: حدیث «اصحابی کالنجوم...» صحیح نیست.

ص: 560

و کلامی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صادر نشده است. (1) ج: شوکانی می نویسد: حدیث «اصحابی کالنجوم...» هرگز ثابت نیست و بحث بر سر آن بین علما معروف است و عمل به آن _ حتی _ در ساده ترین احکام شرع صحیح نمی باشد. (2)

د: ابن حزم در این باره دارد: حدیث «اصحابی کالنجوم...» باطل و دروغ است. (3)

ه-: البانی حدیث شناس معروف سلفی آن را از موضوعات و احایث جعلی شمرده است (4)

آیا با این وضع می توان با چنین حدیثی بر يك مسئله حیاتی استدلال نمود؟

افزون بر آن که محتوای این حدیث باطل و تمثیلی که در آن آمده غلط است زیرا کسی که مثلاً در شب تار می خواهد به مقصد خاصی برود هر ستاره ای او را هدایت نمی کند، بلکه قاصد شمال را تنها ستارگان شمالی و قاصد جنوب را ستارگان جنوبی هدایت می کند.

حدیث دوم: حدیث اقتدا

اهل سنت بر عدالت و حجیت قول دو صحابی و گاهی بر خلافت آنان به حدیث اقتدا استدلال کردند. بکریه از این حدیث به عنوان نص بر امامت ابوبکر و

ص: 561

1- إعلام الموقعین عن رب العالمین، 2/361.

2- إرشاد الفحول إلى تحقیق الحق من علم الأصول، 2/188.

3- الإحكام فی اصول الأحكام، 5/642.

4- السلسلة الضعيفة، 1/135، ح 58.

عمر یاد کرده اند؛ و برخی از متکلمان اهل سنت نیز آن را معارض با نصوص شیعه بر امامت می دانند. (1)

حدیث اقتدا از چند نفر صحابی نقل شده است که مهم ترین آن روایت حذیفه بن یمان و عبدالله بن احمد است اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «اقتدُوا بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِي أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ».

عبد الله بن احمد از پدرش از سُفيان بن عُيينه، از زانده، از عبدالملك بن عمير، از ربعي بن خراش، از حذيفه برای ما نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پس از من از ابوبکر و عمر پیروی کنید. (2)

همچنین «عبد الله بن احمد از پدرش از وکیع از سُفيان، از عبدالملك بن عمير، از فردی که مولای ربعی بن خراش بود، از ربعی بن خراش، از حذیفه نقل می کند که ما در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم حضرت فرمود نمی دانم چه قدر در میان شما هستم. به آن دو فردی که پس از من هستند اقتدا کنید و به ابوبکر و عمر اشاره کرد _ و به یمان عمّار تمسک کنید و آنچه را که ابن مسعود برای شما نقل کرد، تصدیق کنید. (3)

ترمذی نیز این حدیث را روایت می کند، آنجا که می گوید حسن بن صباح بزّاز از سُفيان بن عُيينه از زانده از عبدالملك بن عمير از ربعی از حذیفه برای ما نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پس از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید. ترمذی این

ص: 562

1- المغنی فی ابواب التوحید و العدل، الامامة فی اهم الکتب الکلامیه، 1/153 و 190.

2- مسند احمد، 5 / 382، ح 23293: شعيب الأرنؤوط: حدیث حسن بطرقه وشواهد و هذا إسناد رجاله ثقات رجال الشيخين لكنه منقطع.

3- مسند احمد، 5 / 385، ح 23324.

حدیث را در همان بخش از ابن مسعود هم این گونه نقل می کند: ابراهیم بن اسماعیل بن یحیی بن سلمة بن کهیل برای ما روایت کرد: پدرم، از پدرش، از سلمة بن کهیل، از اَبی الزَّعْرَاء، از ابن مسعود نقل کرد که ابن مسعود می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پس از من به آن دو صحابی من: یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید و از روش عمّار پیروی نمایید و به دستور و سفارش ابن مسعود تمسک کنید» آن گاه گوید: این حدیث، «حدیث حَسَن» است. (1) و نظیر این روایت در کتب فرعی حدیث هم آمده است.

پاسخ

اولاً: اگر مراد از این حدیث، استدلال به نص بر خلافت خلیفه اول و دوم باشد، ناقض عقیده اهل سنت بر عدم نص بر خلافت و واگذاری آن به انتخاب صحابه است بلکه هیچ یک از خلفای سه گانه و حامیان اولیه ایشان به نص بر خلافت استدلال نکردند. استدلال به نص ادعایی بود که بعدها به وسیله متکلمان بکریه برای عقب نیفتادن از شیعیان اختراع شد! و بیان آن نوش داروی بعد از مرگ سهراب است، افزون بر آنکه روایات آن ضعیف است و در نتیجه این گونه احادیث جعلی و باطل است.

ثانیاً: حدیث اقتدا در صحیحین نقل نشده است و بسیاری از بزرگان اهل سنت به پذیرش مناقبی که بخاری و مسلم آن را نقل کرده اند اعتقاد ندارند بلکه معتقدند که آنچه صاحبان صحاح از آن اعراض کرده اند صحیح نیست.

ص: 563

1- سنن ترمذی، 5 / 374، کتاب مناقب، باب مناقب ابی بکر و عمر و نیز 5 / 439، کتاب مناقب، مناقب عمّار، ح 3825؛ سنن ابن ماجه: 1 / 117 و 118، باب فضائل اصحاب رسول الله، فضل ابی بکر، ح 97.

ثالثاً: مشهورترین طریق این حدیث از حذیفه بن یمان است، که همه سندهایش به «عبدالملك بن عمیر» منتهی می شود.

محقق مسند احمد یعنی شعیب الأرنؤوط سند این حدیث را منقطع و در نتیجه مرسل و ضعیف می داند و هرچند او بقیه رجال سند را موثق می داند ولی در تاریخ آورده اند که وقتی نامه رسان امام حسین علیه السلام به اهل کوفه _ عبدالله بن یقطر یا قیس بن مسهر صیداوی - را به فرمان ابن زیاد، از بالای قصر به پایین انداختند، تمام استخوان هایش ریز شد، هنوز رمقی در جان او بود که عبدالملك بن عمیر راوی این حدیث آمد و سر او را برید. وقتی به او اعتراض کردند، گفت: من می خواستم او را آسوده نمایم! (1)

عالمان اهل سنت عبدالملك را فردی مُدَّلس، پراشتباه، مضطرب الحدیث و بسیار ضعیف دانسته اند. احمد می گوید: او مضطرب الحدیث است. از او بیش از پانصد حدیث ندیدم که در بسیاری از آن ها خطا و اشتباه کرده است اسحاق بن منصور می گوید: احمد او را واقعاً ضعیف می داند. (2) ابن معین در مورد او می گوید: مخلط است. ابن خراش می گوید: شعبه او را نمی پسندید. (3) مناوی به نقل از ابن حجر می گوید: به خاطر عبدالملك در این حدیث اختلاف است. ابوحاتم آن را دارای اشکال دانسته است و بزّار نیز مانند ابن حزم می گوید: این حدیث صحیح نیست؛ زیرا عبدالملك آن را از ربعی و ربعی از حذیفه نشنیده است؛ اما برای

ص: 564

1- تلخیص الشافی، 3/33_35؛ روضة الواعظین، 1/177_178

2- تهذیب التهذیب، 6/360؛ میزان الاعتدال، 4/406.

3- میزان الاعتدال، 4/406؛ تهذیب التهذیب، 6/360.

روایت ترمذی از ابن مسعود

این روایت نیز مانند روایت حدیفه، از چند جهت قابل نقد و بررسی است ترمذی این سلسله سند را ناشناخته می داند و می گوید: این سند را فقط از طریق حدیث یحیی بن سلمة بن کهیل می شناسیم افزون بر آن، یحیی بن سلمة بن کهیل را فردی ضعیف، متروک، منکر الحدیث و بی اهمیت می شمرد. مقدسی نظر دیگران را در مورد او این گونه بیان می کند: ابن معین، یحیی را ضعیف می داند. ابو حاتم در مورد او می گوید: قوی نیست. بخاری می گوید در احادیث او احادیث منکر وجود دارد. نسایی می گوید: یحیی ثقه نیست. ترمذی می گوید: او در نقل حدیث ضعیف است.

ذهبی نیز از او سخن به میان می آورد و می گوید: یحیی از نظر نقل حدیث ضعیف است. ابن حجر سخنان رجال شناسان را در مورد یحیی مطرح کرده است و می گوید ابن حبان نیز او را در میان ضعفا ذکر کرده و گفته است: وی بسیار منکر الحدیث است و به احادیث او احتجاج نمی شود. (2)

در این سلسله سند، نام اسماعیل بن یحیی بن سلمه نیز به چشم می خورد که او فردی ضعیف و متروک است. دارقطنی، ازدی و دیگران در مورد او می گویند:

ص: 565

1- فیض القدیر: 2 / 72_73.

2- الکنال فی أسماء الرجال، نسخه خطی؛ تهذیب الکنال، 31 / 362_363؛ الکنال، 3 / 244؛ تهذیب التهذیب، 11 / 196.

روایات اسماعیل متروکند(1) فرد دیگری که در این سند قابل بررسی است، ابراهیم بن اسماعیل بن یحیی است. او نیز در نقل حدیث سهل انگار، متروک، ضعیف و مدلس است. ذهبی می گوید: ابو زُرعه او را در نقل حدیث سهل انگار و ابو حاتم نیز او را متروک دانسته است.(2)

افزون بر آنکه ابن حزم اندلسی (م 475ق) گفته است: اگر ما تدلیس را جایز می دانستیم در این باره به حدیث «اقتدوا باللذین من بعدی اَبی بکر و عمر» استدلال می کردیم؛ ولی این حدیث صحیح نیست و خداوند ما را از احتجاج به چیزی که درست نیست، حفاظ کن. (3) و شمس الدین ذهبی (م 747ق) در موارد متعدد به این حدیث پرداخته و با نقل سخنان بزرگان رجال و حدیث اهل سنت سند آن را نقد کرده است. (4) و ابن حجر عسقلانی (م 852ق) نیز همچون ذهبی در مواضع گوناگون، سند حدیث اقتدا را نادرست دانسته است. (5) پس این حدیث نیز از لحاظ سند ضعیف است.

رابعاً مفاد این حدیث مبهم است آیا قول هر دو یا قول هریک به تنهایی حجت است؟ و در هر صورت از چند جهت دیگر هم قابل مناقشه است.

الف: با حدیث دیگری از اهل سنت که: «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم» منافات دارد زیرا این حدیث پیروی از هریک از صحابه را کافی می داند.

ص: 566

1- میزان الاعتدال، 1/ 417؛ المغنی فی الضعفاء، 1/ 134؛ تهذیب التهذیب، 1/ 303.

2- میزان الاعتدال، 1/ 136؛ المغنی فی الضعفاء، 1/ 17.

3- الفصل فی الممل و النحل، 3/ 27؛ نیز ر.ک: الإحکام فی اصول الأحکام، 2/ 6، ص 242_243.

4- میزان الاعتدال، 3/ 610.

5- لسان المیزان، 1/ 188_272؛ و 5/ 237.

ب: می دانیم بسیاری از صحابه با آرای ابوبکر و عمر مخالفت کرده اند. اگر پیروی از آن دو بر همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم واجب و مخالفت با آنان حرام بود، لازمه اش این است که آنان معصیت کرده و از عدالت خارج شده باشند و این خلاف نظریه عدالت صحابه مورد قبول شما است .

ج: در نقل ترمذی، پس از عبارت «اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر» دو عبارت «واهدتدوا بهدی عمار و تمسکوا بعهد ابن مسعود» نیز آمده است روشن است که واژه «اهتدا» و «تمسک» همان مدلول اقتدا را دارا هستند. اگر واژه اقتدا بر مرجعیت علمی یا رهبری سیاسی ابوبکر و عمر دلالت کند، واژه اهتدا و تمسک نیز بر مرجعیت علمی یا رهبری سیاسی عمار و ابن مسعود یا حجیت قول آنان دلالت خواهد کرد و این به اتفاق همه مسلمانان باطل است.د: اگر حدیث اقتدا بر امامت ابوبکر دلالت می کرد، ابوبکر در سقیفه به جای اینکه برای مجاب کردن انصار به حدیث «الأئمة من قریش» استدلال کند(1) به حدیث اقتدا استدلال می کرد؛ زیرا حدیث اقتدا اخص از آن حدیث است و احتجاج به آن، الزام آورتر بود. اگر حدیث اقتدا بر امامت ابوبکر دلالت داشت، او نمی گفت «دوست می داشتم از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره کسی که متولی این امر باشد، می پرسیدم تا کسی با او مخالفت نمی کرد». (2)

سوم : حدیث سنت خلفای راشدین

این حدیث که به آن بر عدالت بعض صحابه و حجیت قول و خلافت آنان

ص: 567

1- الفصل فی الملل و النحل، 3/27؛ نیز ر.ک: الإحکام فی اصول الأحکام، 1/24.

2- تاریخ طبری، 4/53؛ مروج الذهب، 2/330.

استدلال شده، طرق متعدد دارد؛ ترمذی در سنن خود این حدیث را به سه طریق آورده است: علی بن حجر، از بقیة بن ولید، از بجیر بن سعد، از خالد بن معدان، از عبدالرحمان بن عمرو سلمی روایت کرده است که عرباض بن ساریه می گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نماز صبح، ما را موعظه بلیغی نمود؛ چنان که اشک از چشمان ما سرازیر و دل هایمان هراسناک شد مردی گفت: این موعظه کسی است که می خواهد وداع کند. ای رسول خدا چه پیمانی بر عهده ما می گذاری؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شما را به تقوای الهی، تسلیم و فرمانبرداری (از حاکمان) سفارش می کنم گرچه که برده ای حبشی بر شما حاکم گردد، زیرا هر کدام از شما که زنده بماند اختلافات فراوانی را به چشم خواهد دید. آن گاه فرمود: «وَأَيُّكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّهَا ضَلَالَةٌ فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَعَلَيْهِ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ عَصُوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِدِ؛ شما را از بدعت ها (مسائل نوظهور) بر حذر می دارم چرا که این مسائل در زمره گمراهی است پس هر کدام از شما چنین دوران اختلاف ها و بدعت های پس از مرا درک کند باید به سنت من و سنت خلفای راشدین و هدایت یافته چنگ زند و در پایبندی بدان، استقامت ورزد. ابوعیسی می گوید: این، حدیثی حسن و صحیح است (1). و از نظر اهل سنت منظور از خلفای راشدین عبارتند از: ابوبکر، عمر، عثمان و «حضرت» علی علیه السلام.

و نیز احمد بن حنبل شیبانی و ابن ماجه و ابوداؤد و حاکم نیشابوری نیز این حدیث را با اندکی تفاوت در متن آورده اند.

و در بعضی از روایات آن آمده: راه اطاعت را در پیش گیرید حتی اگر حاکم شما

ص: 568

1- سنن ترمذی، 4 / 308_309، کتاب العلم، باب ما جاء فی الأخذ بالسنة واجتناب البدع، ح 2891.

برده ای حبشی باشد؛ زیرا مؤمن مانند شتر راهواری است که هر جا او را بکشند، خواهد رفت!⁽¹⁾

براساس این حدیث برخی اصولیان دیدگاه های تك تك خلفای راشدین را حجیت می دانند به همین دلیل، تکتف در نماز و تحریم دو متعه توسط عمر و واجب شدن اذان زاید در روز جمعه توسط عثمان را سنت و واجب به شمار می آورند.⁽²⁾

ولی بعضی می گویند: از حدیث، تنها اجماع خلفای چهارگانه _ نه نظر یکی از آن ها _ استفاده می شود.⁽³⁾

از طرفی برای حصر خلفای راشدین به خلفای چهارگانه اولیه، استدلال کرده اند به اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خلافت بعد از من، سی سال خواهد بود و آن گاه حکومت گزنده پادشاهی برقرار خواهد شد» و مدت خلافت خلفای چهارگانه، همین اندازه بوده است. ولی برخی از اهل سنت خلفای راشدین را در چهار تن منحصر نمی کنند وعده دیگری به آنان می افزایند.⁽⁴⁾

پاسخ: اولاً: عرباض بن ساریه سلمی، تنها صحابی راوی این حدیث است که

ص: 569

1- سنن ابن ماجه، 1 / 71_73، باب اتباع سنة الخلفاء الراشدين المهديين، حدیث های 42 و 44؛ مسند احمد، 5 / 109، ح 16692 تا 16697؛ سنن ابوداود، 3 / 206، كتاب السنة، باب في لزوم السنة، حدیث 4607؛ المستدرک علی الصحیحین، 1/174_177، كتاب العلم، حدیث های 329_333.

2- الموافقات، 4 / 40 و 41.

3- المنهاج بشرح السبکی، 2/409؛ نهاية السؤل في شرح منهاج الأصول، 3 / 267.

4- الإبهاج في شرح المنهاج، 2 / 410.

همهٔ سندها به او منتهی می شود و این مسئله، تردید انسان را برمی انگیزاند؛ زیرا در این حدیث آمده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد و پس از اقامهٔ نماز به ایراد سخن پرداخته و چنان موعظه رسایی نموده است که اشک از چشم همه سرازیر و دل ها هراسناک شد. چرا صحابی دیگری آن خطبه را نشنیده و به نقل آن نپرداخته است؟ چگونه فقط عرباض این حدیث را روایت کرده است؟ و چرا این حدیث، فقط در شام روایت شده و بیشتر راویان این حدیث اهل شهر «حمص» شام هستند که در آن زمان، یار معاویه و دشمن امیر مؤمنان علی علیه السلام بودند. و می دانیم شامیان، برای تحکیم قدرت معاویه یا کاستن از شأن مخالفان او، از جعل حدیث و تزویر ابایی نداشته اند. (1)

از این رو بخاری، مسلم، و نسایی، از آن روی گردانده اند... و شیوه بعضی از عالمان بزرگ اهل سنت این است که در صورت روی گرداندن بخاری و مسلم از يك روایت، آن ها نیز آن روایت را بی اعتبار می شمارند.

ثانیاً: سند این روایت حتی به نظر عالمان رجال اهل سنت مورد اشکال است

و رجال طرق این حدیث ضعیفند که مجال بیان آن اینجا نیست. استاد میلانی در کتاب «سنت پیامبر یا سنت خلف» می گوید: ناقلان این حدیث چند دسته اند که برخی از آنان هم چون ترمذی و حاکم نیشابوری، این حدیث را صحیح دانسته اند، برخی دیگر همچون ابوداود درباره آن سکوت نموده اند، دسته ای دیگر همانند بغوی، آن را در شمار احادیث حسن قرار داده اند و برخی نیز

ص: 570

1- بنگرید به سخنان یاقوت حموی پیرامون اهالی حمص در معجم البلدان، 2/349.

هم چون ابن قطن، به بطلان آن حکم داده اند.⁽¹⁾ ثالثاً: محتوا و مدلول این حدیث مشکل دارد. زیرا این حدیث، چهار موضوع را در بر می‌گیرد فرمان به تقوای الهی فرمان به اطاعت از حاکم - هر که باشد - پرهیز از بدعت و دستور به پیروی از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سنت خلفای راشدین. ولی در هیچ کدام از متون این حدیث، توصیه به قرآن یعنی رکن اساسی دین و مرجع مسلمانان، وجود ندارد ولی دستور به اطاعت مطلق از هر حاکمی می‌دهد. می‌گوییم وجوب اطاعت از حاکم در ظلم و معصیت معقول نیست و خلاف حکمت و شریعت است. امر به اطاعت مطلق از هر حاکم مطلبی است که ساحت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم منزله از آن است و نیز برخی از متون این حدیث جمله موهنی به متن حدیث، اضافه می‌کند: «از هر حاکمی اطاعت کنید... زیرا مؤمن همانند شتر راهواری است که به هر جا او را ببرند، خواهد رفت»³. می‌گوییم تشبیه مؤمن به حیوان رام، توهین به او است.

رابعاً: خلفای راشدین به نظر اهل سنت: ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام هستند و آنان با هم به شدت اختلاف داشتند زیرا مولا امیر المؤمنین علیه السلام که خلیفه چهارم این نقل است، سنت شیخین (ابوبکر و عمر) را قبول نداشت ازین رو در شورای انتخاب خلیفه پس از عمر پیشنهاد عبد الرحمان عوف را به پیروی از سنت ابوبکر و عمر نپذیرفت و پس از خلافت ظاهری بسیاری از بدعت‌های آنان مانند تبعیض در تقسیم بیت المال و نماز جماعت تراویح را تغییر داد.⁽²⁾

ص: 571

1- مصابیح السنّة، 1/ 159، کتاب الایمان، باب الاعتصام بالکتاب والسنّة، ح 129.

2- شرح نهج البلاغة بن أبی الحدید، 1/188 و 9/ 53 و 10/ 245 و 12/263؛ أسد الغابة، 4/32؛ السقیفة وفدک، ص 86؛ تاریخ الطبری، 3/297؛ الشافی فی الامامة، 4/209؛ وخلا (عبد الرحمن بن عوف) بعلى بن أبی طالب فقال: لنا الله عليك إن ولیت هذا الأمر، أن تسیر فینا بکتاب الله وسنّة نبیه وسیره أبی بکر وعمر. فقال أسیر فیکم بکتاب الله وسنّة نبیه ما استطعت. در باره نماز تراویح و بدعت‌های دیگر بنگرید به: شرح نهج البلاغة ابن أبی الحدید از علمای اهل سنت، 12/283 و نهج البلاغه محمد عبده، 35/2 خطبة 150.

و این حدیث با امر به پیروی از خلفای راشدین، امر به ضدین کرده و خلاف حکمت است و چنین امری از پیامبر حکیم صادر نمی شود. و نیز رفتار صحابه، نشان می دهد به مضمون این حدیث عقیده نداشتند؛ زیرا در بسیاری از موارد، صحابه به مخالفت با سنت ابوبکر و عمر برخاستند حتی خلیفه دوم در چندین مورد به مخالفت با خلیفه اول پرداخت. (1)

با توجه به مشکلات سندی و دلالتی یادشده می گوئیم: این حدیث بی اعتبار است.

خامساً: بر فرض صدور و صحت این حدیث می گوئیم: منظور از خلفای راشدین دوازده امام معصوم از اهل بیت پیامبرند که با عبارات گوناگون در صحاح و سنن اهل سنت آمده است: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقُضِي حَتَّى يَمُضِيَ فِيهِمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً؛ این امر به پایان نخواهد رسید مگر اینکه دوازده جانشین در میان آن ها حکومت کند (2)؛ اولین آنان حضرت علی و آخر آنان حضرت مهدی: است، نه خلفای چهارگانه اولیه.

چهارم: حدیث ناهیه از سب صحابه

قَالَ حَدَّثَنَا يُونُسُ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ يَعْنِي ابْنَ سَعْدٍ عَنْ عُبَيْدَةَ بْنِ أَبِي رَائِطَةَ عَنْ

ص: 572

-
- 1- فواتح الرحموت بشرح مسلم الثبوت، 2 / 231.
 - 2- صحيح مسلم، 3/1452، ح 1821، سنن أبي داود، 4/106؛ مسند أحمد 1/398، ح 3781 و ص 406، ح 3859، صحيح البخاری، 6/2640، ح 6796.

عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ الْمُزَنِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ :

اللَّهُ فِي أَصْحَابِي ، لَا تَتَّخِذُوهُمْ عَرَضًا بَعْدِي فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَبِحُبِّي أَحَبَّهُمْ وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَبِئْبُغْضِي أَبْغَضَهُمْ وَمَنْ آذَاهُمْ فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ وَمَنْ آذَى اللَّهَ أَوْشَكَ أَنْ يَأْخُذَهُ. (1)

خدا را، خدا را! پروا دارید در حرمت اصحابم و آنان را هدف (بدگویی) قرار ندهید؛ پس کسی که آنان را دوست دارد به سبب دوستی من آنان را دوست داشته و کسی که آنان را دشمن دارد به سبب دشمنی با من آنان را دشمن داشته است. کسی که آنان را اذیت کند مرا اذیت کرده و کسی که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده و کسی که خدا را اذیت کند، خداوند به زودی او را نابود می کند.

وجه استدلال آن است که صحابه به صورت مطلق کسانی معرفی شده اند که آزار آنان، آزار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خدای متعال معرفی شده است و کسی که ایشان را دوست یا دشمن دارد به سبب دوستی یا دشمنی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دوست یا دشمن داشته است. چنین اوصافی با عدالت ملازمه دارد و افراد متصف به آن باید همگی عادل باشند.

پاسخ: اولاً سند این حدیث ضعیف است چنان که شعیب الأرنؤوط _ محقق مسند احمد _ می گوید: إسنادہ ضعیف لجهالة عبد الرحمن بن زياد أو عبد الرحمن

ص: 573

1- مسند أحمد، 5 / 45، ح 16201 وقال السيوطي في جمع الجوامع، ج 1 / 4773، ح 80 أخرجه أحمد (4/87، رقم 16849)، والبخاري في التاريخ الكبير (5/131)، والترمذي (5/696، رقم 3862) وقال: غريب. وأبو نعيم في الحلية (8/287)، والبيهقي في شعب الإيمان (2/191، رقم 1511). وأخرجه أيضاً: ابن حبان (16/244، رقم 7256).

ثانياً: بر پایه همین حدیث باید بسیاری از صحابه فاسق و منحرف باشند زیرا آنان با هم جنگیدند و یکدیگر را سب و لعن و آزار کردند و بعضی از صحابه مردم را برکشتن عثمان تحریک کردند .

و روشن است که هر دو طرف نمی توانند بر حق و عادل باشند پس یک طرف باید فاسق و منحرف باشد.

پنجم : حدیث خیر القرون

صحیح مسلم: حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ إِبرَاهِيمَ حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ عَنْ أَبِي بَشْرٍ وَحَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ سَالِمٍ أَخْبَرَنَا هُشَيْمٌ أَخْبَرَنَا أَبُو بَشْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَقِيقٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: « خَيْرُ أُمَّتِي الْقَرْنُ الَّذِينَ بُعِثَتْ فِيهِمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ». وَاللَّهُ أَعْلَمُ أَذْكَرَ الثَّلَاثِ أَمْ لَا قَالَ « ثُمَّ يَخْلُفُ قَوْمٌ يَجْتَبُونَ السَّمَانَةَ يَشْهَدُونَ قَبْلَ أَنْ يَسْتَشْهَدُوا » (2).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: بهترین افراد امت من گروهی هستند که من در میان آنان مبعوث شدم سپس کسانی که بعد از ایشان می آیند ...

و گروهی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در میان آنان مبعوث شد صحابه بودند پس همه آنان بهترین امت اند و این وصف با عدالت ملازمه دارد. مانند این حدیث به اسناد دیگر هم نقل شده است.

پاسخ: اولاً خیریت در این حدیث عمویت ندارد و بنابراین دلالت ندارد که همه

ص: 574

1- مسند أحمد، 5/45.

2- صحیح مسلم، ح 6636 وقال السيوطي في جمع الجوامع، 1/ 12291، رقم 12397 أخرجه أحمد (6/156، رقم 25272) وابن أبي شيبة (6/404، رقم 32409) ومسلم (رقم 2536) عن عائشة عنه صلى الله عليه وآله وسلم خير الناس القرن الذي أنا فيه ثم الثاني ثم الثالث.

اصحاب از همه امت آینده بهتر بوده باشند. برای بهتر بودن معاصران حضرت کافی است عده ای چون اصحاب کساء و صحابه ای مانند سلمان و ابوذر و در میان ایشان باشند تا این حدیث درست باشد پس برای صدق این سخن نیازی نیست همه صحابه عادل باشند .

ثانیاً: اینکه صحابه از مؤمنان متأخر خود، افضل باشند معارض با حدیث صحیح ذیل است:

قال ابی جمعه: «تغَدَّينا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَمَعَنَا أَبُو عُبَيْدَةَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَلْ أَحَدٌ خَيْرٌ مِنَّا؟ أَسَلَّمْنَا مَعَكَ وَجَاهَدْنَا مَعَكَ قَالَ: نَعَمْ، قَوْمٌ يَكُونُونَ مِن بَعْدِي، يُؤْمِنُونَ بِي وَلَمْ يَرُونِي ... فَهَمَّ خَيْرٌ مِنْكُمْ» (1)

؛ ابو جمعه می گوید: همراه با ابو عبیده، با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می رفتیم که وی از رسول خدا پرسید آیا کسی از ما بهتر است در صورتی که ما به شما ایمان آوردیم و با شما جهاد کرده ایم؟ حضرت فرمود: آری مردمی که پس از شما می آیند و به من ایمان می آورند در حالی که مرا ندیده اند... آنها از شما بهتر هستند.»

و در روایت دیگر حضرت، ایمان آیندگانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ندیده اند و به نوشته ای بر کاغذی ایمان آوردند، از اصحاب معاصر خود برتر می شمارد (2).

و در روایت دیگر آنان را برادران (برتر از اصحاب) خود معرفی می کند (3)؛ همه این

ص: 575

1- المستدرک علی الصحیحین، 4/85، باب فضایل الامة _ حاکم این حدیث را صحیح می خواند. مسند احمد، 4/106؛ سنن الدارمی، 2/308؛ مسند ابی یعلی، 1/147 و 3/128؛ معجم الکبیر، 4/22.

2- جمع الجوامع أو الجامع الکبیر، 1/6074.

3- همان، 1/20168؛ أخرجه أبو یعلی (6/118، رقم 3390)، وأحمد (3/155، رقم 12601).

روایات معارض با روایات خیریت قرن اول بوده ، بلکه برتری مؤمنان آینده را بر صحابه می رساند.

ششم : حدیث طوبی لمن رآنی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : «طوبی لمن رآنی و طوبی لمن رآی من رآنی من رآنی(1)؛ خوشا به حال کسی که مرا دیده است (صحابه) و یا بینندگان مرا دیده(تابعین) و یا بینندگان بینندگان مرا(تابعین تابعین) دیده است.

نظیر این حدیث، حدیث نهی از سب صحابه است: _ احمد حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَوْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدًّا أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيْبَهُ»(2)؛ به اصحاب من دشنام ندهید، چراکه اگر کسی از شما مانند کوه احد طلا انفاق کند مانند یک مد طعام انفاق آن ها نمی شود.»

ابن حجر در شان ورود این حدیث آورده است بین خالد بن الولید و عبد الرحمن بن عوف مشاجره ای در گرفت که خالد به عبد الرحمن توهین کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با این سخن، خالد را نهی و مقام والای صحابه را بیان کرد. (3)

وجه استدلال: سب، سخن زشت در باره دیگری است و توصیف همه یا اکثر

ص: 576

-
- 1- المستدرک علی الصحیحین، 4/86، باب فضل كافة العرب.
 - 2- مسند احمد، ح 10657 و فی جمع الجوامع للسیوطی حرف اللام رقم 515 عن الطیالسی، وأحمد، وابن أبی شیبة، و عبد بن حمید، والبخاری، و مسلم، وأبو داود، والترمذی، وابن حبان عن أبی سعید . مسلم، وابن ماجه عن أبی هريرة).
 - 3- فتح الباری، 10 / 468.

صحابه به ارتداد یا فسق، دشنام به آنان و مورد نهی است، این حدیث خطاب به صحابه بود؛ وقتی صحابه حق تعرض به صحابه دیگر را ندارند به طریق اولی، کسانی که در آینده پا به عرصه وجود می گذارند، حق تعرض و توهین به آنان را ندارند.

افزون بر آنکه کسی که یک مد (750 گرم) انفاق او بیش از یک کوه طلای دیگران ارزش دارد، و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به دیدار کننده او شادباش بفرماید عادل است زیرا دیدن فاسق شادباش ندارد. (1)

پاسخ: این حدیث بر فرض صحت می خواهد ارزش مصاحبت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را گوشزد کنند نه اینکه صحابه را عادل و غیر قابل انحراف بدانند و معادل بودن انفاق یک مد آنان با کوه احد بر خلاف قرآن است زیرا براساس قرآن عمل صالح همسران پیامبر که افزون بر مصاحبت، شرف همسری حضرت را دارند دو برابر پاداش دارد: «وَمَنْ يَقْتُلْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُورْتَهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا» (2)؛ و هر کس از شما (همسران) در برابر خدا و پیامبر خضوع و اطاعت کند و عمل صالحی به جا آورد پاداش او را دو چندان خواهیم داد. چگونه انفاق یک مد صحابی برابر کوه احد یعنی هزاران برابر انفاق همسران حضرت ارزش دارد؟ پس این حدیث غیر معقول و از احادیث مجعول است.

ص: 577

-
- 1- همان، الصارم المسلول علی شاتم الرسول، 1/574. ابن تیمیه ذیل این حدیث می گوید: اهل السنة و الجماعة فإنهم مجمعون علی أن الواجب الثناء علیهم و الاستغفار لهم و الترحم علیهم و الترضی عنهم و اعتقاد محبتهم و موالاتهم و عقوبة من أساء فیهم القول.
 - 2- احزاب (33): 31.

پس از پاسخ خاص هر دلیل _ که از نظر گذشت _ می گوئیم، مسئله عدالت صحابه مخالف مسلمات قرآنی و حدیثی و تاریخی است و به دلایل زیر قابل قبول نیست:

پاسخ مشترک اول: چگونه صحابه مطیع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودند در حالی که هنگام احتضار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مانع نوشتن وصیتش شده و او را به هذیان متهم کردند؟

داستان حدیث قلم و دوات در تمام منابع روایی اهل سنت آمده است. در این میان کتاب صحیح بخاری به عنوان مهم ترین منبع، که به اعتقاد اهل سنت تمام روایات آن صحیح است هفت روایت را به خود اختصاص داده است.

این روایات با اندکی تفاوت می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در واپسین روزهای حیات خویش به حاضران فرمودند: نوشتن افزاری برایم بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید، عمر بن خطاب گفت: درد بیماری بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غلبه کرده است و کتاب خدا، ما را کفایت می کند، بعد از سخنان عمر، بین حاضران اختلاف افتاد و کار به نزاع و خصومت کشید و هر کس چیزی می گفت، برخی می گفتند کاغذ بیاوریم تا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بنویسد و برخی با عمر هم سخن شدند. همه و سر و صدا بالا گرفت، در این هنگام حضرت با ناراحتی فرمودند: «قَوْمُوا عَنِّي»؛ از نزد من برخیزید و دور شوید، سزاوار نیست نزد من با هم نزاع کنید. (1)

ولی در نقل سعید بن جبیر از ابن عباس در مسند احمد از قول معترضان

ص: 578

1- در صحیح البخاری، کتاب «العلم» آمده: «قال عمر: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَنَا كِتَابُ اللَّهِ حَسْبُنَا، فَاخْتَلَفُوا» و در کتاب «الجهاد و السیر» آمده: «ابن عباس از این حادثه که روز پنج شنبه بود بسیار متأسف بود و گریه می کرد».

آمده: «فَقَالُوا مَا شَأْنُهُ أَهْجَرَ قَالَ سُدِّيَانُ: يَعْنِي هَذِي» _ و در نقل دیگر: «قَالُوا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَهْجُرُ». در نقل نسائی از قول معترضان آمده است: قالوا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يهجر. (1)

بلکه در صحیح بخاری حدیث شماره 3168 آمده است: «فَتَنَازَعُوا وَلَا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيِّ تَنَازُعٍ فَقَالُوا: مَا لَهُ أَهْجَرَ؟ اسَدٌ تَقْفَهُمُوهُ»؛ حاضران در امتثال فرمان حضرت اختلاف نمودند در حالی که اختلاف نزد پیامبر روا نیست و مخالفان فرمان گفتند: آیا او هذیان می گوید؟ در این نقل گوینده به صراحت به حضرت جسارت کرده است و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت هذیان و بیهوده گوی می دهد.

از این حدیث صحیح و مشهور استفاده می شود که بعضی صحابه با سابقه، مطیع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نبودند، بلکه حضرت را با آن حال بیماری، ناراحت کردند و پیش روی حضرت با او مخالفت نمودند و عده ای هم به حمایت او برخاستند و سر و صدا بلند شد و حضرت که مظهر اخلاق کریمه بود به حدی که وقتی کسی خدمت حضرت می رسید و می نشست تا او بر نمی خاست حضرت نیز به احترام او می نشست و از جایش بلند نمی شد و کسی که به پیامبر دست می داد تا دستش را بر نمی داشت پیامبر دستش را پس نمی کشید، (2) چقدر حضرت را ناراحت کردند که آنان را بیرون کرد.

ابن عباس که خود حاضر و ناظر ماجرا بود و اهمیت آن نوشته را می دانست و

ص: 579

1- مسند احمد، ح 1834 و ح 3394؛ السنن الکبری، ح 5857.

2- السنن الکبری، 10/ 192 و عن أنس رضی الله عنه قال قال کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم إذا استقبله الرجل فصافحه لا ینزع یده من یده حتی یکون الرجل ینزع یده، ولا یصرف وجهه من وجهه حتی یکون الرجل هو یصرفه: رواه أبو داود والترمذی.

می فهمید از وضع پیش آمده گریه می کند به طوری که ریگ ها از اشک او خیس می شد و اشاره می کرد که همه گرفتاری ها، از جلوگیری از نوشتن وصیت آن حضرت به وجود آمد.

روایت قلم و دوات از روایات معتبر است که برای اهل سنت ایجاد زحمت نموده است زیرا بیانگر مخالفت خلیفه دوم با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و جسارتی به ایشان است؛ از این رو برای توجیه سخن او به استدلال های مضحکی پرداخته اند تا چهره اش مخدوش نشود. هر چند بیان نشده که حضرت در نظر داشت چه مطلبی را بنویسد ولی قرائن نشان می دهد که منظور حضرت مکتوب کردن همان وصیتی بود که در غدیر خم مقابل هزاران نفر بیان فرمود: چنان که ابن حجر عسقلانی و عینی شارحان صحیح بخاری احتمال داده اند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خواست خلیفه خود را تعیین کند. ابن حجر می گوید: در اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چه می خواست بنویسد، اقوال گوناگونی وجود دارد. برخی گفته اند: نوشته ای بود که بیانگر احکام باشد و اختلاف را از بین ببرد، برخی گفته اند: می خواست نام جانشینان بعد از خودش را بنویسد تا در میان آن ها اختلاف نشود(1).

ولی همین کسی که از نوشتن وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به احتمال هذیان گویی جلوگیری کرد خودش با وصیت ابوبکر به هنگام مرگ به خلافت رسید هنگامی که ابوبکر دستور داد عثمان عهد نامه اش را مبنی بر تعیین خلیفه بعد از او بنویسد. گفت بنویس: پس حالت غش و بیهوشی به او دست داد ولی عثمان خود بدین گونه عهدنامه را نوشت: ... «من خلیفه قرار دادم بر شما مسلمانان عمر بن

ص: 580

1- فتح الباری، 1/209؛ عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری، 2/171.

خطاب را...» در این موقع ابوبکر به هوش آمد و گفت: آنچه را نوشتی بخوان.

عثمان نوشته خود را قرائت کرد. ابوبکر تکبیر گفت و افزود: چنین احساس کردم ترسیدی من به هوش نیایم و (بر اثر عدم تعیین خلیفه) مردم به اختلاف در افتند! عثمان گفت: آری. ابوبکر نوشته عثمان تأیید نمود. (1)

پاسخ مشترک دوم

بهترین شاهد برای قضاوت درباره هر گروهی نظر و حال خود آن گروه است. بررسی سیره و رفتار صحابه نشان می دهد که آنان خود را عادل نمی دانستند. ازین رویکدیگر را مورد طعن و جرح و لعن و نفرین قرار می دادند. اگر صحابه نزد خودشان از مقامی برخوردار بودند که نقد و لعن و خصومت با آنان جایز نباشد چرا صحابه معروفی مانند طلحه، زبیر، عایشه و معاویه و عمر و عاص در برابر مولا علی علیه السلام جنگیدند، و جنگ همیشه همراه طعن و جرح و لعن و نفرین است و بزرگ ترین جنایتی که بعضی از اصحاب انجام دادند سب و لعن مولا علی علیه السلام بود و همه اهل سنت تأکید می کنند که سب هر کدام از صحابه، شخص را از اسلام یا عدالت خارج می کند پس دو طرف دعوا نمی توانند بر حق و عادل باشند. و نیز بسیاری از صحابه گناهانی مرتکب شدند که حد بر ایشان جاری شد. نام بعضی از اصحاب که مرتکب لعن به مولا یا گناهان دیگر شدند، به شرح زیر است:

1_ معاویه بن ابی سفیان؛ افزون بر آتش افروزی جنگ صفین، پایه گذار لعن بر مولا علی علیه السلام به مدت هفتاد سال است روایت شده هنگامی که معاویه به مدینه آمد، پرسید چرا اینجا مردم علی علیه السلام را دشنام نمی دهند؟ گفتند سعد وقاص نمی

ص: 581

گذارد، معاویه او را احضار کرد و گفت: چرا ابا تراب (علی) را لعنت نمی کنی؟ سعد گفت به سه دلیل، یکی از آن ها حدیث منزلت بود. [\(1\)](#)

مغیره بن شعبه؛ وی

از صحابه شاهد بیعت رضوان است که از طرف معاویه حاکم کوفه بود و افزون بر جنایات بیشمار در خطبه نماز جمعه، مولا علی علیه السلام را دشنام می داد و خطیبانی منصوب کرده، و دستور داده بود که مولا علی را لعنت کنند. [\(2\)](#)

3_ عمرو بن عاص؛ او در سال هشتم هجری در حالی به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مهاجرت کرد و مسلمان شد. شهرت عمرو عاص بیشتر به دلیل همراهی او با معاویه است؛ و نقش او به عنوان مشاور معاویه در جنگ صفین بر ضد مولا علی علیه السلام و ترویج لعن و بغض مولا پس از شهادت حضرت معروف است. [\(3\)](#)

4_ ابو محجن ثقفی؛ نام وی عمرو بن حبیب است و در سال نهم هجرت مسلمان شد. ابو محجن بارها شراب خورد و حد بر او جاری شد. عاقبت او را از مدینه تبعید کردند. [1]

5_ عبدالرحمان بن عمر بن خطاب؛ او در مصر شرب خمر کرد و عمرو عاص وی را حد زد و او را به مدینه فرستاد. عمر بن خطاب نیز بر او حد جاری ساخت. [\(4\)](#)

قدامه بن مظعون؛ وی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که در جنگ های رسول

ص: 582

1- صحیح مسلم، باب فضایل علی علیه السلام.

2- سیر اعلام النبلاء، 3/21 و 31.

3- سیر اعلام النبلاء، 4/24.

4- الاصابه، 3/72.

خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حتی جنگ بدر شرکت داشته است. او نیز به جرم شراب خواری حد خورده است.

6_ عبدالله بن زبیر؛ وی هنگامی که ادعای خلافت کرد، نام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از خطبه های نماز جمعه حذف کرد. او قصد داشت عبدالله بن عباس، محمد حنفیه و عده ای از بنی هاشم را با آتش بسوزاند زیرا این گروه از بنی هاشم با او بیعت نکرده بودند. (1)

7_ ابو هریره؛ هنگامی که عمر بن خطاب او را از امارت بحرین عزل کرد او را دشمن خدا و دشمن کتاب خدا و سارق خطاب کرد. (2)

8_ ابو جندل بن سهیل بن عمرو، ضرار بن خطاب محاریبی و ابا الازور؛ ابن جریج می گوید: از ابا عبیده شنیدم که این سه تن صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شام شراب نوشیدند و حد بر آنان جاری شد. (3)

بلکه عبدالرزاق در کتاب مصنف باب «مَنْ حَدَّ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ» آمار آن دسته از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را که حد شرعی بر آنان جاری شده را می

[1]_ الاستیعاب، 2/61؛ اسدالغابه، 5/290.

[3]_ همان، 3/229؛ اسد الغابه، 4/153. آورد. (4)

پس باید گفت صحابه هم مانند سایر مردم خوب و بد داشتند و آنان جز امتیاز مشاهده پیامبر از امتیاز دیگری برخوردار نبودند؛ چه بسا گناهان آنان فاحش تر از

ص: 583

1- عقد الفرید، 4/413.

2- همان، 1/66؛ سیر اعلام النبلاء، 2/612.

3- الاستیعاب، 2 / 16؛ و نیز بنگرید به: کتاب های تفسیر، ذیل آیه 93 سوره مائده، این سه صحابی برای خوردن شراب به این آیه استشهاد کرده اند!

4- المصنف، عبد الرزاق، صنعانی، 9/246.

گناهان دیگران بود چون آنان شاهد معجزات و نشانه های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند .

به یقین شرافت صحبت و همراهی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برتر از شرافت ازدواج با آن حضرت نیست . زیرا، مصاحبت زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با او از برترین درجات هم صحبتی و همراهی است؛ در عین حال، خدای متعال آنان را مخاطب ساخته و می فرماید: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُصَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا * وَمَنْ يَقْتُلْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا * يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ اتَّقِيْنَ...» (1). ای زنان پیامبر، هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود عذاب او دوچندان خواهد بود، و این برای خدا آسان است . و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش فروتنی کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دوبرابر خواهیم داد و برای او رزق کریمی آماده کرده ایم . ای زنان پیامبر! شما همانند دیگر زنان نیستند اگر تقوا پیشه کنید ... و نیز خداوند درباره دو تن از آنان _ یعنی حفصه و عایشه _ فرموده «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ» (2) اگر شما از کار خود توبه کنید «به سود شماست» زیرا دل های شما از حق منحرف شده و اگر شما دست به دست هم دهید و بر ضد او عمل کنید «کاری از پیش نخواهید برد» زیرا خدا و جبرئیل و مؤمنان شایسته پشتیبان او خواهند بود. خبر داده است. (3)

ص: 584

1- احزاب (33): 30_32.

2- تحریم (66): 4.

3- اشاره است به داستان افک در سوره نور آیات : 11 _ 17 نازل شده در براءت عایشه بر تهمتی که بر او زدند، به روایت خود او، یا در براءت ماریه از این تهمت ، بنابر روایت غیر عایشه ، چنان که در جلد دوم کتاب احادیث ام المومنین عایشه آمده است.

آیات و روایاتی که بر ارتداد بعضی صحابه دلالت می کند، شاهد دیگری است بر بطلان اصل عدالت صحابه، مانند: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ يَرْجِعْ فَلَئِنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (1).

محمد صلی الله علیه و آله و سلم فقط فرستاده خدا بود و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، از عقیده خود برمی گردید؟ و هر کس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی رساند. و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش خواهد داد. در اسباب النزول واحدی آمده است که عطیة عوفی گوید: در روز احد که مسلمانان می گریختند، بعضی گفتند: محمد کشته شده، تسلیم مشرکان شوید که آنان برادران شمایند. و بعضی گفتند: اگر هم محمد صلی الله علیه و آله و سلم شهید شده باشد آیا ما نیز نباید راه پیغمبرمان را برویم و کشته شویم؟ در اینجا آیه یادشده نازل شد. (2)

روشن است که این گوینده از صحابه بود که از دیگران می خواست به مشرکان کان بیبوندند. پس این آیه هشدار می دهد و با کمک شأن نزول روشن می سازد که بعضی از صحابه مرتد شدند. بدیهی است که اگر خدای متعال از تمام مجاهدان بدر و احد برای همیشه راضی شده باشد دیگر نیازی به این هشدار نبود. و نیز احادیث ارتداد صحابه به قهقرا _ که در پاسخ شبهة آینده می آید _ با عدالت همه صحابه در منافات است.

ص: 585

1- آل عمران (3): 144.

2- اسباب نزول القرآن، ص 129.

در میان صحابه، منافقان و افراد مریض القلب بودند که در آیات بسیاری نکوهش شده اند. از آن جمله در آیه هشتم سوره انفال: «إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»

به یادآور زمانی که منافقان و بیماردلان می گفتند: آنان (مسلمانان) را دینشان مغرور کرده است، (که از دشمن نمی ترسند). و کسی که بر خدا توکل کند، پس (بداند) قطعاً خداوند شکست ناپذیر حکیم است. در اینکه آیا افراد مریض القلب همان منافقان هستند یا غیر ایشان در میان مفسران بحث است. در صورت تغایر، تعداد خارج شدگان از عدالت بیشتر می شوند.

منافقان هم چند گروه بودند؛ بعضی از آنان شناخته شده و بعضی ناشناخته بودند، چنان که خداوند در سوره توبه، آیه 101 می فرماید «وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ» برخی از بادیه نشینانی که پیرامون شمایند، منافقند، و از اهل مدینه گروهی بر نفاق خو گرفته اند. تو (ای پیامبر) آن ها را نمی شناسی، ولی ما آن ها را می شناسیم. به زودی آن ها را دوبار مجازات می کنیم، سپس به سوی عذاب عظیم رانده می شوند.

پس اگر تعریف صحابی را عام بگیرد و منظور شما عدالت هر صحابی _ حتی منافق و مریض القلب _ باشد روشن است که منافق و مریض القلب را نمی توان عادل شمرد. و اگر منافق را از تعریف صحابی خارج کنید می گوئیم اولاً- دلیلی بر اخراج منافق از تعریف صحابی ندارید و تقیید صحابی خلاف اطلاق تعریف بزرگان اهل سنت است. ثانیاً بسیاری از منافقان به نص آیه گذشته شناخته شده

نیستند و غیر از عده ای می دانیم عادلند صحابه دیگر احتمال نفاق دارند پس نمی توانیم به عدالت همه حکم کرده یا به اصالة العداله در صحابه قائل شویم .

ترور عقبه تبوک اوج نفاق بعضی از صحابه

این نفاق به حدی خطرناک و عمیق و پنهان بود که منافقان نقشه قتل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را کشیدند و دست به ترور آن حضرت زدند . به این ترور نا فرجام در آیه 74 سوره چنین اشاره اشاره شده است: «يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَ كَفَرُوا... بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَ هُمَا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَ مَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ...»؛ منافقان به نام خدا سوگند یاد می کنند که چیز بدی نگفتند (چنان نیست) آنان سخنان کفرآمیز بر زبان آوردند و بعد از اسلام آوردن ، کافر شدند و بر آنچه موفق به انجام آن نشدند همت گماشتند، و آنان به عیب جویی برنخواستند مگر «بعد از» آنکه خداوند و پیامبرش از فضل خود آنان را بی نیاز گردانیدند...».

این ترور هنگام بازگشت از غزوة تبوک اتفاق افتاد ، که سپاه اسلام شبانه از یک راه باریک کوهستانی که مشرف بر دره عمیقی بود، عبور می کرد؛ گروهی از منافقان می خواستند هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از عقبه (گردنه) تبوک عبور می کند، از تاریکی شب استفاده کنند و با سرو صدا و سرازیر نمودن سنگ های بزرگ از کوه ورم دادن شتر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باعث سقوط به دره و قتل ایشان شوند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این توطئه خبردار شد؛ چون به عقبه رسیدند به مردم دستور داد تا از راه بیابان مسطح بروند و خود حضرت از راه گردنه بالا آمد و دستور داد تا عمّار یاسر افسار ناقه آن حضرت را بگیرد و حذیفه بن یمان از پشت سر ناقه را براند. (در بعض نقل ها جای این دو به عکس آمده است) در این میان حضرت حرکت و صدای شتر سوارانی را شنید که از پشت سر به سمت او می آیند. به عمار فرمود تا آن ها را دور

و او با عصبایی که داشت به سر و صورت شترهای آن‌ها زد و چون آن گروه فهمیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از نقشه ایشان آگاه شده است با سرعت از عقبه به پایین سرازیر شدند و خود را در میان مردم پنهان کردند. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از عقبه بیرون آمد فرمود: ای حُدَیْفَه آیا آن شتر سواران را شناختی؟! حُدَیْفَه گفت: یا رسول الله، شتر فلان و فلان را شناختم ولی چون آن جماعت بر روی چهره های خود نقاب انداخته بودند، و شب هم تاریک بود خودم آن‌ها را ندیدم ولی مرکب فلان و فلانی را شناختم. حضرت فرمود: آیا دانستید که این‌ها چه قصدی داشتند؟ گفتند: ندانستیم، فرمود: آنان در نظر داشتند از تاریکی شب استفاده کرده، مرا از کوه به زیر اندازند! (1)

واقدی و بیهقی و دیگران پس از این افزوده اند: چون مردم صبحگاهان خدمت حضرت رسیدند، یکی از انصار به نام اَسَدِ یَدِیْنِ حُضَیْرٍ گفت: یا رسول الله اینجا همه مسلمانان جمع هستند؛ آن‌ها را به من معرفی کن، تا سرهای آن‌ها را برایت بیاورم! ای رسول خدا، تا کی ما با آن‌ها مسالمت و مدارا و مماشات کنیم؟ و امروز آن‌ها در اقلیت و ذلت به سر می‌برند؛ و اسلام مستقر و متمکن گردیده است و نباید از این جماعت چیزی باقی بماند!

ص: 588

1- مسند أحمد، 5 / 453؛ مجمع الزوائد، 6 / 195 احمد و بزار آن را با سند صحیح. ولی در نقل دیگر قاند (جلودار) حذیفه و سائق مأمور به راندن منافقین عمار است مغازی واقدی، 1 / 420، و سیره حلبیه، 3 / 162، و نیز در ص 632 از «دلائل النبوة» بیهقی روایت کرده است؛ و إعلام الوری، ص 130 _ 131 از دلائل بیهقی؛ بحار الانوار، 6/627.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اُسَید فرمودند: من دوست ندارم که مردم بگویند چون محمّد از جنگ هایی که بین او و مشرکان واقع می شد. آسوده خاطر گشت، دست به کشتن اصحاب خود زده است! اُسَید گفت: یا رسول الله این جماعت توطئه گر اصحاب تو نیستند!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا آنان شهادت بر لا إلهَ -إِلَّا اللهُ را اظهار نمی کنند؟ گفت: آری، ولی آن شهادت صادقانه نیست! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا شهادت بر اینکه من رسول خدا هستم را اظهار نمی کنند؟ گفت: آری، ولی آن شهادت صادقانه نیست. رسول خدا فرمود: فَقَدْ نُهَيْتُ عَنْ قَتْلِ أَوْلِيَّكَ؛ من از «طرف خدا» از کشتن این گروه نهی شده ام. (1)

در تفاسیر شیعی به نقشه ترور دیگری در ذیل آیه 74 سوره توبه اشاره شده که از سوی منافقان پس از واقعه غدیر در بازگشت از حجة الوداع رخ می دهد و حدیثی در این واقعه شاهد منافقانی بود که در «عقبه هرشا» بین مکه و مدینه کمین کرده، قصد داشتند رسول خدا را در تاریکی به قتل رسانند.

شاید نیز این توطئه دو بار واقع شده باشد. ولی عالمان اهل سنت تنها از ترور نافرجام رسول خدا هنگام

بازگشت از عقبه تبوک خبر داده اند و خبری از نام آن منافقان و انگیزه آنان نیست.

در حالی که قرائن نشان می دهد این توطئه با مسئله خلافت مرتبط بوده و بانیان قرشی جریان سقیفه در آن نقش فعال داشتند. ازین رو حضرت نسبت به آینده امت

ص: 589

1- مغازی واقدی، 420/1، و «سیره حلبیه» ج 3، ص 162، و و نیز در ص 632 از «دلائل النبوة» بیهقی روایت کرده است؛ و «اعلام الوری» ص 130 و ص 131 از «دلائل بیهقی». در «بحار الانوار» ج 6، ص 627

نگران بود و در روزهای آخر عمر به بقیع داد و از فتنه های پیش رو خبر داد(1)

قرائن زیر این رابطه را نشان می دهد:

الف: تأکید بر پنهان ماندن نام این توطئه گران نشان می دهد آنان افرادی ظاهر الصلاح و محترم بودند نه منافقان رسوای شناخته شده، و در ذیل روایت، حضرت تأکید دارد که منافقان به دلیل اظهار شهادتین، مشمول لقب صحابی هستند ولی افشای نفاق آنان به صلاح نیست.

در روایت دیگری از جابر بن عبدالله انصاری آمده است: عمّار بن یاسر، با مردی از مسلمانان بر سر چیزی اختلاف؛ و نزاع کردند طوری که نزدیک بود آن مرد بر عمّار غلبه کند؛ عمّار به او گفت: أصحاب عقبه چند نفر بودند؟ او گفت: خدا داناتر است!

عمّار پرسید: تو از تعداد از آنان که می دانی برای من بگو! آن مرد ساکت شد.

افراد حاضر به عمّار گفتند: تو همین مطلبی را که از او پرسیدی کردی بیان کن؛ زیرا عمّار در پرسش خود مطلبی را مطرح کرده بود که برای خصّار پنهان بود و آن مرد ناپسند داشت که زبان بگشاید. مردم به آن مرد گفتند تو بگو! و او گفت: در بین خود می گوئیم آنان چهارده نفر هستند.

عمّار گفت: پس بنابراین، اگر تو هم از ایشان می بودی؛ پانزده نفر می شدند؟! آن مرد گفت: آرام باش! من تو را به خدا قسم می دهم که مرا رسوا نکنی!

عمّار گفت: قسم به خدا من نام کسی را نمی برم؛ ولی شهادت می دهم که

ص: 590

1- مسند احمد، 6/274، ح 15424؛ المستدرک علی الصحیحین، 4357؛ سیره حلبیه، 3/162؛ بحار الانوار، 6/627.

آن پانزده مرد، دوازده نفرشان دشمن سرسخت خدا و رسول او هستند»(1).

می‌گوییم این افراد یا از کفار به شمار می‌رفتند و از صحابه نبودند یا از صحابه منافق بودند: اگر از کفار بودند. چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نام آنان را مخفی کرد با اینکه آنان در آخر عمر حضرت قدرت و حرمتی نداشتند که از ایشان تقیه شود.

اگر از منافقان بوده‌اند، گروهی از آنان مانند عبدالله بن ابی‌نزد همگان شناخته شده و معروف به نفاق بودند و دلیلی بر کتمان نام آنان نبود. پس باید گروه دیگری از منافقان باشند که در بین اصحاب رسول خدا محترم بوده، افشای نام ایشان باعث فتنه و ضرر بیشتری می‌شد.

ب: می‌دانیم در جریان سقیفه کسانی که خلافت را مصادره کردند مهاجران قرشی بودند ازین رو امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هشت نفر از اصحاب عقبه (ترور) قرشی بودند و چهار نفر از انصاری(2).

ولی دانشمندان اهل سنت بر غیر قریشی بودن همه تروریست‌های این ماجرا تأکید دارند تا بتوانند ارتباط رهبران سقیفه را با این ترور نافرجاممحو نمایند، به همین سبب آلوسی می‌گوید: همه آن‌ها از انصار بودند، و نقل طبرسی از (امام) باقر رضی الله تعالی که هشت نفر آنان قرشی بودند و چهار نفر از انصار، اعتباری ندارد(3).

ص: 591

1- صحیح مسلم، 8/ 123، کتاب صفات منافقین و احکامهم؛ مغازی، 3/1044؛ سیره حلبیه، 3/162؛ بحارالانوار، 6/627.

2- مجمع البیان، ذیل آیه 74 سوره توبه.

3- روح المعانی ذیل همان آیه. و كانوا کلهم كما أخرج ابن سعد عن نافع بن جبیر من الأنصار أو من حلفائهم لیس فیهم قرشی، و نقل الطبرسی عن الباقر رضی الله تعالی عنه: أن ثمانية منهم من قریش وأربعة من العرب لا یعول علیه.

و به نقل ابن عدی، از عمار یکی از توطئه‌گران عقبه «ابو موسی اشعری» است (1).

بلکه ابن حزم دانشمند سلفی ظاهری پس از بیان داستان توطئه عقبه از «ولید بن جمیع» از ابی الطفیل از حذیفه بن یمان نام چهار نفر از توطئه‌گران را ذکر کرده که همگی از بزرگان قرشی صحابه اند!

ولی ابن حزم با تضعیف ولید بن جمیع حدیث را ساقط می‌کند و می‌گوید: این حدیث حذیفه اعتباری ندارد. زیرا راوی آن ولید بن جمیع، فرد هلاک شده و ضعیف است. (2)

می‌پرسیم چگونه ایشان «ولید بن جمیع» را تضعیف نموده در حالی که وی از راویان صحاح بوده است و بزرگانی مانند ابن معین و العجلی و ابن سعد، و احمد و ابن حجر او را توثیق نموده و ابو زرعه و ابو داود و ابو حاتم او را صالح الحدیث دانسته اند. (3)

ج: حذیفه بن یمان، صاحب سرّ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود و نام منافقان را می‌دانست زیرا حذیفه شاهد توطئه عقبه بود و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم توطئه‌گران رابه او

ص: 592

1- الكامل فی ضعفاء الرجال، 2/362، وی از ابی یحیی حکیم نقل می‌کند: قال كنت جالسا مع عمار فجاء أبو موسى فقال مالي ومالك قال ألت أخاك قال ما أدري إلا أني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يلعنك ليلة الحملق (الجمل) الى ان قال: إنه قد استغفر لي قال عمار قد شهدت اللعن ولم أشهد الاستغفار و نیز بنگرید به: تاریخ مدینه دمشق، 32/93.

2- المحلی، 11/225. وأما حدیث حذیفه فساقط لأنه من طریق الولید بن جمیع وهو هالك ولا نراه يعلم من وضع الحدیث فإنه قد روی أخباراً فیها ان أبابکر وعمر وعثمان وطلحة وسعد بن أبی وقاص رضی الله عنهم أرادوا قتل النبی صلی الله علیه وسلم وإلقاء من العقبة فی تبوک وهذا هو الکذب الموضوع الذی یطعن بالله تعالی

3- تاریخ ابن معین، روایة الدارمی، رقم 838؛ الطبقات الكبرى، 6/.

از این رو امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: حذیفه منافقان را می شناسد، لذا در مشکلات از وی سؤال نمایید زیرا اگر از وی پرسید، وی را عالم بر آن ها خواهید یافت(2) و حاکم نیشابوری نیز از قول امیرالمؤمنین علیه السلام در باره اش نقل می کند: حذیفه داناترین مردم به منافقان بود.(3)

چون عمر می خواست برای کسی که مرده بود و گمان آن می رفت که او از همان گروه منافقان عقبه باشد؛ نماز بخواند، می آمد و دست حذیفه را می گرفت و او را برای نماز بر آن مرده با خود می برد. اگر حذیفه با عمر می رفت؛ بر جنازه اش نماز می خواند و اگر دستش را از دست عمر بیرون می کشید و از رفتن امتناع می نمود از نماز خواندن بر او منصرف می شد(4).

سیره حذیفه چنین بود که بر جنازه های منافقان نماز نمی خواند. لذا نماز نخواندن وی بر جنازه کسی، به معنی این بود که آن شخص از منافقان بوده است.(5)

این مطلب چنان معروف بود که بعضی بزرگان صحابه احتمال نفاق خود را می دادند از او می پرسیدند. ابن عساکر از قول حذیفه می نویسند: عمر در مسجد نزد من آمد و گفت: فلانی مرده است. بر جنازه وی حاضر شو. حذیفه می گوید:

ص: 593

1- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، 3/260، ذیل آیه 74سوره توبه.

2- سیر اعلام النبلاء، 2/363/

3- المستدرک علی الصحیحین، بتعلیق الذهبی، 3/429.

4- تفسیر ابن کثیر، 2/39.

5- اسد الغابه، 1/391؛ عمدة القاری، 2/12؛ الاستیعاب، 1/335؛ بالمصنف، 8/637.

مدتی گذشت تا اینکه عمر خواست از مسجد خارج شود مرا دید که هنوز نشسته ام . پس فهمید (که به خاطر نفاق میت برای نماز او نرفته ام) . به سوی من آمد و گفت : ای حذیفه ! تو را به خدا قسم می دهم که آیا من از آن قوم (منافقان) هستم ؟ گفتم : به خدا نه ! و بعد از تو نیز هرگز کسی را مطلع نخواهم کرد. (1)

چنان که ملاحظه می شود به خاطر حفظ آبروی صحابی مرده ، نام وی را نمی برد تا او رسوا نشود. البته اینجا سؤال است که آیا حذیفه نام همه منافقان را می دانست، یا خصوص منافقان توطئه گر عقبه را؟ و آیا سؤال عمر از احتمال اول یا دوم در باره خود بود ؟ در هر حال نشان می دهد او از عدم نفاق خود اطمینان نداشت. پس چگونه ما اطمینان به آن داشته و همه اصحاب را عادل بدانیم؟

پاسخ مشترک پنجم :

اگر هم به عدالت صحابه قائل شویم این اصل منحصر به صحابه محب مولا علی علیه السلام _ است، نه همه صحابه.

دلیل این تقیید آن است که در میان صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منافقان زیادی بودند که بعضی آنان را کسی جز خدای متعال نمی شناخت، از این رو، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای شناخت مؤمن از منافقین اصحاب خود معیاری به دست داد، دوستی علی را علامت مؤمن، و دشمنی او را علامت منافق قرار داد و چنان که سیوطی از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به سند صحیح روایت نموده که به مولا علی علیه السلام فرمود:

«إِنَّهُ لَا يَحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ»، قاله لعلی وللحديث أطراف

ص: 594

آخری(1) ای علی! جز مؤمن کسی تو را دوست نمی دارد و جز منافق کسی تو را دشمن نمی دارد سند این حدیث را ترمذی حسن و صحیح دانسته است. و نیز این حدیث را صحابه ای چون امام علی علیه السلام و أم المؤمنین أم سلمة و عبدالله بن عباس و ابوذر غفاری و انس بن مالک و عمران بن حصین همگی روایت کرده اند. و این ضابطه شناخت مؤمن از منافق از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شایع و مشهور بود. ابوذر گوید: ما منافقان را نمی شناختیم مگر آن گاه که خدا و رسول خدا را تکذیب و از نمازهای واجب سرپیچی می کردند و با علی بن ابی طالب دشمن بودند ابوسعید خدری گوید: ما گروه انصار در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منافقان را با بغض و کینه ای که نسبت به علی بن ابی طالب داشتند، می شناختیم.

عبدالله بن عباس گوید: ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منافقان را به دشمنی شان با علی بن ابی طالب می شناختیم. جابر بن عبدالله انصاری گوید: ما منافقان را جز به دشمنی با علی بن ابی طالب نمی شناختیم به دلیل این روایات و به دلیل دعای مستجاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه متواتر غدیریه که در باره امام علی علیه السلام فرمود: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه؛ خداوندا دوستدار علی را دوست بدار و دشمن علی را دشمن بدار (2)، می گوئیم: اگر قائل به عدالت صحابه باشیم آن را منحصر به

ص: 595

1- جمع الجوامع أو الجامع الكبير، ش 3195، أخرجه الترمذی (5/643، رقم 3736) وقال: حسن صحيح. والنسائی (8/115، رقم 5018)، وابن ماجه (1/42، رقم 114).

2- صحیح ترمذی، 13/156، باب مناقب علی علیه السلام. سنن ابن ماجه، باب فضل علی، ح 116؛ خصائص نسائی، 4 و 30؛ مسند احمد، 84/1 و 88 و 281/4 و 368 و 307/5 و 347؛ المستدرک علی الصحیحین، 2/129، و 3/9؛ ریاض النضره، 2/222 _ 225؛ تاریخ بغداد، 7/377 و مصادر بسیار دیگر.

کسانی می دانیم که به محبت مولا علی علیه السلام معروف باشند و این شامل مجهولان _ چه رسد به دشمنان مولا _ نخواهد شد .

شبهه هفتم : اگر نصی بر امامت حضرت علی علیه السلام بود صحابه مخالفت نمی کردند.

می گویند اگر حدیث غدیر نص و سفارش های دلیل بر خلافت و امامت حضرت علی علیه السلام بود، چگونه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همه سفارشهای آن حضرت را بر خلافت و امامت حضرت علی علیه السلام فراموش کرده با ابوبکر بیعت نمودند! پس این کاشف از آن است که نصی بر خلافت مولا علی علیه السلام نبود.

مخالفت با نص مستلزم انحراف اکثر صحابه است که همگی عادل بودند و آن همه در قرآن و بیان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آنان ستایش شده است و گوش به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند. به ویژه آنکه در روایات شیعه آمده : غیر از چند نفر بقیه صحابه مرتد شدند. این باعث طعن در حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و نقص روش تربیتی اوست ، و حضرت را مربی ناقص و نا موفق نشان می دهد!

گاهی شیعه، کینه های بدری و احدی و خیبری را علت مخالفت صحابه با خلافت حضرت علی علیه السلام معرفی می کنند. اشکال این است که اگر کینه های بدری و احدی و خیبری علت مخالفت با حضرت علی علیه السلام باشد اختصاص به آن حضرت نداشته بلکه پیش از او با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود که مؤسس نهضت اسلامی و فرمانده آن جنگ ها بود، چرا با او دشمنی نکردند؟

وانگهی صحابه ای که مسلمان شدند می دانستند که حضرت علی علیه السلام برای هدایت ایشان اقوام آنان را کشته است چگونه با او دشمنی ورزیدند با اینکه می دانستند او قصد خدمت و هدایت آنان را داشته است؟

برای پاسخ به این شبهه لازم است به نکات ذیل توجه کنیم :

1_ چنان که در پاسخ شبهه ششم گذشت مسئله عدالت صحابه سخنی بی دلیل است و انحراف اعتقادی و عملی بسیاری از صحابه در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و به ویژه پس از او مطلبی مسلم است ، بلکه قرآن نسبت به ارتداد اصحاب هشدار داده است. «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ» (1)؛ محمد صلی الله علیه و آله و سلم تنها فرستاده ای از طرف خدا بود که پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به عقب برمی گردید؟ (مرتد می شوید).

این آیه که پس از جنگ احد نازل شد، به خوبی دلالت می کند احتمال دارد با مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صحابه اسلام را رها کرده به دوران قبل بازگردند یا آن را به گونه دلخواه تحریف کنند !

چنان که قرآن اکثریت امم انبیای گذشته را سرزنش کرده و از بی وفایی اکثر آنان خبر داده است: «تِلْكَ الْأَمْثَلُ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ» 101 « وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ» (2) این ها آبادی ها و شهرهایی هستند که اخبار و سرگذشت آن ها را برای تو بیان می کنیم (آن ها بدون اتمام حجت، هلاک و نابود نشدند، بلکه) به طور مسلم پیامبرانشان با دلایل روشن، به سراغ آن ها آمدند (و نهایت تلاش و کوشش را در هدایت آن ها کردند) ولی ما برای اکثر آنها عهد و پیمان ثابتی نیافتیم ، بلکه اکثر آن ها را فاسق و خارج از حق یافتیم. و براساس روایات نقل

ص: 597

1- آل عمران (3): 144.

2- اعراف (7): 101_102.

شده، سیره امت های گذشته در این امت تکرار خواهد شد.

2- آنچه پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رخ داد در امت های گذشته به ویژه امت حضرت موسی و عیسی علیهما السلام نیز به وقوع پیوست و بسیاری از آنان پس از هدایت گمراه شدند؛ مانند قوم بنی اسرائیل که پس از رفتن موسی به میقات مرتد و گوساله پرست شدند! و جز اندکی همراه خلیفه او هارون باقی نماندند! و نصارا پس از عروج حضرت عیسی علیه السلام وصی واقعی او شمعون الصفا (پطرس) را رها کردند و گرد پولس منافق، جمع شدند و توحید ناب را به الوهیت عیسی علیه السلام تحریف کردند. (1)

چنان که روایت شده وقتی خبر بیعت سقیفه به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید حضرت مشغول آماده سازی قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود، بیل را با تأسف بر زمین گذاشت و آیات ابتدای سوره عنکبوت را خواند که به سنت امتحان و انحراف در امت های گذشته اشاره می کند: «أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» (2).

«آیا مردم گمان کردند به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟! ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمایش کردیم (و این ها را نیز امتحان می کنیم) و قطعاً خداوند کسانی را که راست می گویند و کسانی را که دروغ می گویند، می شناسد.»

پس آنچه در امت خاتمیه اتفاق افتاد امر بدیع و بی سابقه ای نبود و قرآن مکرر به

ص: 598

1- آشنایی با ادیان بزرگ، ص 137؛ دایره المعارف کتاب مقدس، 713/688؛ مسیحیت شناسی مقایسه ای، ص 91. دایره المعارف کتاب مقدس، ص 687؛ عهد جدید، اعمال رسولان، 7: 57.

2- منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، 1 / 4.

این انحراف ها و اختلاف های پیروان انبیا به ویژه انحراف بنی اسرائیل و پیروان حضرت عیسی اشاره می کند، مثلاً در سوره بقره می فرماید: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْتَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا...» (1).

بعض از رسولان خود را بر بعض دیگر برتری دادیم... اگر خدا می خواست کسانی که بعد از آنان بودند، به جنگ و ستیز با یکدیگر نمی پرداختند ولی (سنت الهی بر این بوده که مردم را در انتخاب راه آزاد گذارد. «آنان راه اختلاف پیمودند. و در سوره مریم پس از بیان قصه حضرت عیسی می فرماید: «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَسْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ» (2)؛ ولی بعد از مسیح علیه السلام) با همه تأکیدی که او بر توحید و بنده خدا بودن خود داشت «گروه هایی از میان پیروانش اختلاف کردند» و عقاید گوناگونی در باره تثلیث و فرزند خدا بودن او ابراز داشتند) پس وای به حال کسانی که راه کفر و شرک را پیش گرفتند، از مشاهده روز عظیم قیامت. و متأسفانه اکثر پیروان ظاهری آن حضرت امروزه قائل به تثلیث و مشرک هستند!

و در روایات صحیح و منابع معتبر از جمله صحیح مسلم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که آنچه در بنی اسرائیل از فتنه ها واقع شد در این امت نیز تحقق می یابد.

حَدَّثَنِي سُؤَيْدُ بْنُ سَعِيدٍ حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ مَيْسَرَةَ حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «لَتَتَّبِعَنَّ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ

ص: 599

1- بقره (2): 253.

2- مریم (19): 37.»

قَبْلَكُمْ شَبْرًا بِشَبْرٍ وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا فِي جُحْرِ صَبٍّ لَا تَبْعَثُوهُمْ. قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ؟ قَالَ: «فَمَنْ؟» (1).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شما مسلمانان قدم در راه پیشینیان می گذارید به گونه ای که وجب شما به جای وجب آنان و آرنج شما به جای آرنج آنان، حتی اگر یکی از آنان داخل سوراخ سوسماری شده باشد شما هم داخل می شوید گفتیم یا رسول الله منظور از پیشینیان یهود و نصاری هستند؟ فرمود: پس چه گروه دیگر هستند؟ 1

شارحان صحیح مسلم این حدیث را صحیح دانسته و گفته اند منظور موافقت امت اسلام با بنی اسرائیل در معاصی و انحراف است، نه در کفر. و این خبر معجزه ای از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است (2).

چنان که ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری این روایت را از طرق متعدد آورده و صحیح دانسته است:

قال ابن حجر: «وَقَدْ أَخْرَجَ الطَّبْرَانِيُّ مِنْ حَدِيثِ الْمُسَدِّ تَوْرِدِ بْنِ شَدَّادٍ رَفَعَهُ " لَا تَتْرُكُ هَذِهِ الْأُمَّةَ شَيْئًا مِنْ سُنَنِ الْأَوَّلِينَ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُ " وَوَقَعَ فِي حَدِيثِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو عِنْدَ الشَّافِعِيِّ بِسَنَدٍ صَحِيحٍ " لَتَرْكِبَنَّ سُنَّةَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حُلُوهَا وَمَرَّهَا ». (3).

طبرانی در حدیثی از مستورد بن شداد از حضرت رسول نقل می کند: هیچ یک از کارهای امم سابق نیست مگر آنکه این امت آن را به جا می آورد و در حدیثی که شافعی به سند صحیح از عبد الله بن عمرو آورده می فرماید: شما مسلمانان در

ص: 600

1- صحیح مسلم، 578، ح 69520 و نظیر آن در صحیح البخاری، ح 6956.

2- تحفة الأحوذی، 6 / 340.

3- فتح الباری، 20 / 378.

حوادث تلخ و شیرین قدم در راه پیشینیان می گذارید.

می گوییم با توجه به تأکید ذیل روایت، تشبیه حضرت عمومیت دارد و دو امت در همه حوادث واقعه با هم مشابهت دارند و شاخص ترین انحراف بنی اسرائیل مخالفت با هارون خلیفه موسی هنگام سفر به کوه طور و گوساله پرستی و اطاعت آنان از سامری بود. کدام حادثه در تاریخ اسلام جز مسئله غصب خلافت مشابه این مخالفت بنی اسرائیل با هارون است؟

3_ بسا در انقلاب های سیاسی و اجتماعی در صورت وجود زمینه مساعد، اقلیتی زیرک و جاه طلب با زد و بند قدرت را به دست می گیرند و نظر خود را با اغوا و اکراه، بر مردم تحمیل می کنند. آنچه پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق افتاد همین گونه بود زیرا پیروزی اسلام با شکست قریش به فرمان پیامبر و ضرب شصت علی علیه السلام کینه های زیادی از آن دو در دل سرکردگان قریش فراهم کرده بود و با اینکه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم کینه داشتند ولی نمی توانستند از خود او انتقام بگیرند زیرا او در اوج قدرت و مقبولیت مردم بود، ازین رو منتظر وفات آن حضرت بودند تا از مولا علی و اهل بیت او انتقام بگیرند و در اینجا هم یک گروه سیاستمدار و فرصت شناس که در سال های آخر عمر حضرت به صورت یک حزب سرّی تشکیلاتی کار میکرد پس از وفات حضرت با شناخت این کینه ها درصدد غصب خلافت بر آمدند و خلیفه شرعی آن حضرت را کنار گذاشتند و اتفاقاً حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از آن فتنه به مولا علی علیه السلام خبر داد و از آن به عنوان خیانت امت نام برد! حاکم نیشابوری به سند صحیح نقل می کند:

عن حیان الأسدی سمعتُ علیاً یقولُ: قالَ لی رسولُ اللهِ صلی اللهُ علیه و آله و سلم إنَّ الأُمَّةَ ستُغدرُ بِکَ بعدی و أنتَ تعیشُ علی مِلّتی و تُقتلُ علی سنّتی من أحبَّکَ أحبَّتی و من أبغضَکَ

أبغضني وإن هذه ستُخصَّبُ من هذا يعني لحيته من رأسه: صحيح تعليق الذهبى فى التلخيص: صحيح (1).

«حیان اُسدی می گوید از علی شنیدم که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: امت پس از من به تو خیانت می کنند در حالی که تو بر اساس دین من زندگی می کنی و بر روش من کشته می شوی. کسی که تو را دوست دارد مرا دوست داشته و کسی که تو را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و به زودی محاسنت از خون سرت رنگین خواهد شد.»

حاکم نیشابوری و ذهبی ارزیاب اسناد مستدرک، هر دو سند این حدیث را صحیح دانسته اند. و بیهقی پس از نقل این حدیث از ثعلبة الحماني نقل کرده، از علی رضی الله عنه شنیدم که بر منبر می فرمود: واللہ این عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من است که فرمود: «امت پس از من به تو خیانت می کنند» (2). نباید این خیانت به جنگ ناکثین و قاسطین و مارقین با حضرت تفسیر شود، زیرا در آن جنگ ها بیشتر امت طرفدار حضرت بودند، در حالی که برای صدق «خیانه الأمة» باید اکثریت مطلق از حضرت روی بر گردانیده و خیانت کنند تا این جمله صدق کند، پس تفسیر صحیح آن غصب خلافت بلا فاصله پس وفات حضرت است.

ص: 602

1- المستدرک علی الصحیحین، 153/

2- دلائل النبوة، ح 2759؛ جمع الجوامع أو الجامع الكبير للسيوطی، 1 / ص 6240، محقق کتاب می گوید: أخرجه الدارقطني فى الأفراد كما فى أطراف ابن طاهر (1/252، رقم 386)، والحاكم (3/153، رقم 4686)، وقال: صحيح. والخطيب (11/216). وأخرجه أيضًا: الحارث كما فى بغية الباحث (2/905، رقم 984)، وابن طاهر القيسراني فى تذكرة الحفاظ من طريق الدارقطني (3/995).

4_ این شبهه (لزوم نقص شیوه تربیتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مانند آن است که بر حکمت خدای متعال در آفرینش انسان اشکال کنیم که او انسان را برای عبادت آفرید ولی چنان که قرآن فرموده اکثر انسان ها سرپیچی کردند و فرمان او را نبردند. پس کار او حکیمانه نبود!

می گوئیم آنچه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم واقع شد نمی تواند دلیل بر عدم توفیق آن جناب در پیام رسانی درست و تربیت انسان ها بوده و باعث نقص شخصیت آن حضرت باشد، زیرا تعداد زیادی از اصحاب واقعاً ایمان آورده و تربیت اسلامی آن حضرت را پذیرا شده بودند و در سختی ها و جنگ ها ایثار و فداکاری نشان دادند، و حتی کلمه ارتداد بر اصل تدین و ایمان صحابه دلالت می کند که حاصل تلاش و تربیت آن حضرت بود. نمی گوئیم آنان اصلاً ایمان نیاوردند یا اکثر آن ها منافق بودند و تنها از ترس تظاهر به ایمان کردند، آیات و روایات به خوبی دلالت می کند تعداد زیادی از صحابه ایمان داشتند و در حوادث و جنگ های طاقت فرسای صدر اسلام طوری عمل کردند که جز از مؤمن معتقد صادر نمی شود. ولی چنان که سنت الهی در امت های گذشته بود، صحابه پس از وفات آن حضرت دچار فتنه و امتحان گشتند و بیشتر آنان در این امتحان مردود شدند.

5_ روایات ارتداد در خود صحاح اهل سنت آمده است از جمله روایت صحیح و معتبر معروفی که در صحیح بخاری آمده: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ أَنَسًا مِنْ أَصْحَابِي يُوْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ، فَأَقُولُ أَصْحَابِي، فَيُقَالُ إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مَرْتَدِينَ عَلَيَّ أَعْقَابَهُمْ مِنْذُ فَارَقْتَهُمْ» (1).

پیامبر اکرم فرمود: در حالی که عده ای از اصحاب مرا به طرف اصحاب شمال

ص: 603

1- صحیح البخاری، 5/113، باب حوض، حدود چهارده حدیث و صحیح مسلم جزء 7.

(جهنم) می برند من (با نگرانی و از سر دلسوزی) صدا می ززم آی ، اصحابم را کجا می برند؟ به من پاسخ داده می شود که آنان از زمانی که تو وفات کردی و از آنان جدا شدی مرتد شدند!

ابن حجر عسقلانی می گوید: و در روایت دیگری پس از گفت وگویی یادشده افزوده است: نمی دانی که این ها چه کارهایی پس از تو کردند (چه بدعت هایی گذاشتند) و در روایت صحیح دیگر افزود: دور باد از رحمت خداوند کسی که پس از من سنت مرا تغییر دهد. و در روایت صحیح دیگری پس از کلامی که از حضرت نقل کردیم آمده است: مأمور جهنم به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عرض می کند: تو نمی دانی این ها پس از وفات تو چه کارهایی کردند و چه بدعت هایی در دین به وجود آوردند! آنان به دین پشت کردند و به قهقرا رفتند و مرتد شدند! (1)

بلکه از بعضی روایات استفاده می شود بیشتر صحابه مرتد شدند و نجات یافتگان تعداد اندکی هستند؛ در صحیح بخاری آمده: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: وقتی دیدم که صحابه مرا می برند:

گفتم: آن ها را کجا می برید؟ گفتند: به خدا قسم! به آتش. گفتم: مگر چه کرده اند؟ گفتند: بعد از تو مرتد شدند و به دوران جاهلیت خود برگشتند. می بینم که از این صحابه، جز تعداد اندکی نجات نمی یابند.

این «تعداد اندک» که در متن عربی روایت به شکل: «همل النعم» آمده، نشان از نهایت قَلت است. همل النعم، به آن دسته از گله _ گوسفند یا شتری می گویند که از انبوه گله عقب می مانند یا جدا می شوند و وقتی متوجه می شوند که گله و چوپان

ص: 604

رفته اند و در بیابان سرگردان مانده اند.

شارحان صحیح بخاری گفته اند: مراد، قَلت افرادی است که وارد بهشت می شوند. ابن حجر عسقلانی از قول قَبِيصَةَ و خَطَّابِي می گوید: مراد از این مرتدان اعراب جفاگری بودند که نصرتی به دین نداشتند و در خلافت

ابی بکر مرتد شدند و وی با آنان جنگید؛ پس هیچ یک از صحابه مشهور مرتد نشدند به دلیل تصغیر «أَصْحَابِي» که بر کمی مرتدان صحابی دلالت می کند. (1)

ولی این سخن درست نیست زیرا صحابی کسی است که با ایمان بمیرد و مرتدان زمان ابی بکر صحابی نیستند زیرا به اتفاق علما به مرتد، صحابی گفته نمی شود. و تصغیر در اینجا برای تحیب نه تقلیل، است یعنی: آی اصحاب عزیزم، مانند: یا بنی.

6_ در باره ارتداد صحابه به جز چند نفر، هفت روایت داریم که دو روایت صحیح آن این است:

محمد بن اسماعیل، قال حدثني الفضل بن شاذان، عن ابن أبي عمير عن ابراهيم بن عبد الحميد، عن أبي بصير، قال: «قلت لابي عبدالله: ارتد الناس إلا ثلاثة أبوذر وسلمان والمقداد قال: فقال أبو عبدالله عليه السلام: فأين أبو ساسان وأبو عمرة الانصاري؟». (2)

ابو بصیر از امام صادق صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: آیا این حدیث صحیح است که همه مردم مرتد شدند غیر از سه نفر: ابوذر و سلمان و مقداد؟ حضرت فرمود: پس ابوساسان و

ص: 605

1- فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، 7/ 209.

2- رجال کشی / 16، 13، 11

ابوعمره انصاری کجایند؟ یعنی اصل مطلب درست است ولی چرا این دو نفر را استثنا نکردی؟

وروی الكشي عن علي بن الحكم ، عن سيف بن عميرة ، عن أبي بكر الحضرمي ، قال قال ابو جعفر عليه السلام «ارتد الناس: إلا ثلاثة نفر: سلمان و أبوذر و المقداد قال: قلت فعمار؟ قال: قد كان جاضاً جَيِّضَةً (يا حاص حيصه، بدون نقطه) ثم رجع، ثم قال: إن أزدت الذي لم يشك ولم يدخله شيء فالمقداد؛» (1)

أبي بكر حضرمي می گوید: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: همه مردم مرتد شدند غیر از سه نفر: ابوذر و سلمان و مقداد. پرسیدم عمار چگونه بود؟ فرمود: او اندکی منحرف شد سپس برگشت. و اگر می خواهی کسی را بشناسی که هیچ شک نکرد او مقداد است.

بعضی از نویسندگان، در سند یا دلالت روایات (ارتد الناس الا...) مناقشه کرده و گفته اند: این روایات که مرحوم کشی آن را نقل کرده، سه روایت آن ضعیف و یک روایت که از علی بن حسن فضال است موثق و سه روایت دیگر آن صحیح است.

آن گاه ایشان در دلالت آن ها چهار اشکال کرده اند که حاصلش آن است که نمی توان مؤمنان به ولایت را منحصر به این سه، چهار نفر دانست. افزون بر آنکه تعداد افراد مستثنی هم از سه تا هفت نفر مختلف است و نتیجه می گیرند صحابه نیز مانند مردم زمان های دیگر مجموعه ای از افراد خوب و بد بودند و تعدیل یا تخطئه و فاسق شمردن همه آنان روا نیست. و این روایات را غالبان و حشویه جعل کرده اند و نمی توان آن را پذیرفت. (2)

ص: 606

1- معجم رجال الحديث، 4/ 224.

2- اضرأء علی عقائد الشیعه الامامیه، ص 519.

به نظر ما نمی توان این روایات را که بسیاری از نظر سند صحیح است جعلی شمرد، افزون بر آنکه روایات ارتداد به آنچه کشی نقل کرده منحصر نیست بلکه مسئله ارتداد یا انحراف صحابه با عبارات گوناگون در منابع اصیل حدیثی و زیارات معتبر سنی و شیعه بارها آمده، و بزرگان شیعه از قدیم آن را پذیرفته اند. بلکه در نهج البلاغه به شرح زیر آمده است:

قال عليه السلام: «حتّى إذا قبضَ اللهُ رُسولَه صلى اللهُ عليه وآله وسلم رجَعَ قومٌ على الأَعقابِ، وغالَتَهُمُ السُّبُلُ، واتَّكَلُوا على الوِلائِحِ، ووصلوا غيرَ الرِّحِمِ، وهجرُوا السَّبَبَ الَّذِي أُمِرُوا بِمُودَّتِهِ، ونقلوا البناءَ على رِصِّ أساسِهِ، فبنَوْهُ في غيرِ موضِعِهِ، معادنَ كلِّ خَطِيئَةٍ، وأبوابَ كلِّ ضارِبٍ في غمِرَةٍ، قد ماروا في الحَيِّرَةِ، وذَهَلُوا في السُّكْرَةِ، على سَنَةِ من آلِ فِرْعَوْنَ»⁽¹⁾.

امیر المؤمنین فرمود: تا اینکه که خداوند، جان پیامبرش را گرفت (افسوس) که گروهی به گذشته جاهلی خود بازگشتند و راه های بد، آنان را ربود و تباه کرد، آنان تعصب ورزیده، به خواص خود تکیه کردند، و با غیر خویشاوند (اصلی، رسول الله) پیوند نمودند، و از سبب و وسیله ای که خداوند آنان را به دوستی ایشان مأمور کرده بود دوری گزیدند و به روش آل فرعون، در حیرت و سرگردانی به سر بردند و سرمست و غافل شدند.

لازم است بدانیم منظور از «راجعین علی الاعقاب» در این خطبه مرتدانی که ابوبکر با آنان جنگید نیستند زیرا کسی که مرتد بمیرد از صحابه شمرده نمی شود و آن دسته از ایشان هم که توبه کردند در قیامت بین ایشان و پیامبر فاصله نمی افتد پس در هر دو حال منظور این روایات مرتدانی که ابوبکر با آنان جنگید نبودند، بلکه

ص: 607

گروه دیگری از صحابه اند که ظاهراً موجه و مسلمان مردند، ولی باطناً کافر از این دنیا رفتند.

ازین رو ابن ابی الحدید در تفسیر جمله «هَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أَمَرُوا بِمَوَدَّتِهِ» می گوید: این جمله اشاره به فرمایش حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می باشد که فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي حَبْلَانِ مَمْدُودَانِ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ»، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اینجا قرآن و اهل بیتش را دو ریسمان نامیده، و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در اینجا از آن به لفظ سبب تعبیر کرده است

آن گاه_ به صورت شبهه_ اشاره می کند: این فراز از خطبه در نظر امامیه در مسئله غصب خلافت به لا فاصله پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صراحت دارد!

ولی پاسخ می دهد که منظور از «راجعین علی الاعقاب» معاویه و یارانش می باشند که پس از بیست و پنج سال غصب خلافت کردند و هرچند این تأویل بعید است ولی چاره ای نداریم آن را بپذیریم تا بتوانیم اصول مذهب خود را حفظ کنیم! [\(1\)](#)

ص: 608

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، 2/437: و اعلم أنا نحمل كلام أمير المؤمنين عليه السلام على ما يقتضيه سؤدده الجليل و منصبه العظيم و دينه القويم من الإغضاء عما سلف ممن سلف فقد كان صاحبهم بالمعروف برهة من الدهر فإما أن يكون ما كانوا فيه حقهم أو حقه فتركه لهم رفعا لنفسه عن المنازعة أو لما رآه من المصلحة و على كلا التقديرين فالواجب علينا أن نطبق بين آخر أفعاله و أقواله بالنسبة إليهم و بين أولها فإن بعد تأويل ما يتأوله من كلامه ليس بأبعد من تأويل أهل التوحيد و العدل الآيات المتشابهة في القرآن و لم يمنع بعدها من الخوض في تأويلها محافظة على الأصول المقررة فكذلك هاهنا. و نیز دلائل الصدق، 2/10. الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام، أحمد الرحمانی الهمدانی، ص 444.

افزون بر آنکه روایاتی که کشی نقل کرده بر مبنای قدما صحیح است و سه روایت آن حتی بر مبنای سخت گیرانه متأخران نیز صحیح بوده، راویان آن همگی موثق هستند .

پس با توجه به روایات مستفیض و صحیحه از طریق فریقین و مقبولیت آن، به ضعف سند یا دلالت این روایات نمی توان حکم کرد.

بلی چنان که این بزرگان شیعه فرموده اند: منظور این روایات ، ارتداد صحابه از اصل اسلام نیست؛ بلکه منظور، ارتداد از ایمان در ابتدای غصب خلافت است. هر چند به تدریج بسیاری از آنان بیدار شدند و برگشتند و به ویژه پس از خلافت ظاهری آن حضرت ، بسیاری از صحابه به حقانیت امام اعتراف کردند و دوباره ایمان آوردند. چنان که مراد از (ناس، مستثنی منه) مردان غیر بنی هاشم و حاضران در مدینه هستند، پس شامل بنی هاشم مانند حسنین علیهما السلام یا ابن عباس یا زنانی مانند اسماء و ام سلمه و ام ایمن که مدافع اهل بیت بودند و نیز غایبان مثل مالک ابن نویره که مدت ها بعد متوجه شدند ، از حکم ارتداد این روایات خارجند .

7_ یکی از اشکالات این روایات ، اختلاف تعداد افراد مستثنی (سه یا هفت نفر) است می گوئیم : این اختلاف به سبب اختلاف درجه ایمان آنان به ولایت است. به همین دلیل اگر بعضی از بنی هاشم یا صحابه مؤمن دیگر استثنا نشده اند به خاطر نرسیدن آنان به درجه ایمان این سه نفر می باشد، زیرا مراد از افراد مستثنی کسانی هستند که تنها برای رضای خدا از مولا علی علیه السلام دفاع کردند به همین سبب بعضی از بنی هاشم مثل زبیر که به خاطر تعصب خویشاوندی از حضرت دفاع کردند و نیز کسانی که تا آخر نایستادند، یا در اعتقاد ولایت دچار شک و شبهه شدند از حکم ارتداد خارج نشده و به تعداد افراد مستثنی افزوده نشدند .

پس این روایات منافات ندارد با روایت معتبر شیخ صدوق که می گوید: دوازده نفر در ابتدای خلافت با مشورت امام در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم از پای منبر برخاسته و به ابوبکر اعتراض کردند (می توان گفت غیر از چهار نفر ایشان تا آخر نایستادند) [\(1\)](#)

یا چهل نفری که پس از انتخاب ابوبکر خدمت امیر علیه السلام رسیده و از حضرت خواستند برای حق خود برضد غاصبان خلافت قیام کند و به او وعده حمایت نظامی دادند، ولی اکثر ایشان به وعده خود وفا نکردند، آن ها از این دایرة کامل الایمان خارجند. [\(2\)](#)

در پایان قصیده شماره 143 - دیوان مجدود بن آدم سنائی غزنوی (م، 545ق) را که

در پاسخ سلطان سنجر سلجوقی درباره مذهب حق سروده، و به حدیث ثقلین و غدیر بر حقانیت امامت اهل بیت استدلال کرده، به خواننده گان گرامی تقدیم می کنیم: شعری از سنائی در حدیث ثقلین

کار عاقل نیست در دل مهر دلبر داشتن *** جان نگین مهر و مهر شاخ بی بر داشتن...

تا دل عیسی بن مریم باشد اندر بند تو *** کی روا باشد دل اندر سم هر خر داشتن

ص: 610

1- الخصال، 1 / 484. این 12 نفر عبارتند از: خالد بن سعید بن العاص و مقداد بن الاسود و ابی بن کعب و عمار بن یاسر و أبوذر الغفاری و سلمان فارسی و عبد الله بن مسعود و بريدة اسلمی و خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین و سهل بن حنیف و أبویوب انصاری و أبو الهیثم بن التیهان . و مقداد و پنج نفر اخیر از انصار و بقیه از مهاجرین هستند .

2- بحار الأنوار ، 28/267: قال امیر المؤمنین علیه السلام : لما بویع أبو بکر أتانی أربعون رجلاً من المهاجرین والانصار فبایعونی وفیهم الزبیر، فأمرتهم أن یصبحوا عند بابی محلّقیں رؤوسهم علیهم السلاح، فما وافی منهم أحد ولا صبّحنی منهم غیر أربعة... .

یوسف مصری نشسته با تو اندر انجمن *** زشت باشد چشم را در نقش آزر داشتن

احمد مرسل نشسته کی روا دارد خرد *** دل اسیر سیرت بوجهل کافر داشتن

بحر پرکشتی ست لیکن جمله در گرداب خوف *** بی سفینه ی نوح نتوان چشم معبر داشتن

من سلامت خانه ی نوح نبی بنمایمت *** تا توانی خویشتن را ایمن از شر داشتن

شومدینه ی علم را در جوی و پس در وی خرام *** تا کی آخر خویشتن چون حلقه بر در داشتن

چون همی دانی که شهر علم را حیدر دَرست *** خوب نبود جز که حیدر میر و مهتر داشتن...

مر مرا باور نکو ناید ز روی اعتقاد *** حق زهرا بردن و دین پیمبر داشتن

آنکه او را بر سر حیدر همی خوانی امیر *** کافر گر می تواند کفش قنبر داشتن...

تا سلیمان وار باشد حیدر اندر صدر ملک *** زشت باشد دیو را بر تارک افسر داشتن

گرهمی خواهی که چون مُهرت بود مهرت قبول *** مهر حیدر بایدت با جان برابر داشتن

چون درخت دین به باغ شرح حیدر در نشاند *** باغبانی زشت باشد جز که حیدر داشتن

جز کتاب الله و عترت ز احمد مرسل نماند *** یادگاری کان توان تا روز محشر داشتن...

از پی سلطان دین پس چون روا داری به دین *** جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن...

هشت بستان را کجا هرگز توانی یافتن *** جز به حب حیدر و شبیر و شبر داشتن

گر همی مومن شماری خویشتن را بایدت *** مهر زرّ جعفری بر دین جعفر داشتن...

ای سنایی وارهان خود را که نازیبا بود *** دایه را بر شیر خواره مهر مادر داشتن

1. الابهاج فى شرح منهاج الوصول، على بن عبدالكافى سبكى، تحقق شعبان محمد اسماعيل، 3 جلد، مكتبة الكلمات الأزهرية، قاهره، 1410 هـ - ق.
2. اتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة، احمد بن ابى بكر بن اسماعيل البوصيرى، تحقيق ابن عبدالرحمن عادل بن سعد، مكتبة الرشد، رياض، 1419 هـ - ق.
3. اثر التشيع على الروايات التاريخيه فى القرن الأول، عبدالعزيز محمد نور ولى، دار الخضيرى، مدينة منوره، 1417 هـ - ق.
4. الاحاديث المختاره مما لم يخرج البخارى و مسلم، الحافظ ابو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن احمد الحنبلى مشهور به ضياء مقدسى: دار خضير، بيروت، 1421 هـ - ق.
5. الاحتجاج القاطعة على أهل اللجاج، احمد بن على الطبرسى، تحقيق محمد دباقر الموسوى الخرسان، 2 جلد، مؤسسه الاعلمى، بيروت، چاپ دهم، 1403 هـ - ق.
6. احقاق الحق وازهاق الباطل، قاضى نور الله حسين شوشترى، تحقيق و تعليق آيه الله شهاب الدين مرعشى نجفى، 33 جلد، مكتبة آية الله نجفى.
7. الإحكام فى اصول الأحكام، سيف الدين ابوالحسن على بن محمد شافعى آمدى، تحقيق سيدالجميل، دار الكتاب العربى، بيروت، 1406 هـ - ق.
8. الادب المفرد، محمد بن اسماعيل بخارى، تحقيق خالد عبدالرحمن العك، دار المعرفة بيروت، 1416 هـ - ق.

9. ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری، شهاب الدین احمد بن محمد قسطلانی، دار الفکر، بیروت، چاپ اول، 1410 هـ - ق.
10. ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول، محمد بن علی الشوکانی، تحقیق شعبان محمد اسماعیل، دار السلام، قاهره.
11. الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، محمد بن محمد بن نعمان عکبری «شیخ مفید»، تحقیق مؤسسه آل البيت، دار المفید، بیروت، 1414 هـ - ق.1.
12. اسباب النزول، علی بن احمد واحد نیشابوری، تحقیق السید الجمیلی، دار الكتاب العربی، بیروت، 1414 هـ - ق.
13. استجلاب ارتقاء الغرف بحب اقرباء الرسول و ذوی الشرف، محمد بن عبدالرحمان سخاوی شافعی، تحقیق نزار المنصوری، قم، مؤسسه المعارف اسلامیه، 1421 هـ - ق.
14. الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ابو عمر یوسف بن عبداللّه بن محمد معروف بن ابن عبدالبر قرطبی، تحقیق علی بن محمد بجاوی، النهضه، قاهره.
15. اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ابن اثیر، علی بن محمد، تحقیق محمد ابراهیم البناء دارالشعب، قاهره.
16. اسرار آل محمد، سلیم بن قیس هلالی، تحقیق و ترجمه اسماعیل انصاری زنجانی، نشر الهادی، قم، چاپ اول، 1416 هـ - ق.
17. اسماء الصحابه الرواة و ما لكل واحد من العدد، ابن حزم، علی بن احمد، تحقیق سیدحسن کسروی، دار الکتب العلمیه، بیروت، 1371 هـ - ق.
18. الاصابة فی تمییر الصحابه، ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین احمد بن علی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول، 1328 هـ - ق.
19. اصول الکافی، ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی، تحقیق علی اکبر غفاری، دار الكتاب الاسلامی، تهران.
20. أضواء علی عقاید الشیعه الامامیه و تاریخهم (فی ظلال التوحید)، جعفر سبحانی، دار

مشعر، تهران، چاپ اول، 1421 هـ - ق.

21. الاعتقاد و الهدى إلى سبيل الرشاد، ابوبكر احمد بن حسيني بيهقي دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ دوم، 1406 هـ - ق.
22. اعلام الموقعين عن رب العالمين، ابن القيم الجوزيه، ابو عبدالله محمد بن ابى بكر، تحقيق طه عبدالرؤف سعد، دار الجيل، بيروت.
23. اعلام الورى باعلام الهدى، امين الاسلام ابو على فضل بن حسن طبرسى، دارالمعرفة، بيروت، 1399 هـ - ق.
24. اقبال الاعمال، ابن طاووس، على بن موسى بن جعفر، تحقيق جواد القيوى الاصفهانى، مكتب الاعلام الاسلامى، چاپ اول، 1416 هـ - ق.
25. امتاع الاسماع، احمد بن على حسيني عبيدى مقريزى، مطبعة التأليف والترجمة والنشر، قاهره، 941 م.
26. انساب الاشراف، احمد بن يحيى بلاذرى تحقيق محمد باقر محمود، مؤسسسه اعلمى بيروت، 1394 هـ - ق. و دار التعارف بيروت، چاپ اول، 1397 هـ - ق.
27. الأنساب، ابوسععد عبدالكريم بن محمد بن منصور تميمى سمعانى، تحقيق عمر بارودى، چاپ اول، دار الجنان، بيروت، 1408 هـ - ق.
28. انوار التنزيل و اسرار التأويل، عبدالله بن عمر بيضاوى، دار الكتب العلمية، بيروت چاپ اول، 1408 هـ - ق.
29. آشنایى با اديان بزرگ، حسين توفيقى، سازمان سمت، تهران، چاپ اول، 1379 هـ - ق.
30. البحر الذخار (مسند البزار)، ابوبكر احمد بن عمر بن الخالق البزار، تحقيق محفوظ الرحمن زين الله، 18 جلد، مكتبة العلوم والحكم، مدينه منوره، 2009 م.
31. البداية والنهاية، ابن كثير، اسماعيل بن عمر، دار الكتب العلمية، چاپ چهارم، 1408 هـ - ق.

32. البرهان فى علوم القرآن، محمد بن بهادر زركشى، تحقيق جمال حمدى ذهبى، 4 جلد، دار المعرفة، بيروت.
33. البرهان فى تفسير القرآن، هاشم بن سليمان بحراني، 8 جلد، ذوى القربى، قم، 1416 هـ - ق.
34. بشارة المصطفى، محمد بن على عماد الدين طبرى، تحقيق جواد قيومى اصفهاني، انتشارات جامعه مدرسین، قم، 1426 هـ - ق.
35. بصائر الدرجات، ابوجعفر محمد بن حسن بن فروخ «صفار قمى»، تحقيق محسن كوچه باغى، كتابخانه آية الله نجفى مرعشى، چاپ اول، 1404 هـ - ق.
36. تاج العروس من جواهر القاموس، محمد بن مرتضى الحسينى الزبيدى، دار مكتبة الحياة، بيروت، چاپ اول، 1308 هـ - ق.
37. تاريخ ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد بن خلدون تحقيق سهيل، دار الفكر بيروت، چاپ دوم، 1408 هـ - ق.
38. تاريخ الاسلام ووفيات المشاهير و الاعلام، شمس الدين محمد بن احمد ذهبى، تحقيق عمر عبدالسلام تدمرى، دار الكتاب العربى، بيروت.
39. تاريخ الامم و الملوك، محمد بن جرير طبرى، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، دار التراث، بيروت، چاپ دوم 1387.
40. التاريخ الصغير، ابوعبدالله محمد بن اسماعيل بخارى، دارالمعرفة، بيروت، چاپ اول، 1406 هـ - ق.
41. تاريخ بغداد، احمد بن على الخطيب بغدادى، المكتبة السلفية، المدينة المنوره.
42. تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر، على بن حسين بن هبه الله شافعى، تحقيق محمد بن رزق الطرهونى، دار البشير، دمشق.
43. تاريخ يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب، دار صادر، بيروت.
44. تحف العقول عن آل الرسول، حسن بن على بن شعبه حرانى، تحقيق على اكبر

غفارى، انتشارات جامعه مدرسين، چاپ دوم، 1404 هـ - ق.

45. تحفة الاحوذى بشرح جامع الترمذى، محمد عبدالرحمان المباركفورى، 1. دارالفكر، بيروت.

46. التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، حسن مصطفى، وزارت ارشاد، تهران، 1371 هـ - ش.

47. تدريب الراوى فى شرح تقريب النواوى، عبدالرحمان بن ابى بكر السيوطى، تحقيق دكتور احمد عمر هاشم.

48. تذكرة الحفاظ، شمس الدين ذهبى، دار احياء التراث العربى.

49. تذكرة الخواص من الامه فى ذكر مناقب الائمة، ابن جوزى، يوسف بن قزاوغلى، تحقيق حسين تقى زاده، 150 جلد، مجمع جهانى اهل البيت، قم، چاپ اول، 1426 هـ - ق.

50. تفسير التحرير و التنوير، محمد طاهر ابن عاشور، دار سحنون، تونس.

51. تفسير الجلالين، جلال الدين عبدالرحمان و جلال الدين محمد بن احمد المحلى، مكتبة العلوم الدينية، بيروت.

52. تفسير القرآن العظيم، ابن كثير الدمشقى، عمادالدين ابوالفداء اسماعيل بن عمر، دارالمعرفة بيروت، 1407ق.

53. تفسير القمى، على بن ابراهيم قمى، تحقيق سيدطيب موسى جزائرى، موسسه دارالكتاب قم، 1404 هـ - ق.

54. تفسير المنار، محمد رشيد رضا، دارالمعرفة، بيروت، بى تا.

55. تفسير فرات الكوفى، فرات بن ابراهيم الكوفى، تحقيق محمد كاظم، موسسه الطبع والنشر، تهران، 1410 هـ - ق.

56. تفسير العياشى، محمد بن مسعود العياشى، تحقيق هاشم رسولى محلاتى، المكتبة العلميه الاسلاميه، چاپ اول، 1380 ش.

57. تكملة الاكمال، محمد عبدالغنى، تحقيق عبدالقيوم عبد رب النبى، جامعة

ام القرى، مكه و احياء التراث الاسلامى، 1408 هـ - ق.

58. التمهيد لما فى الموطأ من المعانى والأسانيد، يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر النمري الاندلسى، تحقيق شهاب الدين ابوعمر، 10 جلد، دار الفكر، بيروت.

59. توضيح الافكار بشرح تنقيح النظار فى علوم الاثار، محمد بن اسماعيل امير صنعاني، مكتبه الرشدي رياض، 1432 هـ - ق.

60. تهذيب الاسماء و اللغات، محيى الدين بن شرف النووى، دارالكتب العلميه بيروت.

61. تهذيب التهذيب، ابن حجر العسقلانى، احمد بن على، دارالفكر، بيروت.

62. تهذيب الكمال فى اسماء الرجال، يوسف بن عبدالرحمن مزى، تحقيق بشار عواد معروف، مؤسسه الرساله، چاپ دوم، 1403 هـ - ق.

63. الثقات، محمد بن حبان بن احمد البستى، دار الفكر، بيروت، چاپ اول، 13931 هـ - ق.

64. جامع البيان، محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن عبدالله الإيجى الشيرازى الشافعى، دارالكتب العلميه، بيروت، 1424 هـ - ق.

65. الجامع الصحيح او سنن الترمذى، ابو عيسى محمد بن عيسى بن سوره الترمذى، تحقيق احمد محمد شاکر، دارالفكر، بيروت.

66. جامع الصغير وزيادته، البانى.

67. الجرح والتعديل، عبدالرحمن بن ابى حاتم محمد بن ادريس رازى، دائرة المعارف العثمانيه، حيدرآباد دکن، هند، چاپ اول، 1371 هـ - ق.

68. جمع الجوامع، جلال الدين سيوطى، عبدالرحمن بن ابى بكر.

69. الجمع بين الصحيحين البخارى و مسلم، محمد بن فتوح الحميدى، تحقيق على حسين نواب، دار ابن حزم، بيروت، چاپ اول، 1419 هـ - ق.

70. جواهر العقدين فى فضل ذوالشرفين، نورالدين على بن عبدالله سمهودى، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطاء، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، 1415 هـ - ق.

ص: 617

71. حديث الثقلين من مصادر اهل السنه لجنه، مدرسة الامام الباقر عليه السلام ، قم، 1387 هـ - ش.
72. حليه الاولياء و طبقات الاصفياء، ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهاني، دار الكتاب العربي، بيروت، چاپ پنجم، 1407 هـ - ق.
73. حيات محمد صلى الله عليه وآله وسلم ، محمد حسين هيكل، مجمع جهاني اهل بيت:، قم.
74. النخصال، محمد بن علي بن بابويه «شيخ صدوق»، تحقيق علي اكبر غفاري، جامعه مدرسين، قم، 1403 هـ - ق.
75. الخصائص الكبرى، جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر سيوطى، دارالكتب العلميه، بيروت.
76. خصائص مسند الامام احمد، ابى موسى محمد بن عمر بن احمد المدينى، مكتبة التوبة، رياض، 1410 هـ - ق.
77. خصائص اميرالمومنين عليه السلام ، احمد بن شعيب بن على نسائى، تحقيق احمد ميرين البلوشى، دار الكتاب العربي، بيروت.
78. دايرة المعارف كتاب مقدس، محمد رضا زيبايى نژاد، بهرام محمدديان و ديگران، انتشارات روز نو، 1380 هـ - ش.
79. دراسات فى علم الدرايه، تلخيص مقباس الهداية، على اكبر غفاري، سمت و مركز تحقيق و توسعه علوم انساني دانشگاه امام صادق عليه السلام ، 1388 هـ - ش.
80. دلائل النبوه، احمد بن حسين بيهقى، تحقيق عبدالمعطى قلجى، دارالكتب العلميه، بيروت، 1405 هـ - ق.
81. دلائل الصدق لنهج الحق، الشيخ محمد حسن المظفر، مكتبه بصيرتى، قم، 1395 هـ - ق.
82. ديوان لبيد، لبيد بن ربيعة بن مالك «أبو عقيل العامري»، دار صادر، بيروت.
83. الذريه الطاهره، محمد بن احمد حماد رازى دولابى، تحقيق سيدجواد حسيني

جلالى، مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين، قم، 1407 هـ - ق.

84. ذم الكلام وأهله، عبدالله بن محمد هروى، مكتبة الغرباء الاثرية المدينة، 1998 م.

85. ذيل تاريخ بغداد، ابن البخار البغدادي، محمد بن محمود، تحقيق قيصر فرح، دار الكتب العلمية، بيروت.

86. رجال النجاشي، ابوالعباس احمد بن على نجاشي، تحقيق سيدموسى شبيري زنجاني، نشر جامعه مدرسين، قم، 1413 هـ - ق.

87. رسائل الشريف المرتضى، على بن الحسين موسى علم الهدى، تحقيق مهدي رجائي، دار القرآن الكريم، قم، 1405 هـ - ق.

88. روح المعاني في تفسير القرآن العظيم، شهاب الدين محمود آلوسى بغدادى، تحقيق محمدحسين العرب، دار الفكر، بيروت، 1417 هـ - ق.

89. روضة الواعظين و بصيرة المتعظين، محمد بن حسن بن على فتال نيشابورى، تحقيق محمد مهدي خراسان، منشورات الرضى، قم.

90. الرياض النضرة في مناقب العشرة، احمد بن عبدالله محب الدين طبرى، دار الندوه الجديدة، بيروت، چاپ اول، 1408 هـ - ق.

91. زاد المسير في علم التفسير ابن جوزى، عبدالرحمن بن على.

92. سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد، محمد بن يوسف الصالحى الشامى، تحقيق مصطفى عبدالواحد، دار الكتب اللبنانية، 1410 هـ - ق.

93. السقيفه والحدك، ابوبكر احمد بن عبدالعزيز جوهرى البغدادى، مكتبة نينوى، بغداد.

94. السلسلة الصحيحة، محمد ناصر الالبانى، مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، 2004 م.

95. السلسلة الضعيفه، محمد ناصر الالبانى، مكتبة المعارف للنشر والتوزيع.

96. سمط النجوم العوالى فى ابناء الاوائل والتوالى، عبدالملك بن حسين بن عبدالملك مكى، المكتبة السلفيه، قاهره، 1380 هـ - ق.

97. سنن ابن ماجه، ابو عبدالله محمد بن يزيد قزوینی، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي،

98. سنن ابي داود، ابو داود سليمان بن اشعث سجستاني ازدي، تحقيق محمّد محيي الدين عبدالحميد، دار احياء التراث العربي، بيروت.
99. السيرة الحلبية يا انسان العيون في سيره الامين المامون، على بن ابراهيم بن 1. احمد حلي شافعي، المكتب العلمي، بيروت، تحقيق، عبدالله محمّد خليلي، 3 جلد.
100. السياق في تاريخ نيسابور، عبدالغافر الفارسي.
101. السيرة النبوية والآثار المحمدية، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير، دار الكتب العلمية، بيروت.
102. الشافي في الإمامة، على بن الحسين، الشريف المرتضى، تحقيق السيد عبدالزهرا الحسين الخطيب، موسسه الصادق، تهران، 1410 هـ - ق.
103. شذرات الذهب في اخبار من ذهب، عبدالحى بن أحمد بن محمّد ابن العماد الحنبلي، دار الكتب العلمية، بيروت.
104. شرح السنة، حسين بن مسعود بغوى شافعي، 16 جلد، تحقيق شعيب الارنؤوط وزهير الشاويش، المكتب الاسلامي.
105. شرح المقاصد في علم الكلام، مسعود بن عمر تفتازاني، تحقيق عبدالرحمن عميرة، دار المعارف النعمانية، باكستان.
106. شرح المواقف، على بن محمّد الجرجاني، تحقيق السيد محمّد بدرالدّين، منشورات الرضى، بالافست، 1415 هـ - ق.
107. شرح النووى على مسلم، يحيى بن شرف النووى الشافعي، دار الكتاب العربي، 1407 هـ - ق.
108. شرح نهج البلاغه، عبدالحميد بن هبة الله بن محمّد بن ابن ابي الحديد، تحقيق محمّد ابوالفضل ابراهيم، دار احياء الكتب العربيه، قاهره، چاپ اول، 1387 هـ - ق.
109. شرح الزرقاني على المواهب اللدنية بالمنح المحمدية، محمّد بن عبدالباقي

الزرقاني، 12 جلد، دارالكتب العلميه، چاپ اول، 1417 هـ - ق. 12 جلد.

110. شرح النبی المصطفی، احمد بن عبدالملك خرکوشی نیشابوری، «مخطوط».

111. الشریعة، ابوبکر محمد بن حسین آجری، تحقیق محمد حامد الفقی، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، 1403 هـ - ق.

112. شعب الايمان، ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، تحقیق ابی هاجر محمد بن سعید بسیونی زغلول، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، 1410 هـ - ق.

113. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، عبیدالله بن عبداللہ بن احمد حنفی معروف بہ حاکم حسکانی، تحقیق محمدباقر محمودی، مؤسسه اعلمی، بیروت، چاپ اول، 1393 ش.

114. شیخ المصیرہ ابوهریره، ابوهریره محمود ابوریہ، دارالمعارف، مصر، چاپ سوم.

115. الصارم المسلول فی الرد علی شاتم الرسول، ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم 1. بن تیمیہ، دار ابن حزم، بیروت.

116. الصحاح فی اللغه، اسماعیل بن حماد الجوهری، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، دارالملائین، بیروت، چاپ اول، 1407 هـ - ق.

117. صحیح ابن خزیمہ، محمد بن اسحاق بن خزیمہ نیشابوری، تحقیق دکتر محمد مصطفی اعظمی، المكتبة الاسلامی، بیروت، چاپ دوم.

118. صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل الجعفی البخاری، تحقیق الشیخ قاسم الشماعی، دار القلم، بیروت، سال 1407 هـ - ق.

119. صحیح شرح العقیده الطحاویة، حسن بن علی السقاف، دار الامام الرواس، چاپ اول، 1416 هـ - ق.

120. صحیح مسلم، مسلم بن الحجاج القشیر نیشابوری، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

121. الصواعق المحرقة، احمد ابن حجر هیتمی مکی، تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف،

112. الضعفاء الكبير، ابوجعفر محمد بن عمر بن موسى العقيلي، تحقيق عبدالمعطي امين قلعجي، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، 1404 هـ - ق.
123. طبقات الحفاظ، جلال الدين عبدالرحمن بن ابي بكر سيوطي، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، 1403 هـ - ق.
124. طبقات الحنابلة، محمد بن ابي يعلى محمد بن الحسن، دار المعرفة، بيروت و الذيل عليه لزين الدين ابي الفرج عبدالرحمن بن احمد البغدادي.
125. طبقات الشافعية الكبرى، تاج الدين عبدالوهاب بن علي سبكي، تحقيق عبدالفتاح محمد الحلو و محمود محمد الطناحي، دار احياء الكتب العربية، مصر.
126. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد كاتب واقدى، دار صادر، بيروت، 1380 هـ - ق.
127. طبقات المدلسين، احمد بن علي بن احمد ابن حجر العسقلاني، المطبعة الحسينية.
128. طبقات المفسرين، جلال الدين سيوطي، دار الكتب العلمية، بيروت.
129. طبقات النسايين، بكر ابوزيد، دار الرشيد، رياض، 1407 هـ - ق.
130. العبر في خبر من غير، محمد بن احمد بن عثمان الذهبي، دار الكتب العلمية، بيروت، 1405 هـ - ق.
131. العتب الجميل على اهل الجرح و التعديل، محمد بن عقيل علوى، تحقيق حسن بن علي سقاف، دار الامام النووى عمان - اردن و مجمع جهانى اهل بيت، قم، 1384 هـ - ش.
132. عقد الفريد، ابي عمر احمد بن محمد ابن عبد ربه، دار الكتاب العربى، 1. چاپ اول، 1411 هـ - ق.
133. عقيدة الشيعة الاثنى عشرية، ناصر عبدالله القفارى، دار الرضا الجيزه، مصر.
134. العلل المتناهية، ابوالفرج عبدالرحمان بن علي الجوزى، تحقيق خليل الميس،

دارالكتب العلميه، چاپ اول، 1403 هـ - ق.

135. العلل الوارده فى الاحاديث النبويه، على بن عمر دار قطنى، تحقيق دكتور محفوظ الرحمن زين الله السلفى دار طيبه، رياض، چاپ اول، 1405 هـ - ق.

136. العمدة فى عيون صحاح الأختيار فى مناقب الامام على بن ابى طالب، ابن بطريق، يحيى بن حسين الاسدى الحلى، انتشارات جامعه مدرسين، چاپ اول، 1407 هـ - ق.

137. عمدة القارى فى شرح صحيح البخارى، بدرالدين ابى محمد محمود بن احمد العينى، دار الفكر، بيروت.

138. الغدير فى الكتاب و السنه و الادب، عبدالحسين امينى، 11 جلد، دار الكتب الاسلاميه، طهران، 1408 هـ - ق.

139. فتح البارى فى شرح صحيح البخارى، احمد بن على بن حجر عسقلانى، تحقيق محب الدين خطيب، دارالمعرفة، بيروت.

140. فتح القدير الجامع بين فنى الرواية و الدراية، محمد بن على الشوكانى، دارلمعرفة، بيروت.

141. فرائد السمطين فى فضائل المرتضى و البتول و السبطين، ابراهيم بن محمد جوينى حموينى، تحقيق محمد باقر المحمودى، مؤسسة المحمودى، بيروت، چاپ اول، 1398 هـ - ق.

142. الفصل فى الملل و الاهواء و النحل، ابن حزم، على بن احمد ظاهرى تحقيق يوسف البقاعى، 3 جلد، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ دوم، 1422 هـ - ق.

143. فضائل الخمسه من الصحاح الستة، مرتضى حسينى فيروزآبادى، مؤسسه اعلمى، بيروت، چاپ چهارم، 1402 هـ - ق.

144. فضائل الصحابه، احمد بن محمد بن حنبل، تحقيق وصى الله بن محمد عباس، مؤسسة الرسالة جامعة ام القرى، چاپ اول، 1403 هـ - ق.

ص: 623

145. فضائل امير المؤمنين (بخشى از فضائل الصحابه)، احمد بن حنبل، تحقيق سيد عبدالعزیز طباطبائي، چاپ اول.
146. فواتح الرحموت بشرح مسلم الثبوت، عبدالعلی محمد بن نظام الدين محمد السهالوی الكنهوی، تحقيق محمود محمد عمر، دار الكتب العلمیه، 1423 هـ - ق.
147. الفهرست، محمد بن اسحاق بن ندیم، تحقيق منتجب مینوی، چاپ دوم، 1393 هـ - ق.
148. فی ظلال الجنة فی تخریج السنة، محمد ناصر الدين البانی، المكتب الاسلامی، بیروت، 1419 هـ - ق.
149. فیض التقدير شرح الجامع الصغير، محمد عبدالرؤوف مناوی، دارالمعرفة، بیروت، چاپ دوم، 1391 هـ - ق.
150. القول المسدد فی الذب عن المسند، ابن حجر عسقلانی، عالم الكتب، بیروت، چاپ اول، 1404 هـ - ق.
151. الكاشف فی معرفه من له رواية فی الكتب الستة، محمد بن عثمان ذهبي، دار الكتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، 1403 هـ - ق.
152. الكامل فی التاريخ، ابن اثیر (عزالدين بن ابی الكرم شیبانی)، تحقيق علی شیری، دار صادر، بیروت، 1399 هـ - ق.
153. الكامل فی ضعفاء الرجال، ابن عدی (عبدالله بن عدی الجرجانی)، دار الفكر، بیروت، چاپ اول، 1405 هـ - ق.
154. كتاب الغیبه، محمد بن ابراهیم النعمانی ابن ابی زینب، تحقيق علی اكبر غفاری، مكتبة الصدوق، طهران.
155. كشف الاستار عن زوائد البزار، نور الدين علی بن ابی بكر بن سليمان الهيثمی، تحقيق حبيب الرحمن اعظمی، مؤسسة الرسالة بیروت، چاپ اول، 1399 هـ - ق.
156. الكشف و البيان عن تفسير القرآن، ابو اسحاق احمد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوری، دار

احياء التراث العربى، بيروت، تحقيق ابى محمد ابن عاشور، 1422 هـ - ق.

157. كفاية الطالب فى مناقب على بن أبى طالب عليه السلام، محمد بن يوسف گنجى، تحقيق محمد هادى امينى، دار احياء التراث اهل بيت، تهران، چاپ سوم، 1404 هـ - ق.

158. كفاية الاثر فى النص على الائمة الاثنى عشر، على بن محمد بن على الخزاز القمى الرازى، تحقيق سيد عبداللطيف حسيني كوهكمري، انتشارات بيدار، قم، 1401 هـ - ق.

159. كمال الدين و تمام النعمة، محمد بن على بن بابويه «صدوق»، تحقيق على اكبر غفارى، انتشارات جامعه مدرسين، قم، 1405 هـ - ق.

160. كنز العمال، على بن حسام الدين، «متقى هندی»، تحقيق صفوة الصفا، مؤسسة الرسالة، بيروت، 1409 هـ - ق.

161. الكنى و الاسماء، محمد بن احمد بن حماد الدولابى، تحقيق ابوقتيبه نظر محمد فاريابى، دار ابن حزم، بيروت.

162. الكفاية فى علم الرواية، احمد بن على خطيب بغدادى، تحقيق الحافظ 1. التيجانى محمد عبدالحليم، دار ابن تيميه، قاهره.

163. لباب الاداب اسامه بن منقذ ابوالمظفر كنانى، تحقيق احمد شاکر، مكتبة السنة، 1987 هـ - ق.

164. لباب النقول فى اسباب النزول، جلال الدين عبدالرحمان سيوطى، تحقيق بديع السيد اللهم، دارالهجره، بيروت، چاپ اول، 1410 هـ - ق.

165. اللباب فى تهذيب الانساب، ابن اثير، على بن محمد جزرى، دار صادر، بيروت، چاپ سوم، 1414 هـ - ق.

166. لسان العرب، محمد بن مكرم ابن منظور، دار صادر، بيروت.

167. لسان الميزان، احمد بن على ابن حجر عسقلانى، دار احياء التراث العربى، بيروت، 1422 هـ - ق.

168. مائة منقبة من مناقب اميرالمؤمنين و الائمة من وُلده:، محمّد بن احمد بن علي بن شاذان قمى، تحقيق نبيل رضا علوان، چاپ دوم، 1413 هـ - ق.
169. المجروحين من المحدثين و الضعفاء و المتروكين، ابوحاتم محمّد بن حبان البستى، تحقيق محمود ابراهيم زائد، دار الباز، مكة.
170. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، هيثمى على بن ابى بكر، دار الكتب العلميه، بيروت، 1408 هـ - ق.
171. مجموع فتاوى ابن تيميه، عبد الرحمان بن محمّد بن قاسم، چاپ اول، 1398 هـ - ق.
172. المحلى، ابى محمّد على بن احمد بن سعيد بن حزم اندلسى، تحقيق لجنة احياء التراث العربى، بيروت، منشورات دار الافاق الجديده.
173. مروج الذهب و معادن الجواهر، على بن حسين مسعودى، دار الاندلس، بيروت، چاپ اول، 1358 هـ - ق.
174. المزار الشهيد، محمّد بن مكى العاملى، شهيد اول، منشورات مدرسه الامام المهدي، قم، چاپ اول، 1410 هـ - ق.
175. المزار الكبير، ابو عبدالله محمّد بن جعفر المشهدى، تحقيق جواد القيومى، نشر القيوم، قم، چاپ اول، 1419 هـ - ق.
176. مستدرک الوسائل، ميرزا حسين نورى، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، 1411 هـ - ق.
177. المستدرک على الصحيحين، محمّد بن عبدالله حاكم نيشابورى، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطاء، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، 1411 هـ - ق.
178. مسند ابى يعلى، ابو يعلى احمد بن على بن مثنى موصلى، دارالثقافة العربية دمشق، چاپ اول، 1412 هـ - ق.
179. مسند احمد، احمد بن محمّد بن حنبل الشيبانى، مؤسسة الرسالة، چاپ اول، تحقيق شعيب الارنؤوط و عادل مرشد.
180. مسند الطيالسى، سليمان بن داود الطيالسى، دار الكتاب اللبنانى، دائرة المعارف

181. المسند ابن ابى شيبة، محمد بن عثمان، ابن ابى شيبة، تحقيق عادل بن يوسف الغزاوى.
182. المسند ابن جعد، على بن الجعد بن عبيد الجواهرى، تحقيق عبدالمهدى بن عبدالقادر، مكتبة الفلاح، كويت، چاپ اول، 1405 هـ-ق.
183. المسند بزار (البحر الزخار)، ابوبكر البزار احمد بن عمر، تحقيق: محفوظ الرحمان زين الله، مكتبة العلوم و الحكم، مدينه منوره.
184. مشكاه المصاييح، محمد بن عبدالله خطيب تبريزى، دار الفكر، بيروت، تحقيق سعيد محمد لحام، چاپ اول، 1411 هـ-ق.
185. مشكل الاثار، احمد بن محمد سلامه طحاوى، دار صادر لبنان، چاپ اول.
186. مصاييح السنه، ابو محمد حسين بن مسعود فراء بغوى شافعى، تحقيق دكتور يوسف عبدالرحمان مرعشى، دارالمعرفه، بيروت، چاپ اول، 1407 هـ-ق.
187. مصباح الاصول، أبو القاسم الموسوى الخوئى، مقرر سيد محمد سرور واعظ الحسينى، مكتبة الداورى، قم، ايران.
188. مصباح المتهدج، ابوجعفر محمد بن حسن طوسى، مؤسسة فقه الشيعه، چاپ اول، 1408 هـ-ق.
189. مصباح المنير فى غريب الشرح الكبير، احمد بن محمد فيومى، منشورات دار الهجرة، قم، 1405 هـ-ق.
190. مصباح كفعمى (جند الامان الواقيه)، ابراهيم بن على كفعمى، دار الكتب العلميه، چاپ اول.
191. المصنف فى الاحاديث و الاثارم، ابن ابى شيبة ابوبكر عبدالله بن محمد الكوفى، تحقيق محمد عبدالسلام شاهين، دار الكتب العلميه، بيروت، 1416 هـ-ق.
192. المصنف عبدالرزاق، عبدالرزاق بن همام صنعانى، تحقيق حبيب الرحمان اعظمى،

193. معالم التنزيل، حسين بن مسعود فراغوى، تحقيق خالد عبدالرحمان العك: دار الفكر، بيروت، 1407 هـ - ق.
194. معانى الاخبار، محمد بن على بن بابويه «صدوق»، تحقيق على اكبر غفارى، جامعه مدرسين، چاپ اول، 1361 هـ - ش.
195. معجم الادبا، ياقوت بن عبدالله حموى بغدادى، دار الفكر، بيروت، چاپ سوم، 1400 هـ - ق.
196. المعجم الاوسط، سليمان بن احمد طبرانى، تحقيق محمود السلطان، مكتبة المعارف، چاپ اول، 1405 هـ - ق.
197. معجم الكبير، سليمان بن احمد طبرانى، تحقيق حمدى عبدالمجيد السلفى، دار احياء التراث العربى، چاپ دوم.
198. معرفة الثقات، احمد بن عبدالله العجلى الكوفى، مكتبة الدار، مدينه منوره، 1405 هـ - ق.
199. معرفة الصحابة، ابو نعيم احمد بن عبدالله اصفهاني، تحقيق محمد راضى بن حاج عثمان، چاپ دوم.
200. معرفة علوم الحديث، ابو عبدالله حاكم نيشابورى، منشورات المكتبة العلميه، چاپ دوم، 1397 هـ - ق.
201. المعرفة و التاريخ، يعقوب بن سفيان فسوى، تحقيق اكرم ضياء، مطبعه الارشاد بغداد، 1394 هـ - ق.
202. المغازى، محمد بن عمر واقدى، تحقيق مارسدن جونز فاخورى و عبدالحميد مختار، مكتبة لبنان ناشرون، بيروت، چاپ اول، 1999 م.
203. المغنى فى ابواب التوحيد والعدل، قاضى عبدالجبار همدانى، تحقيق عبدالحليم محمود و سليمان دنيا، الدار المصرية للتأليف و الترجمة.

204. المغنى فى الضعفاء، ذهبى شمس الدين محمد بن احمد، تحقيق نورالدين عتر.
205. مفاتيح الغيب (تفسير كبير)، فخرالدين رازى محمد بن عمر، دار الكتب العلمية، تهران، چاپ دوم.
206. المفردات فى غريب القرآن، ابو القاسم الحسين بن محمد، «الراغب الاصفهاني»، تحقيق صفوان عدنان داودى، دار القلم، دمشق و بيروت، چاپ اول، 1416 هـ - ق.
207. مقاييس اللغة، احمد بن فارس بن زكريا، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، دفتر تبليغات اسلامى، قم، 1404 هـ - ق.
208. المقتنى الكبير، احمد بن على مقرزى، تحقيق محمد اليعلاوى، دار الغرب، بيروت، 1411 هـ - ق.
209. مناقب الامام على بن ابى طالب، على بن محمد واسطى مغازلى، المكتبة الاسلامية، طهران، چاپ دوم، 1403 هـ - ق.
210. مناقب خوارزمى، موفق بن احمد خوارزمى، مؤسسة النشر الاسلامى، قم، چاپ دوم، 1414 هـ - ق.
211. مناقب ابن مردويه، احمد بن موسى ابن مردويه اصفهاني، دار الحديث، قم، چاپ اول، 1422 هـ - ق.
212. المنتظم فى تاريخ الملوك والامم، ابن الجوزى ابوالفرج عبدالرحمان بن 1. على محمد، تحقيق محمد عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، 1992 م.
213. المنخول فى علم الاصول، ابوحامد محمد بن محمد بن الغزالي، دار الفكر، دمشق، چاپ سوم، 1419 هـ - ق.
214. المنطق، شيخ محمد رضا المظفر، مطبعة النعمان، نجف، 1968 م.
215. منهاج البراعة فى شرح نهج البلاغه، حبيب الله محمد هاشمى خويى، تحقيق ابراهيم ميانجى، 14 جلد، المكتبة الاسلامية، تهران.

216. منهاج السنة النبوية فى نقض كلام الشيعة القدرية، احمد عبدالحليم الحرانى معروف به ابن تيميه، تحقيق محمد رشاد سالم، مؤسسة قرطبة، بيروت، چاپ اول، 1406 هـ - ق.
217. الابتهاج فى شرح المنهاج، تقى الدين على بن عبدالكافى السبكي، جامعه ام القرى، مکه يك جلد.
218. المنهل الروى فى مختصر علوم الحديث النبوى، محمد بن ابراهيم ابن جماعة، تحقيق محيى الدين عبدالرحمان رمضان، دارالفكر، دمشق، 1406 هـ - ق.
219. المنهل العذب المورود شرح سنن ابى داود، محمود محمد خطاب السبكي، مطبعة الاستقامة، 1351 هـ - ق. 10 جلد.
220. المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والاثار (الخطط المقرئيه)، احمد بن على مقرئى، دارالكتب العلميه، بيروت، تحقيق خليل عمران، 4 جلد.
221. الموافقات، الشاطبى، ابراهيم بن موسى، تحقيق دكتور محمد سالم ابوعاصى، دارالبصائر، قاهره، 1426 هـ - ق.
222. المؤلف من المختلف، دار قطنى، على بن عمر، تحقيق موفق بن عبدالله ابن عبدالقادر، ، 5 جلد دارالمغرب الاسلامى، بيروت.
223. موسوعه اقوال الدارقطنى، السيد ابوالمعاطى النورى.
224. الموضوعات، عبدالرحمان بن على بن محمد الجوزى، المكتبة السلفية، مدينه، چاپ اول، 1386 هـ - ق.
225. الموطأ بشرح السيوطى يا (تنوير الحوالك بشرح موطأ مالك جلال الدين عبدالرحمان ابن ابى بكر سيوطى، تحقيق عطار صدقى محمد جميل، 2 جلد، دار الفكر، بيروت، 1414 هـ - ق.
226. الموطأ، مالك بن انس، تحقق محمد فؤاد عبد الباقي، دار احياء التراث العربى، بيروت، 1985 هـ - ق.

227. الموقظ فى علم مصطلح الحديث، شمس الدين محمد بن احمد ذهبى، مكتب المطبوعات الاسلاميه، حلب، چاپ دوم، 1412 هـ - ق.
228. المهذب البارع فى شرح المختصر النافع، احمد بن محمد بن فهد حلى، 1. تحقيق شيخ مجتبه عراقى، 5 جلد، انتشارات جامعه مدرسين، قم، 1411 هـ - ق.
229. ميزان الاعتدال، محمد بن عثمان ذهبى، دار الفكر، بيروت، 1382 هـ - ق.
230. الميزان فى تفسير القرآن، سيد محمد حسين طباطبائى، دار الكتب الاسلاميه، تهران، چاپ اول، 1392 هـ - ق.
231. النجوم الزاهرة فى ملوك مصر و القاهرة، ابو المحاسن بن تعزى بردى اتابكى، تحقيق فهيم محمد شلتوت و همكاران، وزاره الثقافه و الارشاد القومى، مصر، 16 جلد، 1963 م.
232. النصايح الكافيه، محمد بن عقيل علوى، دار الكتاب الاسلامى، قم، 1384 هـ - ش.
233. نظريه عدالة الصحابة و المرجعية فى الإسلام، أحمد حسين يعقوب، موسسه انصاريان للطباعة و النشر، 1385 هـ - ش. يك جلد چاپ اول.
234. نظم درر السمطين فى فضائل المصطفى و المرتضى و البتول و السبطين، محمد بن يوسف زرندي حنفى، تحقيق سيدعلى عاشور، دار احياء التراث العربى، بيروت.
235. نفحات الازهار فى خلاصه عبقات الانوار، على الحسينى الميلانى (معاصر)، انتشارات الحقائق، 20 جلد، قم، 1426 هـ - ق.
236. نور الثقلين، عبد على بن جمعه العروسى حويزى، تحقيق سيدهاشم رسولى محلاتى، 5 جلد، دار الكتب الاسلاميه، قم.
237. نهايه الارب فى فنون الادب، أحمد بن عبدالوهاب النويرى، ترجمه محمود مهدوى دامغانى، اميركبير، 1365 هـ - ق.
238. النهايه فى غريب الحديث و الاثر، ابن اثير، مبارك بن محمد جزرى، موسسه اسماعيليان، قم، 1367 هـ - ق.

239. نهاية السؤل فى شرح منهاج الوصول، جمال الدين عبدالرحيم بن حسن اسناوى شافعى.
240. نهج البلاغه، شريف حسين بن موسى بن محمّد معروف به سيدرضى، ترجمه سيد علينقى فيض الاسلام، چاپ دوم، 1392.
241. نيل الاوطار، محمّد بن على بن محمّد شوكانى، دار الحديث قاهره و دار الجيل بيروت، 1294هـ-ق.
242. الوافى بالوفيات، صلاح الدين خليل الصفدى، تحقيق احمد الارنؤوط و تركى مصطفى، دار احياء التراث العربى، بيروت، 1420 هـ-ق.
243. وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان، احمد بن محمّد ابى بكر، ابن خلكان، دار احياء التراث العربى، بيروت، 1417 هـ-ق.
244. الولاية، احمد بن محمّد ابن عقده، تحقيق و تنظيم محمّد حسين حرز الدين، 1. دليل ما، قم.
245. هدى السارى، مقدمه فتح البارى، احمد بن على بن محمّد، ابن حجر العسقلانى، دار المعرفة، بيروت، چاپ دوم.
246. ينايع الموده، سليمان بن ابراهيم قندوزى حنفى، تحقيق سيدعلى جمال اشرف حسينى، ناشر: دار الاسوة للطباعة و النشر، چاپ اول، 1416 هـ-ق. تهران.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

